



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تاریخ و سوانح سید الشہداء

تاریخ و سوانح سید الشہداء

مبشر اماسیلی بزدی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سحاب رحمت : تاریخ و سوگنامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام

نویسنده:

عباس اسماعیلی یزدی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	سحاب رحمت: تاریخ و سوغنامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۳۳	سخن ناشر
۴۲	مقدمه ی مؤلف
۵۰	ولادت حضرت امام حسین علیه السلام
۵۴	گزیده ای از فضائل و معجزات حضرت امام حسین علیه السلام
۷۳	خصائص حضرت سیدالشهداء
۹۰	فضیلت گریستن بر حضرت سیدالشهداء
۱۱۲	فواید گریه بر سیدالشهداء
۱۱۲	اشاره
۱۱۴	چند داستان در رابطه با گریه بر آن بزرگوار
۱۴۰	فضیلت زیارت حضرت سیدالشهداء
۱۴۶	فواید زیارت حضرت سیدالشهداء
۱۴۶	اشاره
۱۵۲	راز تفاوت پاداش زیارت در احادیث
۱۵۳	چند داستان در رابطه با زیارت حضرت سیدالشهداء
۱۷۰	حضرت امام حسین و قبول شهادت
۱۷۲	رسول خدا امام حسین را می بوسید
۱۷۳	فضیلت یاد کردن سیدالشهداء هنگام نوشیدن آب
۱۷۴	انبیاء بر مصائب و شهادت امام حسین گریسته اند
۱۷۴	اشاره
۱۷۷	یاد مصائب و شهادت امام حسین بعد از ولادت و قبل از شهادت

۱۷۸	فضیلت زمین کربلا و تربت سیدالشهداء
۱۸۷	انبیاء و زمین کربلا
۲۰۰	امام حسین و حضرت یحیی
۲۰۰	شباهت ها
۲۰۳	تفاوت در شهادت بین آن دو بزرگوار
۲۰۶	ورود حضرت فاطمه ی زهرا به محشر
۲۱۰	استحباب پوشیدن لباس سیاه در عزای سیدالشهداء
۲۱۰	اشاره
۲۱۶	سیاهپوشی از دیدگاه فقهاء
۲۲۰	لزوم بررسی تاریخ گذشتگان
۲۲۳	علل قیام حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام
۲۵۴	بیعت نکردن حضرت امام حسین علیه السلام
۲۶۱	حرکت امام حسین علیه السلام به سوی مکه
۲۷۰	آمدن حضرت مسلم به کوفه
۲۸۲	شهادت حضرت مسلم و هانی
۲۸۶	عظمت حضرت هانی
۲۸۸	عظمت و شجاعت حضرت مسلم
۲۸۸	اشاره
۲۸۹	محبت پیامبر به حضرت مسلم
۲۹۰	فقراتی از زیارت آن بزرگوار
۲۹۱	سن آن بزرگوار
۲۹۲	شهادت دو فرزند مسلم بن عقیل
۲۹۸	حرکت امام حسین از مکه به سوی کربلا
۳۰۸	پیوستن زهیر به امام حسین علیه السلام
۳۱۰	رسیدن خیر شهادت مسلم و هانی به سیدالشهداء
۳۱۸	ملاقات آن حضرت با حر بن یزید ریاحی

- ۳۲۸ ملاقات امام حسین علیه السلام با عبیدالله بن حر جعفی
- ۳۳۱ ملاقات امام حسین علیه السلام با عمرو بن قیس
- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۲ آمدن پیک ابن زیاد
- ۳۴۰ زمین کربلا
- ۳۴۲ امام حسین علیه السلام زمین کربلا را خریدند
- ۳۴۳ نامه ی ابن زیاد برای امام حسین علیه السلام
- ۳۴۷ ورود عمر سعد به کربلا
- ۳۵۱ روز پنجم محرم
- ۳۵۳ روز ششم محرم
- ۳۵۳ روز هفتم محرم
- ۳۵۳ فرمان ابن زیاد در جلوگیری از آب
- ۳۵۶ ملاقات امام حسین با عمر سعد
- ۳۵۸ روز هشتم محرم
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۶۰ حب دنیا و حب ریاست، دو عامل بدبختی
- ۳۶۱ روز تاسوعا
- ۳۶۴ شب عاشورا
- ۳۸۰ تعداد لشکر امام حسین علیه السلام
- ۳۸۲ تعداد لشکر بنی امیه
- ۳۸۵ ائمه و روز عاشورا
- ۳۹۰ بامداد عاشورا
- ۴۰۱ اولین حمله
- ۴۱۱ گریه های امام حسین علیه السلام در کربلا
- ۴۱۴ مواردی که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خجالت کشیدند
- ۴۱۶ عطش اهل بیت در شب و روز عاشورا

- ۴۱۶ - اشاره
- ۴۱۷ - خلاصه گفتاری از مرحوم شوشتری
- ۴۱۹ - فضائل اصحاب حضرت سیدالشهداء
- ۴۲۸ - مقتل اصحاب حضرت سیدالشهداء
- ۴۲۹ - توبه حر و پیوستن او به امام
- ۴۳۲ - شهادت حر
- ۴۳۶ - مقتل برادر و فرزند حر
- ۴۳۷ - شهادت بریر بن خضیر همدانی
- ۴۴۰ - شهادت وهب بن عبدالله
- ۴۴۴ - شهادت مسلم بن عوسجه
- ۴۴۴ - اشاره
- ۴۴۹ - شیر را همی ماند پسر
- ۴۵۰ - نماز سیدالشهداء در ظهر عاشورا
- ۴۵۲ - شهادت حبیب بن مظاهر
- ۴۵۲ - اشاره
- ۴۵۴ - آمدن حبیب بن مظاهر از کوفه به کربلا
- ۴۵۷ - شخصیت و عظمت حبیب بن مظاهر
- ۴۶۳ - زهیر بن قین و شهادت آن بزرگوار
- ۴۶۵ - عابس بن اُبی شیبب شاکری همدانی
- ۴۶۵ - اشاره
- ۴۶۶ - شهادت شوذب و عابس
- ۴۶۹ - شهادت جون بن ابی مالک
- ۴۷۱ - شهادت غلام ترک
- ۴۷۲ - شهادت جوانان بنی هاشم
- ۴۷۲ - اشاره
- ۴۷۲ - از فرزندان امیرالمؤمنین

- ۴۷۲ از فرزندان امام حسن مجتبی
- ۴۷۳ از فرزندان امام حسین
- ۴۷۳ از فرزندان عبدالله بن جعفر و حضرت زینب
- ۴۷۳ از خاندان عقیل
- ۴۷۴ حضرت علی اکبر
- ۴۷۴ تولد و سن آن بزرگوار
- ۴۷۷ ازدواج حضرت علی اکبر
- ۴۷۸ مادر آن جناب
- ۴۷۹ فضایل حضرت علی اکبر
- ۴۸۷ اول شهید از اهل بیت
- ۴۸۸ شهادت حضرت علی اکبر
- ۵۰۵ آیا لیلا مادر علی اکبر، در کربلا بود؟
- ۵۱۱ قاسم فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۵۱۱ اشاره
- ۵۱۲ شهادت حضرت قاسم
- ۵۱۸ حضرت ابوالفضل
- ۵۱۸ تولد و سن شریف حضرت
- ۵۱۹ نام، کنیه و لقب آن بزرگوار
- ۵۲۲ ام البنین مادر حضرت ابوالفضل
- ۵۲۴ شمائل آن بزرگوار
- ۵۲۴ فضائل آن حضرت
- ۵۲۸ علم سردار کربلا
- ۵۳۲ ادب حضرت ابوالفضل
- ۵۳۲ شجاعت سردار کربلا حضرت ابوالفضل
- ۵۳۷ مواسات آن سرور
- ۵۳۸ حضرت ابوالفضل و مقام شفاعت

۵۳۹	معجزات قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس
۵۴۳	شهادت حضرت ابوالفضل
۵۵۷	گریه ام البنین در شهادت فرزندش عباس
۵۵۸	گریه حضرت امیرالمؤمنین هنگام ولادت عباس
۵۵۹	فرزندان حضرت ابوالفضل
۵۶۰	حضرت علی اصغر
۵۶۰	تولد آن جناب
۵۶۲	نام کودک
۵۶۳	مادر آن حضرت
۵۶۵	شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام
۵۷۶	صورت امام حسین علیه السلام برافروخته تر می شد
۵۷۸	وداع حضرت سیدالشهداء
۵۹۳	مکاشفه ی زعفر
۵۹۶	پیراهن کهنه
۵۹۹	سپردن ودایع امامت
۶۰۱	وداع سیدالشهداء با امام سجاد علیه السلام
۶۰۶	رفتن سیدالشهداء به میدان
۶۱۵	وداع دیگر با اهل بیت
۶۱۶	بازگشت به میدان
۶۲۰	شهادت عبدالله بن الحسن
۶۲۲	شهادت سرور آزادگان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام
۶۳۷	رفتن اسب سیدالشهداء به خیمه ها
۶۴۲	دگرگون شدن عالم
۶۴۴	به غارت بردن لباس سیدالشهداء
۶۴۶	غارت کردن خیمه ها
۶۵۰	تاختن اسب بر بدن مبارک حضرت سیدالشهداء

۶۵۲	آتش زدن خیمه ها
۶۵۴	شب یازدهم
۶۵۹	فرستادن سرهای مطهر به کوفه
۶۶۲	روز یازدهم
۶۶۲	اسیری خاندان امام حسین
۶۷۷	دفن شهداء
۶۸۷	روز دفن شهداء
۶۸۸	اسیری اهل بیت
۶۹۶	ورود اهل بیت به کوفه
۷۰۱	خطبه حضرت زینب در کوفه
۷۰۵	خطبه ی امام سجاد در کوفه
۷۰۵	اشاره
۷۰۶	خطبه ی حضرت فاطمه ی صغری و ام کلثوم
۷۰۷	آوردن اسراء به مجلس ابن زیاد
۷۱۳	مقتل عبدالله بن عقیف
۷۱۶	حرکت به سوی شام
۷۲۰	واقعه ی دیر راهب
۷۲۴	ورود به شام
۷۳۱	مجلس یزید
۷۴۷	خطبه ی حضرت زینب در مجلس یزید
۷۵۳	خطبه ی حضرت سجاد علیه السلام در مسجد شام
۷۶۳	سکونت اهل بیت در شام
۷۶۷	در شام مصیبت از جاهای دیگر بیشتر بود
۷۷۰	خواب دیدن حضرت سکینه
۷۷۱	خواب دیدن هنده
۷۷۲	غذای اهل بیت در شام

۷۷۳	چرا خرابه کنار قصر یزید؟
۷۷۴	حضرت رقیه خاتون
۷۷۴	اشاره
۷۸۴	تعمیر قبر حضرت رقیه خاتون
۷۸۶	عنایات و کرامات آن مخدره
۷۹۰	مدفن سر مبارک حضرت سیدالشهداء
۷۹۴	ورود اهل بیت به کربلا در روز اربعین
۸۰۴	زیارت اربعین
۸۰۵	آمدن جابر به کربلا در روز اربعین
۸۱۰	بازگشت اهل بیت به مدینه
۸۲۲	تولد حضرت زینب
۸۲۳	نام گذاری آن بانو
۸۲۶	کنیه و القاب حضرت زینب
۸۲۸	خطبه ها و سخنان
۸۳۰	حضرت زینب و نقل حدیث
۸۳۲	فضائل و مناقب حضرت زینب
۸۳۹	چند کرامت از حضرت زینب
۸۴۱	شدت علاقه ی حضرت زینب به برادرش امام حسین علیه السلام
۸۴۳	خصائص حضرت زینب کبری
۸۵۱	فوت حضرت زینب و محل دفن آن مخدره
۸۶۳	بعضی از مصائب حضرت زینب
۸۶۵	مجلس سوگواری و گریه ملائکه در آسمان
۸۶۷	فرزندان حضرت زینب
۸۶۹	حضرت سکینه
۸۷۲	همسر حضرت سکینه
۸۷۲	اشاره

۸۷۳ ----- حدیث حضرت سکینه در فضیلت شیعه

۸۷۴ ----- وفات حضرت سکینه

۸۸۱ ----- درباره مرکز

سحاب رحمت: تاریخ و سوگنامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: اسماعیلی یزدی، عباس، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور: سحاب رحمت: تاریخ و سوگنامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام / تحقیق و نگارش عباس اسماعیل یزدی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران)، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۸۴۳ ص.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۶۷۰۵-۱۸-۹؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۴۲۰۰۰ ریال (چاپ هفتم)؛ ۶۳۰۰۰ ریال (چاپ هشتم)؛ ۹۰۰۰۰ ریال: چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۶۷۰۵-۱۸-۰:

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: چاپ قبلی: مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران)، ۱۳۷۷ (۸۶۸ ص).

یادداشت: چاپ پنجم.

یادداشت: چاپ ششم: تابستان ۱۳۸۴.

یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ هشتم: تابستان ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ نهم: تابستان ۱۳۸۷.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سرگذشتنامه

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۴۱/۴/الف ۵۷س ۳ ۱۳۸۳

رده بندی ديويي : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۱۴۵۴۴

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم (یا صاحب الزمان ادر کنا) «مقتل نگاری» تنها «تاریخ نویسی» نیست، ترسیم لحظه به لحظه ی یک واقعه ی عظیم انسانی - اسلامی - است، که به انگیزه ی کشف تمام جوانب عقیدتی، عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی آن صورت می گیرد. «مقتل نگاری» ابزاری برای «انگیزش احساس ها» در راستای بهره گیری های مورد نظر در «آیین شهیدان» است، آینه ای برای تجسم بخشیدن به «صحنه های عشق و عرفانی» است که در زمان و مکانی خاص، و با اشخاص و شرایطی ویژه تحقق یافت تا سرمشقی برای همه ی آیندگان باشد. «مقتل نگاری» وقایع نگاری محض نیست، تفسیری بر آیه های «ایمان» و «عشق» و «ایثار» است که بر آسمان بلند «عاشورا» و زمین قدسی «کربلا» تجلی یافت و پشتوانه ای عملی و عینی برای بقای آیه های نورانی «قرآن» شد. «مقتل نگاری» ارائه ی «شاهدی صریح و صمیمی» برای اثبات «صدق و ثبات» سردارانی است که به فرمایش سالارشان «شهادت» را «سعادت» دیدند و «زندگی با ستمکاران» را جز «تباهی و خسران» نیافتند (۱). «مرگ شرافتمندانه» افتخارآمیز را

ص: ۱۹

۱- ۱. امام حسین علیه السلام: «انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاه مع الظالمین الا برما». بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱، لهوف، ص ۷۹.

«عین زندگی» دانسته و «زندگانی ذلیلانه» و حقارت آمیز را «عین مرگ و نابودی» برشمردند. (۱)

«مقتل نگاری» فراداشتن «مشعلی فروزان و هدایتگر» بر سر راه انسان هاست، تا «زشتی» و «زیبایی»، «حق» و «باطل»، «ایمان» و «کفر» را از هم تمیز دهند و «خداجویان» را از «پیروان شیطان»، «شایستگان ولایت» را از «غاصبان خلافت» و «عدالت پیشگان» را از «سیاست بازان» بازشناسند. همه ی شهادت ها یادنامه می طلبد، شهادت هر یک از امامان نگارش کتابهایی در شرح جانبازی ها و بزرگداشت خاطره ی ایثارگری های ایشان را می طلبد، اما دور از انتظار نیست که یادنامه های فراوان به نام «مقتل»، با بیشترین تفصیل و با تأکید بر جزئی ترین وقایع، تنها برای امام حسین علیه السلام نگاشته شود و ذکر و یاد شهادت او و یارانش، دقت و همت بسیاری از مؤلفان و محققان را به خود اختصاص دهد، زیرا این خود امامان بزرگوار ما بودند که با آگاهی از شهادت خویش و آگاهانیدن دیگران نسبت به آن می فرمودند: «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله». «هیچ روزی همچون روز عاشورایی تو نیست، ای ابا عبدالله» (۲) وقتی فرشتگان آسمان بر امام حسین علیه السلام گریانند و پریان و پرندگان در زمین

ص: ۲۰

۱- ۲. امام حسین علیه السلام: «الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاه فی موتکم قاهرین». زندگی ذلیلانه ی شما تحت سلطه ی جباران، مرگ حقیقی است و مردن افتخار آمیز شما در حال سلطه ی بر جباران، زندگی واقعی شمرده می شود. کلمات الحسین علیه السلام.

۲- ۳. امام حسن مجتبی علیه السلام، امالی صدوق، ص ۱۱۶ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

و هوا بر او نوحه گرند (۱) آیا همنوایی انسان ها با این آفریدگان اقتضا نمی کند که با یادآوری آنچه بر خاندان ولایت و عصمت علیهم السلام گذشت، گریه و نوحه ای همیشگی داشته باشند؟ آسمان بر امام حسین علیه السلام گریسته است، چهل روز در عزای حسین علیه السلام چشم

آسمان گریان بوده است (۲) آیا سزاست چشم زمینان بر مصیبت او گریان نشود؟ آنگاه که امام سجاد علیه السلام عمری را با یاد کربلا می گذرانند و هیچ آبی را جز با اشک ریزان بر مصائب عاشورا نمی نوشد (۳) آنگاه که او امام صادق علیه السلام در ایام محرم غرق در ماتم می گردد، لبخند از لبانش محو می شود، در روز عاشورا به عزا می نشیند و خود روضه خوان جد غریب خویش می شود (۴) آنگاه که امام رضا علیه السلام غمنامه ی خویش را در عزای جد بزرگوارش می سراید و یادآوری روز عاشورا را مایه ی مجروح گشتن پلک ها و ریزان شدن سیل اشک های خود می شمارد (۵) آنگاه که امام زمان علیه السلام خود را نوحه خوان همیشگی و گریه کننده ی هر شب و روز بر مصایب جد بزرگوار خویش می داند و گریه کردن بر او را تا آنجا که - به جای

ص: ۲۱

-
- ۱- ۴. امام سجاد علیه السلام: «انا ابن من بکت علیه ملائکه السماء، انا ابن من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر فی الهواء». بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴، و عوالم، ج ۱۷، ص ۴۸۵.
 - ۲- ۵. امام باقر علیه السلام: «ما بکت السماء علی احد بعد یحیی بن زکریا الاعلی الحسین بن علی علیهما السلام، فانها بکت علیه اربعین یوما». بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۱ و کامل الزیارات، ص ۹۰، و عوالم، ج ۱۷، ص ۴۶۹.
 - ۳- ۶. کامل الزیارات، ص ۱۷۵، و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.
 - ۴- ۷. امالی صدوق، ص ۱۲۸، و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴، و عوالم، ج ۱۷، ص ۵۳۸.
 - ۵- ۸. امام رضا علیه السلام: «ان یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذل عزیزنا بأرض کرب و بلا». مدرک پیشین.

راشک - خون از دیده بیارد، وظیفه ی خود می شمارد (۱) آیا رواست شیعه از گریه بیاساید و خانه ی دل را از ماتم، و جام دیده را از اشک در مصیبت مولایش امام حسین علیه السلام خالی بدارد؟ سوز و حرارت قتل امام حسین علیه السلام در دل های مؤمنان ودیعتی همیشه ماندنی است (۲)

دل مؤمن گنجینه ی مهر و محبت اوست و آتش جانسوز شهادت او آرامش و آسایش مؤمن را می گیرد. کتابهای «مقاتل» که شرحی بر مظلومیت او هستند، تذکار این ودیعت، تجدید این محبت و تشدید این آتش طاقت سوزند. نام و یاد امام حسین علیه السلام موجب جاری شدن اشک هر مؤمن است (۳) و اشکباری مؤمنان در عزای او سنتی همیشگی است. کتابهای «مقاتل» که سوگنامه ی شهادت او و یاران او هستند، فرصتی برای احیای نام و ابقای یاد و اقامه ی عزا پدید می آورند. و چنین است که نیاز به «مقتل» و بیان ذکر وقایع عاشورا واقعیتی اجتناب ناپذیر می نماید و علاقه و ارتباط مؤمنین با «مقتل» و یادنامه های عاشورا، امری طبیعی به نظر می رسد. اما باید دید چه رازی در سوگمندی مؤمنان نهفته است و چه ارتباطی بین این «عزاداری و اشکباری» با «ایمان و دینداری» آنان وجود دارد؟

ص: ۲۲

-
- ۱- ۹. امام مهدی علیه السلام: «فلئن اخرتنی الدهور و عاقنی عن نصرک المقذور... فلانذبک صباحا و مساء و لابکین لک بدل الموع دما». بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۰.
- ۲- ۱۰. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المؤمنین لا تبرد أبدا». مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، و جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶.
- ۳- ۱۱. امام صادق علیه السلام: «الحسین عبره کل مؤمن». بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰. امام حسین علیه السلام: «انا قتیل العبره، لا ینکرنی مؤمن الا استعبر». مدرک پیشین ص ۲۸۴، و امالی صدوق، ص ۱۳۷.

چرا زیارت امام حسین علیه السلام موجب رستگاری است؟ (۱) چرا سلام دادن بر او را مایه ی فوز و سعادت شمرده اند؟ (۲) چرا آن را سبب آمرزش گناهان و پیرایش صحیفه ی اعمال دانسته اند؟ (۳) چرا گریستن یا گریاندن یا به گریه واداشتن خویش بر مصایب او را موجب ورود در بهشت (۴) و پر شدن چشمان از اشک در عزای او را، سبب رهایی از آتش دوزخ به حساب آورده اند؟ (۵)

چرا هر گریه و بی تابی را مکروه، اما بی تابی و گریه ی دردمندانه بر مظلومیت او را مایه ی اجر و ثواب به شمار آورده اند؟ (۶) چرا ثواب عزاداری بر او را، با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر دانسته اند؟ (۷) چرا عزاداران و گریه کنندگان بر او مشمول سلام و دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار

ص: ۲۳

۱- ۱۲. امام هادی علیه السلام: «کسی که از منزل خود به قصد زیارت امام حسین علیه السلام خارج شود و به فرات رود و در آن غسل کند، خداوند نامش را در زمره ی رستگاران می نگارد. و چون به آن حضرت سلام دهد، از فائزین محسوب می شود، و آنگاه که از نمازش فارغ شود، فرشته ای به او می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تو درود می فرستد و به تو می گوید: گناهانت آمرزیده شد، پس عمل را از نو آغاز کن». وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۸۰، و کامل الزیارات، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- ۱۳. امام هادی علیه السلام: «کسی که از منزل خود به قصد زیارت امام حسین علیه السلام خارج شود و به فرات رود و در آن غسل کند، خداوند نامش را در زمره ی رستگاران می نگارد. و چون به آن حضرت سلام دهد، از فائزین محسوب می شود، و آنگاه که از نمازش فارغ شود، فرشته ای به او می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تو درود می فرستد و به تو می گوید: گناهانت آمرزیده شد، پس عمل را از نو آغاز کن». وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۸۰، و کامل الزیارات، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۳- ۱۴. امام هادی علیه السلام: «کسی که از منزل خود به قصد زیارت امام حسین علیه السلام خارج شود و به فرات رود و در آن غسل کند، خداوند نامش را در زمره ی رستگاران می نگارد. و چون به آن حضرت سلام دهد، از فائزین محسوب می شود، و آنگاه که از نمازش فارغ شود، فرشته ای به او می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تو درود می فرستد و به تو می گوید: گناهانت آمرزیده شد، پس عمل را از نو آغاز کن». وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۸۰، و کامل الزیارات، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۴- ۱۵. امام صادق علیه السلام: «من بکی او ابکی او تبکی و جبت له الجنة».

۵- ۱۶. امام صادق علیه السلام، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

۶- ۱۷. امام صادق علیه السلام: «ان البكاء و الجزع مکروه للعبد فی کل ما جزع، ما خلا الکباء و الجزع علی الحسین بن علی {علیهما السلام} فانه فیه مأجور». به راستی هر گریه و بی تابی در هر موردی برای بنده ی خدا مکروه است، به جز گریه و بی تابی بر حسین بن علی علیه السلام که به خاطر آن پاداش نیکو خواهد داشت. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰ و ۲۹۰ و کامل الزیارات، ص ۱۰۰.

٧-١٨. امام باقر عليه السلام: كامل الزيارت، ص ٣٦٠ و وسائل الشيعه، ج ١٠، ص ٣٩٨.

گرفته اند؟ (۱) آیا جز این است که زیارت و سلام بر امام حسین علیه السلام و گریه و عزاداری برای او نشانگر مهر و محبت نسبت به اوست و محبت به او زمینه ساز اطاعت از او، و محبت و اطاعت او متلازم با محبت و فرمانبرداری از خداست؟ (۲) به راستی آیا می شود امام حسین علیه السلام را به عنوان «چراغ هدایت» و «کشتی نجات» (۳) پذیرفت و در تاریکی ضلالت ماند و در غرقاب فتنه ها و گناهان گوهر حیات معنوی خویش را از دست داد؟ آیا می شود حسین علیه السلام را به عنوان «دعوتگر به سوی خدا» (۴) شناخت، خطبه های

سرشار از هدایت و دعوت او را از زبان «مقاتل» شنید، رفتارهای دعوتگرانه ی او را در تابلوی گویای تاریخ دید، خون مطهر او و فرزندان و یاورانش را در راه فراخوانی مردم به سوی خدا برچهره ی کتب عاشورایی نظاره کرد و بازهم آرام و بی تفاوت و بی مسئولیت نشست و در راه احیای آنچه او می خواست، از خطرها هراسید؟ آیا می توان ندای یاری خواهی او را شنید و بی گفتن لبیکی گذشت؟ در همین کتب مقاتل است که می توان رمز و رازهای قیام را به دست آورد.

ص: ۲۴

۱- ۱۹. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «درود خدا بر گریه کنندگان و عزاداران حسین علیه السلام و نیز کسانی که بر دشمنان حسین علیه السلام لعن و نفرین می فرستند. و نیز درود خدا بر آنان که دل هایشان مملو از خشم و کینه نسبت به قاتل امام حسین علیه السلام است». بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۴.

۲- ۲۰. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «احب الله من احب حسینا». هر کس حسین علیه السلام را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است. {خداوند دوستدار کسی است که حسین علیه السلام را دوست بدارد}. کامل الزیارات، ص ۳۰.

۳- ۲۱. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه». امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است. سفینهالبهار، ج ۱، ص ۲۵۷.

۴- ۲۲. «لیبک یا داعی الله». بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۶۹، و کامل الزیارات، ص ۲۱۸.س

می توان پیشینه های حرکت را دید و اسباب و علل آن را بررسی کرد. می توان راه و رسم استقامت را شناخت و موانع راه را ارزیابی کرد. می توان ویژگی های شهیدان را دریافت و از آنان تأثیر پذیرفت. می توان دیدگاه های آنان را در همه ی ابواب مورد ابتلاء مورد تحلیل قرار داد. می توان با عنایت به شیوه های به کار گرفته شده توسط دشمن، در تهیه و تدارک ابزارهای دفاعی لازم کوشید. می توان حسینی شد و در صف مبارزه با یزیدیان زمانه به خیل شهیدان پیوست و خدایی شد. با چنین دیدگاهی است که کتب مقاتل جایگاه واقعی و ارزش حقیقی خویش را پیدا می کنند. اولین کتاب مقتل در عهد امام صادق علیه السلام توسط «ابومخنف» یا به وسیله ی «ابوالقاسم اصبح بن ناته» نوشته شده است (۱) پس از آن ده ها کتاب مقتل به رشته ی تحریر درآمده که اکثر آن ها در طی تاریخ از بین رفته و جز نامی از آنها و مؤلفین گرانقدرشان در کتب رجال باقی نمانده است. نخستین مقتل به زبان فارسی در قرن چهارم هجری توسط «ابوعلی محمد بلعمی» تألیف گردید که ترجمه ای خلاصه شده از «تاریخ طبری» بود و به نام «تاریخ بلعمی» شهرت یافت. (۲)

که قدیمی ترین آنها «مقتل الحسین علیه السلام» تألیف «ابو مؤید اخطب خوارزمی» از علمای قرن ششم هجری است. مقتل نویسی با استناد به منابع مختلف صورت می گرفته که مهم ترین آنها عبارتند از:

ص: ۲۵

-
- ۱- ۲۳. برگرفته از کتاب «ثارالله، خون حسین علیه السلام در رگهای اسلام»، بخش مقتل نگاری.
 - ۲- ۲۴. برگرفته از کتاب «ثارالله، خون حسین علیه السلام در رگهای اسلام»، بخش مقتل نگاری.

۱- روایاتی که از امامان بزرگوار علیهم السلام در این باره نقل شده است. ۲- گزارش های «امام سجاد علیه السلام» و اهل بیت امام علیه السلام در ضمن خطبه ها و عزاداری ها. ۳- کسانی که جزء لشکر امام علیه السلام بودند، ولی به فیض شهادت نایل نیامدند، مانند: «عقبه بن سمان». ۴- سربازان و گزارشگرانی از میان لشکر دشمن همچون «حمید بن مسلم» و «هلال بن نافع» که نتوانستند عظمت ها و مظلومیت ها را ببینند و گزارش نکنند. ۵- کسانی که نه جزء لشکر دشمن و نه در شمار یاران امام حسین علیه السلام بودند ولی به هر تقدیر شاهی مورد اطمینان برای نقل پاره ای وقایع به شمار می آمدند (۱) کتابی که پیش رو دارید مقتلی به زبان فارسی، تألیف حجه الاسلام والمسلمین آقای شیخ عباس اسماعیلی یزدی می باشد که از امتیازاتی ویژه برخوردار بوده و مؤلف محترم در مقدمه به آنها اشاره نموده است. به امید موفقیت همه ی دست اندرکاران تحقق و نشر علوم و تاریخ اهل بیت علیهم السلام، این کتاب را به پیشگاه فرزند گرامی و وارث و منتقم خون امام حسین علیه السلام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تقدیم می داریم. واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران ذیقعدہ ۱۴۱۹ / زمستان ۱۳۷۷

ص: ۲۶

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و العاقبه للمتقين و الجنه للموحدين و النار للملحدين و صلى الله على محمد سيد المرسلين و على آله آل الله سيما مولانا المظلوم و أبانا الرؤوف حجه بن الحسن المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنه على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله سلام و درود بی پایان الهی و ملائکه مقرب و رسولان برگزیده اش بر سید مجاهدان، امام عارفان، سالار شهیدان، خورشید هدایت، مشعل راه سعادت، اسوه ی ایثار و وفا، آموزگار صبر و استقامت، صاحب محنت و رنج و بلا، مظهر فداکاری و ایثار و سخا، جامع عطوفت و جوانمردی و شجاعت، تبلور جانبازی و از خود گذشتگی و شهامت، مولای عالمیان و سرور آزادگان، حضرت ابا عبدالله حسین بن علی بن ابیطالب روحی و ارواح العالمین له الفداء. سلام و صلوات بی حد و حصر بر او که شجاعتش یادآور دلیرمردی حیدر کرار و وجود اقدسش تمامی کمالات و فضائل انبیاء الهی را دارا بود. با شهادتش به جهانیان آموخت که حق ثابت و پابرجاست، و باطل سرانجامش نابودی و فناست، و با برگزیدن مرگ سرخ شرافتمندانه بر زندگی با ستمگران، حماسه ی جاوید «عاشورا» را پدید آورد، و هنگامه ی عاشورای خونین را آن چنان

پرشور و پرصلابت ایجاد کرد که هرگز با گذشت قرن‌ها کم فروغ نشود، و همواره درس فداکاری و جانبازی را به بشریت بیاموزد. و سلام و درود بر شهیدان راه او، که با خون خود درخت توحید و ولایت را آبیاری نمودند، و دین خود را به صاحب عاشورا به نیکوترین وجهی ادا کردند.

راستی صاحب عاشورا کیست؟ انسان، بسیار کوچک تر از آنست که بتواند به کرانه های ساحت وجود بی انتهایش دست یازد. هر روزی که می گذرد ابعاد تازه ای از قیام و نهضت او آشکار گشته، و هر چه بیشتر در معقول و منقول، عمیق تر و در قلمرو اندیشه کامل تر می شود، حیرت او نسبت به عظمت آن بزرگوار بیشتر می گردد. امام حسین علیه السلام حقیقتی است جامع و کامل، که هر یک از خردمندان و دانشمندان و نویسندگان و محققین در طول تاریخ، به فراخور درک و علم و اندیشه ی خود، تنها در گوشه هایی از آن دریای بیکران سیر کرده و توشه اندوخته اند. هدایت بشر همچنانکه علت محدثه می خواهد، نیازمند علت مبقیه نیز هست. علت محدثه ی آن با بعثت انبیاء عظام از آدم تا خاتم علیهم السلام در طول قرون و اعصار محقق گشته، و تحقق علت مبقیه هم به ولایت کبری امکان پذیر شده است. و امام حسین علیه السلام علت مبقیه، و رمز بقای دعوت انبیاء، و شریعت سید المرسلین می باشد، که هم نبوت و هم ولایت، به یمن وجود او باقی مانده است. بنی امیه که بنای حکومت آنان در سقیفه پایه گذاری شد و با نیرنگ و سیاست یهود و نصاری شکل گرفت، در صدد محو اسلام و قرآن بودند و این فکر پلید را پیوسته در سر می پروانیدند، که با از بین رفتن ارکان ایمان، حتی نامی از اسلام باقی

نماند. معاویه آن عنصر خبیث و نیرنگ باز، با نقشه های جنایت بار خویش، زمینه ی حکومت فرزند نامشروع خود را فراهم آورد و یزید هم آشکارا در جهت محو اسلام می کوشید. او چنین خیال می کرد که با به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام همه چیز تمام می شود، اتفاقا اوضاع و شرائط و ظواهر حال نیز نشان می داد که بعد از حادثه ی عاشورا، دیگر هیچ نام و نشانی از دین و قرآن باقی نخواهد ماند. اما دیری نپائید که سیمای پرفروغ سالار شهیدان و پیشوای آزادیخواهان، از پس ابرهای تیره و تار، برای همگان آشکار گشت، و دوست و دشمن به حقیقت آن سرور پی بردند، و سر لوحه ی صفحات زرین تاریخ را به آن حضرت اختصاص دادند، ولی از یزید و

معاویه نامی جز برای ننگ و نفرین باقی نماند. امروز نه تنها شیعیان، عاشق و دلباخته ی امام حسین علیه السلام هستند، بلکه از هر کیش و آئینی در گوشه و کنار گیتی، دلهای ستمدیدگان و آزادیخواهان به عاشورا و کربلا معطوف، و از مدرسه ی عشق و ایثار بهره ها می برند. گاندی - مصلح بزرگ هند - می گوید: «من برای مردم هند چیز تازه ای نیاوردم، فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره ی تاریخ زندگی قهرمانان کربلا بدست آورده بودم، ارمغان ملت هند کردم». «اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیمائیم که حسین بن علی پیمود...» (۱) مارین آلمانی می گوید: «پیروان وجدان اگر با نظر دقیق، اوضاع و احوال آن دوره و پیشرفت

ص: ۲۹

مقاصد بنی امیه و وضع سلطنت و دشمنی و عداوت آنها را با حق و حقیقت بنگرند، بدون تأمل تصدیق خواهند کرد که حسین علیه السلام با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت.» (و اگر چنین حادثه‌ی جانگدازی پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند...» (۱)

توماس کارلایل - مورخ مشهور انگلیسی - می نویسد: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم آنست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند، آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می شود اهمیتی ندارد، پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت باعث شگفتی من است» (۲) دانشمند معاصر مسیحی «انطون بارا» کتاب «الحسین فی الفكر المسيحي» را متواضعانه به آستان آن جناب تقدیم نموده است. امام حسین علیه السلام تنها در محدوده‌ی عصر خویش مشعل هدایت و کشتی نجات نبوده بلکه در طول قرون و اعصار، توده های فراوانی را به سوی خود جلب کرده، که به شاهره هدایت رهنمون شده اند، یک نمونه آن دانشمند معاصر است که کتاب «شیعی الحسین» را در مورد کیفیت هدایت یافتنش به آیین حق، در پرتو بررسی تاریخ عاشورا به رشته ی تحریر درآورده است. ۱.

ص: ۳۰

۱- ۲۷. حسین علیه السلام پیشوای انسانها : ۳۸.

۲- ۲۸. حسین پیشوای انسانها : ۳۱، به نقل از مجله ی نور دانش سال دوم شماره ی سوم : ۹۶.

نگیزه ی تألیف: بهار جوانی سپری شد، خزان پیری فرارسید. هنگام کشت و زراعت بذری نیفشانده، از عمر خویش ثمری نچیده و حاصلی نیندوختم. سرمایه ی گرانمایه را بر باد داده، خود را بسان تاجری که تمام هستی خود را از دست داده و ورشکست شده، و یا چون مسافری که راه طولانی در پیش دارد و بی زاد و راحله از قافله دور مانده باشد همی بینم. در معاصی شد همه عمرم تباه قامت خم گشت زین بار گناه موی من در روسیاهی شد سفید یعنی از رو قاصد مرگم رسیدنه از ایمان بهره ای، نه از تقوی و اعمال صالح توشه ای، و نه به صفات خوبان آراسته!

بلکه از هر جهت اسباب ناامیدی و یأس را در خود مشاهده کردم. ناگزیر از وسیله ای بودم تا از هلاکت حتمی نجات یابم. با دقت بر وسائل الهی نظر افکندم، عنایات حضرت سیدالشهداء علیه السلام را نسبت به خلق شاملتر و عمومی تر یافتم، چه باب آن بزرگوار وسیع تر و کشتی او به سوی ساحل نجات سریع تر، و بهره وری از انوار او آسان تر است. گرچه تمام ائمه علیهم السلام وسیله ی هدایت و کشتی نجات و پناه خلق هستند (۱) ولی رسول گرامی اسلام از امام حسین علیه السلام بالخصوص نام برده است (۲) و حضرت

ص: ۳۱

۱- ۲۹. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «... اعلموا أن الدنيا بحر عمیق، قد غرق فیها خلق کثیر، و أن سفینه نجاتها آل محمد»: «بدانید که دنیا دریائی ژرف و بیکران است و انسانهای فراوانی در آن غرق شده اند، و کشتی نجات آن آل محمد علیهم السلام می باشند» {بحار الانوار، ج ۱۷: ۲۴۲}. و نیز فرمودند: «انما مثل أهل بیتی (فیکم) کمثل سفینه نوح، من رکبها نجا، و من تخلف عنها غرق»: «همانا مثل اهل بیت من (در میان شما) مانند کشتی نوح می باشد که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت، و هر کس تخلف کرد غرق گردید». (ینابیع الحکمه: ۱: ۱).

۲- ۳۰. آن حضرت می فرماید: ... سو گند به خداوندی که مرا به حق برانگیخت، مقام حسین بن علی در آسمان بزرگتر از مقام او در زمین است، در طرف راست عرش خداوند نوشته شده: «حسین علیه السلام» مشعل هدایت، کشتی نجات، پیشوای نستوه، (صاحب) عزت، شرف، و دریای علم و ذخیره (پروردگار است) «... (عیون الأخبار: ۱: ۴۸ ب ۶ ح ۲۹، بحار الانوار، ج ۲۰۵: ۳۶ و ۱۸۴: ۹۴).

حسین علیه السلام بابی از ابواب بهشت (۱) و چراغ هدایت در تاریکیهاست. لذا امیدوار شده، دست توسل به دامان پرمهرش دراز نموده، بسان موری باران ملخی به سویش شتافتم. بر این اساس، بعد از انتشار کتاب «ینایع الحکمه» برای پرمحتوی شدن مجالس و منابر، با توصیه ی جمعی از دوستان در مورد تألیف کتاب مقتلی جامع و مستند، پس از چند سال بررسی و مطالعه، کتاب حاضر تهیه و آماده ی چاپ گردید. ضمن تشکر و قدردانی از برادرانی که حقیر را در این مهم یاری داده اند، توجه

خوانندگان عزیز را به نکاتی چند جلب می نمایم: ۱- زندگی سراسر افتخار سالار شهیدان و ابعاد مختلف نهضت جاوید آن حضرت، در صفحات این کتاب نمی گنجد (۲) طبعاً سخنان ناگفته فراوانی برای آیندگان باقی خواهد ماند. چه بسیار درسها و حقایقی که هنوز بر زبان گویندگان و سخنوران جاری نگشته، و حتی از نظر تیزبینان و اندیشمندان نهفته مانده است. لذا از دانشمندان بصیر و محققین خبیری که با مطالعه ی دقیق تاریخ خصوصا تاریخ کربلا، درصدد تحلیل و بررسی این وقایع بوده، ملتمسانه درخواست می کنم برای رفع نقایص و تکمیل این بضاعت ناچیز حقیر را یاری فرمایند.

ص: ۳۲

۱- ۳۱. مقتل خوارزمی: ۱: ۱۴۵.

۲- ۳۲. حتی کتاب ارزشمند «دائرة المعارف الحسينیه» که در بیش از ۳۳۲ مجلد قطور تنظیم شده و در حال حاضر ده مجلد آن انتشار یافته همه ی ابعاد گسترده ی نهضت آن حضرت را دربر نگرفته است.

۳- هیچ حادثه ای در تاریخ اسلام و مسلمین همانند واقعه ی کربلا سراغ نداریم که منشأ این همه قیامهای مذهبی و دینی و اجتماعی و باعث تحول تاریخ اسلام باشد. چگونه ممکن است از کنار چنین حادثه ای گذشت و ابعاد وسیع آن را بررسی نکرد؟ ما نیز اگر چه نتوانستیم حقیقت قیام آن بزرگوار را آنگونه که هست بررسی کنیم و دست ما از آن کوتاه می باشد، ولی مهم ترین فراز زندگی آن حضرت یعنی: تاریخ کربلا را بازگو کردیم، تا منشأ تحولی در جامعه ی مذهبی ما شود، و دوستان آن سرور درس خود را از جریان کربلا- که حاوی نمونه های صبر و استقامت و ایثار و فداکاری و شجاعت و بردباری و... است فراگیرند. ۳- منظور از تدوین و تألیف کتاب حاضر، بیان حوادث و وقایع مربوط به حرکت حضرت ابا عبدالله علیه السلام از مدینه تا کربلا و جریانات عاشورای حسینی و ذکر مقتل آن بزرگوار است، به گونه ای که خواننده با اصل آنچه واقع شده، در حد توان آشنا گردد، لذا از پرداختن به نکات و دقایق و درسهائی که از نهضت امام حسین علیه السلام می توان برداشت کرد، جز در مواردی اندک خودداری شده است.

۴- در عباراتی که از کتب فارسی نقل شده، گرچه تلاش بر این بوده که عین آنها بازگو گردد، لکن در بسیاری از موارد جهت تسهیل استفاده ی همگان، با تغییراتی مختصر، عبارات به صورت فارسی روز درآمده است. ۵- با اینکه ده ها کتاب مقتل تألیف شده لکن معمولاً یا مختصر است مثل «لهوف» مرحوم عالم کامل سید بن طاووس رحمه الله، و یا حاوی مطالب اضافی است که خواننده را از اصل مطلب باز می دارد، ولی در این کتاب سعی شده مطالب لازم و مستند آورده شود. با کمک قرآن مجید و مشورت از درگاه خداوند متعال «سحاب رحمت» نام گذاری شد، امید است باران رحمت خداوند از ابر آسمان ولایت حسینی

علیه السلام بر دل‌های زنگ زده و تاریک ما بیارد، تا از باب واسعه‌ی رحمت الهی بهره‌مند گردیم. بارالها! به درگاه تو شکایت می‌کنیم: از فقدان پیامبرمان، و غیبت اماممان، و سختی دوران بر ما، و وقوع آشوب‌ها و یکپارچگی دشمنان بر ضد ما، و بسیاری دشمن و کمی عده‌ی ما. بارالها! این غم و اندوه را با فتح سریع و یاری با عزت از جانب خودت، و با ظهور امام و پیشوای با عدالت زایل فرما. معبودا! به حق بپذیر و اجابت فرما. ۱۵ شعبان المعظم ۱۴۱۹ روز ولادت با سعادت منجی بشریت حضرت حجه بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حوزه‌ی علمیه قم عباس اسماعیلی یزدی

مشهور نزد علما شیعه آنست که ولادت آن حضرت در مدینه، روز سوم شعبان سال چهارم هجرت بوده است. در توفیق حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به قاسم بن علاء همدانی، - وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام - آمده که؛ مولای ما حضرت حسین علیه السلام روز پنج شنبه سوم شعبان متولد شدند، پس آن روز را روزه دار، و این دعا را بخوان: «اللهم انی أسئلك بحق المولود فی هذا الیوم...» (۱) سید بن طاووس نیز سوم شعبان را برگزیده است (۲) ولی بعضی چون شیخ مفید در «الارشاد» ولادت آن حضرت را در شب پنجم شعبان ذکر فرموده اند (۳) شیخ طوسی نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: ولادت آن حضرت در شب پنجم ماه شعبان سال چهارم هجری بوده است. (۴) به سند معتبر از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از علی بن الحسین علیهم السلام روایت شده که: چون حضرت حسین علیه السلام متولد شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به أسماء بنت عمیس فرمود: «فرزندم را بیاور». من آن بزرگوار را در جامه ای سفید پیچیده خدمت آن حضرت بردم، آنجناب در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت.

ص: ۳۵

۱- ۳۳. مصباح شیخ طوسی رحمه الله : ۷۵۸.

۲- ۳۴. اقبال الأعمال: ۶۸۹.

۳- ۳۵. ارشاد: ۲: ۲۴، ابن نما در مثيرالأحزان : ۱۶؛ روز پنجم نقل کرده است.

۴- ۳۶. بحارالانوار، ج ۴۴: ۲۰۱.

و او را در دامنش نهاد و گریست.

اسماء عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، گریه ی شما از چیست؟ فرمود: برای این فرزندم می گیرم، گفت: این کودک که الان به دنیا آمده! فرمود: بعد از من گروهی از ستمکاران او را خواهند کشت، خداوند شفاعت مرا به آنها نرساند. آنگاه فرمود: فاطمه را از این جریان باخبر نکنی، چون تازه این فرزند برایش متولد شده است. سپس به حضرت علی علیه السلام فرمود: او را چه نام می گذاری؟ گفت: بر شما سبقت نمی گیرم، گرچه دوست داشتم نام او را حرب (۱) بگذارم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من هم بر پروردگارم سبقت نگیریم، که جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود: ای محمد، خدای بزرگ تو را سلام می رساند و می فرماید: «علی منک کهارون من موسی». «علی نسبت به تو به منزله ی هارون نسبت به موسی است». او را به اسم پسر هارون نام گذار که شبیر است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زبان من عربی است، جبرئیل عرض کرد: او را «حسین» نام بگذار. چون روز هفتم شد دو گوسفند سیاه و سفید برای او عقیقه کردند، و یک رانش را به قابله دادند و سرش را تراشیده، به وزن موی سرش نقره تصدق نمودند. و خلوق (که چیز خوشبوئی است) بر سرش مالیدند، و فرمودند: ای اسماء، «الدم فعل الجاهلیه». «خون - بر سر نوزاد مالیدن - از آداب دوران جاهلیت است». (۲)

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: چون حضرت حسین علیه السلام به دنیا آمد، خداوند

ص: ۳۶

۱- ۳۷. «حرب» بمعنای شجاع و جنگجو می باشد.

۲- ۳۸. بحار الانوار، ج ۴۳: ۲۳۸ ذیل ح ۴، به انی مضمون روایات دیگری نیز نقل شده است.

به جبرئیل دستور داد که با هزار ملک فرود آید تا از جانب خداوند و خودش به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تهنیت بگوید. چون جبرئیل نازل می شد در یکی از جزایر دریا به ملکی از حاملان عرش عبور نمود که نامش فطرس بود که خداوند به او دستور داده، و او کندی کرده، پس بالش را در هم شکسته و در آن جزیره انداخته بود، و فطرس هفتصد سال در آنجا به عبادت خداوند مشغول بود تا روزی که امام حسین علیه السلام متولد شد. و به روایت مناقب: خداوند او را از میان عذاب دنیا و آخرت مخیر گردانید و او عذاب دنیا را اختیار نمود. پس او را به مژگان دو چشم معلق گردانید و هیچ حیوانی از آنجا عبور نمی کرد و پیوسته از زیر او دود بدبوئی بلند می شد (۱) چون دید که جبرئیل با ملائکه فرود می آیند از جبرئیل پرسید؛ به کجا می روید؟ گفت: خداوند نعمتی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا فرموده، مرا برای تهنیت و مبارکباد فرستاده است. فطرس گفت: مرا نیز با خود ببر، شاید حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برایم دعا کنند، جبرئیل او را به همراه خود برد. چون خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید از جانب خداوند و خود، مبارکباد گفت و شرح حال فطرس را به عرض رسانید، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به او بگو خود را به این مولود بمالد و به مکان خود برگردد. فطرس خود را به حضرت حسین علیه السلام مالید و بالا رفت و در آن حال می گفت: ای رسول خدا، بزودی امت تو این مولود را شهید کنند، چون او را بر من حقی است، هر که او را زیارت کند من زیارت او را به حضرت حسین علیه السلام می رسانم، و هیچ مسلمانی او را سلام

ندهد مگر آنکه به او می رسانم، و هیچ کس بر او صلوات نفرستد مگر آنکه به او

ص: ۳۷

می رسانم (۱) به روایت مناقب؛ چون فطرس به آسمان بالا رفت می گفت: کیست مثل من و حال آنکه من آزاد شده ی حسین فرزند علی و فاطمه و جدش احمد علیهم السلام هستم.

ص: ۳۸

۱- ۴۰. کامل الزیارات : ۶۶ ب ۲۰ ح ۱، امالی صدوق : ۱۳۷ م ۲۸ ح ۸، بحارالانوار، ج ۴۳:۲۴۳، مناقب ابن شهر آشوب: ۷۴:۴، و به این مضمون روایات دیگر در کتب معتبره شیعه نقل شده است. و اگر گفته شود: ملائکه عصیان نمی کنند {لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یأمرون} (سوره ی تحریم، آیه ۶) و این با عصمت آنها موافق نباشد. گوئیم: انبیاء نیز عصمت دارند و معصیت نمی کنند، ولی ممکن است کاری که شایسته ی مقام آنها نیست از آنها سر بزند گرچه حرام نیست، همینطور ملائکه.

گزیده ای از فضائل و معجزات حضرت امام حسین علیه السلام

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ی ام سلمه بود و به او سفارش نمود که کسی نزد آن حضرت نیاید. حضرت حسین علیه السلام که در آنوقت خردسال بود وارد شد، ام سلمه نتوانست جلو او را بگیرد، ولی دنبالش آمد، دید حضرت حسین علیه السلام روی سینه ی آن حضرت است و آن جناب گریه می کند و چیزی در دست دارد و آن را می بوسد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ام سلمه، این جبرئیل است که به من خبر می دهد: این حسین کشته می شود، و این خاکی است که روی آن کشته شود، آن را نزد خود نگهدار، چون خون شد بدان که حییم کشته شده است. ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله، از خداوند بخواه که از او دفع نماید. پیامبر فرمود: خواستم، ولی خداوند به من وحی فرستاد که برای او درجه و مقامی است که هیچکس بدان نمی رسد، و او را شیعیانی است که شفاعت کنند و شفاعت آنها پذیرفته شود. و به راستی مهدی علیه السلام از فرزندان اوست. خوشا به حال کسی که از اولیای حسین علیه السلام باشد، بخدا سوگند شیعیانش در روز قیامت رستگار و کامیابند (۱)۲- ابی ذر گوید: دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیهما السلام را می بوسید و می فرمود: هر که حسن و حسین علیهما السلام و ذریه ی ایشان را از روی اخلاص دوست داشته باشد، زبانه ی آتش به صورت او نرسد و هر چند گناهانش به عدد ریگهای بیابان باشد، مگر گناهی داشته باشد که او را از ایمان خارج نماید (۲).

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: ۳۹

۱- ۴۱. امالی صدوق : ۱۳۹ م ۲۹ ح ۳.

۲- ۴۲. کامل الزیارات : ۵۱ ب ۱۴ ح ۴.

«حسین منی وأنا من حسین، أحب الله من أحب حسینا، حسین سبط من الأسباط». «حسین از منست و من از حسینم، خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد، حسین سبطی از أسباط (پیامبران) است» (۱) سید مرتضی رحمه الله در کتاب «غرر و درر» روایت کرده که: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهت میهمانی با اصحاب بیرون تشریف بردند، در راه با حضرت حسین علیه السلام ملاقات کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود پیش افتاد و به جانب حسین آمد، امام حسین علیه السلام چنانکه عادت اطفال است از آن حضرت فرار می کرد، گاهی به این سمت و گاهی به آن سمت، تا حضرت او را نگیرد و پیامبر او را می خندانید. «ثم أخذہ فجعل احدی یدیه تحت ذقنه و الاخری تحت فاس رأسه و أقنعه فقبله و قال: أنا من حسین و حسین منی، أحب الله من أحب حسینا حسین سبط من الاسباط» «پس پیامبر او را گرفت و یک دست زیر زنج او گذاشت و با دست دیگر سر او را گرفت و او را نگهداشت و می بوسید و می فرمود: من از حسینم و حسین از من است، خداوند دوست می دارد هر

کس که حسین را

ص: ۴۰

۱- ۴۳. کامل الزیارت: ۵۲ ح ۱۱، ارشاد: ۱۳۱:۲ ب ۴، اهل تسنن نیز این حدیث را بطرق متعدد در کتب معتبره ی خود روایت کرده اند از قبیل: مسند احمد: ۱۷۴:۴، سنن ترمذی: ۶۵۸:۵ ح ۳۷۷۵، سنن ابن ماجه ۵۱:۱ ح ۱۴۴، مستدرک حاکم: ۱۷۷:۳ و گوید: سند حدیث صحیح است.

دوست دارد، حسین سبطی از اسباط (پیامبران) است» (۱)۴- سلمان رحمه الله گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی حسن و حسین علیهما السلام شنیدم که می فرمود: بار خدایا من این دو را دوست دارم، پس تو ایشان را دوست بدار، و دوست دار هر کس را که آن دو را دوست بدارد. و می فرمود: هر کس حسن و حسین علیهما السلام را دوست دارد من او را دوست دارم، و هر که من او را دوست داشته باشم خداوند دوستش دارد، و هر کس خداوند او را دوست دارد داخل بهشت کند. و هر که ایشان را دشمن دارد من او را دشمن دارم و هر که را من دشمن دارم خدا او را دشمن دارد و هر که را خدا دشمن دارد داخل دوزخ کند. و می فرمود: این دو فرزندم دو ریحانه ی (دو گل بوستان) من از دنیا هستند (۲)۵- چون اسامه بن زید بیمار شد (به مرض وفات) حضرت حسین علیه السلام به عیادت او رفت، اسامه گفت: واغماه، آن حضرت فرمود: برادر، اندوه تو برای چیست؟ گفت: شصت هزار درهم قرض دارم. آن جناب فرمود: قرض تو بر عهده ی من، گفت: می ترسم بمیرم. حضرت فرمود: پیش از مردنت قرض تو را اداء می کنم و چنین کرد. (۳)۶- اعرابی به مدینه آمد و پرسید: کریم ترین مردم در این شهر کیست؟ حضرت حسین علیه السلام را معرفی کردند. داخل مسجد شد دید آن حضرت مشغول نماز است، چند شعر در مدح آن جناب سرود. امام حسین علیه السلام به قنبر فرمود: آیا از مال حجاز چیزی مانده است؟ قنبر عرض کرد: بلی چهار هزار دینار طلا. فرمود بیاور، که او سزاوارتر است (پس آن حضرت به خانه رفت)

و ردای مبارک خود را برداشت و چهار هزار دینار را در آن

ص: ۴۱

۱- ۴۴. تذکره الشهداء : ۱۶.

۲- ۴۵. ارشاد مفید: ۲: ۲۵ ب ۳.

۳- ۴۶. مناقب ابن شهر آشوب: ۴: ۶۵ فصل مکارم اخلاق آن حضرت علیه السلام.

پیچید و از شکاف در بیرون کرد، و آن زرها را به او داد و چند شعر در عذرخواهی سرود. اعرابی زر را گرفت و گریست. آن حضرت فرمود: گویا عطای ما را کم شمردی؟ عرض کرد: نه، لیکن می‌گیرم که دستی با این سخاوت چگونه در میان خاک پنهان خواهد شد. مثل این داستان از حضرت امام حسن علیه السلام نیز روایت شده است (۱) ۷- چون آن حضرت در کربلا شهید گردید، بر پشت مبارک، اثر پینه مشاهده شد، سبب آن را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند، فرمود: از بس که انبناهای طعام بر پشت مبارک خود می‌گذاشت و به خانه‌ی بیوه زنان و یتیمان و مساکین می‌برد. (۲) ۸- عبدالرحمن سلمی به یکی از فرزندان آن حضرت سوره‌ی حمد یاد داد، چون کودک آن را نزد پدر بزرگوارش خواند، آن حضرت هزار دینار طلا و هزار حله به عبدالرحمن عطا کردند و دهانش را پر از مروارید نمودند. مردم گفتند: مزد او اینقدر نبود؟ فرمود: این چه عطائی باشد در برابر آنچه او تعلیم فرزندم کرده است. آنگاه دو شعر سرودند (۳) ۹- به آن حضرت گفته شد که چه بسیار از پروردگار خود ترسانی؟! فرمود: از عذاب قیامت ایمن نیست مگر آنکه در دنیا از خدا بترسد. آن حضرت ۲۵ حج پیاده بجای آورد در حالیکه شتران و محملها از عقب او در حرکت بودند

ص: ۴۲

۱- ۴۷. مناقب: ۴: ۶۵.

۲- ۴۸. مناقب: ۴: ۶۶، تذکره الشهداء: ۱۸ بنقل از ابن جوزی در تذکره الخواص.

۳- ۴۹. مناقب: ۴: ۶۶.

(۱) ۱۰- روزی امام حسین علیه السلام به جمعی از مساکین گذشت که عباهای خود را افکنده، نان خشکی در آن گذاشته می خوردند، چون حضرت را دیدند برای خوردن نان او را دعوت کردند. آن جناب با آنها نشست و فرمود: خداوند متکبران را دوست نمی دارد، و اگر صدقه

نبود با شما می خوردم. آنگاه به ایشان فرمود: من دعوت شما را اجابت کردم، شما نیز دعوت مرا اجابت کنید و آنها را به خانه برد و به رباب فرمود: هر چه برای مهمان ذخیره کرده ای حاضر ساز. آنها را ضیافت کرده، به آنها لباس پوشانید و نوازش نموده روانه فرمود (۲) ۱۱- اهل قبله (جمیع فرقه های مسلمین) اجماع کرده اند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الحسن و الحسین امامان قاما أو قعدا». «حسن و حسین هر دو پیشوا هستند چه قیام کنند، چه قیام نکنند». و نیز اجماع کرده اند که آن حضرت فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة». «حسن و حسین سید و سرور جوانان بهشت اند» (۳) ۱۲- اسماعیل بن یزید به اسناد خود از محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده که مردی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گناهی کرد از ترس پنهان شد، تا اینکه حسن و حسین علیهما السلام را در راهی تنها یافت، ایشان را بر دوش خود سوار کرد و به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و گفت: ای رسول خدا، «انی مستجیر بالله و بهما». «به خداوند و این دو فرزند تو پناه آوردم از گناهی که کردم». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان بخندید که دست بر دهان مبارک گذاشت و فرمود: برو که

ص: ۴۳

۱- ۵۰. مناقب: ۴: ۶۹.

۲- ۵۱. تفسیر عیاشی: ۲: ۲۵۷ {سوره ی نحل، آیه ی ۳۲} و مناقب: ۴: ۶۶.

۳- ۵۲. مناقب: ۳: ۳۹۴.

آزادی و به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: شفاعت شما را در حق او قبول کردم،

آنگاه این آیه نازل شد: «و لو أنهم اذا ظلموا أنفسهم جاؤوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما» (۱) «اگر آنها هنگامیکه به خود ستم کردند به نزد تو آیند و از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر نیز در حق آنها استغفار کند، خدای را توبه پذیر و بخشایشگر می یابند» (۲) ۱۳- اعرابی خدمت حضرت حسین علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول الله، ادای دیه ی کامله ضامن شده ام و بر آن قادر نیستم. پیش خود گفتم: باید از کریم ترین مردم سؤال کنم و کسی را از شما اهل بیت رسالت کریمتر گمان ندارم. آن حضرت فرمود: برادر عرب، از تو سه مسأله سؤال می کنم، اگر یکی از آنها را جواب گفתי ثلث آن مال را به تو عطا می کنم، و اگر دو سؤال جواب دادی دو ثلث آنرا خواهی گرفت، و اگر هر سه را جواب گفתי تمام آن مال را به تو عطا می کنم. اعرابی گفت: یابن رسول الله، چگونه روا باشد مثل تو که از اهل علم و شرفی از مثل من سؤال کند، آن حضرت فرمود: از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «المعروف بقدر المعرفة». «معروف به اندازه ی معرفت است». اعرابی گفت: هر چه خواهی سؤال کن، اگر دانم جواب می گویم و گرنه از شما یاد می گیرم و لا قوه الا بالله.

ص: ۴۴

۱- ۵۳. سوره ی نساء، آیه ی ۶۴.

۲- ۵۴. سوره ی نساء، آیه ی ۶۴.

حضرت فرمود: أفضل اعمال چیست؟ اعرابی گفت: ایمان به خداوند. فرمود: چه چیز مردم را از هلاکت نجات می دهد. گفت: اعتماد بر خداوند.

فرمود: زینت مرد در چیست؟ گفت: علمی که با آن حلم باشد. فرمود: اگر به این شرف دست نیابد؟ گفت: مالی که با آن مروت و جوانمردی باشد، فرمود: اگر این را نداشته باشد؟ گفت: تهیدستی که با آن شکیبائی باشد. فرمود: اگر این را هم نداشته باشد، اعرابی گفت: صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند که غیر از این اهلیت ندارد. امام حسین علیه السلام خندید و کیسه ای که هزار دینار زر در آن بود نزد او افکند، و انگشتری که نگین آن دویست درهم قیمت داشت به او عطا کرد و فرمود: با این زرهای ذمه ی خود را ادا نما و این انگشتر را در نفقه ی خود صرف کن. اعرابی آن را گرفت و این آیه را تلاوت کرد: (الله أعلم حیث یجعل رسالته) (۱) «خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد»

ص: ۴۵

حال طواف دست خود را بیرون آورد، مردی که در عقب او طواف می کرد دست خود را به دست آن گذاشت. خداوند دست آن مرد را به دست او چسبانید، هر چند سعی می کرد نمی توانست جدا کند، تا اینکه مردم طواف را قطع نمودند. فرماندار را خبر کردند، چون حاضر شد، دانشمندان (اهل تسنن) را طلبید، آنها گفتند: باید دست آن مرد را قطع نمود زیرا که او جنایت کرده است. فرماندار گفت: آیا کسی از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اینجا هست؟ گفتند: آری حضرت حسین بن علی علیهما السلام امشب داخل مکه شده است. فرماندار آن حضرت را طلبید و گفت: بین چه بلایی بر سر ایشان آمده! حضرت رو به سوی کعبه گردانید و مشغول دعا شد مدتی دعا کرد، بعد نزد ایشان آمد و دست آن مرد را از دست آن زن خلاص نمود، فرماندار گفت: آیا او را به این کار عقاب کنیم؟ آن حضرت فرمود: نه (۲) ۱۵- ابو خالد کابلی از یحیی بن ام طویل روایت کرده که گفت: روزی در محضر امام حسین علیه السلام نشسته بودیم، ناگاه جوانی گریان داخل شد، حضرت از گریه ی او پرسید. گفت: مادرم الان از دنیا رفت و وصیت نکرد و مالی دارد، و مرا دستور داد که چون بمیرد کاری نکنم تا به خدمت شما عرض نمایم. حضرت فرمودند: برخیزید تا نزد این زن برویم، چون به در خانه رسیدیم حضرت ایستاد و دعا نمود که خداوند او را زنده کند تا وصیت خود را بعمل آورد. چون آن جناب از دعا فارغ شد، خداوند آن زن را زنده کرد، برخاست و نشست. سپس گفت: ای مولای من، داخل خانه شو و آنچه مصلحت می دانی مرا به آن امر نما.

ص: ۴۶

۱- ۵۶. جامع الأخبار: ۱۳۷ ف ۹۶، مقتل خوارزمی: ۱: ۱۵۷ ف ۷، و چند حدیث نظیر این نیز روایت کرده است. فخر رازی در تفسیر کبیر خود ذیل آیه ی شریفه {و علم آدم الأسماء کلها} این حدیث را با اضافاتی در صدر آن آورده که: اعرابی عرض کرد: از جد شما شنیدم که می فرمودند: هر وقت حاجتی دارید از چهار گروه بخواهید؛ عربی شریف، مولای کریم، حامل قرآن، یا زیباروی، (و هر چهار خصلت در شما جمع است، چون) عرب به جد شما شرافت یافت، و بزرگواری خوی و روش شماست، و قرآن در خانه ی شما نازل شد، و اما زیبایی صورت؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: هر وقت خواستید به من نظر کنید به حسن و حسین بنگرید. امام حسین علیه السلام فرمودند: حاجت چیست؟ اعرابی آن را بر زمین نشست... (فضائل الخمسه: ۳: ۳۳۲).

۲- ۵۷. وسائل: ۱۳: ۲۲۷ ب ۱۴ از مقدمات طواف ح ۷.

حضرت داخل خانه شد و بر بالین او نشست. آنگاه فرمود: وصیت کن خدا تو را رحمت کند، آن زن گفت: ای پسر رسول خدا، من این مقدار مال دارم که در فلان مکان می باشد،

ثلث آن را به شما واگذاشتم، به هر که خواهی از دوستانت بده، و دو ثلث آن برای این پسرم باشد اگر می دانید از موالی و دوستان شماست. و اگر از مخالفین شما باشد همه ی اموال برای شماست، چون مخالفان در اموال مؤمنین حقی ندارند. سپس از حضرت خواست که بر او نماز کنند و در دفن او حاضر شوند و دوباره جان بحق تسلیم کرد (۱) ۱۶- مردی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و درباره ی ازدواج با زن ثروتمندی مشورت کرد و خود نیز مال بسیار داشت، حضرت موافقت نکردند. آن مرد مخالفت نمود و با او ازدواج کرد. در اندک زمانی تهیدست شد. حضرت فرمودند: مگر نگفتم با او ازدواج مکن، اکنون از او جدا شو، و فلا- زن را بگیر، خداوند عوض بهتری به تو می دهد. چون آن مرد با آن زن ازدواج کرد یک سال بیشتر نگذشت که ثروت بسیار بهم رسانید و برای او پسر و دختری آورد و حالش نیکو شد. (۲) ۱۷- امام صادق علیه السلام از پدراناش چنین روایت می کند: روزی امام حسین علیه السلام به عیادت عبدالله بن شداد رفت که تب شدیدی داشت، چون حضرت داخل شد تب از او رفت، بیمار گفت: راضی شدم به آنچه خداوند به شما بحق داده است، تب نیز از شما می گریزد. آن حضرت فرمود: خداوند هیچ چیز را خلق نکرده مگر آنکه به او دستور داده که از ما اطاعت نماید، ناگاه صدائی شنیدیم و کسی را ندیدیم که می گفت: لیبیک،

ص: ۴۷

۱- ۵۸. الخرایج قطب راوندی : ۲۲۵ ب ۴، بحار الأنوار، ج ۴۴: ۱۸۰.

۲- ۵۹. الخرایج : ۲۲۷، بحار الأنوار: ۴۴: ۱۸۲.

حضرت فرمود: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام تو را امر نکردند که نزدیک نشوی مگر به دشمن ما، یا کسی که گناهکار باشد تا کفاره ی گناه او باشی، چرا نزدیک این مؤمن آمده ای؟ (۱)

- حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: «صح عندي قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم: أفضل الأعمال بعد الصلاة ادخال السرور في قلب المؤمن بما لا اثم فيه». «دریافتم گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که فرمود: بهترین اعمال بعد از نماز ادخال سرور در قلب مؤمن است بر وجهی که در آن گناه نباشد». روزی غلامی را دیدم که با سگی طعام می خورد، از او سبب آن را پرسیدم، گفت: ای فرزند رسول خدا، من مغمومم، می خواهم او را شاد گردانم، شاید شادی او موجب سرور من گردد، زیرا که من مالکی یهودی دارم، می خواهم از او نجات یابم. آن حضرت پیش آن یهودی رفت و فرمود: دوست دینار طلا به تو می دهم که غلام را به من بفروشی، یهودی گفت: من غلام را فدای گامهای تو کردم که برداشته ای، و این بستان را نیز به او می دهم و مال را به تو برمی گردانم. حضرت فرمود: مال را به تو بخشیدم. یهودی گفت: قبول کردم و به غلام بخشیدم، حضرت فرمود: غلام را آزاد کردم و مالها را به او عطا نمودم. زن یهودی گفت: من مسلمان شدم و مهر خود را به شوهرم بخشیدم. یهودی گفت: من نیز مسلمان شدم و این منزل را به زن خود دادم. (۲) ۱۹- حذیفه یمانی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست حضرت حسین علیه السلام را گرفته و می فرمود: «أيتها الناس، هذا الحسين بن علي فاعرفوه، فوالذي نفسي بيده انه لفي

ص: ۴۸

۱- ۶۰. مناقب: ۴: ۵۱، رجال کشی: ۱: ۲۹۸ ح ۱۴۱.

۲- ۶۱. مناقب: ۴: ۷۵.

بشناسید، سوگند بخدائی که جانم بدست اوست، همانا او در بهشت است و دوستان او و دوستان دوستان او نیز در بهشتند» (۱) ۲۰- در بعضی کتب معتبره از طاووس یمانی، و در احادیث معتبره از شیعه و سنی روایت شده است که: چون آن حضرت در شب تار در مکانی می نشست از سفیدی و نوری که از پیشانی و پایین گردن آن حضرت ساطع بود، مردم آن حضرت را به آن نور می شناختند، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این دو جا را بسیار می بوسید. شیعه و سنی در احادیث معتبره روایت کرده اند: بسیار اتفاق می افتاد که حضرت فاطمه علیها السلام در خواب بود و حضرت حسین علیه السلام در گهواره می گریست و جبرئیل گهواره ی آن حضرت را می جنبانید، و با او سخن می گفت و او را ساکت می گردانید. چون فاطمه علیها السلام بیدار می شد می دید که گهواره می جنبد و کسی با آن حضرت سخن می گوید و لکن آن شخص را نمی دید، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن بانو می فرمود که او جبرئیل است (۲) ۲۱- از شجاعت و بزرگواری آن حضرت روایت کرده اند که: روزی در مدینه آن حضرت و ولید بن عقبه - فرماندار مدینه - درباره ی مزرعه ای اختلاف کردند، حضرت عمامه ولی را از سرش برداشت و بر گردنش پیچید و او را بر زمین کشید، مروان گفت: هرگز ندیده ام کسی بر فرماندار چنین جرأتی بکند. ولید گفت: حق با اوست و مزرعه از آن حضرت می باشد. حضرت فرمود: حال که اقرار کردی مزرعه را به تو بخشیدم

ص: ۴۹

۱- ۶۲. بحار الانوار، ج ۴۳: ۲۶۲ ح ۶.

۲- ۶۳. بحار الانوار، ج ۴۴: ۱۸۷ باب معجزات آن حضرت ذیل ح ۱۶، جلاء العیون علامه مجلسی: ۳۰۵ ب ۵ ف ۴.

(۱) ۲۲- در «کشف الغمه» روایت شده که: انس گوید: روزی در خدمت حضرت

حسین علیه السلام بودم که کنیز آن حضرت گلی نزد آن جناب گذاشت. حضرت فرمود: تو را آزاد کردم، گفتم: یک گل برای تو می آورد او را آزاد می کنی! حضرت فرمود: خداوند می فرماید: (و اذا حییتم بتحیه فحیوا بأحسن منها أوردوها) (۲) «چون تحیت کنند شما را به تحیتی به نیکوتر از آن پاسخ دهید، یا همان را رد کنید»؛ تحیت نیکوتر من این بود که او را آزاد کنم (۳) ۲۳- یکی از غلامان آن حضرت خیانتی کرد که مستحق عقوبت گردید، دستور داد او را بزنند. غلام گفت: ای مولای من. (والکاظمین الغیظ) «فروبنندگان خشم خود». حضرت فرمود: دست از او بردارید، گفت: مولای من. (والعافین عن الناس) «عفوکنندگان از مردم». حضرت فرمود: تو را عفو کردم. گفت: مولایم. (والله یحب المحسنین) (۴) «خداوند نیکوکاران را دوست می دارد». حضرت فرمود: برای خدا تو را آزاد کردم و دو برابر آنچه قبلا به تو می دادم برای

ص: ۵۰

۱- ۶۴. بحارالانوار، ج ۴۴: ۱۹۱ باب مکارم اخلاق آنحضرت ح ۴، جلاء العیون: ۲۹۵ ف ۳.

۲- ۶۵. سوره ی نساء، آیه ی ۸۶.

۳- ۶۶. بحارالانوار، ج ۴۴: ۱۹۵ ح ۸.

۴- ۶۷. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۴.

تو مقرر کردم. (۱) ۲۴- ابن عبد ربه از علماء سنی در کتاب «عقد الفرید» نقل کرده که به امام

سجاد علیه السلام عرض شد: چرا اولاد پدر بزرگوار شما کم است؟! فرمود: تعجب است که چگونه مثل من اولادی از برای او باشد، چونکه پدرم در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می کرد (۲) (پس چه زمان فرصت می کرد که نزد همسر خود برود). ۲۵- اهل تسنن روایت کرده اند که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه عایشه بیرون آمد چون به در خانه ی فاطمه علیها السلام رسید، صدای گریه ی حضرت حسین علیه السلام را شنید، فرمود: ای فاطمه، مگذار حسین بگرید، که گریه ی او مرا به درد می آورد. (۳) ۲۶- ابن شهر آشوب از حضرت امام رضا علیه السلام، و اهل تسنن نیز بطرق متعدده روایت کرده اند که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که می خواهد به محبوبترین اهل زمین پیش اهل آسمان نظر کند، به سوی حضرت حسین علیه السلام بنگرد. (۴) ۲۷- عصام بن المصطلق شامی گوید: به مدینه وارد شدم چون حسین بن علی علیهما السلام را دیدم، روش نیکو و منظر پاکیزه ی او مرا به شگفت انداخت، حسد مرا واداشت که بغض و عداوتی که از پدرش در سینه داشتم ظاهر کنم، نزدیک آمدم و گفتم: تویی پسر ابوتراب؟ آن حضرت فرمود: آری، من هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت و پدرش گفتم. آن جناب از روی مهربانی به من نظر کرد و فرمود: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (خذ العفو و امر بالعرف و أعرض عن الجاهلین... ثم لا یقصرین)

ص: ۵۱

۱- ۶۸. بحار الانوار، ج ۴۴: ۱۹۵ ضمن ح ۹.

۲- ۶۹. بحار الانوار، ج ۱۹۶: ۴۴ ح ۱۰.

۳- ۷۰. جلاء العیون: ۲۸۸ ب ۵ ف ۲.

۴- ۷۱. جلاء العیون: ۲۸۸ ب ۵ ف ۲.

(۱) «گذشت را شیوه ی خود قرار ده، به نیکی فرمان بده و از جاهلان اعراض کن...» که آیات اشاره به اخلاق نیکوئی است که خداوند به پیامبرش دستور داده است.

آنگاه به من فرمود: کار را بر خود سبک و آسان کن و از خدای برای من و خود طلب آمرزش نما، براستی اگر از ما طلب یاری کنی ما تو را یاری نمائیم، و اگر عطا طلب کنی به تو ببخشیم، اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنیم. عصام گوید: من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت به فراست دریافت و فرمود: (لا- تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو أرحم الراحمین) (۲) «ملامتی بر شما نیست خداوند شما را بیامرزد و او أرحم الراحمین است». این آیه ی شریفه را حضرت یوسف به برادران خود فرمود که از او عفو خواستند. پس آن جناب فرمود: اهل شامی؟ گفتم: بلی، فرمود: «شنشنه أعرها من أخزم» این مثلی است، و مقصود آنست که «دشنام به ما، عادت و خوی اهل شام می باشد که معاویه در میان آنها رواج داده است». پس فرمود: هر حاجتی که داری به نحو گشاده رویی از ما بخواه که بر آوریم. عصام گفت: از این اخلاق شریفه ی آن حضرت در مقابل آن همه جسارتها که از من سرزد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فروبروم، لذا آهسته از نزد آن حضرت بیرون آمدم در حالی که به مردم پناه می بردم که آنجناب ملتفت نشود، و بعد از آن کسی نزد من از حضرت و پدرش محبوبتر نبود. (۳) ۲۸- سید شریف زاهد ابو عبدالله علوی حسینی در کتاب «تعازی» روایت کرده

ص: ۵۲

۱- ۷۲. سوره ی اعراف، آیه های ۲۰۲-۱۹۹.

۲- ۷۳. سوره ی سوف، آیه ی ۹۲.

۳- ۷۴. منتهی الامال: ۱: ۲۸۶.

که امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام تعظیم می نمود چنانکه گویا آن حضرت از امام حسن علیه السلام بزرگتر است.

از ابن عباس روایت کرده که سبب آنرا از امام حسن علیه السلام پرسیدم، فرمودند: امام حسین علیه السلام هیبتی دارند مانند هیبت امیرالمؤمنین علیه السلام. ابن عباس گوید: که امام حسن علیه السلام با ما در مجلسی نشسته بود هرگاه که امام حسین علیه السلام می آمد حالش تغییر می کرد، به جهت احترام امام حسین علیه السلام. (۱) ۲۹- منہال گوید: سوگند به خدا مشاهده کردم که سر مبارک حضرت حسین علیه السلام بالای نیزه به زبانی گویا قرآن قرائت می کرد و سوره ی کهف را می خواند تا به این آیه رسید (أم حسبت أن أصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجا) (۲) «آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت ما بوده است؟» پس مردی گفت: بخدا سوگند سر مبارک تو ای فرزند رسول خدا تعجبش بیشتر است. (۳) ۳۰- از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مشهور است که آن حضرت فرمود: «ان للحسین علیه السلام فی بواطن المؤمنین معرفه مکتومه» «براستی که برای حضرت حسین علیه السلام معرفتی پنهانی در دل مؤمنین است» (۴).

۳۱- به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ی فاطمه علیها السلام، حضرت حسین علیه السلام را در دامن خود نشانده بودند.

ص: ۵۳

۱- ۷۵. منتهی الامال: ۱: ۲۸۸.

۲- ۷۶. سوره ی کهف، آیه ی ۹.

۳- ۷۷. مدینه المعاجز: ۴: ۱۳۶ معجزه ی ۱۷۱ ح ۱۱۳۷، و نظیر آن ح ۱۱۳۶ از زید بن ارقم، و در ح ۱۱۳۸ آمده که آن حضرت فرمود: امر من شگفت آورتر از کار اصحاب کهف و رقیم است.

۴- ۷۸. بحار الانوار، ج ۴۳: ۲۷۲ باب فضائل حسنین علیهما السلام ضمن ح ۳۹، القطره: ۱: ۱۷۸ {چاپ جدید ص ۲۹۸} ب ۵ ح ۸ ولی در مهیج الأجزان: ۲۲۲ م ۹ بجای «معرفه مکتومه» «محبه مکتومه»: «محبت پنهانی» نقل شده است.

ناگاه گریان شدند و به سجده افتادند، آنگاه فرمودند: ای فاطمه، ای دختر محمد، خداوند متعال در این ساعت، خود به من وحی فرستاد و الطاف بی پایان به من نمود و فرمود: ای محمد، آیا حسین را دوست می داری؟ گفتم: آری، نوردیده و گل بوستان و میوه ی دل من است. پس به من فرمود: ای محمد چه مبارک مولودی است حسین، رحمت و برکات و صلوات و خشنودی خدا را بر او می فرستم، و نعمت و لعنت و غضب و عذاب و رسوائی و نکال من بر کسی است که او را بکشد، یا با او دشمنی کند، یا با او منازعه نماید. او سید شهیدان از اولین و آخرین در دنیا و آخرت است، او سید جوانان اهل بهشت از جمیع خلق است، و پدر او افضل و نیکوتر از اوست، سلام مرا به او برسان و بشارت ده که او پرچم و علامت راه هدایت، و هادی اولیاء من، و گواه بر خلق، و خازن علم من است، و حجت من بر اهل آسمانها و زمین، و بر جن و انس می باشد. (۱) ۳۲-

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: «ان الله تعالی عوض الحسين عليه السلام من قتله أن جعل الامامه فی ذريته والشفاء فی تربته و اجابه الدعاء عند قبره، و لا تعد أيام زائريه جائيا و راجعا». «خداوند عوض شهادت حضرت حسین علیه السلام امامت را در ذریه او، و شفاء را در تربتش قرار داد، و دعا را نزد قبر آن حضرت مستجاب گردانید، و روزهای رفتن و برگشتن زائرش از عمرشان حساب نمی شود». محمد بن مسلم گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: هرگاه به برکت

آن حضرت آنقدر فضیلت داده می شود برای خود آن جناب چه خواهد بود؟!

ص: ۵۴

فرمودند: خداوند آن حضرت را به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم ملحق گردانیده و در درجه و مقام با او می باشد، آنگاه این آیه را تلاوت فرمودند: (والذین آمنوا و اتبعتم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم) (۱) «آنانکه ایمان آوردند و ذریه هایشان با ایمان از آنها پیروی کردند، ذریه هایشان را به آنها ملحق نمائیم» (۲) ۳۳- نقل شده است که هنگامی که شمر روی سینه ی حضرت نشست و اراده ی کشتن آن جناب را داشت لبهای مبارک آنها جناب حرکت می کرد، شمر یقین داشت که او را نفرین می کند، چون سر خود را پیش برد، شنید که آن حضرت می فرماید: خداوند، من به عهد خود وفا کردم و جان را در راه تو نثار نمودم، تو نیز به عهد خود وفا کن و گناهکاران امت جدم را به من ببخش، و می دانم که در عهد تو خلافتی نیست، هاتفی او را آواز داد که؛ ما هم به عهد خود وفا نمودیم. (۳) ۳۴- ابوهریره گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این آیه سؤال کردم، (و جعلها کلمه باقیه فی عقبه) (۴) «آن را سختی پایدار در تبار او قرار داد» فرمودند: خداوند امامت را در پشت حسین علیه السلام قرار داد، از صلب او نه نفر امام بیرون می آیند که مهدی علیه السلام از ایشانست. (۵)

۳۵- شیخ صدوق رحمه الله می نویسد: ابوالحسن علی بن ثابت دوالیبی در سال ۳۵۲، از محمد بن علی بن عبدالصمد از علی بن عاصم از حضرت جواد علیه السلام از پدران

ص: ۵۵

-
- ۱- ۸۰. سوره ی طور، آیه ی ۲۱.
 - ۲- ۸۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱: ۶۹ باب ۲۷ از مزار، و ج ۴۴: ۲۲۱، امالی طوسی: ۱: ۳۲۴.
 - ۳- ۸۲. ریاض الشهاده: ۲: ۳۱ م ۲، و نظیر آن در تذکره الشهداء: ۱۳.
 - ۴- ۸۳. سوره ی زخرف، آیه ی ۲۸.
 - ۵- ۸۴. مناقب ابن شهر آشوب: ۴: ۴۶، و به این مضمون روایات دیگر آمده است به تفسیر نور الثقلین: ۴: ۵۹۶ و... مراجعه شود.

بزرگوارشان علیهم السلام (به صورت سلسله الذهب) از حضرت امام حسین علیه السلام برایم نقل کرد که فرمود: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم، و ابی بن کعب نزد آن حضرت بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: «مرحبا بک یا أبا عبد الله، یا زین السموات و الأرض» «مرحبا به تو ای ابا عبد الله، ای زیور آسمانها و زمین» (۱) ابی عرض کرد: ای رسول خدا، چطور کسی جز شما زیور آسمانها و زمین است؟! آن حضرت فرمودند: ای ابی، «و الذی بعثنی بالحق نبیا ان الحسین بن علی فی السماء أكبر منه فی الأرض، و انه لمکتوب عن یمین عرش الله: مصباح هدی و سفینه نجاه...». «سوگند بخدائی که مرا به پیامبری بحق مبعوث نمود همانا حسین بن علی علیه السلام در آسمان بزرگوارتر از زمین است، و همانا در سمت راست عرش خدا نوشته شده: او مشعل هدایت و کشتی نجات، پیشوای نستوه، (صاحب) عزت، شرف، و دریای علم و ذخیره (پروردگار) است» (۲)

بسیاری از فضائل آن حضرت را می توانید در تفسیر این آیات ملاحظه کنید: آیه ی تطهیر (۳) آیه ی مباحله (۴) سوره هل أتى (۵) سوره ی

ص: ۵۶

-
- ۱- ۸۵. آسمان دنیا به کواکب مزین است ولی او تنها زینت آسمان دنیا نیست بلکه از آسمان دنیا تا علیا تا برسد به ارضین سفلی، که اگر حضرت حسین علیه السلام نباشد وجود جمال ندارد.
 - ۲- ۸۶. عیون الأخبار: ۱: ۴۸: ۱ ب ۶ ح ۲۹، بحار الانوار، ج ۲۰۴: ۳۶ ح ۸ و ج ۱۸۴: ۹۴.
 - ۳- ۸۷. سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.
 - ۴- ۸۸. سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۱.
 - ۵- ۸۹. سوره ی انسان.

والفجر خصوصا آیه ی (یا أيتها النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه) (۱) آیه ی (و فدیناه بذبح عظیم) (۲) آیه ی کهیص، آیه ی (و اولو الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله) (۳) آیه ی (و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا) (۴) آیه ی (حملته أمه کرها و وضعتہ کرها) (۵) آیه ی (فما بکت علیهم السماء و الأرض) (۶) آیه ی (أم حسبت أن أصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجا) (۷) آیه ی (الذین أخرجوا من دریارهم بغير حق) (۸) آیه ی (و اذا المؤؤده سئلت بأی ذنب قتلت) (۹) برخی از روایات وارده در شأن نزول آیات یاد شده در ضمن فصلهای کتاب خواهد آمد.

ص: ۵۷

- ۱- ۹۰. سوره ی فجر، آیه ی ۲۸.
- ۲- ۹۱. سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۷.
- ۳- ۹۲. سوره ی انفال، آیه ی ۷۵.
- ۴- ۹۳. سوره ی اسراء، آیه ی ۳۳.
- ۵- ۹۴. سوره ی احقاف، آیه ی ۱۵.
- ۶- ۹۵. سوره ی دخان، آیه ی ۲۹.
- ۷- ۹۶. سوره ی کهف، آیه ی ۹.
- ۸- ۹۷. سوره ی حج، آیه ی ۴۰.
- ۹- ۹۸. سوره ی تکویر، آیه ی ۸.

ویژگیهای آن حضرت چندان زیاد است که باید گفت: امام حسین علیه السلام همه چیزش مخصوص است. مرحوم شیخ جعفر شوشتری کتاب جداگانه ای در این خصوص نوشته است. اشاره به برخی از این ویژگیها زینت بخش این کتاب خواهد بود: (۱) امتیاز نور آن بزرگوار در عالم بالا، که این امتیاز در آن عالم به لحاظ نسبتی است که با نور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دارد، چنانکه فرموده: «حسین منی و أنا من حسین». و در این عالم، امتیاز آن سبب حزن و اندوه است چنانکه از قضیه حضرت آدم ظاهر می شود. بالاخره امتیاز خاص نور آن بزرگوار در دوران حمل که: والده ی ماجده اش علیهاالسلام فرمود: چون پنج ماه از حملش گذشت در شب تار احتیاج به چراغ نداشتیم. ۲- عظمت جد و پدر و مادر و برادر و خواهر که برای هیچکس جمع نشده است. ۳- محبت شدید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام به حضرت سیدالشهداء علیه السلام. ۴- مقام شفاعت آن بزرگوار را احدی ندارد، چون خداوند عوض شهادت، این مقام را به آن حضرت عطا فرموده است، با اینکه دیگران هم در روز قیامت شفاعت می کنند ولی بغیر از چهارده معصوم علیهم السلام همه احتیاج به شفاعت آن بزرگوار دارند. همچون فطرس ملک که صدها سال معذب بود، با شفاعت حضرت

ص: ۵۸

و به روایتی اهل محشر (آنها که نجات پیدا می کنند) هزار صف می باشند. نهصد و نود و نه صف از آنها به شفاعت امام حسین علیه السلام به بهشت می روند و یک صف آنها را سایر امامان علیهم السلام شفاعت کنند و در آن صف نیز امام حسین علیه السلام شریک باشد. (۱) ۵- ائمه علیهم السلام از نسل آن حضرتند. نه امام که آخرین آنها حضرت مهدی علیه السلام می باشد از فرزندان حضرت سیدالشهداء علیه السلام می باشند. ۶- شهادت آن بزرگوار را هزاران سال قبل از تولد آنجناب خداوند به جبرئیل خبر می دهد، جبرئیل روضه می خواند و انبیاء و اوصیاء با خبر می شوند. و در هر موقعیتی که پیش می آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام به دیگران گوشزد می کردند. ۷- عظمت اصحاب آن بزرگوار که حضرتش فرمودند: «فانی لا- أعلم أصحابنا أوفی و لا- خیرا من أصحابی و لا- أهل بیت أبر و لا- أوصل من أهل بیتی». «همانا من اصحابی با وفاتر و بهتر از اصحابم سراغ ندارم، و خاندانی نیکوکارتر و مهربانتر از خاندان خود ندانم». (در فصلی مستقل بحث بیشتر خواهد شد) ۸- ویژگی هنگام تولد و حمل آن حضرت که قبلا- به آن اشاره شد. ۹- عظمت آن بزرگوار در عالم آخرت. ۱۰- عظمت آن حضرت در برزخ. ۱۱- برپا شدن عزای آن حضرت در قیامت و تظلم حضرت زهرا علیها السلام درباره ی امام حسین علیه السلام، که بعدا خواهد آمد.

ص: ۵۹

۱۲- اخلاق نمونه و صفات حمیده و برجسته ی آن بزرگوار، چون شجاعت و سخاوت و... حدیثی در سخاوت آن حضرت در باب فضائل گذشت و در شجاعت آن بزرگوار روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شجاعت خود را به امام حسین علیه السلام داد و شکی نیست

که پیامبر از همه ی مردم شجاع تر بود، و مشهور است که بعد از واقعه ی کربلا- دیگر ذکری از شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی شد، و در هر جا ذکر شجاعت حسین بن علی علیهماالسلام بود. چون ظهور شجاعت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا از ظهور شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک روز از ایام جنگ آن حضرت، زیادتر شد. (۱) ۱۳- عبادات آن حضرت، همچون نماز آن بزرگوار که مخصوص خودش بود. ۱۴- فضائل و ثواب گریه بر آن حضرت، که صدها حدیث وارد شده - و بعضی از آنها را در فصلی جداگانه نقل خواهیم کرد - و گریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش فاطمه زهرا علیهاالسلام و برادرش امام مجتبی علیه السلام و ائمه بعد علیهم السلام و گریه انبیاء و اولیاء و ملائکه که برای احدی جز او نقل نشده است. برای چه کسی این گونه وارد شده که حضرت صاحب الأمر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بفرمایند: «فلا تُدبِنک صباحا و مساء و لأبکین لک بدل الدموع دما». ۱۵- شرف و عظمت کربلای آن حضرت بر تمام زمینها حتی بر کعبه، که حدیث آن خواهد آمد. ۱۶- ثواب زیارت آن حضرت قابل وصف نیست حتی درباره ی هیچ یک از معصومین علیهم السلام به این مقدار وارد نشده، تا آنجا که می فرمایند: زائر او خدا را در عرش زیارت کرده است. که بعضی از روایات آن نقل خواهد شد.

ص: ۶۰

همچنین زیارت آن حضرت در روز اربعین یکی از پنج نشانه‌ی مؤمن معرفی شده است. و در تمام ایام سال و لیالی متبرکه زیارت آن حضرت وارد شده است. ۱۷- سفارش پیا داشتن مجالس عزاداری آن حضرت، تا آنجا که حتی قبل از ولادت آن بزرگوار، انبیاء الهی مجالس آن امام مظلوم را برپا می کردند و برای آن حضرت

عزاداری می نمودند. ۱۸- توسل به آن حضرت نزدیکترین راه به سوی خداوند است، و همه می توانند با آن حضرت ارتباط برقرار کنند. ۱۹- استغاثه به آن حضرت تمام گرفتاریها را برطرف می کند. ۲۰- امید گنهکاران و باب نجات امت، امام حسین علیه السلام است. ۲۱- خداوند در عوض شهادت شفاء را در تربت آن حضرت قرار داده است. ۲۲- فضیلت تربت آن بزرگوار و سجده بر آن، که وارد شده: هر گاه ملکی به زمین می آید و بر می گردد، ملائکه از او تربت آن حضرت را به عنوان هدیه طلب می کنند. در روایات آمده که سجده بر تربت آن بزرگوار حجابهای هفتگانه را پاره می کند و سبب قبولی نماز است. ۲۳- خوردن هر خاکی حرام است مگر تربت آن بزرگوار به قصد استشفاء. ۲۴- حرم آن حضرت یکی از چهار مکانی است که مسافر می تواند در آنجا نماز را تمام بخواند. ۲۵- امام حسین علیه السلام یکی از درهای بهشت است، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند: «ألا وان الحسين باب من أبواب الجنة، من عانده حرم الله عليه رائحه

الجنة». آگاه باشید که حسین دری از درهای بهشت است، هر کس با او دشمنی کند خداوند بوی بهشت را بر او حرام می سازد». (۱) ۲۶- امام حسین علیه السلام از هیچ بانوئی شیر نخورد و تغذیه او منحصرًا توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام می شد، بدین طریق که هر روز حضرت زبان مبارکش را در دهان امام

حسین علیه السلام قرار می داد و او می مکید و سیر می شد. ۲۷- سالار شهیدان آینه ی تمام نمای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، و نقل شده است که آن حضرت از سینه تا قدم از همه ی مردم به رسول خدا شبیه تر بود. ۲۸- در شب میلاد آن بزرگوار به احترام حضرتش آتش جهنم خاموش شد. ۲۹- هنگام ولادت امام حسین علیه السلام ملائکه به ریاست حضرت جبرئیل گروه گروه بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل می شدند و به آن حضرت تبریک می گفتند. ۳۰- اولین مولودی که هنگام ولادت او جد و پدر و مادرش گریستند آن حضرت بود. ۳۱- هر یک از معصومین علیهم السلام نام آن بزرگوار را می بردند و می گریستند، و مؤمنین کامل نیز چون او را یاد کنند گریه می کنند. ۳۲- امام حسین علیه السلام آنقدر هیبت و ابهت داشت که امام حسن مجتبی علیه السلام هیبت او را در سطح هیبت امیرمؤمنان علیه السلام می انگاشت و به او چون پدرش احترام می گذاشت. (حدیث آن در فصل فضائل از منتهی الامال گذشت). ۳۳- به هنگام شهادت سالار شهیدان بادهای سرخ وزیدن گرفت، هوا تیره و تار شد بطوریکه کسی چیزی را نمی دید و تا هفت روز افق سرخ بود، شبها نیز آسمان به رنگ خون می شد.

ص: ۶۲

هر سنگی بر می داشتند خون جاری می شد و ده ها آثار و دگرگونی در اجسام که بعضی از آنها هنوز هم ادامه دارد، از جمله: جاری شدن خون از درخت چنار «زرآباد» - از قصابات قزوین - که هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای دیدن چنار خونبار به آنجا می روند. و مرحوم آیه الله مرعشی نجفی در حاشیه «عروه» به هنگام شمردن خونهای پاک می نویسد: همچنین خونی که از درخت موجود در قریه ی «زرآباد» از توابع قزوین خارج می شود. ۳۴- عذاب قاتل آن حضرت از همه اهل جهنم بیشتر است، و وارد شده که او اهل تابوت می باشد یعنی نصف عذاب اهل دنیا بر اوست.

و خواهد آمد که خداوند به حضرت موسی فرمود: ای موسی، اگر در مورد اولین و آخرین مرا بخوانی تو را اجابت می کنم، مگر در مورد قاتل حسین بن علی که خود انتقام او را از قاتلش خواهم گرفت. ۳۵- مطابق روایات فراوانی، اولین کسی که در رجعت بر می گردد، سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام می باشد که بعد از حکومت حضرت بقیه الله الأعظم - ارواحنا فداه - چهل هزار سال فرمانروائی می کنند. ۳۶- دعا در حرم امام حسین علیه السلام مستجاب است. ۳۷- امام حسین علیه السلام وارث (مصائب و فضائل و کمالات) همه پیامبران است، چنانکه در زیارت وارث آمده است. ۳۸- تولد آن حضرت در ماه شعبان است که شهادت هیچکدام از معصومین در آن ماه نقل نشده است. و شهادت آن بزرگوار در ماه محرم است که تولد هیچ یک از معصومین علیهم السلام در آن ماه اتفاق نیفتاده است. (۱) ۳۹- صبر آن حضرت، که آن بزرگوار تمام مراتب صبر را دارا بودند، چون حتی

ص: ۶۳

۱- ۱۰۳. البته تولد حضرت سجاد علیه السلام بنا بر قولی در ماه شعبان نقل شده است.

در وقتی که بر خاک افتاده، تمام اعضایش پاره پاره، سرش شکافته، قلبش از نيزه سه پهلو چاک، لبهایش از عطش خشک شده، سر و رویش از خون خضاب شده بود، صدای اسغاثه عیال و اطفالش از یک طرف، شماتت دشمنان از طرف دیگر، در آن حال فرمود: «صبرا علی قضاءک، لا معبود سواک». «بر قضای تو شکیبائی می نمایم، معبودی جز تو نیست». در زیارت ناحیه ی مقدسه وارد شده: «لقد عجبت من صبرک ملائکه السموات». «براستی ملائکه آسمانها از صبر تو به شگفت آمدند».

۴۰- خصوصیات زیارت آن حضرت: الف: در زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام علاوه بر سلام بر خود آن مظلوم بر اعضاء و جوارح آن بزرگوار سلام داده می شود، سلام می کنی بر سر بریده ی او، سلام بر سینه ی شکسته اش، سلام بر بدنش، سلام بر محاسن خون آلودش، سلام بر بدن برهنه اش، سلام بر سر بر نيزه اش، سلام بر خون او، و... اما در زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط بر خود آنجناب سلام داده می شود، می گوئیم: «السلام علیک یا نبی الله، یا خاتم النبیین» و هكذا از صفات خودش که راجع به اسم و لقبند. (۱) ب: هنگام زیارت آن بزرگوار هفت دفعه باید گفت: «لیبک داعی الله»، و (ممکن است) این هفت لیبک جواب هفت استغاثه ی آن حضرت (۲) باشد که اختصاص به اهل آن زمان ندارد.

ص: ۶۴

۱- ۱۰۴. مجالس الواعظ : ۳۵ م ۴.

۲- ۱۰۵. مرحوم شوشتری معتقدند که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا هفت مرتبه با ندای «هل من ناصر...» استغاثه فرمودند.

(۱)ج: درباره ی زیارت امام حسین علیه السلام امام به مفضل فرمودند: «لا تزورن خیر من أن تزورن». مفضل گوید: عرض کردم: چرا ترک زیارت ما از زیارت کردن بهتر است؟ فرمودند: زیرا هنگامی که به زیارت آن بزرگوار می روید خوشحالی می کنید، غذاهای لذیذ صرف می نمائید، با اینکه حسین بن علی علیه السلام مهموم و مغموم، تشنه و گرسنه شهید شده است...

ص: ۶۵

احادیث زیادی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عصمت علیهم السلام در فضیلت گریستن بر مصائب آنها خصوصا بر ابا عبدالله الحسین علیه السلام نقل شده، که به جهت تواتر مشکل سند نخواهند داشت، گذشته از اینکه اکثر این احادیث از کتاب شریف «کامل الزیارات» نقل شده است که مورد وثوق، اعتماد و استناد فقهای کرام - رضوان الله علیهم - می باشد. ما نمونه ای از احادیث را یادآور شده، و در پایان برای رفع شبهاتی که بعضی از جهال در این زمینه القاء کرده اند، مطالبی را بطور فشرده متذکر می شویم: ۱- حضرت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - خطاب به جد بزرگوارشان امام حسین علیه السلام می فرماید: «و أقيمت لك الماتم في أعلا عليين و لطمت على الحور العين، و بكت السماء و سكانها، و الجنان و خزائنها و الهضاب و أقطارها، و البحار و حيطانها، و الجنان و ولدانها، و البيت و المقام و المشعر الحرام و الحل و الأ-حرام». «مجالس ماتم برای تو در أعلا علیین (عالم ملکوت) برپا شد. حوریان بهشتی در عزای تو بر سر و صورت زدند و آسمان و ساکنانش، و بهشت و نگهبانانش، کوهها و دامنه هایش، و دریاها و ماهیانش، و باغهای بهشتی

و نوجوانانش، خانه ی کعبه و مقام ابراهیم، و مشعر الحرام و حرم خانه ی

خدا (کسانی که محرم هستند) و اطراف آن همگی در ماتم تو گریستند». (۱) ۲- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: هر مؤمنی که برای کشته شدن حسین علیه السلام اشک بریزد تا بر گونه اش جاری شود، «بوأه الله بها عرفا فی الجنة یسکنها أحقبا». «خداوند او را در غرفه هایی از بهشت جای دهد که همیشه (۲) در آنجا ساکن باشد» (۳) ۳- امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین بر پدرش حسین بن علی علیهما السلام بیست سال - یا چهل سال - (۴) گریست. و هیچگاه طعام نزد آن حضرت گذاشته نمی شد مگر اینکه بر حسین علیه السلام می گریست، تا اینکه غلامی از حضرتش پرسید: یا بن رسول الله، فدایت شوم، بر شما می ترسم هلاک شوید! فرمود: (انما أشکو بئنی و حزنی الی الله و أعلم من الله ما لا تعلمون). (۵) «همانا پریشان حالی و اندوهم را جز به خدا نمی گویم و از جانب خدا می دانم آنچه را که شما نمی دانید».

ص: ۷۶

۱- ۱۰۸. بحار الانوار، ج ۱۰۱: ۳۲۳.

۲- ۱۰۹. معنای احقاب زمان کثیر است و لکن در اینجا کنایه از دوام و همیشگی است.

۳- ۱۱۰. کامل الزیارت: ۱۰۴ ب ۳۲ ح ۹، بحار الانوار، ج ۲۸۵: ۴۴ باب ثواب گریه بر آن حضرت ح ۲۱، وسائل: ۵۰۸: ۱۴ ح ۱۸.

۴- ۱۱۱. تردید از راوی است، و ظاهرا ۲۰ سال صحیح نباشد، چون معنایش این است که امام سجاد علیه السلام بعضی از عمر شریفش را برای امام حسین علیه السلام می گریست، در حالی که اینطور نبوده است. و با توجه به اینکه عمر شریف امام سجاد علیه السلام بعد از قضیه عاشورا ۳۴ یا ۳۵ سال می باشد، محتمل است عدد ۴۰ تقریبی باشد، یعنی تا پایان عمر گریه می نمود.

۵- ۱۱۲. سوره ی یوسف، آیه ی ۸۶.

«انی لم أذكر مصرع بنی فاطمه الا خنقتنی العبره لذلك» «هیچ وقت متذکر شهادت اولاد فاطمه نمی شوم مگر اینکه به جهت آن گریه گلویم را می گیرد» (۱) ۴- یکی از غلامان علی بن الحسین علیه السلام گوید: روزی مولای خود را دیدم که در ایوانی در سجده می گرید: به حضرتش عرض کردم: مولایم، علی بن الحسین «أما آن لحزنک أن ینقضی» «آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما پایان یابد؟». حضرت سر از سجده برداشته فرمود: وای بر تو - یا مادر به عزایت بنشیند - بخدا سوگند، کمتر از آنچه من دیدم به یعقوب رسید، و او به خدا شکوه کرد تا آنجا که فرمود: (یا أسفی علی یوسف) (۲) «وا اسفا بر فراق یوسف» و او فقط یک فرزند را گم کرده بود «و أنا رأیت أبی و جماعه من أهل بیتی یذبحون حولی!». «و من دیدم پدرم و گروهی از اهل بیتم را که در کنارم کشته، و سر بریده شدند»... (۳) ۵- ابو عماره ی نوحه سرا گوید: هیچ روزی از حسین علیه السلام نزد امام صادق علیه السلام یاد نمی شد که در آن روز تا شب حضرت متبسم دیده شود (بلکه در تمام آن روز محزون و گریان بود) و مداوم می فرمود:

ص: ۷۷

۱- ۱۱۳. کامل الزیارات: ۱۰۷ ب ۳۵ ح ۱، امالی صدوق: ۱۴۱ م ۲۹ ذیل ح ۵.

۲- ۱۱۴. سوره ی یوسف، آیه ی ۸۴.

۳- ۱۱۵. کامل الزیارت: ۱۰۷ ح ۲.

«الحسین عبره کل مؤمن». «حضرت حسین اشک چشم (و سبب گریه و حزن)

هر مؤمن است» (۱) ۶- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حسین بن علی علیهما السلام فرمود: من کشته ی اشک چشمم، هیچ مؤمنی مرا یاد نکند جز اینکه گریه اش بگیرد. (۲) ۷- فضیل بن یسار نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس نزد او یادی از ما اهل بیت شود، و از چشمانش - ولو به قدر بال پشه ای - اشک بیاید، گناهانش آمرزیده شود هر چند مانند کف دریاها زیاد باشد. (۳) ۸- فضل بن شاذان گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: چون خداوند متعال به ابراهیم خلیل علیه السلام امر نمود که بجای فرزندش اسماعیل گوسفندی - را که برای او فرستاده بود - قربانی کند، حضرت ابراهیم آرزو کرد کاش مأمور می شد اسماعیل را در راه خداوند ذبح کند، و مأمور به کشتن گوسفند بجای آن نمی شد، تا آنکه دل او به کشتن عزیزترین فرزندش به درد می آمد، و بدین وسیله به بالاترین درجات افراد مصیبت دیده و پاداش آنها دست می یافت. خداوند به او وحی فرستاد: ای ابراهیم، محبوب ترین خلق من پیش تو کیست؟ پاسخ داد: خدایا خلقی را نیافریدی که نزد من از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم محبوبتر باشد. فرمود: آیا او را بیشتر دوست داری یا خود را؟ عرض کرد: البته او را بیشتر دوست دارم. خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست می داری یا فرزند خودت را؟ پاسخ

ص: ۷۸

۱- ۱۱۶. کامل الزیارات: ۱۰۸ ب ۳۶ ح ۲، بحار الانوار، ج ۴۴: ۲۸۰ ح ۱۱.

۲- ۱۱۷. کامل الزیارات: ۱۰۸، بحار الانوار، ج ۴۴: ۲۸۴ ح ۱۹، امالی صدوق: ۱۳۷ م ۲۸ ح ۷.

۳- ۱۱۸. کامل الزیارات: ۱۰۳ ب ۳۲ ح ۸، بحار الانوار، ج ۴۴: ۲۸۴ ح ۲۰، وسائل: ۱۴: ۵۰۰ ب ۶۶ من المزارح ۱.

داد: فرزند او را. خداوند فرمود: آیا کشته شدن فرزند او بدست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می آورد

یا قربانی کردن فرزندت بدست خود؟ پاسخ داد: پروردگارا، کشته شدن او بدست دشمنانش البته بیشتر دل مرا به درد می آورد. فرمود: ای ابراهیم، گروهی که ادعا می کنند از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند فرزندش حسین را از روی ظلم و دشمنی مانند گوسفند می کشند و با این عمل مستوجب سخط و خشم من می شوند. حضرت ابراهیم (از آنچه شنید آزرده خاطر گشته) به جزع آمده و دلش به درد آمد و گریست. خداوند به او وحی فرمود که: ای ابراهیم، فدا نمودم جزع تو را بر فرزندت اسماعیل - اگر او را قربانی می کردی - به جزع و گریه بر حسین علیه السلام، و بر تو ارزانی داشتم بالاترین درجات مصیبت دیدگان را، و این است معنای گفتار خداوند: (و فدیناه بذبح عظیم) (۱) «ذبیحه بزرگی را فدای او کریدم» (۲) ۹- حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس مصیبت ما را یاد کند و برای آنچه با ما کرده اند بگرید، در روز قیامت با ما، و در درجه ی ما باشد. و هر کس مصیبت ما را به یاد دیگران آورد و بگرید و بگریاند، چشمش گریان نشود روزی که همه ی چشمها گریانست. و هر کس بنشیند در مجلسی که امر ما در آن احیاء می شود، دلش نمیرد روزی که همه ی دلها می میرد.

ص: ۷۹

۱- ۱۱۹. سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۷.

۲- ۱۲۰. عیون الأخبار: ۱: ۱۶۶ ب ۱۷، بحار الانوار، ج ۴۴: ۲۲۵.

(۱) ۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: روزی امام حسین علیه السلام به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد، حضرت به او نظر فرمود و او را روی زانوی مبارک خود نشانید و فرمود:

«ان لقتل الحسين عليه السلام حراره في قلوب المؤمنين لا تبرد أبدا». «همانا به خاطر کشته شدن حسین علیه السلام حرارتی در دل‌های مؤمنین است که هرگز سرد نمی شود». پس فرمود: پدرم فدای کشته هر اشکی. به امام عرض شد، یابن رسول الله، کشته ی هر اشک یعنی چه؟ فرمود: هیچ مؤمنی متذکر او نمی شود مگر اینکه گریان شود. (۲) ۱۱- در حدیث مناجات حضرت موسی علیه السلام با خداوند آمده است که حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا، چرا امت محمد را بر سایر امتها فضیلت دادی؟ خدای متعال فرمود: به جهت ده خصلت. حضرت موسی عرض کرد: آن خصلتها چیست؟ تا به بنی اسرائیل امر کنم که انجام دهند. خداوند فرمود: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، جمعه، جماعت، قرآن، علم و عاشورا. حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا عاشورا چیست؟ فرمود: گریه و تباکی و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند محمد صلی الله علیه و آله و سلم. ای موسی، در آن زمان هیچ بنده ای نیست که گریه یا تباکی بر عزای فرزند مصطفی نماید، مگر اینکه بهشت برای او حتمی است. و هیچ بنده ای نیست که مقداری از مالش را در محبت فرزند پیامبر انفاق کند - به طعام یا غیر

ص: ۸۰

۱- ۱۲۱. بحار الانوار، ج ۴۴: ۲۷۸ ح ۱، امالی صدوق: ۷۳ م ۱۷ ح ۴، وسائل: ۱۴: ۵۰۲ ح ۴.

۲- ۱۲۲. مستدرک الوسائل: ۱۰: ۳۱۸ ب ۴۹ از مزارح ۱۳.

آن - مگر اینکه خداوند در دنیا هر دره‌می را به هفتاد درهم به او برکت دهد، و به فضل خدا وارد بهشت گردد و گناهانش آمرزیده شود. سوگند به عزت و جلال، هیچ مرد و زنی نیست که در روز عاشورا یا غیر آن (برای عزای امام حسین علیه السلام) قطره‌ای اشک بریزد مگر اینکه برای او ثواب صد شهید نوشته

شود (۱) ۱۲- امام صادق علیه السلام به فضیل فرمودند: آیا دور هم جمع می‌شوید و ذکر احادیث ما می‌کنید؟ عرض کرد: آری فدایت شوم. فرمودند: این نوع مجالس را دوست دارم، پس (با اینگونه مجالس) امر ما را زنده کنید، خدا رحمت کند کسی که امر ما را زنده کند. ای فضیل، هر کس ما را یاد کند یا نزد او یادی از ما بشود و به اندازه‌ی بال مگسی از دیده اش اشک جاری گردد، خداوند همه‌ی گناهان او را می‌آمرزد، اگر چه اندازه‌ی کف دریا باشد. (۲) ۱۳- ریان فرزند شیب گوید: روز اول محرم خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم، به من فرمود: پسر شیب، آیا روزه داری؟ گفتم: نه، فرمود: این روزی است که زکریا به درگاه پروردگار خود دعا نمود و گفت: (رب هب لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء) (۳) «پروردگارا مرا از سوی خود ذریه‌ای پاک ببخش، که همانا تو شنونده‌ی دعائی» خداوند متعال دعای او را مستجاب کرد و به ملائکه فرمود: (تا زکریا را - در حالیکه در محراب مشغول نماز بود - ندا کردند که: خداوند تو را به یحیی بشارت

ص: ۸۱

۱- ۱۲۳. مستدرک الوسائل: ۱۰: ۳۱۸ ح ۱۴، مجمع البحرین: ۳: ۴۰۵.

۲- ۱۲۴. بحار الانوار، ج ۴۴: ۲۸۲ ح ۱۴، قرب الاسناد: ۱۸، وسائل: ۱۴: ۵۰۱ ح ۲.

۳- ۱۲۵. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۸.

می دهد). (۱) پس هر کس این روز را روزه بدارد و خدای را بخواند، او را اجابت کند چنانکه دعای زکریا را مستجاب کرد.

آنگاه فرمود: ای پسر شیب، محرم ماهی است که مردم جاهلیت در گذشته همواره حرمت آن را نگاه می داشتند و به خاطر احترامش ستم و جنگ را در آن حرام می دانستند، اما این امت نه حرمت ماه و نه حرمت پیامبر خود را نگاه داشتند، و در این ماه ذریه او را کشتند، زنانش را اسیر کردند، و اثاث او را به غارت بردند، خداوند هرگز آنها را نیامرزد. «یابن شیب، ان کنت باکیا لشیء فابک للحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام فانه ذبح کما یذبح الكبش، و قتل معه من أهل بیده ثمانیه عشر رجلا ما لهم فی الأرض شییهون. و لقد بکت السموات السبع و الأرضون لقتله، و لقد نزل فی الأرض من الملائکه أربعه آلاف لنصره فوجده قد قتل، فهم عند قبره شعث غبر الی أن یقوم القائم علیه السلام فیکونون من أنصاره، و شعارهم یا لثارات الحسین علیه السلام». «ای پسر شیب، اگر می خواهی برای چیزی گریه کنی برای حسین بن علی علیهما السلام گریه کن، زیرا او را مانند گوسفند ذبح کردند و هیجده مرد از خاندانش با او کشته شدند که در رو زمین مانند آنها نبود. برای کشته شدن او هفت آسمان و زمین گریستند، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند، چون او را کشته یافتند پیوسته نزد قبر آن حضرت تا هنگام ظهور حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - آشفته موی و گردآلود بمانند، پس از یاران او خواهند بود، و شعار آنها یا لثارات الحسین است، یعنی ای انتقام گیرندگان خون حسین علیه السلام بیا

خیزید». ای پسر شیب، پدرم از پدرش از جدش حدیث کرد که: چون جدم

ص: ۸۲

حسین علیه السلام کشته شد از آسمان خون و خاک سرخ بارید. ای پسر شیب، «ان بکیت علی الحسین علیه السلام حتی تصیر دموعک علی خدیک غفر الله لک کل ذنب أذنبته صغیرا کان أو کبیرا قلیلا کان أو کثیرا». «اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی چندانکه اشک تو بر گونه هایت روان گردد، خداوند هر گناهی که کرده باشی؛ کوچک یا بزرگ، اندک یا بسیار بیامرزد». ای پسر شیب، اگر دوست داری که خداوند متعال را ملاقات کنی در حالی که گناهی بر تو نباشد، حضرت حسین علیه السلام را زیارت کن. ای پسر شیب، اگر دوست داری که در غرفه های بهشتی همنشین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و خاندانش باشی، کشندگان حضرت حسین علیه السلام را لعنت کن. ای پسر شیب، اگر می خواهی که ثوابت مانند ثواب کسانی باشد که با حضرت حسین علیه السلام شهید شدند هر گاه یاد او کنی بگو: «یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزا عظیما». «کاش با آنها بودم و به رستگاری بزرگ نائل می شدم». ای پسر شیب، اگر دوست داری که در درجات بالای بهشت با ما باشی، برای اندوه ما اندوهناک و از شادی ما شادمان باش، و بر تو باد ولایت و دوستی ما، که اگر مردی سنگی را دوست بدارد خدا او را در روز قیامت با آن سنگ محشور گرداند. (۱)

۱۴- ابوهارون مکفوف گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابا هارون برای من در مرثیه ی حسین علیه السلام شعری بخوان». من شروع به خواندن کردم.

ص: ۸۳

۱- ۱۲۷. امالی صدوق: ۱۲۹ م ۲۷ ح ۵، عیون الأخبار: ۱: ۲۳۳ ب ۲۸ ح ۵۸، بحار الانوار، ج ۴۴: ۲۸۵ ح ۲۳، وسائل: ۱۴: ۵۰۲ ح ۵.

رمود: آنچه‌انکه برای خود می‌خوانید - یعنی به آهنگ مرثیه و رقت آور - پس من شروع به خواندن کردم و گفتم: امرز علی جدت الحسین فقل لأعظمه الزکیهیر مزار حسین علیه السلام گذر نما، و به قطعات پاک و نورانی پیکرش بگو. حضرت گریست و فرمود: باز بخوان. من قصیده‌ی دیگری را خواندم. پس حضرت گریست و ناله‌ی زنان را از پشت پرده می‌شنیدم. چون فارغ شدم فرمود: ای ابا هارون، هر کس شعری در مرثیه‌ی حسین علیه السلام بخواند، و خود بگیرد و ده تن را بگیراند، بهشت برای آنان نوشته شود. و هر کس در مرثیه‌ی حسین علیه السلام شعری بخواند، و خود بگیرد و پنج نفر را بگیراند، بهشت برای آنان ثبت گردد. و هر کس در رثاء حسین علیه السلام شعری بخواند، و خود بگیرد و یک نفر را بگیراند، بهشت برای آندو نوشته شود. و هر کس نزد او یادی از حسین شود، و از دیده اش به اندازه‌ی بال مگسی اشک بیرون آید، پاداش او بر خداوند عزوجل است، و برای او جز به بهشت راضی نشود. (۱) ۱۵- ابوعماره منشد گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای اباعماره، در مرثیه‌ی حسین علیه السلام برایم اشعاری بخوان. من خواندم و حضرت گریست. باز خواندم و آن حضرت گریست، بخدا سوگند پیوسته شعر می‌خواندم و آن حضرت می‌گریست، تا از اندرون خانه صدای گریه شنیدم. پس امام علیه السلام فرمود: ای اباعماره، هر کس در مرثیه‌ی حسین بن علی علیهما السلام شعری بخواند و پنجاه کس را بگیراند بهشت پاداش او است.

ص: ۸۴

و هر کس در رثاء حضرت حسین علیه السلام شعری بخواند و چهل کس را بگریاند بهشت اجر اوست. و هر کس در مرثیه ی حضرت حسین علیه السلام شعری بخواند و سی نفر را بگریاند بهشت از برای اوست. و هر کس در رثای حضرت حسین علیه السلام شعری بخواند و بیست تن را بگریاند بهشت از آن اوست. و هر کس در عزای حضرت حسین علیه السلام شعری بخواند و ده کس را بگریاند بهشت برای اوست. و هر کس در عزای حضرت حسین علیه السلام شعری بخواند و یک تن را بگریاند مزدش بهشت خواهد بود. و هر کس در مرثیه ی حضرت حسین علیه السلام شعری بخواند و خود بگرید بهشت از آن اوست. و هر کس در رثای حضرت حسین علیه السلام شعری بخواند و تباکی کند (یعنی خود را وادار به گریه نماید) بهشت از برای اوست. (۱) ۱۶- ابان بن تغلب نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: «نفس المهموم لظلمنا تسیح، و همه لنا عباده، و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله». «کسی که بجهت ستمی که به ما شده محزون باشد نفس کشیدن او تسیح خداوند است، و نگرانی او برای ما عبادت است، و مخفی داشتن اسرار ما جهاد در راه خداست».

ص: ۸۵

۱- ۱۲۹. کامل الزیارات : ۱۰۵ ح ۲، امالی صدوق : ۱۴۱ م ۲۹ ح ۶، بحار الانوار، ج ۲۸۲: ۴۴ ح ۱۵، وسائل: ۱۴: ۵۹۵ ب ۱۰۴ ح ۴، ثواب الأعمال : ۸۴.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمودند: باید این حدیث شریف را با طلا نوشت. (۱) ۱۷- زید شحام گوید: با جماعتی از اهل کوفه در حضور امام صادق علیه السلام بودیم که جعفر بن عفان وارد شد، آن حضرت او را نزدیک خود خواند، آنگاه فرمود: ای جعفر، عرض کرد: لیبک، خدا مرا فدای شما گرداند، فرمود: به من خبر رسیده که تو در مرثیه ی حسین علیه السلام نیکو شعر می گوئی. عرض کرد: آری، خدا مرا فدای شما گرداند. فرمود: شعری بخوان. پس او شعری برای آن حضرت خواند و آن جناب و کسانی که گرد او بودند گریستند، و اشک بر صورت و محاسن آن حضرت جاری شد. آنگاه فرمود: ای جعفر، بخدا سوگند ملائکه مقرب خدا حاضر بودند و سخن تو را درباره ی حسین علیه السلام شنیدند، و همچون ما بلکه بیشتر از ما گریستند. و به تحقیق خداوند در این ساعت بهشت را با تمامی نعمتهای آن بر تو واجب گردانید و تو را آمرزید. ای جعفر، آیا بیش از این بگویم؟ عرض کرد: آری ای سید من. فرمود: هیچکس نیست که درباره ی حسین علیه السلام شعری بگوید و بگرید و بگریاند، مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب گرداند و او بیامزد. (۲) ۱۸- روایت است که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داستان شهید شدن حسین علیه السلام و محتتهایی را که بر او وارد می شود، به دخترش فاطمه خبر داد، حضرت فاطمه علیها السلام گریه شدیدی نمود و عرض کرد: پدر جان، آن واقعه در چه زمانی است؟ فرمود: در زمانی که من و تو علی علیه السلام نیستیم. گریه حضرت فاطمه شدیدتر شد و عرض کرد: پدر جان، پس چه کسی برای او گریه و عزاداری می کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فاطمه، زنان امت من برای زنان اهل بیتم و مردان آنها

رای

ص: ۸۶

۱- ۱۳۰. بحار الانوار، ج ۴۴: ۲۷۸ ح ۴.

۲- ۱۳۱. بحار الانوار، ج ۴۴: ۲۸۲ ح ۱۶، وسائل: ۱۴: ۵۹۳ ب ۱۰۴ ح ۱.

مردان اهل بیتم گریه می کنند. و نسل بعد از نسل هر ساله مراسم عزاداری برپا می کنند، و چون روز قیامت شود، تو زنها و من مردها را شفاعت می کنیم، و هر کس که بر مصیبت‌های حسین علیه السلام گریه کرده باشد، دستش را گرفته و او را داخل بهشت می نمائیم. ای فاطمه، هر چشمی روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر مصائب حسین علیه السلام گریه کند که او به نعمت‌های بهشتی خندان و شادمان خواهد بود. (۱) ۱۹- امیرالمؤمنین علیه السلام (در حدیث اربعماه) می فرمایند: روز قیامت هر دیده ای گریان و هر چشمی بی خواب و خوفناک است، مگر دیده ی کسی که خداوند او را به کرامت و بزرگی مخصوص فرموده و بر گرفتاریهای حضرت حسین و خاندان پیامبر علیهم السلام گریسته باشد. و فرمود: همانا خداوند به زمین توجه نمود و ما را اختیار کرد، و برای ما شیعیان ما را انتخاب نمود. شیعیان ما را یاری می کنند، با شادی ما شاد می شوند و با حزن ما محزون می گردند، مال و جان خود را در راه ما می بخشند، ایشان از ما هستند و به سوی ما بر می گردند. (۲) ۲۰- ابوبصیر گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و با آن بزرگوار صحبت می کردم... آن حضرت فرمود: ای ابابصیر، هر وقت به فرزندان حسین علیه السلام نگاه می کنم چنان بغض گلویم را می گیرد که نمی توانم از گریه خودداری کنم، بجهت مصائبی که بر آنها و بر پدرانشان وارد شده است. ای ابابصیر، همانا فاطمه زهرا علیها السلام بر حسین گریه می کند و صیحه می زند. پس آتش جهنم چنان افروخته می شود که اگر مأموران جهنم

ص: ۸۷

۱- ۱۳۲. بحارالانوار، ج ۴۴: ۲۹۲ ح ۳۷.

۲- ۱۳۳. خصال: ۲: ۶۲۵ و ۶۳۵.

- چون صدای گریه فاطمه را می شنوند - آماده نباشند، ترس آن هست که شعله های آتش یا دود جهنم خارج شود و

اهل زمین را بسوزانند. پس افسار جهنم را مادامی که فاطمه گریان است نگاه می دارند، و از ترس اهل زمین آن را حفظ می کنند و تا فاطمه ساکن نگردد جهنم آرام نمی گیرد. و (از گریه فاطمه علیهاالسلام) نزدیک است دریاها شکافته گردد و بعضی در بعضی داخل شوند... و پیوسته ملائکه دلسوزی می کنند و با گریه فاطمه می گریند، و خداوند را می خوانند و تضرع و زاری می نمایند. و از ترس (نابودی) اهل زمین ساکنان عرش خدا و اطراف آن با تضرع دست به دامن خدا می شوند، و صدای ملائکه به تقدیس خداوند بلند می گردد. و اگر صدائی از آنها به اهل زمین برسد بیهوش می شوند و کوهها از ریشه بیرون آیند و زمین با اهلش مضطرب شده بجنبند... سپس فرمود: ای ابابصیر، «أما تحب أن تكون فيمن يسعد فاطمه؟». «آیا دوست نداری از کسانی باشی که فاطمه را کمک می کنند؟» چون چنین فرمود چنان گریان شدم که قدرت بر صحت و کلام نداشتم... (۱) ۲۱- بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام ابلیس لعین از خوشحالی پرواز کرد و تمام زمین را بگشت، و یاران خود را جمع کرد و به آنها گفت: ای گروه شیاطین، ما امروز به آرزوی خود رسیدیم و مردم را اهل جهنم کردیم، مگر کسی که در این مصیبت گریه کند و به دوستی آل محمد علیهم السلام پای بند باشد. پس تا می توانید مردم را به شک اندازید و از این مصیبت باز دارید، تا زحمت من به هدر نرود. (۲)

- در بعضی روایات است که فاطمه زهرا علیهاالسلام در هر روز صیحه می کشد و بر

ص: ۸۸

۱- ۱۳۴. کامل الزیارات : ۸۲ ب ۲۶ ح ۷، بحارالانوار، ج ۲۰۸: ۴۵ ح ۱۴.

۲- ۱۳۵. تذکره الشهداء : ۳۴۷.

فرزندش گریه می کند. «فلا یبقی فی السموات ملک الا بکی رحمه لصوتها، و ما تسکن حتی یأتیها النبی صلی الله علیه و آله و سلم فبقول: یا بنیه، قد أبکیت أهل السموات و شغلتمهم عن التقدیس و التسییح، فکفی حتی یقدسوا». «در آسمانها فرشته ای نمی ماند مگر اینکه برای دلسوزی صدای فاطمه علیها السلام گریه می کند، و آن مخدره ساکت نمی شود تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد او می آید و می فرماید: دخترم، اهل آسمانها را به گریه انداختی و آنها را از تقدیس و تسییح خداوند باز داشتی، آرام گیر تا آنها تقدیس نمایند» (۱) احادیث و اخبار در موضوع گریه بر سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام بسیار زیاد می باشد، بحدی که اگر نگوئیم متواتر لفظی است بی تردید متواتر معنوی خواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام شیعیان را پیوسته به گریه کردن و گریاندن بر امام حسین علیه السلام ترغیب می فرمودند، که نمونه ای از احادیث آن را ملاحظه کردید. متأسفانه بعضی از جهال این احادیث را انکار کرده یا بدون تأمل و بی دلیل، آنها را تأویل نموده، ادعا می کنند: اگر این احادیث صحیح باشد موجب تعطیل احکام و ترخیص در ارتکاب معاصی خواهد بود. واضح است که این گفتار ناشی از عدم تدبر در اخبار یاد شده می باشد، اگر نگوئیم مقصودشان ترویج افکار وهابیت و امثال آنست.

تعجب است چگونه این کلمات را بر قلم جاری می کنند با اینکه همیشه گریه بر حضرتش موجب توبه و بیداری گروهی از گمراهان و هدایت آنها به راه راست بوده، و چه بسیار حکایاتی نقل شده، یا خود در جریان آنها بوده ایم که افرادی که از هیچ

ص: ۸۹

گناهی روگردان نبوده اند در اثر گریه بر آن حضرت بیدار شده، در فکر اصلاح خود بر آمده، و در شمار صالحین قرار گرفته اند. بعلاوه: چه کسی گفته است گناه بکن تا برای پاک شدن گریه کنی؟! وقتی می گویند: اگر سرما خوردی فلان قرص مداوایت می کند، آیا معنایش این است که «برو سرما بخور!؟» علما، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و مردم را از ارتکاب معاصی باز می دارند و چون یکی از گناهان کبیره، یأس از رحمت خداست، گناهکار را از این طریق امیدوار نموده، بلکه مداوا می کنند. تعطیل مجالس عزاداری از ترس اغترار مردم به اهل بیت علیهم السلام مانند تعطیل بیمارستانهاست که وسیله مداوا از امراض جسمی است. پس راه صحیح همین است که مردم را با امر به معروف از گناه، و با ترویج بهداشت از بیماری باز دارند و در عین حال همانطور که وجود بیمارستانها از ضروریات است، مجالس عزاداری نیز برای مداوا لازم است، چنانکه در حدیث آمده است: «الایمان الفقیه کل الفقیه هو الذی لم یقنط الناس من رحمہ اللہ تعالیٰ و لا یؤمنہم من عذابہ» (۱) وانگهی در شرع مقدس آیات و روایات زیادی در امر به توبه و استغفار وارد شده است، آیا کسی اینها را مجوز معصیت می داند؟!

بلکه می گویند: گناه نکن، حال اگر کسی گناه کرد، آیا باید او را مأیوس نمود، یا گفت: توبه کن؟ یکی از عواملی که انسان را موفق به توبه می کند، گریه بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام

ص: ۹۰

۱- ۱۳۷. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: آگاه باشید فقیه کامل عیار آن فقیهی است که مردم را از رحمت خداوند نومید نکند و از عذاب او خاطر جمع نسازد. {بحار الانوار، ج ۷۴: ۷۸} نظیر آن در نهج البلاغه آمده است. (شرح ابن ابی الحدید: ۱۸: ۲۴۳ ب ۸۷).

می باشد که رحمت واسعه ی پروردگار را شامل حال او می گرداند. عده ای دیگر که غور در اخبار ننموده، با افکار و خیالات خود، احادیث را توجیه کرده اند، می گویند: معنای این احادیث این نیست که نفس گریه کردن مطلوب باشد و این آثار و ثوابها بر آن مترتب باشد، بلکه چون ذکر امام حسین علیه السلام و مرثیه و شعر خواندن و گریه بر حضرتش انکار منکر است، و محاربه با دشمنان دین و پادشاهان ستمگر موجود در هر زمان - خصوصاً بنی امیه - و سبب نابودی ستمگران و بیان ظلم، و افشای اعمال زشت آنها است، و خلاصه؛ چون شعاری برای انقلاب و جهاد می باشد این ثوابها بر آنها مترتب است. و لکن از مفاد اخبار غافل بوده اند که گریه بر امام حسین علیه السلام از أهم عبادات بلکه نزدیک ترین راه برای رسیدن به معرفت حق تعالی است. بلی آنچه بر شمرده اند نیز هست و لکن نه اینکه همه ی مطلوب از گریه همین باشد و بس، بلکه گریه ی مطلوب، عمل قلب است (۱) که جایگاه محبت می باشد و چشم یاری

کننده ی آنست، و هر چه گریه زیاد شود محبت بیشتر می گردد،

ص: ۹۱

۱- ۱۳۸. گریه سه نوع است: یکنوع عامل طبیعی دارد، مثل اینکه با زدن نی یا موسیقی حزن آور شخصی گریه می کند البته مشروع نیست} این عامل در بعضی از حیوانات هم تأثیر دارد مثل شتر با هدی به وجد می آید. نوع دوم: تأثیر نفس انسان دیگر است که مثلاً کسی با لحن محزون می خواند دیگری به گریه می افتد. نوع سوم: (که در روایات معصومین علیهم السلام همین مقصود است) با یاد مصیبتهای حضرت سیدالشهداء علیه السلام منقلب می شود، دلش می سوزد، اشک او روان می گردد، در این صورت حقیقتاً با آن حضرت رابطه برقرار می کند و مانند قطره ی آبی که به دریا ریخته شود به رحمت نامتناهی وصل می شود و این نوع گریه وسیله ی پاک شدن از آلودگی ها می باشد و از اینجاست که حضرت امام حسین علیه السلام باب نجات امت می باشد و هر کس از این در وارد شود رستگار شده است.

و آیا دین غیر از محبت است؟! جهاد با دشمنان دین حتی در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز اگر برگرفته از حب و اخلاص نباشد نفعی ندارد، چرا که فرموده اند: «المرء مع من أحب» (۱) از حبیب بن مظاهر - که خود در راه حسین علیه السلام جان فشانی کرد - در خواب سؤال می کنند: آیا آرزویی داری؟ می فرماید: یک آرزو دارم، که به دنیا برگردم و در جمله عزاداران حسین علیه السلام داخل شوم. (۲) حبیب بن مظاهر از این جهت آرزوی گریه بر آن حضرت دارد که در روز عاشورا در میدان نبرد جای گریه و شیون بر مظلومیت او نبود و گریه بر مظلوم دوا و برای قلب او شفاست، و تیری است بر قلب دشمنان او. گریه موجب ازدیاد دوستی به اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنان می شود، چون معقول نیست کسی برای دیگری گریه کند و او را دوست نداشته باشد و از دشمنان ییزاری نجوید، و هر چه محبت بیشتر شود طاعت زیادتر می گردد چنانکه به آن اشاره فرموده صادق آل محمد علیهم السلام: «ان المحب لمن أحب مطیع» (۳) کسی که بر حضرت حسین علیه السلام گریه می کند با آن حضرت مرتبط می شود، رنگ آن حضرت را می گیرد و آن رنگ الهی است که:

(و من أحسن من الله صبغه) (۴) «چه کسی از خدا از نظر رنگ نیکوتر است»،

ص: ۹۲

۱- ۱۳۹. بحارالانوار، ج ۱۰۵: ۲۷.

۲- ۱۴۰. زندگانی حبیب بن مظاهر تألیف مرحوم نمازی: ۵۶.

۳- ۱۴۱. بحارالانوار، ج ۱۷۴: ۷۸.

۴- ۱۴۲. سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۳.

و با آن بزرگوار سنخیت پیدا می کند، یعنی خوی و صفات آن سرور در او پیدا می شود، و به او نزدیک می شود، آیا چه عبادتی چنین آثاری دارد؟ بلی از بهترین راه های کمال بشر و رسیدن به اوج ترقی و بندگی پروردگار گریه است و با گریه بر سرور شهیدان علیه السلام انسان با خاتم انبیاء و آل او علیهم السلام - که بالا-ترین رتبه و درجه را نزد پروردگار دارند - همنشین و هم رتبه می گردد. گریه اداء حق پیامبر و آل اوست و وسیله ی یاری آن حضرت می شود، گریه کننده به انبیاء عظام و ملائکه مقرب و عباد صالحین تأسی نموده است. چون انبیاء - از آدم تا خاتم - همه از گریه کنندگان بر آن حضرت بوده اند. در مجالس گریه اش ملائکه مقربین حاضر می شوند بلکه هر کجا مجلس عزاداری اوست در حقیقت حرم آن حضرت می باشد. (۱) همه ی مردم در روز قیامت گریانند مگر چند گروه، که از آنهاست گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام که مورد شفاعت پیامبر و آل او خواهند بود.

و حضرتش دارای خصوصیتی است که در مسیر تقرب به خداوند بابش أوسع و کشتی وی در موجهای خطرناک به ساحل نجات نزدیکتر، و لنگرگاهش استوارتر می باشد و او باب نجات امت است.

ص: ۹۳

۱- ۱۴۳. مرحوم حاج محمد محمدی یزدی که از نیکان و ساکن کربلا بود برایم نقل نمود: هنگامیکه ما را از عراق بیرون می کردند: خیلی ناراحت بودم که چگونه حرم مطهر امام حسین علیه السلام را رها کنم؟ اما با فشار مأمورین عراقی و اصرار مادرم ناچار برای وداع به حرم آن حضرت مشرف شدم، ولی از علاقه ی زیادی که به آن حضرت داشتم نمی توانستم دل بکنم، با گریه ی شدید از حرم بیرون می آمدم و دوباره برمی گشتم زیاد تکرار نمودم. ناگاه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در بیداری دیدم که فرمودند: به ایران برو، «هر کجا مجلس عزاداری من باشد آنجا حرم من است». آن مرحوم به قم آمد و در قم از دنیا رفت. و مرحوم شوشتری نیز می فرماید: «مجالس عزاداری قبه امام حسین علیه السلام می باشد». {اشک روان: ۸۵ و ۲۵۶}.

گریه ی بر سیدالشهداء علیه السلام موجب حفظ شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و احیاء مکتب اهل بیت علیهم السلام است، و چه زیبا یکی از بزرگان فرموده: «الاسلام محمدی الحدوث و حسینی البقاء». با همین عزاداری مردم به شریعت نزدیک می شوند و احکام الهی را می آموزند، اگر عاشورا نبود مردم از دین بیگانه می شدند، و تجدید حیات دین به عاشورا است. مجالس حسینی است که در آنها مکارم اخلاق و صفات حمیده چون وفا و غیرت و شهامت و عفاف و امانت و شجاعت و ایثار و صبر و استقامت و عدم خضوع در برابر ظالم احیاء می شود. مبلغین در همین مجالس مردم را ارشاد می کنند، احکام الهی را یاد می دهند، بلکه این مجالس وسیله ی آگاهی و رشد سیاسی جامعه و زمینه ساز نهضت ها و انقلابهای دنیا است، که مقدمه ظهور حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - خواهد بود.

با مراجعه به روایات کثیره در فضیلت گریه بر آن بزرگوار کتاب شریف «الخصائص الحسينیه» مرحوم شوشتری قدس سره، بعضی از فوائد آن را بیان می‌کنیم: ۱- کفاره ی گناهان است، که برای گریه کننده بر حضرتش گناهی باقی نمی‌ماند، روایات آن متواتر است. ۲- سبب بالا رفتن درجات می‌شود، و هیچ رتبه ای بالاتر از رتبه ی خاتم انبیاء و اوصیا او علیهم السلام نمی‌باشد و گریه کننده با ایشان و در درجه ی ایشان خواهد بود. ۳- صله ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. ۴- همراهی با حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام است، زیرا آن بی بی هر روز گریه می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا دوست نمی‌دارید که از جمله کسانی باشید که یار و معین حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌باشند. ۵- و نیز همراهی با حضرت بقیه الله علیه السلام است که آن حضرت می‌فرماید: «فلأندبنک صباحا و مساء». «هر صبح و شام برایت ناله سرمی‌دهم». ۶- اداء حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام می‌باشد. ۷- نصرت و یاری امام حسین علیه السلام است. ۸- تأسی به انبیاء و ملائکه و بندگان صالح خدا می‌باشد، چون آنها هم برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنند. بزرگان بابی مستقل در گریه ی انبیاء و ملائکه بر سیدالشهداء علیه السلام نوشته‌اند. ۹- گریه نکردن بر امام حسین علیه السلام جفا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. ۱۰- اداء مزد رسالت می‌باشد که مودت ذی القربی است.

۱۱- شایسته صلوات خداوند می شود، چنانکه در حدیثی وارد شده: «ألا و صلى الله على الباكين على الحسين رحمه و شفقه»
(۱) ۱۲- گریه بر امام حسین علیه السلام فدای ذبح اسماعیل است، که چون ابراهیم گوسفند را عوض پسرش فدا نمود آرزو کرد کاش پسرش را ذبح کرده بود تا به بالاترین درجات نائل آید، خداوند قضیه کربلا را به او وحی نمود و او بر آن حضرت گریست، پس وحی شد که این جزع را در عوض ذبح اسماعیل قبول کردیم. ۱۳- سبب نجات از هول قیامت و عذاب آن است. ۱۴- فردای قیامت همه ی چشمها گریان است، مگر چشمی که بر امام حسین علیه السلام گریه کرده باشد. ۱۵- در وقت مردن، گریه کننده چنان خوشحال می شود که آن سرور تا روز قیامت در دلش باقی می ماند. ۱۶- چون از قبر بر آید سرور و خوشحالی از صورت او ظاهر باشد و ملائکه به استقبال او آیند و او را به ثواب الهی بشارت دهند. ۱۷- مورد شفاعت پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام قرار گیرد. ۱۸- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست گریه کننده بر حسین علیه السلام را می گیرد و از صراط عبور می دهد. ۱۹- گریه بر آن حضرت حرارت جهنم را خاموش می کند. ۲۰- اجر یک قطره اشک بر آن حضرت این است که در بهشت جاویدان بماند و پیوسته بر درجات بهشتی او بیفزایند. ۲۱- چشمی که بر امام حسین علیه السلام گریه کند نزد خدا محبوب است. ۲۲- ملائکه مقرب خدا آن اشک را می گیرند و به خزان بهشت تحویل می دهند

ص: ۹۸

آبهای بهشتی مخلوط کنند، تا گوارائی و عطر آن آبه هزار برابر گردد. ۲۳- برای هر عمل ثواب محدودی است مگر گریه بر سیدالشهداء علیه السلام که اجرش را نهایی نیست. ۲۴- با گریه محبت به آن حضرت پیدا می شود و بغض دشمنانش بیشتر می گردد. ۲۵- گریه کننده با آن بزرگوار سنخیت پیدا می کند، در او صفات و کمالات و خوی آن حضرت ظاهر می گردد، رنگ آن حضرت با بخود می گیرد و حسینی می شود. ۲۶- موجب حفظ شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و تضمین بقای دین مبین است. ۲۷- سبب هدم ظلم و نابودی ستمگران و باعث انقلابها و نهضت‌های مختلف جهان می باشد. ۲۸- احیاء مکتب اهل بیت علیهم السلام در گریه بر امام حسین علیه السلام است. ۲۹- به گریه کننده ثواب صد شهید داده می شود. ۳۰- هرگز دلش نمی میرد، بلکه حیات ابدی پیدا می کند.

چند داستان در رابطه با گریه بر آن بزرگوار

۱- از سید علی حسینی نقل شده که گفت: در مشهد مقدس روز عاشورا یکی از رفقا برای ما کتاب مقتل می خواند، به این حدیث رسید که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «هر کس در مصیبت حسین علیه السلام اشک چشمش روان شود اگر چه به قدر بال مگسی باشد، خداوند گناهان او را بیامرزد اگر چه به قدر کف دریا باشد.» شخصی در مجلس بود انکار این حدیث کرد و گفت: این را عقل نمی پذیرد،

و بحث در گرفت، و بعد از آن متفرق شدیم. همان شب در خواب دید که قیامت برپا شده و مردم در زمینی هموار برانگیخته شده اند،.. گرما شدت یافت و تشنگی غالب گشت، هر طرف به طلب آب رفت نیافت، تا

اینکه حوض بسیار بزرگ و پر آبی را دید که آب آن از برف سردتر است. و در کنار آن دو مرد و یک زن سیاهپوش محزون ایستاده اند. پرسید: ایشان کیستند؟ گفتند: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام. گفت: چرا اینها سیاه پوشیده اند و محزون هستند؟ گفتند: مگر امروز عاشورا نیست؟! اینها به همین خاطر محزون هستند. گوید: نزدیک حضرت فاطمه علیها السلام رفتم و درخواست آب نمودم. آن حضرت نظر تندی به من کردند و فرمودند: تو منکر فضل گریه بر نور چشم من حسین هستی؟ که او را از روی ظلم و دشمنی کشتند! خدا لعنت کند کشته، و ستم کننده بر او، و کسی را که مانع او شد از آشامیدن آب. پس از خواب بیدار شدم و از گفته ی خود پشیمان گشتم و به سوی خدا توبه نمودم. (۱) ۲- مرحوم نوری از استاد بزرگوار خود عالم جلیل القدر علامه شیخ عبدالحسین تهرانی نقل می کند که چون میرزا نبی خان از دنیا رفت - و او از خواص محمدشاه قاجار بود و از کسانی بود که هر گناهی را مرتکب می شد و در تظاهر به فسق و فجور ضرب المثل بود - در خواب دیدم که در باغهای سرسبز و عمارتهای عالی که گویا در بهشت است تفریح می کنم، و با من کسی بود که صاحب خانه ها و قصرها را می شناخت. بجائی رسیدیم، گفت: اینجا برای میرزا نبی خان است و اگر دوست داری او را

ص: ۱۰۰

بینی در آنجا نشسته است، و او را نشان داد. متوجه او شدم دیدم تنها در تالاری نشسته است، چون مرا دید اشاره کرد که بیا بالا، من نزد او رفتم، ایستاد به من سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشاند، و خود همانند زمان حیاتش نشست. من از حال و مکانش در فکر بودم، او از صورت من دریافت و گفت: ای شیخ، گویا تعجب می کنی از جایگاه من در اینجا، با اعمال بدم در دنیا که آتش جهنم را می طلبید!

گفتم: آری. گفت: من در طالقان معدن نمکی داشتم که هر سال اجاره ی آن را به نجف می فرستادم تا صرف اقامه ی عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام شود، و این مکان عوض آن عمل به من داده شده است. با تعجب از خواب بیدار شدم و فردا در مجلس درس خواب را بیان کردم. یکی از فرزندان عال فاضل مولا مطیع طالقانی گفت: خوابت درست است. او در طالقان معدن نمک داشت که هر ساله نزدیک به صد تومان (به پول آن روز) اجراه اش بود، آن را به نجف می فرستاد و با نظارت پدرم صرف عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام می شد. استاد فرمودند: قبلا خبر نداشتم که او در طالقان معدن دارد و درآمدش را خرج عزاداری می کند. (۱) ۳- مرحوم فاضل دربندی در «اسرار الشهادة» می نویسد: شخصیتی از طائفه ی هندو ملقب به افتخار الدوله - که قبلا در دولت هند منصب مستوفی الممالکی داشته - هر سال در ماه محرم مال زیادی در اقامه ی عزای حضرت حسین علیه السلام بذل می کرد، در یکی از سالها دو برابر سالهای قبل عطا نمود،

ص: ۱۰۱

به مرض شدیدی مبتلا گردید بطوریکه به حالت احتضار و اغماء افتاد. ناگاه صحت و سلامت برای او حاصل گردید و از جای برخاست و مسلمان شد. از او سببش را پرسیدند گفت: حضرت سیدالشهداء علیه السلام را دیدم که فرمودند: «قم قد عفاك الله تعالی بیر که اقامتک تعزیتی». «برخیز که خداوند بخاطر برپا داشتن عزای من تو را عافیت بخشید». وی در آموختن احکام الهی کوشش می کرد و با خانواده ی خود که آنها نیز مسلمان شده

بودند، از هند به کربلا هجرت کرد، و اموال قیمتی خود را به آستان حسینی هدیه نمود، و اکنون از اُعبد و اُزهد مردم آنجا می باشد. (۱) ۴- محتشم پسری داشت که از دنیا رفت، چند بیت شعر در رثای وی گفت. شبی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که به او فرمودند: «تو برای فرزند خود مرثیه می گوئی ولی برای فرزند من مرثیه نمی گوئی!» گوید: بیدار شدم ولی چون در این رشته کار نکرده بودم، ندانستم چگونه مرثیه آن حضرت را شروع نمایم. شب دیگر در خواب آن حضرت فرمود: «چرا در مصیبت فرزندم مرثیه نگفتی؟» عرض کردم: چون تاکنون در این وادی قدم نزده ام. فرمودند: بگو: «باز این چه شورش است که در خلق عالم است». بیدار شدم، همان مصرع را مطلع قرار دادم و آنچه می بایست سرودم، تا به این مصرع رسیدم: «هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال» در اینجا ماندم که چگونه این مصرع را به آخر برسانم که به مقام خداوند جسارتی نکرده باشم. شب حضرت ولی عصر - اروحنا فداه - را در خواب دیدم فرمودند: چرا مرثیه خود را به اتمام نمی رسانی؟ عرض کردم: در این مصرع مانده ام.

ص: ۱۰۲

فرمود: بگو: «او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال» بیدار شدم، این مصرع را ضمیمه آن نموده و بیت را به آخر رساندم.
(۱) ۵- نقل شده که مقبل (شاعر اصفهانی) در جوانی در نهایت ظرافت و لطافت بود، در ایام محرم به جمعی رسید که به سینه زنی در عزای سیدالشهداء علیه السلام مشغول بودند، از روی مسخره چیزی خواند که عزاداران ناراحت شدند.

پس از چندی به مرض جذام مبتلا شد، بطوریکه مردم از او متنفر شده و در آتشیخانه ی حمام قرار گرفت. سال دیگر روزی در کنار خرابه با دلی شکسته نشسته بود، جمعی از سینه زنان می خواندند: چه کربلاست امروز چه پر بلاست امروز سر حسین مظلوم از تن جداست امروز آتش در نهاد مقبل افتاد و به نظر حسرت به ایشان نگریست و گفت: روز عزاست امروز جان در بلاست امروز فغان و شور محشر در کربلاست امروز همان شب پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید، وی را نوازش کرده، از تقصیرش گذشتند. گویند نام او «محمد شیخنا» بود و آن جناب او را «مقبل» لقب دادند. لذا شروع به سرودن قضایای سیدالشهداء علیه السلام نمود. گوید: چون واقعه ی شهادت را تمام نمودم شب جمعه بود، چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر بخواب رفتم، در عالم خواب خود را در حرم منور فرزند علی علیهما السلام دیدم که منبری گذارده، و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف داشتند و در آن اثناء محتشم را حاضر کردند.

ص: ۱۰۳

۱- ۱۴۸. الکلام یجر الکلام: ۲: ۱۱۰، و لکن مرحوم ملاعلی خیابانی در وقایع الأيام: ۵۸ بجای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می نویسد: امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امشب شب جمعه است بر منبر برو و در مصیبت فرزندم چیزی بخوان. محتشم به امر آن حضرت بر منبر رفت، خواست در پله اول بنشیند حضرت فرمود: بالا برو، چون به پله دوم رفت، فرمود: بالا برو. و همچنین تا بر پله ی آخر منبر نشست و خواند: بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد شور و نشور واهمه در کمان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتادهر جا که بود آهوئی از دشت پاکشید هر جا که بود طائری از آشیان فتادشد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتادناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتادبی اختیار نعره ی هذا حسین از او سر زد چنانکه آتش او در جهان فتادپس با زبان پر گله آن بضعه ی بتول رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول این کشته ی فتاده به هامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین تست این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست این خشک لب فتاده و ممنوع از فرات کز خون او زمین شده جیحون حسین تست این شاه کم سیاه که با خیل اشک و آه خرگاه از این جهاد زده بیرون حسین تست وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی دود از زمین رسانده بگردون حسین تست

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین شاه شهید ناشده مدفون حسین تست مقبل گوید: پس از فراغ از تعزیه داری و سوگواری، جناب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خلعتی به محتشم عطا فرمودند. من با خود گفتم: البته اشعار من مورد قبول آن حضرت قرار نگرفته، زیرا به من دستور خواندن ندادند. ناگاه حوریه ای خدمت آن حضرت عرض کرد: جناب فاطمه زهرا علیهاالسلام می گویند: دستور فرمائید مقبل واقعه ای در مرثیه ی سیدالشهداء علیه السلام بخواند:

پس حضرت مرا امر فرمودند بر منبر رفتم و بر پله اول ایستادم و خواندم: روایت است که چون تنگ شد بر او میدان فتاد از حرکت ذوالجناح وز جولان نه سیدالشهداء بر جدال طاقت داشت نه ذوالجناح دیگر تاب استقامت داشت کشید پا ز رکاب آن خلاصه ی ایجاد برنگ پرتو خورشید بر زمین افتادهوا ز جور مخالف چو قیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتادناگاه کسی اشاره نمود که فرود آی، دختر سید دو سرا بی هوش گشته، پس من فرود آمدم و منتظر عطای خیرالبرایا بودم که دیدم ضریح منور سبط خیرالبشر باز شد، و شخص جلیل القدری برآمد. اما زخم سینه اش از ستاره افزون، و جراحات بدنش از شماره بیرون، خلعت فاخری به من عطا نمود.

عرض کردم: فدایت کردم، تو کیستی؟ فرمود: من حسینم. (۱)۶- یکی از علمای بزرگ جناب حبیب را در خواب دید که در غرفه های بهشتی به انواع نعمتهای پروردگار متنعم و بساط نشاط برای او گسترده، بعد از عرض ارادت گفت: ای حبیب، چگونه شکر این نعمت را اداء می کنی که در جوانی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودی، و در پیری موی سفید خود را در راه یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخون خود خضاب نمودی، آیا آرزوی دیگر داری؟ فرمود: آرزو دارم به دنیا برگردم، و در جمله ی عزادارن حسین علیه السلام داخل شوم زیرا که از سید دو عالم شنیدم که فرمود: «هر کس در مجلس عزای فرزندان حسین علیه السلام از روی معرفت اشک بریزد، خداوند کریم ثواب صد شهید به او عطا فرماید و درجات او را در بهشت

ص: ۱۰۵

ببفزیاید». (۱) ۷- در یکی از شهرهای هند، شخصی از دوستان اهل بیت علیهم السلام ثروت فراوانی داشت، هر سال در ماه محرم مجلس عزای سیدالشهداء علیه السلام برپا می کرد و مال زیادی صرف می نمود، و در روز و شب سفره می انداخت و فقراء و بیچارگان را اطعام می کرد، تا اینکه به فرماندار از او سعایت کردند و فرماندار چون دشمن اهل بیت بود، دستور داد او را حاضر کردند، وی را دشنام داد و امر کرد که او را بزنند و اموال او را مصادره نمایند. آنچه از ثروت و غلامان داشت همه را گرفتند، چون ماه محرم رسید آن شخص بسیار ناراحت شد، چون نمی توانست مجلس بگیرد. زن صالحه ای داشت گفت: برای چه ناراحتی، چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: چون نمی توانم عزاء آن حضرت بپا کنم. زن گفت: ناراحت نشو، برای ما

فرزندی است او را به شهری دور ببر و به اسم غلام بفروش و از پول آن خرج عزاداری نما. آن مرد خوشحال شد، سراغ جوانش آمد و به او حکایت را بیان کرد، آن جوان گفت: من خود را فدای حسین فاطمه می کنم. پس آن مرد جوانش را به شهری دور برد و او را به بازار آورد. مردی جلیل القدر و نورانی را دید، به او گفت: با این جوان چه اراده داری؟ گفت: او را می فروشم. به هر مقدار که گفت: بدون چانه زدن او را خرید. آن تاجر با خوشحالی به شهر خود بازگشت و به خانه رفت و جریان را برای زن خود نقل می کرد که جوان از در وارد شد. آن مرد گفت: مگر فرار کردی؟ گفت: نه، گفت برای چه آمدی؟

ص: ۱۰۶

جوان گفت: آنگاه که تو رفتی گریه گلویم را گرفت. آن بزرگوار به من فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: برای فراق آقایم، چون خوب مولائی داشتم به من نهایت احسان می نمود. آن بزرگوار فرمود: تو غلام او نیستی بلکه فرزند او می باشی. گفتم: ای سید و آقای من، شما کیستید؟! فرمود: من آنم که پدرت بخاطر من تو را فروخت، «أنا الغریب المشرّد، أنا الذی قتلونی عطشاناً». فرمود: ناراحت نشو، من تو را به پدرت برمی گردانم. چون برگشتی به او بگو: والی اموال تو را برمی گرداند با زیادی و احسان و نیکوئی فراوان. پس مرا برگردانید و از چشم من غالب شد. در این گفتگو بودند که درب خانه زده شد، چون درب را گشود شخصی گفت: امیر را اجابت کنید. آن مرد نزد امیر حاضر شد، امیر از او تجلیل کرد، و عذر می آورد و طلب حلیت می نمود، هر چه از او گرفته بود با اضافاتی رد نمود، و گفت: ای مرد صالح، در برپا داشتن عزای سیدالشهداء علیه السلام کوشش کن، و هر سال ده هزار درهم برایت می فرستم و من با خانواده و

بستگان و رفقایم هدایت یافتیم و شیعه شدیم. جناب امام حسین علیه السلام را دیدم، به من فرمودند: آیا اذیت می کنی کسی را که عزای من بر پا می کند، و اموال و غلامانش را می گیری؟! هر چه از او مصادره کرده ای برگردان، و گرنه به زمین دستور می دهم که تو را با اموالت فروبرد، در این کار تعجیل کن پیش از آنکه بلا بر تو نازل شود، «فها أنا استغفر الله و تبت الیه و اهدت بهدایه الامام الی صراط مستقیم والحمد لله رب العالمین» (۱) ۸- آقای حاج شیخ مهدی حائری تهرانی - امام جماعت مسجد ارگ و مسجد

ص: ۱۰۷

الغدیر - برایم نقل نمود که شبی در خواب دیدم برای استفاده در این حسینیه آمدم، مرحوم سید جواد سدهی بالای منبر روضه می خواند، و شور و انقلاب عجیبی ایجاد کرده و همه ی حاضرین را تحت تأثیر روضه ی خود قرار داده، و مردم به سر و صورت و سینه می زنند و گریه می کنند و بعضی هم بیهوش شده اند. چون منبرش تمام شد و پایین آمد مردم با او مصافحه کرده و بعضی دست او را می بوسیدند. من هم پیش رفته و با او مصافحه کردم و متوجه شدم از دنیا رفته است. گفتم: حاج آقا، حال شما چطور است: گفت: الحمدلله، از برکات آقا سیدالشهداء علیه السلام حال همه ی ما خوبست، روزی که آقای سلطان الواعظین شیرازی (مؤلف کتاب شبهای پیشاور) آمدند، به هر یک از ما روضه خوانها یک درجه داده اند. (۱) ۹- از علی پسر دعبل خزاعی (شاعر معروف اهل بیت نقل شده) که گفت: (با اینکه از شیعیان علی بن موسی الرضا علیه السلام بود، و آن حضرت را بسیار را بسیار دوست می داشت) در وقت مردن رنگش تغییر یافت، زبانش بند آمد و صورتش سیاه شد، (از ترس ملامت دشمنان آن را مخفی داشتیم، و در پنهانی او را غسل داده دفن نمودم، و از این جریان بسیار محزون بودم).

نزدیک بود از مذهبش برگردم، تا اینکه بعد از سه روز او را در خواب دیدم با روی نورانی، که جامه ی سفید نیکوئی در بر، و کلاه سفید بر سر داشت. گفتم: پدر جان، خداوند با تو چگونه رفتار کرد؟ گفت: فرزندم، آنچه مشاهده کردی از سیاهی صورت و بند آمدن زبان بجهت شرب خمر در دنیا بود، در همان حال بودم تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لباس و کلاه سفید تشریف آوردند، و به من خطاب کردند: «أنت دعبل؟»؛ «تویی دعبل» (که برای شهیدان اهل بیت من مرثیه می گفتی، و دوستان ما را در مصیبت ایشان می گریانندی)؟ عرض کردم: بلی یا رسول الله، فرمود: از آن مرثیه که در حق ایشان گفته ای چیزی بخوان، (پس قبر من وسیع شد و صندلی گذاردند، و حضرت

ص: ۱۰۸

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن نشستند، و ملائکه بسیار در خدمت آنجناب بودند) من خواندم: لا أضحک الله سن الدهر ان ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا مشردون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما لیس یغتفر هرگز روزگار و اهل آن خندان و شادمان نباشند (و روزگار بکام ایشان نگردد) و حال آنکه به اهل بیت پیامبر خدا ظلم و ستم رسیده، و همگی خوار و زار گردیدند و مظلوم و مقهور می باشند. ایشان را به زور و ستم از خانه هایشان در بدر کردند، بطوریکه گویا گناهی از ایشان سرزده که آمرزیدنی نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (گریستند) و جامه ی سفیدی که پوشیده بودند به من عطا فرمودند و مرا شفاعت کردند. (۱) نظیر این قضیه از سید حمیری نقل شده، چون او نیز شرب خمر می نمودند بعلاوه او بر

مذهب کیسانیه و قائل به امامت محمد حنفیه بود، ولی در دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام و عداوت منافقین و معاندین اصرار داشت و قصائد فراوانی در فضائل آنجناب و طعن و لعن بر مخالفین آن حضرت انشاء می نمود، و مکرر علماء اهل سنت را مجاب می کرد و ایشان را هجو می نمود، و حتی خلفاء بنی عباس از ترس زبان او نهایت حرمت و التفات به او می نمودند. چون بیمار شد (و در حال جان دادن بود) زبانش بسته و رویش سیاه شد،

ص: ۱۰۹

۱- ۱۵۳. عیون الأخبار: ۲: ۲۷۰ ب ۶۶ ح ۳۶ {خبر دعبل عند وفاته}، ریاض الشهاده: ۲: ۳۱۲ مجلس ۱۶.

مخالفان از این جهت خوشنود شدند و شادمانی کردند. روزی حضرت صادق علیه السلام به اصحاب خود فرمودند: سید حمیری در چه حالی است؟ کیفیت حال او را خدمت آنجناب عرض نمودند. آن حضرت فرمود: مداح و شاعر ماست در چنین حالی نباید او را بخود وا گذاشت. لذا به عیادت او تشریف بردند، چون به بالین او نشستند و چشم او بر آن حضرت افتاد اشک از چشم او سرازیر شد، و زبان نداشت که سخن بگوید. حضرت صادق علیه السلام دعائی خواندند، زبان او باز شد، عرض کرد: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا، «أبأولياءك يفعل هذا؟!». «آیا با دوستانت اینگونه رفتار می شود؟» فرمود: «قل بالحق یکشف ما بک». «به طریقه ی حق، شیعه ی اثناعشریه معتقد شو (به امامت من قائل شو) تا آنچه بر تو عارض شده رفع شود». او گفت: «تجفرت باسم الله و الله أكبر».

«بنام خداوند جعفری شدم و خداوند از هر چیزی بزرگتر است» و قصیده را تمام کرد که خداوند متعال روی او را سفید گردانید و ناخوشی او رفع گردید، مدتی دیگر زنده ماند و به اخلاص تمام خدمت آن حضرت نمود و آن جناب او را «سید» لقب داد، و گرنه حمیری سیادت به معنای معروف را نداشت. (۱) ۱۰- در بعضی از کتب معتبره ی اصحاب ذکر شده است که در مدینه زنی بدکاره

ص: ۱۱۰

بود که به اعمال زشت معروف بود. او هسمایه ای داشت که همیشه بر تعزیه داری حضرت امام حسین علیه السلام مواظبت می نمود. روزی به عادت همیشه مشغول تعزیه، و دیگری بر بالای آتش گذارده بود که طعامی برای عزاداران مهیا کند، آن زن فاسق احتیاج به آتش پیدا نمود، به خانه هسمایه آمد تا آتش بردارد. نزدیک آن دیگ آمد، متوجه شد آتش آن خاموش شده لذا آتش آن را با فوت روشن نمود به سبب تأثیر حرارت آتش و دود چند قطره آب از دیدگانش بیرون آمد. آتش را برداشت و به خانه ی خود رفت. ایام تابستان بود و آن زن عادت به خواب قیلوله داشت. چون بخواب رفت دید که قیامت برپا شده، مأموران جهنم او را گرفتند و به غل و زنجیر آتشین بستند و فرمودند: خداوند متعال بر تو غضب نموده و به ما دستور داده که تو را بجهنم بریم. آن زن فریاد می کرد و استغاثه می نمود و کسی به فریاد او نمی رسید، ملائکه عذاب او را می کشیدند تا آنکه به کنار جهنم رسیدند، چون خواستند او را در جهنم بیندازند شخصی نورانی بر ایشان فریاد زد که دست از وی بردارید. ملائکه عذاب از او دور شدند، و در کمال ادب و ملایمت عرض کردند: یا بن رسول الله، این زن زناکار است و عمر خود را صرف کار بد و معصیت خدا نموده! فرمود: بلی اما در این روز بر جماعت عزادار وارد شد و آتش به جهت ایشان فروخت، و به این سبب از حرارت آتش دست او آزرده شد، و اشک از دیدگانش بیرون آمد. چون ملائکه این سخن را شنیدند او را برگردانیدند و گفتند: «کرامه لک یا بن الشافع و الساقی» و بحرمت آن برگوار از او گذشتند و او را به ساقی کوثر و فرزندش حسین سبط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بخشیدند.

چون آن زن از خواب بیدار شد به تعجیل خود را به عزاخانه رسانید و خواب خود را برای ایشان نقل نمود، و در آن مجلس شورشى از نو پیدا شد و چنان گریه و زاری و افغان نمودند که چشم روزگار ندیده بود، و آن زن به برکت عزاداری سیدالشهداء علیه السلام توبه کرد و بقیه عمر خود را صرف عزاداری آنجناب نمود. (۱)

ص: ۱۱۲

۱- ۱۵۵. ریاض الشهاده: ۵۱:۲.

بزرگان، زیارت آن حضرت را از ضروریات دین و مذهب دانسته اند، و در بعضی اخبار آن را فرض و واجب شمرده، که هر کس بدون جهت ترک کند حق خداوند و رسول را ضایع نموده، و موجب عاق جناب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و از دوزخیان بشمار آید. روایات در فضل زیارت آن حضرت خصوصا در ایام مخصوص چون روز عاشورا، و روز اربعین، و روز عرفه، و شب نیمه شعبان و روز آن، و شبها و روزهای قدر، و شب جمعه و... متواتر است که جمع آنها کتابی مستقل می طلبد، لکن برای نمونه تعدادی از آنها ذکر می شود: ۱- محمد بن مسلم نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرمودند: شیعیان ما را امر کنید به زیارت قبر حسین علیه السلام، چون آمدن نزد قبر آن حضرت بر هر مؤمنی که اقرار به امامت آن جناب از جانب خداوند عزوجل دارد واجب است. (۱) ۲- امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر کسی از شما در تمام عمرش حج بجا آورد ولی حسین بن علی علیه السلام را زیارت نکند، حقی از حقوق خداوند و حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ترک نموده است، چون حق حسین علیه السلام فریضه ای است از جانب خداوند که ادای آن بر هر مسلمانی واجب است.

ص: ۱۲۵

(۱)۳- صفوان جمال نقل می کند که وقتی حضرت صادق علیه السلام به حیره (۲) تشریف آوردند به من فرمودند: آیا نزد قبر حسین علیه السلام می روی؟ عرض کردم: فدایت شوم، آیا شما

و را زیارت می کنید؟ فرمود: چگونه او را زیارت نکنم؟ در حالی که خداوند هر شب جمعه او را زیارت می کند (۳) و به سوی قبر او نازل می شوند ملائکه و انبیاء و اوصیاء، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهترین انبیاء و ما بهترین اوصیاء. صفوان عرض می کند: فدایت شوم، شما آن حضرت را در هر شب جمعه زیارت می کنید تا زیارت و تجلیات پروردگار را درک کنید؟ فرمود: آری ای صفوان، به این زیارت ملتزم باش تا زیارت قبر حسین علیه السلام برای تو نوشته شود. و این است فضیلت و این است سرافرازی. (۴)۴- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: قبر حسین بن علی علیه السلام بیست ذراع در بیست ذراع باغی از باغهای بهشت است و عروج فرشتگان به سوی آسمان از آنجا می باشد. و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل نیست مگر اینکه از خداوند می خواهد که حسین علیه السلام را زیارت کند. پس گروهی نازل می شوند و گروهی بالا می روند. (۵)۵- امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل می فرمایند که امام صادق علیه السلام فرمودند:

ص: ۱۲۶

-
- ۱- ۱۵۷. کامل الزیارات: ۱۲۲ ح ۴، بحارالانوار، ج ۳: ۱۰۱، وسائل: ۱۴: ۴۲۸ ب ۳۸ ح ۱.
- ۲- ۱۵۸. حیره شهر آبادی در یک فرسخ کوفه بود که در عهد ساسانیان ملوک لخمی در آنجا سکونت داشتند، بعد از بنای کوفه آنجا تنزل یافت و بعدها کلا از بین رفت.
- ۳- ۱۵۹. معنی زیارت پروردگار را خواص اولیاء و علماء کامل می فهمند. برای تقریب به ذهن شاید بتوان گفت: در جواب کسی که می پرسد: فلانی کجاست، می گویند: معمولا او فلان جاست. یعنی اگر بخواهند خداوند را ببینند، شب جمعه در حرم امام حسین علیه السلام راحت تر است.
- ۴- ۱۶۰. کامل الزیارات: ۱۱۳ ب ۳۸ ح ۴، بحارالانوار، ج ۳: ۱۰۱: ۶۰ ب ۲۶ ح ۳۲.
- ۵- ۱۶۱. کامل الزیارات: ۱۱۲ ح ۳ و ص ۱۱۴ ب ۳۹ ح ۴، بحارالانوار، ج ۳: ۱۰۱: ۶۰.

ایام زیارت حسین علیه السلام از عمر زائرین به حساب نمی آید، و از آن کاسته نمی شود. (۱)۶- موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: کسی که حسین علیه السلام را زیارت کند و عارف بحق

او باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده (۲) او را می آمرزد. (۳)۷- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: اگر مردم فضیلت زیارت قبر حسین علیه السلام را می دانستند از شوق می مردند و از حسرت بندهای دلشان می گسست. عرض کردم: چه فضیلتی دارد؟ فرمود: کسی که با شوق نزد قبر حسین علیه السلام برود، خداوند برای او هزار حج قبول شده و هزار عمره ی خالص صحیح، و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و ثواب هزار روزه دار، و ثواب هزار صدقه قبول شده، و ثواب آزاد کردن هزار بنده در راه خدا به او عطا فرماید. و در آن سال از هر بلائی محفوظ باشد که آسانترینش شیطان است. و برای حفظ او دو ملک بزرگوار موکل شوند تا او را از تمام جهات، حفظ نمایند. اگر در آن سال بمیرد در موقع غسل و کفن کردن او ملائکه ی رحمت حاضر شوند، و برای او استغفار نمایند، و با استغفار او را تا قبرش تشییع و همراهی کنند. و به

ص: ۱۲۷

-
- ۱- ۱۶۲. کامل الزیارت : ۱۳۶ ب ۵۱، بحارالانوار، ج ۴۷: ۱۰۱، وسائل: ۱۴: ۴۱۴ ب ۳۷ ح ۹.
- ۲- ۱۶۳. مرحوم آیه الله جزائری می فرماید: آنچه از اخبار ظاهر می شود این است که گریه بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام سبب آمرزش گناهان می شود بعد از ثبت آنها. ولی زیارت آن حضرت مانع از ثبت آنهاست، به این معنی که چون در لوح محفوظ معلوم است که کدام شخص به زیارت آن حضرت مشرف می شود، لذا معاصی او از اصل ثبت نمی شود، ولی در لوح محو و اثبات نوشته می شود و چون به زیارت رفت محو می شود، پس از این بیان معلوم شد معنای «غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر» که ثبت آنها در لوح محو و اثبات است. {خصائص الزینیه : ۶۱ خصیصه ۱۹}.
- ۳- ۱۶۴. کامل الزیارات : ۱۳۸ ب ۵۴ ح ۱ تا ۱۵، و با کمی تفاوت در عبارت، بحارالانوار، ج ۱۰۱: ص ی: ۲۱ تا ۲۶.

اندازه ی دید چشم قبر او گشاده گردد، و خداوند او را از فشار قبر و ترس نکیر و منکر امان دهد. و دری به سوی بهشت برای او باز گردد، و کتابش را بدست راستش بدهند. و در روز قیامت به او نوری عطا شود که بین مشرق و مغرب را روشن می کند، و منادی ندا کند: این کسی است که با شوق قبر حضرت حسین را زیارت کرده، پس هیچکس در

قیامت نمی ماند مگر اینکه آرزو می کند؛ ای کاش از زوار حسین علیه السلام بودم. (۱)۸- زید شحام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پاداش کسی که حسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟ فرمودند: مانند کسی که خداوند را در عرش زیارت کند. عرض کردم: پاداش کسیکه یکی از شماها را زیارت کند چه باشد؟ فرمودند: مانند کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کند. (۲)۹- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام و ابوحمزہ از امام سجاد علیه السلام نقل می کنند که آندو بزرگوار فرمودند: کسی که دوست دارد صد و بیست و چهار هزار پیامبر با او مصافحه کنند، قبر ابا عبدالله الحسین علیه السلام را در نیمه شعبان زیارت کند، چون ارواح انبیاء علیهم السلام برای زیارت از خداوند اذن می گیرند، و به آنها اذن داده می شود. پنج نفر از آن پیامبران اولوالعزم هستند. عرض کردیم: آنها چه کسانی هستند؟ فرمودند: حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام. عرض کردیم: معنای اولوالعزم چیست؟ فرمودند: بر تمام خلایق - بر جن و انس از شرق تا غرب زمین - برانگیخته شدند.

ص: ۱۲۸

۱- ۱۶۵. کامل الزیارات : ۱۴۲ ب ۵۶ ح ۳، بحارالانوار: ۱۸:۱۰۱، وسائل: ۱۴:۴۵۲ ب ۴۵ ح ۱۸.

۲- ۱۶۶. کامل الزیارات : ۱۵۰ ب ۶۰ ح ۴.

(۱) ۱۰- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: از شیعیان ما کسی که به زیارت قبر حسین علیه السلام نرود، ایمان و دین او ناقص است، و اگر داخل بهشت هم بشود در رتبه پایین تر از مؤمنین قرار دارد. (۲) ۱۱- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که گمان می کند از شیعیان ماست و به زیارت قبر حسین علیه السلام نرود تا بمیرد، از شیعیان ما نیست، و اگر داخل بهشت هم بشود، مهمان

اهل بهشت خواهد بود. (۳) ۱۲- هارون بن خارجه گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از حال کسی که بدون جهت زیارت قبر حسین علیه السلام را ترک کند؟ فرمودند: او مردی از اهل آتش است. (۴) ۱۳- محمد بن احمد گوید: همسایه ای داشتم معروف به علی بن محمد، او گفت: در هر ماه حسین علیه السلام را زیارت می کردم تا اینکه سنم زیاد شد و ضعیف و ناتوان گردیدم، زیارت حضرت را برای مدتی ترک کردم. تا روزی پیاده به قصد زیارت رفتم، چون رسیدم سلام کردم و دو رکعت نماز زیارت خواندم و خوابیدم. در خواب حضرت حسین علیه السلام را دیدم از قبر خارج شدند و به من فرمودند: ای علی، تو که مردی نیکو و مطیع بودی، چرا به من جفا کردی؟! عرض کردم: ای آقای من، جسمم ضعیف شده، و پاهایم ناتوان گشته و احساس می کنم سال آخر عمرم می باشد، حدیثی از شما روایت شده دوست دارم از خودتان بشنوم، فرمودند: بگو. عرض کردم: از شما روایت شده که فرمودید: کسی که در زندگیش مرا زیارت کند بعد از مردنش من او را زیارت می کنم. فرمودند: بلی همینطور است، و اگر او را

ص: ۱۲۹

-
- ۱- ۱۶۷. کامل الزیارات : ۱۷۹ ب ۷۲ ح ۲، بحارالانوار، ج ۹۳: ۱۰۱ ب ۳۰ ح ۲ و ۳ و ۴.
 - ۲- ۱۶۸. کامل الزیارات : ۱۹۳ ب ۷۸ ح ۱، بحارالانوار، ج ۱۰۱: ۴ ب ۱۸ ح ۱۳ و ۱۴.
 - ۳- ۱۶۹. کامل الزیارات : ۱۹۳ ح ۳، بحارالانوار: ۱۰۱: ۴ ح ۱۵.
 - ۴- ۱۷۰. کامل الزیارات : ۱۹۳ ح ۵، بحارالانوار: ۱۰۱: ۵ ح ۱۷.

در آتش جهنم بیابم خارج می کنم. (۱) ۱۴- امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که قبر حسین علیه السلام را در روز عرفه زیارت کند، خداوند پاداش یک میلیون حجج با حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و یک میلیون عمره با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و آزاد کردن یک میلیون بنده، و فرستادن یک میلیون اسب به جهاد در راه خدا برای او بنویسند، و خداوند او را بنده ی صدیق بنامد که به وعده اش ایمان آورده، و ملائکه گویند: فلانی صدیق است که خداوند او را از بالای عرش پاک

نموده، و در زمین کروی خوانده شود. (۲) ۱۵- ابوبصیر گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند: کسی که دوست دارد جایگاه و مأوایش در بهشت باشد زیارت مظلوم را ترک نکند. عرض کردم: آن مظلوم چه کسی است. فرمودند: (آیا مظلوم را نمی شناسی) «الحسین بن علی صاحب کربلا». «امام حسین علیه السلام صاحب کربلاست». کسی که با شوق و از روی دوستی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه و امیرالمؤمنین علیهما السلام برای زیارت نزد او بیاید، خداوند او را بر سفره های بهشتی قرار دهد، که با آنها طعام میل کنند آن زمانی که مردم در حساب هستند. (۳) ۱۶- مرحوم شوشتی قدس سره می فرماید: مقام زائر آن حضرت بجائی می رسد که به او می گویند: تو هم از ساقی کوثر باش، خودت سیراب شو و دیگران را هم آب بده.

ص: ۱۳۰

۱- ۱۷۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱: ۱۶.

۲- ۱۷۲. کامل لزیارات: ۱۷۲ ب ۷۰ ح ۱۰، بحارالانوار، ج ۸۸: ۱۰۱ ح ۱۸ و ۱۹.

۳- ۱۷۳. کامل الزیارات: ۱۳۷ ب ۵۲ ح ۲، بحارالانوار: ۱۰۱: ۶۶ ح ۵۵، و ص ۷۶.

فواید زیارت حضرت سیدالشهداء

اشاره

با مراجعه به روایاتی که در فضل زیارت آن حضرت وارد شده، می توان موارد زیر را برشمرد، گرچه همه ی آن آثار و فوائد قابل بیان نیست، چون در حدیث وارد شده: «اگر فضل آن را بدانند از شوق می میرند»: ۱- روزی را زیاد می کند و فقر را از بین می برد. (۲) زیارت کننده گناهانش بخشیده می شود، در اخبار بسیاری وارد شده گناهان گذشته و آینده او بخشیده می شود. و در بعضی روایات آمده؛ مانند نوزادی که تازه به دنیا آمده هیچ گناهی برای او باقی نمی ماند. (۳) حسنات او افزوده می شود. (۴) سبب دخول بهشت می شود، بلکه ۴۰ سال قبل از دیگران به بهشت می رود، در حالی که سائر مردم در موقف مشغول حسابند. (۵) درجات او بالا می رود. (۶) دعایش مستجاب و حاجت های او برآورده گردد. (۷) از آتش دوزخ رهائی یابد. (۸)

۸- شفاعت زائر در حق دیگران قبول شود، در بعضی روایات آمده: شفاعت او در حق صد نفر قبول می شود که همه استحقاق آتش دارند که در دنیا از مسرفین

ص: ۱۳۱

۱- ۱۷۴. مجالس المواعظ : ۲۳ مجلس ۳.

۲- ۱۷۵. کامل الزیارات : ۱۵۰ ب ۶۱.

۳- ۱۷۶. کامل الزیارات : ۱۵۲ ب ۶۲ و ص ۱۴۴ ب ۵۷ ح ۲ و ص ۱۴۵ ب ۵۷ ح ۵ و ص ۱۳۸ ب ۵۴ و...

۴- ۱۷۷. کامل الزیارات : ۱۳۳ ب ۴۹ ح ۳ و ص ۱۵۲ ح ۳.

۵- ۱۷۸. کامل الزیارات : ۱۳۷ ب ۵۳.

۶- ۱۷۹. کامل الزیارات : ۱۲۸ ب ۴۶ ح ۴.

۷- ۱۸۰. کامل الزیارات : ۱۴۶ ب ۵۷ ح ۷.

۸- ۱۸۱. کامل الزیارات : ۱۴۵ ب ۵۷ ح ۷.

بودند. (۱) ۹- در روز قیامت هر کس آرزو می کند که از زوار حسین علیه السلام باشد، بجهت آنچه از کرامت خدای متعال برای آنها مشاهده می کند. (۲) ۱۰- ثواب هزار حج و عمره قبول شده به او داده می شود که در بعضی اخبار تا صد هزار وارد شده، و در بعضی روایات آمده: هر قدم که بگذرد ثواب یک حج و چون بردارد ثواب یک عمره دارد. (۳) ۱۱- ثواب جهاد در راه خدا به او می دهند و در بعضی روایات؛ ثواب هزار شهید از شهدای بدر برای او نوشته می شود. (۴) ۱۲- ثواب هزار روزه دار به او داده می شود. (۵) ۱۳- عمر را طولانی می کند و از کوتاهی آن جلوگیری می نماید. (۶) ۱۴- جان و مالش حفظ می شود. (۷) ۱۵- در عوض صرف مال در راه زیارت آن حضرت، خداوند هزاران برابر به او می دهد (۸)

هزار نماز از نمازهای بنی آدم برابر است، و ثواب آن نمازها برای زوار قبر

ص: ۱۳۲

-
- ۱- ۱۸۲. کامل الزیارات : ۱۶۵ ب ۶۸.
 - ۲- ۱۸۳. کامل الزیارات : ۱۳۵ ب ۵۰.
 - ۳- ۱۸۴. کامل الزیارات : ۱۶۴ ب ۶۶ ح ۱۰ و ص ۱۴۵ ب ۵۷ ح ۳ و ص ۱۴۴ ح ۱.
 - ۴- ۱۸۵. کامل الزیارات: ۱۴۲ ب ۵۶ ح ۳.
 - ۵- ۱۸۶. کامل الزیارات: ۱۴۲ ب ۵۶ ح ۳.
 - ۶- ۱۸۷. کامل الزیارات : ۱۵۰ ب ۶۱.
 - ۷- ۱۸۸. بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۴۶ ح ۸.
 - ۸- ۱۸۹. کامل الزیارات : ۱۲۸ ب ۴۶.

آن حضرت است. (۱) ۱۸- ملائکه برای او دعا و طلب مغفرت و آمرزش کنند، و در وقت رفتن او را مشایعت نمایند، هر گاه وفات کند او را تشییع کنند و در غسل و کفن او حاضر شوند و بر او نماز کنند. (۲) و ثواب تسبیح و تقدیس آنها به او داده شود، و هر قدمی که در راه زیارت بردارند او را دعا می کنند. (۳) ۱۹- در بهشت هم صحبت و همسایه و در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او باشد، و در یک سفر با آنها غذا بخورد. با زیارت، صله ی رحم رسول الله و خاندان او نموده و با ترک آن - بدون عذر - عاق آنها می شود. با زیارت، محبت او به اهل بیت علیهم السلام زیاد شده و مشمول دعای آنها می گردد. (۴) ۲۰- ثواب هزار صدقه قبول شده در نامه ی عمل او نوشته شود. (۵) ۲۱- خداوند نزد حمله ی عرش و ملائکه مقربین به او مباحثات می کند. (۶) ۲۲- ثواب آزاد کردن هزار بنده در راه خدا به او داده شود. (۷) ۳۲- خداوند به او نظر می فرماید، و در بعضی روایات وارد شده: چنان است که خدا را در

عرش زیارت کرده باشد، یعنی زائر نهایت قرب به حق تعالی را پیدا

ص: ۱۳۳

-
- ۱- ۱۹۰. کامل الزیارات : ۱۲۱ ب ۴۲.
 - ۲- ۱۹۱. کامل الزیارات : ۱۱۸ ب ۴۱ و ص ۱۸۹ ب ۷۷.
 - ۳- ۱۹۲. کامل الزیارات : ۲۰۷ ب ۷۹ ضمن ح ۵، بحارالانوار، ج ۱۰۱: ۱۶۴.
 - ۴- ۱۹۳. کامل الزیارات : ۱۵۳ ب ۶۲ و ص ۱۴۱ ب ۵۵ و ص ۱۳۶ ب ۵۲ و ص ۱۲۸ ب ۴۶ ح ۲.
 - ۵- ۱۹۴. کامل الزیارات : ۱۴۲ ب ۵۶ ح ۳.
 - ۶- ۱۹۵. کامل الزیارات : ۱۴۳ ضمن ح ۵.
 - ۷- ۱۹۶. کامل الزیارات : ۱۶۴ ب ۶۷ ح ۱.

می کند. (۱) ۲۴- هر عملی منقطع می شود هر چند ثوابش می ماند، مگر زیارت امام حسین علیه السلام، که توسط فرشتگان تا روز قیامت تداوم می یابد. (۲) ۲۵- هر غمگین و اندوهناک و صاحب دردی نزد قبر آن حضرت دعا کند و به آن بزرگوار توسل جوید، هم و غمش برطرف گردد، مرضش شفا یابد و حاجتش روا شود. (۳) ۲۶- اگر زائر شقی باشد سعید می شود. (۴) ۲۷- زائر از کروبین شمرده می شود. (۵) ۲۸- زائر آن حضرت زائر خدا و رسول است. (۶) ۲۹- روایات زیادی وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من ضامنم هر کس حسینم را زیارت کند، در روز قیامت او را ملاقات کنم و از هول و شداوند آن خلاص نمایم. (۷) ۳۰- ایمان او کامل می شود، و ترک زیارت سبب نقص ایمان می باشد، بلکه تارک آن از شیعیان محسوب نشود. (۸) ۳۱- سائر اهل بهشت میهمان زائرین آن حضرت هستند، چون کسانی که زیارت نروند اگر به بهشت بروند مالک بهشت نیستند بلکه مهمان دیگران هستند،

ص: ۱۳۴

-
- ۱- ۱۹۷. کامل الزیارات : ۱۴۷ ب ۵۹.
 - ۲- ۱۹۸. کامل الزیارات : ۱۹۰ ب ۷۷ ح ۴ و ص ۲۰۷، اشک روان : ۲۹۱.
 - ۳- ۱۹۹. کامل الزیارات : ۱۶۷ ب ۶۹.
 - ۴- ۲۰۰. کامل الزیارات : ۱۶۴ ب ۶۶ ح ۱۰ و ص ۱۴۴ ب ۵۷ ح ۳.
 - ۵- ۲۰۱. کامل الزیارات: ۱۷۲ ب ۷۰ ح ۱۰.
 - ۶- ۲۰۲. کامل الزیارات : ۱۴۹ ب ۶۰ و ص ۱۴۷ ب ۵۹.
 - ۷- ۲۰۳. کامل الزیارات : ۱۱ ب ۱، و در خصائص گوید: ۱۵ روایت وارد شده - اشک روان : ۲۸۳.
 - ۸- ۲۰۴. کامل الزیارات : ۱۹۳ ب ۷۸.

و رتبه ی او از دیگران پائین تر است. (۱)

۳۲- یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر با او مصافحه کنند. (۲) ۳۳- از فشار قبر و عذاب آنر هائی یابد. (۳) ۳۴- از هول و وحشت قیامت در امان باشد، و نامه ی عمل او بدست راستش داده شود. (۴) ۳۵- تا یک سال از هر بلا و آفتی در امان باشد و ملائکه از شش جهت نگهبان او باشند. (۵) ۳۶- مدت زیارت از عمر زائر محسوب نمی شود. (۶) ۳۷- زیارت آن حضرت افضل اعمال است. (۷) ۳۸- از مکرمین گردد و در زیر پرچم حضرت امام حسین علیه السلام قرار گیرد. (۸) ۳۹- علی بن محمد در خواب خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام عرض می کند: حدیثی از شما روایت شده دوست دارم از خودتان بشنوم، فرمودند: بگو. عرض کرد: از شما روایت شده که فرمودید: کسی که در زندگیش مرا زیارت کند بعد از مردنش من او را زیارت می کنم. فرمودند: بلی همینطور است، و اگر او را در آتش جهنم بیابم خارج می کنم.

ص: ۱۳۵

۱- ۲۰۵. کامل الزیارات : ۱۹۳ ح ۱ تا ۳.

۲- ۲۰۶. کامل الزیارات : ۱۷۹ ب ۷۲ ح ۲.

۳- ۲۰۷. کامل الزیارات : ۱۴۲ ب ۵۶ ح ۳.

۴- ۲۰۸. کامل الزیارات : ۱۴۲ ب ۵۶ ح ۱ و ۳ و ص ۱۲۵ ب ۴۵.

۵- ۲۰۹. کامل الزیارات : ۱۴۳ ب ۵۶ ح ۳.

۶- ۲۱۰. کامل الزیارات : ۱۳۶ ب ۵۱.

۷- ۲۱۱. کامل الزیارات: ۱۴۶ ب ۵۸.

۸- ۲۱۲. کامل الزیارات : ۱۴۳ ب ۵۶ ح ۴.

(۱) ۴۰- او را زیارت نکنند مگر صدیقین. (۲) و بسیاری فوائد دیگر که برای اختصار از ذکر آنها خودداری شد، بطوری که قبلاً گفتیم،

همه ی آثار و فوائد قابل بیان نیست، چون قابلیت و ظرفیت اشخاص مختلف است و همگان تاب تحمل همه ی مسائل را ندارند. برای زیارت آداب و شرائطی است که در احادیث آمده و بزرگان در کتب خود نوشته اند و عمده اش خلوص نیت می باشد و خوبست زائر قبل از زیارت، آنها را بداند و توجه داشته باشد. (به مفاتیح الجنان و کتابهای دیگر مراجعه شود).

ص: ۱۳۶

۱- ۲۱۳. بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۶.

۲- ۲۱۴. کامل الزیارات : ۷۰ ب ۲۲ ح ۴.

برای علت اختلاف درجه و تفاوت ثواب و فضل که در احادیث برای زیارت آمده است می توان جهاتی را بر شمرد از آن جمله: ۱- بخاطر اختلاف درجات زائران است از جهت قوت و ضعف ایمان و میزان معرفت آنها به خدای متعال و ائمه اطهار علیهم السلام و دیگر فضائل، چون رتبه ی تقوی و مرتبه ی علم و... بنابراین به یک زائر ثواب یک حج و عمره می دهند و به دیگری ثواب بیست حج و عمره، به بعضی هزار حج و عمره عطا می شود. ۲- گاهی به جهت اختلاف اخلاص آنهاست که هر چه اخلاص بیشتر باشد، ثواب و فضیلت بیشتری دارد. ۳- به خاطر تحمل مشقت و رنج سفر و... که هر چه راهش دورتر باشد و بیشتر تحمل رنج و مشقت کند، ثواب بیشتری می دهند. ۴- یا بجهت اختلاف ایام و لیالی است، مثلاً شب جمعه و شب نیمه ی شعبان که با شبهای دیگر فرق دارد، یا روز عرفه که با سایر ایام متفاوت است و... که در بسیاری از احادیث بیان شده است. ۵- مراعات کردن آداب زیارت. جهت های دیگری هم که با مراجعه به احادیث روشن می شود.

۱- مرحوم علامه نوری از استاد خود، عالم بزرگوار میرزا خلیل تهرانی، از - یکی از شاگردان استاد کل وحید بهبهانی - فاضل معروف مولا محمد کاظم هزار جریبی، نقل می کند: روزی در مجلس درس استاد - در مسجد پایین پای صحن مقدس کربلای معلی - بودم مردی از زوار وارد شد و کیسه ای تقدیم داشت و گفت: در این کیسه زیور آلایت زنانه است، در هر راهی که صلاح می دانید مصرف کنید. استاد فرمود: قضیه چیست؟ گفت: داستان عجیبی دارم، من اهل فلان شهر هستم، برای تجارت به یکی از شهرهای روسیه رفتم، در آنجا ثروت زیادی بدست آوردم. روزی چشمم به دختر زیبایی افتاد، بی درنگ عاشق وی شدم، پیش کسان او رفتم، و دختر را خواستگاری نمودم. آنها گفتند: از هیچ جهت مانعی برای ازدواج شما با دختر نیست، تنها مانعی که هست موضوع مذهب است، اگر نصرانی شوی دختر را به شما تزویج می کنیم. با غصه بیرون آمدم و چند روز صبر کردم، اما عشق آن دختر روز بروز زیاد می شد، تا اینکه دست از تجارت کشیدم و چنان حواسم مختل شد که مشرف به هلاکت شدم. لذا با خود گفتم: در ظاهر نصرانی می شوم. روی این فکر نصرانی شده، با آن دختر ازدواج کردم. اما چندی که گذشت و آتش شهوت فرونشست، از کار خود پشیمان شدم و خود را بسیار سرزنش کردم. نه قادر بودم به وطن برگردم و نه می توانستم خود را به نصرانیت راضی کنم، سینه ام تنگ شد، از دستورات اسلام چیزی به یادم نمانده بود. اما به لطف خدا به یاد بزرگ وسیله الهی سالار شهیدان امام حسین علیه السلام افتادم، و تنها راه خود را در گریستن بر مصائب آن حضرت دیدم.

این فکر در من قوت گرفت و محبت زیادی به آن بزرگوار پیدا کردم. روزها در کنجی

می نشستم و زانوی غم در بغل کرده، مصائب آن بزرگوار را به زبان می آوردم و گریه و زاری می کردم. همسرم از دیدن این حالت تعجب می کرد و از سبب گریه ی من سؤال می نمود، سرانجام به خدا توکل کرده به او گفتم که من به مذهب اسلام باقی هستم، و گریه ی من برای حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام است. همینکه اسم شریف آن حضرت را شنید، نور اسلام در قلبش ظاهر شد و تاریکیهای کفر را بزود و اسلام اختیار نمود، و با من در مصیبت های آن حضرت گریه می کرد. تا اینکه تصمیم گرفتم اموال خود را برداشته و مخفیانه به کربلا مشرف شویم تا آشکارا اظهار اسلام کرده و در مجاورت قبر مقدس زندگی کنیم. متأسفانه همسرم مریض شد و از دنیا رحلت کرد. نزدیکان او جمع شدند و او را بطریق نصاری تجهیز کرده، با همه ی زیورهایش دفن نمودند. حزن و اندوه من زیاد شد و با خود گفتم: شب می روم و جسد او را بیرون می آورم و به کربلا برده و در آنجا دفن می کنم. چون شب شد قبر را شکافتم، دیدم جنازه ی مردی با شارب بلند و ریش تراشیده در آنجاست. متحیر شدم و سبب آن را ندانستم. با خاطر پریشان به خانه رفتم و خوابیدم. در عالم خواب دیدم کسی می گوید: دل خوش دار که همسرت را ملائکه به کربلا حمل کردند و در میان صحن مقدس، طرف پایین پا، نزدیک مناره ی کاشی دفن نمودند، و این جسد فلان عشار است که امروز او را در آنجا دفن کردند، او را بجای همسر تو اینجا آورده اند.

من خوشحال عازم کربلا شدم و خداوند مرا موفق به زیارت آن حضرت نمود. از خدام صحن مقدس سؤال کردم در فلان روز پای مناره چه کسی دفن کردید؟ گفتند: فلان عشار.

قصه خود را برای آنها نقل کردم، پس قبر را شکافتند، چون داخل قبر شدم، دیدم عیالم بهمان طوریکه در شهر خودش او را به خاک سپرده بودند میان قبر خوابیده، زیورهای او را برداشتم و به شما تقدیم می کنم. ۲- عالم بزرگوار شیخ حسن فرید گلپایگانی و مرحوم آیه الله شیخ مرتضی حائری و دیگران از مرحوم آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی - مؤسس حوزه علمی قم - نقل می کنند که فرمود: نزد مرحوم آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی در بالاخانه درس خصوصی می خواندیم، مرحوم آیه الله سید محمد فشارکی استاد دیگرم از پایین صدای دوست خود - یعنی آیه الله میرزا محمد تقی - را شنید، بالا آمد، و این جریان موقعی بود که اهالی سامرا به بیماری وبا مبتهلا شدند و همه روزه عده ای می مردند. آیه الله فشارکی (۱) به مرحوم میرزا فرمود: آیا من را مجتهد و عادل می دانید؟ فرمود: آری، فرمود: اگر حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود؟ فرمود: آری. فرمود: من حکم می کنم که شیعیان سامرا از امروز تا ده روز همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را هدیه به روح شریف نرجس خاتون - مادر حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نمایند، و او را نزد فرزندش حضرت بقیه الله علیه السلام شفیع نمایند، و من ضامن می شوم که هر کس این عمل را انجام دهد مبتلا به بیماری وبا

ص: ۱۴۰

۱- ۲۱۵. مرحوم آیه الله دستغیب در داستانهای شگفت نقل می فرمایند که مرحوم میرزا به مرحوم فشارکی فرمود.

نشود. اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند، و همه عمل کردند و از فردا تلف شدن شیعه متوقف شد و کسی از آنها نمرد جز یک پاره دوز که معلوم نشد او زیارت را می خوانده یا نه، و به مرض ویا مرده یا به جهت دیگری. و همه روزه عده ای از سنی ها می مردند و به قدری مطلب روشن بود که از خجالت

مردگان خود را شب دفن می کردند، و به حرم عسکرین علیهما السلام می آمدند و می گفتند: «انا نسلم علیک مثل ما تسلیم علیک الشیعه». بنا به نقل دیگر: برخی از آنها از آشنایان شیعه می پرسیدند: چه عملی انجام داده اید که کسی از شما تلف نمی شود؟ گفتند: زیارت عاشورا می خوانیم. آنها هم مشغول شدند و بلا از آنها هم برطرف گردید. (۱) نگارنده گوید: به تجربه رسیده است که هر کس زیارت عاشورا را اینگونه عمل نماید به مقصود و حاجت خود می رسد، و عده زیادی از دوستان با انجام آن به مطلوب خود نائل شده اند. ۳- فقیه زاهد عادل مرحوم شیخ جواد بن شیخ مشکور عرب - که از اجله ی علماء نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق و از ائمه جماعت صحن مطهر بود - در شب ۲۶ صفر سال ۱۳۳۶ هجری در خواب حضرت عزرائیل را می بیند، پس از سلام از او می پرسد: از کجا می آیی؟ می فرماید: از شیراز و روح میرزا ابراهیم محلاتی را قبض کردم. شیخ می پرسد: روح او در برزخ در چه حال است؟ می فرماید: در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ، و خداوند هزار

ص: ۱۴۱

۱- ۲۱۶. مجموعه ی یادداشتهای آیهالله شیخ مرتضی حائری: ۲۷، داستنهای شگفت: ۴۹۴ داستان ۱۴۸ و چاپ جامعه ی مدرسین: ۲۷۱ داستان ۱۴۳، الکلام یجر الکلام: ۱: ۵۴، سر دلبران: ۸۸، زیارت عاشورا و آثار شگفت آن: ۱۵.

ملک موکل او کرده است که فرمان او را می برند. گفتم: برای چه عملی به چنین مقامی رسیده است؟ آیا برای مقام علمی و تدریس و تربیت شاگرد؟ فرمود: نه. گفتم: آیا برای نماز جماعت و رساندن احکام به مردم؟ فرمود: نه. گفتم: پس برای چه؟ فرمود: برای خواندن زیارت عاشورا (مرحوم میرزا محلاتی سی سال آخر عمرش زیارت عاشورا را ترک نکرد، و هر روز که به سبب بیماری یا امر دیگری

نمی توانست بخواند نائب می گرفت). شیخ مرحوم روز بعد به منزل آیهالله میرزا محمد تقی شیرازی می رود و خواب را برای ایشان نقل می کند. مرحوم میرزا محمد تقی گریه می کند. از ایشان سبب گریه را می پرسند، می فرماید: میرزا محلاتی از دنیا رفت، او استوانه فقه بود. به ایشان گفتند: شیخ خوابی دیده، و واقعیت آن معلوم نیست. میرزا می فرماید: بلی خواب است، اما خواب شیخ مشکور، نه فرد عادی. فردای آن روز تلگراف فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف اشرف می رسد و صحت خواب شیخ مرحوم آشکار می گردد. این داستان را جمعی از فضلاء نجف اشرف از مرحوم آیهالله سید عبدالهادی شیرازی (که در منزل مرحوم میرزا محمد تقی هنگام ورود شیخ مرحوم و نقل رؤیای خود حاضر بوده اند) نقل کرده اند. و نیز دانشمند گرامی جناب حاج صدرالدین محلاتی فرزند زاده ی آن مرحوم، از شیخ مذکور این داستان را شنیده اند. (۱) ۵، ۴ - داستان زن استاد اشرف آهنگر و داستان سید رشتی که معروف است، و مرحوم محدث قمی قدس سره در «مفاتیح الجنان» در باب زیارت عاشورا و زیارت جامعه

ص: ۱۴۲

نقل کرده اند. ۶- مرحوم علامه نوری از عالم بزرگوار و متقی و معدن علم و فضل، شیخ المشایخ شیخ جواد از پدر بزرگوارش عالم متقی شیخ حسین نجفی نقل می کند: مردی نصرانی در بصره تجارت داشت، سود بسیار از بازرگانی بدست آورد، بطوریکه بصره را برای سکونت و تجارت خود مناسب ندید. همکاران و دوستانش برای او نوشتند به بغداد بیا، بصره برای تو سزاوار نیست. ناگزیر اموال خود را گرد آورده، به سوی بغداد حرکت کرد تا بتواند به کسب خود ادامه دهد.

در راه دزدان به وی حمله کردند و اموالش را چپاول نمودند. تاجر بینوا با دست خالی و پای پیاده خود را به ایلی از بادیه نشینها رسانیده و به عنوان مهمان بر آنها وارد شد. کم کم با اهل قبیله مأنوس گردید، و در تغییر مکان با آنها همراه، و در کار و شغل زراعت با آنها همکاری می نمود. پس از مدتی با خود گفت: گویا من بر این مردم تحمیل شده ام. لذا روزی با جوانان و رفقا و اندیشه خود را به میان گذاشت. به او گفتند: مطمئن باش تو بر ما تحمیل نشده ای، زیرا بودجه روزانه معینی برای خوردن و آشامیدن میهمانان منظور است، و با بود و نبود تو تغییری در آن داده نمی شود، آسوده باش. تا اینکه عده ای از آنها قصد زیارت ائمه علیهم السلام کردند و جهت توشه ی راه گندم و خرما تهیه کردند، این نصرانی هم شوق زیارت پیدا کرد و گفت: از تنهایی در اینجا خسته می شوم، اگر مانعی ندارد مرا هم با خود ببرید تا کمکی برای شما باشم. لذا آن نصرانی را هم با خود بردند. از توشه آنها می خورد و مواظب اثاث آنها بود، تا به نجف اشرف وارد شدند، زیارت کرده سپس عازم کربلا شدند. ایام عاشورا بود، چون داخل کربلا شدند، همه کربلا پر از ماتم و شور و نوحه و گریه بود. کنار صحن منزل کردند و اثاثیه خود را پیش نصرانی گذاشتند و به او

گفتند: همین جا بمان تا فردا بعد از ظهر ما نزد تو می آئیم. شب عاشورا بود، نصرانی در آنجا ماند. چون مقداری از شب گذشت، سه بزرگوار دید که از حرم خارج شدند، یکی از آنها به دیگری فرمود: نام زائرنی را که در این شهر آمده اند در دفتر مخصوص ثبت کن. دو نفر جدا شدند و رفتند، مدتی گذشت برگشتند و صورت اسامی را تقدیم نمودند. آقا نگاهی به دفتر کرد و فرمود: هنوز از افراد زائر باقی مانده است. دوباره رفتند و برگشتند و گفتند: کسی باقی نمانده است. آقا فرمود: باز هم صورت کمبود دارد، آن را کامل کنید.

برای سومین بار به همه جا مراجعه کردند، برگشتند و گفتند: هیچکس باقی نمانده است مگر این مرد نصرانی. فرمود: چرا اسم او را ننوشته اید. «ألیس قد حل بساحتنا». «آیا او در حریم ما وارد نشده است؟». پس آن نصرانی از خواب کفر بیدار شد و نور ایمان در دلش تابید، و خداوند عوض اموال دنیوی نعمتهای اخروی به او لطف فرمود. مرحوم نوری بعد از این داستان، سرگذشت دیگری نظیر همین نقل کرده است. (۱) ۷- و نیز از فاضل صالح شیخ حسن مازندرانی نقل می کند که در مجلس بحث شیخ الفقهاء صاحب جواهر بودم که ایشان فرمود: دیشب در خواب دیدم مجلس بزرگی برپاست و در آن مجلس بسیاری از علماء حاضرند و دربانها ایستاده اند. من اجازه خواستم و داخل شدم، دیدم همه ی علماء گذشته تشریف دارند، و در صدر مجلس علامه مجلسی نشسته است.

ص: ۱۴۴

ز اینکه ایشان بر همه مقدم بودند تعجب کردم، علت آن را از نگهبانان پرسیدم، گفتند: علامه مجلسی نزد ائمه علیهم السلام به «باب الأئمه» معروف است، و این مقام و منزلت را به خاطر اینکه چاوشی برای زوار مرسوم نموده به او داده اند. مرحوم نوری می فرماید: با رایج شدن چاوش، مردم به زیارت ائمه علیهم السلام تشویق ترغیب می شوند. و ممکن است مراد تألیفات آن بزرگوار باشد که موجب نشر احادیث و آثار اهل بیت علیهم السلام شد و مردم به سوی خاندان عصمت راه یافتند. (۱) ۸-
مرحوم شیخ علی اکبر سعیدی که از بزرگان یزد بود نقل می کرد: یک دختر زرتشتی اسلام آورد، و با مرحوم حاج ابوالقاسم بلور فروش ازدواج کرد، حدود بیست سال

گذشت، بچه دار نمی شد به او پیشنهاد شد زیارت عاشورا بخواند، این زن مسلمان شده چهل روز زیارت عاشورا را با صد لعن و سلام و دعای علقمه خواند، خداوند به او اولاد پسری عنایت کرد. ۹- مرحوم آیه الله شیخ علی اکبر نهایندی نقل می کند که سید جلیل سید احمد اصفهانی معروف به خوشنویس، برایم نوشت که در روز جمعه در مسجد سهله در حجره ی نشسته بودم، ناگاه سید بزرگوار و معممی بر من داخل شد، به آنچه در زاویه ی حجره - یک فرش و تعدادی کتاب و ظرف - بود نظر کرد و فرمود: برای حاجت دنیا تو را کفایت می کند، تو هر روز صبح به نیابت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - زیارت عاشورا می خوانی، بقدر کفایت معیشت هر ماهت را از من بگیر که اصلاً محتاج به احدی نباشی، و قدری پول به من داد و گفت: این کفایت یک ماه تو را می نماید و رو به در مسجد رفت. و من به زمین چسبیده بودم و زبانم بند آمده بودم و هر چه خواستم سخن بگویم و یا برخیزم نتوانستم، تا آن سید خارج شد، همینکه بیرون رفت گویا قیودی از آهن که

ص: ۱۴۵

بر من بود باز شد، پس برخاستم از مسجد خارج شدم، آنچه جستجو کردم اثری از آن آقا ندیدم (۱) ۱۰- از سلیمان اعمش نقل شده که گفت: همسایه ای داشتم که با او رفت و آمد می کردم. شب جمعه ای پیش او رفتم و درباره ی زیارت امام حسین علیه السلام سؤال کردم، آن شخص گفت: بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است. سلیمان گوید: با غیض و غضب از کنار او برخاستم و با خود گفتم: سحر پیش او می روم و برخی از فضائل حضرت حسین علیه السلام را برای او نقل می کنم، اگر بر عناد خود اصرار ورزید، او را می کشم. هنگام سحر سراغ او رفتم، درب خانه اش را کوبیدم و او را با نام صدا زدم، همسرش گفت: شوهرم به زیارت امام حسین علیه السلام رفته است.

سلیمان گوید: دنبال او به زیارت آن حضرت رفتم، چون داخل حرم شدم او را در سجده دیدم که گریه می کند، و مشغول توبه و استغفار است. بعد از مدتی طولانی سر از سجده برداشت. به او گفتم: تو دیشب منکر زیارت امام حسین علیه السلام بودی و آن را بدعت می دانستی، اکنون به زیارت آمده ای؟! در جواب گفت: ای سلیمان، مرا ملامت نکن. من تا دیشب ائمه را قبول نداشتم، اما خوابی دیدم که مرا به وحشت انداخت: مردی جلیل القدر را - با قامتی متوسط که از بزرگی جلالت و جمال و کمال قادر بر توصیف او نیستم - دیدم که گروهی اطراف او بودند، و در کنارش بزرگواری بود که تاجی بر سر داشت. از یکی از خدام پرسیدم: اینها چه کسانی هستند؟ گفت: این محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و آن دیگری علی مرتضی علیه السلام - وصی او - است، با دقت نگاه کردم

ص: ۱۴۶

ناقه ای از نور - که بین زمین و آسمان در حرکت بود - دیدم که بر او هودجی از نور بود و در آن دو زن نشسته بودند. گفتم: این ناقه از کیست؟ گفت: از خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیهما السلام است. گفتم: این جوان کیست؟ گفت: حسن بن علی صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم: به کجا می روند؟ گفت: به زیارت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام که در کربلا مظلوم شهید شده است. آنگاه خواستم به جانب هودجی که حضرت فاطمه در آن بود، بروم، دیدم رقعۀ هائی از آسمان فرومی ریزد. پرسیدم: این رقعۀ ها چیست؟ گفت: در این رقعۀ ها نوشته: «أمان من الله لزوار الحسين عليه السلام ليله الجمعة». «امان است از جانب خداوند برای زائرین امام حسین علیه السلام در شب جمعه». من هم از آن رقعۀ ها درخواست کردم، گفت: تو می گوئی زیارت بدعت است، به تو داده نمی شود، تا معتقد به فضل و شرف آن بزرگوار باشی و به زیارت او بروی. (ناگاه هاتفی ندا کرد: آگاه باشید که ما و شیعیان ما در درجه عالیۀ ای از بهشت هستیم).

پس با ترس و وحشت بیدار شدم و در همان ساعت اراده ی زیارت سید خودم امام حسین علیه السلام نمودم و اکنون به سوی پروردگار توبه می کنم. سوگند بخدا ای سلیمان، تا زنده ام زیارت آن حضرت را ترک نخواهم کرد. (1) ۱۱- در داستان تشریف حاج علی بغدادی چنین آمده: ... سیدنا، برای من مسأله ای است. فرمودند: پرس، گفتم: تعزیه خوانهای حضرت حسین علیه السلام می خوانند که سلیمان اعمش نزد شخصی آمد و از زیارت سیدالشهداء علیه السلام پرسید، گفت: بدعت است، پس در خواب هودجی را

ص: ۱۴۷

۱- ۲۲۱. دار السلام: ۱: ۲۴۵، نجم الثاقب: ۲۷۷ بنقل از مزار ابن المشهدی و منتخب طریحی، بحار الانوار، ج ۵۸: ۱۰۱ به نقل از مزار کبیر.

میان آسمان و زمین دید. سؤال کرد که در آن هودج کیست؟ به او گفتند: حضرت فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیها السلام. پرسید: به کجا می روند؟ گفتند: به زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است، و رقعۀ هائی را دید که از هودج می ریزد و در آن نوشته بود: «أمان من النار لزوار الحسين عليه السلام في ليلة الجمعة، أمان من النار يوم القيامة» این حدیث صحیح است؟ فرمودند: آری راست و تمام است. گفتم: سیدنا، صحیح است که می گویند: هر کس زیارت کند حسین علیه السلام را در شب جمعه، برای او امان است؟ فرمودند: آری والله، و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست. (۱) ۱۲- مرحوم آخوند ملا عبدالحمید قزوینی گوید: در طول مدت مجاورتم زیارت مخصوصه حسینیۀ را مداومت نموده ام. مگر آن ایام که تصمیم گرفتم چهل شب در

مسجد سهله بیتوته کنم، همه ی آنها را پیاده و غالباً از بیراهه می رفتم، و معمولاً در ایوان اطاقهای صحن مطهر و یا در خود صحن یا توابع آن منزل می نمودم، چون بضاعتی نداشتم قادر بر پرداخت کرایه منزل نبودم. اتفاقاً روزی به اراده ی کربلا بیرون رفتم، چون به بلندی وادی السلام رسیدم، جمعی از اعیان را دیدم که برای مشایعت آقازاده ای بیرون آمده اند، پس او را با کمال احترام سوار کجاوه کردند، و دعای سفر در گوش او خواندند و قدری با او همراه شدند، و او با نوکر و لوازم سفر روانه گردید.

ص: ۱۴۸

۱- ۲۲۲. مفاتیح الجنان، نجم الثاقب: ۲۴۷ که مرحوم نوری بدون واسطه از خود حاج علی بغدادی نقل می کند. مرحوم آیه الله اراکی در نماز جمعه قم نقل نمود از استادش مرحوم آیه الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه قم که ایشان با سه واسطه ی معتبر از حاج علی بغدادی نقل می کردند.

چون این را دیدم و ذلت خود را مشاهده کردم، ملول و خجل شدم، و تصمیم گرفتم دیگر اینگونه با ذلت و خواری به زیارت نروم، چون برگشتم بر همان اراده بودم. تا آنکه وقت زیارت مخصوصه رسید، چند نفر از طلاب از من خواستند با آنها به زیارت بروم، من قبول نکردم و گفتم: کرایه مسافرخانه ندارم و پیاده هم نمی روم. گفتند: تو همیشه پیاده می رفتی! گفتم: دیگر نمی روم. گفتند: این دفعه که ما اراده ی پیاده رفتن داریم بیا که ما از راه باز نمایم، بعد خود میدانی. بعد از اصرار، توشه راه خریدند و روانه شدیم. فردای آن روز، روز زیارت بود. صبح بیرون رفتیم تا ظهر در کاروانسرای بخوابیم و شب به کربلا- برسیم. کاروانسرا مخروبه بود و هوا هم گرم و کسی نبود، بعلاوه در آنجا خوف دزد هم بود. پس از صرف غذا خوابیدیم. من از همراهان زودتر بیدار شدم. و آفتابه برداشته برای وضو رفتم. در اثنای وضو که مشغول مسح پا بودم شخصی را دیدم در لباس اعراب، پیاده از در کاروانسرا داخل گردید، و با سرعت به نزد من آمد. گمان کردم دزد است، لکن نترسیدم چون چیزی با خود نداشتم. نزدیک آمد و متوجه من شد و گفت: ملا- عبدالحمید قزوینی تو هستی؟ چون بدون سابقه ی آشنائی نام مرا برد تعجب کردم گفتم: آری منم، گفت: توئی که گفتمی من با این

ذلت و خواری دیگر به کربلا- نمی روم؟ گفتم: آری، گفت: اینک آماده شو که مولای تو حضرت ابوالفضل و آقای تو حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام به استقبال تو آمده اند، که قدر خود را بدانی و به زرق و برق بی اعتبار دنیا افسرده و مهموم نگردی. چون این سخن را شنیدم مات و مبهوت شدم که او چه می گوید. ناگاه دو نفر سوار با شمایل آن بزرگوار که شنیده و در کتب اخبار و مقتل خوانده بودم دیدم، با آلات و اسلحه حرب، حضرت ابوالفضل علیه السلام در جلو و علی اکبر علیه السلام از پشت سر، از در کاروانسرا داخل صحن گردیدند. چون این واقعه را دیدم، بی اختیار خود را از

بالای صغه پایین انداختم، دویدم و خود را به پای اسبهای ایشان انداخته بوسیدم، و به دور اسبهای ایشان گردیدم، و زانو و رکاب و پایشان را می بوسیدم. با خود گفتم: خوبست رفقا را هم بیدار کنم تا به خدمت آن دو فرزند حیدر کرار علیه السلام برسند، پس با سرعت به نزد ایشان رفتم و یکی را با دست حرکت دادم و گفتم: ملا محمد جعفر برخیز که حضرت عباس و علی اکبر علیهما السلام به استقبال آمده اند. بیا به خدمت ایشان شرفیاب شو. ملا محمد جعفر چون این سخن را شنید گفت: آخوند چه می گوئی؟ شوخی می کنی! گفتم: نه والله راست می گویم. بیا بین هر دو تشریف دارند. چون این حالت و اصرار را از من دید دانست که چیزی هست، برخاست، چون رفتم کسی را ندیدیم، و از در کاروانسرا هم بیرون رفته، اطراف صحرا را که هموار بود و تا مسافت بسیار دور دیده می شد مشاهده کردیم، اثر یا غباری از آن پیاده و دو سواره ندیدیم. پس متأسف و متحیر برگشتیم. از عزم و ارده ی سابق نادم شدم و توبه کردم و تصمیم گرفتم که هرگز زیارت آن مظلوم را ترک نکنم، اگر چه از نظر ظاهر بر وجه ذلت و زحمت باشد. (۱) ۱۳- استاد بزرگوار - دام ظلّه الوارف - نقل می فرمود: در نجف اشرف منزل آقای سید

حسین شاهرودی رحمه الله بودم، ایشان فرمود: با مرحوم شیخ علی زاهد قدس سره (۲) پیاده از مسجد سهله برمی گشتیم، عربی بما برخورد کرد، و از شیخ علی زاهد پرسید: شیخنا، آیا صحیح است کسی که چهل شب به مسجد سهله بیاید خدمت حضرت مهدی - ارواحنا فداه - می رسد؟ ایشان فرمود: شکی در آن نیست. پرسید: آیا شما به خدمت حضرت رسیده اید؟

ص: ۱۵۰

۱- ۲۲۳. دارالسلام عراقی : ۴۴۸ خلاصه ای از واقعه هفتم.

۲- ۲۲۴. ایشان از بزرگان نجف بودند، که در زهد و تقوی سرآمد دیگران و عدالت وی پیش همگان محرز بود.

فرمود: من چهل شب موفق به آمدن مسجد نشدم. عرض کرد: چرا؟ فرمود: چون بعضی از شبها مصادف با شب زیارتی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام می شد و به کربلا می رفتم و عمل مسجد ترک می شد. گفت: برای اتمام چهل شب، زیارت امام حسین علیه السلام را ترک می کردید، کربلا که جائی نمی رفت. شیخ علی زاهد فرمود: برایت قضیه ای را نقل کنم تا ببینی حق دارم زیارت امام حسین علیه السلام را ترک نکنم. فرمود: شخصی متدین و محترمی ساکن نجف اشرف بود، در اواخر همه ی املاک خود را فروخت و کربلا را مسکن گزید. به او گفتند: همه دوست دارند در نجف اشرف بمیرند، تو به کربلا آمدی! گفت: دستگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فقط مرد قبول می کند، (یعنی افراد صالح و پاک که علاقه به دنیا ندارند و آلوده به گناه نیستند در بارگاه علی علیه السلام راه دارند.) ولی در دستگاه امام حسین علیه السلام همه را قبول می کنند؛ متقی و فاسق حتی یهود و نصاری هم در این باب اوسع الهی راه دارند. خلاصه آن مرد در کربلا فوت کرد و در همانجا مدفون شد. در شب دفن او عده ای او را بخواب دیدند که نقل کرده بود: چون مرا در قبر گذاشتند، نکیرین برای سؤال آمدند، بعد اعمال من را یکی به دیگری

عرضه می کرد. از نمازهای من شروع کردند، ملک به آنها اشکال کرد و پذیرفت و می فهمیدم که راست می گویند و برای خدا نبوده است. چون نماز من رد شد مأیوس شدم. بعد به همین صورت تمام اعمال مرا خدشه دار کردند و پذیرفته نشد، تا رسید به اعمالی که مربوط به امام حسین علیه السلام بود. گفت: به زیارت کربلا رفته، بدون حرفی قبول کردند. در مجلس روضه شرکت کرده، قبول کردند.

در فلان مجلس خدمتی به عزاداران کرده، قبول کردند و همینطور... من در قبر عصبانی شدم و گفتم: ای ملک خدا، این اعمال هم برای من است، چطور از بقیه چیزی قبول نشد و در اینها چیزی رد نشد! به من گفتند: «خاموش باش که ما در دستگاه امام حسین علیه السلام وظیفه تحقیق نداریم، مأمور به ظاهریم». شیخ علی زاهد بعد فرمود: حالا من حق دارم زیارت امام حسین علیه السلام را ترک نکنم؟ آن عرب گفت: بلی حق با شماست. ۱۴- آقای دکتر محمد هادی امینی فرزند برومند آیه الله علامه امینی قدس سره مؤلف کتاب ارزشمند «الغدیر» می نویسد: پس از گذشت چهار سال از فوت پدر بزرگواری یعنی در سال ۱۳۹۴ ه.ق، پیش از اذان صبح جمعه، وی را در خواب دیدم، در حالی که شاداب و خرسند بود، جلو رفته و پس از سلام و دست بوسی، عرض کردم: پدر جان، در آنجا چه عملی باعث سعادت و نجات شما گردید؟ گفتند: چه می گوئی؟ مجدداً عرض کردم: آقا جان، در آنجا که اقامت دارید، کدام عمل موجب نجات شما شد؟ کتاب الغدیر، یا سایر تألیفات، یا تأسیس کتابخانه یا...؟ پاسخ دادند: نمی دانم چه می گوئی، قدری واضح تر و روشن تر بگو. گفتم: آقا جان، شما اکنون از میان ما رخت بر بسته اید، و به جهات دیگر منتقل

شده اید، در آنجا که هستید، از میان صدها خدمات و کارهای بزرگ علمی و دینی و مذهبی، کدامین عمل باعث نجات شما گردید؟ مرحوم علامه امینی درنگ و تأملی نمودند و سپس فرمودند: فقط زیارت اَبی عبدالله الحسین علیه السلام. عرض کردم: شما می دانید اکنون روابط بین ایران و عراق تیره و تار است، و راه کربلا بسته، چه کنیم؟

فرمودند: در مجالس و محافل که جهت عزاداری امام حسین علیه السلام بر پا می شود شرکت کن، ثواب زیارت امام حسین علیه السلام به تو می دهند. سپس فرمودند: پسر جان در گذشته بارها به تو یادآور شدم، و اکنون نیز به تو توصیه می کنم، که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش مکن، مرتباً زیارت عاشورا بخوان و بر خودت وظیفه بدان، این زیارت دارای آثار و برکات و فوائد بسیاری است، که موجب نجات و سعادت مندی در دنیا و آخرت تو می باشد... و امید دعا دارم. فرزند مرحوم آیه الله امینی می نویسد: علامه امینی با کثرت مشاغل و تألیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان کتابخانه که داشتند، مواظبت کامل به خواندن زیارت عاشورا داشته و به آن سفارش می نمودند. (۱) ۱۵- آیه الله حاج مرتضی موحد ابطحی می گوید: در داستان تنباکو بعد از آنکه فعالیت و کوشش علماء ایران به جایی نرسید نامه ای نوشتند، و به حاج آقا منیر بروجردی دادند، تا به سامرا برود، و به محضر آیه الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی برساند. چون حاج آقا منیر وارد سامرا می شود، حاج فتحعلی سلطان آبادی - استاد میرزا حسن نوری و صاحب کتاب «الکلمه الطیبه فی الانفاق» - به دیدن او می رود، حاج آقا منیر چای تعارف می کند، ایشان می فرمایند: نه گرسنه ام که سیر شوم و نه تشنه ام که سیراب شوم، سپس به ایشان می فرماید:

می دانم برای چه به سامراء آمده اید، و شروع می کند نامه ای که برای میرزا نوشته اند از حفظ خواندن... بعد حاج آقا منیر از حاج ملا فتحعلی درخواست دستور می کند، ایشان

ص: ۱۵۳

می فرمایند: سه عمل را ترک نکن: اول - نماز اول ماه دوم - نماز ليله الدفن، هر وقت اطلاع پیدا کردی کسی مرده است، برایش نماز ليله الدفن بخوانید. سوم - زیارت عاشورا را مداومت کنید. مرحوم حاج آقا منیر چنان مداومت به زیارت عاشورا پیدا کرد، که در دهه ی عاشورا برای هر یک از شهدای کربلا - یک زیارت عاشورا می خواند، و در مجلس و محافل دائما مشغول بود، و اگر در مجلسی به سجده زیارت می رسید، همانجا سجده و نماز زیارت را بجا می آورد. آقای حاج میرزا محمد باقر - داماد ایشان - گوید: مرحوم حاج آقا منیر در حال سكرات موت هم مشغول زیارت عاشورا بود، گاهی در وسط زیارت حالت سكرات، موجب قطع زیارت می شد، وقتی به حال طبیعی می آمد باز مشغول می شد، تا آنکه در حال زیارت دعوت حق را اجابت کرد.

حضرت امام حسین و قبول شهادت

این قسمت احتیاج به تحقیق بیشتری دارد، خصوصاً عالم ذر، لذا به نقل عبارت «تذکره‌الشهداء» اکتفا شد. هنگامیکه خداوند ودود از راه محبت، وجود و قابلیات مخلوقات را - به صورت ذرات - خلق فرمود، به آنها خطاب نمود که: (ألست بربکم) (۲) «آیا من پروردگار شما نیستم» تمام آن ذرات بر حسب مراتب استعداد، زبان به «بلی» گشوده، و آنچه در مکنون داشتند ظاهر ساختند، و هر آنچه درخواست کردند به آنها عطا شد. (و آتاکم من کل ما سألتموه) (۳) «و هر چه درخواست نمودید به شما داده شد». نخستین کسی که از روی حقیقت و پیش از همه ذرات در «بلی» سبقت گرفت، حقیقت محمدیه (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، چه وی اولین خلق خدا بود، از این رو وجود مبارکش در آن عالم نیز پیش از همه، آن ندا را لیک گفت، و لهذا این وجود مسعود در تمام عوالم غیب و شهود بر تمام مراتب موجود سبقت گرفت. شخصی خدمتش عرض کرد: یا رسول الله، برای چه بر همه ی پیامبران تفضیل داده شدی، و حال آنکه در آخر همه مبعوث شدی؟ فرمود: برای آنکه در اجابت خدا بر همه سبقت گرفتم. پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ندای حق را «بلی»

گفت، و پس از آن سایر آل محمد علیهم السلام، بر حسب مراتب مقرر خودشان.

سپس سایر خلق از ملائکه و جن و انس و دیگر موجودات... در بعضی کتب است که چون محمد و آل محمد علیهم السلام در اجابت ندای حق بر همه ی خلق سبقت گرفتند، نور الهی همه ی ذرات وجودشان را فراگرفت و این نور در غیب و شهودشان درخشان شد، آنگاه خداوند تمام خلق را تکلیف نمود که به جلالت و بزرگی ایشان تصدیق نمایند، کسانی که خبیث بودند چون این مقام و مرتبه را برای آل محمد علیهم السلام مشاهده کردند، بر آنها حسد بردند و عداوت آنها را در دل گرفتند، همانگونه که حضرت باقر علیه السلام در ذیل این آیه. (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ). «آیا مردم حسد می برند بجهت آنچه خداوند از فضل خویش به ایشان عطا کرده» فرمود: سوگند بخدا، ما آن مردمی هستیم که درباره ی ما حسد بردند. در آن حال بواسطه این حسد و عداوت، ظلمت متراکم شد، و آن عالم را فراگرفت. در آن هنگام منادی حق ندا کرد: آیا کسی هست متصدی شود و این ظلمت را برطرف نماید، نه به قهر و غلبه بلکه به مظلومیت و مقهوریت؛ یعنی به شهادت کلیه؟ عرض کردند: خدایا، شهادت کلیه چیست؟ فرمود: دور شدن از وطن و تحمل بلا و محن، و با لب تشنه کشته شدن، و فرزندان و برادران و یاران خود را کشته دیدن، و از دشمنان دشنام شنیدن و راضی شدن به غارت اموال و اسیری زن و فرزند و در بازارها در میان نامحرمان گرداندن، و توسط دشمنان سر در طشت طلا در مجلس شراب گذاشتن، و چوب خیزران بر او زدن، و تن دادن به کنیزی دختران، و کشیدن معجز از سر خواهران، و اطفال او از تشنگی مردن، و تیر بر حلقوم طفل شش ماهه خوردن، و دستهای بریده ی برادر دیدن، و فرق جوان شکافته مشاهده کردن، و ناله ی، العطش، العطش از کودکان شنیدن، و به دوازده ضربه سر او از عقب

جدا گشتن، و بوسیله ی دشمنان بدنش را برهنه کردن و در

آفتاب انداختن و اسب بر آن تاختن. چون اهل عرصه این تفسیر را شنیدند، بر خود لرزیدند و از قبول آن رمیدند، و خود را قابل تحمل آن ندیدند، همانگونه که فرموده: (انا عرضنا الأمانه على السموات و الأرض و الجبال فأبين أن يحملنها و أشفقن منها) (۴) «ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از حمل آن ابا نموده و از آن ترسیدند». به روایت امام محمد تقی علیه السلام: جوابی عرض نکردند، دوباره به ایشان ندا شد، هیچکس جواب نداد، تا دفعه ی سوم که به ندای عظیمی خطاب شد که؛ کیست قبول کننده ی شهادت کلیه تا در روز قیامت لوای شفاعت کلیه بدستش دهم؟ حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام عرض نمود: خداوندا من بار این امانت را می کشم و این کار را انجام می دهم... و به روایتی چون عرض کرد: من آنها را خریداری می کنم. ندا آمد؛ ای حسین. «بم تشریهم و تشفعهم و تعتقهم من النار؟». «به چه چیزی آنها را می خری، و آنان را شفاعت می کنی و از آتش آزاد می نمائی؟» عرض کرد: به هر چیز که در نزد تو عزیزتر است، ندا آمد که هیچ چیز در نزد من از جان عزیزتر نیست. عرض کرد: جان می دهم و امت را می خرم. خطاب رسید: با جان، مردها را می خری، زنها را به چه می خری؟ عرض کرد: زنان و دختران خود را در راه تو می دهم تا آنها را اسیر کنند و در شهرها بگردانند.

خطاب آمد: جوانان آنها را به چه می خری؟ عرض کرد: جوانان خود را می دهم تا در راه تو کشته شوند.

ندا آمد: اطفال آنها را به چه می خری؟ عرض کرد: طفل شیر خواره ام را می دهم تا بلب تشنه تیر بر حلقومش زنند. پس حضرت رب الأرباب در این باره از آن جناب عهد و پیمان گرفت و این عهد در صحیفه نوشته شد. سپس آن صحیفه به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داده شد تا امضاء نماید، چون پیامبر این عهدنامه را مطالعه فرمود، رنگش تغییر کرد و آثار حزن در چهره انورش ظاهر گردید و گریه شدیدی نمودند، و فرمودند: راضی شدم به آنچه خدا برای ما راضی است، و به این مصیبت صبر می نمایم، زیرا ترویج دین و شفاعت گناهکاران در آن است، آنگاه به خاتم مبارکش آن عهدنامه را مهر نمود در حالی که چشمانش اشکبار بود. بعد از آن عهدنامه را برای پدر حضرت علی علیه السلام آوردند، او نیز گریست و فرمودند: «مالی و لال ابی سفیان». «مرا با آل ابی سفیان چکارا!». و فرمودند: راضی شدم به آنچه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم به آن راضی شده اند، و آن صحیفه را امضاء نمود و به خاتم شریف مهر کرد. هنگامیکه آن صحیفه را نزد مادرش حضرت فاطمه علیها السلام آوردند، و به مضمونش اطلاع یافت، گریه شدیدی نمود و بیهوش شد، و زمانی که بیهوش آمد از دل پرسوز ناله ی «واولدها، واحسیناه» برکشید، و چون ملاحظه نمود که در عوض این مصیبت عظمی ترویج دین و شفاعت کبری است، فرمود: راضی شدم به آنچه خدا و پیامبر و علی به آن راضی شدند. آن صحیفه را نزد امام حسن علیه السلام آوردند، او نیز گریست و راضی شد

و مهر کرد. پس تمام انبیاء و اوصیاء و ملائکه این صحیفه را مهر کردند و این مضمون را در دفتر ملکوتی ثبت نمودند. آنگاه منادی حق ندا کرد: ای مردم،

«هذا الحسین بن علی بن ابیطالب، هو حبیبی و ولیی و صفوتی و ودیعتی فیکم، أحبوه و أعزوه و لا- تخالفوه و لا- تنکروا علیه». «این حسین فرزند علی بن ابیطالب است، او حبیب و ولی و برگزیده و امانت من در بین شماست، او را دوست بدارید و اکرام کنید و با او مخالفت نکنید و او را انکار ننمائید». اول کسی که این ندا را اجابت کرد، محمد و آل محمد علیهم السلام

بودند و پس از ایشان شیعیان و دوستان آنها بودند، و از اینجاست که فرمود: برای حسین در دلهای مؤمنین محبتی پوشیده است. چون منافقین این منزلت بلند را برای حضرت حسین علیه السلام دیدند بر بغض و حسد و عداوتشان بیفزود و نتوانستند خودداری کنند و گفتند: آیا این تکلیف - یعنی محبت و اطاعت حسین علیه السلام - از روی جبر و اضطرار است، یا از روی میل و اختیار؟ خطاب رسید: ما کسی را به اضطرار تکلیف نمی کنیم. (فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر). «هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود». گفتند: ای پروردگار، چون چنین است رضا نمی دهیم که حسین بر ما حاکم و امیر باشد، بلکه اگر در اطاعت ما نیاید او را می کشیم، از این سخن ارکان وجود متزلزل شد و ملائکه و انبیاء و اولیاء گریستند، و هم و غم در دلها داخل گردید و سینه ها تنگ شد...

(۵)

رسول خدا امام حسین را می بوسید

حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: هرگاه امام حسین علیه السلام در کودکی به نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می آمد، او را در کنار خود می نشانید و (چون حسین علیه السلام فرار می کرد) به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: (یا علی) او را برای من نگاه دار، پس او را می گرفت و می بوسید و می گریست. (روزی آن امام مظلوم) گفت: ای پدر، چرا گریه می کنی؟ حضرت فرمودند: «یا بنی اقبل موضع السیوف منک». «فرزندم، جای شمشیرهای دشمنان را می بوسم». فرمود: ای پدر، من کشته می شوم؟ فرمودند: آری بخدا سوگند، پدرت و برادرت و تو، همه کشته خواهید شد. امام حسین علیه السلام گفت: محل شهادت ما از یکدیگر جدا خواهد بود؟ حضرت فرمودند: بلی، فرزندم. آن بزرگوار گفت: پس چه کسی از امت تو ما را زیارت می کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: زیارت نمی کند مرا و پدرت و برادرت و تو را مگر صدیقان از امت من. (۶) مرحوم شوشتری رحمه الله در بیان حالات سیدالشهداء علیه السلام در کودکی می فرماید: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این مظلوم را به انگشت ابهام خودش شیر می داد، بچه داری او با خود حضرت بود، با دست مبارک خود لباس بر او می پوشانید. نسبت به آن مظلوم بوسیدن مخصوص داشت، رسم است روی اطفال را می بوسند، حضرت بدن سیدالشهداء علیه السلام را می بوسید، زیر گلوی او را می بوسید، سینه اش را باز می کرد و از روی دلش بخصوص می بوسید.

این را همه دیده بودند، لذا چون امام حسین علیه السلام می خواست به مکه برود عبدالله بن عمر آمد و گفت: یا ابا عبدالله، خواهش می کنم باز کنی آن مکانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می بوسید. حضرت لباس خود را گشود، عبدالله روی ناف حضرت را بوسید. یک قسم دیگر هم بوسیدن داشت که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «یا علی اُمسکه» چون سیدالشهداء علیه السلام کودک بود، فرار می کرد امیرالمؤمنین علیه السلام او را نگاه می داشت. حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سر تا پای آن مظلوم را می بوسید و گریه می کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: چرا گریه می کنی؟ فرمود: «أقبل موضع السیوف». «جای شمشیرها را می بوسم». بوسیدن دیگر هم دارد: حضرت می خواست او را ببوسد، فرار می کرد به این طرف و آن طرف می دوید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اینکه صاحب سکینه و وقار بود، به این طرف و آن طرف می دوید او را می گرفت و لبهای او را می بوسید، گاهی

لبهائش را باز می کرد دندانهای مبارکش را می بوسید. این بوسیدنهای حضرت خصوصیتی دارد که باید بیان شود. از جمله حالات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محافظت نمودن از آن مظلوم بود، روزی حضرت سیدالشهداء علیه السلام در مسجد به زمین خورد، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول موعظه بودند، دست از موعظه برداشتند و رو به مردم نموده، فرمودند: «تعجب نکنید نتوانستم او را به این حال ببینم». روز دیگری سجده را طول دادند، بعد از سلام نماز از آن حضرت سؤال کردند: چرا طول دادید؟ فرمودند: این طفل بر پشتم سوار بود، نخواستم برخیزم، مبادا بیفتد.

(۷)

فضیلت یاد کردن سیدالشهداء هنگام نوشیدن آب

حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام فرمود: چون پدرم شهید شد، او را در آغوش گرفتم و بیهوش شدم، در آن حال شنیدم که می فرمود: شیعی ما ان شربتم ری عذب فاذکرونی أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونی ای شیعیان من، هر وقت آب خوشگوار نوشیدید مرا یاد کنید، و هر زمان نام غریب یا شهیدی شنیدید بر من گریه کنید. (۸) داود رقی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، آن جناب آب طلب نمودند، چون نوشیدند رقت کردند و چشم مبارکشان پر از اشک شد و گریستند. سپس فرمودند: ای داود، خدا قاتل حسین علیه السلام را لعنت کند، «فما أنغص ذکر الحسن للعیش، انی ما شربت ماء باردا الا ذکرت الحسین، و ما من عبد شرب الماء فذکر الحسین علیه السلام (و اهل بیته) و لعن قاتله الا کتب الله له مائة ألف حسنه، و محی (حط) عنه مائة أبلف سیئه، و رفع له مائة ألف درجه، و کان کأنما أعتق مائة ألف نسمة، و حشره الله تعالی یوم القیامه أبلج الوجه (ثلج الفؤاد)». «چه اندازه یاد حسین زندگی را ناگوار می کند، هیچگاه آب سرد ننوشم جز اینکه یاد حضرت حسین علیه السلام کنم، و هر کس آب نوشد و حضرت حسین و اهل بیتش را یاد کند، و کشنده ی او را لعنت

نماید، خداوند صد هزار حسنه برای او بنویسد، و صد هزار گناه از او محو کند، و صد هزار درجه برای او بالا برد، و گویا صد هزار بنده آزاد کرده است، و خداوند

متعالم در روز قیامت او را با قلبی مطمئن (با صورتی درخشان) محشور فرماید» (۹) در حضور یکی از ائمه طاهرین علیهم السلام سخن از یکی از شبهای متبرکه و فضیلت آن و ثواب احیاء و اعمال خیری که در آن شب انجام گیرد به میان آمد. یکی از حاضران گفت: آه که من در آن شب غافل بودم و آن را به غفلت گذرانیدم. و بر فوت آن شب تأسف می خورد. امام علیه السلام فرمود: عمل تو در آن شب از همه بیش و ثواب تو از همه بیشتر بود، چون در آن شب آب خوردی و امام حسین علیه السلام را یاد کردی و با ظالمانی که بر او ظلم کردند لعنت کرده، و از ایشان تبری نمودی. (۱۰) در حدیث دیگر است که هر کس آب بیاشامد و از تشنگی امام مظلوم در کربلا یاد کند و بر قاتلان سیدالشهداء علیه السلام لعنت کند، ثواب کسی را دارد که اطفال سیدالشهداء علیه السلام را در روز عاشورا آب داده، و ثواب کسی را دارد که آن حضرت را در روز عاشورا اجابت نموده باشد، و در رکاب آن جناب شهید شده باشد. در حدیث دیگر فرمود: مثل آنست که هزار پیامبر خدا را از تشنگی نجات داده باشد، و هزار مرتبه در رکاب امام عادل شهید شده باشد.

(۱۱)

۱- روضه خوان جبرئیل و مستمع حضرت آدم علیه السلام: صاحب کتاب «الدر الثمین» در تفسیر آیه ی شریفه ی (فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب علیه) (۱۲) روایت کرده که حضرت آدم در پایه ی عرش اسماء پیامبر و ائمه علیهم السلام را دید، پس جبرئیل به او تلقین نمود که بگو: «یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان». چون نام حسین علیه السلام را بر زبان جاری کرد اشکش جاری شد و قلبش شکست، و گفت: ای برادر جبرئیل، چرا در یاد کردن پنجمی، قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟ جبرئیل عرض کرد: این فرزند تو به مصیبتی مبتلا می شود که همه ی مصیبتها در مقابل آن کوچک است. فرمود: ای برادر، آن چه مصیبتی است؟ جبرئیل پاسخ داد: «یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا، لیس له ناصر و لا معین». «بالب تشنه غریب و بی کس و تنها کشته می شود، و برای او هیچ یاور و معینی نباشد».

ای آدم، اگر او را ببینی در حالی که می گوید: «واعطشاه، واقله ناصراه، حتی یحول العطش بینه و بین السماء

کالدخان، فلم یجبه أحد الا بالسیوف و شرب الحتوف». «داد از تشنگی، فریاد از کمی یاور، به نحوی که تشنگی حائل شود بین او و آسمان مانند دود (یعنی از شدت تشنگی آسمان را چون دود ببیند). و هیچکس او را اجابت نکند مگر به ضربه های شمشیر و چشانیدن مرگ». پس او را ذبح کنند چون گوسفندی که از قفا بکشند، و دشمنانش و سائل او را به غارت ببرند، و سر او و یارانش را به همراه عیال-تش در شهرها بگردانند. اینگونه در علم خداوند منان گذشته است. پس آدم و جبرئیل چون مادر جوان مرده گریستند. (۱۳) ۲- مجلسی در بهشت، روضه خوان جبرئیل و مستمع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام هنگام رفتن از دنیا رنگ مبارکش مایل به سبزی شد. پس گریست و به برادر فرمود: ای برادر، حدیث جدم درباره ی من و تو صحیح است، و مدت زیادی دست به گردن یکدیگر انداخته گریستند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام از آن حدیث پرسید، پاسخ داد که جدم فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت شدم دو قصر بسیار بلند نزدیک هم دیدم که یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ، از جبرئیل سؤال کردم: این دو قصر برای کیست؟ گفت: یکی از حسن و دیگری از حسین علیهما السلام می باشد. گفتم: چرا رنگ آنها یکی نیست؟ سکوت نمود و جواب نداد. گفتم: چرا جواب

نمی دهی؟ گفت: حیا می کنم. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را سوگند داد، گفت: اما سبزی قصر حسن، چون به زهر شهید می شود، و هنگام مردن رنگ او سبز می شود. و سرخی قصر حسین به سبب آنست که او را می کشند، و صورتش بخون او سرخ شود. پ

س پیامبر و جبرئیل و همه ی حاضرین صدا به گریه و شیون بلند نمودند. (۱۴) ۳- مجلس حضرت آدم در کربلا، که در فصل فضیلت زمین کربلا می آید. ۴- مجلسی در کشتی نوح، که چون به محل شهادت آن حضرت رسید متلاطم گردید. این نیز خواهد آمد. ۵- چون موسی با خضر در مجمع البحرین ملاقات نمود، حدیث از آل محمد علیهم السلام و ابتلای ایشان نمود و

صدای ایشان به ناله و گریه بلند شد. (۱۵) مرحوم ملا حبیب الله کاشانی می نویسد: چون حضرت موسی با خضر در مجمع البحرین ملاقات کرد از آل محمد علیهم السلام سخن به میان آمد چون به حدیث کربلا رسیدند گریستند. (۱۶) ۶- حضرت سلیمان که با حشم و خدم و جن و انس و پرندگان بر بساط خود نشسته در هوا سیر می کرد، چون محاذی قتلگاه سیدالشهداء علیه السلام رسید، باد آن را بساط را سه دور پیچانید و به سوی زمین آورد. در آنجا نیز ذکر مصیبت آن حضرت شد که حدیث آن بیاید. ۷- چون حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها را مشاهده کرد و نظر بر عرش اعظم نمود، پنج نور مقدس دید که به عرش الهی احاطه کرده اند، پرسید: این انوار مقدسه از کیست؟ گفتند: انوار مقدسه حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء و دختر وی. گفت: سبب چیست که هرگاه به ایشان نظر می کنم خوشحال می شوم، و چون به نور پنجمی نظر

می کنم مهموم و معوم می شوم؟ گفتند: ای ابراهیم نمی دانی به صاحب این نور مقدس چه ظلمها می کنند، چون مقداری از آن را شنید محزون و مغموم گردید

و زندگی بر او تلخ شد. (۱۷) ۸- چون حضرت ابراهیم علیه السلام خواست بتها را بشکند گفت: (انی سقیم) (۱۸) یعنی برای مصیبتهایی که به حسین بن علی علیهما السلام می شود من بیمارم. (۱۹) ۹- مجلس دیگر برای ابراهیم علیه السلام هنگامی که مأمور شد به ذبح فرزندش اسماعیل، که روایت آن را در فصل گریه بر آن حضرت نقل کردیم. ۱۰- مجلس سوم برای ابراهیم خلیل علیه السلام؛ چون از کربلا عبور می کرد اسبش بلغزید و آن حضرت افتاد و سرش شکست و خون جاری شد، برای موافقت با سبط خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم که حدیث آن می آید. ۱۱- مجلس دیگر در کربلا- که مرثیه خوان آهوان صحرا بودند، و گریه کننده عیسی بن مریم و حواریون، چنانکه در روایت ابن عباس خواهد آمد. (۲۰) ۱۲- مجلسی در طور سیناء که روضه خوان خداوند و مستمع موسی کلیم الله بود: یکی از بنی اسرائیل حضرت موسی علیه السلام را دید که به تعجیل می رود، و رنگ آن حضرت زرد و بدنش لرزان است، او را ضعف گرفته و چشمش به گودی رفته، از این حالت دانست که به مناجات می رود. عرض کرد: ای پیامبر خدا، گناه بزرگی کرده ام، از خدا برایم درخواست عفو کن. چون موسی علیه السلام با خدا مناجات کرد، عرض کرد: ای پروردگار عالمیان، از تو

سؤال می کنم - و تو عالمی پیش از گفتار من -.

خداوند متعال فرمود: ای موسی، هر چه از من بخواهی به تو عطا می کنم. حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا، فلان بنده ی تو گناهی کرده و از تو عفو مسئلت دارد. خداوند فرمود: ای موسی، هر کس طلب مغفرت از من نماید او را عفو می کنم مگر کشنده ی حسین علیه السلام. حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا، حسین کیست؟ خطاب رسید: همان شخصی که یاد او در جانب طور بر تو گذشت. عرض کرد: پروردگارا، چه کسی او را می کشد؟ فرمود: جماعتی ستمگر و گردنکش که خود را از امت جد او می شمارند، او را در زمین کربلا- می کشند، و اسب او فرار می کند و شیهه می کشد و در شیهه اش می گوید: «الظلیمه الظلیمه من أمه قتلت ابن بنت نبیها. فیبقی ملقی علی الرمال من غیر غسل و لا کفن. و ینهب رحله و یسبی نساوه فی البلدان، و یقتل ناصره و تشهر رؤوسهم مع رأسه علی أطراف الرماح. یا موسی، صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلدده منکمش، یستغیثون و لا ناصر و یستجیرون و لا خافر.» ای داد، ای داد از امتی که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند. پس او به

روی ریگها بی غسل و کفن باقی بماند، اسباب او را به غارت برند، و زنان او را به اسیری در شهرها بگردانند، و یاران او را شهید نمایند، و سرهای ایشان را با سر آن حضرت بر سر نیزه ها کنند و در اطراف بگردانند. ای موسی، اطفال کوچک ایشان را تشنگی هلاک کند، و پوست بدن بزرگشان بهم کشیده می شود، استغاثه می کنند و کسی آنها را یاری نمی کند و پناه می طلبند

ولی پناه دهند

و حمایت کننده ای نیست». پس موسی علیه السلام گریست... و خداوند سبحان فرمود: بدان ای موسی، که هر کس بر او گریه کند یا بگریاند، یا خود را به گریه وادار نماید، بدنش را بر آتش حرام کردم. (۲۱)۱۳- مجلس دیگر در بیت المقدس بود که روضه خوان خداوند و مستمع حضرت زکریا بود: از جمله سؤالهای سعد بن عبدالله از حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - این بود که مرا از تأویل (کهیصص) (۲۲) خبر دهید؟ فرمودند: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده اش زکریا را بر آن مطلع نموده و بعد از آن برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده است، و داستان از این قرار است: حضرت زکریا از خدا سؤال کرد: که اسماء خمسہ ی طیبه را به او تعلیم کند، جبرئیل نازل شد و به او تعلیم نمود. هرگاه زکریا حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد می کرد، اندوه او می رفت و ناراحتی اش برطرف می شد، و چون حضرت حسین علیه السلام را یاد می کرد، گریه او را می گرفت و اشکش جاری می شد و نفس او بند می آمد. روزی عرض کرد: پروردگارا، چه می شود که چون آن چهار بزرگوار را یاد می کنم از هم و غم می رهم، و چون حسین علیه السلام را یاد می کنم اشکم می ریزد و به هیجان می افتم؟ پس خداوند متعال او را از قضیه آن حضرت خبر داد و فرمود: (کهیصص) «کاف» اشاره به کربلاست، و «هائ» هلاکت عترت طاهره، و «یاء» یزید که به حسین علیه السلام ظلم می کند (و او را می کشد)، و «عین» عطش آن حضرت و «صاد» صبر آن جناب. چون زکریا این واقعه را شنید سه روز از مسجد بیرون نیامد، و مردم را از داخل شدن

منع کرد، و پیوسته گریه و ناله می نمود و عرض می کرد: خدایا، آیا دل بهترین خلق خود را در مصیبت فرزندش به درد می آوری! الهی، آیا بر

ساحت مقدس او گرفتاری این مصیبت بزرگ را نازل می کنی؟ آیا لباس این مصیبت را بر تن علی و فاطمه علیهما السلام می پوشانی؟ و آیا سختی این مصیبت را بر حریم آنها روا می داری؟ آنگاه عرض کرد: خدایا، فرزندى به من عنایت فرما که در پیری چشم من به او روشن گردد، و محبت او را در دل من زیاد کن و سپس مرا به مصیبت او مبتلا نما، چنانکه حمل حبیب خود را مبتلا به مصیبت فرزندش خواهی کرد. پس خداوند یحیی علیه السلام را روزی زکریا کرد، و او را در مصیبتش مبتلا نمود، حمل یحیی شش ماه بود چنانکه حمل حضرت حسین علیه السلام نیز شش ماه بود. (۲۳)۱۴- مجلس دیگر برای عیسی بن مریم بود که شیر مرثیه خواند و آن حضرت و حواریون گریستند. که در حدیث آن خواهد آمد

اینها. مجالس منعقد شده قبل از ولادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود، مرحوم شوشتری در «الخصائص الحسينیه» موارد دیگری نیز نقل فرموده است.

یاد مصائب و شهادت امام حسین بعد از ولادت و قبل از شهادت

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه بودند و به او سفارش نمودند که کسی بر من وارد نشود. حسین علیه السلام که خردسال بود آمد، ام سلمه نتوانست جلو او را بگیرد تا وارد بر پیامبر شد، ام سلمه دنبالش رفت، دید حسین علیه السلام روی سینه ی پیامبر است و آن حضرت گریه می کند و چیزی در دست دارد که آن را می بوسد. (۲۴) پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ام سلمه، این جبرئیل است و مرا خبر می دهد که این

طفل کشته می شود، و این خاکی است که روی آن کشته خواهد شد، این خاک را نزد خود نگهدار، چون خون شد بدان که حبیبم کشته شده است. ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا، از خداوند بخواه که این شهادت از او دفع شود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از خدا خواستم، ولی خداوند به من وحی فرمود: (به عوض شهادت چند چیز به او می دهد): برای او درجه ای است که هیچکس از مخلوقات به آن نمی رسند، و او را شیعیانی است که شفاعت کنند و شفاعت آنها پذیرفته شود، و براستی مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از فرزندان اوست. پس خوشا به حال کسی که از اولیاء و شیعیان حسین علیه السلام باشد، بخدا سوگند همانا ایشان در روز قیامت رستگارند. (۲۵) ۲- مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از جدشان علیهم السلام روایت

کرده اند که روزی امام حسین علیه السلام بر امام حسن علیه السلام وارد شدند. چون نگاه به برادر خود انداختند گریستند. امام حسن علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنید ای ابا عبدالله؟ فرمود: گریه ام برای رفتاری است که با شما انجام می دهند. فرمود: آنچه به من آید زهری است که به کامم ریزند و به آن کشته شوم. «و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبدالله». «ولی ای ابا عبدالله، روزی چون روز تو نخواهد بود»، سی هزار نفر که همه ادعا می کنند از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند و خود را به اسلام نسبت می دهند بر تو گرد آیند، «فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک، و انتهاک حرمتک، و سبی ذراریک و نساءک، و انتهاک ثقلک». «پس همدست شوند برای کشتن تو و ریختن

خونت، و هتک حرمتت، و اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج کردن اموالت». در اینجا است که به بنی امیه لعنت فرود آید، و از آسمان خاکستر و خون بارد، و همه چیز حتی وحشیان بیابان و ماهیان دریا به حال تو گریان شوند. (۲۶) ۳- ام فضل دختر حارث می گوید: روزی به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم عرضه داشتم: یا رسول الله، دیشب خواب وحشتناکی دیدم. فرمود: چه دیدی؟ عرض کردم: بسیار سخت است. فرمود: چیست؟ گفتم: «در خواب دیدم که گویا قطعه ای از پیکر شما جدا شد و روزی دامن من قرار گرفت». فرمود: خیر است، انشاء الله فاطمه پسری به دنیا می آورد و در دامن تو قرار می گیرد. پس حضرت فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را به دنیا آورد و همواره در دامن من بود، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود.

روزی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم و امام حسین علیه السلام را در دامن آن حضرت گذاشتم. یک مرتبه متوجه شدم که از دیدگان رسول خدا سیل اشک جاری است. گفتم: ای رسول گرامی، پدر و مادرم به فدایت، شما را چه شد؟ فرمود: اینک جبرئیل بر من فرود آمد و گفت که «امت من این فرزندم را خواهند کشت». پرسیدم: این فرزندان را! فرمود: آری و یک مشت خاک سرخ از تربت او به من داد. حاکم نیشابوری این حدیث را در مستدرک خود آورده و

تصریح کرده که این حدیث بر اساس ضوابط بخاری و مسلم صحیح می باشد. (۲۷)۴- مسور بن مخرمه ضمن حدیث طولانی روایت می کند: هنگامی که دو سال تمام از ولادت امام حسین علیه السلام گذشت، رسول گرامی اسلام عازم سفر شد، در اثنای راه

ایستاد، کلمه ی استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) (۲۸) بر زبان جاری نمود و از دیدگانش اشک جاری شد. از علت این ناراحتی جو یا شدند، فرمودند: «این جبرئیل است، از سرزمینی در کنار فرات به نام کربلا برای من سخن می گوید، فرزندم حسین بن فاطمه در آنجا کشته می شود». پرسیدند: چه کسی او را می کشد؟ فرمودند: «مردی به نام یزید، که خداوند او را مبارک نگرداند...». (۲۹)۵- اولین تعزیه داری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت ولادت حسین علیه السلام بود که فرمود: فرزند مرا بیاورید، اسماء عرض کرد: هنوز پاکیزه اش نکرده ام. فرمود: تو او را پاکیزه می کنی؟ خدا او را پاکیزه کرده است. حضرت نگاه اولی که به حسین علیه السلام کرد فرمود:

«عزیز علی، عزیز علی یا ابا عبدالله». یک اقامه عزا هم وقتی از این عالم می رفت، حسین علیه السلام را بر سینه اش چسبانید و فرمود: «مالی و لیزید». مرا با یزید چکار است! اما اقامه عزای آن حضرت بعد از ارتحال در روز عاشورا بود. (۳۰)۶- در روز سیزدهم ماه مبارک رمضان حضرت علی علیه السلام بالای منبر کوفه از حسنین علیهما السلام پرسید: چند روز از این ماه گذشته و چند روز باقی مانده است؟ پس فرمود: در این ماه محاسن من از خون سرم خضاب خواهد شد و گریست، و مردم گریستند.

بعد فرمود: گمان مکنید که گریه من برای این مطلب است، «والله لابن ابيطالب أشوق إلى الموت من الطفل ای ثدی أمه». «سوگند بخدا، اشتیاق فرزند ابیطالب به مرگ، از طفل به پستان مادرش بیشتر است». و لکن گریه ی من برای این دو فرزندم است که یکی را به زهر شهید نمایند، و دیگری را با لب تشنه سر از بدنش جدا کنند (۳۱) مجالسی که بعد از ولادت حضرت حسین علیه السلام و پیش از شهادت آن بزرگوار منعقد شده، بسیار فراوان است و اگر گردآوری شود کتاب قطوری خواهد بود، علامه امینی قدس سره بیست نمونه آن را از کتب معتبر اهل سنت در کتاب ارزشمند «سیرتنا و سنتنا» گرد آورده، نابع و مآخذ آنها را بیان فرموده، و رجال و اسناد آنها را بررسی نموده است. (۳۲)

فضیلت زمین کربلا و تربت سیدالشهداء

۱- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: «قبر الحسین بن علی صلوات الله علیه عشرون ذراعا فی عشرين ذراعا مکسرا روضه من ریاض الجنه، و منه معراج الملائکه الی السماء، و لیس من ملک مقرب و لا نبی مرسل الا و هو یسئل الله أن یزوره، ففوج یهبط و فوج یصعد». «قبر حسین بن علی علیهما السلام بیست ذراع در ۲۰ ذراع مکسرا (۳۳) باغی از باغهای بهشت و محل صعود ملائکه به آسمان است. و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل نیست مگر آنکه از خداوند می خواهد تا آن حضرت را زیارت کند، پس گروهی از آنها (برای زیارت) پایین می آیند و فوجی بالا می روند» (۳۴)۲- فضل بن یحیی از پدرش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: زیارت کنید کربلا را و آن را ترک نکنید، همانا زمین کربلا بهترین اولاد انبیاء را در بر

- ۱- ۲۲۶. زیارت عاشورا و آثار شگفت آن : ۵۳، داستان ۲۵.
- ۲- ۲۲۷. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.
- ۳- ۲۲۸. سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴.
- ۴- ۲۲۹. سوره ی احزاب، آیه ی ۷۲.
- ۵- ۲۳۰. تذکره الشهداء : ۴ تا ۷، مجلس اول.
- ۶- ۲۳۱. کامل الزیارات : ۷۰ ب ۲۲ ح ۴.
- ۷- ۲۳۲. فوائد المشاهد : ۳۴۶.
- ۸- ۲۳۳. مصباح کفعمی : ۷۴۱.
- ۹- ۲۳۴. امالی صدوق : ۱۴۲ م ۲۹ ح ۷، کامل الزیارت : ۱۰۶ ب ۳۴، کافی : ۳۹۱:۶:۶ باب نوادر از اشربه ح ۶.
- ۱۰- ۲۳۵. حدیقه الشیعه : ۵۱۳، لثالی الأخبار: ۲:۳۳۲.
- ۱۱- ۲۳۶. انوار الشهاده : ۱۵۹ ف ۱۴.
- ۱۲- ۲۳۷. «پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که آن کلمات باعث پذیرفته شدن توبه ی او گردید» {سوره ی بقره ی، آیه ی ۳۷}.
- ۱۳- ۲۳۸. بحارالانوار: ج ۴۴:۲۴۵ باب اخبار الله بشهادته ح ۴۴.
- ۱۴- ۲۳۹. بحارالانوار: ج ۴۴:۱۴۵ تاریخ امام حسن علیه السلام ح ۱۳.
- ۱۵- ۲۴۰. بحارالانوار: ج ۱۳:۳۰۱ و ۲۷۹، تفسیر قمی: ۲:۳۸.
- ۱۶- ۲۴۱. تذکره‌الشهداء : ۳۳.
- ۱۷- ۲۴۲. مهیج الأحزان : ۲۲۷ م ۱۰.
- ۱۸- ۲۴۳. سوره ی صفات، آیه ی ۸۹.
- ۱۹- ۲۴۴. بحارالانوار، ج ۱۱:۷۷، معانی الأخبار : ۲۰۱.
- ۲۰- ۲۴۵. بحارالانوار، ج ۴۴:۲۵۳ ضمن ح ۲، امالی صدوق : ۵۹۸ م ۸۷ ضمن ح ۵.
- ۲۱- ۲۴۶. بحارالانوار، ج ۴۴:۳۰۸ باب کفر قتله.
- ۲۲- ۲۴۷. سوره ی مریم، آیه ی ۱.
- ۲۳- ۲۴۸. احتجاج: ۲:۲۷۲، بحارالانوار: ج ۴۴:۲۲۳ باب اخبار الله بشهادته ح ۱، اشک روان بر امیر کاروان : ۲۲۲.
- ۲۴- ۲۴۹. در بحارالانوار بجای کلمه ی «یقبله»، «یقلبه» ضبط شده، که معنا اینطور می شود: در دست او چیزی است که آن را می چرخاند.
- ۲۵- ۲۵۰. امالی صدوق : ۱۳۹ م ۲۹ ح ۳، و لکن در بحارالانوار، ج {۴۴:۲۲۵ ح ۵} آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.
- ۲۶- ۲۵۱. امالی صدوق : ۱۱۵ م ۲۴ ح ۳، بحارالانوار، ج ۴۵:۲۱۸ باب ما ظهر بعد شهادته ح ۴۴.
- ۲۷- ۲۵۲. مستدرک صحیحین: ۳:۱۷۶، مقتل خوارزمی: ۱:۱۵۸ ف ۸ ح ۲.

۲۸-۲۵۳. سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

۲۹-۲۵۴. مقتل الحسین از خوارزمی: ۱:۱۶۵ ف ۸ ح ۱۳، بحارالانوار، ج ۴۴:۲۴۸.

۳۰-۲۵۵. مجالس المواعظ: ۹ م ۱.

۳۱-۲۵۶. تذکرهالشهداء: ۳۹ مجلس سوم.

۳۲-۲۵۷. سیرتنا و سنتنا: ۴۹ تا ۱۵۰.

۳۳-۲۵۸. مقصود از تکسیر این است که بیست ذراع از ناحیه ی رأس حسین علیه السلام و بیست ذراع از ناحیه پشت حضرت و ۲۰ ذراع از ناحیه پای شریف و ۲۰ ذراع از پیش روی مبارک روضه ای از ریاض جنت است. همانطور که خود حضرت علیه السلام در حدیث دیگری این معنی را توصیف فرموده، با این تفاوت که در آن حدیث ۲۵ ذراع می باشد. {کامل الزیارت: ۲۷۲ ب ۸۹ ح ۴}.

۳۴-۲۵۹. کامل الزیارات: ۱۱۲ ب ۳۸ ح ۳، بحارالانوار: ج ۱۰۱:۱۰۶ باب الحائر و فضله ح ۱.

گرفته است. آگاه باشید که ملائکه هزار سال قبل از اینکه جدم حسین علیه السلام در آنجا دفن شود کربلا را زیارت کردند، «و ما من ليله تمضى الا- و جبرئیل و میکائیل یزورانه». «و هیچ شبی نمی گذرد مگر اینکه جبرئیل و میکائیل آن را زیارت می کنند». پس بکوش ای یحیی، که جای در آنجا خالی نماند. (۱) ۳- امام صادق علیه السلام فرمودند: زمین کعبه (به خود افتخار کرد و) گفت: کیست مانند من! در حالی که خداوند خانه ی خویش را بر روی من بنا نمود، و مردم از راههای دور به جانب من می آیند، و من حرم خدا و محل امن او شده ام. پس خداوند به او وحی نمود که ساکت باش، سوگند به عزت و جلالم که فضیلت تو در مقایسه با آنچه به زمین کربلا عطا نموده ام، نیست مگر به مقدار رطوبتی که یک سوزن به هنگام فرورفتن در دریا به خود می گیرد، و اگر خاک کربلا نبود تو را فضیلت نمی دادم، و اگر نبود آن کسی که سرزمین کربلا- او را دربر گرفته ترا نمی آفریدم، و آن «خانه» را که به آن می بالی نمی آفریدم. پس آرام، خاموش، سربزیر، متواضع، خاضع و خاشع باش، هرگز به زمین کربلا فخرفروشی مکن، و گرنه تو را در زمین فرومی برم و در آتش جهنم سرنگونت می نمایم. (۲) علامه بحرالعلوم در قصیده ی معروف خود به این حدیث اشاره کرده می فرماید: و من حدیث کربلا و الکعبه لکربلا بان علو الرتبة

ص: ۱۵۶

-
- ۱- ۲۶۰. کامل الزیارات : ۲۶۹ ب ۸۸ ح ۱۰، بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۰۹ ح ۱۶.
 - ۲- ۲۶۱. کامل الزیارات : ۲۶۷ ح ۳، بحارالانوار، ج ۱۰۶: ۱۰۱ ح ۳، وسائل: ۱۴: ۵۱۴ ب ۶۸ ح ۲.

از حدیث (مفاخره ی) کعبه و کربلا برتری رتبه و شأن کربلا ظاهر شد (۱).

۴- امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند متعال بیست و چهار هزار سال پیش از خلقت کعبه، زمین کربلا را آفرید، و آن را مقدس و مبارک قرار داد. پیش از آنکه خداوند موجودات را خلق نماید این زمین پاک و پاکیزه و مبارک بود، و همیشه اینطور خواهد ماند، تا اینکه خداوند آن را بهترین زمین در بهشت، و بهترین منزل و مسکنی که اولیایش را در بهشت در آن ساکن می گرداند قرار دهد. (۲) ۵- امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از شهر خارج شده، با عده ای سیر می کردند. یکی دو میل به کربلا- مانده آن جناب از رفقای خود پیشی گرفت و خود را به قتلگاه شهداء رسانید. سپس فرمود: دویست پیامبر و دویست وصی پیامبر و دویست سبط در اینجا از دنیا رفته اند، که همگی بدست پیروانشان شهید شده اند. پس آن بزرگوار در حالی که سوار بر قاطر خود بودند، پا از رکاب خارج کرده، در آنجا طواف می کردند و می خواندند: مناخ رکاب و مصارع شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من أتى بعدهم محل پیاده شدن سواران و بر زمین افتادن شهیدانی است که از گذشتگان کسی از آنها جلو نیفتاده، و از آیندگان کسی به مقام آنها نخواهد رسید (۳) ۶- ابوهاشم جعفری گوید: من و محمد بن حمزه به خدمت ابوالحسن امام هادی علیه السلام وارد شدیم که از آن حضرت به خاطر بیماری که داشت عیادت کنیم. پس آن جناب به ما فرمودند: عده ای را با خرج من به حائر بفرستید (که برای من دعا کنند).

ص: ۱۵۷

۱- ۲۶۲. سفینه البحار، ۲: ۴۷۵ {ماده ی کربلا}.

۲- ۲۶۳. کامل الزیارات: ۲۶۸ ح ۴، بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۰۷ ح ۵، و با اندکی تفاوت در کامل الزیارات: ۲۷۰ ح ۱۳ و

تهذیب: ۶: ۷۲ باب حد حرم الحسین علیه السلام و فضل کربلا ح ۶ و وسائل: ۱۴: ۵۱۶ ح ۵.

۳- ۲۶۴. کامل الزیارات: ۲۷۰ ح ۱۲، بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۱۶ ح ۴۲، و وسائل: ۱۴: ۵۱۶ ح ۶.

چون از نزد آن بزرگوار بیرون رفتیم، محمد بن حمزه به من گفت: آن حضرت

می فرمایند: عده ای را به حائر حسینی بفرستیم در صورتی که خود بمنزله ی آن کسی است که در حائر است! ابوهاشم گوید: من برگشتم و سخن او را بازگو کردم، آن جناب فرمودند: اینگونه نیست که او می گوید، همانا (دعای من مستجاب است لکن) برای خداوند مواضعی است که دوست دارد در آنجا عبادت شود، و حائر حسین علیه السلام از آن محلهاست. (۱) مرحوم ابن قولویه دو حدیث دیگر به همین مضمون - با تفصیل بیشتری - از امام هادی علیه السلام روایت کرده است. (۲) ۷- امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خاک حائر حضرت حسین علیه السلام شفاء از هر درد، و امان از هر خوفی می باشد. (۳) ۸- امام صادق علیه السلام فرمودند: سجده بر تربت قبر حضرت حسین علیه السلام تا (طبقه ی) هفتم زمین نورافشانی می کند. و کسی که تسبیح تربت با او باشد جزء تسبیح گویان نوشته می شود اگر چه با آن تسبیح نگوید (۴) غیر از آنچه گذشت، احادیث بسیاری در فضیلت زمین کربلا و تربت حسینی و استشفاء از آن و کیفیت اخذ و نگهداری تربت و ادعیه مربوط وارد شده است که جمع آنها کتابی مستقل می شود، و ما نمونه ای از آنها را بطور خلاصه یادآور می شویم. برای تحقیق و آشنائی بیشتر می توانید به مصادر مراجعه فرمائید:

ص: ۱۵۸

۱- ۲۶۵. کامل الزیارات : ۲۷۳ ب ۹۰ ح ۲، بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۱۳ ح ۳۳.

۲- ۲۶۶. کامل الزیارات : ۲۷۳ ح ۱ و ۳.

۳- ۲۶۷. ینابیع الحکمه: ۱: ۳۱۵ ب ۱۵ ح ۳.

۴- ۲۶۸. ینابیع الحکمه: ۱: ۳۱۷ ح ۹.

۱- زمین کربلا اشرف از کعبه است. ۲- این زمین را خداوند ۲۴ هزار سال پیش از کعبه آفرید، و آن را مبارک و پاکیزه قرار داد. ۳- پیش از شهادت آن سرور دویست نبی و دویست وصی و دویست سبط - که همگی شهید شده اند - در آن سرزمین دفن شده اند. ۴- این زمین همیشه مبارک و پاکیزه بود و خواهد بود، بلکه پاک ترین بقعه روی زمین، و حرمت آن از همه جا بیشتر است. ۵- باغی از باغهای بهشت است. ۶- بهترین زمین در بهشت و بهترین منزل و مسکنی خواهد بود که اولیاء خدا در بهشت در آن ساکن می شوند. مأخذ این موارد از احادیث گذشت. ۷- همانطور که ستاره ی درخشان زهره در بین ستارگان برای اهل زمین می درخشد، زمین کربلا در بین باغهای بهشت می درخشد و چشمان همه ی اهل بهشت را خیره می کند، و آن زمین ندا می کند: «أنا أرض الله المقدسه الطيبه المبارکه التي تضمنت سيدالشهداء و سيد شباب أهل الجنة». «منم آن زمین مقدس، پاک و مبارکی که جسد حضرت سیدالشهداء و سید جوانان اهل بهشت را دربر دارم» (۲) ۸- دفن کردن میت در آن سرزمین سبب می شود بدون حساب داخل بهشت گردد.

ص: ۱۵۹

۱- ۲۶۹. بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۱۸ باب تربه الحسين عليه السلام، و ج ۸۵: ۳۳۳ باب تسييح فاطمه عليها السلام ح ۱۶ به بعد، وسائل: ۵: ۳۶۵ باب ۱۶ از ما يسجد عليه، و ج ۱۴: ۵۲۱ باب ۷۰ از مزار، كامل الزيارات بابهای ۸۸ تا ۹۵، مستدرک: ۴: ۱۲ باب ۹ از ما يسجد عليه و ج ۱۰ بابهای ۵۰ تا ۵۸ از مزار، الخصائص الحسينيه: ۶۷، اشک روان: ۱۶۵، منتخب التواريخ: ۲۹۷. ۲- ۲۷۰. كامل الزيارات: ۲۶۸ ب ۸۸ بحارالانوار، ج ۱۰۱: ۱۰۸.

مرحوم نوری در چندین خواب در فضیلت مدفون شدن در زمین کربلا- و عظمت تربت سیدالشهداء علیه السلام نقل کرده است، از آن جمله: از استاد کل علامه بهبهانی نقل می کند که گفت: حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را

در خواب دیدم، عرض کردم: ای سید و مولای من، آیا از کسی که در جوار شما دفن شده سؤال می کنند؟ فرمودند: کدام ملک جرئت دارد که از او سؤال کند؟! (۱) ۹- هر گاه ملائکه بهشت به زمین نازل شوند حورالعین از آنها خواهش می کنند تا تسبیح و تربت قبر حسین علیه السلام را برای آنها هدیه ببرند. (۲) ۱۰- مستحب است حنوط میت را با تربت آن سرور مخلوط کنند، و چون او را در قبر می گذارند همراه او تربت دفن نمایند، و در مقابل صورتش بگذارند. (۳) ۱۱- مستحب است سجده کردن بر آن تربت مقدس که در احادیث وارد شده حجابهای هفتگانه را پاره می کند. (۴) ۱۲- سجده ای که بر تربت قبر حسین علیه السلام انجام پذیرد تا زمین هفتم نورافشانی می کند. (۵) ۱۳- به کسی که تسبیح تربت با او باشد ولو تسبیح نمی گوید، به او ثوابش داده می شود، و جزء تسبیح گویان نوشته می شود. (۶) ۱۴- خوردن خاک و گل حرام، و مانند خوردن مردار و خون و گوشت خوک است، مگر تربت آن حضرت به قصد استشفاء که خداوند شفای هر دردی را در آن

ص: ۱۶۰

۱- ۲۷۱. دارالسلام: ۲: ۱۴۸، کلمه ی طیبه.

۲- ۲۷۲. بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۳۴ ح ۶۷، مکارم الأخلاق: ۲۸۱ ب ۱۰ ف ۲.

۳- ۲۷۳. بحارالانوار: ۱۰۱: ۱۳۳ و ۱۳۶، تهذیب: ۶: ۷۶، وسائل: ۳: ۲۹ ب ۱۲ از تفکین.

۴- ۲۷۴. بحارالانوار: ۱۰۱: ۱۳۵، وسائل: ۵: ۳۶۶ ب ۱۶ مما یسجد علیه ح ۳.

۵- ۲۷۵. من لا یحضره الفقیه: ۱: ۱۷۴ باب ما یسجد علیه {ب ۴۰} ح ۲، وسائل: ۵: ۳۶۵ ح ۱.

۶- ۲۷۶. من لا یحضره الفقیه: ۱: ۱۷۴ باب ما یسجد علیه {ب ۴۰} ح ۲، وسائل: ۵: ۳۶۵ ح ۱.

قرار داده، با شرائطی که در جای خود ذکر شده است. (۱) ۱۵- اگر کسی با تسییح تربت استغفار کند، هفتاد برابر به او پاداش می شود. (۲)

۱۶- همراه داشتن آن خاک مطهر سبب أمن از ترس است اگر به این نیت بردارند (۳) ۱۷- مستحب است کام طفل را با آن خاک بردارند تا در امان باشد. (۴) ۱۹- کربلا بقعه ی مبارکی است که در قرآن یاد شده، چنانکه امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ی ۳۰ از سوره ی قصص فرمودند: منظور از «شاطی ء الواد الامین» که خداوند در قرآن فرموده «فرات»، و منظور از (البقعه المبارکه) همان «کربلا» می باشد. (۵) ۲۰- جمیع ملائکه این خاک مقدس را در آسمان بو کرده، از آن تبرک جسته، و بر قاتلان حضرت و پیروان شان لعنت فرستاده اند.

ص: ۱۶۱

۱- ۲۷۷. بحارالانوار: ۱۰۱: ۱۳۰ و ۱۱۸، کامل الزیارات : ۲۸۵ ب ۹۵، امالی طوسی: ۱: ۳۲۵ و ۳۲۶.

۲- ۲۷۸. بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۳۶.

۳- ۲۷۹. بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۱۸ و ۱۲۶، امالی طوسی: ۱: ۳۲۵، کامل الزیارات : ۲۷۸ ب ۹۲.

۴- ۲۸۰. کامل الزیارات : ۲۷۸ ب ۹۲ ح ۲، بحارالانوار: ج ۱۰۱: ۱۲۴.

۵- ۲۸۱. تهذیب: ۶: ۳۸ ح ۲۴، کامل الزیارات : ۴۸ ب ۱۳ ح ۱۱، وسائل: ۱۴: ۴۰۵ باب ۳۴ از مزارح ۴.

انبیاء و زمین کربلا

مرحوم شوشتی می نویسد: ورود به زمین کربلا باعث حزن و رقت است، چنانکه نسبت به جمیع انبیاء واقع شد، چون روایت شده که همه ی پیامبران به زیارت کربلا توفیق یافته اند: «و ما من نبی الا و قد زار کربلا، و وقف علیها و قال: انک لبقعہ کثیرہ الخیر فیک یدفن القمر الأزهر». «همه ی انبیاء زیارت نمودند آن مقام شریف را، و در آن توقف کرده، گفتند: ای زمین، تو مکانی پرخیر هستی، در تو دفن خواهد شد ماه تابان امامت» (۲) هر یک از پیامبران که وارد کربلا می شدند، صدمه ای بر ایشان وارد می شد، دلتنگ و مهموم گشته، از خداوند سبب آن را سؤال می نمودند، خداوند وحی می فرمود که این زمین کربلاست و در آن حضرت حسین علیه السلام شهید خواهد شد. (۳) - چون اهل بیت وارد کربلا شدند، ام کلثوم عرض کرد: ای برادر، این بادیه ی هولناکی است، که از آن خوف عظیم بر دلم جا گرفته؟! حضرت حسین علیه السلام فرمود: بدانید که من در وقت عزیمت از صفین با پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام وارد این زمین شدیم. پدرم فرود آمده، سر در کنار برادرم گذارده، ساعتی در خواب رفت و من بر بالین او نشسته بودم، ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار زار می گریست. برادرم سبب آن را پرسید، فرمودند: در خواب دیدم که این صحرا

دریائی پر از خون بود، و حسین من در میان آن دریا افتاده، دست و پا می زند و کسی به فریاد او نمی رسد.

ص: ۱۶۲

۱- ۲۸۲. کامل الزیارات : ۶۷ ب ۲۱ ح ۳، و بحارالانوار: ج ۴۵: ۲۲۱.

۲- ۲۸۳. بحارالانوار: ج ۴۴: ۳۰۱ ح ۱۰.

۳- ۲۸۴. بحارالانوار: ج ۴۴: ۲۴۲ تا ۲۴۴.

پس رو به من کرده فرمود: «یا ابا عبدالله، کیف تکون اذا وقعت هاهنا الواقعة». «ای حسین، چگونه خواهی بود هرگاه برای تو در این زمین چنین واقعه ای رو دهد؟». گفتم: صبر می کنم و بجز صبر چاره ای ندارم. (۱)۲- هنگامی که حضرت آدم به زمین فرود آمد، حوا را ندید، دنبال او می گشت تا به کربلا گذر نمود، بدون سبب غمگین شده، سینه اش تنگ گردید، و چون به محل شهادت حسین علیه السلام رسید پایش لغزید و بر زمین افتاد و خون از پایش جاری شد. سر به آسمان بلند کرد و عرض نمود: خداوندا، آیا گناهی از من صادر شد، که مرا به آن معاقب فرمودی؟ من همه ی زمین را گشتم و مثل این زمین به من بدی نرسید. خداوند به او وحی نمود که ای آدم، گناه نکردی و لکن فرزندان حسین علیه السلام در این مکان از روی ستم کشته می شود، خون تو به موافقت خون او جاری شد. عرض کرد: قاتل او کیست؟ وحی آمد: قاتلش یزید، ملعون اهل آسمانها و زمین است. آدم گفت: ای جبرئیل، (درباره ی قاتل آن حضرت) چه کنم؟ گفت: او را لعن کن. پس آدم چهار بار او را لعن کرد و به سوی عرفات روانه شد، پس در آنجا حوا را یافت. (۲)۳- هنگامیکه حضرت نوح سوار کشتی شد تمام جهان را سیر نمود، چون به کربلا رسید طوفانی شد (و آن کشتی به تلاطم افتاد) و نوح از غرق شدن ترسید، به پروردگار خود عرض کرد: خدایا، همه ی دنیا را گشتم چنین حالتی و ترسی مثل این زمین به من دست نداد!

ص: ۱۶۳

۱- ۲۸۵. مهیج الأحزان : ۶۵، معالی السبطين: ۱: ۱۷۵، اشک روان : ۲۱۰.

۲- ۲۸۶. بحار الانوار: ج ۴۴: ۲۴۲ ح ۳۷، اشک روان : ۲۱۷.

جبرئیل نازل شد و فرمود: ای نوح، در این محل حضرت حسین فرزندزاده ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء، و فرزند (علی علیه السلام) خاتم اوصیاء (۱) کشته می شود. پرسید: ای جبرئیل، قاتل او کیست؟ پاسخ داد: قاتل او ملعون هفت آسمان و هفت زمین می باشد. پس نوح چهار مرتبه او را لعن کرد، سپس کشتی سیر نمود تا به جودی رسید و در آنجا مستقر شد. (۲) ۴- حضرت ابراهیم علیه السلام چون از کربلا عبور کرد اسبش لغزید و از اسب افتاد، سرش شکسته خون جاری شد. پس شروع به استغفار نمود و عرض کرد: خدایا، چه گناهی از من صادر شد؟ جبرئیل نازل شد و گفت: ای ابراهیم، گناهی از تو سر نزده، لکن در این زمین فرزندزاده ی خاتم پیامبران و فرزند (علی علیه السلام) خاتم اوصیاء کشته می شود، از این جهت خون تو جاری شد تا موافق با خون آن جناب گردد... (۳) ۵- هنگامی که اسماعیل گوسفندان خود را برای چرا به کنار فرات فرستاد، چوپان به او خیر داد که چند روز است گوسفندان آب نمی آشامند! اسماعیل از خداوند سبب آن را پرسید، جبرئیل نازل شد و گفت: ای اسماعیل، از گوسفندان سؤال کن سبب آن را می گویند. به آنها فرمود: چرا از این آب نمی آشامید؟ به زبان فصیح گفتند: «قد بلغنا أن ولدك الحسين عليه السلام سبط محمد صلی الله علیه و آله و سلم یقتل

هنا عطشاناً، فنحن

ص: ۱۶۴

۱- ۲۸۷. از این جهت به حضرت علی علیه السلام خاتم اوصیاء گفته می شود که در حقیقت وصی پیامبر حضرت علی علیه السلام است و ائمه دیگر وصی حضرت علی علیه السلام می باشند، پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء است و حضرت علی علیه السلام خاتم اوصیاء است. و به حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف از این جهت خاتم الاوصیاء گفته می شود که سلسله ی وصایت به وسیله ی آن بزرگوار خاتمه می یابد.

۲- ۲۸۸. بحار الانوار: ج ۴۴: ۲۴۳ ح ۳۸، اشک روان : ۲۱۷.

۳- ۲۸۹. بحار الانوار: ج ۴۴: ۲۴۳ ح ۳۹.

لا نشرب من هذه المشرعه حزنا عليه». «به ما خبر رسیده که فرزندان حسین علیه السلام، فرزندان ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اینجا با لب تشنه کشته می شود، و ما به جهت حزن بر او از این شریعه آب می نوشیم». اسماعیل درباره ی قاتل آن جناب سؤال کرد، گفتند: آن حضرت را ملعون اهل آسمانها و زمین و تمام خلایق می کشد، پس اسماعیل قاتل آن بزرگوار را لعنت کرد. (۱) ۶- روایت شده که سلیمان بر فرش خود می نشست و در هوا سیر می کرد. روزی هنگامیکه در حرکت بود به زمین کربلا رسید. باد بساط او را سه دور بهم پیچانید بطوریکه سلیمان ترسید سقوط کند، پس باد آرام شد و فرش در زمین کربلا فرود آمد. سلیمان به باد گفت: برای چه (این کار را کردی و) فرود آمدی؟ گفت: در این موضع حسین علیه السلام کشته می شود. پرسید: حسین کیست؟ باد گفت: حسین فرزندزاده ی محمد مختار صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند علی، حیدر کرار می باشد. سؤال کرد: قاتل او کیست؟ ملعون اهل آسمانها و زمین، یزید می باشد. سلیمان دست برداشت و یزید را لعن و نفرین نمود و جن و انس آمین گفتند. پس باد وزید و بساط به سیر خود ادامه داد. (۲) ۷- روزی حضرت موسی علیه السلام با یوشع بن نون سیر می کرد، چون به زمین کربلا رسید، کفش آن جناب پاره و بند آن باز شد و خار به پای او نشست و خون جاری گشت. عرض کرد: خدایا، چه گناهی از من سر زد (که مبتلا شدم)؟

به او وحی شد که در این موضع حسین علیه السلام کشته، و خون او ریخته می شود، لذا خون تو

ص: ۱۶۵

۱- ۲۹۰. بحارالانوار: ج ۴۴:۲۴۳ ح ۴۰، اشک روان: ۲۲۰.

۲- ۲۹۱. بحارالانوار: ج ۴۴:۲۴۴ ح ۴۲.

به موافقت خون وی جاری گردید. عرض کرد: پروردگارا، حسین کیست؟ خطاب آمد: او فرزندزاده ی محمد مصطفی و پسر علی مرتضی است. پرسید: قاتل او کیست؟ گفته شد: او ملعون ماهیان دریا و وحشیان صحرا و پرندگان هواست. موسی علیه السلام دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد و یوشع آمین گفت، آنگاه به دنبال کار خود روان گشت. (۱) ۸- روزی حضرت عیسی علیه السلام با حواریون در بیابان سیاحت می کردند، گذرشان به کربلا افتاد. شیری غران را دیدند که راه را بر ایشان بسته است. حضرت عیسی پیش آمد و فرمود: ای شیر، چرا در این جاده نشسته ای و نمی گذاری عبور کنیم؟ آن شیر به زبان فصیح گفت: «انی لم أَدع لکم الطریق حتی تلعنوا یزید قاتل الحسین علیه السلام». «من راه را برای شما باز نمی کنم تا اینکه بر یزید، کشنده ی حسین علیه السلام لعن کنید». حضرت عیسی علیه السلام فرمود: حسین کیست؟ شیر گفت: او فرزندزاده ی محمد پیامبر امی صلی الله علیه و آله و سلم و پسر علی ولی خداست. فرمود: قاتل او کیست؟ گفت: قاتل وی ملعون تمام حیوانات وحشی و گرگان و درندگان، خصوصا در روزهای عاشورا است. پس حضرت عیسی دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد، و حواریین آمین گفتند. پس شیر از راه دور شد و ایشان گذشتند. (۲)

مرحوم مازندرانی حایری ذیل این قضیه می نویسد: حضرت عیسی و حواریون گریستند و بر قاتل آن حضرت لعن کردند. و حضرت

ص: ۱۶۶

۱- ۲۹۲. بحارالانوار: ج ۴۴: ۲۴۴ ح ۴۱.

۲- ۲۹۳. بحارالانوار: ج ۴۴: ۲۴۴ ح ۴۳.

عیسی فرمود: یا بنی اسرائیل، بر قاتل حسین علیه السلام لعن کنید، و اگر زمانش را درک کردید از پای ننشینید (همراه او جهاد کنید)، چون شهید شدن با او مانند شهادت با انبیاء است (۱)۹- ام سلمه - رضی الله عنها - گوید: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پیش ما بیرون رفت، و مدتی دراز از چشم ما ناپدید شد، پس آشفته حال و غبارآلود به خانه آمد در حالی که دست شریفش را بسته بود. عرض کردم: یا رسول الله، چه شده است که شما را پریشان و گردآلود می بینم؟ فرمود: در این زمان به موضعی از عراق که کربلا گویند مرا سیر دادند، محل کشته شدن فرزندم حسین و گروهی از فرزندان و اهل بیتم به من نشان داده شد، من پیوسته خون ایشان را از آنجا برمی گرفتم، و آن خونها در دست من است، سپس حضرت دست خود را به طرف من گشود و فرمود: آن را بگیر و حفظ کن. پس آن را که شبیه خاک سرخ بود گرفتم، و در شیشه ای نهادم و سر آن را بستم و از آن نگهداری می کردم. چون حسین علیه السلام از مکه به سمت عراق رهسپار شد، هر روز و شب آن شیشه را درآورده، می بوئیدم و به آن نگاه می کردم و برای مصیبتهای حضرتش می گریستم. چون روز دهم محرم رسید - همان روزی که در آن روز حضرت شهید شد - آن را در اول روز بیرون آوردم به همان حال بود، چون در آخر روز به نزد آن رفتم آن را خونی تازه یافتم. پس در خانه ی خود فریاد کشیدم و گریستم و لکن از ترس اینکه دشمنان در مدینه صدایم را بشنوند، و در شماتت ما شتاب کنند، اندوه خود را فرونشاندم و پیوسته آن روز و ساعت را در نظر داشتم، تا خبر شهادت آن جناب به مدینه رسید و حقیقت آنچه دیده

بودم آشکار گردید. (۲)

ص: ۱۶۷

۱- ۲۹۴. معالی السبطين: ۱: ۱۷۶.

۲- ۲۹۵. بحار الانوار: ج ۴۴: ۲۳۹ ح ۳۱، ارشاد: ۲: ۱۳۳ ب ۴ ح ۷.

۱۰- شیخ صدوق رحمه الله به سند معتبر از ابن عباس روایت کرده که گفت:

ص: ۱۶۸

در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم هنگامیکه به جنگ صفین می رفت. چون در نینوا - که در کنار فرات است - منزل کرد با صدای بلند فرمود: ابن عباس، آیا این موضع را می شناسی؟ گفتم: نه یا امیرالمؤمنین. فرمود: اگر این موضع را همچون من می شناختی از آن گذر نمی کردی تا همانند من گریه کنی. آن بزرگوار بسیار گریست تا آنکه ریش مبارکش تر شد و اشک بر سینه اش جاری گشت، و ما نیز گریان شدیم، و حضرت می فرمود: آه آه، مرا با آل ابی سفیان چکار؟ مرا با آل حرب چه می شود؟ که حزب شیطان و اولیاء کفرند؟ صبر کن یا اباعبدالله، که به پدرت رسید از آنها مثل آنچه به تو خواهد رسید. پس آب طلب نمود و وضو گرفت و مقداری نماز خواند. بعد از نماز نیز همان سخنان را می فرمود و می گریست، تا اینکه ساعتی به خواب رفت، چون از خواب بیدار شد فرمود: یابن عباس، عرض کردم: در خدمتم. فرمود: آیا خبر دهم به تو آنچه اکنون در خواب دیدم؟ عرض کردم: پیوسته دیده ی شما در استراحت باد، و آنچه دیدی خیر است یا امیرالمؤمنین. فرمود: دیدم گویا مردانی چند از آسمان به زیر آمدند که پرچمهای سفید در دست و شمشیرهای براق و درخشانده حمایل نموده، گرد این زمین خطی کشیدند، سپس دیدم گویا این درختان خرما شاخه هایشان را به زمین می زنند، و خون تازه از آنها می چکد، و حسین فرزند و پاره ی تن و نور دیده ام در میان آن خونها غرق شده و فریاد و استغاثه می کند و کسی بداد او نمی رسد، و گویا آن مردان نورانی که از آسمان آمده بودند او را صدا می کردند و می گفتند: «صبرا آل الرسول، فانکم تقتلون علی ایدی شرار

الناس، و هذه الجنه - یا أبا عبدالله - الیک مشتاقه». (ای آل رسول، صبر کنید که شما بدست بدترین مردم کشته می شوید و اینک بهشت مشتاق

تست ای ابا عبدالله. سپس مرا تعزیت دادند و گفتند: ایا ابا الحسن، بشارت باد تو را که خداوند دیده ات را در روز قیامت به او روشن خواهد نمود. پس بیدار شدم. سوگند به خدائی که جان علی در دست اوست؛ مرا خیر داد پیامبر راستگو حضرت ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم که من این را خواهم دید، هنگامیکه برای جنگ با اهل بغی می روم، و این زمین کرب و بلاست، در اینجا دفن می شود حسین با هفده نفر از اولاد من و فاطمه. این زمین در آسمانها معروف است و از آن به عنوان زمین کرب و بلا یاد می کنند، چنانکه زمین حرمین (مکه و مدینه) و بیت المقدس را یاد می کنند. آنگاه به من فرمود: ابن عباس، در این حوالی پیشکل آهو جستجو کن. بخدا دروغ نگویم و به من دروغ نگفته اند، آنها مثل زعفران زرد رنگند. ابن عباس گوید: تفحص کردم و آنها را گرد هم یافتم، پس ندا کردم یا امیرالمؤمنین، همانطور که فرموده بودید آنها را یافتم. حضرت فرمود: خدا و رسولش راست گفتند. حضرت برخاست و به سرعت به سوی آنها آمد، آنها را برداشت و بوئید و فرمود: این عینا همان است (که مرا خیر داده اند)، ابن عباس، آیا داستان آنها را می دانی؟ اینها را حضرت عیسی بن مریم بوئیده است! هنگامیکه از این صحرا عبور می کرد و حواریین در خدمت او بودند، آهوئی را دید که در این موضع جمع شده و می گریند، پس حضرت عیسی با حواریون نشستند و مشغول گریه شدند، و حواریین سبب نشستن و گریه ی آن حضرت را نمی دانستند. گفتند: یا روح الله، سبب گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: آیا می دانید این چه زمینی است؟ گفتند: نه، فرمود: این زمینی است که فرزند پیامبر خدا - احمد - صلی الله علیه و آله و سلم و

جگر گوشه ی طاهره ی بتول که شبیه مادر من (مریم) است در آن کشته، و در اینجا دفن خواهد شد، طینتی که از مشک خوشبو تر است، زیرا که طینت آن فرزند شهید است، طینت

انبیاء و اولاد انبیاء این چنین است. این آهوان با من سخن گفتند که در این زمین به اشتیاق تربت آن فرزند مبارک چرا می کنیم، در اینجا از شر جانوران و درندگان در امان هستیم. پس حضرت عیسی دست برد و این پشکل ها را برداشت و بوئید و فرمود: بخاطر گیاهش چنین خوشبو است. خداوندا، اینها را باقی بدار تا پدرش بیوید که موجب تسلی او گردد. سپس فرمود: این است که تا حال مانده، و به سبب طول زمان زرد شده است. و این زمین کرب و بلاست. پس با صدای بلند فرمود: ای پروردگار عیسی بن مریم، به کشندگان حسین، و یاری دهندگان دشمنان او، و آنانکه او را کمک نکنند برکت مده. پس بسیار گریست و ما نیز با او گریستیم، تا آنکه از بسیاری گریه برو درافتاد و مدت زیادی غش کرد. چون بهوش آمد، چند پشکل برداشت و در گوشه ی ردای خود بست، و به من دستور داد که قدری از آنها را بردارم، و فرمود: ای پسر عباس، هر گاه دیدی از این پشکلها خون تازه روان می شود، بدانکه ابا عبدالله در این زمین شهید گشته و دفن شده است. ابن عباس گوید: بخدا من آنها را بیشتر از بعضی واجبات خدای عزوجل محافظت می کردم، و آنه از جیب خود باز نمی کردم. تا اینکه در خانه خوابیده بودم، به ناگاه بیدار شدم، دیدم از آن خون تازه روان است و جییم پر از خون شده است. من نشستم و گریه کردم و گفتم: بخدا حسین علیه السلام شهید شده است. بخدا سوگند که علی علیه السلام در هیچ سخنی به من دروغ نگفت، و هیچ خبری به من نداد مگر واقع شد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او چیزهایی خبر می داد که به غیر او نمی فرمود. ترسیدم و سپیده دم از خانه خارج شدم و دیدم شهر مدینه را غباری چون ابر نازک فرا گرفته که یکدیگر را نمی توان دید. سپس آفتاب برآمد، گویا منکسف است و گویا بر

دیوارهای مدینه خون تازه ریخته اند. پس (به خانه برگشتم) نشستم و گریستم و گفتم:

بخدا حضرت حسین علیه السلام شهید شده است، و صدای از گوشه ی خانه شنیدم که می گفت: اصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الامین ببكاء عویل ای آل پیغمبر، صبر کنید، که فرزند زهرای بتول کشته شد، و روح الامین با گریه و ناله و فغان نازل گردید. با صدای بلند گریست و منهم گریه کردم، و آن تاریخ را یادداشت نمودم، روز عاشورا بود، چون خبر به مدینه رسید معلوم شد در همان روز آن حضرت شهید شده است. این خبر را به کسانی که همراه آن حضرت بودند گفتم، آنها گفتند: بخدا سوگند که ما نیز صدای آن نوحه گر را در جبهه شنیدم و ندانستیم که چه کسی بود، و به نظر ما حضرت خضر علیه السلام بود. (۱) ۱۱- به سند معتبر از هرثمه بن ابی مسلم روایت شده که گفت: در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ صفین رفتیم، هنگام مراجعت در زمین کربلا فرود آمدند و نماز صبح را در آنجا خواندن. پس مشتی از آن خاک را برداشته، بوئیدند و فرمودند: خوشا بحال تو ای خاک، گروهی از تو محشور می شوند که بدون حساب وارد بهشت خواهند شد. هرثمه پس از مراجعت به خانه همسرش - که از شیعیان علی علیه السلام بود - جریان را گفت. زوجه اش گفت: ای مرد، امیرالمؤمنین علیه السلام جز حق نمی گوید. چون امام حسین علیه السلام به جانب عراق آمد، هرثمه گوید: من در لشکر عبیدالله بن زیاد بودم، هنگامی که زمین کربلا و درختان را دیدم بیاد سخنان علی علیه السلام افتادم،

ص: ۱۷۲

بر شتر خود سوار شدم و به نزد حسین علیه السلام آمده، سلام کردم و آنچه از پدرش در این منزل شنیده بودم به عرض رسانیدم. حضرت فرمودند: آیا تو با مائی یا بر علیه ما می باشی؟ گفتم: نه با توام و نه بر علیه تو، دخترانی چند در کوفه گذاشته ام که از عیدالله بن زیاد بر آنها می ترسم.

آن حضرت فرمودند: «فامض حیث لا تری لنا مقتلا و لا تسمع لنا صوتا، فوالذی نفس حسین بیده لا یسمع الیوم واعیتنا أحد فلا یعیننا الا کبه الله لوجهه فی نار جهنم». «برو به مکانی که کشته شدن ما را نبینی و صدای - دادخواهی - ما را نشوی، سوگند به خدائیکه جان حسین در دست اوست هر کس استغاثه ی ما را بشنود و ما را یاری نکند، خداوند او را بروی در آتش جهنم می افکند»

ص: ۱۷۳

١-٢٩٧. بحار الانوار: ٢٥٥:٤٤، امالي صدوق : ١٣٦ م ٢٨ ح ٦، شرح ابن ابى الحديد: ٣:١٦٩ ب ٤٦.

از امام سجاد علیه السلام روایت شده که فرمودند: همراه امام حسین علیه السلام خارج شدیم، در هیچ منزلی فرود نمی آمد و کوچ نمی کرد مگر اینکه یحیی بن زکریا علیهما السلام را یاد می فرمود... (۱) - مدت حمل هر دو شش ماه بود، خبر آن گذشت. ۲- از جانب خداوند به ولادت هر دو مولود، بشارت آمد: درباره ی حضرت یحیی قرآن می فرماید: (یا زکریا انا نبشرك بغلام اسمه یحیی) (۲) «ای زکریا، ما به تو بشارت می دهیم به فرزندی که اسمش یحیی است». و درباره ی امام حسین علیه السلام در حدیث آمده است که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: ای محمد «ان الله یقرء علیک السلام و یشرک بمولود یولد من فاطمه تقتله أمتک من بعدک» «همانا خداوند به تو سلام می رساند و به مولودیکه از حضرت فاطمه به دنیا می آید بشارت می دهد که بعد از تو گروهی از پیروانت او را

ص: ۱۷۵

۱- ۲۹۸. بحار الانوار: ج ۴۵: ۲۹۸.

۲- ۲۹۹. سوره ی مریم، آیه ی ۷.

می رسانند» (۱) ۳- اسم هر دو بدون واسطه از جانب خداوند انتخاب شد (۲) ۴- هیچ کدام از پستان شیر نخوردند؛ حضرت یحیی به آسمان برده شد و از نهرهای بهشت تناول نمود و بعد از ایام شیرخوارگی به نزد پدر نازل شد. (۳) و حضرت حسین علیه السلام از عرش عظیم یعنی با مکیدن زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تغذی نمود (۴) ۵- صورت هر دو بزرگوار می درخشید: درباره ی حضرت یحیی وارد شده است: «کان البیت یضیی ء بنوره»: «نور جمالش خانه را روشن می ساخت». (۵) و درباره ی حضرت حسین علیه السلام راوی گوید: «لقد شغلنی نور وجهه و جمال هیئته عن الفکره فی قتله»: «نور جمال و هیبت صورتش مرا از اندیشه ی قتلش بازداشت». (۶) ۶- هیچ یک از آن بزرگوار در طول عمر خوشحال نشدند، و اگر احیانا فرحی از برای ایشان می شد زود به حزن مبدل می گشت (۷) ۷- قاتلین هر دو زنازاده بودند (۸) و در حدیث آمده که در جهنم منزلی است که احدی مستحق آن نیست مگر

ص: ۱۷۶

۱- ۳۰۰. کامل الزیارات : ۵۶ ب ۱۶ ح ۴.

۲- ۳۰۱. سوره ی مریم، آیه ی ۷، بحارالانوار: ج ۴۳: ۲۳۸ و ۲۴۹، امالی صدوق : ۱۳۴ م ۲۸ ح ۳.

۳- ۳۰۲. بحارالانوار: ج ۱۴: ۱۸۰ ح ۱۷.

۴- ۳۰۳. بحارالانوار: ج ۴۳: ۲۴۵، اصول کافی: ۱: ۳۸۶، امالی صدوق : ۱۳۶ م ۲۸ ح ۵.

۵- ۳۰۴. بحارالانوار: ج ۱۴: ۱۸۰ ح ۱۷.

۶- ۳۰۵. بحارالانوار: ج ۴۵: ۵۷.

۷- ۳۰۶. اشک روان : ۴۴۰.

۸- ۳۰۷. کامل الزیارات : ۷۷ ب ۲۵، بحارالانوار: ۳۰۲: ۴۴ و ۱۴: ۱۸۴.

قاتل امام حسین علیه السلام و حضرت یحیی علیه السلام. (۱)

۸- زمین و آسمان بر ایشان گریستند (۲) بلکه خون گریه کردند (۳) ۹- علاوه بر آسمان و اهل آسمان، خورشید نیز برای آن دو بزرگوار گریست و گریه ی خورشید به این صورت شد که به رنگ خون طلوع کرده، به رنگ خون غروب نمود (۴) ۱۰- بعد از شهادت، سر هر دو تکلم نمود؛ سر یحیی به پادشاه گفت: از خدا بترس (۵) و سر مبارک امام حسین علیه السلام مکرر قرآن می خواند، که بعدا خواهد آمد. ۱۱- یحیی را به طریق صبر کشتند. (۶) و امام حسین علیه السلام با اینکه در میدان جنگ شهید شدند باز بطریق صبر بود، چنانکه امام سجاد علیه السلام در کوفه فرمودند: «أنا ابن من قتل صبیرا». «من فرزند کسی هستم که او را بطریق صبر شهید کردند» (۷) ۱۲- سر حضرت یحیی را برای زنازاده ای از بنی اسرائیل هدیه بردند. (۸) و سر حضرت سیدالشهداء علیه السلام را برای ابن زیاد و یزید هدیه بردند، چنانکه خواهد آمد.

ص: ۱۷۷

-
- ۱- ۳۰۸. بحارالانوار: ج ۳۰۱: ۴۴ ح ۹، کامل الزیارات : ۷۸ ب ۲۵ ح ۲، عقاب الأعمال : ۲۱۶ باب عقاب من قتل الحسین علیه السلام ح ۲.
- ۲- ۳۰۹. بحارالانوار: ج ۱۶۸: ۱۴ ح ۶ و ۷، و ج ۲۱۰: ۴۵ و ۲۱۱، کامل الزیارات : ۸۹ ب ۲۸ ح ۱۷.
- ۳- ۳۱۰. بحارالانوار: ج ۲۱۵: ۴۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ج ۱۸۳: ۱۴، کامل الزیارات : ۹۲ ب ۲۸ ح ۲۰.
- ۴- ۳۱۱. بحارالانوار: ۱۴: ۱۸۲.
- ۵- ۳۱۲. بحارالانوار: ۱۴: ۳۵۷.
- ۶- ۳۱۳. اشک روان : ۴۴۱.
- ۷- ۳۱۴. بحارالانوار: ۱۱۳: ۴۵، لهوف : ۱۵۷، و معنای «قتل صبر» آنست که جاننداری را نگهدارند و چیزی به سوی او پرتاب کنند تا کشته شود.
- ۸- ۳۱۵. بحارالانوار: ج ۲۹۸: ۴۵.

۱- بشارت به یحیی سبب شادی حضرت زکریا شد، اما بشارت به حضرت حسین علیه السلام موجب حزن گردید. ۲- با اینکه هر دو بطریق صبر شهید شدند، اما آنقدر زخم بر حضرت حسین علیه السلام وارد شد که از حرکت افتاد، پس سرش را بردند. ۳- سر یحیی را با دست گرفتند و در طشت بردند، ولی حضرت حسین علیه السلام را نیزه به پهلویش زدند تا از اسب بر زمین افتاد، آنگاه سرش را بردند. ۴- عداوت قاتل حضرت یحیی با کشیدن یک کارد به حنجر او ساکن شد، اما در کربلا به صدها ضربه ی شمشیر و نیزه و ضربه های دیگر اکتفا نشد، بعد از شهادت بدن شریفش را پایمال اسبان کردند. ۵- سر یحیی را یکبار هدیه بردند، اما سر حسین مظلوم را بر سر نیزه کرده و به شهرها گردانیدند و با چوب به لب و دندان مبارکش می زدند. ۶- قاتل حضرت یحیی با دیدن سر مقدس ایشان متغیر شد، ولی قاتل امام حسین علیه السلام به هنگام دین سر مبارک ایشان تبسم کرد. ۷- یحیی را از مسجد بیرون آوردند هیچ علاقه و عیال و طفلی نداشت، اما آن حضرت را از خیمه ها بیرون آوردند در حالی که زنان حیران، تشنه، غریب، بی یاور، دختران صغیر که از بی کسی و غریبی ناله می کردند و آن حضرت آنها را روی دامن مرحمت خود می گذاشت و تسلی می داد. ۸- تمام خون یحیی در طشت بود مگر یک قطره که بر زمین افتاد و جوشید، اما در کربلا تمام خون را بر خاک ریختند، مگر چند قطره ای که خود بدست مبارک گرفت و بر صورت مالید و به آسمان پاشید. ۹- حضرت یحیی با یک ضربت کارد سرش را بردند، اما در کربلا با دوازده

ضربت سر آن مظلوم را بریدند.

۱۰- چونکه سر یحیی را بریدند بدنش صحیح بود، ولی در کربلا- بدن امام حسین علیه السلام را پامال و سوراخ سوراخ کردند. ۱۱- سر حضرت امام حسین علیه السلام بر نیزه بلند نمودند بر درخت آویختند، بر دروازه نصب کردند، و در تنور گذاشتند، ولی سر حضرت یحیی فقط در طشت نهاده شد

ص: ۱۷۹

۱- امام رضا علیه السلام از پدران خود علیهم السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: روز قیامت دخترم فاطمه با پیراهن خون آلودی وارد محشر می شود و به رکنی از ارکان عرش تکیه می کند و می فرماید: ای دادگر، بین من و کشندگان فرزندانم حکم فرما! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بخدای کعبه، برای دخترم حکم می شود، و همانا خدای عزوجل با غضب فاطمه خشم می کند و با رضایتش خشنود می شود. (۱)۲- امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چون روز قیامت شود قبه ای از نور برای فاطمه علیها السلام نصب می شود، و حسین علیه السلام در حالی که سر خویش را بدست گرفته به جانب مادر روان شود. چون حضرت فاطمه او را ببیند نعره ای زده و شیونی کند که تمام فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و تمامی مؤمنین در محشر بر حال او بگریند... سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا رحمت کند شیعیان ما را، بخدا سوگند شیعیان ما مؤمنان حقیقی اند، زیرا با اندوه طولانی و افسوس فراوان در این مصیبت با ما شرکت جویند. (۲)۳- حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برای فاطمه علیها السلام سر خون آلود فرزندش حسین علیه السلام مجسم می شود پس فاطمه فریاد می زند:

ص: ۱۸۱

۱- ۳۱۷. بحار الانوار: ج ۴۳: ۲۲۰ باب تظلمها علیها السلام فی القیامه ح ۳.

۲- ۳۱۸. بحار الانوار: ج ۴۳: ۲۲۱ ح ۷، عقاب الأعمال: ۲۵۷ باب کیفر قاتلین حسین علیه السلام ح ۳.

همه ی ملائکه از صیحه فاطمه به فغان و ناله در آیند، و اهل محشر فریاد کنند: ای فاطمه، خداوند بکشد کشته ی پسر را... (۱)۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چون روز قیامت شود فاطمه علیها السلام در میان جماعتی از زنان وارد محشر گردد. فرمان آید: داخل بهشت شو. عرض می کند: به بهشت نروم تا بدانم پس از من با فرزندانم چه کردند؟ خطاب می رسد: به قلب محشر نظر کن، چون نظر کند حسین علیه السلام را ببیند که با تنی بی سر ایستاده، پس صیحه ای زند و من از صیحه ی او شیون کنم و همه ی ملائکه از فغان و ناله ی ما بخروشند. پس خدای بزرگ به خشم آید و به آتشی که نامش هبهب است - و در آن هزار سال دمیده اند تا سیاه شده و هیچگونه آسایشی در آن نیست و اندوه از آن جدا نشود - فرمان دهد که قاتلین حسین را اگر چه از حاملین قرآن باشند برباید، پس آن آتش همه ی آنها را در کام خود گیرد... (۲)۵- ابان بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: چون روز قیامت شود خداوند تمام خلائق را - از اولین و آخرین - در بیابانی جمع نماید، پس منادی ندا کند: چشمان خود را ببندید و سرها را به زیر اندازید، تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از صراط بگذرد. پس خلائق چشمان خود را ببندند و فاطمه در حالی که بر ناقه ای از ناقه های بهشت سوار است و هفتاد هزار ملک او را مشایعت می کنند، بیاید و در جایگاه شریفی از قیامت توقف نماید، آنگاه از شترش پیاده شود و لباس خون آلود

ص: ۱۸۲

۱- ۳۱۹. عقاب الأعمال : ۲۶۰ ح ۱۰، بحار الانوار: ج ۴۳: ۲۲۲ ح ۹.

۲- ۳۲۰. بحار الانوار: ج ۴۳: ۲۲۲ ح ۸، عقاب الأعمال : ۲۵۸ ح ۵.

حسین بن علی علیهما السلام را بدست گیرد و عرض کند: پروردگارا، این لباس فرزند من است، و تو میدانی با او چه کردند! از جانب خدای عزوجل ندا می رسد: «ای فاطمه، خوشنودی تو در نزد ما - تأمین - است».

پس عرض می کند: ای خدای من، از قاتلین او انتقام بگیر. خداوند متعال به طائفه ای از آتش امر می کند، از جهنم خارج شده، کشندگان حسین را (از محشر) جمع می کند، همانطور که پرنده دانه را برمی چیند. پس آتش آنها را با خود به جهنم می برد و به انواع عذاب معذب می نماید. آنگاه فاطمه سوار ناقه شده داخل بهشت می شود، در حالیکه ملائکه او را مشایعت می کنند و فرزندان او در جلو روی، و دوستان او در طرف راست و چپ او هستند. (۱) مرحوم شوشتی در کتاب «الخصائص الحسینیة» کیفیت آمدن حضرت زهرا علیها السلام را با استفاده و تلفیق چندین حدیث بیان نموده که ما خلاصه ی آن را نقل می کنیم: در آن روز حضرت فاطمه علیها السلام به کیفیت مخصوصی وارد محشر می شود، که بر برش حله ی کرامت است، و به روی آن هزار حله ی بهشتی است، و بالای سرش قبه ای از نور الهی است، که ظاهرش از باطنش پیدا، و باطنش هویدا است. و بر سرش تاجی است از نور که هفتاد رکن دارد، و بر ناقه ای سوار است از ناقه های بهشت، که مهارش بدست جبرئیل است، و فریاد می کند: چشمهای خود را بپوشید که اینک دختر خاتم انبیاء عبور می نماید. از جانب بهشت دوازده هزار حورالعین به استقبالش می آیند که از برای احدی استقبال ننموده اند و نخواهند نمود، و به استقبال او می آید مریم دختر عمران با هفتاد هزار حوریه، و

ص: ۱۸۳

خدیجه با هفتاد هزار ملک، و حوا و آسیه با هفتاد هزار حوریه، آنگاه منبری از نور برایش نصب نمایند. رختهای خون آلود و پیراهن غرقه بخون حسین علیه السلام با آن مکرمه است. پس عرض می کند: خدایا، می خواهم بینم حسن و حسین را، پس مصور شود از برای او حسین علیه السلام، بحالتی که سر در بدن ندارد، و خون از رگهای او جاری است. چون آن حالت را ببیند، نعره ای زند، و خود را از ناقه به زیر اندازد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ملائکه همه

نعره زنند. در خبر است که حسین علیه السلام خود بیاید، در حالتی که سرش را در کف دست گرفته، و چون فاطمه (علیها السلام) او را ببیند، نعره ای زند که تمام اهل محشر به گریه در آیند، پس پیراهن حسین علیه السلام را در دست گیرد و عرض کند: خدایا، این پیراهن فرزند من است، یعنی بین چگونه از ضرب شمشیر و نیزه، سوراخ سوراخ است، یا اینکه خدایا، این پیراهن را هم بر بدنش نگذارند، و او را برهنه روی زمین انداختند. پس خداوند از کشندگان آن جناب، و اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان که راضی به فعل پدران خود بودند، به انواع عذاب انتقام گیرد.

استحباب پوشیدن لباس سیاه در عزای سیدالشهداء

اشاره

شکی نیست که سیره ی علماء، صلحاء، ابرار و اخیار در همه ی قرون و أعصار بر این بوده است که در مصیبت جامه ی سیاه بپوشند و همینطور در ایام عزای معصومین علیهم السلام، خصوصاً حضرت سیدالشهداء علیه السلام، بلکه سیره ی همه ی عقلا بر این جاری بوده است، زیرا لباس سیاه را لباس حزن و اندوه می دانستند. در شرع مقدس اسلام هیچگونه ردع و منعی از این سیره نرسیده، بلکه احادیث و شواهد فراوانی بر تأیید آن وارد شده است. ما در اینجا چند قضیه که دلالت بر وجود سیره می کند می آوریم، سپس احادیث دال بر مطلوبیت سیاه پوشی در عزای ائمه علیهم السلام را نقل می کنیم، در پایان فتوای بعضی از فقهاء را می آوریم: ۱- در جنگ احد که ۷۰ تن از مسلمانان شهید شدند، زنان مسلمان - از جمله ام سلمه - در سوگ شهیدان جامه ی سیاه دربر کردند. (۲) ۲- ابونعیم اصفهانی نقل می کند: هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام به ام سلمه رسید، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبه ای سیاه زد و جامه ی سیاه پوشید. (۳) ۳- اسماء بنت عمیس، پس از جنگ موته در عزای همسر خویش «جعفر طیار» لباس سیاه پوشید.

ص: ۱۸۵

۱- ۳۲۲. اشک روان بر امیر کاروان : ۲۸۷ تا ۲۸۹.

۲- ۳۲۳. سیره ی ابن هشام: ۳: ۱۵۹.

۳- ۳۲۴. عیون الأخبار از عمادالدین ادریس قرشی: ۱۰۹.

(۱)۴- یکی از فرزندان امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که پس از شهادت امام

حسین علیه السلام، زنان بنی هاشم در ماتم آن حضرت لباسهای سیاه و جامه های خشن پوشیدند و هرگز از گرما و سرما شکایت نمی کردند و پدرم علی بن الحسین علیه السلام به علت (اشتغال آنها به) مراسم عزاداری برای ایشان غذا درست می کرد. (۲)۵- هنگامی که یزید، اهل بیت رسول خدا را طلبید و آنان را میان ماندن در شام و برگشتن به مدینه مخیر نمود، گفتند: «ما بیش از هر چیز دوست داریم که برای امام مظلوم مجلس ماتم و عزا برپا کنیم و گریه و زاری کنیم». یزید گفت: آنچه می خواهید انجام دهید. آنگاه خانه هایی را برای آنان مهیا ساخت، پس از زنان بنی هاشم و طائفه قریش کسی باقی نماند، جز اینکه (به نشانه ی عزاداری) برای حسین علیه السلام لباس سپاه پوشیدند، و به مدت هفت روز برای آن حضرت ندبه و زاری کردند. (۳)۶- پس از خطبه ی تاریخی امام سجاد علیه السلام در مسجد جامع دمشق، منهل برخاست و گفت: چگونه هستی ای فرزند رسول خدا؟! امام سجاد علیه السلام فرمود: چگونه می شود حال کسی که پدرش به قتل رسیده باشد و اهل و عیالش اسیر شده باشند؟! ... همانا من و اهل بیتم لباس عزا پوشیده ایم و پوشیدن لباس نو بر ما روا نیست. (۴)۷- سلیمان بن راشد از پدرش نقل می کند که امام سجاد علیه السلام را دیدم که جبه ای سیاه رنگ و جلو باز پوشیده بودند.

ص: ۱۸۶

۱- ۳۲۵. مجمع الزوائد هیشمی: ۱۶:۳.

۲- ۳۲۶. محاسن برقی: ۴۲۰ ح ۱۹۵، بحارالانوار: ج ۱۸۸:۴۵ و ج ۸۴:۸۲، وسائل: ۲۳۸:۳ ب ۶۷ از دفن ح ۱۰.

۳- ۳۲۷. منتخب طریحی: ۴۸۲:۲، بحارالانوار: ج ۱۹۶:۴۵، مستدرک: ۳۲۷:۳ ب ۴۸ احکام ملابس ح ۳۱، مقتل ابی مخنف: ۲۲۰.

۴- ۳۲۸. مقتل ابی مخنف: ۲۱۷، ناسخ التواریخ زندگانی امام سجاد علیه السلام: ۱: ۲۹۳.

۸- نعمان بن بشیر هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به گوش اهالی مدینه رسانید، همه ی مردها سیاه پوشیدند و فریاد و ناله سر دادند. (۲)۹- سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) در تشییع پیکر مطهر امام کاظم علیه السلام جامه ی سیاه پوشیده بود. (۳)۱۰- سیف بن عمیره، صحابی بزرگ امام صادق و امام کاظم علیهما السلام در سوگنامه ی خود می گوید: و البس ثياب الحزن يوم مصابه ما بین أسود خالك أو أخضر در روز شهادت آن حضرت (روز عاشورا) جامه های عزا بر تن کن، یا به رنگ سیاه تند و یا سبز تیره (۴) این ده مورد از قضایای مربوط به صدر اسلام، به روشنی ثابت می کند که در قرون اولیه ی اسلام (۵) نیز همانند روزگار ما، لباس سیاه علامت عزا بوده، و افراد مصیبت زده لباس مشکی و یا حداقل لباس تیره به تن می کردند. قضیه ی اول و دوم به بانوی جلیل القدری مربوط می شود که هفت سال همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و بیش از پنجاه سال با امامان معصوم علیهم السلام از نزدیک مربوط، محشور و مأنوس بود، و دایع امیر مؤمنان و امام حسین علیهما السلام در نزد او بود، و امام حسین علیه السلام

ص: ۱۸۷

۱- ۳۲۹. کافی: ۶: ۴۴۹، وسائل: ۵: ۳۴ ب ۱۸ احکام ملابس ح ۲، مستدرک: ۳: ۲۱۰ ب ۱۷ لباس مصلی ح ۲، دعائم الاسلام: ۱۶۱: ۲ ح ۵۷۶.

۲- ۳۳۰. مقتل ابی مخنف: ۲۲۲.

۳- ۳۳۱. بحار الانوار: ۴۸: ۲۲۷.

۴- ۳۳۲. منتخب طریحی: ۲: ۴۳۷.

۵- ۳۳۳. ابن کثیر می نویسد: در سال ۳۵۲ هجری معزالدوله احمد بن بویه امر کرد؛ دهه ی اول محرم در بغداد همه ی بازارها را ببندند و مردم لباس سیاه بپوشند و مراسم عزاداری و نوحه سرائی برپا کنند و مردان و زنان به سینه و صورت خود بزنند، و با این هیئت به سوی حرم کاظمین علیهما السلام بروند، و مصیبت امام حسین علیه السلام را به آن دو امام همام تعزیت گویند. {البدایه و النهایه: ۱۱: ۲۴۳، تاریخچه ی عزای حسینی: ۲۲۵}.

او را مادر خطاب می کرد، با توجه به اینکه اقامه ی مراسم عزا از مسائل مبتلا به بود و همواره رخ

می داد، می توان عمل او را به تقریر معصومین علیهم السلام نیز نسبت داد و عمل او را علاوه بر سیره، کاشف از سنت دانست. مورد سوم درباره ی اسماء بنت عمیس است که همواره در محضر حضرت فاطمه زهرا و امیرمؤمنان علیهماالسلام حضور داشت، عمل او نیز بیش از مسأله ی سیره برای ما مطرح می باشد. در مورد چهارم باید گفت که وجود افرادی چون عقيله ی بنی هاشم، نائبه ی حضرت زهرا، قهرمان کربلا، حضرت زینب کبری علیهاالسلام در میان بانوان سیاه پوش، مسأله را از حد سیره بالاتر می برد. مخصوصا از نظر اینکه این بانوان در حضور امام زین العابدین علیه السلام بودند و حضرت شخصا برای آنها غذا تهیه می کرد و طبعا وضع لباس آنها را می دید و نهی نمی کرد، به عنوان تقریر معصوم حجت شرعی می شود، و مطلوبیت آن را اثبات می کند. مورد پنجم نیز عینا همانند مورد چهارم است و در حد حجت شرعی می باشد. مورد ششم بیش از آنها دلالت دارد، جز اینکه به لفظ سیاه تصریح نشده، بلکه به عنوان لباس عزا مطرح شده است. در مورد هفتم تصریح نشده که لباس مشکی را در سوگ پدر بزرگوارش پوشیده بود و گرنه حجت شرعی بود. روی این بیان غالب این ده مورد، علاوه بر اینکه اثبات می کند در صدر اسلام لباس سیاه، لباس عزا بوده و همگان در مصیبت عزیزان خود جامعه ی سیاه می پوشیدند، به رجحان شرعی آنها از جهت تقریر امام علیه السلام نیز اشعار دارد. اینک روایاتی که حاکی از قول یا عمل معصوم می باشد: ۱- اصبع بن نباته گوید: بعد از شهادت مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام وارد

مسجد کوفه شدم، دیدم که حضرت حسن و حسین علیهما السلام جامه ی سیاه به تن کرده بودند. (۱)

۲- بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام، عبدالله بن عباس به سوی مردم بیرون آمد و گفت: امیرالمؤمنین از میان ما رفت و برای خود جانشینی گذاشت که اگر دوست دارید به سوی شما بیرون آید، و گرنه کسی را بر کسی (اجباری) نیست. مردم به گریه افتادند و گفتند: بیرون آید، پس امام حسن علیه السلام در حالی که جامه های سیاه پوشیده بود به سوی مردم بیرون آمد و برای آنان خطبه خواند. (۲)۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آستانه ی رحلت خود سیاه پوشیدند، چنانکه امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، در حالی که پیراهن سیاهی بر تن داشتند، نماز صبح را به جماعت در مسجد خواندند و سپس به ایراد خطبه پرداختند. (۳)۴- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام فرشته ای از فرشتگان بهشتی بر دریاها فرود آمد و بالهای خویش را بر فراز آن گسترده، سپس صیحه ای کشید و گفت: «ای اهل دریاها جامه ی عزا بر تن کنید که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سر بریدند» (۴)۵- سکینه دختر امام حسین علیه السلام خطاب به یزید فرمود: دیشب خواب دیدم که... سپس خادم بهشتی دستم را گرفت و داخل قصر نمود. آنجا با پنج بانوی بزرگ و نورانی روبرو شدم که در میان آنها زنی بزرگوار و نورانی تر از همه به چشم می خورد، که موی پریشان کرده، لباس سیاه پوشیده بود

ص: ۱۸۹

۱- ۳۳۴. سیاهپوشی در سوگ ائمه نور : ۲۳۳ به نقل از رساله ی مجمع الدرر آیها لله مامقانی.

۲- ۳۳۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۲:۱۶، مجمع الزوائد: ۹: ۱۴۶.

۳- ۳۳۶. بصائر الدرجات : ۳۰۴ جزء ۶ ب ۱۶ ح ۱۰.

۴- ۳۳۷. بحارالانوار: ج ۴۵: ۲۲۱، کامل الزیارات : ۶۷ ب ۲۱ ح ۳، مقتل خوارزمی: ۱: ۱۶۲ ف ۸.

و در دستش پیراهنی خون آلود بود... او فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بود. (۱) ۶- امام حسن عسکری علیه السلام در اوصاف روز نهم ربیع فرمودند: «یوم نزع السواد». «روز بیرون آوردن جامه های سیاه است» (۲)

از این موارد ششگانه روایت اولی و دومی صراحت دارند که امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء علیهماالسلام در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام لباس سیاه بر تن کرده بودند و به روشنی دلالت بر رجحان این کار از نظر دو حجت پروردگار می کند. در روایت سوم؛ علت سیاه پوشیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان نشده، ولی روشن است که رسول خدا در آستانه ی انقطاع وحی، یتیمی زهرا، هجوم دد منشانه ی ستمگران به خانه ی وحی، آتش افروزی دژخیمان برای سوزانیدن در خانه ی فاطمه و شهادت جناب محسن، بر خلاف شیوه ی همیشه اش جامه ی سیاه بر تن کرده، مسلمانان را از جنایات فجیعی که به وسیله ی دو بت بزرگ قریش در شرف تکوین بود، آگاه می ساخت. در مورد چهارم؛ اگر چه به لفظ سیاه تصریح نشده، ولی تعبیر جامه ی عزا به روشنی آن معنی را ایفاء می کند. در مورد پنجم نیز رؤیای صادقه ی حضرت سکینه و سیاهپوشی صدیقه ی طاهره در عالم برزخ به روشنی موضوع را ثابت می کند. در مورد ششم با توجه به اینکه امام حسن عسکری علیه السلام این حدیث را از جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده، (۳) بر صحه گذاشتن رسول خدا به سیاهپوشی در ایام عزا و لزوم درآوردن آن در ایام جشن و سرور دلالت روشن دارد.

ص: ۱۹۰

۱- ۳۳۸. بحارالانوار: ۱۹۵:۴۵، مستدرک: ۳:۳۲۷، منتخب طریحی: ۲:۴۷۹.

۲- ۳۳۹. مستدرک: ۳:۳۲۶ ب ۴۸ از احکام ملابس ح ۳۰، المحتضر: ۵۴.

۳- ۳۴۰. بحارالانوار: ج ۹۸:۳۵۲.

الف - عالم بزرگوار مرحوم بحرانی می نویسد: بعید نیست استثناء پوشیدن لباس سیاه در ماتم امام حسین علیه السلام از این اخبار (دال بر کراهت پوشیدن لباس سیاه)، چون روایات مستفیضه داریم به امر به اظهار شعائر حزن می کند و تأیید می شود به روایتی که علامه مجلسی رحمه الله از برقی در کتاب «محاسن» از عمر بن زین العابدین علیه السلام نقل می کنند... (۱)

ب - مرحوم علامه نوری پس از ذکر روایاتی که حاکی از حسن و رجحان پوشیدن لباس مشکی در عزای سالار شهیدان علیه السلام است می نویسد: این اخبار و قضایا، اشاره یا دلالت بر مکروه نبودن یا رجحان پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام دارد، همانطور که سیره بر آنست... (۲) ج - عالم بزرگوار مرحوم سید محمد کاظم یزدی - صاحب عروه الوثقی - در پاسخ سؤالی در همین زمینه می نویسد: بلی، راجح و موجب خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدی رسول الله است به لحاظ اینکه نوعی از اظهار مصیبت و حزن است، و از بعضی اخبار هم رجحان و مطلوبیت آن استفاده می شود، بنا بر این پوشیدن لباس سیاه به غرض مذکور مستثنی است... د - مرحوم مامقانی بعد از بحث مفصلی در این باره می نویسد: از جمیع آنچه ذکر شد حاصل می شود: عدم کراهت بلکه رجحان سیاهپوشی در عزای ائمه علیهم السلام و مطلق مؤمنین... گذشته از فتاوای صریح بسیاری از فقهاء: سیره ی عده ای از مراجع عالیقدر تقلید از گذشته دور تا زمان ما بر این استوار است، که از روز اول محرم تا پایان ماه صفر جامه ی سیاه

ص: ۱۹۱

۱- ۳۴۱. الحدائق الناضرة: ۱۱۸:۷.

۲- ۳۴۲. مستدرک الوسائل: ۳: ۳۲۸.

می پوشیدند و غالباً در طول این دو ماه جامه ی سیاه را از تن خارج نمی کردند. برخی از بزرگان در این رابطه کتب مستقلی نوشته اند، که از آن جمله است: ۱- ارشاد العباد الی الاستحباب لبس السواد علی سیدالشهداء و الأئمه الأمجاد. تألیف: سید جعفر طباطبائی، نوه ی صاحب ریاض، متوفای ۱۳۲۱ ه، چاپ ۱۴۰۴ ه قم. ۲- تبیین الرشاد فی استحباب لبس السواد علی الأئمه الأمجاد. تألیف: سید حسن صدر، متوفای ۱۳۵۴ ه (۱) ۳- سیاهپوشی در سوگ ائمه نور.

تألیف: علی ابوالحسنی منذر - معاصر - چاپ ۱۳۷۵ ش. در ۳۹۲ ص.، قم. در این کتاب علاوه بر بررسی ابعاد مختلف مسأله، فتوای دهها مرجع بزرگ تقلید، از زمان صاحب حدائق و صاحب عروه تا مراجع عصر، از رساله های عملیه، کتب فقهیه و استفتاءات موجود نقل شده است. کتابهای دیگری نیز در دست است که به گردآوری فتاوی فقها از گذشته دور تا عصر حاضر اختصاص دارد و آنها متن پرسش و پاسخ مراجع بزرگ تقلید با مهر و امضاء آنها چاپ و گراور شده است که از آن جمله است: ۴- عزاداری سیدالشهداء علیه السلام تألیف: سبط حسین زیدی - معاصر - چاپ ۱۴۱۵ ه ۲۱۶ ص. در این کتاب صدها فتوا از مراجع گذشته و معاصر در مورد ابعاد مختلف عزاداری، از جمله پوشیدن لباس سیاه در سوگ سیدالشهداء علیه السلام عیناً گراور شده است.

ص: ۱۹۲

۵- عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه تألیف: علی ربانی خلخالی - معاصر - چاپ ۱۴۱۵ هـ ۲۴۰ ص:، قم. در این کتاب نیز فتوای صدها مرجع بزرگ شیعه پیرامون مسائل مختلف عزاداری، از جمله پوشیدن لباس مشکی گردآوری شده است. همچنین کتابهای ارزشمند دیگری در دست می باشد که فصلی را به این موضوع اختصاص داده، رجحان شرعی سیاهپوشی در سوگ امام حسین علیه السلام را به صورت استدلالی و با استناد به فتاوی مراجع، اثبات نموده اند که از جمله است: ۶- مجمع الدرر فی مسائل اثنی عشر تألیف مرحوم آیهالله حاج شیخ عبدالله مامقانی، متوفای ۱۳۵۱ هـ چاپ سنگی. ۷- الدعاه الحسینیه تألیف: مرحوم آیهالله حاج شیخ محمد علی نخجوانی، متوفای ۱۳۳۴ هـ. گزیده ی این کتاب اخیراً به پیوست دهها استفتاء از مراجع معاصر در ۲۴۰ ص: در قم

چاپ و منتشر شده است. ۸- نجاه الأمة فی اقامه العزاء علی الحسین و الأئمه تألیف: حاج سید محمد رضا حسینی فحام - معاصر - چاپ ۱۴۱۳ هـ، قم. ایشان در این کتاب و در کتاب دیگرش «أحسن الجزاء فی اقامه العزاء علی سیدالشهداء علیه السلام» (چاپ ۱۳۹۹ هـ، قم) مسأله را دقیقاً بررسی نموده و بر رجحان شرعی آن استدلال کرده است. در بعضی از این کتابها و دهها کتاب دیگر «کراهت لباس مشکی» مورد تشکیک قرار گرفته و تصریح شده که برای اثبات کراهت آن راهی وجود ندارد، زیرا: ۱- اجماعی بر آن محقق نشده است. ۲- حجیت شهرت فتوائی ثابت نیست، به ویژه در جائی که مستند فتاوی معلوم باشد.

۳- روایات وارده همه مرسل و ضعیف است. ۴- استناد اصحاب به این روایات از باب تسامح در ادله سنن می باشد و ضعف سند آنها را جبران نمی کند. ۵- بر فرض صحت سند، دلالت هم ندارد، زیرا معطل می باشند. در این روایات آمده است که لباس مشکی لباس فرعون و آل فرعون می باشد، و حداکثر بر کراهت شعار قرار دادن آن دلالت می کند، نه مطلق پوشیدن. از این روایات و از روایت امام صادق علیه السلام که می فرمایند: «من آن را می پوشم و می دانم که لباس اهل آتش است» بخوبی روشن می شود که این روایات ناظر بر بنی عباس و تعریض بر خلفای ستمگر آن زمان است که لباس مشکی را شعار خود قرار داده بودند. داود رقی می گوید: گروهی از شیعیان از امام صادق علیه السلام در مورد لباس مشکی می پرسیدند، در حالی که ایشان جبه سیاهی بر تن، قلنسوه ی سیاهی بر سر و کفش سیاهی در پا داشتند.

امام صادق علیه السلام در پاسخ آنها، رشته ای از لباس خود را بدست گرفت و فرمود: «پنبه ی این لباس سیاه است، شما دلهای خود را سفید کنید، و هر چه می خواهید پوشید». (۱) امام علیه السلام با این بیان لطیف اشاره کردند که تیرگی محبت دشمنان ما را از دل خود بزدائید و دلها را با نور محبت ما نورانی کنید، آنگاه هر چه خواستید پوشید. همه ی اینها اشاره به این است که نهی از لباس مشکی تعریض به بنی عباس بوده که آنها به پیروی از آل فرعون لباس مشکی را شعار خود قرار داده بودند و در مقام بیان حکم شرعی نیست.

ص: ۱۹۴

همانطور که یک فرد حیات و ممات، خواب و بیداری، صحت و بیماری دارد اجتماع نیز دارای اینگونه عوارض می باشد، و باید دقت نمود تا عوامل این عوارض را پیدا کرد. تنها نوشتن تاریخ کافی نیست، آنچه مهم می باشد تجزیه و تحلیل تاریخ است و الا نوشتن و یا دیدن ظواهر حوادث نه کار مشکلی است و نه بهره ی کامل از آن برده می شود. بررسی تاریخ گذشتگان و سیر در آثار و بقایای مانده از دیار و شهرهای پیشینیان و اقوام و قبایل مختلف انسان را نسبت به سرگذشت آنان آگاه می کند و عامل پند و اندرز و آموزش تجربیات گرانها جهت استفاده در زندگی او خواهد شد. این مطلب از نظر قرآن به قدری مهم است که در ۱۳ مورد به صورتهای: (قل سیروا فی الأرض) (۱) (أفلم یسیروا فی الأرض) (۲) (أولم یسیروا فی الأرض) (۳) آمده است و هدف قرآن از ذکر تاریخ سلف همین بوده است، بلکه از این هم بالاتر، به تعبیر قرآن سیر در آثار گذشتگان موجب بیداری اندیشه و سبب پیدایش قدرت تعقل می گردد:

ص: ۱۹۵

-
- ۱- ۳۴۵. سوره ی أنعام، آیه ی ۱۱، سوره ی نمل، آیه ی ۶۹ - سوره ی عنکبوت، آیه ی ۲۰، سوره ی روم، آیه ی ۴۲.
 - ۲- ۳۴۶. سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۹، سوره ی غافر، آیه ی ۸۲، سوره ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آیه ی ۱۰.
 - ۳- ۳۴۷. سوره ی روم، آیه ی ۹، سوره ی فاطر، آیه ی ۴۴، سوره ی غافر، آیه ی ۲۱.

(أفلم يسيروا في الأرض فتكون لهم قلوب يعقلون بها) (۱) بنا به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جهت احیای قلب و زنده کردن دل‌های

مرده، باید با اخبار گذشتگان آشنا شد، آن حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید: «أحی قلبک بالموعظه و أمته بالزهد... و أعرض علیه أخبار الماضین، و ذکره بما أصاب من كان قبلك من الأولین، و سرفی دیارهم و آثارهم، فانظر فیما فعلوا، و عمن انتقلوا، و أين حلوا و نزلوا، فانک تجدهم قد انتقلوا عن الأجه، و حلوا دار الغربه، و كأنک عن قلیل قد صرت كأحدهم». «دل خود را به موعظه و اندرز زنده دار، و به زهد و پارسائی بمیران... و با اخبار گذشتگان آشنا کرده، و آنچه را قبل از تو به پیشینیان رسیده است به یادش آور، و در سراها و بازمانده ها و نشانه های ایشان گردش کن و ببین چه کرده اند، و از چه جایی انتقال یافتند و کجا فرود آمده، جا گرفتند! ایشان را از دوستان جدا شده می یابی، که در سرای تنهایی فرود آمده اند، و چنان است که تو بزودی مانند یکی از آنها خواهی بود...». (۲) بدیهی است که با یک نظر سطحی و بدون مطالعه ی فراگیر و همه جانبه انسان با حقیقت آنچه اتفاق افتاده و پیش افتاده و پیش آمده آشنا نخواهد شد، و شناخت درست وقایع تاریخی، مستلزم تأمل و تفکر دقیق و نیازمند صرف وقت و دقت زیاد در اعمال و رفتار آنهاست. خصوصا حادثه ی بزرگی مثل واقعه ی عاشورا و جریانات کربلا، که علاوه بر رعایت امور یاد شده، آشنائی با هدف و فرهنگ آنان نیز ضروری است.

حضرت علی علیه السلام در دنباله ی سفارشهای خود به فرزندش بزرگوارش حضرت امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

ص: ۱۹۶

۱- ۳۴۸. سوره ی حج، آیه ی ۴۶.

۲- ۳۴۹. نهج البلاغه فیض الاسلام: ۹۰۹ نامه ۳۱.

«أى بنى - انى و ان لم أكن قد عمرت عمر من كان قبلى - فقد نظرت فى أعمالهم و فكرت فى أخبارهم و سرت فى آثارهم حتى عدت كأحدكم، بل كأنى بما انتهى الى من أمورهم قد عمرت مع أولهم الى آخرهم، فعرفت صفو ذلك من كدره و نفعه من ضرره». «فرزندم، گرچه من عمر كسانى را كه پيش از من بودند نكرده ام، اما در كارهاى آنان نگرىسته و در اخبارشان اندیشه نموده و در آثار آنان سير كرده ام، چنانكه مانند يكى از آنها گردیده ام، بلكه به سبب كارهاى آنان كه به من رسیده گوئى كه من از اول تا آخر با آنان زندگى كرده ام، پس پاكيگى و خوبى كردار آنها را از تيرگى و بدى، و سود آنان را از زيانش شناختم»...

علل قیام حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

با روشن شدن مطالب گذشته و اینکه یکی از مهم ترین حوادث تاریخی قضیه عاشورا است که احتیاج به تأمل و تفکر دقیق دارد، طبعاً هر انسانی که این حادثه ی غم انگیز را مورد مطالعه قرار می دهد، سؤالاتی برای او مطرح خواهد شد که از میان آنها دو سؤال مهم توسط بزرگان و نویسندگان و حتی افراد عادی مطرح شده و هر کس سعی نموده که برای آن پاسخ صحیحی بیابد. ۱- آنچه مسلم است مصائب وارده بر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و اهل بیت بزرگوارش به حدی است که قلم از بیان آن عاجز است. بنی امیه در آن مدت کوتاه نسبت به سالار شهیدان و فرزندان و اصحاب باوفایش چندان ظلم و بیدادگری روا داشتند که امام سجاد علیه السلام بیرون مدینه خطاب بمردم فرمود: «...چین روشی در نسلهای پیشین نشینده ایم... سوگند بخدا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشنهاد جنگ با ما را می داد، آن چنان که سفارش ما را کرد، اینان بیشتر از آنچه با ما رفتار کردند نمی توانستند نسبت به ما ظلم نمایند انا لله و انا الیه راجعون! چه مصیبت بزرگ و دلسوز و دردناک و رنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوزی بود». (۲) اکنون سؤال این است که چگونه ممکن است مردمی که خود را مسلمان و از امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پنداشتند فرزند عزیز او را با برادران و فرزندان و همراهانش که بهترین خلق خدا بودند با آن وضع فجیع با لب تشنه، غریبانه و مظلومانه به شهادت برسانند، و حتی به کودکان او هم رحم نکنند! بدنهای مطهر آنها را زیر سم اسبان پایمال کنند، اهل بیت او را مانند بیگانگان به اسارت گرفته، به گرد شهرها

ص: ۱۹۸

-
- ۱- ۳۵۰. نهج البلاغه: ۹۱۳ نامه ی ۳۱، و نیز ضمن خطبه ی قاصعه در نهج البلاغه: ۸۰۱ خ ۲۳۴ و صبحی صالح: ۲۹۶ خ ۱۹۲ و ابن ابی الحدید: ۱۳: ۱۶۸ خ ۲۳۸ مراجعه شود.
- ۲- ۳۵۱. لهوف: ۲۰۲.

ظلم و آزاری دریغ نوزندند؟ (۱) ۲- بر فرض که حضرت امام حسین علیه السلام مأمور به ظاهر بود با آن اشراف علمی و اطلاع دقیقی که از اوضاع و شرایط شهر کوفه داشتند و پیوسته توسط افراد مختلف به آن حضرت یادآوری می شد، چرا به این کار اقدام کردند و انگیزه ی اصلی حرکت و قیام آن بزرگوار چه بوده است؟ برای یافتن پاسخ این سؤال، ناگزیر از جستجوی عواملی هستیم که در واقع

ص: ۱۹۹

۱- ۳۵۲. اخیراً عده ای ندانسته، یا با نقشه های حساب شده ی وهابیه و غریبه ها می گویند: اینها دروغ است و چه کسی حاضر می شود اینهمه ظلم و تعدی به ساحت آن حضرت روا دارد، علاوه بر اینکه این استبعاد، به معنای انکار واقعیت و به منزله ی اجتهاد در مقابل نص است -چه اگر روشن ترین فراز تاریخ مستبعد شمرده شود، باید فاتحه ی کل تاریخ را خواند - در حال حاضر محققین این سؤال را راحت تر جواب می دهند، زیرا بالعیان می بینند در این زمان با اینهمه پیشرفت علم و تمدن و بالا رفتن آگاهی، با دستاویز قرار دادن عناوین مقدسی چون حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، حمایت از ضعیفان و... چه جنایاتی در دنیا می شود {مگر فراموش می کنیم شکنجه هائی را که در زندانها در کشورهای مختلف جهان خصوصاً به دست اسرائیلیها می شود؟! مگر از یاد می بریم در مدت ده سال در کامبوج بیش از یک میلیون انسان هلاک شدند؟! و یا آمریکا به اسم آزادی با انداختن دو بمب اتم در دو شهر ژاپن آنها را بکلی نابود کرد، و یا در ویتنام هزاران نفر را به هلاکت رسانید! و مگر فراموش کردیم در دو جنگ جهانی اول و دوم ده ها میلیون انسان بی گناه به دست نابودی سپرده شدند؟ مگر مشاهده نمی کنیم در آفریقا میلیونها انسان از مرد و زن و کودک بی گناه را با چه وضع فجیعی نابود می کنند؟! مگر نمی بینیم هر روز در گوشه و کنار جهان همین مدافعین حقوق بشر و روشنفکران چقدر انسانها را با چه وضعی هلاک می کنند، و یا شهرها و مراکز اقتصادی و حیاتی را با وسائل جنگی پیشرفته به خرابه هائی مبدل می سازند! مگر جنایات یهود و اسرائیل فراموش شدنی است، مگر از یاد بردیم جنایات صدام را در مدت هشت سال؟ مگر همین روزها در قلب اروپا مرکز تمدن دنیا در کشور بوسنی این همه فجایع دردناک به وقوع نپیوست که روی تاریخ را سیاه کرد؟! و...} برای آنها دشوار نیست که بپذیرند که حدود هزار و چهار صد سال قبل به دست وحشیان دور از تمدن بنی امیه و انسانهای جاهلی که کینه های دیرینه با خاندان رسالت داشتند، اینهمه ظلم و ستم به ساحت مولای ما سالار شهیدان حضرت حسین علیه السلام و یارانش انجام پذیرفته است.

زمینه ساز حادثه کربلا بوده و یا نقشی در مهیا ساختن زمینه ی آن واقعه داشته اند.

نظری به تاریخ اسلام ولو اجمالاً، بخصوص از آغاز هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه تا سال ۶۱ هجری که سال وقوع حادثه ی عاشورا می باشد ضروری است. از همان آغاز علنی شدن دعوت به اسلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه از اولین روزی که خویشاوندان حضرت، به پذیرش اسلام دعوت شدند و بر اساس روایاتی که شیعه و سنی نقل نموده اند که امر سرپرستی و ولایت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف آن حضرت اعلام گردید، سینه ها و دل‌های سرشار از ظلمت و تاریکی قریش که پرده های جهل و نفاق و نادانی و بغض و عداوت را بر تاریک خانه ی اندیشه و بصیرت خود افکنده، و در اثر پرستش بتها و پیروی از هواهای نفسانی خود از شبهای ظلمانی هم سیاه تر گشته بود، از کینه و کید و عناد و حسد، نسبت به حضرت علی علیه السلام مملو گردید. با سفارشهای مکرر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد اهمیت ولایت آن بزرگوار (۱) نه تنها از این دشمنی و حق ستیزی کاسته نشد، بلکه پیوسته بر آن عناد و حسد افزوده گشت. با تصمیم سران مکه در مورد به قتل رساندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمان آن حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام مبنی بر خوابیدن در رختخواب آن جناب - که هجرت به مدینه میسر شد - زمینه ی بیشتری جهت تشدید دشمنی با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراهم شد. در دومین سال هجرت، جنگ مهم و حساس «بدر» میان مسلمین و کفار اتفاق

ص: ۲۰۰

۱- ۳۵۳. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امر سرپرستی و ولایت حضرت علی علیه السلام و سفارش راجع به عترت را در محافل و مواضع مختلف و با تعبیرهای گوناگون از قبیل «انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی» مورد تأکید قرار می دادند که در این باره کتابهای زیادی نوشته شده، که از آن جمله است: «عبارات الأنوار» جلد حدیث ثقلین، و «نفحات الأزهار» جلد ۱ تا ۳.

افتاد، و با اینکه تعداد مسلمین کمتر از یک سوم کفار بوده و فاقد ساز و برگ نظامی و زاد و توشه بودند، با لطف و عنایت الهی پیروز شدند، و کفار مکه به بدترین شکل ممکن شکست خوردند، و از هفتاد نفر کشته ی آنها ۳۶ نفر بدست حضرت علی علیه السلام کشته شدند، که اسامی

نفر آنها را «واقدی» به تفصیل آورده است (۱) از آنجمله افراد سرشناس مثل: عتبه و شیبه و ولید بن عتبه و حنظله بن ابی سفیان و ابوجهل، و از میان اسیران افراد معروف و خبیثی مانند نصر بن حارث و عقبه بن ابی معیط بودند. (۲) همین ها موجب شد که بعد از واقعه بدر، قریش سخت آشفته، و سینه های مملو از کینه و کید آنان نسبت به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا حضرت علی علیه السلام سیاه تر گردد. در سال سوم نیز با وقوع جنگ احد علمدار مشرکین طلحه بن ابی طلحه و برادرش مصعب به دست توانای حضرت علی علیه السلام به هلاک رسیدند (۳) جنگ خندق نیز شاهد گوشه ی دیگری از فداکاری و شجاعت بی نظیر حضرت علی علیه السلام بوده و هلاکت نامی ترین و مهشورترین سواران عرب، عمرو بن عبدود نیز نوفل بن عبدالله بن دست توانای آن حضرت آتش بغض و دشمنی را بیش از پیش در دلهای تاریک قریش شعله ورترا ساخت. رد خواستگاری افراد مختلف جهت ازدواج با بانوی گرامی اسلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و تزویج آن بانو با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عامل دیگری بود که شعله های خشم و کینه و حسد را در سینه های قریش بیش از پیش برافروخت.

ص: ۲۰۱

۱- ۳۵۴. مغازی واقدی: ۱: ۱۴۷ تا ۱۵۲.

۲- ۳۵۵. منتهی الآمال: ۱: ۵۶.

۳- ۳۵۶. منتهی الامال: ۱: ۶۰.

صدور معجزه های فراوان در موارد مختلف از خاندان پیامبر خصوصا حضرت علی علیه السلام حسد و خشم و کینه ی آنها را نسبت به خاندان پیامبر خصوصا حضرت علی علیه السلام بیشتر می کرد. و نیز محبوبیت حضرت علی علیه السلام در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فضائل بی حساب او، از سبقت در اسلام، فتح خیبر، جریان مباحله، حدیث منزلت، سد همه ی ابواب جز باب آن

حضرت، نزول آیات بی شماری مانند: آیه ی (انما ولیکم الله) (۱) آیه ی تبلیغ (۲) آیه ی تطهیر (۳) آیه ی مودت (۴) سوره ی هل أتی، سوره ی عادیات، و هزاران فضائل و مناقب دیگر، که در اثر آنها دشمنانش از کینه و حسادت می سوختند و دنبال فرصت می گشتند تا بروز دهند. تا جایی که حضرت علی علیه السلام می فرمایند: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قبا به باغی رسیدیم، عرض کردم: چه باغ زیبایی است؟ ای علی، در بهشت زیباتر از اینها برای توست، تا به هفت باغ رسیدیم، و من گفتم: چه زیباست! و آن حضرت می فرمودند: زیباتر از آنها در بهشت برای توست، آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرا در آغوش گرفت و گریه ی شدیدی نمودند (و فرمودند: پدرم فدای تو باد، ای شهید تنها) عرض کردم: یا رسول الله، چرا گریه می کنید؟ فرمودند: برادرم ابوالحسن، از کینه هائی که در دل گروهی از مردم است و بعد از من ظاهر می کنند. پرسیدم: آیا دینم به سلامت خواهد ماند؟ فرمودند: دینت در سلامت خواهد بود. عرض کردم: ای رسول خدا، هر گاه دینم سالم بماند اینها مرا ناراحت

ص: ۲۰۲

۱- ۳۵۷. سوره ی مائده، آیه ی ۵۵.

۲- ۳۵۸. سوره ی مائده، آیه ی ۶۷.

۳- ۳۵۹. سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

۴- ۳۶۰. سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.

نمی کند... (۱) حضرت فاطمه علیها السلام در دیدار زنان مهاجر و انصار با آن حضرت می فرمایند:... آنها از ابوالحسن علی علیه السلام روی گردانیدند، سوگند بخدای روی گردانی آنها از حضرت علی به این بود که شمشیر او در میدانهای نبرد تیز و کوبنده بود، او باکی از مرگ نداشت و با پنجه ی پرتوانش دشمن را به خاک هلاکت می افکند و غضب آن حضرت در راه خداوند بود... (۲)

بهر حال این دشمنی ها در یکی از حساس ترین لحظات تاریخ یعنی هیجدهم ذی الحجه سال دهم هجری در غدیر خم به نهایت می رسد، گرچه اعلان رسمی خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ظاهر حتی از جانب پایه گزاران ظلم و تعدی بر اهل بیت علیهم السلام با استقبال گرم روبرو شده، و با تهنیت و بیعت حدود صد هزار نفر به پایان می رسد، لکن آتش کینه و حسد و بغض آنها را شعله ورترا ساخت. یکی دیگر از عوامل مهمی که زمینه را برای غضب خلافت حضرت علی علیه السلام و وقوع حادثه ی کربلا- و دیگر قضایا هموار کرد، کمبود یاران توانمند و مخلص، و به شهادت رسیدن عده ای از آنان در جنگهای مختلف است. سدید گوید: در محضر امام باقر علیه السلام بودیم، بحث پیرامون قضایای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که مردم پدید آورده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خوار و کنار زده بودند. مردی گفت: عزت و نفرت زیاد بنی هاشم چه شد؟ حضرت باقر علیه السلام فرمودند:... بخدا سوگند، اگر حضرت حمزه و جعفر در

ص: ۲۰۳

۱- ۳۶۱. بحارالانوار: ۶۶:۲۸ ب ۲ ضمن ح ۲۶، و ج ۴:۴۱ ب ۹۹ ضمن ح ۴، و این حدیث را بسیاری از شیعه و سنی نقل کرده اند، به پاورقی دو جلد مذکور و احقاق الحق: ۶: ۱۸۱ مراجعه شود.

۲- ۳۶۲. احتیاج طبرسی: ۱: ۱۴۷، بحارالانوار: ۴۳: ۱۶۰.

جریان ابوبکر و عمر حاضر بودند، آن دو به مقصود خود نمی رسیدند، و اگر حضرت حمزه و جعفر بودند جان خود را فدا می کردند (و نمی گذاشتند حضرت علی علیه السلام خانه نشین شود). (۱) ابوهیثم گوید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه خطاب به مردم فرمودند:... بخدا اگر برای من یاورانی تعداد یاران طالوت، یا اهل بدر بود، با شمشیر شما را به حق بر می گرداندم... سپس از مسجد خارج شده، از محل نگهداری گوسفندان عبور نمود که در آنجا حدود سی گوسفند بود، فرمودند: سوگند بخدا، اگر به اندازه ی این گوسفندان مردانی خیرخواه خدا و رسولش داشتم، ابوبکر را از حکومت خلع می کردم. چون شب شد ۳۶۰ نفر با آن حضرت بیعت کردند که تا حد جان همراهی کنند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فردا سرهای خود را بتراشید و در فلان موضع حاضر شوید. هیچکس همراهی نکرد جز ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار

یاسر و در آخر آنها حضرت سلمان آمد... (۲) چون حضرت علی علیه السلام را پیش ابابکر بردند آن حضرت فرمود: بخدا سوگند، اگر شمشیرم بدستم می بود می دانستید که به من دست نمی یافتید. بخدا خود را درباره ی جهاد با شما ملامت نمی کنم، اگر چهل نفر مرا یاری می کردند، شما را متفرق می کردم، لکن خدا لعنت کند اقوامی را که با من بیعت نمودند، سپس مرا واگذاشتند و بیعت خود را شکستند. (۳) پس از ماجرای سقیفه و بردن حضرت علی علیه السلام به مسجد برای بیعت، سر به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا، تو خود می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:

ص: ۲۰۴

۱- ۳۶۳. کافی: ۸ {روضه}: ۱۸۹ ح ۲۱۶.

۲- ۳۶۴. کافی: ۸ {روضه}: ۳۲ ضمن ح ۵، به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۴:۱۱ و... مراجعه شود.

۳- ۳۶۵. کتاب سلیم بن قیس: ۸۵.

اگر بیست نفر یاور داشتی جهاد کن، و این همان گفته ی تو در قرآن است. (ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین) (۱) بار خدایا، بیست نفر هم پیدا نشد، و آیه را سه مرتبه تکرار کرد، آنگاه به خانه بازگشت (۲) حضرت علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بردند و به حضرت فاطمه علیها السلام هم اهانتها شد، کسی چیزی نگفت. ام سلمه هم که بر آشت یک سال سهمیه اش را از بیت قطع کردند (۳) حضرت علی علیه السلام می فرماید:... دیدم که بغیر از اهل بیت خود یاوری ندارم راضی نشدم که آنها کشته شوند و چشمی که خاشاک در آن رفته بهم نهادم و با استخوانی که گلویم را گرفته بود آشامیدم و بر گرفتن راه نفس (از بسیاری غم و اندوه) و بر حوادث تلخ تر از

طعم علقم (گیاهی است بسیار تلخ) صبر نمودم... (۴) از اینجا روشن می شود که نگرانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از اوضاع بعد از خودش نمی تواند از ناحیه ی فرد یا افرادی خاص باشد، زیرا با توجه به ظهور پیشرفت و جهانی شدن دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان بی شمار دین مبین اسلام، بر فرض هم که گروهی اندک قصد تخریب ارکان مهم و پایه های اساسی اسلام را داشته باشند، بدون پشتوانه ی مردمی کاری از پیش نخواهند برد، و در واقع خباثت و دشمنی باطنی گروه زیادی از مردم است که موجب آزردهی خاطر شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و زمینه ساز اقدامات خصمانه ی تعدادی اندک از منافقان به ظاهر مسلمان

ص: ۲۰۵

۱- ۳۶۶. سوره ی انفال، آیه ی ۶۸.

۲- ۳۶۷. تفسیر عیاشی: ۶۸:۲ - سوره ی انفال ذیل حدیث ۷۶، اختصاص مفید: ۱۸۲.

۳- ۳۶۸. دلائل الامامه: ۳۹ دنباله حدیث فدک.

۴- ۳۶۹. نهج البلاغه فیض: ۹۲ خ ۲۶.

خواهد شد، و با همین واقعیت جانسوز است که همه ی مصائب پیاپی وارده بر اهل بیت رسالت، توجیه پذیر می گردد. پس از گذشت فقط چند ساعت از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست حجت خدا را به ظاهر از ولایت و سرپرستی مردم کوتاه و حکومت جهانی اسلام را غاصبانه از خاندان عصمت علیهم السلام خارج می نمایند و امت فدائی دیروز! بدون کمترین عکس العملی که حاکی از ناخرسندی آنان باشد، براحتی بلکه در مواردی با خشنودی از کنار قضیه می گذرند. نظام قبیلگی هم که در آن، افراد تابع محض رؤسای قبیله و فراد سرشناس و... بودند و در هر راهی که آنها قدم می نهادند، از آنها پیروی می کردند، و در واقع این رئیس و بزرگ قبیله بود که الگوی مردم بود، و اگر کسی او را تطمیع می کرد، و یا می ترساند و او راهی را انتخاب می کرد، تمام قبیله را با خود همراه داشت، و در این میان ظالم و مظلوم، حق و ناحق، مطرح نبود بلکه رقابت شدیدی وجود داشت، که خود عامل مهم دیگری در بنا نهادن خشت کج در سقیفه گردید. برآستی اگر این زمینه ها و این کینه ها و حسدها نبود، چگونه گروهی اندک جسارت مقابله با ابرمردی را می یافتند که می فرمود: «اگر تمام عرب مقابل علی بایستند علی به آنها پشت نخواهد کرد»؟

اگر این زمینه ها نبود چگونه جرأت می کردند ریسمان بر گردن جبل الله المتین بیاویزند و او را به جبر برای بیعت با ظالمین به مسجد ببرند؟ و اگر این زمینه ها نبود چگونه ممکن می شد که فدک را ظالمانه از اختیار صدیقه ی طاهره - صلوات الله علیها - بیرون ببرند؟ و یا درب خانه ی اهل بیت پیغمبر را آتش زده بدون اذن وارد شوند؟ (۱) و یا تازیانه بر بازوی بی بی دو عالم فرود آورده و شفیعه ی

ص: ۲۰۶

دو جهان را به شهادت برسانند؟! بالاخره اگر این زمینه ها نبود چگونه می توانستند خلیفه و حجت خدا و پسر عم مصطفی و زوج بتول عذرا را بیست و پنج سال خانه نشین کنند؟ مسأله به اینجا هم خاتمه نیافت، در طول پنج سال خلافت ظاهری آن حضرت سه جنگ خانمانسوز به راه انداختند. اما لشکریان این سه جنگ چه کسانی بودند؟ غالباً همانها که صدای تکبیرشان به هنگام مشاهده ی معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام به آسمان بالا می رفت! در جنگ جمل حدود هیجده هزار نفر از مسلمانان کشته شدند، که پنج هزار آنان از سپاهیان حضرت علی علیه السلام بودند. و در جنگ صفین که حدود چهار ماه به طول انجامید، حدود یکصد و ده هزار نفر کشته شدند، که نود هزار تن از لشکریان معاویه بودند. و در جنگ نهروان تعداد چهار هزار نفر از کسانی که اکثراً حافظ قرآن بودند به هلاکت رسیدند. از طرف دیگری تبلیغات زهرآگین معاویه در طول حکومت ظاهری آن حضرت و بعد از آن از عوامل بسیار مؤثری بود که مردم را از حق و حقیقت دورتر می کرد و این حرکت شقاوت آمیز و گمراه کننده تا بدانجا پیش رفت که نقل شده؛ سالها پس از شهادت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عبدالملک، مردی روبروی حجاج گفت: امیر، پدر و مادرم مرا عاق کرده و نام مرا علی گذاشته اند! تبلیغات بنی امیه در شام بر علیه امیرالمؤمنین و آل علی علیهم السلام به اندازه ای بود که

مردم آن سامان کسی را جز بنی امیه، خویشاوند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی شناختند. گویند: چون اسراء وارد شام شدند و بعضی به حقیقت حال پی بردند، هفتاد تن از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که ما کسی را بغیر از یزید خویشاوند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی دانستیم، و همه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام

عذر خواستند. (۱) بلکه هدف معاویه از این تبلیغات در واقع محو اسلام و نام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است چنانکه مطرف فرزند مغیره بن شعبه گوید: پدرم با معاویه رفت و آمد داشت و او را به زیرکی و عقل ستایش می کرد، اما شبی از پیش او آمد بسیار اندوهگین، بطوریکه غذا نخورد. من گمان کردم سانحه ای رخ داده، پرسیدم: چه شده که امشب اینقدر غمگین هستید؟ گفت: فرزندم، از پیش خبیث ترین مردم می آیم! گفتم: مگر چه شده؟ گفت: با معاویه تنها بودم، به او گفتم: تو به آرزوی خود رسیدی، و دیگر پیر شده ای، کاش اکنون عدالت و خیرخواهی برپا می نمودی، و از حال برادرانت بنی هاشم جويا می شدی، چیزی نزد آنها نمانده که از آنها بترسی. معاویه در پاسخ گفت: هیهات هیهات! ابوبکر مدتی پادشاهی کرد و مرد، و نامی از او باقی نماند مگر اینکه گوینده ای گاهی بگوید: ابوبکر. بعد عمر به پادشاهی رسید، او هم مرد و نامی از او نماند، جز اینکه گوینده ای بگوید: عمر، بعد عثمان پادشاه شد که در نسب کسی مثل او نبود او نیز هلاک شد و نام او و آنچه بر سرش آمد فراموش شد. اما این هاشمی (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) هر روز پنج نوبت به نام او فریاد می زنند و می گویند: «أشهد أن محمداً رسول الله»، دیگر با این حال چه عملی باقی خواهد ماند، بخدا جز آنکه نام او دفن شود اسمش از بین برود. (۲) حتی شهادت جانگداز آن اولین مظلوم تاریخ بشر هم سینه های بغض آلود آن

نامردان خبیث را اصلاح نکرد، لذا می بینیم که مرقد شریف آن بزرگوار هم بیش از صد سال از دسترس و دید عموم مردم پنهان ماند.

ص: ۲۰۸

۱- ۳۷۱. تجارت السلف: ۶۹ تألیف هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی.

۲- ۳۷۲. مروج الذهب: ۴: ۴۹ بخش خلافت مأمون.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرزند فاطمه ی زهرا علیهاالسلام و نور چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت (که بسیاری از مردم حدیث آن را از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند) نیز از این ستم و جور و عداوت در امان نماند و جمعی از منافقان که در میان اصحاب آن حضرت بودند و از ترس شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام تظاهر به اسلام کرده بودند، با حيله های معاویه از امام مجتبی علیه السلام منحرف شدند، بطوریکه آن حضرت برای محافظت خود از شر ایشان حتی در نماز زرهی در زیر لباس خود می پوشید، و وقتی مکر و تمایل اصحاب خود را به معاویه می دید مکرر می فرمودند: «من بارها به شما گفتم که عهد شما را وفائی نیست و همه ی شما بنده ی دنیااید». بی وفائی اصحاب آن حضرت به مرتبه ای رسید که اکثر رؤسای لشکرش به معاویه نوشتند که ما مطیع تو هستیم و اگر متوجه عراق شوی امام حسن را تسلیم تو می نمائیم! لذا آن حضرت پس از آنکه مجبور به ترک مخاصمه با معاویه گردید در مسجد کوفه خطاب به مردم فرمود: خدا شما را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم هدایت کرد و شما دست از اهل بیت او برداشتید و معاویه در امری که مخصوص من بود با من منازعه کرد، ولی چون یآوری نیافتم دست از آن برداشتم. امام مجتبی علیه السلام به همین جهت بود که فقط مدت شش ماه در ظاهر بر مردم حکومت نمود و پس از سپری کردن دورانی بسیار سخت، مظلومانه به شهادت رسید. و در آستانه ی شهادت می فرمود: «اهل کوفه را شناختم و آنان را امتحان کردم و دانستم که به عهد و پیمان خود وفا نمی کنند، و به قول و عمل آنها اعتماد نمی توان کرد، زبانشان با من و دلهایشان با بنی امیه است»

(۱) مرحوم محدث قمی رحمه الله می نویسد: و در آن زمان چنان کار بر شیعیان علی علیه السلام تنگ

شد که اگر شیعه می خواست با رفیقی موافق سخنی بگوید، او را به سرای خویش می برد و در اتاق را بر روی خادم و مملوک خود نیز می بست و بعد از قسم های غلیظ که راز او را فاش نکند، با تمام وحشت و ترس حدیثی یا سخنی را نقل می کرد. از آن سوی احادیث دروغ و جعلی وضع کردند و امیرالمؤمنین و اهل بیت او علیهم السلام را هدف بهتان و تهمت فراوان قرار دادند، و مردم را به تعلیم آن احادیث دروغ تشویق کردند، و در پایان کار چنان شد که این احادیث جعلی را مردم حق می دانستند، تا جایی که حق بر لباس باطل و باطل به لباس حق درآمد، و بعد از شهادت حضرت مجتبی علیه السلام این فتنه شدیدتر شد و شیعیان علی علیه السلام در هیچ نقطه ای از روی زمین ایمن نبودند، و بر جان و مال خود می ترسیدند، و در اطراف زمین پراکنده بودند، و اگر کسی را یهودی و نصرانی می گفتند بهتر از آن بود که او را شیعه ی علی گویند. (۲) بلی این بود اوضاع و شرایطی که پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام برادر بزرگوارشان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام در طول مدت امامت خود با آن مواجه بود. همینها بود زمینه ساز آن جنایت فجیعی که به دست مردم کوفه در کربلا به وقوع پیوست، همان مصیبت و ظلمی که آسمانهای هفتگانه و دریاها و زمین را به گریه درآورد، و ارکان آسمانها به خروش آمد و ملائکه مقرب اشک ریختند، و با آگاهی از این زمینه هاست که از شنیدن کلام دلخراش و جانسوز حضرت

ص: ۲۱۰

۱- ۳۷۳. احتجاج طبرسی: ۱۲:۲، الأنوار البهیه: ۷۹.

۲- ۳۷۴. منتهی الآمال: ۱: ۲۳۸.

سجاد علیه السلام جای تعجبی باقی نمی ماند که خطاب به مردم مدینه فرمودند: بخدا قسم، اگر به جای آن سفارشها که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق ما فرمود، پیشنهاد جنگ (و ظلم و ستم و اذیت) بر ما می فرمود بیشتر از آنچه انجام دادند نمی توانستند انجام دهند انا لله و انا الیه راجعون چه مصیبت بزرگ و دلسوز و دردناک و رنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوزی بود... (۱)

اینها همه از سوی کسانی انجام گرفت که خود را از امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند، نماز می خواندند، روزه می گرفتند، حج می رفتند، امر به معروف و نهی از منکر می کردند. با توضیح مطالب گذشته سؤال اول به خوبی جواب داده می شود. اما جواب سؤال دوم که علت قیام و نهضت آن حضرت چه بوده است؟ گرچه با دقت در مطالب فوق جواب سؤال دوم نیز فهمیده می شود، لکن به خاطر اهمیت مسأله ناگزیر از تحقیق بیشتری هستیم. نخست سخنانی از آن بزرگواران در این زمینه نقل می شود: ۱- حضرت صادق علیه السلام از جد بزرگوارشان امام سجاد علیه السلام نقل می فرمایند که: ... چون معاویه مرد و یزید متصدی کار شد، پسر عمویش ولید بن (۲) عتبه را حاکم

ص: ۲۱۱

۱- ۳۷۵. لهوف: ۲۰۲.

۲- ۳۷۶. در نسخه ی امالی آمده است که «عمویش عتبه را حاکم مدینه ساخت»، ولی ظاهراً سقطی صورت گرفته، و صحیح همان است که ما نوشتیم. چنانکه در نقل خوارزمی آمده: «در آن وقت والی مدینه مروان بن حکم بود، یزید او را عزل کرد و پسر عمویش ولید بن عتبه بن ابی سفیان را به جای او نصب کرد». {مقتل خوارزمی: ۱: ۱۷۹} از تعبیر دیگر مورخان استفاده می شود که به هنگام مرگ معاویه والی مدینه ولید بن عتبه بود و یزید او را در سمت خود باقی گذاشت و دستور جلب امام حسین علیه السلام را به او نوشت. (انساب الاشراف: ۳: ۱۵۵، البدء و التاریخ: ۶: ۸، ارشاد مفید: ۲: ۳۰، تاریخ یعقوبی: ۲: ۲۲۹، تاریخ فخری: ۱۵۵، تاریخ دمشق - جلد امام حسین علیه السلام: ۱۹۹) (لذا علامه مجلسی پس از نقل متن امالی صدوق، از شیخ مفید و ابن شهر آشوب و سید بن طاووس نقل فرموده که والی مدینه ولید بن عتبه بن ابی سفیان بود. (بحار: ۴۴: ۳۲۴). اصولاً عتبه بن ابی سفیان در سال ۶۰ هجری در قید حیات نبوده است.

مدینه ساخت، ولید به مدینه آمد... وی حسین بن علی علیهما السلام را خواست و گفت: یزید دستور داده با وی بیعت کنی. حضرت حسین علیه السلام فرمود: ای پسر عتبه، تو میدانی که ما، اهل بیت کرامت و معدن رسالتیم... از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرام است»، چگونه با خاندانی بیعت کنم که رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی آنها چنین فرموده است؟! چون ولید این را شنید، برای یزید نوشت که حسین بن علی برای تو حق خلافت و بیعت معتقد نیست، درباره ی او هر تصمیم که خواهی بگیر. یزید در جواب نوشت: هرگاه نامه ام به تو رسید، جواب آن را فوری بنویس و در نامه بیان کن هر که را مطیع من است و هر کس مخالف من باشد، و باید سر حسین بن علی به پیوست جواب نامه باشد. چون این خبر به امام حسین علیه السلام رسید، آهنگ عراق کرد، شب به مسجد پیغمبر آمد، تا با قبر آن حضرت وداع کند. چون به قبر رسید نوری از قبر درخشید و به جای خود برگشت. شب دوم برای وداع آمد و به نماز ایستاد و طول داد، تا در حال سجده چرتش برد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به خوابش آمد و او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و چشمش را بوسید و فرمود: پدرم به قربانت، گویا تو را به خونت آغشته می بینم، در میان جمعی از این امت که چشم امید به شفاعتم دارند، ولی نزد خدا برای آنها بهره ای نیست. «یا بنی انک قادم علی أبیک و أمک و أخیک و هم مشتاقون الیک و ان لک

فی الجنة درجات لا تنالها الا بالشهادة»: «پسر جانم، تو نزد پدر و مادر و برادر خود می آئی و همه مشتاق تو اند، و در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت بدان نمی رسی». حضرت حسین علیه السلام گریان از خواب بیدار شد... (۱) ۲- (بعد از درخواست بیعت از آن حضرت) چون صبح شد، امام حسین علیه السلام از خانه بیرون آمد تا خبرها را بشنود، مروان را دید، به آن حضرت گفت: یا ابا عبدالله، من خیرخواه

تو هستم، مرا اطاعت کن تا نجات یابی! امام حسین علیه السلام فرمود: خیرخواهی تو چیست؟ بگو تا بشنوم. مروان گفت: همانا من به تو دستور می دهم با یزید بیعت کنی که هم به نفع دین توست و هم به سود دنیایت می باشد. حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون، و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الأمة براع مثل یزید». «چه مصیبتی بالاتر از اینکه امت مسلمان به سرپرستی همچون یزید دچار شدند، پس باید با اسلام وداع نمود». من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «الخلافه محرمه علی آل ابي سفیان». «خلافت بر فرزندان ابي سفیان حرام است» (۲) ۳- وصیت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به برادرش محمد حنفیه: بسم الله الرحمن الرحيم... خروج من از مدینه ی طیبه برای تکبر و گردنکشی و قبول نکردن حق، و فساد و ظلم بر مردم نیست، بلکه برای اصلاح (خرابیهای) امت جدم بیرون می روم تا امر به معروف و نهی از منکر کنم، و به سیره ی جد و پدرم علی مرتضی عمل نمایم.

ص: ۲۱۳

۱- ۳۷۷. امالی صدوق : ۱۵۱ م ۳۰، بحار الانوار: ۴۴: ۳۱۳.

۲- ۳۷۸. لهوف : ۲۴.

هر کس مرا بحق قبول کند، پس خدا سزاوارتر است به حق، و هر که مرا رد کند صبر می کنم تا خداوند بین من و این قوم قضاوت فرماید، و او بهترین حکم کنندگان است... (۱)۴- حضرت حسین علیه السلام - بعد از ملاقات با حر - برای خطبه خواندن بپا خاست، حمد

و ثنای الهی را بجا آورد و نام جدش را برد و درود بر او فرستاد، سپس فرمود: کار ما به این صورت درآمده است که می بینید، همانا چهره ی دنیا دگرگون و زشت گشته، و نیکوئی از آن رو گردان شده است، و با شتاب می گذرد، و بیش از ته کاسه ای از آن باقی نمانده است، زندگانی مانند چراگاهی سخت و ناهنجار، پست و زبون شده است، «ألا ترون الى الحق لا يعمل به و الى الباطل لا- يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء ربه محققا، فاني لا أرى الموت الا سعادة والحياء مع الظالمين الا برما»: «مگر نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد! بر مؤمن است که ملاقات پروردگار خود را بجان و دل راغب باشد، که همانا مرگ در نظر من خوشبختی و سعادت، و زندگانی با مردم ستمکار جز دلتنگی نمی باشد» (۲) دنباله ی حدیث در «تحف العقول» چنین آمده است: «ان الناس عبید الدنيا و الدین لعق علی ألسنتهم، يحوطونه ما درت

ص: ۲۱۴

۱- ۳۷۹. بحار الانوار: ۴۴: ۳۲۹.

۲- ۳۸۰. لهوف: ۷۹، مثير الأحزان: ۴۴، مقتل خوارزمی: ۵: ۲، تاریخ طبری: ۵: ۴۰۴ و تاریخ دمشق جلد امام حسین علیه السلام: ۲۱۴.

معایشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون». «به راستی مردم همه دنیا پرستند و دین بر سر زبان آنهاست، و تا برای آنها وسیله ی زندگی است می چرخانندش، چون به بلا آزموده شوند دیندار کم است» (۱)

۵- نامه ی حضرت امام حسین علیه السلام به بزرگان کوفه: ... شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خود فرمودند: «من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنه رسول الله، يعمل فى عباد الله بالاثم و العدوان، ثم لم يغير بقول و لا فعل كان حقيقا على الله أن يدخله مدخله». «هر کس پادشاه ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال شمارد و پیمان خدا را بشکند و مخالفت سنت رسول خدا کند، و در میان بندگان خدا به ناحق و ستم عمل نماید، و او با گفتار و کردار خود آن را تغییر ندهد، بر خدا لازم است که او را همنشین وی سازد». دانستید که این زمامداران سر به فرمان شیطان نهاده و از اطاعت خداوند رحمان روی گردانیده اند، و فساد را رواج داده و حدود خدا را تعطیل کردند و بیت المال را خاص خود ساختند، و حرام خدا را حلال و حلالش را حرام نمودند، و من به این امر سزاوارترم به جهت قرابت و نزدیکیم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم... (۲) ۶- آنگاه که دشمنان در اطراف آن مظلوم بی یاور جمع شدند، و همانند نگین انگشتری او را در میان گرفتند، آن جناب بر مرکب خود سوار شد و در مقابل دشمن

ص: ۲۱۵

۱- ۳۸۱. تحف العقول : ۱۷۶.

۲- ۳۸۲. بحار الانوار: ۴۴: ۳۸۱، ناسخ التواریخ: ۲: ۱۷۱، کامل ابن اثیر: ۴: ۴۸.

ایستاده، فرمود: «... ألا وان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین: بین السله و الذله و هیئات منا الذله. یأبی الله ذلک و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و أنوف

حمیه و نفوس أبیه من أن تؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام، و انی زاحف بهذه الأسره مع قله العدد و خذله الناصر». «آگاه باشید که این زنازاده فرزند زنازاده مرا بر سر دو راهی نگه داشته است: راهی به سوی مرگ و راهی به سوی ذلت. هرگز مباد که ما ذلت را بر مرگ اختیار کنیم. خدا و پیامبرش و مردم باایمان و دامنه‌های پاک و پاکیزه که ما را پروردیده و مردمی که زیر بار ستم نروند و افرادی که تن به ذلت ندهند، به ما اجازه نمی دهند که فرمانبری لئیمان را بر کشته شدن شرافتمندانه برگزینیم. بدانید که من با این نزدیکانم - اگر چه اندکند و دیگر یآوری ندارم - با این گروه خواهم جنگید...» (۱) ۷- در پاسخ فرزدق فرمودند: «ان نزل القضاء بما نحب و نرضی، فنحمد الله علی نعمائه، و هو المستعان علی أداء الشکر، و ان حال القضاء دون الرجاء، فلم یبعد من کان الحق نیته و التقوی سریره». «اگر رخدادها بر طبق میل و رغبت ما پیش آید، خدا را در برابر نعمتهایش سپاس می گوئیم، که او مددکار ما در سپاس و شکرگزاری است. و اگر

کارها بر طبق مراد پیش نرفت، آن کسی که نیتش حق باشد

ص: ۲۱۶

و تقوا در سويدای دلش حاکم باشد، از مسیر حق بیرون نخواهد رفت» (۱) ۸- آن حضرت در رجز خود چنین می فرمودند: القتل أولى من رکوب العار والعار أولى من دخول النار کشته شدن از زندگانی ننگین بهتر است، ولی ننگ هم از آتش خداوند بهتر می باشد (۲) ۹- در زیارت اربعین آن جناب، که از امام صادق علیه السلام شرف صدور یافته است، می خوانیم: «اللهم انی أشهد أنه ولیک... و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله، و قد توازر علیه من غرته الدنيا و باع حظه بالارذل الأذنی... فجاهدهم فیک صابرا محتسبا حتی سفک فی طاعتک دمه و استیح حریمه...». «خدایا، گواهی می دهم که او ولی توست... و در راه تو جان خود را تقدیم نمود، تا بندگان را از نادانی و سرگردانی نجات دهد. کسانی که دنیا آنها را گول زد و بهره ی هستی خود را به بهای ناچیز و پستی فروختند، بر علیه او همدست شدند... پس با شکیبائی و خیرخواهی در راه تو جهاد کرد تا خونش

در طاعت تو ریخته شد و حرمش مباح شمرده شد...» (۳) ۱۰- در زیارت جامعه ی کبیره ی صادره ی از امام هادی علیه السلام آمده است: «و بذلتم أنفسکم فی مرضاته، و صبرتم علی ما أصابکم فی جنبه (حبه)، و أقمتم الصلاه، و آتیتم الزکاه، و أمرتم بالمعروف، و نهیتم عن المنکر، و جاهدتم فی الله حق جهاده، حتی أعلنتم دعوته، و بینتم فرائضه، و أقمتم

ص: ۲۱۷

۱- ۳۸۴. ارشاد مفید: ۲: ۶۹، کامل ابن اثیر: ۴: ۴۰، البدایه والنهایه: ۸: ۱۶۶.

۲- ۳۸۵. لهوف: ۱۱۹، بحار الانوار: ۴۵: ۵۰، مثير الأحزان: ۷۲.

۳- ۳۸۶. تهذیب: ۶: ۱۱۳، بحار الانوار: ۱۰۱: ۳۳۱.

حدوده، و نشرتم شرایع احکامه، و سننتم سنته، و صرتم فی ذلک منه الی الرضا، و سلمتم له القضاء، و صدقتم من رسله من مضمی.» (و جان خود را در تحصیل رضایتش فدا کردید، و در آنچه در این زمینه به شما رسید شکیبا بودید، نماز را بپا داشتید و زکات را ادا نمودید، و امر به معروف و نهی از منکر کردید، و در راه خدا جهاد نمودید آن چنانکه شایسته بود (حق جهاد در راه دین خدا). تا دعوتش را آشکار کردید و واجباتش را بیان نمودید، و حدودش را اقامه کردید و دستورات احکامش را منتشر نمودید و سنتش را عمل کرده و استوار نمودید و در این باره رضایت او را جلب کردید و به قضای او تن دادید و پیامبران گذشته را تصدیق کردید» (۱) با دقت در مطالب گذشته و مطالعه و بررسی اوضاع و شرایط حاکم بر زمان حضرت

ابا عبدالله الحسین علیه السلام و آشنائی با اعمال و رفتار یزید پلید و دوری جامعه ی مسلمین از اهداف عالی ی اسلامی، در اثر تبلیغات زهر آگین معاویه، مجالی برای خدشه و اشکال نسبت به قیام و شهادت حضرت سیدالهداء علیه السلام باقی نمی ماند، خصوصا از دیدگاه شیعه که معتقد به عصمت آن بزرگوار است، تردیدی در صحت و لزوم آن قیام و شهادت وجود ندارد. در عین حال، در مورد علت و انگیزه ی این قیام، نظرات مختلفی وجود دارد. اکثر بزرگان با توجه به کلمات آن حضرت که در این باره نقل شده، علت قیام را امر به معروف و نهی از منکر و اقامه ی نماز و سایر واجبات شرع مقدس، و بالجمله احیای دین بر شمرده اند. لکن به نظر می رسد که در این بیان، حق مطلب ادا نشده است، زیرا مسأله قیام

ص: ۲۱۸

آن بزرگوار بسیار بالاتر از این مطلب بوده، آنچه که در فرمایشات آن سرور آمده گوشه ای از اهداف این حرکت، بلکه شمه ای از آثار و ثمرات آن می باشد. چون ابعاد قیام حضرت بسیار گسترده است و میزان درک افراد متفاوت می باشد و همه ی مردم قابلیت درک حقایق را ندارند، لذا کلمات امام حسین علیه السلام در علت خروج خود و حرکت به عراق متفاوت و متناسب با درک و استعداد شنوندگان بوده است. امر به معروف و نهی از منکر و سایر واجبات و حتی نماز، هر چند مهم و بسیار مورد تأکید و توجه شارع مقدس است، لکن در مقایسه با وجود مقدس امام علیه السلام فرع به حساب می آید، و آنچه اصل است وجود ملکوتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. چگونه ممکن است اصل فدای فرع شود؟ امام علیه السلام روح نماز است، آیا روح نماز برای نماز کشته می شود؟ و آیا اصل فدای فرع می شود؟! بلی اینها از آثار و شعاع آن حقیقتی است که در واقع، حضرت برای آن قیام فرمود، و لذا باید گفت: همانطوری که خود آن سرور ناشناخته است و کسی نمی تواند به حقیقت آن دریای بی انتها پی ببرد، و به معرفت واقعی

او دسترسی پیدا کند (۱) حقیقت قیام آن بزرگوار نیز که حساس ترین فراز زندگی اوست ناشناخته می باشد، لکن هر کس به تناسب سعه ی معلومات و سطح معرفت خویش به پاره ای از آثار و ثمرات نهضت آن حضرت واقف گردیده است.

ص: ۲۱۹

۱- ۳۸۸. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «یا علی، ما عرف الله الا أنا و أنت، و ما عرفنی الا الله و أنت، و ما عرفک الا الله و أنا»: «ای علی، خدا را جز من و تو کسی نشناخت، و مرا جز خدا و تو کسی نشناخت و تو را جز خدا و من کسی نمی شناسد» القطره: ۱: ۱۴۰ ب ۲ ح ۱۴۳، تأویل الایات الظاهره: ۱۴۵، مناقب ابن شهر آشوب: ۳: ۲۶۷.

ما بر همین اساس عرض می کنیم: امام حسین علیه السلام ناچار باید یکی از دو راه را انتخاب می کرد: پذیرش بیعت با یزید پلید کثیف فاسق که بر خلاف حاکمان قبلی، بسیاری از کبائر را آشکار مرتکب می شد و کارهای زشت او بر همه روشن بود، و تن به ذلت دادن که به معنی محو ولایت و شریعت و حقیقت بود، و یا برگزیدن مرگ سرخ باعزت که دربر دارنده ی دفاع از حقیقت خویش - که مشتمل بر حفظ ولایت مطلقه ی خود و پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام و فرزندان طاهرینش علیهم السلام بود - و بالمال شریعت مقدس نیز محفوظ می ماند. حضرتش راه دوم را برگزید. پس قیام آن بزرگوار برای حفظ ولایت مطلقه ی خود و پدر و فرزندانش بود، که حفظ شریعت را نیز تضمین می کرد، و در پرتو آن دین جد بزرگوارش نیز احیاء می شد، و شاید فراز دوم از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «حسین منی و أنا من حسین» (۱) ناظر به همین معنا باشد. حضرت حسین علیه السلام جدای از علم امامت به طریق عرفی و معمولی هم این مردم را به خوبی می شناخت و با دردها و سوز دل پدر بزرگوار و برادر مظلوم خود آشنا بود، و پیوسته

در انتظار فرصتی بود که با زدودن پرده های جهل و ضلالت از سینه های تیره و تار این مردم دنیاپرست و گمراه، اندکی آنان را با حقیقت دین که در واقع همان حقانیت ولایت ائمه ی معصومین علیهم السلام است آشنا فرمایند. لذا هنگامیکه بیش از هفت سال از شهادت برادر بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام گذشت، در سال ۵۷ هجری برای زیارت خانه خدا به سوی مکه ی مکرمه عزیمت نمود.

ص: ۲۲۰

۱- ۳۸۹. کشف الغمه: ۲: ۲۱۸، بحار الانوار: ۴۳: ۲۶۱، سنن ترمذی: ۵: ۶۵۸، مستدرک حاکم: ۳: ۱۷۷، الفردوس بمأثور الخطاب: ۲: ۱۵۸، فرائد السمطين: ۲: ۱۳۱، کنز العمال: ۱۲: ۱۱۵، طبقات ابن سعد - ترجمه الامام الحسين عليه السلام - : ۲۷.

عبدالله جعفر و ابن عباس و عده ای از بنی هاشم و جماعتی از دوستان و شیعیان همراه آن حضرت آمدند، روزی در منی گروهی را که بیش از هزار نفر بودند از بنی هاشم و از مردم و صحابه و تابعین و انصار و کسانی که به خوبی و صلاح معروف بودند طلب نمود، آنگاه که جمع آن حضرت پبای خاسته خطبه آغاز نمودند و بعد از حمد و ثنای الهی، و درود بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: معاویه از در طغیان و عصیان با ما و شیعیان ما آنچه خواست انجام داد، و حاضر بودید و دیدید و خبر به شما رسید. اکنون می خواهم از شما چیزی سؤال کنم، اگر راست گویم مرا تصدیق کنید و گرنه تکذیب نمائید، بشنوید تا چه گویم و کلمات مرا محفوظ دارید و چون به شهرها و اقوام خود بازگشت نمودید، جماعتی را که به ایشان وثوق و اعتماد دارید بخوانید و برای آنها نقل کنید، چه من بیم آن دارم که دین خدا مندرس گردد، و کلمه ی حق مجهول بماند، و حال آنکه خداوند شمشعه ی نور خود را تابش دهد، و جگر بند کافران را بر آتش نهد. چون این سفارش به پایان بردند، آغاز سخن و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را یکی یکی تذکر فرمودند، و آیات قرآنی را که در فضیلت آن حضرت نازل شده بود بیان نمودند و همگان تصدیق کردند. آنگاه فرمودند: همانا شنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس گمان کند که دوست من است و علی علیه السلام را دشمن دارد دروغ گفته است، دشمن علی علیه السلام دوست من نتواند بود».

مردی گفت: یا رسول الله، این چگونه باشد، چه زیان دارد که مردی محبت تو را داشته باشد و علی علیه السلام را دشمن دارد؟ فرمود: این بدان جهت است که من و علی یک تیمم، علی من است و من علی ام، چگونه می شود که یک تن را کسی هم دوست و هم دشمن بدارد؟! لاجرم آن کس که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و آنکه با علی دشمنی

کند با من دشمن است، و کسی که با من دشمن است با خداوند دشمنی کرده است». حاضران همه تصدیق کردند، صحابه گفتند: چنین است که فرمودید، ما حاضر بودیم و شنیدیم. تابعین گفتند: ما نیز از آنها که به ما روایت کرده اند و اعتماد بر قول ایشان داشتیم شنیده ایم. آن حضرت در پایان فرمودند: شما را بخدا سوگند چون شهرهای خود مراجعت کردید آنچه را گفتم، برای هر کس که به او اعتماد دارید نقل کنید. (۱) حجت الهی و امامی بر حق، پس از ۷ سال سکوت و بردباری در برابر وضعیتی که مصائب بزرگ و سخت آن هر قلب پاکی را می شکافت، اینک در یک فرصت استثنائی، بر آنست که پیام خود را که اساسی ترین و مهمترین مسأله ی جهان است توسط گروهی از معتمدین و معروفین به مسلمین جهان ابلاغ نماید. مسأله ای که بنا به فرمایش خود آن جناب چنانکه مردم از آن آگاه نشوند بیم آن می رود که دین خدا مندرس گردد. این مسأله نه نماز است و نه روزه و نه حج و نه امر به معروف، و نه حتی جهاد، بلکه امری است که دین خدا با وجود همه ی احکام الهی بدون آن مندرس، و حق مجهول است، و آن همان چیزی می باشد که امام علیه السلام برای احیای آن خود و فرزندان و برادران و یارانش را در معرض شهادت قرار داد، و همه ی فرمایشات آن بزرگوار در مواضع مختلف در طول حرکت از مدینه تا کربلا- با تعبیرهای گوناگون - که بر اساس اختلاف نظر و استعداد و درک مخاطبین بوده - در واقع به همین امر مهم و اساسی

باز می گردد. چه تن دادن به بیعت با یزید به معنای اندراس دین و نابودی حق و پایمال شدن ولایت است. و وداع با اسلام به جهت ابتلاء به مثل یزید نیز به همین معناست،

ص: ۲۲۲

خروج برای اصلاح و امر به معروف هم جز این نیست، دلتنگی ناشی از زندگی با ستمگران هم به لحاظ همین مهم است، و تذکر حرمت خلافت بر آل سفیان نیز به جهت یاد آوری رکن اساسی اسلام یعنی ولایت ائمه علیهم السلام است. و گمراهی و جهالتی که در جملات زیارت اربعین به آن اشاره شده جز انحراف از ولایت ائمه اطهار علیهم السلام چیز دیگری نیست. (۱) آن حضرت خوب می دانست که بنی امیه خصوصا معاویه به نحوی با مردم رفتار نموده که اغلب مردم ایشان را دوست داشته و آنها را بر حق می دانستند (۲) و حضرت علی علیه السلام و اولاد و شیعیانش را باطل می دانستند. سب و لعن آن حضرت را شعار خود کرده، بلکه جزء نماز جمعه قرار داده بودند و آنقدر تأکید داشتند که شخصی فراموش کرده بود که بعد از نماز، آن حضرت را لعن نماید، و در سفر یادش آمد، در آن محل قضا نمود و در آنجا معبدی بنا کرد و آن را مسجد ذکر نامید. (۳) بسیاری از مردم گمان داشتند که کسی با بنی امیه مخالف ندارد و ایشان به حق خلفای پیامبرند. ولی چون آن حضرت با ایشان مقاتله نمود و آنها با آن جناب اینگونه رفتار نمودند و با عیال و اطفال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن حرکات کردند، مردم آگاه شدند و دانستن که آنها سلاطین جوروند نه خلفای رسول الله. امام علیه السلام بر سر دو راهی شهادت و ذلت قرار گرفته و البته هرگز ذلت را که به معنای اندراس دین و نابودی حق و از بین رفتن ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است نخواهد

پذیرفت

ص: ۲۲۳

۱- ۳۹۱. البته برای ولایت معنای عامی است که دربر گیرنده ی مقام سرپرستی امت و حکومت و محبت و نفوذ و ملک و ملکوت و تفویض در دین و... است که این معنا از روایات فراوان استفاده می شود.

۲- ۳۹۲. عبارتی از کتاب تجارف السلف در این زمینه گذشت.

۳- ۳۹۳. فرحه الغری از سید بن طاووس : ۲۵، منتخب طریحی: ۵:۱.

حضرت امام حسین علیه السلام با انتخاب شهادت، هم به تکلیف باطنی و هم به وظیفه ی ظاهری عمل کرد؛ اما تکلیف باطنی و واقعی آن بزرگوار که ما نمی فهمیم و عقل ما قاصر است، چه برای هر کدام از معصومین علیهم السلام وظیفه ی الهی مخصوص بخود بوده که از جانب پروردگار مأمور به انجام آن بودند و عمل می کردند، و تسلیم امر الهی بودند. تکلیف ظاهری آن بزرگوار نیز چنین اقتضاء می کرد که از مدینه به سوی مکه و از مکه به سوی عراق سفر نماید و اگر بناست کشته شود، در آنجا کشته شود، زیرا به هر کجا می رفت آن حضرت را دستگیر کرده می کشتند. یزید به عامل خود در مدینه دستور می دهد که آن حضرت را به قتل برساند. (۱) همانطور که ماجرای بیعت خواستن از آن بزرگوار را قبلاً نوشتیم که قصد داشتند آن حضرت را مطیع و منقاد یزید کنند لکن آن جناب تسلیم نشد و به مکه تشریف برد در حالی که این آیه را تلاوت می نمود: (فخرج منها خائفا يترقب...) (۲) ترسان و نگران از مدینه بیرون رفت. (۳) آن حضرت به حرم امن خدا پناه برد - که خداوند حتی برای وحوش و پرندگان و گیاهان مأمور قرار داده - آنجا هم یزید تصمیم گرفت آن حضرت را دستگیر و به قتل برساند. (۴) آن بزرگوار از حج به عمره عدول نموده، از احرام بیرون آمدند. (۵) اهل کوفه هم نامه های بسیار - که تعداد آنها به دوازده هزار می رسید - نوشتند

ص: ۲۲۴

۱- ۳۹۴. بحار الانوار: ۴۴: ۳۱۲ و ۳۲۴، امالی صدوق: ۱۵۲ م ۳۰ ضمن ح ۱، لهوف: ۲۲.

۲- ۳۹۵. سوره ی قصص، آیه ی ۲۱.

۳- ۳۹۶. بحار الانوار: ۴۴: ۳۳۲، ارشاد: ۳۳: ۲.

۴- ۳۹۷. بحار الانوار: ۴۴: ۳۶۴ و ۳۶۵، و ج ۹۹: ۴۵، ارشاد: ۶۸: ۲، جلاء العيون: ۳۶۹.

۵- ۳۹۸. ارشاد: ۶۸: ۲، جلاء العيون: ۳۶۹، بحار الانوار: ۴۴: ۳۶۳.

تشریف بیاورید، ما همه مطیع و گوش به فرمان شما هستیم. (۱) حضرت مسلم هم نوشت که مردم با آن حضرت بیعت نموده اند. (۲) پس حجتی برای آن جناب نماند، و چون به سوی ایشان آمد و بیعت شکستند نمی توانست برگردد، و اگر برمی گشت به کجا برود! هیچ مأمنی برایش نبود حتی اگر بیعت می کرد باز او را به ذلت می کشتند و شاهد بر این امور آنست که چون برادرش محمد حنفیه خدمت آن سرور عرض کرد: به یمن بروید، یا به گوشه صحرا و کوهها فرار کنید، در جواب فرمودند: «والله - یا أخی - لو كنت فی جحر هامه من هوام الأرض لا ستخرجونی منه حتی یقتلونی»: «ای برادر، بخدا سوگند اگر در سوراخ جانوری بروم، مرا بیرون آورند تا بکشند» (۳) چون فرزدق گفت: یابن رسول الله، چرا حج را تمام نفرمودی؟ فرمود: اگر مانده بودم مرا دستگیر می کردند (۴) و چون آن حضرت در منزل ثعلبیه فرود آمد، مردی که کنیه اش اباهره ازدی بود و از کوفه می آمد به خدمت حضرت رسید، سلام کرد و سپس گفت: یابن رسول الله، برای چه از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: ای اباهره، بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم، دشنام دادند و به آبرویم لطمه زدند باز تحمل کردم، حال می خواهند خونم را بریزند فرار کردم، بخدا سوگند، ستمکار مرا خواهند کشت، و خداوند لباس ذلتی به آنان ببوشاند که

ص: ۲۲۵

۱- ۳۹۹. بحارالانوار: ۴۴:۳۳۳ و ۳۳۴، ارشاد: ۲:۳۴ تا ۳۶.

۲- ۴۰۰. بحارالانوار: ۴۴:۳۳۶، ارشاد: ۲:۳۸.

۳- ۴۰۱. بحارالانوار: ۴۵:۹۹.

۴- ۴۰۲. بحارالانوار: ۴۴:۳۶۵، ارشاد: ۲:۶۸.

پیرمردی از بنی عکرمه که نامش عمرو بن لوذان بود، در بطن عقبه با آن حضرت دیدار کرد، عرض کرد: به کجا می روید؟ حضرت فرمودند: به کوفه، عرض کرد: شما را به خدا سوگند می دهم که باز گردید، زیرا به خدا به آنجا نمی روید جز به سوی سر نیزه ها و شمشیرهای برنده... حضرت فرمودند: ای بنده ی خدا، آنچه تو اندیشی بر من پوشیده نیست و خدای متعال در کار خود مغلوب نمی شود (یعنی جز آنچه اراده ی خدا به آن تعلق گرفته نخواهد شد) سپس فرمودند: «والله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی» «بخدا سوگند، دست از من برندارند تا این دل خون شده را از سینه ام بیرون آورند»... (۲) اما شاهد بر اینکه اگر بیعت هم می کرد باز او را شهید می کردند: ابن زیاد لعین نوشت؛ باید بر حکم من و حکم یزید گردن نهد و بیعت کند. (۳) و شمر ملعون به ابن زیاد گفت: اگر حسین و یارانش بیعت کنند آنگاه اگر تو آنان را کیفر کنی تو بدان سزاوارتر خواهی بود. (۴) اگر خیال کشتن نداشتند چنین نمی گفتند: و آن حضرت غرض ایشان را

ص: ۲۲۶

۱- ۴۰۳. لهوف : ۷۰، بحارالانوار: ۳۶۷:۴۴.

۲- ۴۰۴. ارشاد: ۷۷:۲، بحارالانوار: ۳۷۵:۴۴، تاریخ دمشق: ۲۱۱، تاریخ طبری: ۵:۳۹۴ کلام حضرت که فرمودند: «حکم خدا باید جاری شود» اشاره به تکلیف واقعی آن جناب است که ما نمی فهمیم. و اینکه فرمودند: «دست از من برندارند» اشاره به تکلیف ظاهری آن بزرگوار بود. و کلام حضرت که فرمودند: «این دل خون شده را از سینه ام بیرون می آورند» اشاره به شدت مصیبت آن سرور در آن سرزمین است.

۳- ۴۰۵. بحارالانوار: ۳۸۳:۴۴، مقتل خوارزمی: ۱:۲۳۹.

۴- ۴۰۶. بحارالانوار: ۳۹۰:۴۴، ارشاد: ۹۰:۲.

می دانست لذا فرمود: نه به خدا، دست خواری به شما نخواهم داد و مانند غلامان قرار نخواهم کرد. (۱)

کی لو تو

«.. أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السُّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ هَيْهَاتَ مِنَ الدَّلَّةِ، يَا أَيْبَى اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرْتُ، وَأُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أُبِيَّةٌ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَةَ اللُّثَامِ عَلَى مِصَارِعِ الْكِرَامِ.» (۲)

آگاه باشید که این زنا زاده فرزند زنا زاده مرا بر سر دو راهی نگهداشته است: راهی به سوی مرگ و راهی به سوی ذلت. هرگز مباد که ما ذلت را بر مرگ اختیار کنیم. خدا و پیامبرش و مردم با ایمان و دامن های پاک و پاکیزه که ما را پروریده، و مردمی که زیر بار ستم نروند و افرادی که تن به ذلت ندهند، هرگز رضایت نمی دهند که فرمانبری لئیمان را بر کشته شدن شرافتمندانه برگزینیم...))

اگر از روی تقیه هم راضی می شد البته دست از او بر نمی داشتند و با ذلت و خواری بدون سر و صدا آن حضرت را شهید می کردند.

ای عزیزان! آیا سید الشهداء علیه السلام در گوشه ای بماند و مخفیانه ترور شود و کسی باخبر نشود، و یا وظیفه آنست که از مدینه خارج شده به مکه - شهر بزرگ مذهبی - بیاید، و چند ماه بماند تا موسم حج برسد که مسلمین از اطراف عالم در آنجا جمع شوند، و در روز هشتم، حج را به عمره تبدیل کند، تا همه و همه از امام حسین علیه السلام و کار او باخبر شوند؟

ص: ۲۲۷

۱- ۴۰۷. ارشاد: ۱۰۲:۲، مشیرالأحزان: ۵۱، بحارالانوار: ۷:۴۵.

۲- ۴۰۸. لهوف: ۹۷، بحارالانوار: ۹:۴۵ و ۸۳، مشیرالأحزان: ۵۵، تحف العقول: ۱۷۴، احتجاج طبرسی: ۲۴:۲، مقتل خوارزمی: ۷:۲.

و در روز هشتم، حج را به عمره تبدیل کند، تا همه و همه و از امام حسین علیه السلام و کار او با خبر شوند؟ قهری است که در مکه صدا می کند، مگر چه خبر شده است که حضرت امام حسین علیه السلام عمل حج را تمام نمی کند. آنگاه به طرف عراق حرکت کند، باز همه جا و همه کس با خبر می شوند که در کربلا- با آنهمه مظلومیت شهید می شود، و بعد دنباله آن را حضرت زینب علیها السلام و سایر اسراء ادامه می دهند، بطوریکه در خود شام که مرکز فساد و جور و حکومت یزیدی است همه و همه مسأله را می فهمند، و پی به مظلومیت خاندان نبوت می برند، حتی نصرانیها باخبر می شوند. همه ی مردم می فهمند حق کدام است، باطل کدام است و کارهای یزید و معاویه و حتی وضع قبلی ها هم روشن می شود. شگفت آنکه ابن عباس ها می گویند: آقا شما فرار کنید و به عراق نروید! آیا اینگونه شهید شدن بهتر نیست؟ آری سیدالشهداء علیه السلام معجزی کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که می فرمودند: «حسین منی و أنا من حسین»، و با شهادت خود رسالت حضرتش را به ثمر رسانید، دین را، پیامبر را، علی را، ولایت را و... زنده کرد. آری او به عزت در راه خدا کشته شد و خود را عزیز نمود و احکام الهی را بپا داشت و بندگان را از گمراهی و جهل نجات داد و تن به ذلت و خواری نداد.

بیعت نکردن حضرت امام حسین علیه السلام

شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پدرم از پدرش امام سجاد علیهما السلام نقل فرموده که چون مرگ معاویه نزدیک شد، پسرش یزید - لعنه الله - را طلبید و نزد خود نشانید و گفت: پسر، من گردنکشان را برایت رام کردم و شهرها را برایت آماده نمودم، و سلطنت را به کام تو انداختم، اما از سه نفر - که با همه ی توان با تو مخالفت می کنند - بر تو نگرانم، و آنها عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، و حسین بن علی علیه السلام می باشند. اما عبدالله بن عمر؛ در دل با توست، به او بچسب و دست از او بر مدار، و اما عبدالله بن زبیر؛ اگر به او دست یافتی او را تکه تکه کن، چون همانند شیری که بر شکار خود می جهد بر تو حمله کند، و چون روباهی که از سگ فرار می کند (با مکر و حيله) از تو پنهان گردد. و امام حسین بن علی علیهما السلام؛ دانی چه نسبتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد و از گوشت و خون وی می باشد. من می دانم که مردم عراق او را بر تو بشورانند، سپس دست از او بردارند و ضایعش کنند، اگر به او دست یافتی حق او را بشناس و مقام او را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رعایت کن، و او را مؤاخذه مکن، ما را با او دوستی و خویشی هست، مبادا به او بدی کنی، و از تو کاری ناخوشایند بیند. چون معاویه هلاک شد و یزید بعد از او متصدی امور گردید، (پسر) عمویش (ولید بن)

عتبه بن ابی سفیان (۱) را حاکم مدینه ساخت، (پسر) عتبه به مدینه آمد و جای مروان بن حکم را - که از طرف معاویه حاکم مدینه بود - گرفت، تا دستور یزید را اجراء کند، مروان (۲).

گریخت و بر او دست نیافت. (پسر) عتبه حضرت حسین بن علی علیهما السلام را خواست و گفت: یزید دستور داده با او بیعت کنی. امام حسین علیه السلام فرمود: ای (پسر) عتبه، تو میدانی که ما اهل بیت کرامت و معدن رسالتیم، نشانه های حق هستیم که خدای عزوجل در دلهای ما به ودیعت نهاده و زبان ما را بدان گویا ساخته، پس من به اذن خدای عزوجل سخن گویم؛ و از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرام است» چگونه با خاندانی بیعت کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی آنها چنین فرمود. چون (پسر) عتبه این را شنید به منشی خود دستور داد نامه ای برای یزید بنویسد که براستی حسین بن علی برای تو حق خلافت و بیعت معتقد نیست، درباره ی او هر تصمیمی که خواهی بگیری. چون نامه به یزید - لعنه الله - رسید به (پسر) عتبه نوشت: این نامه که به تو رسید فوراً جواب آن را بنویس، و در نامه شرح بده هر که را مطیع من است و هر که را با من مخالف است و باید سر حسن بن علی به پیوست جواب نامه باشد. این خبر به امام حسین علیه السلام رسید، آهنگ عراق نمود، چون شب شد به مسجد النبوی صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد، تا با قبر آن حضرت وداع کند، چون به قبر رسید نوری از قبر

ص: ۲۳۰

۱- ۴۰۹. ظاهراً باید «پسر عمویش ولید بن عتبه» باشد و کلمه ی «پسر» و «ولید بن» سقط شده است چنانکه قبلاً توضیح دادیم.
۲- ۴۱۰. ظاهراً باید عبدالله بن زبیر باشد که از مدینه فرار کرد، در اینجا بخشی از مطلب سقط شده و یا تصحیفی در عبارت صورت گرفته است، چون مروان بن حکم در مجلسی که امام حسین علیه السلام بر پسر عتبه وارد شد حاضر بود، و او را به قتل آن حضرت تحریک می کرد.

درخشید و به جای خود برگشت. چون شب دوم برای وداع آمد، به نماز ایستاد و نماز را طول داد، آنگاه در سجده لحظه ای حالت خواب بر حضرتش عارض شد، و در خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: «بأبی أنت، کأنی أراک مرملأ بدمک بین عصابه من هذه الأمه، یرجون شفاعتی، ما لهم عند الله من خلاق، یا بنی،

انک قادم علی أبیک و أمک و أخیک و هم مشتاقون الیک و ان لک فی الجنة درجات لا تنالها الا بالشهادة» «پدرم به قربانت، گویا تو را در میان جمعی از این امت که امید شفاعت مرا دارند! به خونت آغشته می بینم (۱) برای آنها نزد خدا بهره ای از خیر نیست. فرزندم، تو نزد پدر و مادر و برادر خود می آئی و همه مشتاق تو اند، و همانا در بهشت برای تو درجاتی هست که جز با شهادت بدان نمی رسی» (۲) حضرت حسین علیه السلام گریان از خواب برخاست و نزد اهل بیت خود آمد، و خواب

ص: ۲۳۱

۱- ۴۱۱. در بحارالانوار: و دیگر منابع در اینجا اضافی دارند {که گویا در چاپ امالی افتاده است}: «جسدت را بخونت آغشته نموده و در زمین کرب و بلا تو را ذبح کنند، در میان گروهی از امت می شوم من، و تو در آنحالت تشنه باشی و شربت آبی به تو ندهند و ترا سیراب نمایند». (بحارالانوار: ۴۴: ۳۲۸، مهیج الأحزان: ۳۲، مقتل خوارزمی: ۱: ۱۸۷، مقتل عوالم: ۵۴).

۲- ۴۱۲. در بحارالانوار و دیگر منابع یاد شده اضافی دارد: «پس در آن حال بجد بزرگوارش نظر انداخته فرمود: «یا جداه، لا حاجه لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و أدخلنی معک فی قبرک»: «ای جد بزرگوار، مرا حاجتی به برگشتن به دنیا نیست مرا بگیر و با خود بقبرت ببر» {و از غمها و دردهای دنیا مرا خلاص کن}. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: تو را چاره نیست از برگشتن به دنیا، تا شربت شهادت بچشی و به ثواب بزرگی که خداوند برایت نوشته نائل گردی...».

خود را به آنها نقل فرمود، و با آنها وداع کرد، و خواهران، دختر و برادر زاده اش قاسم را بر محمل سوار کرد و با بیست و یک تن از اصحاب و اهل بیت خود حرکت نمود، که از آنجمله اند؛ ابوبکر بن علی، محمد بن علی، عثمان بن علی، و عباس بن علی، و عبدالله بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسین الأكبر، و علی بن الحسین الأصغر... (۱)

شیخ مفید قدس سره نقل کرده است که چون امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت فرمود، شیعیان عراق بجنبش درآمدند، و برای امام حسین علیه السلام نوشتند که ما معاویه را از خلافت خلع کرده با شما بیعت می کنیم. امام علیه السلام خودداری نمود و برای ایشان یادآور شد که همانا میان او و معاویه عهد و پیمانی است که شکستن آن جایز نیست، تا زمان آن پایان رسد، و چون معاویه بمیرد در این کار اندیشه خواهم کرد. چون معاویه - علیه الهاویه - در نیمه ی رجب سال ۶۰ هجری مرد، پسرش لعنه الله - نامه ای به ولید بن عتبه بن ابی سفیان - که از طرف معاویه فرماندار مدینه بود - نوشت که بدون درنگ از حسین برای او بیعت بگیرد و به هیچ وجه به او مهلت ندهد. ولید شبانه کس به نزد آن حضرت فرستاد و او را خواست. امام حسین علیه السلام جریان را دانست و گروهی از نزدیکان خود را خواسته به آنان دستور داد؛ سلاحهای خویش را بردارند، و به ایشان فرمود: ولید در چنین وقتی مرا خواسته و من آسوده خاطر نیستم که مرا مجبور به کاری کند که من نتوانم آنرا بپذیرم، و از ولید نیز ایمن نمی توان بود، پس شما همراه من باشید، چون من نزد او رفته شما بر در خانه بنشینید، اگر آواز مرا شنیدید، بر او در آئید تا از من دفع کنید.

ص: ۲۳۲

مام حسین علیه السلام به نزد ولید آمد، مروان بن حکم را نزد او دید. ولید خبر مرگ معاویه را به آن حضرت داد، سپس نامه ی یزید و دستوری که برای گرفتن بیعت از آن جناب داده بود، برای حضرت خواند. آن بزرگوار فرمود: گمان ندارم تو قانع باشی که من در پنهان با یزید بیعت کنم، تا اینکه آشکارا بدانسان که مردم بدانند بیعت نمایم؟ ولید گفت: آری چنین است. امام حسین علیه السلام فرمود: پس صبر کن تا صبح شود و در این باره اندیشه کنم. ولید گفت: بنام خداوند اکنون باز گرد تا با گروهی از مردم (برای بیعت) به نزد ما بیائی. مروان به ولید گفت: بخدا سوگند اگر حسین از تو جدا شود و بیعت نکند دیگر هرگز به

او دست نخواهی یافت، تا کشتار بسیاری میان تو و او بشود، او را نگهدار تا بیعت کند یا گردنش را بزنی. امام حسین علیه السلام از جا جست و به او فرمود: ای پسر زرقاء (زن کبود چشم) تو مرا می کشی یا او؟! بخدا دروغ گفتی و خطا کردی (۱) و از خانه بیرون رفت و با نزدیکان خود براه افتاد و به منزل خویش آمد. مروان به ولید گفت: گوش به سخن من ندادی، بخدا دیگر نمی توانی بر او

ص: ۲۳۳

۱- ۴۱۴. مرحوم سید بن طاووس و دیگران مطلبی اضافی دارند: سپس رو به ولید نموده، فرمود: ای امیر، ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم، آستانه ی ما محل آمد و شد ملائکه است، دفتر وجود به نام ما گشوده و ختم می گردد، و یزید مردی است فاسق و شرابخوار و آدم کش که آشکارا فسق می کند. و همچون منی با چنین کسی بیعت نخواهد نمود. لکن ما و شما صبح کنیم و خوب اندیشه نمائیم که کدامیک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتریم. {لهوف: ۲۳، بحارالانوار: ۴۴: ۳۲۵، مقتل خوارزمی: ۱: ۱۸۴، مثيرالأحزان: ۲۴}.

دست یابی. ولید گفت: وای بحال دیگران باد ای مروان، پیشنهادی به من نمودی که نابودی دین من در آن بود، بخدا دوست ندارم آنچه خورشید بر آن می تابد و از آن غروب می کند از مال دنیا و ملک آن، از من باشد و من حسین را بکشم، سبحان الله! همینکه حسین گفت: من بیعت نمی کنم، من حسین را بکشم؟! بخدا سوگند، گمان ندارم کسی که در روز قیامت به خون حسین باز خواست شود عقوبتش آسان باشد. مروان گفت: اگر برای این خاطر است، کار بجائی کردی. گر چه در دل کار او را خوش نداشت. امام حسین علیه السلام آن شب را که شب بیست و هفتم رجب سال ۶۰ هجری بود در خانه خود ماند. ولید هم آنشب سرگرم بیعت گرفتن از ابن زبیر شد و او نیز از بیعت سر باز زده همان شب مدینه را به سوی مکه ترک کرد، چون صبح شد ولید مردی از بنی امیه را با هشتاد سوار دنبال او فرستاد لکن به او دست نیافته، بازگشتند.

چون عصر روز شنبه شد، ولید گروهی را به نزد امام حسین علیه السلام فرستاد که برای بیعت حاضر شود. آن حضرت فرمود: تا بامداد فردا صبر کنید تا هر دو در این باره بیندیشیم. آنشب نیز از آن حضرت دست برداشت. آن حضرت در همانشب - که شب یکشنبه ۲۸ رجب بود - از مدینه به سوی مکه رهسپار شد، و فرزندان و برادرزادگان و برادران و بیشتر خاندانش جز برادرش محمد حنفیه همراه او بودند. (۱) مرحوم سید بن طاووس بعد از نقل جریان بطور اختصار می نویسد: چون صبح شد حضرت حسین علیه السلام از خانه ی خویش بیرون آمد تا خبرها را بشنود،

ص: ۲۳۴

مروان را دید. مروان به آن حضرت گفت: یا ابا عبدالله، من خیر خواه تو هستم، مرا اطاعت کن تا نجات یابی! امام حسین علیه السلام فرمود: خیر خواهی تو چیست؟ بگو تا بشنوم. مروان گفت: همانا من به تو دستور می دهم با یزید بیعت کنی که هم به نفع دین توست و هم به سود دنیایت. آن حضرت فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون، و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید و لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: الخلفه محرمه علی آل أبی سفیان» «چه مصیبتی بالاتر از اینکه امت مسلمان به سرپرستی همچون یزید دچار شوند، پس باید با اسلام وداع نمود، از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمودند: خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرام است»

حرکت امام حسین علیه السلام به سوی مکه

چون آن حضرت آماده ی حرکت شد، شب هنگام بر سر تربت مطهر مادر خود فاطمه ی زهرا علیهاالسلام و مرقد منور برادر خود امام حسن علیه السلام رفته، با آنها وداع نمود و صبح به خانه آمد تا روانه شود. ابن قولویه به سند معتبر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که چون امام حسین علیه السلام اراده نمود از مدینه بیرون رود، زنان بنی هاشم جمع شدند و صدا به نوحه و زاری بلند کردند. آن مظلوم چون ناله و بی قراری ایشان را مشاهده نمود، فرمود: شما را بخدا سوگند می دهم که صبر کنید و دست از جزع و بی تابی بردارید. آنها گفتند: ای سید و سرور ما، چگونه خود را از گریه و زاری منع کنیم و حال آنکه مثل تو بزرگواری از میان ما می رود و ما بی کسان را غریب و تنها می گذارد، و نمی دانیم آخر کار تو با این منافقان به کجا منتهی می شود. پس نوحه و سوگواری را برای چه روزی بگذاریم. بخدا سوگند این روز نزد ما مانند روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، و مانند روزی است که حضرت فاطمه علیهاالسلام شهید شد، و مانند روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید و مانند روزی است که رقیه و ام کلثوم وفات یافتند. خداوند جان ما را فدای تو گرداند، ای محبوب قلب مؤمنان، و ای یادگار بزرگواران... (۲) آن حضرت در دل شب به سر تربت مادر خود برای وداع رفت، و در بعضی کتب مذکور است که بر مادر خود سلام کرد «السلام علیک یا امه» حسین توسست که

ص: ۲۳۶

۱- ۴۱۶. لهوف: ۲۴ و نظیر آن در مثير الأحزان: ۲۴.

۲- ۴۱۷. جلاء العیون: ۳۵۳.

به وداع آمده و این آخرین زیارت اوست، ناگاه از قبر مبارک فاطمه علیهاالسلام آوازی آمد: «علیک السلام یا مظلوم الأم و یا شهید الأم و یا غریب الأم» پس به نحوی گریه بر آن حضرت

مستولی شد که دیگر قدرت بر تکلم نداشت (۱) شیخ مفید با سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: هنگامی که حضرت حسین علیه السلام شبانه از مدینه حرکت نمود، گروههایی از ملائکه با صفهای آراسته با سلاحهای جنگی، سوار بر اسبهای بهشتی خدمت آن حضرت آمدند و سلام کردند و گفتند: ای حجت خدا بر خلائق بعد از جد و پدر و برادر خود، همانا خداوند در موارد متعدد به وسیله ی ما جد تو را یاری فرموده، و اکنون نیز ما را به یاری تو فرستاده است. حضرت فرمود: وعده گاه من و شما در آن مکانی که خداوند برای شهادت و دفن من قرار داده که همان کربلاست، چون به آن بقعه رسیدم به نزد من آئید. ملائکه عرض کردند: ای حجت خدا، هر چه خواهی دستور فرما که ما مأمور هستیم گوش به فرمان شما باشیم، و اگر از دشمنی بیمناک هستی، ما به همراه تو باشیم. فرمودند: از ایشان به من ضرری نمی رسد تا به محل شهادت خود برسیم. گروههایی از مؤمنین جن نزد آن حضرت ظاهر شدند و عرض کردند: آقا، ما شیعیان و یاران شمائیم، آنچه خواهید امر فرمائید، اگر بفرومائید همه دشمنان شما را در همین ساعت هلاک کنیم بی آنکه شما حرکتی بکنید، ما دستور شما را اجرا می کنیم. حضرت فرمودند: خداوند به شما پاداش نیک دهد، مگر قرآنی که بر جدم نازل شده است نخوانده اید که می فرماید: (این ما تکنونوا یدرکم الموت و لو کتتم فی بروج مشیده)

ص: ۲۳۷

(۱) «هر کجا باشید اگر چه در کاخهای بسیار محکم، مرگ شما می رسد (و از مرگ به هیچ چاره ای رهائی نیاید)».

و نیز خداوند می فرماید:

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ» (۲) بگو (ای محمد!): اگر در خانه های خود هم بودید باز آنانکه سرنوشت آنان کشته شدن است. البته از خانه به قتلگاه بیرون می آمدند)). (به علاوه) اگر من در شهر و وطن خود بمانم پس این مردم نگویند به چه وسیله امتحان شوند..

جنیان گفتند: ای حبیب خدا و فرزند حبیب خدا! به خدا سوگند اگر نه این بود که اطاعت امر شما واجب است و مخالفت آن جایز نیست، همه دشمنان شما را پیش از آنکه به شما دسترسی پیدا کنند می کشتیم.

حضرت فرمودند: به خدا قسم، قدرت ما بر این کار از شما بیشتر است، و لکن مرحله ای است آزمایشی)

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (۳) ((تا هر که هلاک (و گمراه) شدنی است بعد از اتمام حجت هلاک شود و

هر که لا-یق حیات ابدی است با اتمام حجت به حیات ابدی برسد. (۴) هنگامی که امام حسین علیه السلام عازم حرکت شد برادرش محمد حنفیه (۵) نزد او آمد

ص: ۲۳۸

۱- ۴۱۹. سوره ی نساء، آیه ی ۷۸.

۲- ۴۲۰. سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۴.

۳- ۴۲۱. سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

۴- ۴۲۲. بحارالانوار: ۴۴: ۳۳۰، لهوف : ۶۶، جلاء العیون : ۳۵۴.

۵- او از فرزندان امیر المومنین علیه السلام می باشد و ((حنفیه)) لقب مادر اوست و اسم مادرش ((خوله)) دختر جعفر بن قیس است.

و عرض کرد: ای برادر! تو از همه خلق نزد من محبوب تر و بزرگوارتری، و من از هیچ کس نصیحت و خیر خواهی خود را دریغ نکنم، و تو از هر کس به آن شایسته تری، چون تو از منی و جان و روح و چشم منی، و بزرگ خاندان ما هستی که اطاعت شما بر من واجب است، زیرا خداوند شما را بر من شرافت داده و از سادات اهل بهشت نموده است. به مکه برو، اگر آرامش یافتی چه بهتر و اگر وضع دیگری پیش آمد به شهرهای یمن سفر کن که آنها از یاران جد و پدر تو هستند. «هم أرف الناس و أرقهم قلوبا و أوسع الناس بلادا» آنها مردمی مهربان و خوش قلب و ساکن شهرهای بزرگ هستند» اگر آسوده خاطر بودی بمان و گرنه متوجه بیابانها و شکاف دره ها و کوهها می شوی، و از شهری به شهر دیگری می روی تا ببینی امر مردم به کجا می انجامد، و خداوند بین ما و قوم فاسقین حکم فرماید. امام حسین علیه السلام فرمودند: ای برادر، بخدا اگر در دنیا هیچ پناه و ملجأی هم نباشد من با یزید بیعت نمی کنم. پس محمد حنفیه سخن را قطع کرد و گریه نمود و آن حضرت نیز ساعتی گریستند و فرمودند: ای برادر، خداوند به تو جزای خیر دهد، خیر خواهی نمودی و رأی درست دادی. اکنون عازم مکه هستم، من و برادر و برادر زادگان و شیعیان خود - که امر آنها امر من و رأی آنها رأی من است - مهیای این سفر شده ایم و تو اگر خواهی در مدینه بمان و دیده بان من باش، و از امور دشمنان چیزی بر من پوشیده ندار. آنگاه حضرت کاغذ و دواتی خواستند و سفارشنامه را برای او نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم «هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب الي أخيه محمد المعروف بابن الحنفية: ان الحسين يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك

له و أن محمدا عبده و رسوله، جاء بالحق من عند الحق، و أن الجنة و النار حق و أن

الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من فى القبور. و أنى لم أخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب
الاصلاح فى امه جدى صلى الله عليه و آله و سلم أريد أن آمر بالمعروف و أنهى عن المنكر و أسير بسيره جدى و أبى على ابن
أبى طالب عليه السلام. فمن قبلنى بقبول الحق فالله أولى بالحق و من رد على هذا، أصبر حتى يقضى الله بينى و بين القوم بالحق
و هو خير الحاكمين و هذه وصيتى يا أختى اليك و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و اليه أنيب». آن حضرت بعد از شهادت به
وحدانيت خدا و رسالت محمد صلى الله عليه و آله و سلم و اقرار به بهشت و دوزخ و... مرقوم فرمودند: «من به جهت تكبر و
گردنكشى و قبول نكردن حق و فساد و ظلم خارج نشدم بلکه برای اصلاح (خرابیهای) امت جدم بیرون می روم تا مردم را به
کارهای خوب و پسندیده دعوت کنم و از زشتیها بر حذر دارم و به سیره ی جدم و پدرم على عليه السلام عمل نمایم. هر که
مرا بحق قبول کند، پس خدا به حق سزوارتر است، و هر که مرا رد کند صبر می کنم تا خداوند بین من و این قوم بحق
قضاوت فرماید، و خدا بهترین حکم کنندگان است. ای برادر، این است وصیت من به تو، و از خدا (در هر کار) توفیق می
طلبم و بر او توکل می کنم و بازگشت من به سوى اوست».

حضرت حسین علیه السلام نامه را مهر نمود، و به برادرش محمد داد، و با او وداع کرده، دل دل شب خارج شد. (۱) چون امام
حسین علیه السلام از مدینه عازم حرکت شدند، أم سلمه - رضی الله عنها -

ص: ۲۴۰

عرض کرد: فرزند جانم، با سفر خود به عراق مرا محزون مکن، زیرا از جدت شنیدم که می فرمود: فرزندم حسین در عراق در زمینی که آن را کربلا گویند کشته می شود. آن حضرت فرمودند: مادر جان، به خدا من به آن داناترم و به ناچار کشته می شوم و چاره ای ندارم. بخدا روزی را که در آن کشته می شوم می دانم، و قاتل خود را می شناسم و بقعه ای که در آن دفن خواهم شد می دانم، و کسانی که از خاندان و خویشان و شیعیانم کشته می شوند می شناسم، و اگر بخواهی قبر خود را به تو نشان می دهم. سپس اشاره به سمت کربلا نمودند، زمین پست شد و ام سلمه لشکرگاه و موقف و محل شهادت و آرامگاه آن حضرت را دید، سخت گریست و کار او را به خدا واگذار کرد. آن حضرت فرمودند: ای مادر، «قد شاء الله عزوجل أن يراني مقتولا - مذبحا ظلما و عدوانا، و قد شاء أن يري حرمي و رهطي و نسائي مشردين و أطفالي مذبحين مظلومين مأسورين مقيدين و هم يستغيثون فلا يجدون ناصرا و لا معينا». «خدای عزوجل خواسته که مرا به ظلم و عدوان کشته ببیند و اهل و عیال و خاندان و زنان مرا رانده و در بدر بنگرد، و اطفالم را (بعضی) سر بریده و مظلوم و (بعضی) اسیر و در بند و زنجیر ببیند، در

حالی که اسغاثه می کنند و یاور و فریادرسی نیابند» (۱) امام حسین علیه السلام به سوی مکه رهسپار شد در حالی که این آیه را قرائت می نمود: (فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين)

ص: ۲۴۱

(۱) «موسی از شهر مصر) با حال ترس و چشم براهی (به جانب شهر مدین) بیرون رفت و می گفت: بار الهها، مرا از شر این قوم ستمکار نجات ده» (۲) و راه (متعارف و جاده) بزرگ را در پیش گرفت. خاندان آن حضرت گفتند: خوبست مانند ابن زبیر از بی راهه برویم تا تعقیب کنندگان به شما نرسند. فرمودند: نه بخدا قسم، من از راه راست جدا نشوم تا خداوند آنچه خواهد میان ما حکم فرماید. امام حسین علیه السلام شب جمعه سوم شعبان وارد مکه شد و هنگام ورود این آیه را می خواند: (که دنبال آیه ی گذشته است): (و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی أن یهدینی سواء السبیل) «و چون رو به جانب شهر مدین آورد گفت: امید است پروردگار من، مرا به راه راست رهبری فرماید». سپس در مکه فرود آمد و مردم مکه به خانه ی او رو آورده، به دیدنش می آمدند و رفت و آمد می کردند، و هر که از بزرگان و مردم شهرها در آنجا بود به نزد آن حضرت آمد.

(۳)

از آن سو چون خبر مرگ معاویه به مردم کوفه رسید، درباره ی یزید به جستجو پرداختند، و خبر بیعت نکردن امام حسین علیه السلام و امتناع ابن زبیر از بیعت و رفتن آندو به مکه به گوش ایشان رسید. شیعیان کوفه در خانه ی سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند،

ص: ۲۴۲

۱- ۴۲۵. سوره ی قصص، آیه ی ۲۱

۲- ۴۲۶. در ریاض القدس: ۱: ۱۷۹ اضافه دارد که سکینه خاتون می فرماید: «ما کان من أهل بیت أشد خوفا منا حین خرجنا من المدینه»: «هیچ اهل بیتی مثل ما ترسان نبود در آن هنگامیکه از مدینه بیرون می رفتیم».

۳- ۴۲۷. ارشاد: ۲: ۳۳.

و خبر هلاکت معاویه را به گوش همگان رساندند. پس حمد و ثنای خدای را بجا آوردند. سلیمان بن صرد از آن میان گفت: همانا معاویه به هلاک رسیده و امام حسین علیه السلام از بیعت با بنی امیه خودداری کرده و شما شیعیان او، و شیعیان پدرش هستیید، پس اگر او را یاری می کنید و با دشمنانش می جنگید، و در راه او از دادن جان دریغ ندارید، به آن حضرت نامه بنویسید و آمادگی خود را به او اعلام کنید، و اگر از پراکندگی و سستی در یاری او بیم دارید، او را گول نزنید. در جواب گفتند: نه، ما با دشمن او خواهیم جنگید، و در راه او جانفشانی خواهیم کرد. گفت: پس برای دعوت، نامه ای به آن حضرت بنویسید... (۱) نامه های متعددی برای آن بزرگوار از طرف مردم کوفه نوشته شد که در یک روز ششصد نامه آمد، و آن حضرت جواب هیچکدام را نداد. تعداد نامه ها به دوازده هزار رسید (۲) تا اینکه آخرین فرستادگان مردم کوفه - هانی بن هانی و سعید بن عبدالله - برای آن حضرت نامه آوردند، آنگاه امام حسین علیه السلام نامه ای در جواب مردم کوفه بدین مضمون نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم نامه ای است از حسین بن علی به گروه مؤمنان و مسلمانان، اما بعد؛ همانا هانی و سعید نامه های شما را به من رساندند،

و ایندو آخرین فرستادگان شما بودند، و من همه ی آنچه را شما گفتید و یادآور شدید

ص: ۲۴۳

۱- ۴۲۸. ارشاد: ۲: ۳۴.

۲- ۴۲۹. لهوف: ۳۵، مثير الأجزاء: ۲۶.

دانستم، سخن بیشتر شما این بود که برای ما امام و پیشوائی نیست، به سوی ما بیا. شاید خداوند به وسیله ی تو ما را بر محور حق و هدایت گرد آورد.» و انی باعث الیکم أخی و ابن عمی و ثقتی من أهل بیتی مسلم بن عقیل، فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذلك لله (ذات الله)، و السلام.» «من اکنون برادرم و پسر عمویم، و آنکس که مورد اطمینان و وثوق من در میان خاندانم می باشد (یعنی) مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم. اگر او برای من نوشت که رأی و اندیشه ی شما و خردمندان و دانایانتان همانند سخن فرستادگان شما، و مضمون نامه هایتان می باشد، انشاءالله بزودی به نزد شما خواهم آمد. به جان خودم قسم، امام و پیشوا نیست مگر آنکس که به کتاب خدا در میان مردم حکم کند، و به دادگستری بپا خیزد، و پیرو دین حق باشد، و نفس خود را بر آن حقیقت نگهداری نماید. والسلام»

آمدن حضرت مسلم به کوفه

امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را خواسته، با قیس بن مسهر صیداوی و عماره بن عبدالله و عبدالله و عبدالرحمان بن شداد به سوی کوفه فرستاد، و او را به پرهیزکاری و پوشیده داشتن کار خود، و مدارا کردن با مردم دستور داد، و اینکه اگر دید مردم گرد آمده و فراهم شدند زود به آن حضرت اطلاع دهد. حضرت مسلم (در نیمه ی ماه رمضان از مکه بیرون آمد) (۲) چون به مدینه رسید، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند و با خاندان خود وداع کرد، آنگاه دو راهنما با خود برداشت و به سوی کوفه رهسپار شد. آندو راهنما او را از بیراهه بردند و راه را گم کرده، تشنگی سختی بر ایشان غلبه کرد، پس از آنکه راه را پیدا کردند، دیگر نیروی سخن گفتن و راه رفتن نداشتند، با اشاره راه را به مسلم نشان دادند، و در اثر تشنگی جان سپردند. حضرت مسلم چون به محل مضیق رسید نامه ای برای امام حسین علیه السلام نوشت و بوسیله ی قیس فرستاد، و نوشت، آندو راهنما از راه کنار گرفته، راه را گم کردند و تشنگی بر ایشان غلبه کرد و چیزی نگذشت که جان سپردند، و من این جریانات را به فال بد گرفتم، پس اگر ممکن است مرا از رفتن به کوفه معاف دارید، و دیگری را بفرستید. آن حضرت در جواب نوشتند: آنچه تو را به استعفاء وادار کرده ترس است،

ص: ۲۴۵

۱- ۴۳۰. ارشاد: ۲: ۳۶.

۲- ۴۳۱. مروج الذهب: ۳: ۵۶.

پس بدان راهی که تو را فرستادم برو... حضرت مسلم به راه خود ادامه داد تا به کوفه رسید. (۱) ورود حضرت مسلم به کوفه به گفته ی مسعودی روز پنجم شوال بود.

و در منزل مختار بن ابي عبیده (۲) وارد شد، و شیعیان نزد او رفت و آمد می کردند. و چون جمع کثیری نزد او حاضر می شدند، نامه ی امام حسین علیه السلام را برای آنها می خواند و آنها می گریستند. عابس بن ابي شیب و حبيب بن مظاهر و دیگران سخنرانی کردند و گفتند: ما آماده یاری هستیم، گرچه وفاداری مردم کوفه معلوم نیست. (۳) هیجده هزار نفر از مردم کوفه با حضرت مسلم بیعت کردند. حضرت مسلم نامه به امام حسین علیه السلام نوشت و از بیعت آنها گزارش نمود، و خواست که آن حضرت به کوفه بیاید، و این نامه ۲۷ روز پیش از کشته شدن مسلم بود. شیعیان آنقدر به خانه ی آن جناب رفت و آمد کردند که جای او آشکار شد، و این جریان به گوش نعمان بن بشیر که از طرف معاویه و بعدا از سوی یزید حاکم کوفه بود رسید... (۴) عده ای - که از آنها عمر سعد بود - برای یزید نامه نوشتند و او را از آمدن مسلم به کوفه و بیعت مردم با او آگاه کردند. یزید عبیدالله بن زیاد - را که در آن زمان حاکم بصره بود - به کوفه فرستاد و او را

ص: ۲۴۶

۱- ۴۳۲. ارشاد: ۲: ۳۷.

۲- ۴۳۳. به گفته شیخ مفید و سید بن طاووس رحمه الله و طبری: (۵: ۳۵۵). ولی مسعودی می نویسد: پنهانی در منزل عوسجه نامی وارد شده، و شاید از فرزندان مسلم بن عوسجه بوده.

۳- ۴۳۴. نفس المهموم: ۸۳.

۴- ۴۳۵. نفس المهموم: ۸۴، ارشاد: ۲: ۳۸.

ابن یاد که مرد نیرنگ بازی بود صبر کرد تا هوا تاریک شد، آنگاه در حالیکه عمامه ی سیاه بر سر نهاده و دهان خود را بسته بود (به هیئت امام حسین علیه السلام) داخل شهر شد. مردم کوفه که منتظر قدوم مبارک امام حسین علیه السلام بودند گمان کردند که آن حضرت تشریف آورده اند، اظهار شادی نموده و بر او سلام می کردند. (۲) چون وارد کوفه شد به فرمانداری رفت، بامداد به مسجد آمد و سخنرانی کرد و مردم را تهدید نموده، بزرگان و سرشناسان شهر و نمایندگان مردم را سخت به مؤاخذه گرفت، و دستور داد هر کس را که با او مخالفت کند به دار زنند، و اموالش را مصادره کنند و بهره اش از بیت المال لغو گردد. در هر صورت اوضاع کوفه فوراً دگرگون شد، مردم ترسیدند. حضرت مسلم هم چون از آمدن ابن زیاد و تهدید او باخبر شد، از خانه ی مختار بیرون آمد و به خانه ی هانی بن عروه رفت و بر او وارد شد. هانی صلاح ندانست، حضرت مسلم به او فرمود: من به تو پناهنده شده ام و مهمان توام. هانی در جواب گفت: تکلیف سختی به من کردی، و او را جا داد.

ص: ۲۴۷

۱- ۴۳۶. و برای او نوشت: «و احتل فی قتل الحسین و جمیع من معه لانه قادم الیهم و افعل ما شئت، فانک ولی الامر دونی علی جمیع البلاد و کل ما فعلته رضینا به» «در کشتن حسین و یارانش تدبیری نما، به این زودیاها او به کوفه می آید. آنچه بخواهی انجام ده که رضایت ما در آنست و تو از جانب من بر همه ی بلاد ولی امر می باشی». «والحذر ثم الحذر أن تتهاون فی قتل الحسین و أصحابه»: «مبادا در کشتن حسین و اصحابش اهمال و کوتاهی نمائی». {تذکره الشهداء: ۷۲}.

۲- ۴۳۷. سیاستمداران برای رسیدن به اهداف پلید خود از هیچ حيله ای دریغ نمی کنند، ابن زیاد برای اینکه بتواند خود را به فرمانداری کوفه برساند به صورت مقدس ترین افراد یعنی امام حسین علیه السلام بیرون می آید. در دنیای کنونی نیز همین روش پیروی می شود، همه ی جنایات را تحت پوشش پاک ترین و با ارزش ترین شعارها انجام می دهند.

شیعیان محرمانه و با کمال احتیاط و پنهان از ابن زیاد، در خانه ی هانی نزد او رفت و آمد کرده، با حضرت مسلم بیعت می کردند، تا تعداد آنها - به روایت ابن شهر آشوب - به بیست و پنج هزار رسید، و تصمیم بر خروج گرفتند. هانی گفت: شتاب نکنید. از آن طرف ابن زیاد یکی از غلامان خود به نام معقل را خواست و سه هزار درهم به او داد و گفت: از مسلم و یارانش جستجو کن، و با آنها الفت بگیر، و این مال را به آنها بده، و خود را از آنها وانموده کرده، اطلاعات کسب کن.

او به مسجد آمد، شنید مسلم بن عوسجه برای امام حسین علیه السلام بیعت می گیرد خود را محب آنها معرفی کرد و گفت: این وجه را بستان و مرا نزد صاحب خود ببرت با او بیعت کنم. در همین ایام شریک بن اعور که از شیعیان متعصب بود و با عمار در صفین شرکت داشت، از بصره بیرون آمد و در کوفه وارد خانه هانی شد و در آنجا مریض گشت. ابن زیاد برای دیدن او درخواست ملاقات کرد. شریک به حضرت مسلم گفت: آنگاه که او وارد خانه شد و من طلب آب کردم، بیرون بیا و او را بکش. لکن هانی صلاح ندانسته که ابن زیاد در خانه ی او کشته شود. چون ابن زیاد وارد شد هر چه شریک درخواست آب کرد، حضرت مسلم بیرون نیامد تا ابن زیاد رفت. شریک گفت: چرا او را نکشتی؟ فرمود: برای دو جهت. اول: اینکه هانی صلاح نمی دانست ابن زیاد در خانه ی او کشته شود.

(۱) دوم: حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند: «ان الایمان قید الفتک، فلا یفتک مؤمن» «ایمان بند ترور است و مؤمن ترور نمی کند» (۲) مقصود این است که مؤمن کسی را با مکر و حيله و یورش بردن نمی کشد. و در «بحار الانوار» آمده است که هانی فرمود:

«أما والله لو قتلته لقتلت فاسقا فاجرا كافرا» «سوگند به خدا اگر او را کشته بودی همانا مردی فاسق و فاجر را کشته بودی» شریک بعد از سه روز از دنیا رفت. معقل غلام ابن زیاد پس از مرگ شریک با مسلم بن عوسجه معاشرت می کرد، تا به نزد مسلم آمد، و به ظاهر با آن حضرت بیعت کرده، در میان شیعه رفت و آمد می کرد، و اخبار و اسرار آنها را به ابن زیاد گزارش می داد. هانی نیز خود را به بیماری زد، ابن زیاد از حال او جويا شد، گفتند: مریض است. گفت: می گویند: بهتر شده است و بر در خانه می نشیند. به او بگوئید پیش ما بیاید. بهر طوری بود مأموران او را راضی کردند و پیش ابن زیاد بردند. چون چشم ابن زیاد به هانی افتاد گفت: به پای خود به سوی مرگ آمدی! و به او گفت: این چه فتنه ای است که در خانه ی تو پا گرفته! مسلم را آورد و در خانه جای دادی، و ساز و برگ و مردان جنگی برایش آماده می کنی، به گمان اینکه بر من

ص: ۲۴۹

۱- ۴۳۸. و لکن ابن نما چنین نقل کرده: چون ابن زیاد رفت، حضرت مسلم شمشیر به دست آمد، شریک گفت: چه چیز تو را از این کار منع کرد؟ حضرت مسلم فرمود: خواستم بیرون آیم، زن هانی به من آویخت و گفت: تو را بخدا ابن زیاد را در خانه ی ما مکش و در روی من گریست. پس من شمشیر را انداختم و نشستم. هانی گفت: وای بر او، مرا و خودش را کشت، و از آنچه فرار می کرد گرفتار آن شد. {مثیر الأحزان : ۳۱}. این معنا با عبارتی که بعدا از هانی نقل می شود سازگارتر است.

۲- ۴۳۹. این حدیث را عده ای نقل کرده اند، از جمله: مقاتل الطالبيين : ۷۱، مسند احمد: ۱: ۱۶۶، حاشیه منتخب کنز العمال: ۱: ۵۷، مستدرک حاکم: ۴: ۳۵۲، مقتل خوارزمی: ۱: ۲۰۲ ف ۱۰، تاریخ طبری: ۵: ۳۶۳، کامل: ۴: ۲۷ و....

پوشیده است. هانی انکار کرد، ابن زیاد معقل را طلبید و به هانی گفت: این را می شناسی؟ هانی دانست که او جاسوس ابن زیاد بوده است. هانی گفت: من مسلم را دعوت نکردم، او خودش به خانه ی من آمد و بر من وارد شد، من از او شرم داشتم، ولی حمایت او بر من لازم شد. گفت: باید او را حاضر کنی. گفت: به خدا او را نمی آورم. به روایت ابن نما: مخاصمه و گفتگوی بسیاری بین آنها انجام گرفت (۱) هانی حاضر

نشد حضرت مسلم را تحویل دهد و فرمود: بخدا اگر مسلم زیر پایم باشد از جا بر ندارم و او را نمی آورم. ابن زیاد گفت: باید او را حاضر کنی، و گرنه کشته شوی. هانی گفت: بخدا آنگاه شمشیرهای برنده گرد خانه ات فراوان شود، چه اینکه یقین داشت عشیره اش او را حمایت می کنند. گفت: آیا به شمشیر برنده مرا می ترسانی؟ او را نزدیک من بیاورید. هانی را پیش او بردند، با چوبی که در دست داشت به روی او زد تا بینی او شکست و ابروی او شکافت و خون جاری شد و گوشت صورت او فروریخت، چندانکه آن چوب شکست. ابن اثیر گوید: هانی دست به قبضه شمشیر یکی از مأموران دراز کرد و کشید که

ص: ۲۵۰

۱- ۴۴۰. از آنجمله مسعودی می نویسد: هانی به ابن زیاد گفت: پدرت زیاد بر من حق احسانی دارد، می خواهم پاداش او را بدهم و برای تو پیشنهاد خوبی دارم. ابن زیاد گفت: آن چیست؟ گفت: تو و خاندانت با سلامت به شام بروید و هر چه از اموال هم دارید با خود ببرید، زیرا کسی آمده است که از تو و صاحب تو {یزید} شایسته تر است. (مروج الذهب: ۳: ۶۹).

مانع شدند. ابن زیاد گفت: تو یاغی هستی و خونت را بر ما مباح کردی، و کشتن تو برای ما جایز شد. بنا بر نقل «ارشاد» ابن زیاد دستور داد: او را بر زمین بکشند و ببرند. او را کشیدند و در یکی از اتاقهای قصر افکنده، در را به رویش قفل کردند و دسته ای از مأمورین را بر او گماردند. در مقتل ابی مخنف چنین آمده است: چون ابن زیاد عصبانی شد و با چوبش هانی - علیه الرحمه - را زد، هانی شمشیر ابن زیاد را گرفت و بسویش پرتاب کرد، بر سر ابن زیاد کلاخودی با دنباله ی خز بود که شمشیر آن را شکافت و جراحت سختی بر او وارد کرد. معقل خواست از ابن زیاد دفاع کند، هانی رخسار او را با تیغ دو نیمه ساخت. ابن زیاد بانگ زد: ای مردان، او را بگیرید. هانی در میان آنها از چپ و راست حمله می کرد و می گفت: وای بر شما، اگر پایم روی طفلی از آل رسول باشد بر نمی دارم تا قطع شود (کنایه از اینکه اگر یکی از آنها تحت حمایت من باشد خود را فدای او می کنم). بیست و پنج نفر از آن ملعونها را کشت، تا آنکه عده ی زیادی به وی حمله ور شدند و او را اسیر کرده جلو ابن زیاد نگاه داشتند. ابن زیاد با عمود آهنی که در دست داشت بر مغز هانی زد و او را به سیاه چال انداخت. (۱)

به عمرو بن حجاج خبر رسید که هانی کشته شد، او با عشیره ی مذحج قصر را محاصره کردند. ابن زیاد شریح قاضی را فرستاد که به مردم بگوید: هانی زنده است. شیخ مفید و دیگران از عبدالله حازم نقل کرده اند که گفت: من از طرف مسلم به کاخ رفته بودم تا بدانم بر هانی چه می گذرد. چون او را زدند و زندان کردند، سوار اسبم شدم، پیش از دیگران گزارش او را به مسلم دادم.

ص: ۲۵۱

آن حضرت به من دستور داد که یاران او را صدا کنم. چهار هزار نفر در خانه ای اطراف منزل جمع بودند. فریاد کشیدم: «یا منصور اُمّت» - که شعار آنها بود - و این ندا دهن به دهن در کوفه پیچید و همه نزد او جمع شده، از آنجا به سوی دالاماره روان شدند. چون این زیاد از آمدن سپاه باخبر شد، در قصر متحصن شد و درها را بست. حضرت مسلم قصر را محاصره کرد و مسجد و بازار از مردم پر شد و تا شب بر جمعیت افزوده می شد، و کار بر این زیاد تنگ شد و جز سی پاسبان و بیست تن از اشراف کوفه و خاندان و غلامانش کسی با او نبود. این زیاد کثیر بن شهاب حارثی را خواست و به او دستور داد که با کسانی که از قبیله ی مذحج با اویند بیرون روند و در شهر گردش کنند و مردم را بترسانند، و از دور مسلم پراکنده کنند. به محمد بن اشعث هم دستور داد که با پیروان خود پرچم امانی نصب کند، که هر کس از مردم نزد او آید در امان باشد. و به قعقاع بن شور و شیبث بن ربیع و حجار و شمر هم همین دستور را داد، و بزرگان مردم را نزد خود نگهداشت تا با آنها انس گیرد. آن چند نفر بیرون رفتند و مردم را از دور مسلم پراکنده می کردند. بزرگان مردم هم به دستور او، از بام قصر به مردم رو کردند و به هر کس که فرمان عیدالله برد و عده ها دادند و هر کس عصیان کند، ترسانند، و نیز تهدید کردند که بهره ی شما از بیت المال قطع می شود. و مردم چون گفتار اشراف خود را شنیدند پراکنده شدند، تا جائی که - بنا بر قول شیخ مفید رحمه الله - زن می آمد و دست پسر و برادر خود را می گرفت و می برد، و پی در پی رفتند.

تا هنگام نماز مغرب، حضرت مسلم با سی تن در مسجد ماند، و نماز مغرب را خواند، چون چنین دید بیرون آمد و به سوی محله ی کننده رفت، به در کننده که رسید تنها ده نفر با او مانده بود، و چون از در بیرون آمد تنها ماند. حضرت مسلم متوجه شد، کسی را ندید که او را راهنمایی کند، یا به خانه اش دعوت کند، یا با او در برابر دشمن فداکاری نماید. لذا در میان کوچه های کوفه حیران بود. از اسب خود فرود آمد و سرگردان در کوچه ها می گشت و نمی دانست کجا برود. به در خانه ی زنی رسید به نام طوعه - وی کنیزی بود که اشعث بن قیس او را آزاد کرده، و به نکاح اسید بن حضرمی درآمده، و فرزندی به نام بلال از او داشت که با مردم بیرون رفته و مادرش در انتظار او بود - حضرت مسلم بر او سلام کرد و او جواب داد. جناب مسلم به او فرمود: یا أمه الله آبی به من بنوشان، آبش داد، نوشید و نشست، آن زن ظرف آب را به خانه برد و برگشت و گفت: مگر سیراب نشدی؟ گفت: چرا، گفت: به خانه ات برو. آن حضرت ساکت شد. باز زن سخن خود را اعاده کرد و حضرت مسلم خاموش بود، بار سوم گفت: سبحان الله ای بنده ی خدا، برخیز - خدایت عافیت دهد - نزد اهل خود رو، روا نیست درب خانه ی من بنشینی، و من هم اجازه نمی دهم. حضرت برخاست و گفت: در این شهر خانه و عشیره ای ندارم. تو اهل ثواب و احسان هستی و شاید من تو را بعد از این پاداشی دهم. طوعه گفت: ای بنده ی خدا، چکنم؟ گفت: من مسلم بن عقیل هستم که این مردم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و به خروج وا داشتند. گفت: تو مسلم هستی! فرمود: آری. طوعه گفت: داخل خانه شو، و او را وارد اطاقی کرد غیر از آن اطاقی که خود می نشست و برای او فرش کرد و شام آورد، مسلم طعام نخورد. طولی نکشید که پسرش برگشت، دید مادر بسیار در آنجا رفت و آمد می کند،

از او پرسید، او را خبر نداد، بسیار اصرار کرد، بعد از سفارش از نگهداری راز و پیمان گرفتن، به او گفت: مسلم در خانه ی ما آمده. او هم خاموش شد و خوابید.

از طرفی ابن زیاد چون دیگر سر و صدائی نمی شنید، به یارانش گفت: بنگرید آیا کسی از آنها مانده است؟ از بالای قصر سر کشیدند، کسی را ندیدند. کسی باقی نمانده بود. ابن زیاد پیش از وقت نماز عشا به مسجد آمد و یاران خود را اطراف منبر نشانید، و دستور داد ندا کنند: هر کس از پاسبانان و کدخدایان و سردسته ها و مردان جنگی که در نماز عشا حاضر نشود خونش مباح است. مسجد پر از جمعیت شد. نماز عشا را برای مردم خواند و برخاست سخنرانی کرد، و در سخنانش گفت: هر کس مسلم را در خانه ی خود پناه دهد خونش حلال است، و هر کس او را نزد من بیاورد بمقدار دیه ی او (یعنی هزار دینار) جایزه اش می دهم. و به حصین بن نمیر - رئیس پلیس - دستور داد که کوچه ها را ببندد و خانه ها را بازرسی کند. بلال پسر طوعه بامدادان نزد عبدالرحمان پسر محمد بن اشعث رفت و جای مسلم را به او خبر داد. او هم نزد پدرش که در مجلس ابن زیاد نشسته بود رفت و در گوشش گفت. ابن زیاد پرسید: چه می گوید؟ گفت: خبر آورده که مسلم در یکی از خانه های ما است. چون مسلم شیبه ی اسبان را شنید، دعائیکه می خواند با عجله تمام نمود، و لباس رزم پوشید، و به طوعه گفت: تو نیکی و احسان خود را بپایان رسانیدی و به شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نائل آمدی. و من دیشب عموی خود امیرالمؤمنین علیه السلام را

در خواب دیدم که فرمود: تو فردا با ما هستی، (۱) و از اتاق بیرون آمد و شمشیر کشید. آنها میان خانه ریختند، آن جناب بر آنها حمله‌ی سختی کرد و آنها را از خانه بیرون نمود. باز لشکر به او هجوم آوردند. حضرت مسلم نیز بر ایشان حمله نمود و از خانه بیرون آمد. لشکر چون چنین دیدند بالای بامها رفتند و او را سنگ باران کردند، و دسته‌های

آتش بر سر او ریختند. آن حضرت با خود می گفت: همه‌ی این تلاشها برای کشتن پسر عقیل است، ای نفس برای مرگی که چاره‌ای از آن نیست بیرون شو، و با شمشیر کشیده بیرون آمد و در کوچه با آنها نبرد کرد. چون طاقت حمله با آن حضرت را نداشتند بناچار امان می دادند و حضرت نمی پذیرفت و می فرمود: اعتمادی بر امان شما نیست. با آنها جنگ می کرد تا زخم فراوان برداشت، و مردی از پشت سر، نیزه‌ای به او زد و بر رو، به زمین افتاد و اسیر شد. بعضی نوشته‌اند که او را تیرباران و سنگ باران کردند تا خسته شد و به دیواری تکیه کرد. محمد بن اشعث گفت: در امانی، حضرت فرمود: در امانم؟ گفت: آری تو در امانی. استری آوردند و او را سوار کردند و دورش را گرفتند و شمشیرش را ربودند. آن حضرت از زندگانی خود ناامید شد و دانست که او را می کشند و گریه می نمود.

ص: ۲۵۵

۱- ۴۴۲. در بعضی مقاتل است که چون سپیده دمید طوعه آب وضو برای مسلم آورد و گفت: ای آقای من، دیشب خواب نکردی؟ فرمود: کمی خوابیدم و در خواب عموی خود امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که می فرمود: «زود زود بشتاب بشتاب» و گمان دارم امروز روز آخر عمر من باشد.

عبيدالله بن عباس سلمی به او گفت: چرا گریه می کنی؟ در این وضع گریه روا نیست. فرمود: بخدا برای خود نگریم و از مرگ نترسم، ولی برای خاندان خود که می آیند و برای حسین و آل حسین گریانم.

ص: ۲۵۶

شهادت حضرت مسلم و هانی

محمد بن اشعث، مسلم را به قصر عبیدالله برد و گزارش دستگیری و امانی که به او داده بود به ابن زیاد داد. ابن زیاد گفت: تو را نفرستادم که به او امان دهی. چون حضرت مسلم بر در قصر نشست، کوزه آب سردی دید، گفت: از این آب به من بدهید. شخصی سخن ناروا گفت. عمرو بن حرث غلامش را فرستاد، آب در پیاله ریخت و به دست آن حضرت داد که بنوشد. آب را گرفت جام پر از خون شد و نتوانست بنوشد، تا بار سوم که دندان ثنایای او در ظرف افتاد، فرمود: الحمد لله اگر قسمت بود نوشیده بودم. او را نزد ابن زیاد بردند، به او سلام نکرد. محافظ ابن زیاد گفت: چرا به امیر سلام نمی کنی؟ گفت: می خواهد مرا بکشد چه سلامی به او بدهم! و اگر مرا نکشت سلام بسیار بر او خواهم کرد. ابن زیاد گفت: بجان خودم کشته می شوی، فرمود: چنین است؟ گفت: آری حضرت فرمود: بگذار به یکی از خویشان خود وصیت کنم. گفت: وصیت کن. مسلم رو به عمر سعد کرد و گفت: میان من و تو خویشی است، و با تو یک سخن محرمانه دارم. او نپذیرفت. ابن زیاد گفت: قبول کن. به گوشه ای رفتند. حضرت مسلم به او گفت: من در کوفه هفتصد درهم قرض دارم، شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن. دوم: وقتی مرا کشتند بدن مرا دفن کن. سوم آنکه به حضرت امام حسین علیه السلام بنویس که به کوفه نیاید، چون من نوشته ام که مردم کوفه با آن حضرتند.

ص: ۲۵۷

۱- ۴۴۳. به ارشاد: ۴۱:۲ تا ۵۹، و لهوف: ۴۴ تا ۵۴، و بحار الانوار: ۴۴: ۳۴۰ تا ۳۵۳، و نفس المهموم: ۹۳ تا ۱۱۰ و... مراجعه شود.

عمر سعد تمام وصیت های مسلم را برای ابن زیاد نقل کرد و او در جواب گفت: ای عمر، خیانت کردی. بین ابن زیاد و حضرت مسلم سخنان بسیار گذشت، تا ابن زیاد فرمان داد او را بالای

قصر برند و گردن بزنند. (۱) او را به بام قصر بردند در حالی که زبانش به ذکر خداوند مشغول بود، و با خداوند مناجات می کرد و عرض می کرد: بار الهایا، میان من و این گروه حکم کن که ما را فریب دادند و دروغ گفتند، و دست از یاری ما برداشتند. حرام زاده ای آن مظلوم را در موضعی از بام قصر برد و سر مبارکش را از تن جدا کرد و آن سر نازنین بر زمین افتاد، پس بدن شریفش را دنبال سر از بام به زیر افکند، و خود ترسان و لرزان به نزد ابن زیاد شتافت. آن ملعون پرسید که سبب چیست؟ گفت: در وقت کشتن مسلم، مرد سیاه مهیبی را دیدم که در برابر من ایستاده بود و انگشت خویش به دندان می گزید، و من چندان از او هول و ترس داشتم که تا به حال چنین نترسیده بودم. آن ملعون گفت: چون می خواستی بخلاف عادت کار کنی، دهشت بر تو مستولی شده و خیال در نظر تو آمده است. (۲) به روایت دیگر: پیش از کشتن، این حالت را مشاهده کرد و دستش خشک شد، چون خبر به ابن زیاد رسید او را طلبید، بعد از استعلام و جواب خود (که نقل کردیم) دیگری را بر بام قصر فرستاد، چون او نیز اراده ی کشتن مسلم کرد، صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید و از ترس هلاک شد. پس ابن زیاد ملعون دیگری را فرستاد و او حضرت مسلم را شهید کرد.

ص: ۲۵۸

۱- ۴۴۴. به ارشاد: ۵۹:۲ تا ۶۳ مراجعه شود.

۲- ۴۴۵. لهوف: ۵۸، نفس المهموم: ۱۱۷، بحار الانوار: ۳۵۷:۴۴ و....

(۱) آنگاه ابن زیاد هانی را برای کشتن طلبيد، و هر چند محمد بن اشعث و ديگران براي او شفاعت کردند فايده نبخشيد، و فرمان داد هانی را به بازار گوسفند فروشان ببرند و گردن بزندند. او را کتف بسته از قصر بيرون آوردند و هر چه فرياد کرد کسی به ياری او برنخواست،

پس با زور دست خود را از بند رها کرد و فرمود: آيا عمودی، کاردی، سنگی، استخوانی نيست که مردی از خود دفاع کند. ياران ابن زياد اطراف او را گرفتند و او را محکم بستند، و گفتند: گردن بکش. فرمود: در اين باره سخی نيستم، و شما را در کشتن خويش کمک نمی کنم. پس یکی از غلامان ابن زياد بنام رشيد ترکی ضربتی بر او زد که اثر نکرد، حضرت هانی فرمود: «إلى الله المعاد الى رحمتك و رضوانك» «باز گشت همه به سوی خداست، بار خدايا مرا به سوی رحمت و رضوان خود ببر» ضربت ديگری زد و آن بزرگوار را به شهادت رساند. (۲) ابن زياد امر کرد جسد مسلم و هانی را بگرد کوچه و بازار بگردانند، و در محله ي گوسفند فروشان به دار زنند. (۳) بنا به نقل طريحي رحمه الله؛ بدن حضرت مسلم و هانی را در بازارها می کشيدند، خبر به بنی مذحج رسيد، بر اسبان خود سوار شدند و با آنها جنگيدند و بدن آن دو را از آنها گرفتند و غسل داده به خاک سپردند. (۴) بنا به نقل مسعودی: ابن زياد دستور داد جسد مسلم را به دار آويختند و سرش را

ص: ۲۵۹

۱- ۴۴۶. جلاء العيون : ۳۶۸.

۲- ۴۴۷. ارشاد: ۲: ۶۴.

۳- ۴۴۸. منتهی الآمال: ۱: ۳۱۶.

۴- ۴۴۹. منتخب طريحي: ۲: ۴۲۸ م ۹.

به دمشق فرستاد، و این اول بدنی بود از بنی هاشم که به دار آویزان شد و اول سر بود از آنها که به دمشق فرستاده شد.
(۱) شیخ مفید رحمه الله می نویسد: حضرت مسلم روز سه شنبه هشتم ذی الحجه سال ۶۰

هجری خروج کرد و همان روز حضرت امام حسین علیه السلام از مکه به قصد کوفه حرکت نمود، و روز چهارشنبه ۹ ذی الحجه (روز عرفه) همان سال کشته شد. (۲) چون مسلم و هانی کشته شدند ابن زیاد فرمان داد عبدالأعلی کلبی - که از شجاعان کوفه بود - و عماره بن صلحت ازدی را بخاطر حمایت و یاری حضرت مسلم دستگیر و به قتل رسانند، و سرهای مسلم و هانی را با نامه ای به سوی یزید فرستاد و سرگذشت آنها را نوشت. یزید ملعون در پاسخ از او تشکر کرد. بنا بر نقل شیخ مفید رحمه الله یزید نوشت همانا به من اطلاع داده اند که حسین به سوی عراق می آید، پس دیده بانان و افراد مسلح را بر مردم بگمارد و مراقب باش. «و احترس و احبس علی الظنه، و اقتل علی التهمه» «و بر هر کس گمان مخالفت بردی او را به زندان افکن و هر که را نسبت مخالفت با ما به او دادند اگر چه از روی تهمت باشد بکش»، و هر خبری پس از این می شود به من بنویس (۳) جریان حضرت مسلم را بزرگان با تفصیل بیشتری نوشته اند، به نفس المهموم و بحار: ۴۴ و... مراجعه شود.

ص: ۲۶۰

۱- ۴۵۰. مروج الذهب: ۳: ۷۲.

۲- ۴۵۱. ارشاد: ۲: ۶۷.

۳- ۴۵۲. ارشاد: ۲: ۶۷.

هانی بن عروه از اشراف کوفه و از بزرگان شیعه بود، صاحب «حبيب السیر» پس از نقل جوانمردیهای او می نویسد: ابن زیاد آن پیر عزیز را که هشتاد و نه سال از عمرش گذشته بود و به شرف صحبت حضرت رسالت مشرف گشته، تعذیب بسیار کرد تا مسلم را به او بسپارد، ولی هانی قبول نفرمود. (۱) مسعودی نقل کرده که تشخیص و بزرگی او چندان بود که چهار هزار زره پوش با او سوار می شدند و هشت هزار پیاده فرمان او می بردند. و چون هم پیمانان و قسم خورده های خود را از قبایل مختلف دعوت می کرد، سی هزار زره پوش او را اجابت می کردند. (۲) در باب شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام خواهد آمد که چون آن حضرت به اطراف نگاه کرد همه ی اصحاب را کشته دید... فرمود: یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروه و یا حبيب بن مظاهر و... در «مزار» محمد بن مشهدی و «مصباح الزائر» و «مزار» شیخ مفید و شهید - قدس الله ارواحهم - در باب اعمال مسجد کوفه آورده اند: کنار قبر هانی بایست و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام بده و بگو: «سلام الله العظیم و صلواته علیک یا هانی بن عروه، السلام علیک أیها العبد الصالح، الناصح لله و لرسوله و لأئمة المؤمنین و الحسن و الحسين

ص: ۲۶۱

۱- ۴۵۳. حبيب السیر: ۲: ۴۳.

۲- ۴۵۴. مروج الذهب: ۳: ۷۱.

عليهم السلام أشهد أنك قتلت مظلوما، فلعن الله من قتلك و استحل دمك)) (۱).

هانی رحمه الله در جنگ جمل در کنار امیر المومنین علیه السلام نبرد می کرد و این رجز را می خواند که اشاره به عایشه و شتر او بود:

یا لک حرب حثها جمالها**فائده ینقصها صلالها

هذا علی حوله اقیالها

*وای بر تو، ای جنگی که شتران امر آن را تدبیر و اصلاح کنند! با سرداری مونث که گمراهی منقصت اوست.

*اما در این جانب علی علیه السلام است که اطراف او را امیران جنگ آزموده گرفته اند. (۲).

همچنین کلام او به زیاد بیانگر عظمت اوست که فرمود:

((والله لو انه تحت قدمی ما رفعتهما ولا اجیئک به))

((به خدا اگر مسلم زیر پایم باشد آن را برن دارم و او را تسلیم تو نخواهم کرد.)).

در واقع با این کلمات خود گذشتگی خویش را اثبات نمود و شهادت را برگزید.

ص: ۲۶۲

۱- ۴۵۵. بحار الانوار: ۱۰۰: ۴۲۹، نفس المهموم: ۱۲۱ به نقل از مصباح الزائر: ۵۴، المزار الکبیر: ۵۳، مزار شهید: ۸۸.

۲- ۴۵۶. مناقب ابن شهر آشوب: ۳: ۱۶۰.

شیخ مفید رحمه الله نقل کرده که در بین راه کوفه عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشمعل از بکر بن فلان شنیدند که گفت: از کوفه خارج نشدم تا اینکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند و دیدم که پاهایشان را گرفته و در بازار می کشیدند، و چون این خبر را به حضرت امام حسین علیه السلام رساندند حضرت فرمود: انا لله و انا الیه راجعون رحمت خدا بر ایشان باد و این سخن را چند بار بر زبان جاری کرد. به او عرض کردیم: تو را بخدا سوگند می دهیم که از همینجا باز گردی، زیرا که تو در کوفه شیعه و یآوری نداری. حضرت در جواب آنها فرمود: «لا- خیر فی العیش بعد هؤلاء» «بعد از اینها خیری در زندگی نیست!» (۱) مضمون کلام، خیلی بلند است و مقام شامخ حضرت مسلم و هانی را می رساند. نامه ی آن حضرت به اهل کوفه گذشت که در آن چنین آمده بود: من برادر و پسر عمویم و آنکس که مورد اطمینان و وثوق من در میان خاندانم می باشد (یعنی) مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم. (۲) درباره ی شجاعت او کافی است که؛ هنگامی که محمد بن اشعث با ۷۰ تن مرد جنگی خانه ی طوعه را محاصره کرد، جناب مسلم بیرون آمد و به آنها حمله نمود و ۴۱ تن از آنها را یک تنه به هلاکت رسانید، ابن زیاد محمد بن اشعث را ملامت کرد که چرا اینهمه کشته دادی! در جواب گفت: مرا سوی شیری غران و شمشیری برنده در دست پهلوانی نامی از

خاندان بهترین مردم

ص: ۲۶۳

۱- ۴۵۷. ارشاد: ۷۶:۲.

۲- ۴۵۸. ارشاد: ۳۶:۲.

فرستادی! (۱) علامه مجلسی رحمه الله از محمد بن ابی طالب نقل کرده که چون مسلم عده زیادی از آن جماعت را کشت، و خبر به ابن زیاد رسید، آن ملعون به محمد بن اشعث پیغام داد که تو را به جنگ یک نفر فرستادم که او را بیاوری، نه اینکه اینهمه از لشکریان تو کشته شوند، و در میان آنها شکاف بزرگ پدیدار شود، پس چه خواهد شد اگر تو را به جنگ دیگری روانه کنم! در جوابش پیغام فرستاد: ای امیر، به گمانت مرا دنبال بقالی از بقالان کوفه یا یکی از عجمهای حیره فرستادی؟ مگر نمی دانی که مرا شیری غران و شمشیرهای برنده، در دست پهلوانی نامی از خاندان بهترین مردم فرستادی! ابن زیاد به او پیغام داد که امانش بده که جز بدینگونه بر او دست نیابی. و نیز نقل کرده است که حضرت مسلم همانند شیر بود و چنان قوت و نیروئی داشت که دست مردی از آنها را می گرفت و او را به پشت بام پرتاب می کرد. (۲)

محبت پیامبر به حضرت مسلم

شیخ صدوق رحمه الله از ابن عباس روایت کرده که حضرت علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: شما عقیل را خیلی دوست دارید؟ فرمود: «ای والله، انی لأحبه حین؛ حبا له و حبا لحب أبی طالب له»

ص: ۲۶۴

۱- ۴۵۹. مناقب ابن شهر آشوب: ۴: ۹۳.

۲- ۴۶۰. بحار الانوار: ۴۴: ۳۵۴.

«آری بخدا قسم، من از دو جهت او را دوست دارم یکی به خاطر خودش و دیگر برای آنکه ابوطالب او را دوست می داشت.»

همانا فرزند او در راه محبت فرزند تو کشته می شود، و دیده ی مؤمنان بر او اشک خواهد ریخت، و ملائکه مقرب بر او صلوات می فرستند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست تا اینکه اشک آن بزرگوار بر سینه اش جاری شد، سپس فرمود: «الی الله أشکو ما تلقی عترتی من بعدی» «از آنچه بعد از من به عترتم می رسد به خدا شکایت می کنم» (۱)

فقراتی از زیارت آن بزرگوار

«سلام الله العلی العظیم و سلام ملائکته المقربین و أنبیائه المرسلین و أئمه المنتجبین، و عباده الصالحین، و جمیع الشهداء و الصدیقین، و الزاکیات الطیبات، فیما تغتدی و تروح علیک یا مسلم بن عقیل بن أبی طالب و رحمها الله و برکاته. أشهد أنك قد أقمت الصلاه و آتیت الزکاه و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی الله حق جهاده و قتلت علی منهاج المجاهدین فی سبيله حتی لقیته الله عزوجل و هو عنک راض، و أشهد أنك وفیت بعهد الله و بذلت نفسك فی نصره حجه و ابن حجه... السلام علیک أيها العبد الصالح، المطیع لله و لرسوله و لأئمة المؤمنین و الحسن و الحسین علیهم السلام...»

ص: ۲۶۵

سن آن بزرگوار

چون عقیل از دنیا رحلت فرمود، حضرت مسلم هجده ساله بود. ابن ابی الحدید وفات عقیل را در سال ۵۰ هجری نوشته است، بنابراین حضرت مسلم در وقت شهادت که سنه ی ۶۰ است، ۲۸ ساله بوده است.

ص: ۲۶۶

۱- ۴۶۲. بحار الانوار: ۱۰۰: ۴۲۶ تا ۴۲۸.

شهادت دو فرزند مسلم بن عقیل

چون شهادت حضرت مسلم بیان شد، ذکر شهادت طفلان او نیز مناسب است، گرچه شهادت آنها یک سال بعد از کشته شدن مسلم واقع شده است. شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از یکی از شیوخ اهل کوفه روایت کرده که گفت: چون امام حسین علیه السلام شهید شد دو طفل کوچک آن جناب مسلم بن عقیل از لشکرگاه آن حضرت اسیر شدند، آنها را نزد ابن زیاد آوردند. آن ملعون آن دو طفل را به زندان انداخت، و به زندانبان خود امر کرد که خوراک خوب و آب سرد به آنها مده، و بر ایشان سخت بگیرد. این دو کودک روزها روزه می گرفتند و چون شب می شد، زندانبان دو قرص نان جو و یک کوزه آب برای آنها می آورد، تا اینکه یک سال از حبس آنها گذشت. روزی یکی از آندو به دیگری گفت: ای برادر، مدت حبس ما طول کشید، عمر ما تباه می شود و تن ما می کاهد، پس هر گاه پیرمرد زندانبان بیاید، حالمان را برای او نقل کن، و نسبت خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او بگو، شاید بر ما توسعه دهد. چون شب فرارسید و پیرمرد نان و آب را آورد، برادر کوچکتر فرمود: ای شیخ، آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم او پیامبر من است. گفت: جعفر بن ابیطالب را می شناسی؟ گفت: بله، جعفر همان کسی است که خداوند دو بال به او داده که با فرشتگان هر جا خواهد پرواز کند. گفت: علی بن ابیطالب را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم او پسر عم و برادر پیامبر من است. آن طفل مظلوم فرمود: ما از عترت تو می باشیم، ما دو فرزند مسلم بن عقیل هستیم، که در دست تو گرفتاریم، اینقدر بر ما سخت نگیر.

ص: ۲۶۷

آن مرد با شنیدن این سخنان بر پای آنها افتاد، می بوسید و می گفت: جان من قربان

شما ای عترت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. این در زندان به روی شما باز است هر جا خواهید بروید. هنگامیکه تاریکی شب فرارسید آن پیرمرد دو قرص نان جو و کوزه آبی به آنها داد، و راه را به آنها نمایاند و گفت: شبها راه بروید و روزها پنهان شوید، تا خدا برای شما گشایشی عنایت فرماید. آن دو کودک در تاریکی شب می رفتند تا به منزل پیرزنی رسیدند که درب خانه ایستاده بود. از زیادی خستگی به او گفتند: ما دو کودک غریبیم و راه را نمی شناسیم، چه شود در این تاریکی شب ما را در منزل خود پناه دهی و چون صبح شد بیرون آمده به راه خود می رویم؟ آن پیرزن گفت: ای عزیزانم، شما کیستید که بوی خوشی از شما به مشام می رسد که بهتر از آن استشمام نکرده ام؟ گفتند: ما از عترت پیغمبر تو هستیم که از زندان ابن زیاد گریخته ایم. آن زن گفت: دامادی دارم فاسق و خبیث که در واقعه ی کربلا حاضر بوده، می ترسم امشب به خانه من آید و شما را در اینجا ببیند و بکشد. گفتند: همین امشب تا هوا تاریک است می مانیم و چون روشن شد براه می افتم. آن زن ایشان را به خانه آورد و طعامی برای آن حاضر نمود، خوردند و خوابیدند. (بنا به روایت دیگر؛ گفتند: ما طعام نمی خواهیم، برای ما جانمازی حاضر کن، نماز بخوانیم، پس مقداری نماز خواندند و خوابیدند). طفل کوچک به برادر بزرگتر گفت: ای برادر، امیدوارم امشب ایمن باشیم، بیا پیش از آنکه مرگ بین ما جدائی اندازد در آغوش هم بخوابیم و همدیگر را ببوسیم، و دست بگردن هم انداخته، خوابیدند. پاسی از شب گذشت که داماد فاسق آن پیره زن آمده، در زد. پیره زن پرسید:

کیستی؟ گفت: منم. گفت: چرا بی موقع آمدی؟ گفت: در را باز کن که نزدیک است از خستگی هلاک شوم، پرسید: برای چه؟

گفت: دو طفل کوچک از زندان عبیدالله فرار کرده اند، و او اعلان کرده است: هر کس سر یک نفر از آنها را بیاورد هزار درهم و هر که سر هر دو را بیاورد، دو هزار درهم جایزه دارد. من رنجها بردم و همه کوفه را گشتم جز خستگی چیزی بدستم نیامده است. پیرزن گفت: از آن بترس که در قیامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دشمن تو باشد. آن فاسق گفت: وای بر تو، دنیا را باید بدست آورد. زن پاسخ داد: دنیا بی آخرت به چه کارت آید؟ گفت: تو از اینها طرفداری می کنی، گویا از این موضوع اطلاعی داری، باید تو را نزد امیر ببرم! گفت: امیر از من پیره زن که در گوشه ی بیابانم چه می خواهد؟ گفت: در را باز کن تا استراحت کنم و صبح به طلب آنها برآیم. در را گشود. آن مرد بی ایمان شام خورده، به بستر خواب رفت. نیمه شب صدای آن دو طفل را شنید، مانند شتر مست از جا برخاست و همچون گاو فریاد می کرد و به کنار دیوار خانه دست می کشید تا به پهلوی کودک کوچکتر رسید. آن مظلوم گفت: کیستی؟ گفت: من صاحبخانه ام، شما کیستید؟ آن طفل برادر بزرگتر را بیدار کرد و فرمود: برخیز که از آنچه می ترسیدیم گرفتارش شدیم. گفتند: ای شیخ، اگر راست گوئیم در امانیم؟ گفت: آری، فرمودند: در امان خدا و پیغمبر؟ گفت: آری. فرمودند: خدا و رسول گواه باشد؟ گفت: آری. گفتند: ما از عترت پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشیم و از زندان عبیدالله فرار کرده ایم. گفت: از مرگ فرار کرده اید و به دام مرگ افتاده اید. الحمد لله که بر شما دست یافتم، سپس دو کتف ایشان را محکم بست. آن دو کودک شب را به همان حالت صبح کردند. چون بامداد شد به غلام سیاه خود «فلیح» دستور داد که این دو کودک را کنار فرات ببر و گردن بزن.

غلام شمشیر برداشت و با آن دو طفل روانه شد. یکی از آندو گفت: چه شبیه است سیاهی تو به سیاهی بلال، مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. غلام گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما از عترت پیامبر توایم، و از زندان عبیدالله گریخته ایم و این پیره زن ما را مهمان کرد.

آن غلام سیاه برپای آنها افتاد، می بوسید و می گفت: جان من فدای جان شما، و روی من سپر بلای شما ای عترت پیامبر، قسم بخدا نباید کاری کنم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت خصم من باشد، پس دوید و شمشیر را به کناری انداخت و خود را به فرات افکند و شنا کنان به جانب دیگر رفت. آن ملعون فریاد زد: ای غلام، نافرمانی من کردی؟ گفت: من فرمان تو بردم تا نافرمانی خدا نمی کردم، و چون فرمان خدا را نبردی من در دنیا و آخرت از تو بیزارم. آن ملعون پسرش را خواست و دستور به کشتن آن دو کودک داد. آن جوان چون از حال آنها با خبر شد، مخالفت پدر کرد و بر پای آنها افتاد و بوسید و همان گفتار غلام را تکرار کرد، و شمشیر را دور انداخت و خود را به فرات افکند. پدرش فریاد زد: نافرمانی من کردی! گفت: اطاعت خدا کنم و نافرمانی تو، دوست تر دارم از اینکه نافرمانی خدا کنم و اطاعت تو. آن ملعون گفت: جز خودم کسی آنها را نکشد. شمشیر را گرفت و جلو آنها رفت، چون نگاه کودکان به شمشیر برهنه افتاد، چشم آنها پر از اشک شد و گفتند: ای پیرمرد، ما را به بازار ببر و بفروش، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را روز قیامت دشمن خود مکن. گفت: نه، سر شما را برای ابن زیاد می برم و جایزه می گیرم. گفتند: خویشی ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نمی کنی؟ گفت: شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوندی ندارید. گفتند: ما را زنده پیش ابن زیاد ببر تا خودش درباره ی ما حکم کند. گفت: من راهی ندارم جز اینکه با خون شما به او تقرب جویم. گفتند: به کودکی

ما رحم نمی کنی؟ گفت: خدا در دل من رحم قرار نداده. گفتند: بگذار چند رکعت نماز بخوانیم. گفت: اگر برای شما نماز سودی دارد، هر چه خواهید نماز بخوانید. کودکان چهار رکعت نماز خواندند و چشم به آسمان گشوده، گفتند: یا حی یا قیوم یا حکیم یا حلیم یا أحکم الحاکمین،

احکم بیننا و بینه بالحق. پس آن ملعون برخاست گردن برادر بزرگتر را زد، و سرش را در توبره گذارد، برادر کوچک در خون وی غلطید و گفت: می خواهم آغشته بخون برادر، رسول خدا را ملاقات کنم. گفت: باکی بر تو نیست، بزودی تو را هم به او ملحق می کنم. او را هم کشت و سرش را در توبره گذاشت و تن هر دو را به آب انداخت و سرها را نزد ابن زیاد آورد. ابن زیاد بر تخت نشسته و چوب خیزران بدست داشت. سرها را مقابلش گذاشت. چون چشمش به آنها افتاد سه بار برخاست و بنشست گفت: وای بر تو کجا آنها را یافتی؟ گفت: پیره زنی از خاندان ما آنها را مهمان کرده بود. گفت: حق مهمانی آنها را منظور نکردی؟ گفت: نه. گفت: با تو چه گفتند؟ برای آن ملعون سخنان آن کودکان و خواسته هایشان را نقل کرد، تا اینکه گفت: در آخر نماز گوشه ی چشم به آسمان کردند و گفتند: یا حی یا قیوم یا حکیم یا أحکم الحاکمین، احکم بیننا و بینه بالحق. ابن زیاد گفت: خدا میان تو و آنها بحق حکم کرد. کیست که کار این نابکار را بسازد. مردی شامی از جا برخاست و گفت: من. گفت: او را به همان جا ببر که این کودکان را کشته و گردن بزن و نگذار که خون (پلید) او با خون (پاک) آنها مخلوط شود، و زود سرش را برای من بیاور.

آن مرد چنان کرد و سرش را آورد در حالی که نیزه ای افراشته بود و کودکان با تیر و سنگ او را می زدند و می گفتند: این سر کشته ی ذریه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. (۱) در سند حدیث عده ای از بزرگان اصحاب - رضوان الله علیهم - می باشند. در ضمن: همین قصه را با تفاوتی مرحوم علامه مجلسی به نقل از مناقب قدیم آورده،

که اسم آن دو طفل ابراهیم و محمد می باشد، و لکن از اولاد جعفر طیار شمرده است. (۲) صاحب حبیب السیر گوید: دو پسر صغیر مسلم بن عقیل، محمد و ابراهیم نام داشتند، در کوفه در خانه ی شریح قاضی مخفی بودند، بعد از واقعه ی مسلم ایشان نیز به دست لعینی از نوکران ابن زیاد که حارث بن عروه نام داشت به قتل رسیدند.

ص: ۲۷۲

۱- ۴۶۴. امالی صدوق: ۸۳ م ۱۹ ح ۲، بحار الانوار، ج ۴۵: ۱۰۰.

۲- ۴۶۵. بحار الانوار: ۴۵: ۱۰۵.

حرکت امام حسین از مکه به سوی کربلا

حضرت سیدالشهداء علیه السلام روز سوم شعبان سال ۶۰ وارد مکه شدند و تا روز هشتم ذی الحجه در آن شهر تشریف داشتند، و در آن مدت شیعیان از شهرهای مختلف از فیض وجودش بهره می گرفتند. چون ماه ذی الحجه فرارسید حضرت احرام حج بستند، و چون یزید جمعی را به بهانه حج فرستاده بود که آن حضرت را دستگیر کرده به نزد او برند، یا وی را به قتل رسانند، آن حضرت احرام حج را به عمره تبدیل نمودند، و بعد از انجام اعمال عمره عازم عراق گردیدند. (۲) در چند حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که چون حضرت می دانست نخواهند گذاشت حج را تمام کند، احرام به عمره مفرده بستند و عمره را به اتمام رسانیدند (یعنی تبدیلی صورت نگرفته است). (۳) مرحوم سید قدس سره می فرماید: روایت شده که امام حسین علیه السلام هنگام بیرون رفتن از مکه برای ایراد خطبه بپا خاست و فرمود: «الحمد لله، ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله، و صلی الله علی رسولہ، خط الموت علی ولد آدم مخط القلايده علی جید الفتاه» «ستایش مخصوص خداست و آنچه خدا بخواهد می شود و نیروئی جز

ص: ۲۷۳

۱- ۴۶۶. حبيب السیر: ۲: ۴۵.

۲- ۴۶۷. ارشاد: ۲: ۶۷، بحار الانوار: ۴۴: ۳۶۳، نفس المهموم: ۱۶۲.

۳- ۴۶۸. جلاء العیون: ۳۶۹.

از خداوند نیست، درود خداوند بر پیامبر باد، مرگ بر فرزند آدم همچون

گردنبند در گردن دختران جوان است»، چقدر مشتاقم به دیدار گذشتگانم آن چنانکه یعقوب به دیدار یوسف اشتیاق داشت، مرا مقتلی مقرر است که باید به آنجا برسم. گویا می بینم پیوندهای بدن مرا گران بیابان در سرزمینی که ما بین نوایس (۱) و کربلاست از هم جدا می کنند، و شکمهای آمال و انبانهای خالی خود را، از من انباشته کنند. آدمی ناگزیر از سرنوشت است، ما خاندان رسالت به رضای خداوند راضی هستیم، و بر بالای او شکیبائی می کنیم، و خداوند بهترین پاداش شکیبایان را به ما عطا خواهد کرد. هرگز پاره ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او جدا نگردد، و همگی در حظیره القدس در کنار اویند، تا دیده اش به آنان روشن شود، و وعده ی الهی به آنان تحقق یابد. «ألا و من كان باذلا فينا مهجته، موطنا على لقاء الله نفسه، ليرحل معنا، فاننى راحل مصبحا انشاءالله» «هر که خواهد خون دل خود را در راه ما نثار کند و در طلب لقای حق نفس خود را آماده نموده است، با ما کوچ کند، که من بامدادان کوچ خواهم کرد انشاء الله» (۲) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: شبی که امام حسین علیه السلام تصمیم داشت صبح آن از مکه خارج شود محمد حنفیه به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: ای برادر، خود میدانی که اهل کوفه چگونه با پدر و برادر تو مکر و حيله

ص: ۲۷۴

۱- ۴۶۹. توضیح آن در باب زمین کربلا بیان شده است.

۲- ۴۷۰. لهوف : ۶۰، بحارالانوار: ۳۶۶:۴۴، مثيرالأحزان : ۴۱، كشف الغمه: ۲: ۲۹، الموسوعه : ۳۲۸.

نمودند، می ترسم با شما هم چنین کنند، اگر رأی شریف قرار گیرد در مکه که حرم خداست بمانی، عزیز و مکرم خواهی بود و کسی متعرض جنابت نخواهد شد. حضرت فرمود: ای برادر، می ترسم یزید بناگاه مرا بکشد و احترام این خانه با کشته

شدن من از میان برود. محمد حنفیه گفت: اگر چنین است به جانب یمن یا گوشه بیابانی برو که کسی را به تو دسترسی نباشد. حضرت فرمود: در این باره فکر کنم. هنگام سحر آن بزرگوار از مکه حرکت نمود. چون خبر به محمد رسید، آمد و مهار ناقه ی آن حضرت را گرفت و عرض کرد: ای برادر، مگر وعده ندادی که پیشنهادم را مورد توجه قرار دهی؟ فرمود: چرا، عرض کرد: پس چرا با این شتاب بیرون می روی؟ فرمود: وقتی از تو جدا شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من آمد و فرمود: «یا حسین اخرج فان الله شاء أن يراك قتيلًا» (۱) «ای حسین، بیرون برو همانا خداوند خواسته که تو را کشته ی راه خود ببیند». محمد گفت: انا لله و انا اليه راجعون، هر گاه به عزم شهادت می روی چرا این زنها را با خود میبری؟ فرمود: «ان الله قد شاء أن يريهن سبايا» «مشیت خدا بر این است که آنها را اسیر و گرفتار راه خود ببیند». این را فرمود و با محمد خداحافظی کرده، حرکت نمود (۲) بنابر روایات معتبره؛ عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر

ص: ۲۷۵

۱- ۴۷۱. این جمله اشاره به تلکلیف واقعی آن حضرت می باشد که قبلا به آن اشاره شد.

۲- ۴۷۲. لهوف : ۶۳، بحارالانوار: ۳۶۴:۴۴، الموسوعه : ۳۲۸.

جلو آمده و هر کدام با اصرار آن حضرت را از حرکت به سوی عراق منع می کردند، و آن حضرت هر کدام را جوابی داده و با آنها وداع می کرد. ابن عباس اضافه می کند: حال که رأی شریفی بر این سفر قرار گرفته، اولاد و زنه‌های

خود را بگذار و آنها را با خود مبر... مبادا که شما را در مقابل اهل و عیال شهید کنند و آنان تو را به آن حالت مشاهده نمایند. حضرت قبول نکرد و اهل بیت خود را به کربلا برد. نقل شده در روز شهادت آن حضرت، آن جناب نظری به زنها و خواهران خود افکند، دید که به حالت جزع و اضطراب از خیمه بیرون می آیند و بر کشتگان نظر می کنند و جزع می نمایند، و آن جناب را با آن حال مظلومیت مشاهده می کنند و گریه می نمایند، آن حضرت کلام ابن عباس را یاد آورد و فرمود: «اللّٰه در ابن عباس فیما أشار علی به» (۱) افراد دیگر مثل فرزدق شاعر آن حضرت را از رفتن منع کردند و آن جناب قبول نکرده به سوی عراق حرکت نمودند. ما قبلا- به تفصیل بیان کردیم که تکلیف واقعی و ظاهری آن بزرگوار اقتضا می کرد که از حرم خدا خارج شده، به عراق سفر نماید، شگفت آنکه افرادی چون ابن عباس همراه آن حضرت نشدند. بعد از حرکت امام حسین علیه السلام از مکه عبدالله بن جعفر طیار (شوهر حضرت زینب علیها السلام) دو فرزند خود عون و محمد را با نامه ای به نزد آن جناب فرستاد و در نامه چنین نوشته بود: «شما را بخدا سوگند می دهم که از این سفر منصرف شوید، زیرا از این راهی که می روید بر شما ترسناکم، که مبادا شهید شوید و اهل بیت شما

ص: ۲۷۶

مستأصل شوند، اگر تو از میان بروی روشنائی زمین خاموش خواهد شد، چون تو چراغ فروزان راه یافتگان و پشت و پناه مؤمنان هستی، به راهی که می روی شتاب مکن، خودم به دنبال نامه خدمت می رسم».

بعد از فرستادن این نامه، به نزد عمرو بن سعید (فرماندار یزدی در مکه) رفت و از او خواست که امان نامه ای برای آن حضرت بنویسد، و از آن جناب بخواهد که از این سفر مراجعت کند، عمرو نامه امان برای آن حضرت نوشت و وعده صله و احسان و حسن جوار داد که آن حضرت برگردد، و نامه را با برادر خود یحیی بن سعید روانه کرد. عبدالله بن جعفر با یحیی همراه شده نامه را به آن جناب رسانده، و اصرار در مراجعت از آن سفر نمودند، حضرت بعد از جواب نامه ی عمرو فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، مرا امر فرمود، که در پی امثال آن امر روانه ام، گفتند: آن خواب چیست؟ فرمود: تا به حال به کسی نگفته ام و بعد از آنهم نخواهم گفت، تا خدای خویش را دیدار کنم. چون عبدالله بن جعفر از بازگشت آن حضرت مأیوس شد به دو فرزند خود عون و محمد دستور داد ملازم آن جناب باشند و بهمراهش بروند، و در رکابش شمشیر زنند و خود با یحیی به مکه بازگشت. (۱) آن بزرگوار با شتاب به سوی عراق روانه شد و توقف نفرموده تا به منزل ذات عرق رسید (۲) در آنجا بشر بن غالب را ملاقات کردند که از عراق آمده بود، حضرت از او پرسیدند که اهل عراق در چه وضعی بودند؟ گفت: دلهایشان با شما

ص: ۲۷۷

۱- ۴۷۴. در تذکره الشهداء : ۸۴ می نویسد که عبدالله جعفر بجهت پیری و ناخوشی نتوانست برود.

۲- ۴۷۵. ارشاد: ۷۰:۲، بحارالانوار: ۳۶۶:۴۴، الموسوعه : ۳۳۲ و...

بود و شمشیرهایشان با بنی امیه حضرت فرمودند: برادر بنی اسد سخن راست گفت، خداوند مشیتش به هر چه تعلق پذیرد انجام می دهد، و هر چه اراده فرماید حکم می کند (۱) چون خبر آمدن امام حسین علیه السلام به طرف کوفه، به ابن زیاد رسید، حصین بن نمیر - رئیس سربازان و نگهبانان - را با لشکر انبوه به قادسیه (که در پانزده فرسخی کوفه است) فرستاد، و او از قادسیه تا خفان را از یک سو، و از قادسیه تا ققطانیه را از سوی دیگر از

لشکر خود پر کرد. (و همه ی این مسیر را کنترل کرده و تحت نظر گرفت) و به مردم گفت: حسین متوجه عراق است، (مراقب باشید). آن حضرت از ذات عرق حرکت کرد، چون به حاجز - که جایی از بطن الرمه است - رسید، (هنوز خبر شهادت مسلم به آن حضرت نرسیده بود) قیس بن مسهر صیداوی (به قول بعضی: عبدالله بن یقطر) را با نامه ای به کوفه فرستاد، و در آن نامه به مردم کوفه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم «نامه ای است از حسین بن علی، به سوی برادران خویش از مؤمنین و مسلمین، بعد از سلام و حمد پروردگار؛ همانا نامه مسلم به من رسید که در آن از نیک اندیشی و اتفاق شما برای یاری ما، و گرفتن حق (از دست رفته ی) ما خبر می داد. من از خدا خواسته ام که کار ما را نیک گرداند، و بهترین پاداش را در این باره به شما بدهد. من روز سه شنبه هشتم ذی الحجه - روز ترویه - از مکه به سوی شما رهسپار شدم، و چون این فرستاده من به شما رسید در کار خود بشتابید و کوشش کنید، زیرا من همین روزها بر شما وارد می شوم. السلام علیکم و رحمه

ص: ۲۷۸

الله و برکاته. سبب نوشتن نامه این بود که مسلم ۲۷ روز پیش از شهادت خود، نامه ای به آن بزرگوار نوشته و اظهار اطاعت و انقیاد اهل کوفه نموده بود، و نیز جمعی از اهل کوفه به آن حضرت نوشته بودند که در اینجا صد هزار شمشیر برای یاری تو آماده است، درنگ مکن و به سوی ما بشتاب».

چون قیس - حامل نامه حضرت - به قادسیه رسید، حصین بن نمیر او را دستگیر کرد، چون خواست او را تفتیش کند قیس نامه را بیرون آورد و پاره کرد، حصین او را به نزد عبیدالله فرستاد. ابن زیاد پرسید: کیستی؟ گفت: مردی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندش می باشم. سؤال کرد: چرا نامه را پاره کردی؟ گفت: تا تو از مضمونش آگاه نشوی. پرسید: نامه از که و به سوی چه کسی بود؟ گفت: از امام حسین علیه السلام به سوی جمعی از اهل کوفه، که نامهایشان را نمی دانم. ابن زیاد در غضب شد و گفت: بخدا سوگند دست از تو بر ندارم تا آنکه نام این افراد را بگوئی و یا آنکه بر منبر روی و به حسین بن علی و پدر و برادرش ناسزا بگوئی. قیس گفت: اما نام افراد را نخواهم گفت، و اما لعن بر حسین و پدر و برادرش را حاضر م. قیس بر منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم، این حسین بن علی - بهترین بندگان خدا، پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - است (که به سوی شما می آید) و من فرستاده او به جانب شمایم. او را بپذیرید. آنگاه ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد، و برای علی بن ابیطالب علیه السلام از خدا رحمت خواست و بر او درود فرستاد. جریان به ابن زیاد گزارش داده شد، ابن زیاد دستور داد او را از بالای قصر به پایین انداختند، چون بیفتاد استخوانهای شریفش در هم شکسته شد و روح پاکش

به جوار رحمت الهی شتافت. برخی گفته اند: دست بسته او را به زمین انداختند، استخوانهایش در هم شکست و هنوز رمقی در او بود که عبدالملک بن عمیر او را شهید کرد. چون خبر شهادت او به حضرت حسین علیه السلام رسید، اشک مبارک جاری شد، آنگاه فرمود: خداوندا، منزل نیکوئی برای ما و شیعیان ما آماده فرما، و در قرارگاه رحمت میان

ما و آنا جمع کن، که تو بر همه چیز توانائی (۱) قیس بن مسهر صیداوی مردی شریف و شجاع و در محبت اهل بیت علیهم السلام قدمی راسخ داشت. و چون خبر شهادتش به امام حسین علیه السلام رسید، بی اختیار اشک از چشم مبارک فروریخت و فرمود: (فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر...) (۲) «برخی از مؤمنان بر آن عهد (عدم فرار از جنگ) ایستادگی کردند تا شهید شدند و برخی منتظرند که وفا کنند...». کمیت در شعر خود از او به شیخ بنی صیدا (۳) تعبیر کرده می فرماید: «و شیخ بنی الصیدا قد فاض بینهم» «بزرگ بنی الصیدا در میان آنها جان سپرد» (۴) امام حسین علیه السلام از منزل حاجز به سوی کوفه حرکت نمودند، تا در آن بیابان

ص: ۲۸۰

۱- ۴۷۷. ارشاد: ۷۱:۲، لهوف: ۷۵، بحارالانوار: ۳۶۹:۴۴، مثيرالأحزان: ۴۲، الموسوعه: ۳۳۹.

۲- ۴۷۸. سوره ی احزاب، آیه ی ۲۳.

۳- ۴۷۹. دو نوع «صیداوی» داریم، یکی منسوب به: «صیدا» از شهرهای لبنان در نزدیکی صور، دیگری منسوب به: «صیدا» نیای بنی الصیدا، که «ناجیه بن حیان بن بشر صیداوی» می باشد. قیس بن مسهر از تیره ی بنی الصیدا و از تبار ناجیه ی صیداوی بود، که کمیت او را بزرگ بنی الصیدا تعبیر کرده است. {انساب سمعانی: ۸: ۱۱۹}.

۴- ۴۸۰. منتهی الآمال: ۱: ۳۲۴.

به آب رسیدند. در آنجا عبدالله بن مطیع عدوی را دیدند که در کنار آب فرود آمده بود. چون آن حضرت را دید به نزد آن بزرگوار آمد و گفت: پدر و مادرم به قربانت ای پسر رسول خدا، چه چیز تو را بدین سرزمین کشانده، و حضرت را گرفته از اسب فرود آورد. امام حسین علیه السلام فرمودند: چنانکه میدانی معاویه از دنیا رفته، و مردم عراق به من نامه نوشته، مرا به سوی خود دعوت کرده اند.

عبدالله بن مطیع عرض کرد: ای فرزند پیامبر، خدا را به یاد تو می آورم از اینکه حریم اسلام به سبب (شهادت) تو پاره شود. تو را بخدا سوگند دهم در باب حرمت قریش، تو را بخدا سوگند دهم درباره ی حرمت عرب، بخدا اگر آنچه در دست بنی امیه است (از خلافت و حکومت) بخواهی تو را می کشند، و بعد از شهادت تو از کشتن هیچکس پروا نخواهند کرد، و از هیچکس نخواهند ترسید. بخدا سوگند، این حرمت اسلام است که پاره می شود، و حرمت قریش، و حرمت عرب است، پس این کار را مکن و به کوفه مرو، و خود را در برابر بنی امیه قرار مده. امام حسین علیه السلام سخن او را نپذیرفتند و این آیه را تلاوت فرمودند: (قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا) (۱) «بگو: هرگز جز آنچه خدا مقدر کرده به ما نخواهد رسید» و به راه خود ادامه داد. از آن سو این زیاد دستور داد تمام راهها؛ راه واقصه - نام مکانی در راه مکه - تا شام و تا بصره، همه را ببندند و نگذارند کسی از این راهها بیرون برود یا داخل شود. امام حسین علیه السلام به راه خویش می رفت، و به ظاهر خبر از کوفه نداشت، تا در بین راه به عده ای از اعراب و بادیه نشینها برخورد، از ایشان

ص: ۲۸۱

پرسید: چه خیر؟ گفتند: بخدا ما خیری نداریم جز اینکه راهها را بر ما بسته اند، نمی توانیم بیرون برویم و نه بجائی وارد شویم.
حضرت به راه خود ادامه دادند

ص: ۲۸۲

پیوستن زهیر به امام حسین علیه السلام

جمعی از قبیله فزاره و بجیله نقل کردند که ما با زهیر بن قین بجلی از مکه رو به وطن می آمدیم. و به دنبال حسین علیه السلام فرود آمد، ما چاره ای جز این نداشتیم که در همانجا منزل کنیم. مشغول غذا خوردن بودیم که ناگاه فرستاده حسین علیه السلام رو به ما آمد، سلام کرد و سپس گفت: ای زهیر بن قین، ابا عبدالله الحسین مرا به نزد تو فرستاده که نزد آن حضرت بیایی. همینکه این پیام را رساند از نهایت دهشت، لقمه ها که در دست داشتیم افکندیم و خموش و بی حرکت در حیرت فرورفتیم، گوئی پرنده بر سر ما نشسته است. همسر زهیر که دیلم (دلهم) دختر عمر و بود به زهیر گفت: سبحان الله! فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را می طلبد و تو دعوتش را اجابت نمی کنی؟! می رفتی و سخنش گوش می دادی. زهیر به نزد آن حضرت رفت و زمانی نگذشت که با رویی شاد و خندان و صورتی نورانی برگشت و دستور داد خیمه را کنده و بار و اثاث را برداشته و نزدیک سراپرده آن حضرت برپا کنند. و به زنش گفت: تو را طلاق دادم، به سوی اهل خود برو، که نمی خواهم به سبب من گرفتار شوی و جز خیر چیزی به تو برسد. من تصمیم گرفتم همراه حسین علیه السلام باشم، تا خود را فدای آن حضرت کنم و جانم را سپربلایش نمایم. سپس هر چه از اموال به زوجه اش تعلق داشت به او داد، و او را بدست بعضی ا

ص: ۲۸۳

ز عموزاده هایش سپرد تا به خانواده اش برسانند.

زن از جای برخاست و گریه کرد و با زهیر وداع نمود و گفت: خدا یار و مددکارت باد، و هر چه خیر است برایت پیش آورد، خواهشی که دارم، مرا در روز قیامت نزد جد حسین علیه السلام یاد کنی (۱) آنگاه زهیر به یارانش گفت: هر کس دوست دارد با من باشد بیاید، و گرنه این آخرین دیدار من با اوست.

ص: ۲۸۴

۱- ۴۸۳. در تذکره الخواص سبط بن جوزی آمده که زهیر بن قین با حسین علیه السلام کشته شد، و زن او به غلامش گفت: کفن ببر و به آقایت پوشان، چون رفت و حضرت حسین علیه السلام را برهنه دید گفت: مولایم را کفن کنم و حضرت حسین را بگذارم! نه بخدا سوگند، حضرت حسین علیه السلام را کفن کرد، سپس مولایش را کفن دیگری پوشانید. {نفس المهموم: ۱۸۲}.

رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی به سیدالشهداء

سید بن طاووس رحمه الله نقل کرده: امام حسین علیه السلام از آن منزل روانه شد تا به زباله رسید، در این منزل خبر شهادت مسلم به آن جناب رسید. آن حضرت به کسانی که دنبال او بودند خبر شهادت مسلم را داد. افرادی که به طمع دنیا آمده بودند و یقینشان کامل نبود، پس از شنیدن خبر از گرد آن حضرت پراکنده شدند، و فقط اهل او و بزرگان از اصحاب آن حضرت باقی ماندند. راوی گفت: چون خبر شهادت مسلم رسید، صدای شیون و گریه فضای بیابان را پر نمود و سیلاب اشکها جاری شد. سپس امام حسین علیه السلام به مقصدی که خدا دعوتش فرموده بود روانه شد. فرزدق شاعر به خدمت حضرت رسید، سلام کرد و عرض نمود: ای پسر رسول خدا، چگونه بر اهل کوفه اعتماد می کنی! اینان همان کسانی هستند که پسر عموی تو مسلم بن عقیل و یاران او را کشتند. اشک از دیدگان امام حسین علیه السلام فروریخت و فرمودند: خدا مسلم را رحمت کند. «فلقد صار الی روح الله و ریحانه و جنته و رضوانه، أما قد قضی ما علیه و بقی ما علینا» «او به روح و ریحان و بهشت و رضوان خداوند بازگشت، او وظیفه ای که بر عهده داشت انجام داد و اکنون نوبت ماست که آنچه بر عهده داریم انجام دهیم».

سپس اشعاری انشاء فرمود... (۲) شیخ مفید رحمه الله از عبدالله بن سلیمان اسدی و منذر بن مشمعل اسدی روایت کرده که گفتند: چون از اعمال حج فارغ شدیم همه همت ما این بود که در راه،

ص: ۲۸۵

۱- ۴۸۴. لهوف : ۷۱، بحارالانوار: ۴۴: ۳۷۱، ارشاد: ۲: ۷۳.

۲- ۴۸۵. لهوف : ۷۳.

به حسین علیه السلام برسیم و بنگریم که سرانجام کارش به کجا می کشد. به سوی کوفه به راه افتادیم و شتران خود را به سرعت می رانندیم، تا در منزل زرود (نزدیک ثعلبیه) به آن حضرت رسیدیم، مردی از اهل کوفه پدیدار گشت، چون امام حسین علیه السلام را دید راه خود را کج کرد. امام حسین علیه السلام ایستاد، گویا می خواست او را ملاقات کند، چون از او مآیوس شد، از آنجا گذشت، ما نیز به دنبال آن بزرگوار به راه افتادیم. یکی از ما گفت: خوبست برویم و از اوضاع و احوال کوفه از او پرسیم که از آن آگاه است. خود را به مرد کوفی رسانیدم و بر او سلام کردیم و پرسیدیم: از چه قبیله ای می باشی؟ گفت: از بنی اسد، گفتیم: ما نیز آن قبیله ایم و خود را معرفی کردیم، از اخبار مردم کوفه سؤال کردیم، گفت: از کوفه بیرون نیامدم تا مسلم و هانی کشته شدند، و دیدم که پاهای آن دو را گرفته بودند و در بازار می کشیدند. از آن مرد گذشتیم و به راه خود ادامه داده، شب به منزل ثعلبیه رسیدیم. وقتی آن حضرت فرود آمد، به نزد آن حضرت آمده، بر او سلام کردیم و گفتیم: ما خبری داریم، اگر خواهی آشکار بگوئیم و گرنه پنهان به عرض برسانیم. آن حضرت نگاهی به ما و اصحاب خود کرد و فرمود: میان من و ایشان پرده ای نیست (یعنی رازی از ایشان پوشیده ندارم). پس جریان خود را با مرد کوفی، و گفتار او را برای آن بزرگوار بیان کردیم، چون امام حسین علیه السلام خبر شهادت آن دو را شنید فرمود: انا لله و انا الیه راجعون رحمت خدا بر ایشان باد. و این سخن را چند بار تکرار کرد. عرض کردیم: تو را بخدا سوگند می دهیم با اهل بیت خود از همینجا برگردی، زیرا که

تو در کوفه یاور و شیعه نداری، بلکه می ترسیم همه بر علیه شما باشند. آن حضرت نگاهی به پسران عقیل کرده فرمود: همانا مسلم کشته شد، رأی شما

چیست؟ گفتند: بخدا ما باز نگردیم تا انتقام خون خود را بگیریم، یا آنچه او چشیده ما هم بچشیم. امام حسین علیه السلام رو به ما کرده فرمود: پس از اینان خیری در زندگی نیست. ما دانستیم که تصمیم به رفتن دارد. به او عرض کردیم: خداوند آنچه خیر است برای شما پیش آورد. فرمود: خدا شما را رحمت کند. اصحاب آن بزرگوار عرض کردند: بخدا تو مانند مسلم بن عقیل نیستی و اگر به کوفه داری، مردم به سوی تو بشتابند (و یاریت کنند). حضرت خاموش شد. (۱) از بعضی تواریخ نقل شده که مسلم بن عقیل دختری سیزده ساله داشت، که با دختران امام حسین علیه السلام زندگی می کرد و شبانه روز با آنها مصاحبت داشت. چون امام حسین علیه السلام خبر شهادت مسلم را شنید، به خیمه آمد و دختر مسلم را خواست و زیاد او را نوازش کرد و بیش از معمول او را رعایت نمود (دست محبت بر سر و پیشانی او کشید، همانگونه که یتیمان را نوازش می کنند). دختر مسلم گفت: یابن رسول الله، با من ملاطفت بی پدران و عطوفت یتیمان می کنید! مگر پدر مسلم را شهید کرده اند؟ حضرت بگریست و فرمود: ای دختر، اندوهگین مباش، اگر مسلم نباشد من پدر تو هستم، و خواهرم مادر تو، و دخترانم خواهران تو، و پسرانم برادران تو باشند. دختر مسلم فریاد برآورد و زار زار بگریست، و پسرهای مسلم عمامه از سر برداشتند و بلند گریه کردند، و اهل بیت در این مصیبت، آنها را همراهی کرده، به سوگواری پرداختند. امام حسین علیه السلام از شهادت مسلم سخت ناراحت گشت.

ص: ۲۸۷

بنا به نقل مرحوم سید: حضرت حسین علیه السلام به راهش ادامه داد، تا هنگام ظهر در ثعلبیه فرود آمد، سر به بالین گذاشت و بخواب رفت، چون بیدار شد فرمود: دیدم هاتفی ندا می کرد: «أنتم تسرعون و المنايا تسرع بكم الى الجنة» «شما به سرعت می روید در حالی که مرگ شما را به سرعت به سوی بهشت می برد». فرزندش حضرت علی اکبر عرض کرد: «یاأبه، أفلسنا علی الحق؟ فقال: بلی یا بنی، والله الذی الیه مرجع العباد» «پدر جان، مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: چرا فرزندم، قسم به آن خدائی که بازگشت بندگان به سوی اوست». عرض کرد: «یاأبه، اذا لا- نبالی بالموت» «پدر جان، اگر چنین است ما از مرگ باکی نداریم». حضرت حسین علیه السلام فرمود: فرزندم، خداوند بهترین پاداشی را که پدر به فرزند داده، به تو عطا فرماید. (۲) سپس حضرت حسین علیه السلام در همان منزل شب را به صبح رساند، چون صبح شد مردی که کنیه اش اباهره ازدی بود از کوفه می آمد، به خدمت رسید، سلام

ص: ۲۸۸

۱- ۴۸۷. منتهی الامال: ۱: ۳۲۷.

۲- ۴۸۸. البته مرحوم مفید همین روایت به این صورت آورده است که عقبه بن سمعان گوید: چون از قصر بنی مقاتل گذشتیم همانطور که آن حضرت بر روی اسب بود اندکی بخواب رفت، چون بیدار شد استرجاع فرمود. فرزندش علی اکبر علیه السلام علت آن را سؤال کرد، حضرت فرمود: سواری بر من نمودار شد و می گفت: «القوم یسرون و المنايا تسیر الیهم»: «این جمعیت در حرکتند و مرگ در تعقیب آنهاست». {ارشاد: ۲: ۸۳}.

کرد و عرض نمود: ای فرزند پیامبر، برای چه از حرم خدا و حرم جدت رسول خدا بیرون آمدی؟

امام حسین علیه السلام فرمود: هان اباهره، بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم، دشنام دادند و به آبرویم لطمه زدند، باز تحمل کردم، به دنبال ریختن خونم بودند فرار کردم: «و أيم الله لتقتلني الفئة الباغية»: «و بخدا قسم، که حتما گروه ستمکار مرا خواهد کشت» و خداوند لباس ذلتی به آنان بپوشاند که سرپایشان را فراگیرد، و شمشیر برانی بر آنان فرود آید، و حتما خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که از قوم سبا - که زنی بر آنان حکومت می کرد و اختیار مال و جانشان را داشت - ذلیل تر گردند. سپس از آنجا روانه شد (۱) مرحوم کلینی از حکم بن عتیبه روایت کرده که هنگامی که امام حسین علیه السلام رهسپار کربلا بود، مردی در ثعلبیه با او ملاقات نمود و سلام کرد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: از کدام شهری؟ گفت: اهل کوفه ام. فرمود: اگر در مدینه به نزد من می آمدی نشانه ی جبرئیل را که بر جدم وحی می آورد در خانه ی خود به تو نشان می دادم، ای برادر کوفی، آیا سرچشمه ی آب حیات و علم مردم در خانه ی ما و نزد ما باشد (و مردم علم خود را از ما دریابند) سپس آنها عالم باشند و ما جاهل؟! این چیزی است نشدنی. (۲) به روایت شیخ مفید و غیره؛ چون وقت سحر شد به جوانان و غلامان خود فرمود: آب بسیار بردارید، آنان آب فراوان برداشتند و از آنجا کوچ کردند، تا به منزل زباله رسیدند، در آنجا خبر شهادت عبدالله یقطر (که به قول بعضی حامل نامه آن

ص: ۲۸۹

۱- ۴۸۹. لهوف : ۷۰، بحارالانوار: ۳۶۷:۴۴، مقتل خوارزمی: ۱: ۲۲۶.

۲- ۴۹۰. اصول کافی: ۱: ۳۲۸، باب أن مستقی العلم من بیت آل محمد علیهم السلام ح ۲.

بزرگوار برای مردم کوفه بود و قبلاً به آن اشاره شد) به آن جناب رسید. چون این خبر جانسوز را شنید، اصحاب خود را جمع کرد، و نامه ای را بیرون آورده برایشان خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم «اما بعد؛ همانا خبر دهشت انگیزی به ما رسیده و آن کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقظ می باشد. همانا شیعیان ما دست از یاری ما کشیده اند، پس هر که می خواهد باز گردد و از ما جدا شود، بر او حرجی نیست و تعهدی ندارد». جمعی که برای طمع مال و راحتی و دنیا با آن حضرت همراه بودند، با شنیدن این سخن پراکنده شدند و از چپ و راست راه بیابان پیش گرفتند، و تنها کسانی که از مدینه با او آمده بودند - اهل بیت و خویشان آن بزرگوار و عده ای که از روی یقین و ایمان همراه آن حضرت شده بودند - و اندکی که در راه به آنها پیوسته بودند باقی ماندند. آن حضرت این کار را برای آن کرد که گروهی از اعراب می پنداشتند به شهری می روند که کار آن تمام شده، و مردم آن به فرمان او در آمده اند. و امام علیه السلام نخواست که اینان با او همراه باشند مگر آنکه بدانند چه در پیش دارند. (۱) شاید به همین جهت بوده که حضرت یحیی را بسیار یاد می کردند، اشاره به اینکه مانند او کشته می شوند و سرش را هدیه می برند. از امام سجاد علیه السلام روایت شده که فرمود: ما با حسین علیه السلام از مکه خارج شدیم، هر کجا فرود می آمد و کوچ می کرد، یحیی بن زکریا را یاد می نمود.

ص: ۲۹۰

روزی فرمود: از پستی دنیا نزد خدای تعالی آن بود که سر یحیی را پیش یکی از زناکارهای بنی اسرائیل هدیه بردند. (۱) چون سحرگاه شد به همراهان خود دستور داد آب بسیار بردارند، و از آنجا حرکت کرده

تا به بطن عقبه رسیده در آنجا فرود آمدند. پیرمردی از بنی عکرمه را در آنجا دیدار کردند که نامش عمرو بن لوزان بود. پیر گفت: به کجا می روید؟ حضرت فرمود: به کوفه، پیر گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که باز گردی، زیرا بخدا نروی جز به سوی سرنیزه ها و شمشیرهای برنده، و این مردمی که به سوی تو فرستاده و تو را دعوت کرده اند، اگر از جنگ با دشمن تو را کفایت می کردند و کارها را برای تو آماده و روبراه می نمودند، آنگاه تو بر ایشان وارد می شدی نیکو بود، ولی با این وضع صلاح نمی دانم به کوفه بروید. حضرت فرمود: ای بنده ی خدا، آنچه تو اندیشی (و رأی صواب) بر من پوشیده نیست، و ان الله تعالی لا یغلب علی أمره» و خدای تعالی در کار خود مغلوب نمی شود» یعنی جز آنچه اراده حق به آن تعلق گرفته نخواهد شد. سپس فرمود: بخدا سوگند، مرا رها نکنند تا این دل خون شده را از سینه ام بیرون آورند، و خون مرا بریزند. و چون چنین کردند خداوند کسی را بر ایشان مسلط سازد که آنان را خوار و زبون کند تا بدانجا که پست ترین فرقه ها شوند. (۲) ابن قولویه رحمه الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده که چون حسین بن علی علیهما السلام از عقبه (گردنه) بطن بالا رفت به اصحاب خود فرمود: «ما أرانی الا مقتولا»

ص: ۲۹۱

۱- ۴۹۲. بحار الانوار: ۸۹:۴۵ ب ۳۷ ح ۲۸، مناقب ابن شهر آشوب: ۴: ۸۵.

۲- ۴۹۳. ارشاد: ۷۷:۲، بحار الانوار: ۳۷۵:۴۴.

«خود را نمی بینم مگر کشته» (یعنی در این سفر کشته می شوم)، گفتند: چرا یا ابا عبدالله؟ فرمود: خوابی دیدم. گفتند: چه بود؟ فرمود: دیدم سگهایی مرا گاز می گیرند، و سگی ابلق از همه بدتر بود.

ص: ۲۹۲

ملاقات آن حضرت با حر بن یزید ریاحی

چون امام حسین علیه السلام و همراهانش به منزل شراف رسیدند. هنگام سحر به جوانان دستور فرمودند: آب بسیار بردارید، و تا نیمه روز راه رفتند. ناگاه یکی از یاران گفت: «الله أكبر». امام حسین علیه السلام فرمود: چرا تکبیر گفتی؟ عرض کرد: درختان خرما را دیدم. گروهی از اصحاب گفتند: بخدا اینجا سرزمینی است که ما هرگز درخت خرما در آن ندیده ایم. حضرت فرمودند: پس چه می بینید؟ گفتند: بخدا سوگند، گوش اسبان است! آن جناب نیز تأیید فرمودند، (و چون معلوم شد که علامت لشکر است) فرمودند: در اینجا پناهگاهی هست که بدان پناه بریم و آن را در پشت سر قرار داده، و از یک سو با این لشکر روبرو شویم؟ عرض کردند: اینجا کوه ذوحسم است که در سمت چپ می باشد، اگر زودتر بدانجا روید، مراد حاصل گردد. آن حضرت به جانب چپ رفتند. زمانی نگذشت که گردن اسبان پیدا شد، آنان نیز راه خود را بگردانیدند، امام علیه السلام و همراهان به جانب ذوحسم شتافته، و آن مکان را به تصرف خویش درآوردند. به دستور امام حسین علیه السلام خیمه ها و چادرها در آنجا برپا کردند، و آن لشکر که نزدیک هزار سوار بودند، به فرماندهی حر بن یزید تمیمی، در گرمای طاقت فرسای نیمه روز آمدند تا در برابر حضرت ایستادند. امام حسین علیه السلام با اصحاب خود عمامه بر سر بسته و شمشیر حمایل کرده بودند، آن بزرگوار چون آثار تشنگی در لشکر حر دید، به جوانان خود دستور دادند ایشان را سیراب نمائید، و دهان اسبانشان را نیز تر کنید. آنها

ص: ۲۹۳

کاسه و طشتها را از آب پر کرده و نزدیک دهان اسبها می بردند و همینکه سه یا چهار یا پنج جرعه می نوشیدند، از آن اسب دور

کرده، نزدیک اسب دیگر می بردند، تا همه سیراب شدند. علی بن طعان گوید: من آخرین نفری بودم که از راه رسیدم. چون امام حسین علیه السلام تشنگی من و اسبم را دید، فرمود: «أنخ الراویه» «راویه را بخوابان». من مراد حضرت را ندانستم (چون راویه به زبان ما مشک را گویند و به زبان مردم حجاز شتری که مشک آب را بر آن بار کنند. چون امام متوجه شد که من نفهمیدم) فرمود: شتر را بخوابان برادر، او را خواباندم. فرمود: بنوش. من هر چه می خواستم بیاشامم آب از دهان مشک می ریخت حسین علیه السلام فرمود: سر مشک را بیچجان. من ندانستم چه کنم. پس خود آن جناب برخاست، لب مشک را بگردانید، و من آب نوشیدم و اسبم را نیز سیراب کردم. حر بن یزید از قادسیه آمده بود. ابن زیاد حصین بن نمیر را فرستاده و به او دستور داده بود به قادسیه فرود آید و حر بن یزید را با هزار سوار بر سر راه امام حسین علیه السلام بفرستد. حر همچنان در مقابل آن حضرت ایستاده بود، تا هنگام نماز ظهر شد. حضرت به حجاج بن مسروق دستور فرمود که اذان نماز گوید، و چون وقت خواندن نماز شد، امام حسین علیه السلام با ازار و عبا و نعلین بیرون آمد، میان دو لشکر ایستاد و حمد و ثنای خداوند بجای آورد، سپس فرمود: ای مردم، من به نزد شما نیامدم تا آنگاه که نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما آمدند که نزد ما بیا، زیرا ما امام و پیشوائی نداریم، و امید است به سبب تو خداوند ما را بر صواب و حق جمع کند، پس اگر بر عهد و پیمان خود هستید، من به نزد شما آمده ام، و شما پیمان و عهدی به من بدهید (مجددا بیعت کنید) تا آسوده خاطر باشم، و اگر این کار را نمی کنید و آمدن مرا خوش ندارید از همینجا باز می گردم و بدان جائی که بودم می روم.

همگی خاموش گشته و کس از آنها سخن نگفت.

حضرت به مؤذن فرمود: اقامه بگو، و به حر فرمود: آیا می خواهی تو هم با همراهان خود نماز بخوانی؟ گفت: نه، ما پشت سر شما اقتدا می کنیم. امام حسین علیه السلام با ایشان نماز خواند و به خیمه خود رفت و اصحابش به نزد او گرد آمدند. حر نیز بجای خویش بازگشت و به خیمه ای که برای او بر پا کرده بودند رفت و گروهی از همراهانش به نزد او آمده، و بقیه به صف لشکری که در آن بودند بازگشتند، هر مردی از آنان دهانه اسب خود را گرفت و در سایه ی آن نشست. چون هنگام عصر شد امام حسین علیه السلام دستور فرمود؛ آماده رفتن شوند. سپس به منادی خود دستور داد، برای نماز عصر اذان و اقامه گفته، و آن حضرت نماز عصر را خواند و چون سلام داد، روی به آنها نمود، و پس از حمد و ثنای خدا فرمودند: ای مردم، اگر از خدا بترسید و حق را برای اهل آن شناسید بیشتر باعث خوشنودی خداوند از شما می باشد، ما خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و به امر خلافت و ولایت از این مدعیان سزاوارتریم، و اینان ادعای مقامی می کنند که برای آنها نیست، و به زور و ستم در میان شما رفتار می کنند. اگر فرمانروائی ما را خوش ندارید، و حق ما را نمی شناسید و اکنون رأی شما غیر از آنست که در نامه ها به من نوشتید و فرستادگان شما گفتند، هم اکنون از نزد شما بازگردم؟ حر گفت: بخدا سوگند از این فرستادگان و این نامه ها که می گوئی خبری ندارم. امام حسین علیه السلام به یکی از یارانش - عقبه بن سمعان - فرمود: آن خورجین که نامه های ایشان در آنست بیرون بیاور. پس آن مرد خورجین پر از نامه را آورد و جلوی آن حضرت ریخت

حر گفت: ما از آن کسانی که این نامه ها را نوشته اند نیستیم، و ما دستور داریم از شما جدا نشویم تا شما را در کوفه نزد عبدالله ببریم، امام حسین علیه السلام فرمودند: مرگ به تو نزدیک تر از این آرزوست.

سپس رو به اصحاب کرده فرمودند: سوار شوید، همراهان آن حضرت سوار شده و درنگ کردند تا زنان نیز سوار شدند. آنگاه به اصحاب خود فرمودند: (به راه مدینه) برگردید. همینکه خواستند باز گردند، آن لشکر از بازگشت آنها منع نمودند، امام حسین علیه السلام به حر فرمودند: «ثکلتک أمک ما ترید؟» «مادرت به عزای تو نشیند چه می خواهی؟» (۱) حر گفت: اگر دیگری از عرب در چنین موقعیتی این سخن را به من می گفت، من نیز نام مادرش را به عزا گرفتن می بردم، ولی بخدا نمی توانم نام مادر تو را جز به بهترین وجه ببرم. (۲) امام حسین علیه السلام فرمودند: پس چه می خواهی؟ گفت: می خواهم شما را نزد عبدالله ببرم. فرمودند: بخدا من همراه تو نخواهم آمد. حر گفت: من نیز تو را رها نکنم، و سه بار این سخن تکرار نمودند. و چون بسیار گفتگو کردند، (۳) حر گفت: من دستور جنگ کردن با شما را ندارم فقط مأمورم

ص: ۲۹۶

۱- ۴۹۵. خوارزمی می نویسد: امام علیه السلام دست به شمشیر برد و بر حر فریاد کشید و فرمود: «ثکلتک أمک یابن یزید، ما الذی ترید أن تصنع؟». {مقتل خوارزمی: ۱: ۲۳۲}.

۲- ۴۹۶. همین حسن ادب او نسبت به امام حسین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام که حاکی از سعادت درونی او بود باعث نجاتش گردید.

۳- ۴۹۷. در مقتل خوارزمی دارد: حسین علیه السلام فرمود: بیا تا اصحاب خود را رها کنیم و با هم بجنگیم، اگر تو مرا کشتی سر مرا نزد ابن زیاد ببر، و اگر من تو را کشتم خلق از تو راحت شوند حر گفت: من دستور جنگ ندارم. ولی در بعضی مقاتل: بجای کلمه ی «فذر أصحابی و أصحابک» «برز أصحابی و أصحابک» دارد و معنا چنین می شود: اصحاب من با یاران تو با هم بجنگند و من و تو با هم مقاتله کنیم...

از شما جدا نشوم تا شما را به کوفه برم، اکنون که از آمدن به کوفه خودداری می کنی، پس راهی در پیش گیر که نه به کوفه برود و نه به مدینه، و این طریق انصاف است میان من و شما، تا من به امیر

نامه بنویسم، شاید خداوند امری پیش آورد که سلامت دین من در آن باشد و من در کار تو مبتلا نشوم. (۱) حضرت به جانب چپ راه قادسیه (که به کوفه می رفت) و راه عذیب (که راه مدینه بود) به راه افتادند و حر نیز با همراهانش با آن حضرت می رفت. (۲) از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده که چون خبر نزدیک شدن آن امام مظلوم به ابن زیاد رسید، حر بن یزید را با هزار سوار بر سر راه آن حضرت فرستاد. حر گفت: چون از خانه بیرون آمدم، صدای منادی را شنیدم که سه نوبت مرا ندا کرد که «ای حر، تو را به بهشت بشارت باد» من با خود گفتم که مادر حر به عزای او نشیند، به جنگ فرزند رسول می رود و بشارت بهشت می شنود. (۳) مورخین از حضرت امام حسین علیه السلام خطبه هائی نقل کرده اند، که بعضی از آنها را به روایت شیخ مفید رحمه الله نقل کردیم. از آن جمله خطبه ای است که مرحوم سید و ابن نما نقل کرده اند. (۴) ما عبارت را از «لهوف» می آوریم:

ص: ۲۹۷

۱- ۴۹۸. در مقتل خوارزمی اضافه دارد: چون می دانم هیچکس در قیامت نیست مگر اینکه امید شفاعت جد تو را دارد و من می ترسم با تو جنگ کنم و دنیا و آخرتم تباه گردد.

۲- ۴۹۹. ارشاد: ۷۸:۲ تا ۸۲، بحارالانوار: ۳۷۵:۴۴، الموسوعه: ۳۵۲ تا ۳۵۹، مقتل خوارزمی: ۱: ۲۲۹ تا ۲۳۳.

۳- ۵۰۰. جلاء العیون: ۳۷۷.

۴- ۵۰۱. لکن ابن نما در مثيرالأحزان: ۴۴ و طبری در تاریخ خود: ۴۰۳:۵ نوشته اند که حضرت این خطبه را در ذی حسم انشاء فرمودند.

راوی گفت: حضرت حسین علیه السلام برای خطبه خواندن پیا خاست، حمد و ثنای الهی گفت و نام جدش را برد و بر او درود فرستاد، سپس فرمود: «انه قد نزل من الأمر ما قد ترون، و ان الدنيا قد تغيرت و تنكرت و أدبر معروفها و استمرت حذاء و لم

تبق منها الا- صبابه كصابه الأثناء، و خسيس عيش كالمرعى الوبيل، ألا ترون الى الحق لا يعمل به و الى الباطل لا يتنهي عنه، ليرغب المؤمن في لقاء ربه محققا، فاني لا أرى الموت الا سعادة و الحياه مع الظالمين الا برما» «كار ما به اين صورت در آمده است كه مي بينيد، همانا چهره ي دنيا دگرگون و زشت گرديه، و نيكوئي از آن رو گردان شده است، و با شتاب مي گذرد، و از آن ته كاسه اي، و زندگي پست و زبوني مانند چراگاه ناگوار باقي نمانده است. مگر نمي بينيد كه به حق عمل نمي شود و از باطل اجتناب نمي گردد! بر مؤمن است كه ملاقات پروردگار خود را بجان و دل راغب باشد، همانا مگر در نظر من جز خوشبختي و سعادت، و زندگاني با مردم ستمكار جز ستوه و دلتنگي نيست» (۱) آنگاه زهير بن قين پياخاست و عرض كرد: خداوند راهنماي تو باشد، يابن رسول الله، فرمايشت را شنيدم، اگر دنيا براي ما بقائي داشت و ما در آن زندگي جاويد داشتيم، پايداري در ياري تو را بر زندگاني جاويد دنيا مقدم مي داشتيم (حال كه چنين نيست و دنيا بقائي ندارد، پس سزاوار نيست شما را رها كنيم).

ص: ۲۹۸

۱- ۵۰۲. در تحف العقول: ۱۷۶ و بحار الانوار: ۱۱۶:۷۸ اضافي دارد كه فرمودند: «ان الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على ألسنتهم، يحوطونه ما درت معائشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون»: «براستي مردم همه دنيا پرستند و دين بر سر زبان آنهاست، و تا براي آنها وسيله زندگي است مي چرخانندش، چون به بلاء آزموده شوند دينداران كم اند».

به نقل طبری: امام حسین علیه السلام در حقیقت دعا کرد و به او پاسخی نیکو داد. (۱) راوی گفت: هلال بن نافع بجلی (۲) برخاست و گفت: بخدا سوگند، ما ملاقات پروردگار خود را کراهت نداریم، و در نیت های خویش با روشن بینی پایداریم، با دوست شما دوستیم و با دشمن شما دشمن. پس بریر بن خضیر برخاست و گفت: بخدا قسم یا بن رسول الله، براستی که این منت خداوند است بر ما که در حضور شما نبرد کنیم، و در یاری شما اعضای ما قطعه قطعه شود، آنگاه در قیامت جدت شفیع ما باشد. (۳) خطبه ی دیگر؛ طبری از ابی مخنف نقل کرده است که حضرت حسین علیه السلام در بیضه برای اصحاب خود و همراهان حر خطبه خواند: خدا را حمد و ثنا کرد، سپس فرمود: «أیها الناس، ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله، مخالفا لسنه رسول الله، يعمل فی عبادالله بالاثم و العدوان، فلم یعیر (فلم یغیر) علیه بفعل و لا- قول، کان حقا علی الله أن یدخله مدخله. ألا- و ان هؤلاء القوم قد لزموا طاعه الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن، و أظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استأثروا بالفیء و أحلوا حرام الله، و حرموا حلاله و أنا أحق من عیر (غیر) نفسی مع أنفسکم و أهلی مع أهلیکم، فلکم فی أسوه»

«ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس پادشاه ستمکاری را ببیند که

ص: ۲۹۹

۱- ۵۰۳. تاریخ طبری: ۵: ۴۰۴.

۲- ۵۰۴. صحیح «نافع بن هلال جملی» است که مسنوب به «جمل» بطنی از قبیله ی مذحج می باشد، {الأخبار الطوال: ۲۵۵، تاریخ طبری: ۵: ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۳۵ و ۴۴۱}. لذا بعد از این همه جا «نافع بن هلال» نوشته می شود ولو در مصدر غیر از این باشد.

۳- ۵۰۵. لهوف: ۷۹، الموسوعه: ۳۵۵.

حرام خدا را حلال شمارد، پیمان خدا را بشکند، مخالفت سنت رسول خدا کند، در میان بندگان خدا به ناحق و ستم عمل نماید، و در برابر او با کردار یا گفتار انکار و اعتراض نکند (و تغییر ندهد)، بر خدا لازم است که او را همنشین وی سازد. آگاه باشید، این زمامداران (گروهی بنی امیه) سر به فرمان شیطان نهاده، و از اطاعت خداوند رحمان روی گردانیده اند، فساد را رواج داده، حدود خدا را تعطیل کردند، بیت المال را خاص خود ساختند، حرام خدا را حلال و حلالش را حرام نموده اند، من سزاوارترین مردم به نهی کردن و باز داشتن (و اولی ترین آنها به تغییر دادن) هستم. نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما خبر دادند که با من بیعت کردید و تعهد نمودید مرا تسلیم دشمن نکنید و تنها نگذارید، اگر بر بیعت و پیمان خود پایدارید، راه صواب همین است، من حسین فرزند علی و فاطمه دختر رسول خدایم. من خود با شما و یکی از شمایم و خاندانم با خاندان شماست (مانند یکی از شما زندگی می کنم) من اسوه و سرمشق شما در زندگی هستم. اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و آن را بشکنید و بیعت مرا از گردن

بردارید، بجان خود از شما عجیب نیست، چون این کار را با پدر و برادر و پسر عمویم مسلم کردید، و مغرور کسی است که فریب شما بخورد، و مغرور شما شود. شما از بخت خود روی گردان شدید و بهره ی خود را از دست داید (و هر کس نقض بیعت کند به زیان خود پیمان شکسته است) (۱) و خداوند بزودی مرا از شما مرا از شما بی نیاز گرداند. والسلام علیکم و رحمہ اللہ

ص: ۳۰۰

و برکاته (۱) آن حضرت با اصحاب خود روانه شد و حر نیز با لشکرش همراه شدند، تا آنکه به عذیب هجانات رسیدند، در آنجا چهار نفر را دیدند که از کوفه می آیند، و راهنمای ایشان طرمح بن عدی بود، آنها به امام علیه السلام پیوستند. حر گفت: اینها از مردم کوفه اند، من ایشان را بازداشت می کنم، یا به کوفه بر می گردانم. آن حضرت فرمود: اینها از انصار من می باشند و به منزله ی کسانی هستند که با من آمده اند، از ایشان حمایت می کنم، همانگونه که خویش را حفظ کنم. پس اگر بر همان قرار باقی هستی دست از آنها بردار، و گرنه با تو جنگ خواهم کرد. حر از تعرض آنها باز ایستاد. حضرت از آنها احوال مردم کوفه پرسید. مجمع بن عبدالله گفت: به اشراف مردم رشوه های بزرگ دادند و چشم آنها را به مال پر کردند، ایشان هم به ظلم و عداوت بر علیه تو متحد شدند، اما سایر مردم؛ دلهایشان با شماست ولی فردا شمشیرشان بر روی تو کشیده می شود. حضرت از فرستاده ی خود قییس بن مسهر صیداوی پرسید، جریان کشته شدن او را (همانطور که گذشت) برای آن جناب نقل کردند. امام علیه السلام از شنیدن این خیر ناگوار گریان شد و این آیه را تلاوت فرمود:

(فمنهم من قضی نجبه و منهم من ینتظر...) (۲) آنگاه طرمح از حضرت خواست که از این سفر منصرف شود، و از زیادی لشکر دشمن خبر داد، و گفت: اگر به کوه ما «أجأ» تشریف آوری از قبیله خود بیست هزار

ص: ۳۰۱

۱- ۵۰۷. نفس المهموم : ۱۹۰، الکامل: ۵۵۲:۲، الموسوعه : ۳۶۰، تاریخ طبری: ۴۰۳:۵، و لکن در بحارالانوار: ۴۴:۳۸۱ نقل می کند که آن حضرت چون به کربلا رسیدند برای بزرگان کوفه در نامه چنین نوشتند.

۲- ۵۰۸. سوره ی احزاب، آیه ی ۲۳.

مرد شمشیر زدن در رکاب شما حاضر می سازم. حضرت فرمود: خداوند به تو و قومت جزای خیر بدهد ای طرمّاح، میان ما و این قوم پیمانی است که نمی توانیم باز گردیم. طرمّاح برای اهل خود آذوقه می برد. با حضرت خداحافظی کرد و وعده داد که برای نصرت امام علیه السلام باز گردد، و چنین هم کرد ولی وقتی به همین عذیب رسید، خیر شهادت امام را به طرمّاح دادند

ص: ۳۰۲

ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله بن حر جعفی

آن حضرت از عذیب بگذشت تا به قصر بنی مقاتل رسید، در آن جا فرود آمد، خیمه ای برافراشته دید، فرمود: این خیمه از کیست؟ گفتند: از عبدالله بن حر جعفی. حضرت یکی از یاران خود را که حجاج بن مسروق نام داشت به نزد او فرستاد، فرستاده ی امام نزد او رفت سلام کرد و گفت: «یا بن الحر، ان الله قد أهدى الیک کرامه ان قبلتها» «ای پسر حر، همانا خداوند برای تو هدیه ای کرامت فرموده اگر پذیرا باشی» گفت: آن چیست؟ پاسخ داد: امام حسین علیه السلام تو را به یاریش دعوت کرده، اگر با او همراهی کنی و با دشمنانش بجنگی، پاداش داده شوی و اگر کشته شوی شهید باشی. در جواب گفت: انا لله و انا الیه راجعون بخدا از کوفه بیرون نیامدم مگر به خاطر کناره گیری از حسین بن علی، خوش نداشتم در آنجا باشم و حسین به آنجا در آید و او را یاری نکنم. «لأنه لیس فی الکوفه شیعه و لا أنصار الا و قد مالوا الی الدنیا، الا من عصم اله منهم» «چون همه شیعیان و یاران در کوفه به دنیا متمایل شدند، مگر کسانی که خداوند آنها را حفظ نموده»، بخدا نمی خواهم او را دیدار کنم و او مرا ببیند. فرستاده آن حضرت برگشت و سخن او را به عرض رسانید. پس خود آن جناب برخاسته با عده ای از برادران و اهل بیت خود به نزد او آمد، چون از در وارد شد، و سلام کرد

عبدالله از صدر مجلس برجست، دست و پای حضرت را

ص: ۳۰۳

بوسید. امام حسین علیه السلام نشست و - پس از حمد و ثنای الهی و اینکه اهل کوفه حضرتش را دعوت کرده، و عهد شکستند و با این مرجانه شدند - فرمود: «یا بنی الحر، فاعلم أن الله عزوجل مؤاخذک بما کسبت و أسلفت من الذنوب فی الأيام الخالیه، و أنا أدعوک فی وقتی هذا الی التوبه تغسل بها ما علیک من الذنوب، و أدعوک الی نصرتنا أهل البیت» «ای پسر حر، بدان که خداوند تو را به خاطر گناهان گذشته ات مؤاخذه می کند، و من در این موقعیت تو را دعوت می کنم به توبه (که اگر مرا اجابت کنی) از گناهانت پاک شوی، و تو را برای یاری ما اهل بیت دعوت می کنم». آن مرحوم از سعادت، همان سخن را بازگو کرد و آن بزرگوار را اجابت نکرد و گفت: یک اسب و شمشیر خوبی دارم، به شما می دهم. آن حضرت قبول نکرد و فرمود: نه حاجت به تو دارم و نه به مال تو، اما اگر ما را یاری نمی کنی، پرهیز از اینکه با ما جنگ کنی، زیرا: بخدا سوگند، هر کس فریاد بی کسی ما را بشنود و ما را یاری نکند هلاک می شود. «لأنی قد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یقول: من سمع داعیه أهل بیتی و لم ینصرهم علی حقهم، الا- أکبه الله علی وجهه فی النار»: «چون خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمودند: کسی که دعوت اهل بیت مرا بشنود و آنها را برای گرفتن حقشان یاری نکند، خداوند به رو او را در آتش جهنم بیندازد».

عبیدالله گفت: اما این کار، هرگز نخواهد شد

(۱) مرحوم بیرجندی گوید: حضرت سیدالشهداء علیه السلام اول حجاج بن مسروق را بطلب او فرستاد و او عذر آورد، سپس به روایت «در النظیم» آن حضرت شخصا به نزد او تشریف بردند. عیدالله گفت: چنان محاسن آن حضرت را سیاه دیدم که گویا پرکلاغ است و من هیچکس را به آن حسن و جمال ندیده بودم، و دلم بی نهایت سوخت، چون امام علیه السلام می آمد، و کودکان خردسال و دختران کوچک گرد او را گرفته بودند... (۲) میرزا محمد استرآبادی در «رجال کبیر» خود از نجاشی نقل کرده که عیدالله بن حر سواری دلیر و شجاع و شاعر بود. دفترچه روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام داشت. آنگاه مسندا از او روایت کرده است که از خضاب حسین علیه السلام پرسید، امام پاسخ داد: آن گونه که شما می پندارید نیست بلکه حنا و رنگ است. در «مقام» می نویسد که: عیدالله مذکور از دوستان عثمان بود، و مردی دلاور و از سواران عرب که در جنگ صفین در لشکر معاویه بود. و چون امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد به کوفه منتقل گشت، و با آماده شدن مردم برای جنگ با امام حسین علیه السلام از کوفه بیرون رفت تا در کشتن او شرکت نکند (۳) از کسانی که بعد از جریان کربلا پشیمان شد او بود. و حکایت شده که از اُسف دستها را به یکدیگر می زد و می گفت: با خود چه کردم! و اشعاری می خواند کنایه از اینکه پشیمان شده است. آنگاه با مختار همدست شد و با ابراهیم اشتر به جنگ عیدالله رفت، و لیکن عهدشکنی کرد و بر مختار شورید. اما در آخر عمر تأسف می خورد که چرا حسین علیه السلام را یاری نکرد و چرا از پیروی مختار سر باز زده است.

ص: ۳۰۵

۱- ۵۱۰. نفس المهموم: ۱۹۵، الموسوعه: ۳۶۵، مقتل خوارزمی: ۱: ۲۲۶، ارشاد: ۲: ۸۳.

۲- ۵۱۱. کبریت احمر: ۴۷۷.

۳- ۵۱۲. نفس المهموم: ۱۹۷.

ملاقات امام حسین علیه السلام با عمرو بن قیس

اشاره

مرحوم صدوق از عمرو بن قیس مشرقی روایت کرده که گفت: من و پسر عمویم در قصر بنی مقاتل خدمت امام حسین علیه السلام رسیدیم، بر او سلام کرده نشستیم. پسر عمویم گفت: یا ابا عبدالله، اینکه در موی رخ شما می بینم آیا اثر خضاب است یا رنگ طبیعی؟ فرمود: خضابست، ما هاشمیان زود پیر می شویم. آنگاه رو به ما کرده فرمودند: آیا برای یاری من آمده اید؟ عرض کردم: من پیر شده ام و بدهی زیاد دارم و بسیار عیالمندم، و مال و اماناتی از مردم نزد من است، نمی دانم چه خواهد شد، و خوش ندارم مال مردم در دست من تلف شود، و معذرت خواستم. و پسر عمویم نیز پاسخی مانند من اظهار کرد و عذر خواست. حضرت به ما فرمودند: پس از اینجا کوچ کنید که بانگ و فریاد مظلومیت ما را نشنوید، و پیکار جمعیت ما را نبینید، زیرا هر کس فریاد دادخواهی ما را بشنود و پیکار اردوی ما را ببیند و ما را اجابت نکند و به داد ما نرسد بر خداوند حق است که او را به رو در آتش دوزخ سرنگون سازد. (۲) چون صبح شد آن جناب فرود آمد، نماز صبح خواند و با شتاب سوار شد و با همراهان و اصحاب خود، سمت چپ را گرفته، می خواست آنان را (از لشکر حر) جدا سازد، ولی حر و یارانش آنان را به سمت کوفه باز می گردانیدند، آنان نیز مقاومت کرده، از رفتن به سمت کوفه خودداری می کردند، و حر با همراهان به کناری می رفتند. به همین روش با هم می رفتند تا به نینوا رسیدند، در آنجا امام حسین علیه السلام توقف نمود

ص: ۳۰۶

۱- ۵۱۳. نفس المهموم : ۲۰۰.

۲- ۵۱۴. عقاب الأعمال : ۳۰۸، بحار الانوار: ۸۴:۴۵.

آمدن پیک ابن زیاد

در این هنگام مردی که بر اسبی نیکو سوار بود و سلاح جنگ به تن داشت از سمت کوفه رسید. همه ایستادند و به او نگاه می کردند، چون به آنان رسید، به حر و همراهانش سلام کرده، و به امام حسین علیه السلام و یارانش سلام نکرد. نامه ای از ابن زیاد به حر داد که در آن نامه نوشته بود: چون نامه به تو رسید و فرستاده ی من نزد تو آمد، کار را بر حسین سخت گیر، و او را در زمینی بی پناهگاه که نه سبزی در آنجا باشد و نه آبی، فرود آر. من به فرستاده خود دستور داده ام همراه تو باشد و از تو جدا نشود، تا خبر انجام دستور مرا بیاورد. و السلام. چون حر نامه را خواند به آن حضرت و یارانش گفت: این نامه امیر عبیدالله است که به من دستور داده؛ هر جا نامه اش به من رسید شما را بازداشت کرده، به شما سخت بگیرم و این هم فرستاده اوست که مأمور بازرسی برای اجرای دستور است... حر دستور داد آنها در آن زمین که نه آب بود و نه آبادی پیاده شوند. امام حسین علیه السلام فرمود: وای به حال تو، بگذار به این ده یعنی نینوی یا غاضریه، یا آن ده دیگر یعنی شفیة فرود آئیم. گفت: بخدا نمی توانم، زیرا فرستاده او نزد من است. زهیر عرض کرد: بخدا کار را در آینده سخت تر می بینم، همانا جنگ با این گروه بر ما آسان تر است از جنگیدن با آنها که بعد خواهند آمد. بجان خودم سوگند، پس از این آنقدر لشکر آید که تاب آنها را نداریم. امام حسین علیه السلام فرمود: من کسی نیستم که آغاز بجنگ با ایشان کنم. آنگاه آن حضرت فرود آمد و آن روز پنجشنبه دوم محرم سال ۶۱ هجری بود. (

ص: ۳۰۷

(ورود حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کربلا) قول صحیح و مشهور آنست که ورود آن جناب به کربلا روز پنجشنبه دوم محرم سال ۶۱ هجری بوده است. (۱) چون آن حضرت وارد کربلا شد فرمود: نام این زمین چیست؟ عرض شد: کربلا، آن جناب فرمود: «اللهم انی أعوذ بک من الکرب و البلاء» «بار الهاء، من از اندوه و بلا به تو پناه می برم» سپس فرمود: «هذا موضع کرب و بلاء، انزلوا ههنا محط رحالتنا و مسفک دماننا و هنا محل قبورنا، بهذا حدثنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» «اینجا سرزمین اندوه و بلاست، فرود آئید که اینجا بارانداز و قتلگاه و محل قبرهای ماست، این را جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد». همگی فرود آمدند، حر و سربازانش نیز در سمت دیگری پیاده شدند (۲) چون به زمین کربلا رسیدند، اسب امام علیه السلام از رفتن باز ایستاد، آن حضرت

ص: ۳۰۸

۱- ۵۱۷. ارشاد: ۲: ۸۶، بحار الانوار: ۴۴: ۳۸۱، منتهی الآمال: ۱: ۳۳۳، نفس المهموم: ۲۰۴ و ۲۰۹، مقتل مقرر: ۲۳۰، ناسخ التواریخ: ۲: ۱۶۹، مهیج الأحزان: ۸۰ م ۳، مقتل خوارزمی: ۱: ۲۳۷، تاریخ طبری: ۵: ۴۰۹، مناقب ابن شهر آشوب: ۴: ۹۷، کامل ابن اثیر: ۴: ۵۲، ریاض الشهاده: ۲: ۸۳ و....

۲- ۵۱۸. لهوف: ۸۰.

فرمود: اسب دیگری حاضر کردند، او نیز حرکت نکرد. هفت یا هشت اسب عوض کردند، هیچ یک گام از گام بر نداشتند.

آن جناب پرسید: این زمین چه نام دارد؟ گفتند: غاضریه، فرمود: نام دیگری دارد؟ عرض شد: نینوی. فرمود: دیگر چه گویند؟ گفتند: شاطیء الفرات. فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ عرض کردند: کربلا. آن بزرگوار آهی کشید (و گریه بسیار نمود) و فرمود: «أرض کرب و بلاء، ثم قال: قفوا ولا ترحلوا منها، فهیئنا والله مناخ رکابنا، و هیئنا والله سفک دمانا، و هیئنا والله هتک حریمنا، و هیئنا والله قتل رجالنا، و هیئنا والله ذبح أطفالنا، و هیئنا والله تزار قبورنا (و هیئنا والله محشرنا و منشرنا) و بهذه التربه وعدنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا- خلف لقوله» «اینجا زمین اندوه و بلاست، فرود آئید و از اینجا کوچ نکنید، بخدا خوابگاه شتران ما اینجاست، بخدا اینجا خونهای ما ریخته می شود، و پرده های حشمت و حرمت ما چاک می گردد (تا اهل بیت را به اسیری برند) بخدا محل کشتن مردان ما اینجاست، و اطفال ما را در اینجا چون گوسفند سر ببرند، و بخدا شیعیان در اینجا قبور ما را زیارت کنند (و روز قیامت از همینجا محشور شویم) این همان خاک است که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وعده داد، و هرگز خبر او خلاف نباشد» (۱) آن حضرت تمام فرزندان و برادران و خویشان خود را جمع کرد و بدانها نگریست و ساعتی بگریست، آنگاه فرمود:

«اللهم انا عتره نبيك محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقد أخرجنا و طردنا و أزعجنا عن حرم

ص: ۳۱۰

جدنا، و تعدت بنوأمیه علینا، اللهم فخذ لنا بحقنا و انصرنا علی القوم ظالمین» خدایا، ما عترت پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، ما را از وطن خارج و آواره کردند، و از حرم جدمان دور نمودند، و بنی امیه بر ما تعدی کردند. خدایا حق ما را بگیر و ما را بر قوم ستمکار نصرت ده». آنگاه رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «الناس عیب الدنیا و الدین لعق علی ألسنتهم، یحوطونه ما درت معایشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون» راستی مردم بنده ی دنیا هستند و دین لیسیدنی بر سر زبان آنهاست، تا برای آنها وسیله ی زندگی است می چرخانندش، و چون به بلاء آزموده شوند، دینداران کم اند» (۱) پس فرمود: اینجا کربلاست؟ گفتند: آری یابن رسول الله، فرمود: «هذا موضع کرب و بلاء، ههنا مناخ رکابنا، و مقتل رجالنا، و مسفک دمائنا» (۲) مرحوم شوشتری گوید: اتفاق دوم در روز ورود به کربلا- این است که حضرت فرمود: دوباره خیمه بر پا کردند، اهل بیت خود را تماما در آن خیمه جمع نمود. مردان آنها قریب چهل نفر بودند - زیرا که سی نفر شهدای کربلا بودند و قریب ده طفل با حضرت

سیدالسادین علیه السلام اسیر شدند - حضرت عباس از همه بزرگواران بزرگتر و طفل شیرخواره ی امام حسین علیه السلام از همه کوچک تر بود. به همه ی اینها فرمود: بیاید

ص: ۳۱۱

۱- ۵۲۰. بعضی این عبارت را جزء خطبه حضرت در منزل ذی حسم بیان کرده اند.

۲- ۵۲۱. بحارالانوار: ۴۴: ۳۸۳، مقتل خوارزمی: ۱: ۲۳۶، مهیج الأحزان: ۶۴ م ۲.

تعداد زنها هم شصت نفر می شدند. با اولاد عقیل مجموعاً قریب یکصد و بیست نفر از اهل بیت و بستگان حضرت بودند. حضرت بعد از نگاه کردن به ایشان ساعتی گریه کرد، معلوم است با گریه کردن آن حضرت، زنها هم گریه کردند، همه - بزرگ و کوچک - گریستند. آنگاه فرمود: «اللهم انا عتره نبيك محمد صلى الله عليه و آله و سلم و قد أخرجنا...». علت نگاه حضرت به جوانان و زنان اهلیت ممکن است... اولاً؛ برای تسلی ایشان بوده، چون این بزرگواران از کوچک و بزرگ ترس و رعب بر دلهايشان وارد شد، از مکه فرار کردند ترس داشتند، در راه کوفه سپاه کفر بر ایشان ظاهر شد ترس و خوف و رعب بی اندازه بر دلهايشان رسید، حضرت به آنها نگاه کرد که از آن شدائد و ترسها تسلی یابند. دوم؛ نظر ایشان نظر تذکره بوده، چند جور بلا به ایشان نازل می شود گرسنگیها، تشنگیها، و ذلت ها و در آخر هم دسته ای در میان خون خود دست و پا می زنند، و دسته ای دیگر به خواری و سختی به اسیری می روند... سوم؛ حضرت به این اجتماع نظر کرد، دید چند مجلس اجتماع دیگر هم دارند، یکی در قتلگاه، یکی مجلس ابن زیاد، دیگر مجلس یزید در شام، و نگاه کرد دید در روی زمین جایی ندارند به آنجا بروند. نگاه کرد دید بدنهایشان دفن نمی شود، و جهات دیگر... اتفاق سوم: عصر آن روز حضرت نشسته بود، از کوفه قاصدی از ابن زیاد آمد و به حضرت سلام نکرد، و نامه ای از ابن زیاد آورد که به حضرت نوشته بود: ای حسین، امیرالمؤمنین یزید نوشته که آرام نگیرید، و نان سیر نخورم، تا آنکه تو را به رحمت خداوند لطف خیر ملحق کنم یعنی تو را بکشم، و یا به حکم من و حکم یزید برگردی و گردن نهی.

که از نوشته آن ظالم دل آن جناب به درد آمد، و قاصد از حضرت جواب خواست، فرمود:

«ما له عندی جواب لأنه قد حقت علیه کلمه العذاب» از پیش من جواب ندارد، زیرا او مستحق عذاب است» (۱) سبط در «تذکره» نقل کرده که حسین علیه السلام پرسید، این زمین چه نام دارد؟ گفتند: کربلا، و آنرا نینوی هم گویند که دهی است در آنجا. آن حضرت گریست و فرمود: کرب و بلاء. ام سلمه به من خبر داد که روزی جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و تو در آغوش من گریستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسر من را واگذار. من تو را رها کردم، آن حضرت تو را در دامن خود نشانید. جبرئیل عرض کرد: آیا او را دوست می داری؟ فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: امت تو او را می کشند، و اگر خواهی تربتی که بر آن کشته می شود به تو بنمایم؟ فرمود: آری. جبرئیل پر خود را بر زمین کربلا گشود و آن را به وی نشان داد. امام حسین علیه السلام چون شنید که این زمین کربلاست آنرا بوئید و فرمود: بخدا این همان خاک است که جبرئیل به رسول خدا خبر داد. (۲) ... امام حسین علیه السلام فرمود: حالا شتران را بخوابانید، و بارها را باز کنید و خیمه ها را بر پا کنید، آنگاه امام حسین علیه السلام پای از مرکب بگردانید، و همانجا فرود آمد. چون قدم آن حضرت به خاک کربلا رسید، رنگ خاک زرد شد و از آن غباری برخاست و بر گیسوی مبارک امام حسین علیه السلام نشست. ام کلثوم گفت: ای برادر، عجب حالی مشاهده می کنم، و از این بادیه هولی عظیم بر دل من می رسد. امام حسین علیه السلام خواهر را تسلی داد.)

ص: ۳۱۳

۱- ۵۲۲. فوائد المشاهد : ۱۹۵ مجلس دوم محرم.

۲- ۵۲۳. نفس المهموم : ۲۰۵، الموسوعه : ۳۷۴ با کمی اختلاف.

چون به کربلا- وارد شدند، ام کلثوم عرض کرد: ای برادر، این چه وادی هولناکی است که از آن خوف عظیم بر دلم جای گرفته؟ حضرت فرمود، بدانید که من در وقت عزیمت به صفین با پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام وارد این زمین شدیم. پدرم فرود آمد سر در کنار برادرم گذارده، ساعتی بخواب رفت و من بر بالین او نشسته بودم. ناگاه پریشان از خواب بیدار شد و زار زار می گریست. برادرم سبب آن را پرسید، فرمود: در خواب دیدم که این صحرا دریائی است پر از خون، و حسین من در میان آن دریا افتاده، و دست و پا می زند، و کسی به فریاد او نمی رسید. پس رو به من کرده فرمود: یا ابا عبدالله، چگونه خواهی بود هرگاه تو را در این زمین چنین واقعه ای رو دهد؟ در جواب گفتم: صبر می کنم و بجز صبر چاره ای ندارم. (۱) شیخ کشی روایت نموده از مسیب بن نجبه فزاری که گفت: به استقبال سلمان فارسی رفتیم - هنگامیکه از مدینه به مدائن می آمد - چون به کربلا رسید، فرمود: این زمین چه نام دارد؟ گفتند: کربلا، فرمود: «هذه مصارع اخوانی، هذا موضع رحالهم، و هذا مناخ ركابهم، و هذا مهراق دمائهم، يقتل بها خير الأولين و يقتل بها خير الآخرين» «این زمین محل شهادت برادران من است، اینجا موضع بارهایشان است، و این موضع خوابگاه شتران ایشانست، و این محل ریختن خون ایشانست، و در این زمین بهترین (خلق خدا) از اولین و بهترین آنان از آخرین را می کشند»...

ص: ۳۱۴

۱- ۵۲۵. مهیج الأحزان : ۶۵ م ۲، وقایع الأيام خیابانی : ۱۵۴، معالی السبطين : ۱، ۱۷۵، مجالس و مواضع مرحوم شوشتری : ۲۵.

زمین کربلا

مرحوم بیرجندی گویند، برای زمین کربلا-اسامی بسیار است، از همه معروف تر کربلا می باشد، که از کربله مشتق شده به معنای سستی پای، گویند «فلان یمشی مکر بلا کأنه یمشی فی الطین». معنای دیگر آن؛ فرورفتن به آب و گل است، و نیز به معنای پاک نمودن و بار دادن گندم، برای نرمی و پاکی آن زمین از کوه و سنگ آنرا کربلا گویند. و یا مشق از کربل می باشد و آن گیاهی است که گل سرخ روشن داد، شاید آن گیاه در این زمین بسیار بوده... چون از قبل محل زلزله و ابتلای انبیاء و اولیاء بوده - چنانکه از حدیث مفصل «منتخب طریحی» ظاهر است - به این ملاحظه ممکن است مخفف کرب و بلاء باشد... (۲) احتمال آخر صحیح تر است، چون از احادیث استفاده می شود که مخفف کرب و بلاء است. مراد آن سرور از کربلا در عبارت «بین النواویس (۳) و کربلاء» (در خطبه ی خود که قبلاً گذشت)، قریه ی کربلاست، چه قریه کربلا دهی معین بوده و نواویس ممکنست که در آن وقت مقبره معروفه ای بوده در آن نزدیکی از یهود و نصاری که در دهات و قراء کوفه ساکن بودند، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مدتی شریح قاضی را از کوفه عزل فرمود، و او را به آنجا فرستاد تا میان یهود خارج کوفه حکم و قضاوت کند. شاید آن سرور می دانست که پسر سعد ملعون اجساد خبیثه یاران خود را در آنجا دفن خواهد کرد، که بدتر و شقی تر از هر یهودی و نصرانی و مجوسی خواهد بود.

ص: ۳۱۵

-
- ۱- ۵۲۶. رجال کشی: ۱: ۷۳ ح ۴۶، در پاورقی آمده که شاید مراد از خیرالأولین «هابیل» و مراد از خیرالآخرین «حضرت حسین علیه السلام» باشد.
- ۲- ۵۲۷. کبریة احمر: ۴۶۵.
- ۳- ۵۲۸. در لغت، مکانی است در جهنم و به مقبره ی نصاری هم گویند. {مجمع البحرین: ۱۲۰}.

از این جهت آن موضع را نوایس فرموده، که موضعی در جهنم می باشد. چنانکه در روایت صدوق رحمه الله در باب قضاء کتاب «فقیه» آمده (۱) که نوایس از شدت گرمی خود به خداوند شکایت کرد، خطاب به او رسید که ساکت باش زیرا مکان قاضیانی که بناحق قضاوت می کنند و صلاحیت آن را ندارند از تو گرم تر است و عذاب آنها سخت تر می باشد. (۲) فاضل کامل و مطلع خبیر سید عبدالحسین - کلیددار بقعه ی مبارکه ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام - می فرمود: نوایس تا نزدیک پل سفید می باشد که قبرستان بابل بوده، و در آنجا مرده ها را میان خم می گذاشتند و دفن می کردند، و فعلا در آن خمها - که پیدا شده - خاکی است که چون در آتش بریزند بوی گند از آن ساطع می شود. و کربلا شهری مقابل نوایس و دو نهر - علقمه و نینوی - بوده، که الان آثاری از نهر علقمه موجود است...

ص: ۳۱۶

-
- ۱- ۵۲۹. متن حدیث: «قال الصادق علیه السلام: ان النوایس شکت الی الله عزوجل شده حرها، فقال لها عزوجل: اسکتی فان مواضع القضاء أشد حرا منک». (وسائل: ۲۷: ۲۱۹ باب ۶ از آداب قاضی ح ۴، من لا یحضره الفقیه: ۳: ۶ ب ۲).
- ۲- ۵۳۰. کبریت احمر: ۴۷۳.

امام حسین علیه السلام زمین کربلا را خریدند

هنگامی که آن حضرت وارد کربلا شدند، آن سرزمین را برای شیعیان و موالیان خود خریدند. روایت شده که امام حسین علیه السلام آن نواحی که قبر آن جناب در آنجاست از اهل نینوی و غاضریه به شصت هزار درهم خریدند. سپس آن زمین را به ایشان تصدق نموده و شرط کردند که زوار را به آن قبر شریف راهنمایی کنند، و تا سه روز آنان را مهمان نمایند. (۲) امام صادق علیه السلام فرمودند: حرم امام حسین علیه السلام که چهار میل در چهار میل است آن بزرگوار آن را خرید، برای فرزندان و موالیانش حلال است (که از آن استفاده کنند و ساکن شوند) و بر غیر ایشان از مخالفان آن جناب حرام است، و برکت خداوند در حرم حسین علیه السلام می باشد. (۳) امام صادق علیه السلام فرمودند: کربلا حرم امام حسین علیه السلام است و برکت خداوند در آن است، بر فرزندان و موالیان حلال است، و بر غیر اینها (یعنی مخالفان و دشمنان آن جناب) حرام است (۴)

ص: ۳۱۷

۱- ۵۳۱. منتهی الآمال: ۱: ۳۴۲ فصل واقعه ی روز عاشورا.

۲- ۵۳۲. مستدرک: ۱۰: ۳۲۱ باب ۵۰ از مزار ح ۷، مجمع البحرین: ۵: ۴۶۱ {ماده کربل}، مقتل مقرر: ۲۳۵، وقایع الأيام: ۱۵۴.

۳- ۵۳۳. مستدرک: ۱۰: ۳۲۱ ح ۶، مقتل مقرر: ۲۳۵، وقایع الأيام: ۱۵۵.

۴- ۵۳۴. معالی السبطين: ۱: ۱۷۵.

روز دوم محرم نامه ابن زیاد در کربلا بدست آن سرور رسید، نوشته بود: ای حسین، به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده ای، یزید برایم نوشته که سر به بالین نهم و سیر غذا نخورم تا تو را به خداوند لطیف خبیر برسانم (یعنی تو را بکشم) یا تسلیم حکم من و حکم یزید گردی! چون نامه به دست آن جناب رسید و آن را خواند، دور انداخت و فرمودند: «رستگار نشوند مردمی که رضای مخلوق را به خشم خالق خریدند». قاصد جواب نامه را خواست، حضرت فرمود: جواب ندارد همانا او مستحق عذاب است. (چون امام علیه السلام به کسی نامه می نویسد که امید به هدایت و ارشاد او باشد). قاصد برگشت و به او خبر داد. آن دشمن خدا در غضب شد، رو به عمر سعد کرد و او را به جنگ حضرت حسین علیه السلام مأمور نمود. پیش از این فرمان حکومت ری را به او داده بود، عمر سعد گفت، مرا از این کار معذور دار، ابن زیاد گفت: پس فرمان حکومت ری را پس بده، او مهلت خواست و بعد از یک روز از ترس اینکه از حکومت ری عزل شود، قبول کرد که به جنگ آن حضرت برود. (۱) مورخین می نویسند: عمر سعد یک ماه مهلت خواست، و ابن زیاد تنها یک شب به او مهلت داد. آن شب را در فکر بسر برد و مردد بود تا سرانجام شقاوت بر او

ص: ۳۱۸

غالب گشته، به تمنای ملک ری جنگ با آن حضرت را قبول کرد. نقل شده: به منزل آمد و با دوستان خود مشورت می کرد، کسی صلاح او ندید، از آنجمله مردی کامل العقل و خیرخواه به نام کامل بود که با پدرش رفیق بوده، پیش او رفت، چون او را مضطرب دید گفت: تو را چه می شود؟

گفت: سرداری لشکر را به من داده اند برای جنگ با حسین بن علی، و کشتن او و اهل بیتش نزد من مثل لقمه ی طعامی است که آن با بخورم یا شربت آبی است که آن را بنوشم، و بعد از آن ملک ری را مالک می باشم. کامل فرمود: اف بر تو و بر دینت، ای عمر، آیا حق را فراموش کرده و گمراه شده ای؟ آیا نمی دانی به جنگ که می روی و با چه کسی جنگ می کنی؟ «انا لله و انا الیه راجعون» بخدا سوگند اگر دنیا و آنچه در آنست به من دهند که یک نفر از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بکشم این کار را نکنم، و تو می خواهی فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بکشی، فردای قیامت جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را چه می دهی! که نور دیده ی او و میوه ی دلش و فرزند فاطمه سیده زنان عالم، و فرزند بهترین اوصیا را کشته باشی؟ او سید جوانان بهشت است و در این زمان امام و پیشوای ماست، همچنانکه جدش پیشوای خلق بود و اطاعت او بر ما واجب می باشد. همانا او فرزند کسی است که بهشت و دوزخ به دست اوست، حال هر چه خواهی اختیار کن، که شهادت می دهم اگر با او جنگ کنی، یا او را شهید نمائی، و یا در کشتن او شریک شوی و یا کمک کنی، جز مدت کمی زنده نخواهی ماند. آنگاه داستان راهب و پدرش را برای او نقل کرد. (۱) پسر کوچکش نیز او را منع کرد و گفت: این چه اندیشه بدی است که کرده ای و چه سودای بی حاصلی ست که

ص: ۳۱۹

در دل آورده ای! هیچ می دانی که به جنگ چه کسی می روی و با کدام خانواده دشمنی می کنی؟ حضرت حسین بن علی علیه السلام جگر گوشه ی مصطفی و نور دیده ی مرتضی و سرور سینه ی فاطمه زهرا ست... از خدا بترس و به فکر قیامت باش... عمر سعد از او روی بگردانید و به پسر بزرگترین گفت: چه می گوئی؟ گفت: آنچه برادرم می گوید اگر چه راست می باشد، اما نسیه باشد، و آنچه پسر زیاد می دهد نقد است. و هیچ

عاقلی نقد را به نسیه نمی دهد. عمر سعد گفت: ای پسر راست می گوئی، حال دنیا را اختیار می کنیم تا آخرت چون شود

(۱) روز دیگر عمرسعد به فرمانداری رفت و گفت: راضی شدم بکشتن حسین، پسر زیاد شادمان شده به مسجد رفت و به منبر بر آمد و گفت: ای مردم، شما می دانید که آل ابوسفیان با دوستان خود چه نوازشها می کنند و با دشمنان خود چه سیاستها و شکنجه ها به عمل آورند، اینک دشمن یزید، حسین بن علی به کربلا آمده هر که بخواهد به جوایز

یزید نائل شود، باید بجنگ وی رود. از منبر به زیر آمد، و درب خزانه را گشود و شروع به بخشش اموال نمود، بیشتر مردم دین را به دنیا فروخته و پی در پی نزد ابن زیاد آمده و قدری از مال دنیا گرفته، بجنگ امام زمان خود می رفتند، پس اول عمرسعد را با چهار هزار نفر روانه کرد. (۲) عمرسعد در شما مردان جنگی و نظامی نبوده و شهرت پهلوانی و شمشیر زنی نداشته، بلکه ابن زیاد او را به این جهت انتخاب کرد که پدرش مردی مشهور و با سابقه بود و خودش فردی زاهد نما، خوشنام و تزویر کار بود، و ابن زیاد می خواست از وجهه ی عوام فریبانه ی او استفاده کند. چون می دانست جنگ با سیدالشهداء علیه السلام مشکل است، و هر کسی زیر بار نمی رود، لذا برای فرماندهی لشکر خود از مردان شمشیر زن و شجاع صرف نظر کرده و او را امیر لشکر نمود، تا مردم عوام را فریب دهد، و او اول قبول نمی کرد لکن با وعده حکومت ری و... او را فریب داده قبول کرد. عمرسعد بعد از انجام مأموریت به حکومت ری نرسید، و به نفرین حضرت سیدالشهداء علیه السلام گرفتار شد.

ص: ۳۲۱

۱ - ۵۳۷. معجزه کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باب ظاهر شد. اصبح گوید، روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه می خواند، فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی فوالله لا تستلونی عن شیء مضمی و لا شیء یكون الا نباتکم به»: «از من پرسید پیش از آنکه مرا از دست دهید، بخدا سوگند از من نمی پرسید آنچه گذشته و آنچه بعد خواهد آمد مگر اینکه به شما خبر دهم». سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین، چند دانه مو در سر و ریش من است؟ آن حضرت فرمود: بخدا سوگند خلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسش تو را به من خبر داده، در سر و ریش تو موئی نباشد جز آنکه در بنش شیطانی نشسته، «و ان فی بیتک لسخلا یقتل الحسین ابنی»: «همانا در خانه ات گوساله ایست که فرزندم حسین علیه السلام را می کشد». در آن زمان عمر سعد خردسال بود که با دست و پا راه می رفت. (امالی صدوق: ۱۳۳ م ۲۸ ح ۱، کامل الزیارات: ۷۴ ب ۲۳ ح ۱۲، ارشاد: ۱: ۳۳۱ ب ۳ ف ۷۰، بحار الانوار: ۴۴: ۲۵۶ و ۲۵۸) روزی امیرالمؤمنین علیه السلام عمر سعد را دید، به او فرمود: چگونه خواهی بود هرگاه در مقامی بایستی که بین بهشت و دوزخ مخیر شوی و تو آتش را اختیار کنی؟ گفت: به خدا پناه می برم که چنین باشد، فرمود: بلا شک به همین زودی واقع می شود. (مهیج الأحزان: ۷۵ م ۳). بطوری مطلب آشکار بود که هرگاه عمرسعد به مسجد آمد می گفتند: این قاتل حسین است، و حتی عمرسعد روزی به حضرت حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبدالله، در نزد ما مردمان سفیه و بی خردی هستند که می پندارند من تو را می کشم؟ آن حضرت فرمود: اینان سفیه نیستند، بلکه خردمند هستند، آگاه باش همانا آنچه چشم مرا روشن کند این است که پس از من گندم عراق جز اندکی نخواهی خورد. (ارشاد: ۲: ۱۳۵ ب ۴ ح ۱۰، بحار الانوار: ۴۴: ۲۶۳ ب ۳۱ ح ۱۰).

۲ - ۵۳۸. ریاض الشهاده: ۲: ۸۵ م ۴ و به منبر رفتن ابن زیاد تا آخر در بحار الانوار: ۴۴: ۳۸۵ با کمی اختلاف نقل شده است.

ورود عمر سعد به کربلا

روز سوم محرم عمر سعد با چهار هزار سوار به نینوی وارد شد، و به عروه بن قیس احمسی گفت: به نزد امام حسین علیه السلام برو و پرس برای چه به این سرزمین آمدی و چه می خواهی؟ و عروه از کسانی بود که خود نامه برای حضرت نوشته بود، پس شرم کرد نزد آن حضرت بیاید. عمر سعد به همه ی بزرگانی که نامه به آن حضرت نوشته بودند، این پیشنهاد را کرد و همگی از انجام آن خودداری نمودند. کثیر بن عبدالله شعبی - که دلاوری بی باک بود - برخاسته گفت: من بنزد او می روم و بخدا اگر بخواهی او را در دم غافلگیر کرده می کشم. ابن سعد گفت: نمی خواهم او را بکشی ولی به نزد او برو، و پرس برای چه به اینجا آمده ای؟ کثیر به نزد آن حضرت آمد. چون ابو ثمامه صائدی او را دید به آن جناب عرض کرد: ای ابا عبدالله، بدترین مردم زمان و بی باکترین و خون ریزترین آنان به نزد شما می آید، و برخاسته سر راه او آمد و گفت: (اگر می خواهی نزد آن حضرت بیائی)

ص: ۳۲۲

۱ - ۵۳۹. بعد از جریان کربلا- عمر سعد پیش ابن زیاد رفت و درخواست جایزه و ملک ری نمود، ابن زیاد گفت: فرمان و عهدنامه را که برایت نوشتم در خصوص ملک ری و کشتن حسین بیاور. گفت: آن را گم کرده ام، گفت: باید همین امروز بیاوری والا از جایزه خبری نیست، زیرا که تو از کشتن حسین شرم داشتی، و از عجزه های قریش خجالت می کشیدی، و در زمان جنگ در فکر عذر بودی... او در جواب گفت: امیر، در این باب حق خدمت را بجا آوردم، و اگر پدرم سعد مرا به این کار دستور می داد بجا نمی آوردم، و حق او را ادا نمی کردم چنانکه حق تو را بجا آوردم. ابن زیاد او را فحش داد و گفت: دروغ می گوئی... او غضبناک شد و مهموم و مغموم از مجلس بیرون رفت و با خودش می گفت: «ذلک هو الخسران المبین». لعنت خدا و ملائکه مقربین بر پسر سعد و باقی سرکرده های شقی باد که گمراه شدند و بجای حضرت حسین علیه السلام، یزید شراب خوار و زناکار را اختیار کردند... {مهیج الأحزان: ۷۷ م ۳، و با کمی اختلاف در عبارت؛ مثير الأحزان: ۱۰۹، بحار الانوار: ۱۱۸:۴۵}.

شمشیرت را بگذار. گفت: نه بخدا این کار را نمی‌کنم، همانا من فرستاده هستم، اگر سخن مرا بشنوید، پیغامی آورده‌ام به شما گویم و گرنه بازگردم. ابو ثمامه گفت: من قبضه شمشیر تو را می‌گیرم، آنگاه سخت را بازگو، گفت: نه بخدا دست تو به آن نخواهد رسید. گفت: پس پیغامت رابه من بگو تا من برسانم، نمی‌گذارم تو نزدیک آن جناب بروی،

زیرا تو مرد تبهکاری هستی، بهم دشنام داده، کثیر به سوی عمر سعد بازگشت و جریان را به او گفت. عمر قره بن قیس حنظلی (۱) را پیش خوانده و گفت: ای قره‌وای بر تو، برو حسین را دیدار کن و پرس برای چه به اینجا آمده و چه می‌خواهد؟ قره به نزد آن حضرت آمد. چون امام حسین علیه السلام او را دید فرمود: آیا این مرد را می‌شناسید؟ حبیب بن مظاهر گفت: آری، این از قبیله حنظله تمیم و خواهرزاده‌ی ماست، و من او را خوش عقیده می‌دانستم، و باور نداشتم که در این معرکه حاضر گردد.

ص: ۳۲۳

۱- ۵۴۰. لکن در تذکره الشهداء: ۱۰۲ می‌نویسد: بعد از مراجعت کثیر لیعن، عمر سعد خزیمه را به نزد آن حضرت فرستاد. او برابر لشکر ایستاد و ندا کرد: السلام علیک یا بن رسول الله. حضرت جواب او را دادند و به اصحاب خود فرمودند: این مرد را می‌شناسید؟ عرض کردند: مرد خوبی است مگر اینکه با لشکر مخالف آمده. گفت: می‌خواهم به خدمت امام حسین علیه السلام برسم. سلاح خود را انداخت و به خدمت آن بزرگوار رسید و پیغام عمر را رسانید. حضرت فرمود: برایم نامه‌ها نوشتند و مرا به اینجا آوردند. خزیمه عرض کرد: خدا لعنت کند این جماعت را که این نامه‌ها را نوشتند و شما را به اینجا آوردند و اکنون از خواص لشکر ابن زیاد شده‌اند. حضرت فرمود: اکنون برو و جواب پیغام عمر را بگو، بر قدمهای حضرت افتاد و عرض کرد: ای مولای من، کیست که بهشت را واگذارد و به سوی جهنم برود. پس مصاحبت حضرت را اختیار کرد تا شهید شد، چون او برنگشت عمر سعد قره بن قیس حنظلی را فرستاد.

زدیک آمد به آن جناب سلام کرد و پیغام ابن سعد را رساند. امام حسین علیه السلام فرمود: مردم شهر شما به من نوشته اند به اینجا بیایم، و اگر آمدن مرا خوش ندارید باز می گردم. حیب به او گفت: وای بر تو ای قره، کجا به نزد مردم ستمکار باز گردی؟! (اینجا بمان) و این مرد را یاری کن که خداوند بوسیله پدرانش تو را به سعادت و بزرگواری هدایت فرمود. قره گفت: پیش صاحب خود باز گردم و پاسخ این پیام را برسانم، آنگاه در این باره فکر کنم. و به سوی عمر سعد باز گشت، و سخن آن حضرت را به او گفت. عمر گفت: امیدوارم خداوند مرا از جنگ با او آسوده کند، و برای ابن زیاد این جریان را نوشت.

ابن زیاد چون نامه را خواند، گفت: اکنون که چنگال ما به او بند شده، می خواهد خود را نجات دهد، ولی رهائی برای او نیست. آنگاه در جواب ابن سعد نوشت: نامه تو رسید و مضمون آن را دانستم، به حسین پیشنهاد کن که خود با همه یاران با یزید بیعت کند، و چون چنین کرد، آنگاه درباره ی او اندیشه خواهیم کرد، والسلام. وقتی نامه به ابن سعد رسید گفت: می ترسم که ابن زیاد سر سازش نداشته باشد. (۱) محمد بن ابیطالب گوید: عمر سعد آنچه را ابن زیاد نوشته بود، به حضرت امام حسین علیه السلام نگفت، چون می دانست آن جناب با یزید بیعت نمی کند. نیز گوید: ابن زیاد مردم را در جامع کوفه جمع کرد و بر منبر رفته، گفت: ای مردم، شما آل ابی سفیان را آزمایش کرده و می دانید که آنها بدانگونه اند که شما

ص: ۳۲۴

می خواهید. اینک یزید مردی نیکو سیرت و پسندیده روش است و با رعیت خوشرفتار است، و حقوق آنها را می دهد، و راهها در دوران او امن شده همانطور که در زمان پدرش معاویه هم چنین بود. پسرش یزید هم بعد از پدر، بندگان را گرامی می دارد، و آنها را از مال توانگر می کند و محترم می شمارد، و صد در صد به حقوق شما افزوده است و به من دستور داده که باز بیشتر کنم، و شما را به جنگ دشمنش حسین بفرستم. از او بشوئید و اطاعت کنید. از منبر پایین آمد و عطایای فراوان به مردم داد و آنها را به یاری عمرسعد به جنگ حسین علیه السلام فرستاد. اول کسی که بیرون آمد شمر حرامزاده با چهار هزار نفر بود، بعد یزید بن رکاب کلبی با دو هزار، و حصین بن نمیر با چهار هزار، بطوری که (تا ششم محرم) بیست هزار نفر نزد عمرسعد جمع آمدند. (۱) ملا محمد حسین تهرانی در «وسيله النجاه» گوید: ابن زیاد ملعون روز چهارم محرم

مردم را در جامع کوفه جمع نمود و آن سخنرانی را ایراد کرد. بنگرید که مردم را چگونه فریب می دادند و با چه زبان و وعده هائی راضی می کردند که آنها را به جنگ فرزند پیامبر خود بفرستند.

ص: ۳۲۵

پس ابن زیاد دنبال شبث بن ربیع فرستاد که نزد ما بیا، تا تو را بجنگ حسین فرستم. شبث خود را به بیماری زد، شاید از او درگذرد. ابن زیاد به او پیغام داد که فرستاده من خبر آورده که تو را به بیماری زده ای، می ترسم از آن کسانی باشی که خداوند در قرآن فرماید: (و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن) (۱) «چون مؤمنان را ببینند گویند: ایمان آوردیم و چون با شیاطین خود خلوت کنند گویند ما باطنا با شمائیم و مؤمنان را استهزا می کنیم». اگر به فرمان مائی زود نزد ما بیا. شبث بعد از نماز عشاء نزد او رفت، تا از رخسارش نفهمد که بیمار نبوده، چون بر او وارد شد به او خوش آمد گفت، و او را نزدیک خود نشانند و گفت: می خواهم به جنگ این مرد بیرون روی و عمر سعد را یاری کنی. گفت: چنین کنم ای امیر، و با هزار سوار روانه کربلا شد. (۲) باز بنگرید چگونه امثال شبث بن ربیع را که او نیز چهره ی معروفی بود، و مردم به او اعتماد دینی داشته و او را از صحابه پیامبر می دانستند، و از هم قطاران عمر سعد بود انتخاب می کند، او را تهدید کرده، فریب می دهد.

ص: ۳۲۶

۱- ۵۴۳. سوره ی بقره، آیه ی ۱۴.

۲- ۵۴۴. بحار الانوار: ۳۸۶:۴۴، مقتل خوارزمی: ۱: ۲۴۲.

چقدر باطل جولان دارد! می خواهد او رابه جنگ میوه ی دل مصطفی بفرستد چه آیه ای

برای او شاهد می آورد! با چه زبانی آن مرد سبک مغز را راضی می کند که چنین جنایت هولناکی را مرتکب شود! خداوند ما را حفظ فرماید. همین شبث برای حضرت نوشته بود؛ صحراها سبز و میوه های ما رسیده و منتظر آمدن شمائیم، حال به کربلا می رود و سرکرده ی پیادگان می شود و با آن حضرت می جنگد، او را تیرباران و از آب منع می کند. حتی از کسانی است که بعد از قضیه کربلا از خوشحالی قتل حسین علیه السلام در کوفه مسجدی بنا می کند. (۱) مورخین نوشته اند: مردم کوفه جنگ با حضرت سیدالشهداء علیه السلام را خوش نداشتند، ابن زیاد هر کس را روانه می کرد به بهانه ای باز می گشت، لذا عده ای را با تطمیع و وعده های دروغین ریاست و مال و ثروت فریب می داد و بسیاری از آنها را هم با تهدید و رعب و وحشت به کربلا روانه می کرد. مثلاً نوشته اند: ابن زیاد به عبیدالله سعد بن عبدالرحمان دستور داد: تفحص کن، هر کس برمی گردد او را نزد من آور، سعد یک نفر شامی که به جهت امر مهمی از لشکرگاه به کوفه آمده بود، گرفته نزد ابن زیاد برد، گفت او را گردن زدند تا دیگر کسی جرأت تخلف نکند.

ص: ۳۲۷

روز ششم محرم

به روایت سید بن طاووس و ابن نما؛ تا ششم محرم بیست هزار سوار نزد آن ملعون جمع شدند. (۲) ابن زیاد پی در پی لشکر برای ابن سعد فرستاد تا سی هزار سواره و پیاده نزد او جمع شدند، و برای عمرسعد نوشت: من از جهت لشکر راه عذری برای تو نگذاشتم (۳)

روز هفتم محرم**فرمان ابن زیاد در جلوگیری از آب**

مرحوم شیخ مفید می نویسد: دنبال نامه قبلی نامه ی دیگری از ابن زیاد به عمرسعد رسید که میان حسین و یارانش و میان آب حائل شو، تا اینکه یک قطره آب نچشند، چنانکه با عثمان چنین رفتار شد. (۴) پس عمرسعد همان ساعت عمرو بن حجاج را با پانصد سوار فرستاد تا کنار شریعه فرود آیند، و میان آن بزرگواران و آب حائل شوند، که آبی از آنجا برندارند. و این جریان

سه

ص: ۳۲۸

۱- ۵۴۶. نفس المهموم : ۲۱۴.

۲- ۵۴۷. لهوف : ۸۵، مشیرالأحزان : ۵۰.

۳- ۵۴۸. بحارالانوار: ۴۴:۳۸۶، نفس المهموم : ۲۱۵.

۴- ۵۴۹. ناگفته نماند که عثمان را مصریان در مدینه محاصره کردند و او را از آب منع نمودند و چون خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید آن جناب ناراحت شد و برای او آب فرستاد، لکن بنی امیه این قضیه را دست آویز خود قرار دادند، و به مردم اظهار داشتن که عثمان با حال تشنگی کشته شد و باید تلافی نمود، و به دروغ به مردم گفتند: شورش منع آب به دستور علی علیه السلام بوده و در این باب چه فتنه ها و خونریزیها کردند تا به کربلا رسید که اولین حکم ابن زیاد ملعون منع آب بود.

روز پیش از شهادت امام حسین علیه السلام بود. عبدالله بن حصین به آواز بلند فریاد زد: ای حسین، آیا این آب را ننگری که در صفا و زلال همرنگ آسمان است بخدا قطره ای از آن نچشید تا از تشنگی بمیرید. امام حسین علیه السلام فرمودند: «اللهم اقله عطشا ولا تغفر له أبدا» «بار خدایا، او را تشنه کام بمیران و هرگز او را نیامرزد». حمید بن مسلم گوید: پس از واقعه ی کربلا در بیماریش او را عیادت کردم، سوگند بخدائی که جز او شایسته ی پرستش نیست او را دیدم آب می خورد تا شکمش پر می شد. سپس آب را برمی گرداند و فریاد می زد: تشنه ام تشنه ام. دوباره آب می خورد تا شکمش

بالا می آمد و قی می کرد و از تشنگی می سوخت و این کارش بود تا جانش بدر آمد، لعنه الله (۱) در تواریخ آمده است که گاهی بازحمت، مقداری آب تهیه می کردند، از قبیل کندن زمین، یا پدید آوردن چشمه، یا فرستادن حضرت عباس به سوی شریعه، لکن ممانعت آنها هم شدیدتر می شد، و لذا روز عاشورا دیگر در خیمه ها آب پیدا نشد و تشنگی بالا گرفت. مثلا علامه مجلسی و دیگران نوشته اند: تشنگی بر اصحاب آن حضرت غلبه کرد، خدمت آن امام مظلوم آمدند و از تشنگی شکایت کردند. حضرت تبر یا کلنگ برداشت و عقب خیمه ها آمد، و از پشت خیمه گام جانب قبله برداشت و کلنگ بر زمین زد، با معجزه ی آن حضرت چشمه ی آب شیرین پیدا شد.

ص: ۳۲۹

ن حضرت با اصحاب از آن آب آشامیدند و مشکها را پر کردند. پس آن چشمه ناپدید شد، و دیگر کسی از آن اثری ندید. چون این خبر به ابن زیاد رسید، ابن سعد نوشت که شنیده ام حسین چاه می کند و آب بیرون می آورد، چون نامه من به تو رسید، کار را بر ایشان سخت گیر، و مگذار قطره آبی بچشند تا کشته شوند، همانطور که عثمان را تشنه لب کشتند. چون نامه به او رسید پیش از پیش بر اهل بیت تنگ گرفت و عطش بر ایشان غالب شد بطوریکه آن حضرت برادر خود عباس را خواند و او را با سی سوار و بیست پیاده و بیست مشک، فرستاد که از فرات آب بیاورند. شبانه به کنار آب آمدند. عمرو بن حجاج پرسید: کیستید؟ نافع بن هلال - از اصحاب حضرت - (۱) گفت: من پسر عم تو هستم، آمده ام آب بیاشامم. گفت: بنوش گوارایت باد. نافع گفت: وای بر تو، چگونه من آب بنوشم و لیکن حسین بن علی و همراهان او از تشنگی بمیرند! عمرو گفت: ما مأمور هستیم باید اطاعت کنیم. پس نافع صدا زد: زود آب بردارید، و ابن حجاج یاران خود را ندا کرد که نگذارید. آتش جنگ در گرفت. عده ای می جنگیدند و عده ای دیگر مشکها را پر می کردند، و کسی از یاران آن جناب کشته نشد و به سلامت برگشتند. امام حسین علیه السلام و یاران از آب آشامیدند و به خاطر همین حضرت عباس را سقا نامیدند.

ص: ۳۳۰

۱- ۵۵۱. مخفی نماند که در لشکر عمر سعد هم شخصی به نام «نافع بن هلال» بوده است.

ملاقات امام حسین با عمر سعد

امام حسین علیه السلام عمرسعد را در شب برای ملاقات طلبید که میان دو لشکر با هم گفتگو کنند. آن ملعون (قبول کرد و) با بیست نفر از لشکر خود خارج شد، آن جناب نیز بیست نفر همراه خود نمود. چون یکدیگر را ملاقات کردند، آن حضرت دستور داد اصحاب دور شوند و فقط برادرش عباس و فرزندش علی اکبر مانند آن ملعون نیز به همراهان خود گفت: دور شوید مگر فرزندش حفص و غلامی از او. پس سید مظلومان فرمود: وای بر تو، آیا از خدائی که بازگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟ آیا با من جنگ می کنی در حالی که میدانی من کیستم و پسر چه کسی هستم؟! این قوم را رها کن و به جانب من بیا که این تو را به خدا نزدیک می کند (وسعادت ابدی را برای خود تحصیل کن و خود را از عذاب ابدی آخرت نجات ده). آن شقی گفت: می ترسم خانه ی مرا خراب کنند، حضرت فرمود: من از مال خود برای تو خانه بنا کنم. گفت: می ترسم املاک مرا بگیرند. حضرت فرمود: من بهتر از آن، از مال خود در حجاز به تو می دهم. گفت: بر عیال خود می ترسم. حضرت فرمود: من سلامتی آنها را ضمانت می کنم. او سکوت کرد و دیگر حرفی نزد. حضرت (چون دید موعظه در او اثر ندارد) روی مبارک از او گردانید و فرمود: چه می خواهی! خدا تو را به همین زودی در رختخوابت به قتل برساند، و روز قیامت تو را نیامرزد. بخدا سوگند امیدوارم که از گندم عراق جز اندکی نخوری (کنایه از اینکه زیاد زنده نمی مانی، و به خوشی دنیا نمی رسی). آ.

ص: ۳۳۱

ن ملعون از روی استهزا گفت: جو هم ما را کفایت می کند. (۱) خولی بن یزید اصبحی که با آن حضرت دشمنی داشت، چون این ملاقات را دید نامه ای برای ابن زیاد نوشت که ابن سعد هر شب از لشکرگاه خود بیرون می رود و در کنار فرات فرش می گستراند و حسین را می خواند و با او سخن می گوید، تا پاسی از شب بگذرد، و او را با حسین جز از در رحمت و رأفت ندیدم، دستور فرما که زمام امور را بدست من دهد تا من کار حسین را کفایت کنم. چون ابن زیاد نامه خولی را خواند از ابن سعد ناراحت شد، و برای او نوشت: شنیده ام که با حسین مدارا می کنی، و شبها از لشکر خود بیرون می روی و فرش می گسترانی و حسین را می خوانی و تا پاسی از شب با هم سخن می گوئید. چون نامه را خواندی، حسین را مأمور کن که پذیرای امر من گردد، و اگر اطاعت نکرد آب را از وی بازگیر و میان او و فرات مانع شو، که من آب را بر یهود و نصاری حلال کردم و بر حسین و اهل بیت او حرام نمودم. پس بین حسین و یارانش و بین آب حائل شو و نگذار قطره ای از آب بیاشامند، همانطور که با عثمان روا داشتند. چون ابن سعد نامه را خواند، عمرو بن حجاج را با پانصد سوار بر شریعه فرات بگماشت و فرمان داد که حسین و اصحاب او را از برداشتن آب مانع شوند، و این واقعه روز سه شنبه هفتم محرم بود. (۲) بنگرید چقدر ابن زیاد جسور و بی حیاست، حتی حکم و فتوی هم می دهد. اینها برای آیندگان درس است که بهوش باشند و گول دیگران نخورند، زمامداران جور علاوه بر تطمیع و تهدید گاهی فتوی هم می دهند.

ص: ۳۳۲

۱- ۵۵۳. بحار الانوار: ۴۴: ۳۸۸، مقتل خوارزمی: ۱: ۲۴۵.

۲- ۵۵۴. ناسخ التواریخ: ۲: ۱۹۲.

مرحوم شیخ مفید می نویسد: چون امام حسین علیه السلام فرود آمدن لشکر را با عمر سعد در نینوی، و آمادگی آنها را برای جنگیدن مشاهده نمود، به عمر سعد پیغام فرستاد که می خواهم با تو دیدار کنم، لذا شبانه یکدیگر را دیدار کرده و مدت طولانی با هم گفتگو نمودند. سپس عمر سعد به ابن زیاد نامه ای نوشت که همانا خداوند آتش را خاموش ساخت و پریشانی را برطرف نمود و کار این امت را اصلاح کرد و حسین با من پیمان بست که از همانجا که آمده باز گردد، یا به یکی از سرحدات برود، و همچون دیگر مسلمانان زندگی کند، و در سود و زیان مسلمانان همانند یکی از ایشان باشد، یا به نزد یزید برود و دست در دست او گذارد (۱) و هر چه خود انجام دهد، و در این پیمان خوشنودی تو و اصلاح کار امت است. چون عیدالله نامه را خواند گفت: این نامه ی شخصی خیرخواه و دلسوز بر مردم است. شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - برخاست و گفت: آیا این سخن را از او

ص: ۳۳۳

۱- ۵۵۵. چنانکه می دانیم و از سخنان آن حضرت در خلال روایات و شرح حال آن بزرگوار پیش از این گذشت روشن است که امام حسین علیه السلام هرگز حاضر نبود با یزید بیعت کند و دست در دست او بگذارد و یا تسلیم شود. محدث قمی در نفس المهموم {۲۲۱} از طبری (۴۱۳:۵) و کامل ابن اثیر و دیگران از عقبه بن سمعان نقل می کند که گفت: من از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق با امام حسین علیه السلام بودم و از او جدا نشدم تا آنگاه که آن جناب شهید شد و تمام سخنان او را شنیدم، هیچگاه چنین سخنی نفرمود که «من حاضرم دست در دست یزید گذارم». و در سخنان عمر سعد با شمر خواهد آمد که می گوید: حسین تسلیم کسی نمی شود. بنابر این عمر سعد از پیش خود اینگونه نوشته که شاید کار به جنگ و خونریزی نکشد.

می پذیری، اکنون که حسین به سرزمین تو آمده و پهلوی تست؟ بخدا اگر از این سرزمین به سلامت برود، و دست در دست تو نگذارد، نیرومندتر گردد و تو ناتوان تر خواهی شد. پیشنهاد او را

پذیر، زیرا این کار نشانه ی سستی است، ولی از او بپذیر که خود و پیروانش به حکم تو گردن نهند، آنگاه اگر تو آنان را کیفر کنی تو بدان سزاوارتر خواهی بود، و اگر عفو کنی آنهم بدست توست! ابن زیاد گفت: خوب پیشنهادی کردی و تدبیر همین است که تو گفتی. نامه ای می نویسم نزد عمرسعد ببر که باید بر حسین و پیروانش پیشنهاد کند که تن به حکم من دهند، اگر بدان تن دادند آنان را زنده به نزد من فرستد و اگر ابا کردند باید به ایشان بجنگد. اگر عمرسعد این کار را انجام داد، تو نیز فرمانبردار او باش و از دستورش پیروی کن، و چنانکه سرپیچی کرد تو امیر و فرمانده لشکر باش و گردن عمرسعد را بزن، و سر او را برای من بفرست. و در نامه به عمرسعد نوشت: من تو را به نزد حسین نفرستاده ام که خود را از جنگ با او بازداری و با او به مسامحه رفتار کنی، و آرزوی سلامت و زندگی برای او داشته باشی، یا عذر برای او بتراشی، و درباره ی او پیش من وساطت کنی، بنگر اگر حسین و اصحابش بدانچه من درباره ی ایشان حکم کنم تن دهند، و تسلیم آن گردند، ایشان را به سلامت پیش من فرست و اگر نپذیرند بر آنان هجوم آور، تا ایشان را بکشی و مثله کنی، چون سزاوار آن هستند. و چون حسین کشته شد اسب بر سینه و پشت او بتازان که او عاق و ستمکار است. (مؤلف گوید: پناه بخدا می برم از نوشتن این جسارتها) و نه پندارم که این کار پس از مردن زبانی رساند ولی با خود گفته ام که اگر او را کشتم چنین کاری با او بکنم. (به پیروی از هند جگرخوار و ابی سفیان و... که چنین کارها می کردند). اگر تو به این دستور رفتار کردی پاداش فردی مطیع و حرف شنو به تو دهیم، و اگر

آن را نپذیری دست از کار ما و لشکر ما بکش، و لشکر را به شمر واگذار، زیرا ما او را امیر بر کار خود کردیم. شمر نامه عیدالله را برای عمرسعد آورد، چون نامه را خواند به او گفت: تو را چه می شود! بوای بر تو، خدا آواره ات کند و زشت گرداند آنچه برای من آورده ای، بخدا گمان

دارم تو مانع از اینکه پیشنهاد مرا بپذیرد، و کاری که ما امید اصلاح آن را داشتیم بر ما تباه ساختی، بخدا سوگند حسین تسلیم کسی نمی شود، همانا جان پدرش علی در سینه ی اوست (و او کسی نیست که تن به ذلت و خواری دهد). شمر گفت: اکنون بگو چه خواهی کرد؟ آیا فرمان امیر را انجام می دهی و با دشمنش می جنگی، یا کنار می روی و لشکر را به من وا می گذاری؟ عمرسعد گفت: نه، چنین نکنم و امارت لشکر را به تو وانگذارم و خود انجام دهم، تو امیر بر پیادگان باش. عمرسعد عصر روز پنجشنبه نهم محرم برای جنگ با امام حسین علیه السلام مصمم شد (۱).

حب دنیا و حب ریاست، دو عامل بدبختی

آنچه سبب شقاوت و بدبختی آنها شد دو عامل بود؛ یکی حب دنیا و دیگر حب ریاست. کوفیان خصوصا عمرسعد با اینکه همه چیز را می دانستند به جهت این دو عامل دست به چنین جنایتی زدند، و در دنیا و آخرت خود را روسیاه کردند. از خداوند می خواهیم ما را از شر هواها و شیاطین و فتنه های گمراه کننده حفظ فرماید.

ص: ۳۳۵

شمر ملعون نامه ی ابن زیاد را روز نهم محرم، برای عمرسعد آورد، و چون دید که ابن سعد ملعون آماده جنگ است، نزدیک لشکر امام حسین علیه السلام آمد و صدا زد: کجایند خواهر زادگان من، عبدالله و جعفر و عباس و عثمان؟ - مادر این چهار برادر ام البنین از قبیله بنی کلاب بود که شمر ملعون نیز از آن قبیله بود - هیچ کس به او اعتنائی نکرد، امام حسین علیه السلام فرمود: هر چند فاسق است لکن با شما خویشی دارد، جوابش را بدهید. آن بزرگواران به آن فاسق گفتند: چه کار داری؟ گفت: خواهر زادگان من، شماها در امانید، خودتان را به خاطر برادرتان به کشتن ندهید، از او کناره گیرید، و از یزید اطاعت کنید. راوی گفت: عباس بن علی علیه السلام صدا زد: هلاکت و نفرین بر تو باد و لعنت بر آن امانی که برای ما آورده ای، ای دشمن خدا، به ما امر می کنی از برادر و آقای خود حسین فرزند فاطمه دست برداریم و سر به فرمان ملعونها و ملعون زادگان فرود آوریم؟! (و به نقل شیخ مفید) آیا به ما امان می دهی و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امان ندارد؟! (۱) ابن سعد به لشکر خویش بانگ زد که: «یا خیل الله اربکی و بالجنه أبشری» «ای لشکر خدا، سوار شوید و به بهشت شادمان باشید» (۲) بعد از عصر بود که لشکر سوار شده نزدیک سراپرده حسین علیه السلام و یارانش آمدند. در آن هنگام امام حسین علیه السلام جلوی خیمه خود نشسته، و به شمشیر تکیه

ص: ۳۳۶

۱- ۵۵۷. لهوف : ۸۸، ارشاد: ۹۱:۲، مقتل خوارزمی: ۲۴۶:۱.

۲- ۵۵۸. بنگرید با چه شعاری به جنگ سلاله ی پاک و میوه ی دل مصطفی، سید جوانان بهشت میروند!.

زده، و سر به زانو نهاده و به خواب رفته بود. چون زینب خروش لشکر را شنید، نزدیک برادر آمده و گفت:

برادر، صدای لشکر نمی شنوی که پیوسته به ما نزدیک می شوند؟ آن حضرت سر از زانو برداشت و فرمود: هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، به من فرمود: تو به نزد ما خواهی آمد، چون زینب این خبر وحشتناک را شنید، سیلی به صورت زد و فریاد و او ییلاہ بر آورد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: خواهرم، ویل بر تو نیست، خاموش باش خدا تو را رحمت کند. حضرت عباس علیه السلام پیش آمده عرض کرد: برادر جان، لشکر به نزد شما می آید. حضرت برخاسته فرمودند: «یا عباس، اربک بنفسی أنت یا أخی، حتی تلقاهم» «برادرم عباس، جانم به قربانت، سوار شو و به نزد ایشان برو و بگو: چه اتفاق افتاده است و برای چه آمده اند؟» حضرت ابوالفضل علیه السلام با گروهی حدود بیست نفر سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر در ایشان بود، به نزد آن لشکر آمد. عباس علیه السلام به آنان فرمود: چه می خواهید و مقصود شما چیست؟ گفتند: از امیر فرمان رسیده که به شما پیشنهاد کنیم یا به حکم او تن داده و تسلیم شوید، و یا با شما جنگ کنیم. فرمود: شتاب نکنید تا نزد ابی عبدالله علیه السلام بروم و سخن شما را به عرض آن حضرت برسانم. جناب زهیر و حبیب و دیگران همانجا ایستاده، با لشکر سخن می گفتند، و آنان را موعظه و اندرز می دادند و از جنگ با امام حسین علیه السلام باز می داشتند. حضرت عباس علیه السلام به نزد برادر آمده و سخن قوم را به آن حضرت عرضه داشت. امام فرمود: به نزد ایشان باز گرد و اگر می توانی تا فردا از ایشان مهلت بگیر، و امشب

آنها را از ما باز گردان، شاید ما برای پروردگار خود نماز گزاریم، و او را بخوانیم و استغفار نمائیم، خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن و دعا و استغفار را دوست دارم.

ابوالفضل العباس علیه السلام به نزد لشکر آمد، و آن شب را از ایشان مهلت خواست و آنها با تأنی قبول کردند. آنگاه هر دو لشکر به جایگاه خود برگشتند. (۱) مرحوم کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمودند: روز تاسوعا روزی است که امام حسین علیه السلام و اصحابش را محاصره کردند و لشکر شام برای جنگیدن با آن حضرت اجتماع نمودند. ابن مرجانه و عمر سعد به سبب بسیاری لشکر مسرور شدند، و حضرت حسین علیه السلام و یارانش را ضعیف شمردند، و یقین کردند که یآوری برای آن حضرت نخواهد آمد، و اهل عراق او را یاری نخواهند کرد. سپس فرمودند: پدرم فدای آن ضعیف غریب...

ص: ۳۳۸

شب عاشورا

چون شب دهم فرارسید حضرت سیدالشهداء علیه السلام اصحاب خود را جمع نمود. امام سجاد علیه السلام می فرمایند: من در آن حال با اینکه بیمار بودم نزدیک رفتم که بینم پدرم به آنان چه می گوید. شنیدم بعد از حمد و ثنای پروردگار، رو به اصحاب کرده فرمودند: «فانی لا أعلم أصحابا أوفی و لا خیرا من أصحابی، و لا أهل بیت أبر و لا أوصل (أفضل) من أهل بیتی، فجزاکم الله عنی خیرا» «همانا من اصحابی با وفاتر و بهتر از شما سراغ ندارم، و خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر از خاندان خود نمی شناسم. خداوند به شما پاداش نیک عطا فرماید.» آگاه باشید من دیگر گمان یاری از این مردم ندارم، و به همه ی شما رخصت دادم که آزادانه برگردید. من بیعت خود را از گردن شما برداشتم، اکنون که پرده شب همه جا را فرا گرفته، آنرا مرکب خویش قرار دهید و بهرسو که خواهید بروید. (به نقل سید بن طاووس رحمه الله: و هر یک از شما دست یکی از خانواده مرا بگیرید، و در تاریکی شب پراکنده شوید، و مرا با اینان بگذارید، که بجز با من با دیگری کاری ندارند). برادران و پسران و برادرزادگان آن حضرت و پسران عبدالله بن جعفر، یک صدا گفتند: چرا چنین کنیم؟ برای اینکه پس از توزنده بمانیم؟ هرگز خداوند چنین چیزی را به ما نشان ندهد، (و آن روز را برای ما پیش نیاورد). نخستین کسی که این کلام را گفت عباس بن علی علیه السلام بود، و دیگران به دنبال او

ص: ۳۳۹

سخن گفتند. سپس امام حسین علیه السلام رو به فرزندان عقیل کرد و فرمود: کشته شدن مسلم از شما

خانواده کافی است، من اجازه دادم شماها بروید. گفتند: سبحان الله، مردم درباره ی ما چه خواهند گفت؟ گویند: ما بزرگ و آقا و عموزاده ی خود را رها کردیم، و در رکابش نه تیری انداخته، و نه نیزه ای بکار بردیم، و نه شمشیری زدیم! و ندانیم چه بر سرش آمد! نه بخدا قسم، چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه ما جان و مال و اهل و عیال خود را در راه تو فدا سازیم، و در رکاب تو جنگ کنیم، تا آنکه در برابر تو کشته شویم، و به سرنوشت تو دچار گردیم. خداوند زندگانی بعد از تو را زشت گرداند. (به نقل مرحوم سید؛ برادران و همگی خاندان او چنین گفتند). سپس مسلم بن عوسجه برخاسته، عرض کرد: آیا ما دست از تو برداریم، در حالی که دشمن گرداگرد تو را گرفته! پس چه عذری درباره ی اداء حق تو به درگاه خداوند آوریم؟ نه بخدا قسم، خداوند هرگز نصیبم نکند که چنین کاری کنم. آگاه باش، بخدا دست از تو بردارم تا نیزه به سینه دشمنانت بکوبم. و تا قبضه شمشیر در دست دارم با شمشیر خود اینها را بزنم، و اگر سلاح نداشته باشم با پرتاب سنگ با آنان خواهم جنگید. (به نقل سید بن طاووس رحمه الله: آنگاه سعید بن عبدالله حنفی برخاست و عرض کرد:) بخدا دست از تو بردارم تا خدا بداند که ما سفارش پیغمبر را درباره ی تو رعایت نمودیم. بخدا سوگند، اگر من بدانم که در راه تو کشته می شوم، سپس زنده می شوم آنگاه مرا بسوزانند، و دوباره زنده ام کنند، و به بادم دهند، و هفتاد بار چنین کنند، از تو جدا نمی گردم تا آنکه در رکاب تو کشته شوم. چرا چنین نکنم با اینکه یک کشته شدن بیش نیست و به دنبالش کرامت و عزتی است که هرگز پایان ندارد. پس زهیر بن قین برخاست و گفت: به خدا دوست دارم کشته شوم، سپس زنده شوم،

دوباره کشته شوم تا هزار بار این عمل تکرار شود و خدای عزوجل کشته شدن را از تو و جوانان خاندانت بردارد.

و گروهی از یاران آن حضرت، مانند این سخنان که همه نشانه‌ی پایداری و فداکاری ایشان بود به عرض رساندند. امام حسین علیه السلام از همگان سپاسگزاری فرمود، و پاداش نیکشان خواست و به خیمه‌ی خود بازگشت. (۱) علامه مجلسی رحمه الله دنباله آن اضافه فرموده: به روایت دیگر حضرت در آن وقت جاهای ایشان را در بهشت به آنان نشان داد، حوران و قصرها و نعمتهای وافر خود را مشاهده کردند، و یقین ایشان بیشتر گردید. و به آن سبب درد نیزه و شمشیر را حس نمی کردند، و شربت شهادت بر ایشان گوارا بود. و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که چون لشکر دشمن، سیدالشهداء علیه السلام را احاطه کردند، حضرت اصحاب خود را جمع کرده فرمودند: من بیعت خود را از شما برداشتم اگر خواهید به قبیله و عشیره خود ملحق شوید. و به اهل بیت و خویشان خود نیز فرمودند: شما را نیز مرخص گردانیدم، شما تاب مقاومت این گروه بی شمار را ندارید. همه‌ی منافقان و مردم ضعیف الایمان، مفارقت آن حضرت را بر سعادت ابدی اختیار کرده، پراکنده شدند و اهل بیت و خویشان و خواص اصحاب آن حضرت که به قوت ایمان و یقین ممتاز بودند گفتند: ما از تو مفارقت نمی نمائیم و در حزن و اندوه و محنت و بلا با تو شریکیم، و قرب خدا را منوط به خدمت تو می دانیم. حضرت فرمودند: چون بر جان خریدید آنچه من بر خود قرار داده ام، پس بدانید که خداوند منازل شریفه و درجات رفیعه را نمی بخشد مگر به کسی که در راه او

ص: ۳۴۱

۱- ۵۶۱. ارشاد: ۹۳:۲، لهوف: ۹۰، مثير الأحزان: ۵۴، الموسوعه: ۳۹۵ ح ۳۸۳ و ص ۴۰۰، بحار الانوار: ۳۹۲:۴۴ با اندکی تفاوت.

ناملايمات و دشواريها را تحمل کند، بدانيد تلخ و شیرين دنيا بقائى ندارد، و چون خوابيست که کسى بيند و بيدار شود، و فائز و رستگار کسى است که در آخرت رستگار گردد، و شقى و بدبخت

آنست که نعمت هميشگى آخرت را از دست بدهد. (۱) در آن شب به محمد بن بشر حضرمى خبر رسيد که فرزندت در سرحد رى اسير شده است، گفت: گرفتارى او و خودم را به حساب خداوند منظور مى دارم، با اينکه مايل نبودم که من باشم و او اسير گردد. امام حسين عليه السلام اين را شنيد و فرمود: رحمت خدا بر تو باد، تو از قيد بيعت من رهائى، نسبت به آزادى فرزندت اقدام کن. عرض کرد: درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم. حضرت فرمود: اين جامه هاى برد را به اين پسرت بده، تا در آزادى برادرش فديه دهد و او را رها کند. سپس پنج جامه به وي بخشيدند که بهاي آن هزار دينار بود. (۲) سيد بحراني از ابو حمزه ثمالى روايت کرده است که امام سجاد عليه السلام مى فرمود: آن شبى که روز آن پدرم شهيد شد، خويشان و يارانش را جمع کرد و به آنها فرمود: اين شب را مرکب خود قرار داده و خود را نجات دهيد... قاسم بن حسن عليه السلام عرض کرد: من هم از کشتگانم؟ حضرت بر او رقت کرده فرمود: پسر جانم، مرگ نزد تو چگونه است؟ گفت: «يا عم، أحلى من العسل» «اى عمو از عسل شیرين تر است». آن جناب فرمود: «اى والله، فداك عك»

ص: ۳۴۲

۱- ۵۶۲. جلاء العيون : ۳۸۵، بحار الانوار: ۲۹۸:۴۴ و ۲۹۷ ب ۳۵ ح ۱ و ۳، بحار الانوار: ۹۰:۴۵ ب ۳۷ ح ۲۹، الموسوعه : ۳۹۷ ح ۳۸۴.

۲- ۵۶۳. لهوف : ۹۳، الموسوعه : ۴۰۳ ح ۳۸۷.

«آری بخدا، عمویت به قربانت» تو نیز از مردانی هستی که با من کشته می شوی، پس از آنکه سخت گرفتار شوی، و

فرزند کوچکم عبدالله هم کشته می شود... (۱) حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام گوید: در یک شب مهتابی، در میان خیمه نشسته بودم (۲) (و در دریای غم فرورفته بودم که) ناگاه از پشت خیمه صدای گریه و ناله بگوشم رسید، گریه خود را فروبردم که اهل حرم مطلع نشوند، و با خاطر افسرده از خیمه بیرون آمدم، دلم گواهی خیر نمی داد، دنبال آن ناله رفتم، و از اضطراب پای به دامنم می پیچید، می افتادم و برمی خاستم، تا بجائی رسیدم که پدر بزرگوارم نشسته و اصحاب اطرافش نشسته بودند. پدرم می گریست و شنیدم که می فرمود: «یا قوم، اعلموا انکم خرجتم معی لعلمکم انی أقدم علی قوم بايعونی بألستهم و قلوبهم، و قد انعكس الأمر لأنه استحوذ علیهم الشيطان فأنسیهم ذکر الله. و الان لیس لهم قصد سوی قتلی، و قتل من یجاهد بین یدی، و سبی حریمی بعد سلبهم. و أخشی أنکم ما تعلمون أو تعلمون و تستیحون، و الخدع عندنا أهل البيت محرم. فمن کره منکم ذلك فلینصرف، فان اللیل ستیر، و السبیل غیر خطیر، و الوقت لیس بهجیر.

ص: ۳۴۳

۱- ۵۶۴. مدینه المعاجز: ۴: ۲۱۴ معجزه های امام حسین علیه السلام ش ۲۹۵، نفس المهموم : ۲۳۰.

۲- ۵۶۵. بعضی متفرق شدن جمعی از همراهان امام حسین علیه السلام را در شب عاشورا انکار کرده، و این حدیث حضرت سکینه را به منزل زباله نسبت می دهند، ولی از این عبارت غفلت نموده اند که «در یک شب مهتابی در خیمه نشسته بودم» و این با شب عاشورا مناسب است، نه منزل زباله که در نزدیکی مرز فعلی بین حجاز و عراق می باشد، و با توجه به روز ورود آن حضرت به کربلا، قطعاً نزول کاروان در منزل زباله در اواخر ماه بوده، دیگر شب مهتابی نمی باشد.

و من واسانا بنفسه كان معنا غدا في الجنان نجيا من غضب الرحمن.

و قد قال جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ولدی حسین یقتل بطف کربلا، غریبا وحیدا عطشانا فریدا. فمن نصره فقد نصرنی ونصر ولده الحجه - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و لو نصرنا بلسانه فهو فی حزبنا یوم القیامه» ای یاران بدانید، می دانم شما با من آمدید به خیال اینکه به سوی جماعتی می روم که با من با دل و زبان بیعت کرده اند، اما قضیه به عکس شد چون شیطان بر آنها مسلط شد، و یاد خدا را از خاطر آنها برد. و الان هیچ قصدی جز کشتن من و کشتن کسانی که با من جهاد می کنند، و اسیر کردن حریم من بعد از غارت کردن اموال آنها ندارند. می ترسم شما ندانید و اگر هم بدانید حیا کنید (و از رفتن خجالت بکشید) در حالی که مکر و خدعه نزد ما اهل بیت حرام است. کسی که یاری ما را خوش ندارد برگردد، که شب پرده ای است (و در تاریکی آن، کسی به کسی نیست) و راه بدون خطر است، و وقت نگذشته است (راه خود را بگیرید و از اینجا بروید). و کسی که به جان و دل، ما را یاری کند، و دفع بلیه از ما نماید، فردا در بهشت با ما خواهد بود و از غضب خداوند آسوده است. همانا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فرزند من حسین در زمین کربلا، غریب و تنها، عطشان و بی کس، کشته می شود، کسی که او را یاری کند مرا

یاری کرده و فرزندش حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را یاری نموده است، و هر که به زبان خود ما را یاری کند فردای قیامت در حزب ما خواهد بود».

حضرت سکینه می فرماید: بخدا هنوز کلام پدرم تمام نشده بود که مردم متفرق شدند، ده نفر ده نفر، بیست نفر بیست نفر رفتند و با پدرم باقی نماند مگر

هفتاد و چند نفر، و پدر بزرگوارم را دیدم سر به زیر انداخته (که مبادا آنها خجالت بکشند). پس گریه گلویم را گرفت ولی خودم را حفظ کردم و سر به آسمان نموده عرض کردم: پروردگارا، اینان ما را یاری نکردند تو ایشان را واگذار، و از ایشان دعائی اجابت نکن، و در روی زمین برای آنها مسکن و مأمنی قرار مده، و فقر را بر آنها مسلط کن، و از شفاعت جد بزرگوارم ایشان را بی نصیب گردان. بعد از آن به خیمه خود برگشتم، ولی اشک از دیده های من می ریخت، عمه ام کلثوم چون مرا به این حالت دید، فرمود: دخترم، تو را چه می شود؟ حکایت را نقل کردم. چون شنید، ناله برآورد: «وا جداه، وا علیاه، وا حسناه، وا حسیناه، وا قله نصره، این الخلاص من الأعداء...» (۱) مرحوم سید بن طاووس نقل می کند: آن شب (شب عاشورا) امام حسین علیه السلام و یارانش تا صبح ناله می کردند و مناجات می نمودند. «و لهم دوی کدوی النحل، ما بین راکع و ساجد و قائم و قاعد» و زمزمه ی ناله هایشان چون آواری زنبور عسل شنیده

می شد، پاره ای در رکوع، و بعضی در سجده و جمعی ایستاده و عده ای نشسته، مشغول عبادت بودند. آن شب سی و دو نفر از سربازان عمر سعد که گذرشان به خیمه های امام حسین علیه السلام افتاد و چنین دیدند به آن حضرت ملحق شدند. آری، رفتار امام حسین علیه السلام چنین بود: نماز بسیار می خواند و دارای صفات کامله

ص: ۳۴۵

۱- ۵۶۶. معالی السبطين: ۱: ۲۰۸، مهیج الأحزان: ۹۸ م ۴، وقایع الأيام خیابانی: ۲۸۴، ناسخ التواریخ: ۲: ۱۵۸، ریاض القدس: ۱: ۲۶۳.

بود (۱) در کتاب «مثیر الأحزان» علامه شیخ جوهری آمده است که؛ فاطمه دختر امام حسین علیه السلام فرمود: عمه ام زینب در شب عاشورا، در محراب و جایگاه نماز خواندنش بپا ایستاده استغاثه می نمود، (بر اثر آه و ناله او) چشمی از ما نخفت و صدای گریه ما آرام نگرفت (۲) آن شب کسانی که در عقیده ضعیف، و طالب دنیا بودند، از کنار سالار شهیدان رفتند، و اصحاب باوفای آن حضرت که اسماءشان در ازل جزء یاران آن بزرگوار نوشته شده، و خداوند آنان را برگزیده بود، راضی شدند جان خود را فدای عزیز فاطمه کنند، و انتظار می کشیدند شب صبح گردد، و روز وصال و ملاقات با پروردگار فرارسد، همه ی آنان خوشحال بودند، حتی پیرمردانی که در تمام عمر شوخی نمی کردند آن شب از شادی مزاح می نمودند، خصوصا وقتی جای خود را در بهشت کنار خاندان نبوت دیدند. بریر با عبدالرحمن انصاری مزاح می کرد، عبدالرحمن گفت: ای بریر، هنگام شوخی نیست، بریر گفت: قوم من می دانند (خدا می داند) که من هرگز در جوانی و پیری مایل به شوخی نبوده ام، و لیکن حال شادی می کنم چون می دانم فردا شهید خواهم شد و فاصله

بین ما و حوران بهشتی نباشد مگر به اندازه ی کشته شدن ما توسط این قوم. (۳) کشی روایت کرده است که حبیب بن مظاهر (که حافظ قرآن و از خواص امیرالمؤمنین علیه السلام بود) چون از خیمه بیرون آمد، شاد و خندان بود. یزید بن خضیر همدانی که سید قراء بود به او گفت: ای برادر، این وقت ساعت خنده کردن نیست. حبیب

ص: ۳۴۶

۱- ۵۶۷. لهوف : ۹۴.

۲- ۵۶۸. خاتون دوسرا: ۱۸۲.

۳- ۵۶۹. مقتل مقرر: ۲۶۲، تاریخ طبری: ۵: ۴۲۳، جلاء العیون : ۳۸۶.

فرمود: کدام وقت سزاوارتر از این وقت است به خوشحالی و سرور! بخدا سوگند بین ما و معانقه با حورالعین همین است که این کافران به ما حمله کنند. (۱) لکن آن شب برای بانوان حرم و کودکان آن سرور، شب سختی بود، غمهای عالم به آنها هجوم آورده بود، چون می دانستند فردا سلاله های پاک کشته می شوند، و باید آماده اسیری گردند. لذا آن شب، شب وداع، شب غم و اندوه و هجران بود. زینبی که تحلم چند روز دوری حضرت حسین علیه السلام را به خاطر عروسی ندارد، چگونه می تواند او را کشته ببیند! خواهد آمد که هرگاه زینب می خواست برای زیارت به حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برود، در حالی که حضرت علی علیه السلام از جلو و حسنین علیهما السلام دو طرف آن بانو بودند داخل حرم می شد، و امیرالمؤمنین علیه السلام چراغهای روضه ی منوره را خاموش می کرد تا کسی حضرت زینب را نبیند. حال چگونه حضرت زینب به اسیری برود، و ناموس خدا را در انظار نامحرمان شهر به شهر و دیار به دیار بگردانند؟! شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: آن شب در حالت بیماری نشسته بودم، و عمه ام زینب از من پرستاری می کرد پدرم به خیمه خود رفت، و چون (۲) - از آزاد کرده ی ابوذر - با آن حضرت بود و شمشیر حضرت را اصلاح

می کرد، پدرم این ابیات را قرائت می نمود: یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصلیل من صاحب أو طالب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل و انما الأمر الی الجلیل و کل حی سالک سبیلی

ص: ۳۴۷

۱- ۵۷۰. رجال کشی: ۱: ۲۹۳: ۱، بحار الانوار: ۹۳: ۴۵.

۲- ۵۷۱. در زیارت ناحیه «جون بن حوی» نقل شده، صاحب اصابه «جون بن حوی» ذکر کرده ولی بعضی نام او را «جوین» یا «حوی» ضبط کرده اند.

چون این اشعار را دو یا سه مرتبه تکرار نمود، دانستم که آن سرور تن به شهادت داده، لذا گریه گلویم را گرفت، ولی خودداری کردم. لکن عمه ام زینب چون این اشعار را شنید - و شأن زنها عاطفه و رقت است - نتوانست خودداری کند، برخاست و دامن کشان رفت تا به خیمه پدرم وارد شد و ناله ای بلند شد که «وا ثکلاه، لیت الموت أعدمی الحیاه، الیوم ماتت امی فاطمه و أبی علی و أخی الحسن، یا خلیفه المضاین و ثمال الباقین» «کاش مرگ مرا نابود می کرد، امروز (در حقیقت) مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن علیهم السلام از دنیا رفتند، ای جانشین گذشتگان و ای دادرس و پناه بازماندگان». حضرت به او نظر کرده، او را دلداری دادند و فرمودند: خواهرم، شیطان حلم تو را نریاید، و اشک چشمان شریفش را گرفته، (این مثل عرب را متذکر شده) فرمودند: «لو ترک القطا لنام» «اگر مرغ قطا را در آشیانه اش به حال خود می گذاشتند (آسوده) می خوابید». حضرت زینب گفت: وای بر من، آیا تو به ناچار تن به مرگ داده ای! این بیشتر دلم را مجروح می کند و بر من سخت تر است که راه چاره را از تو قطع شده، سپس لطمه به صورت

خود زد و با دست گریبان خود را چاک زده، بر روی زمین افتاد و غش کرد. آن جناب برخاستند، آب به صورتش پاشیدند تا به هوش آمد و فرمود: ای خواهر، از خدا پرهیز و شکیبائی کن، بدان که اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نمی مانند، و هر چیز هلاک می شود جز ذات خداوند که به قدرت خویش موجودات را خلق نموده و پس از میراندن دوباره زنده می کند، و اوست یگانه

و یکتای بی همتا. جد و پدر و مادر و برادر من از من بهتر بودند، آنها نیز از دنیا رفتند، و من و هر مسلمانی باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تاسی کنیم و او را الگوی خود قرار دهیم. و خواهر را با این سخنان و مانند آن تسلی می داد، آنگاه فرمودند: ای خواهر، تو را بخدا سوگند می دهم - و باید به این سوگند عمل کنی - هنگامیکه کشته شدم در مرگ من گریبان چاک مزین، و چهره ی خویش را مخراش، و از برای شهادت من فریاد به «وا ویلاه» نکن. حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: پدرم زینب را نزد من آورد و نشانید، آنگاه به نزد یاران خویش رفت و دستور داد خیمه ها را نزدیک هم بزنند و طنابهای آنها را در هم داخل کنند و آنها را چنان نصب کنند که خود در میان آنها قرار گیرند، و با دشمنان از یک سو روبرو شوند. آن حضرت به جای خویش بازگشت و همه ی شب را به نماز و دعا و تضرع و استغفار مشغول بود، و اصحاب آن حضرت نیز آن شب را به نماز و دعا و استغفار به پایان بردند (۱) مرحوم سید این جریان را بعد از ورود آن بزرگوار به کربلا نقل می کند و اضافه می کند؛ زنان وقتی این اشعار را شنیدند همه گریان شدند و به صورتهای خود سیلی زدند و گریان چاک کردند. ام کلثوم فریاد می زند: «وا محمداه، وا علیاه، وا أماه، وا أخاه، وا حسیناه،

وا ضیعتنا بعدک یا ابا عبدالله». راوی گوید: حضرت حسین علیه السلام خواهر را تسلی داده، فرمودند: خواهرم،

ص: ۳۴۹

به وعده های الهی دلگرم باش که ساکنین آسمانها همه فانی گردند، و اهل زمین همه می میرند، و همه موجودات جهان هستی نابود می شوند. سپس فرمودند: «یا اختاه، یا ام کلثوم و أنت یا زینب (۱) و أنت یا فاطمه، و أنت یا رباب، انظرن اذا أنا قتلت فلا تشقن علی جیبا ولا- تخمشن علی وجهها و لا تقلن هجرا»: «خواهرم ام کلثوم و تو ای زینب، و تو ای فاطمه و تو ای رباب، توجه کنید، وقتی من کشته شدم گریبان چاک مزید و صورت به ناخن نخرائید و سخنان پریشان بر زبان نیاورید...» (۲) صدوق قدس سره از حضرت صادق روایت کرده که... آن حضرت دستور داد گودالی شبیه خندق گرد لشکر خود کنند، و از هیزم پر کردند (که دشمن از پشت داخل خیمه ها نشود) و پسرش حضرت علی اکبر را با سی سوار و بیست پیاده برای آوردن آب فرستاد، و آنها در هراس و سختی بودند، و امام حسین علیه السلام این اشعار را می خواند: یا دهر اف لک من خلیل... سپس به یارانش فرمود: از این آب بنوشید که آخرین توشه ی شما از دنیاست، و وضو بسازید و غسل کنید و جامه های خود را بشوید که کفن شما خواهد بود،

ص: ۳۵۰

۱- ۵۷۳. در کتاب لهوف چاپ دارالاسوه با تحقیق آقای شیخ فارس تبریزیان ص: ۱۴۱ عبارت «و أنت یا رقیه» اضافه دارد، و احتمالاً همین صحیح باشد و در چاپ مذکور افتاده باشد. چون ابی مخنف نیز در مقتل خود ص ۱۳۱ از انتشارات المکتبه الحیدریه» در وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیتش چنین نقل می کند: «ثم نادى یا ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه...» و همین عبارت را قندوزی حنفی در ینابیع الموده (ص ۳۴۶ ب ۶۱) نیز آورده است.

۲- ۵۷۴. لهوف: ۸۲.

با آنها خواند... (۱) مرحوم بهبهانی در «الدمعه الساکبه» از شیخ مفید روایتی نقل می کند که مضمون آن این است: نافع به هلال (۲) - که از یاران مخصوص و محرم اسرار آن حضرت بود - گوید: شبی حضرت سیدالشهداء علیه السلام تنها از خیمه بیرون آمد و مسافت دوری را پیمود، من شمشیر حمایل کردم و به سرعت خود را به آن حضرت رسانیدم، دیدم آن جناب گودالها و تل هائیکه به خیام حرم مشرف است، بررسی می کند. آن بزرگوار فرمود: چرا بیرون آمدی؟ عرض کردم: چون دیدم شما در این شب تنها به جانب لشکرگاه بیرون آمدید، نگران شدم. فرمود: بیرون آمدم تا این وادی را بررسی کنم، مبادا دشمن کمین کرده باشد و هنگام جنگ به خیمه ها حمله کند. امام علیه السلام برگشت و با خود می فرمود: این است بخدا وعده ا که تخلف ندارد. آنگاه فرمود: ای نافع، چرا در این دل شب، بین این دو کوه نمی روی تا خود را از این مهلکه نجات دهی؟ نافع چون این کلام را شنید، روی قدمهای حضرت افتاد، گریست و عرض کرد: مادر به عزایم نشیند اگر چنین کاری کنم، این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را به هزار درهم خریده ام، سوگند به آن خدائی که معرفت تو را به من منت گذارده از تو جدا نشوم تا این شمشیر از بریدن و اسبم از دویدن باز ماند.

ص: ۳۵۱

۱- ۵۷۵. امالی صدوق: ۱۵۶ م ۳۰ قسمتی از ح ۱، بحارالانوار: ۴۴: ۳۱۶.

۲- ۵۷۶. مرحوم مقرر می نویسد: در عبارت آن مرحوم «هلال بن نافع» است که اشتباه لفظی است و صحیح نافع بن هلال بن نافع می باشد چنانکه در زیارت ناحیه مقدسه و تاریخ طبری {۴۱۲:۵} و کامل ابن اثیر و... آمده لذا ما همه جا «نافع به هلال» نوشتیم.

آنگاه حضرت داخل خیمه ی خواهرش زینب شد و من پشت خیمه منتظر بودم شنیدم

که حضرت زینب می گوید: «هل استعملت من أصحابك نياتهم فانی أخصی أن یسلموك عند الوثبة» «آیا اصحاب خود را امتحان کرده ای؟ می ترسم هنگام گرفتاری و شدت گرفتن جنگ تو را تنها گذارند». حضرت فرمود: آری آنها را آزموده ام و همه را دلیر و سربلند یافتم، چنان جانباز و از هستی خود گذشته اند که بیش از انس طفل شیرخوار به پستان مادر خواهان مرگ هستند. نافع گوید: از شنیدن این گفتگو منقلب شدم و گریستم، و خدمت حبیب بن مظاهر آمدم و آنچه رخ داده بود و گفتار حضرت زینب را بازگو کردم. حبیب گفت: بخدا سوگند اگر منتظر اجازه آن حضرت نبودم، همین امشب با شمشیر در جنگ پیش قدم می شدم. گفتم: آیا می شود یاران را جمع کنی و خاطر اهل حرم را به کلامی آسوده نمائی؟ به گمانم زنان همانند حضرت زینب مضطرب باشند. حبیب برخاست و اصحاب را صدا کرد. آنان چون ستارگان از افق خیمه ها طلوع کردند، و به بنی هاشم فرمود: شما به خیمه های خود برگردید، خداوند چشمانتان را نگریاند، و آنچه را که از من شنیده بود به اصحاب خبر داد، آنها همگی گفتند: سوگند بخدا که ما را به این مقام شریف توفیق داد، اگر انتظار فرمان حضرتش نبود، هم اکنون با شمشیرهای خود به آنها حمله می کردیم، خاطر آسوده و چشمت روشن باد. حبیب گفت: با من بیایید، او از جلو و اصحاب دنبالش روان شدند تا به خیمه ها رسیدند. حبیب با صدای بلند گفت: ای بانوان حریم عصمت، اینان یاران شمایند که عهد

کرده اند شمشیرها را در غلاف نگذارند مگر برگردن دشمنان شما، فرودآورند و این نیزه های غلامان شماست که سوگند خورده اند انهارا بکار نبرند مگر بر سینه کسانی که اراده هتک حرمت این خیمه ها را داشتند < زنان بیرون آمدند و فریاد

زیاد به گریه و ناله بلند کردند و می فرمودند: ای پاک سرشتان، از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ناموس امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت کنید. در آن بیابان چنان ضجه نمودند و گریستند که گویا زمین کربلا به لرزه درآمده بود.

ص: ۳۵۳

تعداد لشکر امام حسین علیه السلام

مشهور از مورخین مجموع لشکر سیدالشهداء علیه السلام را هفتاد و دو نفر نقل کرده اند، که سی و دو نفر سواره و چهل تن پیاده بودند (۲) و لکن مرحوم علامه مجلسی و محدث قمی بعد از نقل قول مشهور می نویسند: و به روایت دیگر؛ هشتاد و دو تن پیاده بودند، و بنا به روایتی از امام باقر علیه السلام: چهل و پنج سواره و یکصد نفر پیاده بودند (۳) که روایت اخیر را مرحوم سید بن طاووس و ابن نما نیز اختیار کرده اند (۴) و در زیارت ناحیه ی مقدسه ۸۲ نفر نام برده که ۱۷ نفر از بنی هاشم و ۶۵ نفر از غیر بنی هاشمند. مرحوم شوشتری می فرماید: غیر از بدن مبارک امام علیه السلام لااقل ۱۰۲ جسد دیگر روی زمین بود، که سی نفر از اهل بیت و هفتاد و دو شهید از اصحاب بودند. (۵) و نیز می فرماید: در حدیث صحیح نقل است که حضرت فرمودند: روز عاشورا همینکه لشکر آرام گرفت و گرد و غبار حمله فرونشست و نزدیک مغرب شد، بدن

ص: ۳۵۵

-
- ۱- ۵۷۷. مقتل مقرر: ۲۶۵، الموسوعه: ۴۰۶ ح ۳۹۱، وقایع الأيام خیابانی: ۳۱۲.
 - ۲- ۵۷۸. ارشاد: ۹۸:۲، ناسخ التواریخ: ۲: ۲۲۹، منتخب التواریخ: ۲۴۷ ب ۵ ف ۶، مقتل مقرر: ۲۷۵ به نقل از ارشاد، و اعلام الوری، و روضه الواعظین، و تاریخ ابن جریر، و کامل ابن اثیر، و اخبار الدول، و اخبار الطوال.
 - ۳- ۵۷۹. بحار الانوار: ۴: ۴۵، جلاء العیون: ۳۸۸، منتهی الامال: ۱: ۳۴۲.
 - ۴- ۵۸۰. لهوف: ۱۰۰، مثير الأحران: ۵۴.
 - ۵- ۵۸۱. مجالس الموعظ: ۱۰۲ م ۱۱.

مبارک ۳۰ نفر از اهل بیت بر روی زمین افتاده بود که: «لو كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حيا لكان هو المعزى

اليه» (۱) ناگفته نماند که بعضی از بزرگان چون مؤلف «أبصار العين في أنصار الحسين عليه السلام» و «فرسان الهیجاء» شهداء رکاب آن بزرگوار را بیش از اینها نوشته اند، ولی بیشتر از همه را مسعودی در «مروج الذهب» آورده که می نویسد: لشکریان حضرت هزار سواره و صد تن پیاده بودند. مؤلف گوید: لشکر آن حضرت پیش از روز عاشورا زیادتر از هزار نفر بود، ولی وقتی فهمیدند که آن حضرت و یارانش کشته می شوند، همه رفتند و از ایشان بیش از ۷۲ تن باقی نماند. پس آنهایی که زیاد از این گفته اند منظورشان تعداد لشکر آن حضرت قبل از روز عاشورا می باشد.

ص: ۳۵۶

۱- ۵۸۲. مجالس المواعظ : ۳۸ م ۵.

در تعداد لشکر ابن سعد ملعون اختلاف زیاد است، برخی بیست و دو هزار نقل کرده اند، و از بعضی روایات سی هزار استفاده می شود. و مرحوم مقرر از حاشیه «تذکره الخواص»؛ صد هزار، و از «تحفه الأزهار»؛ هشتاد هزار نقل کرده است. علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: موافق نقل ابی مخنف صد و بیست و دو هزار نفر بودند که متعاقب هم می آمدند، و هشتاد هزار سوار و چهل و دو هزار پیاده، و بعد تعداد هر گروه و دسته را با نام امیر آن نقل می کند (۱) به نظر می رسد که قول صد و بیست هزار نفر به واقع نزدیک تر باشد، البته در صورتی که بتوانیم روایات را طوری معنا کنیم که منافات با این نقل نداشته باشد. با توجه به اینکه لشکر آنها در گروهها و دسته جات مختلف با فرمانده معین وارد کربلا می شدند، ممکن است هریک از مورخین تعداد یک یا چند گروه را نوشته باشند. ظاهراً با این بیان اختلاف بین اقوال در نقل تعداد لشکر حل می شود. اما روایات: از امام صادق علیه السلام منقول است که امام حسن علیه السلام به برادرش فرمود: «... و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبدالله، یزدلف الیک ثلاثون ألف یدعون أنهم من أمه جدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم» «ولی ای ابا عبدالله، روزی چون روز تو نباشد، سی هزار نفر که همه ادعا می کنند از امت جد ما هستند،

دور تو را گرفته و بر تو هجوم می آورند»

ص: ۳۵۷

... (۱) و نیز از ثابت بن اَبی صفیه روایت است که امام زین العابدین علیه السلام به عبیدالله بن عباس نگاهی کرد، گریست و فرمود: روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت تر از روز احد نگذشت که عمویش حمزه شهید شد، و بعد روز موته که عمو زاده اش جعفر بن اَبی طالب شهید شد. سپس فرمود: «و لا- یوم کیوم الحسین، ازدلف علیه ثلاثون ألف رجل یزعمون أنهم من هذه الامه کل یتقرب الی الله عزوجل بدمه» «روزی مثل روز حسین علیه السلام نبود، سی هزار نفر که گمان می کردند از این امت هستند دور او را گرفتند و همه با ریختن خون شریفش به خدا تقرب می جستند»... (۲) در دو روایت «ازدلاف» به معنای اجتماع کردن و پیشی گرفتن بکار رفته، یعنی سی هزار نفر به آن حضرت هجوم آوردند ولی در روایت تصریح نشده که تعداد لشکریان کوفه این مقدار بوده است. شاید مراد آن بزرگوار آن تعدادی که حضرت را محاصره کردند، بوده است. آنچه که صریحا فرموده اند این است که لشکر از کوفه برای جنگ سیدالشهداء علیه السلام می آمدند تا اینکه روز ششم یا نهم محرم، سی هزار نفر شدند، و حضرت را محاصره کردند، اما در این مورد که بعد از آن دیگر لشکر نیامد ساکت است، و ظاهرا آمدن آنها تا روز عاشورا ادامه داشته است. مؤید آن عبارت اهل تاریخ و مقاتل است؛ مثلا سید بن طاووس در «لهوف»

می نویسد: «و خرج - ابن سعد - لقتال الحسین علیه السلام فی أربعه آلاف فارس و أتبعه ابن زیاد بالعساکر حتی تکملت عنده الی ست لیال خلون من محرم عشرون

ص: ۳۵۸

۱- ۵۸۴. امالی صدوق: ۱۱۵ م ۲۴ ح ۳، بحار الانوار: ۴۵: ۲۱۸ ح ۴۴.

۲- ۵۸۵. امالی صدوق: ۴۶۲ م ۷۰ ح ۱۰، بحار الانوار: ۴۴: ۲۹۸.

ألف فارس» روز ششم محرم بیست هزار سوار تکمیل شد. و آیه‌الله ملا حبیب الله کاشانی می نویسد: ابی خلیق در جواب مختار گفت: ۲۲ هزار بودند که جنگ می کردند و تیر و نیزه می زدند، و شش هزار در ۳ مکان موکل آب فرات بودند و باقی لشکر از کوفه تا به کربلا پی در پی می آمدند. و به روایتی از قططانیه تا به قادسیه از لشکر پر بود (۱) یا عبارت «بحارالانوار» که قبلا گذشت: این زیاد مرتب لشکر فرستاد تا سی هزار نزد او جمع شدند، و برای عمرسعد نوشت: از جهت لشکر راه عذری برای تو نگذاشتم. در صورتی که تا عاشورا چند روز مانده، و مرتب به لشکر آنها اضافه می شد. بنابراین ممکن است مراد این چند روایت تعدادی باشد که تا روز ششم در کربلا جمع شدند و سیدالشهداء علیه السلام را محاصره کردند، و او را ضعیف شمردند و نگذاشتند بجای دیگر برود و از آمدن یارانی برای آن جناب مانع شدند. در هر حال ما تسلیم گفته معصومین علیهم السلام هستیم، و به هر چه مراد آنها باشد ایمان داریم و بر دیده تسلیم می نهیم.

ص: ۳۵۹

۱- شیخ صدوق رحمه الله از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: محرم ماهی بود که مردم جاهلیت جنگ را در آن حرام می دانستند. «فاستحلت فيه دماءنا، و هتکت فيه حرمتنا و سبی فيه ذرارینا و نساونا و اضرمت النیران فی مضاربنا و انتهب ما فیها من ثقلنا و لم ترع لرسول الله حرمة فی أمرنا» (لکن بنی امیه) خون ما را در آن حلال شمردند و حرمت ما را هتک کردند، و فرزندان و زنان ما را اسیر نمودند، و آتش به خیمه های ما زدند، و آنچه ااثیه در آنها بود دزدیدند، و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره ی ما مراعات نکردند. روز (شهادت) حسین علیه السلام چشم ما را زخم کرد و اشک ما روان ساخت، و عزیز ما را در زمین کربلا- خوار نمود و ما را تا روز قیامت دچار گرفتاری و بلا ساخت. «فعلی مثل الحسین فلیک الباکون، فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام» پس بر بزرگواری چون حضرت امام حسین علیه السلام باید گریست، که گریه بر او گناهان بزرگ را محو می کند. سپس فرمودند: شیوه پدرم این بود که چون محرم می شد کسی او را خندان نمی دید، و اندوه بر او غالب می شد تا روز دهم، و روز دهم روز مصیبت و حزن و گریه اش بود و

می فرمود: در این روز حضرت حسین علیه السلام کشته شد.

(۱) ۲- نیز از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «من ترك السعی فی حوائجہ یوم عاشورا قضی الله له حوائج الدنيا والاخره» هر کس روز عاشورا دنبال حوائج خود نرود (و کارهای خود را تعطیل کند) خداوند حاجتهای دنیا و آخرتش را برآورد. و هر کس روز عاشورا روز مصیبت و حزن و گریه او باشد، خدای عزوجل روز قیامت را روز فرح و شادی او سازد و در بهشت چشمش به ما روشن شود. و هر کس روز عاشورا را روز برکت داند و برای خانه اش چیزی ذخیره کند، در آنچه ذخیره کرده برکت نباشد و روز قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر سعد در درک اسفل (بدترین جای دوزخ) محشور گردد. (۲) ۳- شیخ طوسی از عقبه نقل می کند که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هر کس حسین بن علی علیهما السلام را در روز دهم محرم زیارت کند تا آنکه نزد قبر آن حضرت گریان شود، در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد، که آن حج و عمره و جهاد را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام انجام داده باشد خدا را ملاقات می کند. راوی عرض کرد: فدایت شوم، کسی که در شهرهای دور از کربلاست و رفتن نزد قبر آن حضرت برایش ممکن نیست چگونه؟ فرمودند: نزدیک زوال آفتاب به صحرا یا بر بام خانه ی خود برو، و به سوی آن حضرت با سلام اشاره کرده و بر قاتلین او لعن و نفرین کند و دو

ص: ۳۶۱

۱- ۵۸۷. امالی صدوق : ۱۲۸ م ۲۷ ح ۲، بحارالانوار: ۲۸۳:۴۴ ح ۱۷.

۲- ۵۸۸. امالی صدوق : ۱۲۹ ح ۴، بحارالانوار: ۲۸۴:۴۴ ح ۱۸، وسائل: ۵۰۴:۱۴ ب ۶۶ از مزارح ۷.

رکعت نماز بخواند، آنگاه بر حسین علیه السلام ندبه و گریه نماید، و کسانی را که در خانه اش هستند - اگر از آنها تقیه

نمی کنند - به گریستن بر آن حضرت وادارد، و در خانه ی خود مجلس عزا و مصیبت آن حضرت بر پا کند، و به یکدیگر تعزیت بگویند، من برای او تمام این ثوابها را ضامنم. گفتیم: فدایت شوم، شما این ثوابها را ضامن شده و کفالت می کنید؟! فرمودند: آری، من ضامنم و کفیلم برای کسی که این عمل را بجا آورد. گفتیم: چگونه یکدیگر را تعزیت بگویند؟ فرمودند: بگوئید: «أعظم الله أجورنا و أجوركم بمصابنا بالحسين عليه السلام و جعلنا و اياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي - عجل الله تعالى فرجه الشريف - من آل محمد عليهم السلام». و اگر بتوانید در آن روز کارهای خود را تعطیل کنید، زیرا که آن روز، روز نحسی است و حاجت مؤمن بر آورده نمی شود، و اگر بر آورده شود مبارک نخواهد بود و خیری در آن نمی باشد. و برای منزل خود در این روز چیزی ذخیره نکنید، چون برکت نداشته و برای اهلش مبارک نمی باشد. اگر آنچه گفتیم انجام دهید خداوند متعال برای آنها ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد که همه را در خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده بنویسد، و برای او ثواب مصیبت هر پیامبر و رسول و وصی و صدیق و شهیدی که از دنیا رفته یا شهید شده باشد از اول خلقت دنیا تا قیامت خواهد بود. علقمه به آن حضرت عرض کرد: دعائی به من تعلیم فرمائید که در این روز - هرگاه آن جناب را از دور یا نزدیک زیارت کردم - آن را بخوانم. فرمودند: هر گاه دو رکعت نماز بجا آوردی - بعد از اشاره کردن به سلام و گفتن تکبیر - این زیارت (زیارت عاشورا) را بخوان که همانند زوار آن حضرت از ملائکه دعا کرده ای، و خداوند برای تو صد میلیون درجه بنویسد، و مانند کسی که با حضرت حسین علیه السلام شهید شده خواهی بود، تا اینکه در درجات ایشان شریک شده، و از جمله آنها شناخته شوی. و برای تو ثواب زیارت هر پیامبر و رسول و هر کس که حضرت حسین علیه السلام را زیارت کرده -

از روزی که آن حضرت شهید شده - نوشته شود (۱) (آنگاه زیارت عاشورای معروف را بیان فرمودند). ۴- حضرت باقر علیه السلام فرمودند: روز شهادت حضرت حسین علیه السلام پدرم دل درد داشته و در خیمه بود، و من می دیدم که چگونه موالیان و دوستان ما با امام حسین علیه السلام رفت و آمد می کردند و برایش آب طلب می نمودند، و آن جناب گاهی بر سمت راست سپاه و گاهی بر طرف چپ سپاه و گاه بر قلب دشمن حمله می کرد. و آن حضرت را طوری کشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرموده بود که هیچ جاننداری را آنگونه نکشند، «لقد قتل بالسیف و السنان و بالحجاره و بالخشب و بالعصا و لقد أوطأ الخيل بعد ذلك» «او را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا شهید کردند، و بعد از آن بر بدن شریفش اسب تاختند» (۲) ۵- عبدالله بن سنان روایت کرده که روز عاشورا خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم، آن بزرگوار را آشفته روی و اندوهگین دیدم که اشک از چشمان مبارکش مانند مروارید جاری بود. عرض کردم: یابن رسول الله، خداوند چشمان شما را نگریاند، برای چه گریه می کنید؟ فرمودند:

ص: ۳۶۳

۱- ۵۸۹. مصباح شیخ طوسی: ۷۱۳، مفاتیح الجنان: زیارت آن حضرت در روز عاشورا.

۲- ۵۹۰. بحار الانوار: ۹۱: ۴۵، ب ۳۷ ح ۳۰.

«و فی غفله أنت؟ أما علمت أن الحسین بن علی علیهما السلام أصیب فی مثل هذا الیوم؟» «آیا غافل هستی؟ مگر نمی دانی در مثل چنین روزی

حسین بن علی علیه السلام شهید شد». عرض کردم: ای آقای من، درباره ی روزه ی امروز چه می فرمائید؟ فرمودند: روزه بدار بدون نیت و افطار کن بدون خواندن دعای آن، آن را روزه کامل قرار نده، بلکه ساعتی بعد از نماز عصر با آب افطار کن، چون در این وقت. «تجلت الهیجاء عن آل الرسول و انکشف الملمحه عنهم» «جنگ از آل رسول بر طرف شد و آن فتنه ی بزرگ فرونشست». سسی تن از بنی هاشم با موالیان ایشان در میدان به خاک افتادند که شهید شدن آنها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت و دشوار بود، اگر آن حضرت زنده می بود (خود آن بزرگوار برای آنها سوگواری می کرد) و به او تسلیت داده می شد. راوی گوید: امام صادق علیه السلام سخت گریست که محاسن شریفش تر شد... (1) ۶- عبدالملک گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ی روزه ی روز تاسوعا و عاشورا سؤال کردم، حضرت فرمودند: تاسوعا روزی بود که امام حسین علیه السلام و اصحابش در کربلا محاصره شدند، و لشکر اهل شام برای جنگیدن با آن حضرت اجتماع کردند، و ابن مرجانه و عمر سعد از کثرت سپاه و لشکر بسیاری که برای آنها گرد آمده بود خوشحال شدند، و حضرت حسین علیه السلام و یارانش را ضعیف شمردند، و یقین کردند که دیگر یآوری برای آن جناب نمی آید و اهل عراق او را یاری نخواهند کرد. پدرم فدای آن ضعیف و غریب. آنگاه فرمودند: اما روز عاشورا.

ص: ۳۶۴

«فیوم أصیب فیه الحسین علیه السلام صریحا بین أصحابه، وأصحابه حوله صرعی عراه» «روزی است که حضرت حسین علیه السلام میان یارانش

به شهادت رسید، و اصحابش اطراف او عریان بر زمین افتاده بودند» آیا روزه در چنین روزی است؟! سوگند به پروردگار کعبه چنین نیست، روزه روزه نباشد، بلکه روز حزن و مصیبتی است که بر اهل آسمان و زمین و همه مؤمنین وارد شد. آن روز روز فرح و شادی برای ابن مرجانه و آل زیاد و اهل شام بود - که خدا بر آنها و ذراریشان غضب کند - و آن روزی است که همه ی بقعه های زمین (بر سیدالشهداء علیه السلام) گریستند، مگر سرزمین شام. هر کس در آن روز روزه بگیرد، یا به آن برکت جوید، خداوند او را با قلبی مسخ شده با آل زیاد محشور کند و بر او غضب نماید. و کسی که در آن روز برای منزلش چیزی ذخیره کند در قلب او نفاق جای گیرد تا روز قیامت، و برکت از او و خانواده و فرزندان او سلب شود، و در این امور شیطان با او همراهی و مشارکت نماید (به دستور شیطان باشد). (۱) بنابراین آنچه در این روز مهم و وظیفه می باشد اقامه ی مجالس عزای بر سالار شهیدان علیه السلام، و شرکت در آن مجالس و گریستن بر مصائب آن سرور، و به سر و سینه زدن همراه با هیئتهای سینه زنی، و خواندن زیارت عاشورا است، و باید اهل خانه و دوستان را بر این امور تشویق کرد. روایات در فضیلت گریستن و گریاندن را قبلا متذکر شدیم.

ص: ۳۶۴

پس از نماز صبح (۱) امام حسین علیه السلام یاران خویش را برای جنگ به صف نمود؛ زهیر بن قین را سمت راست لشکر و حیب بن مظاهر را در سمت چپ و پرچم را بدست برادرش حضرت عباس علیه السلام سپرد (۲) و خیام را در پشت سر قرار داد، و اطراف آنرا که از پیش خندق کنده بودند، پر از هیزم و چوب نموده آتش زدند، تا دشمن از پشت سرشان نیاید. از آنسو عمرسعد لشکر خویش را آراست؛ عمرو بن حجاج را در سمت راست، شمر بن ذی الجوشن در طرف چپ، عروه بن قیس را فرمانده سوارگان، و شیب بن ربیع را امیر بر پیادگان کرد و پرچم را بدست غلامش درید داد. و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام حدیث شده که فرمودند: چون بامداد روز عاشورا لشکر دشمن رو به حسین علیه السلام آورد، آن جناب دستهای خود را به دعا بالا برده، عرض کرد: «اللهم أنت ثقتی فی کل کرب، و أنت رجائی فی کل شده، و أنت لی فی کل أمر نزل بی ثقه و عده، کم من هم یضعف فیہ الفؤاد و تقل فیہ الحیله، و یخذل فیہ الصدیق، و یشمت فیہ العدو. أنزلته هبک و شکوته الیک، رغبه منی الیک عن سواک ففرجته و کشفته،

فانت ولی کل نعمه و صاحب کل

ص: ۳۶۵

۱- ۵۹۳. مرحوم شوشتی می فرماید: مؤذن امام حسین علیه السلام حجاج بن مسروق بود که او نیز از شهداست، لکن سپیده دم عاشورا آن جناب به علی اکبر علیه السلام دستور داد اذان بگوید، و امام علیه السلام با اصحاب خود نماز صبح را ادا نمودند. آنگاه به اهل بیت و یاران خود فرمودند: گواهی می دهم که همه ی ما غیر از علی {یعنی امام سجاد علیه السلام} کشته می شویم. اصحاب با شنیدن این خبر شاد و مسرور گردیدند. (مجالس الموعظ: ۵۷ م ۶).

۲- ۵۹۴. بنا بر نقل بعضی: ۲۰ نفر از اصحاب خود را با زهیر در طرف راست، و ۲۰ نفر با حیب در طرف چپ قرار داد و خود آن جناب در قلب لشکر قرار گرفت. {منتهی الامال}.

حسنه و منتهی کل رغبه». در این هنگام یک گروه از دشمن اسبهای خود را در اطراف خیمه های آن جناب به جولان آورده، آن خندق را در پشت خیمه ها و آتش را که در آن شعله می کشید دیدند، شمر به صدای بلند گفت: ای حسین، به آتش شتاب کرده ای پیش از قیامت! امام حسین علیه السلام فرمودند: این کیست؟ گویا شمر است. گفتند: آری. حضرت فرمودند: ای پسر زن بز چران (۱) تو به سوختن در آتش سزاوارتری. مسلم بن عوسجه خواست او را با تیر بزند، امام حسین علیه السلام جلوگیری نموده، فرمود: خوش ندارم آغاز جنگ با من باشد. (۲) به روایت شیخ مفید رحمه الله و دیگران: حضرت شتر خود را طلید و بر آن سوار شد و به آواز بلند که همه مردم بشنوند فرمود: ای مردم، گفتار مرا بشنوید و شتاب نکنید تا حق شما را بر خود در پند و اندرز ادا کنم، و عذر آمدن خود را بر شما آشکار نمایم، که اگر عذر مرا بپذیرید و گفتارم را باور کنید، و انصاف دهید، سعادت مند خواهید شد، و راه تعرض به من نخواهید داشت، و اگر نپذیرید و انصاف ندهید. (فأجمعوا أمرکم و شرکاءکم...) (۳) «پس شما و شریکان خود هر مکر و تدبیری دارید انجام دهید تا امر بر شما پوشیده نباشد آنگاه به من

پردازید و مرا مهلت ندهید»)

ص: ۳۶۶

۱- ۵۹۵. مادر شمر به زنا و به دنائت فطرت و خبث، معروفه بود. در «ذخیره الدارین» از هشام کلبی روایت کرده که زن ذی الجوشن به مکانی می رفت در راه تشنه شد از شبانی آب طلب کرد، گفت: آبت نمی دهم تا مقصود مرا حاصل کنی، و او قبول کرد و به شمر حامله شد. {منتخب التواریخ : ۲۴۰ ب ۵ ف}.

۲- ۵۹۶. ارشاد: ۹۸:۲، تاریخ طبری: ۴۲۳:۵، الموسوعه : ۴۱۳ و ۴۱۵ ح ۳۹۴ و ۳۹۶.

۳- ۵۹۷. سوره ی یونس، آیه ی ۷۱.

ان ولیی الله... (۱) همانا ولی من خدائی است که قرآن را فرستاده و او یار و یاور نیکوکاران است». چون خواهران و دختران وی این کلمات را شنیدند فریاد زدند و گریستند و بانگ و شیون برآوردند. آن جناب برادر خود حضرت عباس و فرزندش حضرت علی اکبر را فرستاد تا ایشان را ساکت کند، و فرمود: بجان خودم بعد از این بسیار بگریند. چون زنها ساکت شدند، آن حضرت حمد و ثنای الهی گفت چنانکه سزاوار بود و بر پیامبر خدا و فرشتگانش و سایر پیامبران درود فرستاد که از هیچ سخنوری پیش از او، و نه بعد از او منطقی بدان بلاغت شنیده نشده است. آنگاه فرمود: نسب مرا به یاد آورید و ببینید من کیستم، و بخود آئید و خویش را سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما رواست؟ مگر من پسر دختر پیغمبر شما و فرزند وصی و پسر عموی او نیستم، آنکسی که اول ایمان آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در هر چه از جانب پروردگارش آورده بود تصدیق کرد؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی من نیست؟ آیا جعفر بن ابی طالب که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا به شما نرسیده آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی من و برادرم فرمود که: این دو سید جوانان اهل بهشتند؟ اگر سخن مرا باور دارید (دست از کشتن من بردارید و بدانید) که من راست می گویم، بخدا سوگند از آن وقت که دانستم خداوند دروغگو را دشمن دارد دروغ

ص: ۳۶۷

نگفته ام. و اگر سخن مرا باور ندارید، در میان شما کسانی هستند که اگر از آنها پرسید شما را

خبر دهند، از جابر بن عبدالله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم، انس بن مالک پرسید، شما را خبر دهند که این کلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی من و برادرم شنیده اند. آیا این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری از ریختن خون من نمی کند؟! شمر گفت: من خدا را بر یک حرف پرستش کنم اگر بدانم چه می گوئی (یعنی از طریق شک و بدون عقیده راسخ خدای را عبادت کرده باشم). حبیب بن مظاهر گفت: بخدا من تو را چنین می بینم که بر هفتاد حرف (یعنی بر هفتاد گونه تزلزل و شک) خدا را پرستش کنی، و من گواهی می دهم که تو راست می گوئی و نمی دانی آن حضرت چه می فرماید، چون خداوند بر دل تو مهر نهاده است. امام حسین علیه السلام ادامه داد: اگر در این سخن هم تردید دارید، آیا در این نیز شک دارید که پسر دختر پیغمبر شما هستیم؟ بخدا میان مشرق و مغرب کسی غیر از من پسر دختر پیغمبر نیست، نه در میان شما و نه در غیر شما. وای بر شما، آیا کسی از شما را کشته ام که خون او را می طلبید؟ یا مالی از شما برده ام؟ یا آسیبی به کسی رسانده ام تا قصاص جوئید؟ آنها خاموش شده سخنی نگفتند. آن حضرت فریاد زد: ای شبت بن ربیع، و ای حجار بن ابجر، و ای قیس بن اشعث، و ای یزید بن حارث، آیا شما به من ننوشتید که میوه ها رسیده و باغها سرسبز شده، و اگر بیائی سپاهی آراسته در فرمان توست، رو به ما آور؟ قیس بن اشعث گفت: ما ندانیم چه می گوئی، ولی به فرمان پسر عمویت یزید و ابن زیاد سر فرود آر، تا از جانب آنها آنچه دوست داشته باشی بینی. ا

مام حسین علیه السلام فرمود: «لا والله، لا أعطیکم بی‌دی اعطاء الذلیل، و لا أفر منکم فرار العیید»

«نه بخدا قسم، هرگز دست خواری به شما نخواهم داد و مانند بندگان فرار نخواهم نمود». آنگاه فرمود: یا عباد الله (انی عدت بر بی و ربکم أن ترجمون...) (۱) ای بندگان خدا، (همانا من به پروردگار خود و شما پناه می برم از اینکه آزاری به من برسانید، و به پروردگار خود و شما پناه می برم از هر سرکشی که به روز جزا ایمان نیاورد). آنگاه شتر خویش را خوابانید و به عقبه بن سمعان دستور داد آن را عقال کند (۲) مرحوم سید بن طاووس و دیگران روایت کرده اند: سربازان عمر سعد - لعنهم الله - سوار شدند، حضرت حسین علیه السلام بریر را فرستاد تا آنان را پندی دهد، ولی به اندرزش گوش نداد، و بر آنها تذکراتی داد که سودی نبخشید. لذا امام حسین علیه السلام شخصا بر مرکب خود سوار شد و آنان را دعوت به سکوت فرمود، ساکت شدند. بعد از حمد و ثنای پروردگار - آن طور که سزاوار مقام ربوبی بود - و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر ملائکه و پیامبران الهی، فرمود: مرگ و پریشانی بر شما ای مردم، که حیران و سرگردان بودید، و ما را به دادرسی خویش خواندید، همینکه ما شتابان برای دادرسی شما آمدیم،

ص: ۳۶۹

۱- ۵۹۹. سوره ی دحان، آیه ی ۲۰، و سوره ی غافر، آیه ی ۲۷.

۲- ۶۰۰. ارشاد: ۲: ۱۰۰، و تاریخ طبری: ۵: ۴۲۴، کامل ابن اثیر: ۴: ۶۱، الموسوعه: ۴۱۸ ح ۴۰۱، و با کمی اختلاف؛ مثیر الأحزان: ۵۱.

شمشیری که می بایست طبق سوگندهایتان برای یاری ما بکشید به

روی ما کشیدید، و آتشی را که ما بجان دشمنان مشترکمان افروخته بودیم برای خود ما دامن زدید. امروز به نفع دشمنان خود و زیارت دوستان گرد آمده اید، با اینکه دشمنان شما نه رسم عدالتی در میان شما گذاشته اند، و نه امید تازه ای به آنان بسته اید. وای بر شما، ما را رها کردید پیش از آنکه شمشیر در یاری ما از نیام بکشید، و یا اضطراب خاطری داشته باشید و یا نظریه ثابتی اتخاذ کنید! لکن با شتابزدگی مانند ملخ دست به این کار زدید، و همچون پروانه بر این کار هجوم آوردید، مرگ بر شما ای بردگان کنیزکان، و رانده شدگان احزاب، و رهاکنندگان کتاب، و تبدیل کنندگان احکام الهی، ای جمعیت سراپا گناه، و ای شریک شدگان شیطان، و خاموش کنندگان چراغهای هدایت پیغمبر، آیا اینان را یاری می کنید و ما را خوار؟! آری بخدا، نیرنگی است که از دیر زمان در شماست، و به برگها و ریشه های شما پیچیده و شاخه های شما را فرا گرفته، و شما ناپاک ترین میوه ی آن درختید که برای باغبان همچون استخوان گلوگیرید، ولی برای غاصب، لقمه ای گوارا. «ألا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله، و هیهات منا الذله، یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهت و انوف حمیه و نفوس أویه من أن نؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام.

ص: ۳۷۰

و خذله الناصر» آگاه باشید، این زنازاده، فرزند زنازاده مرا بر سر دو راهی مرگ و ذلت نگهداشته، هرگز مباد که ما ذلت را بر مرگ اختیار کنیم. خدا و پیغمبرش و مردم باایمان و دامنه‌های پاک و پاکیزه که ما را پروریده، و صاحبان غیرت و حمیت، و مردمی که زیر بار ستم نروند، و تن به ذلت ندهند، همه و همه به ما اجازه نمی دهند که فرمانبری لثیمان را بر کشته شدن شرافتمندانه برگزینیم. آگاه باشید من با اینکه تنه‌ایم گذاشتند با این افراد اندک فامیلم، با شما خواهم جنگید». سپس چند شعر از فروه بن مسیک خواندند، و در پایان فرمود: بخدا قسم، پس از این جنایات بیش از مقدار سوار شدن اسبی درنگ نخواهید کرد، که همچون سنگ آسیا سرگردان، و مانند میله وسط آن به ناراحتی و اضطراب دچار خواهید شد. این عهدی است که پدرم از جدم به من سپرده است. اکنون هر مکر و تدبیری دارید انجام دهید و با شریکان خود همدست شوید و مشورت کنید تا امر بر شما پوشیده نماند، سپس به کشتن من پردازید و مهلتم ندهید، همانا بر خدائی که پروردگار من و شماست توکل می کنم، سرنوشت همه جنبنده ها بدست قدرت اوست، پروردگار من بر راه راست است. (پس آنان را نفرین کرده فرمود):

ص: ۳۷۱

۱- ۶۰۱. ابن ابی الحدید قبل از نقل خطبه ی شریف می نویسد: بزرگ سرافرازی که به مردم آموخت مرگ با شرافت در سایه ی شمشیر بر دنیای پست برترین دارد؛ ابو عبدالله حسین بن علی بن اَبی طالب بود که بر او و اصحابش امان عرضه شد ولی از ذلت خودداری نمود. و بعد از نقل خطبه می نویسد: از ابوزید علوی نقیب بصری شنیدم که می گفت: اشعاری که ابی تمام برای محمد بن حمید طائی سروده همانا شایسته ی حضرت حسین است... {شرح نهج البلاغه: ۳: ۲۴۹ ب ۵۱}.

بار الها، بارانهای آسمان را از آنان باز دار و سالهائی را مانند سالهای قحطی یوسف بر آنان بفرست، و جوان ثقیفی (مختار) را بر آنان مسلط فرما، تا ساغرهای تلخ و ناگوار مرگ را در کامشان خالی کند (و با دست انتقام هیچیک از اینها را فرونگذار، هر قاتلی را بسزای قتل نفس و هر ضاربی را برای زدن کیفر دهد، و انتقام من و اصحاب و پیوستگان و پیروان مرا باز ستاند، زیرا) اینان ما را فریب دادند،

دروغگو شمردند و دست از یاری ما برداشتند و تویی پروردگار ما، توکل ما فقط بر توست، به تو روی آوردیم، و باز گشت همه به سوی توست. پس از مرکب فرود آمد و اسب سواری پیغمبر که «مرتجز» نام داشت طلب نمود، و بر آن سوار شد و اصحاب خود را برای جنگ صف آرائی نمود. (۱) مرحوم مقرر قبل از نقل این خطبه می نویسد: حضرت امام حسین علیه السلام سوار بر اسب خود شد و قرآنی گرفت و بر سر خود گشود، و مقابل آن قوم ایستاد و فرمود: ای قوم، بین من و شما کتاب خدا و سنت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، سپس برای خود و برای آنچه با او بود از شمشیر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و زره و عمامه آن بزرگوار گواهی گرفت، و آن جماعت او را تصدیق کردند. آنگاه از آنها پرسید: برای چه بر کشتن من اقدام می کنید؟ گفتند: به خاطر اطاعت از امیر خود عبیدالله بن زیاد. لذا آن حضرت این خطبه را انشا فرمود. (۲) علامه مجلسی رحمه الله از مناقب روایت کرده که چون عمر سعد لشکر خود را برای جنگ با امام حسین علیه السلام آماده کرد، هر یک را در جای خود گمارد، پرچمها را

ص: ۳۷۲

۱- ۶۰۲. لهوف: ۹۶، الموسوعه: ۴۲۱ ح ۴۰۲، و با اختلاف کمی در عبارت؛ مثیرالأحزان: ۵۴ و بحارالانوار: ۸:۴۵، مقتل خوارزمی: ۶:۲، تحف العقول: ۱۷۳.
۲- ۶۰۳. مقتل مقرر: ۲۸۶.

در جای خود بر افراشت، جناح راست و چپ را مرتب کرد، و به قلب لشکر دستور داد پا برجا باشید و گرد حسین را همچون حلقه احاطه کنید. آن حضرت نزدیک لشکر آمد و آنها را به سکوت دعوت نمود، آنها اجابت نکردند. حضرت فرمود: وای بر شما، چه زیان دارد که گوش فرادهید و سخن مرا بشنوید، «انما أَدْعُوكُم اِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَمَن أَطَاعَنِی كَانَ مِن

المرشدين، و من عصانی كان من المهلكين، و كلکم عاص لأمری غیر مستمع قولى، فقد ملئت بطونکم من الحرام، و طبع على قلوبکم، و یلکم ألا تنصتون؟ (ألا تنصفون؟) ألا تسمعون؟» من شما را به راه رشد و سعادت می خوانم هر کس مرا اطاعت کند هدایت یافته است، و هر که نافرمانی کند هلاکتش حتمی است، لکن شما از فرمان من سرپیچی می کنید و به گفتار من گوش نمی دهید، زیرا شکمهایتان از حرام انباشته، و بر دلهای شما مهر نهاده شده، وای بر شما آیا خاموش نمی شوید؟ (آیا انصاف نمی دهید) آیا گوش نمی کنید؟ لشکر عمر سعد یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: گوش دهید. امام حسین علیه السلام ایستاد و همان خطبه ای که از لهوف نقل شد ایراد کرد، آنگاه فرمود: عمر سعد کجاست؟ او را نزد من بخوانید. عمر را صدا کردند. او با اینکه دیدار حسین علیه السلام را ناخوش داشت ولی اجابت کرد. آن حضرت فرمود: ای عمر، آیا مرا می کشی به امید آنکه این زنازاده پسر زنازاده به تو حکومت ری و گرگان دهد! والله که این ولایت برای تو ناگوار باشد و به مقصود خود نخواهی رسید، این عهدی است که به من رسیده، هر چه خواهی بکن که پس از من نه به شادی دنیا شاد گردی و نه در آخرت. گویا می بینم سر تو را در کوفه بر نی نصب کرده اند، و کودکان آن را نشانه گرفته بر آن سنگ افکنند.

عمر خشمگین شد و روی بگردانید و به سپاه خود بانگ زد؛ چه انتظار می کشید، همه

یکباره بتازید که اینها یک لقمه بیش نیستند (۱) طبری از سعد بن عیبده روایت کرده که پیر مردان کوفه بالای تل ایستاده بودند و برای سیدالشهداء علیه السلام می گریستند و می گفتند: «اللهم أنزل نصرک». «خدایا نصرت خود را بر او نازل فرما». گفتم: ای دشمنان خدا، چرا فرود نمی آئید او را یاری کنید؟! سعید گفت: دیدم حضرت سیدالشهداء علیه السلام مردم را موعظه می فرمود در حالی که جبه ای از برد پوشیده بود...

ص: ۳۷۴

۱- ۶۰۴. بحار الانوار: ۸: ۴۵، نفس المهموم : ۲۴۵.

۱- ۶۰۵. تاریخ طبری: ۵: ۳۹۲، منتهی الامال: ۱: ۳۴۷.

راوی گفت: عمرسعد پیش آمد و تیری به طرف سربازان حضرت پرتاب نمود و گفت: نزد امیر و عبیدالله گواهی دهید که نخستین کسی که تیر به سوی حسین پرتاب کرد من بودم. به دنبال آن، تیرها مانند قطرات باران باران باریدن گرفت. حضرت به یارانش فرمود: رحمت خدا بر شما باد، برخیزید و برای مرگی که چاره ای از آن نیست آماده شوید که این تیرها از دشمن، رسولان مرگند به سوی شما. پس دو لشکر پاره ای از روز را با هم جنگیدند، و چند حمله، یکی پس از دیگری کردند تا آنکه عده ای از یاران حضرت شهید شدند. (که به روایت محمد بن ابی طالب در این حمله پنجاه نفر از اصحاب آن حضرت شهید شدند که ابن شهر آشوب در «مناقب» نام آنها را ذکر نموده است.) راوی گفت: در این هنگام امام حسین علیه السلام دست بر محاسن شریف زد و فرمود: غضب خداوند بر یهود وقتی سخت شد که فرزند برای خدا قرار دادند، و خشم الهی بر نصاری هنگامی شدت یافت که خداوند را سومین خدا خود خواندند، و بر طایفه ی مجوس آنگاه سخت خشمگین شد که آفتاب و ماه را بجای خدا پرستیدند. و خداوند بر گروهی سخت غضبناک شده است که همه برای کشتن فرزند دختر پیغمبرشان یک زبان شده اند. بخدا سوگند، از خواسته های آنان هیچ نخواهم پذیرفت تا آنگاه که بخون خویش رنگین شوم و خدای متعال را با این حال ملاقات کنم.

(۱) مرحوم شیخ مفید می نویسد: عمر سعد فریاد زد: ای درید، پرچم را نزدیک آر. درید پرچم را نزدیک آورد.

عمر سعد تیری به کمان نهاده به سوی لشکر آن حضرت پرتاب کرد و گفت: گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیر رها کردم. به دنبال او لشکرش تیرها رها کردند و به میدان آمده مبارز خواستند. (۲) مرحوم شوشتری می فرماید: حدیث صحیح است که در این تیراندازی (اول) نصف لشکر سیدالشهداء علیه السلام شهید شدند.

ص: ۳۷۷

۱- ۶۰۶. لهوف : ۱۰۰، و با کمی اختلاف در عبارت مثير الأحزان : ۵۶ و ۵۸.

۲- ۶۰۷. ارشاد: ۲: ۱۰۴.

مرحوم شوشتری گوید: در چند مورد آن حضرت گریستند؛ و نکته اش شاید چند وجه باشد: یکی آنکه خود گریه بر مصائب اهل بیت از اعظم عبادت است، و دیگر به جهت اضمحلال دین خدا بوده، و سوم آنکه چون ائمه علیهم السلام از لوازم بشریه خالی نبودند همچنانکه گرسنگی و تشنگی و خستگی از برای ایشان بود، به ناچار در مصیبتها و گرفتاریها نیز دل آنها می سوخت، چنانکه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در فوت طفلش ابراهیم گریان شد و فرمود: «دل می سوزد و اشک می ریزد، ولیکن سخنی نمی گویم که موجب غضب الهی باشد» (۱) و امام حسین علیه السلام نیز تاسی به جد بزرگوارش نمود. آیا برای بشر ممکن است که بعد از شهادت برادران و فرزندان و یاران بسیار، خود را تنها و بی کس و مظلوم ببیند، دشمنان اطراف او را احاطه کرده، زمین بر او تنگ شده، زنان و کودکان گرسنه و تشنه در کنارش، یکی ناخوش، دیگری بیهوش، برخی در حال جان دادن، و خود در آستانه ی شهادت، بی تابی نکرده، و به آنها سفارش می کند: آماده ی اسیری باشید، شکیبائی کنید، صحنه و جزع ننمائید؟! -۱- می خواهد روانه شود دختر کوچکی از او به جامه اش می چسبد و عرض می کند: اندکی توقف کن تا توشه ای از تو بر گیرم که این وداع آخر است، و دست و پای او را ببوسد. امام علیه السلام او را به دامان گرفت، گریست، و اشک خود را با آستین پاک نموده فرمود: سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منك البكاء اذ الحمام دهانی

ص: ۳۸۶

ای سکینه، بدان که بعد از من گریه ای طولانی برایت هست، آنگاه که مرگ من فرارسد... (۱)

۲- هنگامیکه کنار بدن برادرش حضرت عباس آمد، دید بر خاک افتاده، مشک سوراخ شده در یک طرف، و دستهای قطع شده هر یک در یک طرف، پس گریه ی شدیدی نمود (۲)۳- وقتی که قاسم اراده جنگ نمود، او را در بغل کشید و آنقدر گریست که غش کرد (۳)۴- آنگاه که کنار جسد قاسم تشریف آورد.۵- وقتی که پسرش علی اکبر به میدان رفت، اشکش جاری شد، محاسن شریفش را به روی دست گرفت، سر به آسمان کرده، مناجات نمود.۶- وقتی که خواهرش زینب را از گریه و جزع تسلی می داد، در آن حال گریه بر خودش غالب شد و قطرات اشک از چشمش فروریخت (۴) هرگاه در حالات مذکور تأمل کنی می دانی که عادتاً محال است که صاحب قلب رئوف و مهربان در این احوال گریان نشود.

ص: ۳۸۷

۱- ۶۱۰. مناقب ابن شهر آشوب: ۴: ۱۰۹، نفس المهموم: ۳۴۶.

۲- ۶۱۱. مثير الأرحان: ۷۱.

۳- ۶۱۲. بحار الانوار: ۳۴: ۴۵.

۴- ۶۱۳. بحار الانوار: ۲: ۴۵.

«أبکی الیک مکروبا و أستعین بک ضعیفا نو أتوکل علیک کافیا، احکم بیننا و بین قومنا بالحق، فانهم غرونا و خدعوننا و غدروا بنا و قتلونا و نحن عتره نبیک محمد بن عبدالله علیه السلام...» «گریه می کنم با دلی پر از درد. نمیدانم برای آن گریه چه سببی بوده است، از بابت زخم تیرها و نیزه ها نباشد باید سببی غیر از اینها داشته باشد» (۲) موارد گریه آن حضرت بسیار می باشد که در ضمن مقتل خود و اصحاب و خاندانش خواهد آمد.

ص: ۳۸۸

۱- ۶۱۴. اشک روان بر امیر کاروان : ۱۲۹، الخصائص الحسینیه : ۴۰.

۲- ۶۱۵. فوائد المشاهد : ۳۳۴.

مواردی که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خجالت کشیدند

مرحوم آیةالله جزایری می نویسد: برای اینکه دوستان و متوسلان به آن حضرت، روز قیامت در حضور دیگران خجالت نکشند مواردی آن حضرت خجالت کشید که بعضی از ذکر می نمائیم: ۱- از روی علی اکبر علیه السلام وقتی که طلب آب کرد. ۲- از حضرت قاسم علیه السلام زمانی که طلب آب نمود. ۳- از حضرت قاسم وقتی که عمو را طلبید و تلاش آن حضرت برای او سود نبخشید. ۴- از سکینه آنهم در موارد متعدد. ۵- از علی اصغر زمانی که بعد از درخواست آب، حرمله تیر سه شعبه رها کرد. ۶- از رباب مادر علی اصغر، وقتی که فرزندش را به طرف خیام می آورد. ۷- از لیلی مادر علی اکبر علیه السلام زمانی که خبر کشته شدن فرزندش را به او داد. ۸- خجالتش از جمیع اهل بیت خود که نتوانست آنها را یاری نماید و از آن مهالک نجات دهد. ۹- خجالت آن حضرت از خواهر خون جگر خود حضرت زینب که آن خجالت دائمی است، چنانکه حضرت سکینه نقل می کند: در عالم رؤیا حضرت فاطمه علیهاالسلام به حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود: چرا نظر مرحمت به خواهرت نمی کنی؟ حضرت فرمود: من از او خجالت می کشم.

عطش اهل بیت در شب و روز عاشورا

اشاره

چون روز هفتم دستور آمد که از آب جلوگیری شود، در خیمه ها آب کمیاب شد، لکن - همانطور که قبلا گفتیم - وقتی تشنگی بر اصحاب آن حضرت غلبه می کرد، با زحمت مقداری آب تهیه می کردند ولی چون عمرسعد فهمید بشدت مانع شد، لذا دیگر در خیمه ها آب پیدا نشد و تشنگی بالا گرفت خصوصا روز عاشورا از چند جهت: ۱- نبودن آب در خیمه ها. ۲- تابش آب بطور مستقیم، چون چیزی مانند درخت و... نبود که مانع از تابش بشود. ۳- داغ شدن زمین کربلا- در اثر تابش آفتاب. ۴- پوشیدن بعضی از اصحاب آن بزرگوار سلاح و لباس رزم. ۵- داغ دیدن، زنان و بچه ها و اصحاب و خود سیدالشهداء علیه السلام اینهمه کشته می دادند، داغ آنها سبب می شد که بیشتر تشنه شوند. ۶- بودن زخمهای متعدد بر پیکر آن عزیزان و خون آمدن از آن زخمها. ۷- کودکان صغیر که طاقت تشنگی ندارند. ۸- نبود نان و غذا که لااقل از شدت تشنگی بکاهد. ۹- بودن عاشورای آن سال در اواخر تابستان. حال بنگرید بر آنها چه گذشت، و لذا امام حسین علیه السلام به شیعیان پیام تشنگی می دهد، همانطور که کفعمی رحمه الله از حضرت سکینه نقل کرده که گفت: چون پدرم کشته شد، آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم، حالت بیهوشی به من روی داد، در آن حالت شنیدم که پدرم می فرمود:

شیعتی ما ان شربتم ری عذب فاذا کرونی أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونی

ای شیعیان من، هر وقت آب خوشگوار بنوشید یاد از لب تشنه ی من نمائید، و هر زمان نام غریب یا شهیدی را شنیدید، بر من ندبه کنید. (۲) قبلا روایت جبرئیل علیه السلام به آدم را نقل کردیم که جبرئیل گفت: «ولدک هذا یصاب بمصیبه تصغر عندها المصائب، فقال: یا أخی، و ما هی؟ قال: یقتل عطشانا، غریبا، وحیدا، فریدا، لیس له ناصر و لا معین، و لو تراه یا آدم، و هو یقول: وا عطشاه، و اقله ناصر، حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان...» «به این فرزند تو مصیبتی می رسد که همه ی مصیبتها نزد آن کوچک می باشد، گفت: ای برادر، آن چه مصیبتی است؟ گفت: تشنه، غریب، و تنها کشته می شود، یار و معینی ندارد، ای کاش او را می دیدی - ای آدم - که می گوید: وای از تشنگی، وای از بی یابوری، تا اینکه تشنگی میان او و آسمان مانند دود حائل گردد...» (۳) نیز روایت حضرت موسی گذشت که در آن خداوند فرمود: «یا موسی، صغیرهم یمیته العطش، و کبیرهم جلدہ منکمش» «ای موسی، اطفال کوچک ایشان از تشنگی هلاک شوند. پ و ست بدن بزرگشان (از تشنگی)

منقبض می گردد» (۴) و خواهد آمد کلام حضرت ابوالفضل علیه السلام که به لشکر فرمود: زنان و فرزندان برادرم تشنه هستند، به آنها آب دهید که قلوب آنها از تشنگی گرفته است... نیز خواهد آمد: عده ای از اطفال از تشنگی جان دادند.

مواردی هم حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرموده باشند: «اسقونی شربه من الماء فقد نشفت کبدی من شده الظماء» «مرا جرعه ای آب بدهید که جگرم از شدت عطش تافته شده است». مرحوم واعظ قزوینی گوید: در لغت «نشف» را به آن تشنگی گویند که از شدت تابش آفتاب به مروز زمان برآمدگی پیدا کند و پوسته پوسته شود. (۵) در بعضی کتب مقاتل از حضرت سکینه

روایت شده که در شب «یا روز» نهم محرم آب در خیمه ها نایاب شد، و ظرفهایی که در آن آب می کردند خالی بود، و از تشنگی لبها خشک شده بود و انتظار جرعه ای آب می کشیدیم ولی یافت نمی شد. با خود گفتم: به خیمه عمه ام زینب بروم، شاید مقداری آب برای ما ذخیره کرده باشد، چون به در خیمه عمه ام رسیدم دیدم آن مخدره نشسته و برادر شیر خوارم علی اصغر را به دامن گرفته: «و هو یلوک بلسانه من شده العطش» آنقدر این کودک تشنه است که زبان خود را از تشنگی در دهان می گرداند» و عمه ام گاهی برمی خیزد و گاه می نشیند.

(نظر به برادرم کردم دیدم از شدت عطش مثل ماهی که از آب بیرون افتد مضطرب است و عمه ام او را تسلی می داد و می فرمود: «صبرا صبرا یابن أخی» آرام آرام ای پسر برادرم» مشکل با این تشنگی زنده بمانی. حضرت سکینه گوید: وقتی این حالت را دیدم گریه گلویم را گرفت، ولی سکوت

اختیار کردم تا عمه ام متوجه نشود که سبب زیادی حزن او گردد. لکن او ملتفت شد و فرمود: سکینه ای؟ عرض کردم: آری. فرمود: برای چه گریه می کنی؟ گفتم: حال برادر شیرخوارم مرا به گریه انداخته است. سپس به او گفتم: عمه جان، بیا برویم به خیمه عموها و عمو زاده ها، شاید آنها آبی ذخیره کرده باشند. حضرت زینب علیها السلام فرمود: گمان نکنم آنها آب داشته باشند. با این حال به سوی آنها رفتم، اما به خیمه هر کدام از آنها می رفتیم آب پیدا نمی شد، عمه ام به خیمه خود برگشت و از عقب ما قریب بیست طفل از پسر و دختر می آمدند، که شاید ما آب پیدا کنیم و به آنها بدهیم، و فریاد العطش العطش سر می دادند (و از تشنگی مثل جوجه پرکنده می لرزیدند)... (۶) مرحوم ملا محمد حسن یزدی (بعد از جریان ملاقات آن حضرت با حر و لشکرش) می نویسد: آه! حسین بن علی علیهما السلام ایشان را آب داد. آنان عوض آب شمشیرهای آبدار بر بدن او زدند، و او را با لب تشنه شهید کردند. اسبان ایشان را سیراب کرده و آنان طفل شیر خواره ی او را آب ندادند، بلکه عوض آب پیکان تیر به حلقومش زدند.

ایشان بدون آنکه آب طلب نمایند آنان را سیراب کرده و آن حضرت هر چند ناله ی واعطشاه کرد و هر چه فرمود: «اسقونی شربه من الماء فقد تفتلت کبدی من الظماء». «مرا یک جرعه آب دهید که جگرم از تشنگی کباب شد». با تیر و سنان پاسخش دادند...

(۷)

خلاصه گفتاری از مرحوم شوشتری

خداوند قبل از اینکه آسمان و زمین را خلق کند آب را آفرید (و کان عرشه علی الماء). آن آبی که مایه ی خلقت آسمانها و زمین هاست. خلقت آب برای امام حسین علیه السلام بود، از برکت امام حسین علیه السلام و بواسطه امام حسین علیه السلام بود. چون همه ی موجودات به جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است به حکم «لولا ک لما خلقت الأفلاک»، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی امام حسین علیه السلام فرمود: «حسین منی و أنا من حسین» گویا همه از جهت حسین خلق شده اند. این اصل تکوینی آب، اما پاره ای از احکام شرعیه آن: ۱- در قیامت اولین پاداش که به شخص می دهند اجر آب دادن است معلوم می شود که آن خصوصیتی دارد. ۲- در آب نهرها خداوند برای همه حقی قرار داده، اگر چه مالک داشته

باشد، صغیر هم باشد ولو بدانی صاحب آن راضی نیست، تشنگان می توانند از آن آب بخورند.

۳- از احکام خاصه «آب دادن» این است که جگر تشنه را سیراب کردن اجر دارد ولو کافر باشد، ولی اگر کسی طعامی به کافر بدهد ثواب ندارد. راوی گوید: در راه مکه من هم محمل امام صادق علیه السلام بودم، دیدم شخصی در زیر سایه درخت مغیلان افتاده، حضرت فرمودند: برو، مبادا از تشنگی افتاده

است. می گوید: پیاده شدم و رفتم. عرض کردم: یابن رسول الله، نصرانی است، فرمود: آبش بده «لکل کبد حراء أجر» برای سیراب کردن هر جگر تفتیده و سوزان اجری است». اگر مسلمان به مسلمان آب بدهد اجر دارد، اگر مسلمان به کافر، کافربه مسلمان، کافر به کافر آب دهد پاداش داده می شود ولو به تفریح گناه و عذاب باشد. ۴- حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول وضو بودند، گربه ای از راه گذشت، نگاه به آب کرد، فرمود: معلوم است گربه تشنه است، وضو را رها کردند و آب را نزد گربه گذاشتند. گربه آب خورد و از باقیمانده آن وضو را تمام کرد. ۵- از جمله مسائل متعلق به آب این است که اگر کسی در سفر باشد و حیوانی همراه داشته باشد و بترسد که اگر وضو بگیرد آن حیوان تشنه بماند، آب را به حیوان بدهد و تیمم کند. حال که فضیلت آب دادن به تشنگان معلوم شد می گوئیم: در بین تشنه ها در صحرای کربلا سه امام بود، حضرت امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام، و باقی دیگر امام زاده ها و اصحاب ایشان، از علماء و فضلاء و اصحاب اسرار و زهاد و عباد و اطفال و زنها. حال بنای آب دادن به تشنگان است. خداوند چهار سقا برای تشنگان قرار داده: سقای اول: حضرت خاتم النبیین است که جام در دست دارد و در میدان کربلا ایستاده و بعد از کشته شدن به شهدا آب می دهد مگر علی اکبر علیه السلام. که احتمالاً

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در این عالم به او آب داده باشد. سقای دوم: حضرت امام حسین علیه السلام، در شب هفتم یا هشتم حضرت عقب خیمه رو به قبله نوزده قدم آمد، خاک از آن برداشت. چشمه آبی نمودار شد. از آن چشمه

آب خوردند بعد ناپدید شد. با اینکه طبیعت سیدالشهداء علیه السلام این بود که خواهش کردن بر او دشوار بود، ولی همه ی همتش در طلب آب برای تشنگان بود. نه تنها خواهش کردن بر جنابش دشوار بود، بلکه اگر کسی هم از وی درخواست می کرد بر آن حضرت سخت می گذشت، شخصی نامه ای آورد، حضرت فرمود: خواسته ی تو برآورده است. گفتند: نامه را نخوانده اید؟ فرمود: اگر نامه را بخوانم همین مقدار آبرویش می رود و ذلیل می شود. آن جناب بالین اسامه - هنگام مردنش - حاضر شدند، او گفت: وا غماه! فرمود: چرا اظهار اندوه می کنی؟ گفت: ۶۰ هزار درهم قرض دارم، آن حضرت فرمود: بدهی تو بر عهده ی من، با اینکه او از جنابش خواهش هم نکرده بود. کسی که اینقدر بر او سخت می گذرد که کسی از ایشان سؤال کند، حال چه بر او می گذرد که مجبور شود از دیگری خواهش نماید. آن حضرت برای اینکه حجت تمام کند درخواست آب می کرد. امام حسین علیه السلام سه مرتبه به اهل کوفه آب داد؛ یکی در کوفه برای آنها از خداوند طلب باران نمود. و دیگر در جنگ صفین بعد از آنکه لشکریان معاویه آب را محاصره کردند، از ایشان باز پس گرفت، و کوفیان توانستند از آب استفاده کنند. و سوم: هنگامی که با لشکر حر ملاقات کردند، حر و تمامی لشکر او تشنه بودند. آن جناب همگی آنان را با مرکب هایشان آب دادند. (که جریان آن قبلاً گذشت) کسی که اینقدر خواهش بر او دشوار است، اول بریر را فرستاد، ولی ناامید برگشت،

جناب حر رفت پذیرفته نشد، حضرت عباس را فرستادند بدون پاسخ بازگشت، به ناچار خود برای خواهش مقابل آنها رفت. اول فرمود: خواهش دارم

به همه ما آب بدهید. قبول نکردند. بعد فرمود: لا- اقل به این زنها آب بدهید. بعد تنزل کرده فرمود: اطفال کوچک را آب بدهید، قبول نکردند. از این هم پایین تر آمد، رفت و طفل شیرخوار را آورد که خودتان به او آب بدهید، «أما ترونه کیف يتلظى عطشا». در جریان این طفل دو چیز بیش از همه دل را می سوزاند یکی آنکه فرمود: خودتان آبش بدهید، دیگر آنکه او را بلند کرده فرمود: ببینید چطور رنگش زرد شده و از بی آبی دست و پا می زند. سقای سوم: ابوالفضل العباس است که یکی از القاب آن جناب سقا است. اینقدر امام حسین علیه السلام او را دوست می داشت که می فرمود: «بنفسی أنت»، یعنی جانم فدایت. چون ابوالفضل علیه السلام شدت تشنگی اطفال را مشاهده نمود، که در اثر تشنگی برخی از آنها جان دادند، از میدان رفتن منصرف شد و به طرف شریعه حرکت نمود تا آب بیاورد، چون وارد شریعه شد به یاد تشنگی برادر و اطفال او افتاد از آن آب نیاشامید و مشک خود را پر آب کرده بیرون آمد. برای ما روشن نیست که هنگامیکه حضرت ابوالفضل علیه السلام از این عالم رفت و برای او آب آوردند، آیا آب خورد یا نه! سقای چهارم این تشنگان، چشم دوستان است

(۸)

فضائل اصحاب حضرت سیدالشهداء

شکی نیست که فضائل آنها بی شمار است و ما کوچک تر از آن هستیم که بتوانیم به حقیقت آنان پی ببریم، لکن گوشه ای از کمالات و فضایل برجسته ی ایشان بیان می شود. معمولاً بزرگان هر کدام از ایشان را بطور جداگانه نام برده و مقداری از فضایل آنان را برشمردند، مثل مؤلف «فرسان الهیجاء»، و دیگر علماء در کتب تاریخی و رجالی خود. ولی ما در اینجا بطور عموم نمونه هائی نام می بریم: ۱- از همه یاران پیامبران و اوصیاء بالاترند؛ امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود فرمود: «فانی لا- أعلم أصحابا أوفی و لا خیرا من أصحابی، و لا أهل بیت أبر و لا أوصل (أفضل) من أهل بیتی» «همانا من اصحابی باوفاتر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم، و خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر از خاندان خود ندانم» (۹) ۲- جاهای خود را پیش از شهادت مشاهده نمودند؛... امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمود: سرهای خود را بالا کنید و بنگرید. پس آنان جاهای خود را در بهشت مشاهده کردند، لذا آنان با سینه و روی جلو تیر

ص: ۳۹۱

۱- ۶۱۶. خصائص الزینیه : ۵۸ خصیصه ۱۹.

۲- ۶۱۷. مصباح کفعمی : ۷۴۱.

۳- ۶۱۸. بحار الانوار: ۲۴۵:۴۴ ب ۳۰ ح ۴۴.

۴- ۶۱۹. بحار الانوار: ۳۰۸:۴۴ ب ۳۶ ح ۱۹، {لباس چروکیده را منکمش گویند}.

۵- ۶۲۰. ریاض القدس: ۱۲۲:۲.

۶- ۶۲۱. معالی السبطين: ۱۹۶:۱، ریاض القدس: ۱: ۲۷۰.

٧-٦٢٢. مهيج الأخران : ٦٠ م ٢.

٨-٦٢٣. مجالس المواعظ يا چهار مجلس : ٧١ م ٨.

٩-٦٢٤. ارشاد: ٩٣:٢، مشير الأخران : ٥٤، الموسوعه : ٣٩٥.

و نیزه می رفتند تا به جایگاه خود در بهشت برسند. (۱) در زیارت ناحیه ی مقدسه، پس از نام بردن از شهداء می فرمایند: «أشهد لقد كشف الله لكم الغطاء، و مهد لكم الوطاء، و

أجزل بلکم العطاء»: «گواهی می دهم که خداوند پرده را از جلو چشم شما برداشت، و برای شما بستر گسترده و عطای سرشاری به شما داد» (۲) -۳ با اینکه تعداد آنها اندک بود و با دشمن قابل مقایسه نبود و احتمال رهایی از آن معرکه نمی دادند و یقین به شهادت داشتند اقدام کردند، ولی اصحاب انبیاء و اوصیاء نسبت به دشمنانشان این مقدار کم نبودند و احتمال خلاصی و پیروزی و نصرت و بدست آوردن غنیمت می دادند. ۴- احدی بر آنها سبقت نگرفته و از متأخرین هم کسی به مقامات آنها نمی رسد: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عده ای از کربلا عبور کردند... و این شعر را خواندند: مناخ رکاب و مصارع الشهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یحلقهم من أتى بعدهم (۳) محل پیاده شدن سواران، و بر زمین افتادن شهیدانی است که از گذشتگان کسی از آنها جلو نیفتاده، و از آیندگان کسی به مقام آنها نخواهد رسید. و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: مناخ رکاب و مصارع عشاق شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یحلقهم من بعدهم (۴) -۵ از کثرت شوق شهادت درد شمشیر و تیر و نیزه را احساس نمی کردند:

ص: ۳۹۲

۱- ۶۲۵. بحار الانوار: ۴۴: ۲۹۸ ب ۳۵ ذیل ح ۳.

۲- ۶۲۶. بحار الانوار: ۴۵: ۷۳.

۳- ۶۲۷. کامل الزیارات: ۲۷۰ ح ۱۲، وسائل: ۱۴: ۵۱۶ ب ۶۸ مزار ح ۶.

۴- ۶۲۸. بحار الانوار: ۴۱: ۲۹۵.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: حضرت امام حسین علیه السلام پیش از آنکه شهید شود به یارانش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند:... جمعی از یارانت با تو شهید شوند که از ضربات شمشیر و نیزه دردی حس نمی کنند و این آیه را تلاوت فرمود:

(قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) (۱) «ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش»... (۲) ۶- در شجاعت بی نظیر بودند: چنانکه بزرگان در مقتل آنها بطور جداگانه به آن اشاره کرده اند. به یکی از کسانی که در کربلا با لشکر پسر سعد بود گفتند: وای بر تو، ذریه ی پیامبر را به قتل رسانیدی! گفت: سنگ بر دهان تو، اگر می دیدی آنچه ما دیدیم تو هم همین کار را می کردی، آنان جماعتی بودند که دستهای آنها به شمشیر بود مانند شیران درهم شکننده، از راست و چپ خود را به دهان مرگ می زدند، و امان قبول نمی کردند و رغبتی هم از مال دنیا در دل نداشتند، و هیچ چیز بین ایشان و مرگ حایل نبود، یا باید پیروز شوند یا مرگ آنها را در بر گیرند، اگر با آنها جنگ نمی کردیم تمام ما را از دم شمشیر هلاک می کردند. (۳) ۷- از جنگ و شهادت هراسی نداشتند. حضرت امام جواد علیه السلام از پدران او از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که چوهن کار بر امام حسین علیه السلام سخت شد همراهانش او را برخلاف خود دیدند، زیرا کار به آنها که سخت می شد رنگشان دگرگون می گشت و می لرزیدند و دلشان هراسان می شد، ولی حضرت حسین علیه السلام و یاران مخصوصش رنگشان باز می شد و آرام و آسوده خاطر می شدند.

ص: ۳۹۳

۱- ۶۲۹. سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.

۲- ۶۳۰. بحار الانوار: ۴۵: ۸۰ ب ۳۷ ح ۶.

۳- ۶۳۱. منتخب التواریخ: ۲۵۵ ب ۵ ف ۶.

آنها به یکدیگر می گفتند: نگاه کنید باکی از مرگ ندارند. حضرت حسین علیه السلام به یاران خود می فرمود: ای کریم زادگان صبر کنید که مرگ جز پلی نباشد که شما را از سختی و تنگی به بهشت پهناور و نعمتهای جاویدان می رساند، کدام یک از شما خوش ندارد که از زندانی به کاخی رود؟ ولی برای دشمنان شما چنانست

که از کاخی به زندانی روند و شکنجه شوند. همانا پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم حدیث کرد که فرمود: «ان الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر، و الموت جسر هؤلاء الی جنانهم، و جسر هؤلاء الی جحیمهم» «به راستی دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پل اینهاست به بهشت خود، و پل آنانست به دوزخ خود»، نه دروغ گویم و نه به من دروغ گفته اند (۱) ۸- خداوند از آنها قبض روح نمود: در حدیث ام ایمن جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ... «فاذا برزت تلک العصابة الی مضاجعها، تولى الله عزوجل قبض أرواحها بیده، و هبط الی الأرض ملائکة من السماء السابعة، معهم آتیه من الياقوت و الزمرد مملوه من ماء الحياه، و حلل من حلل الجنة و طيب من طيب الجنة، فغسلوا جثثهم بذلك الماء و البسوها الحلل و حنطوها بذلك الطيب، و صلت الملائکة صفا صفا عليهم» «چون این جمع به آرامگاه خود افتادند خداوند بدست خود جان آنها را بگیرد، و فرشتگانی از آسمان هفتم به زمین نازل شوند که ظرفی از

ص: ۳۹۴

یاقوت و زمرد پر از آب حیات، و حله‌ها و طیب بهشتی با آنهاست، با آن آب بدنهایشان غسل داده و آن

جامه‌ها را به آنان پوشانده و با عطر بهشتی حنوط کرده، سپس دسته‌دسته بر آنها نماز بخوانند... (۱) ۹- ملائکه آنها را دفن نموده، بر جنازه‌ی آنها نماز خوانند و... که حدیث آن گذشت. ۱۰- بدست مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبر آنها کنده شد: حضرت صادق از پدرش علیه‌السلام نقل می‌کنند که بامدادی ام سلمه شروع به گریه نمود، به او گفتند: تو را چه شده؟ گفت: فرزندم حسین علیه‌السلام کشته شد، از هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته بود تا امشب او را ندیده بودم، امشب او را رنگ پریده و ناراحت دیدم. گفتیم: چرا شما را اینگونه می‌نگرم؟ فرمودند: از اول شب تا کنون مدام قبر حضرت حسین و یارانش را می‌کنم. (۲) ۱۱- خون آنها تحویل خداوند داده شد: ابن عباس گوید: در شبی که حضرت حسین علیه‌السلام کشته شده بود، در خواب دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شیشه‌ای بدست دارد بخونهای را در آن جمع می‌کند، گفتیم: ای رسول خدا، اینها چیست؟ فرمودند: اینها خون حسین و اصحاب اوست که به سوی خداوند بالا می‌برم. چون صبح شد ابن عباس شهید شدن امام حسین علیه‌السلام و خواب خود را برای مردم نقل کرد، بعد معلوم شد که در همان روز شهید شده است. (۳) ۱۲- خداوند از آنها خشنود است: حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: در نمازهای واجب و نماز خود سوره‌ی والفجر

ص: ۳۹۵

۱- ۶۳۳. کامل الزیارات : ۲۶۴ ب ۸۸ ضمن ح ۱، نفس المهموم : ۳۹۱ فصل دفن شهداء.

۲- ۶۳۴. امالی صدوق : ۱۳۹ م ۲۹ ح ۱، امالی طوسی ۱: ۸۹، بحارالانوار: ۴۵: ۲۳۰.

۳- ۶۳۵. نفس المهموم : ۳۹۱.

را بخوانید و به آن رغبت کنید که سوره ی حضرت حسین علیه السلام است. ابواسامه که در مجلس حاضر بود سؤال کرد: چگونه این سوره ی حسین علیه السلام است؟

فرمودند: آیا نشنیده ای که در آخر سوره می فرماید: (یا أيتها النفس المطمئنه - ارجعی الی ربک راضیه مرضیه) (۱) مقصود از نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه حضرت امام حسین علیه السلام است، و در روز قیامت یاران او از آل محمد علیهم السلام از خداوند خشنود، و خداوند هم از ایشان خشنود است. این سوره فقط درباره ی حضرت حسین علیه السلام و شیعه ی او و شیعیان آل محمد علیهم السلام می باشد، و هر کس بر خواندن این سوره مداومت کند، در درجات بهشت با حضرت حسین علیه السلام باشد، همانا خداوند عزیز و حکیم است. (۲) ۱۳- درجات آنها از همه ی شهداء بالاتر است؛ جمله مکیه گوید: از میثم تمار شنیدم که می فرمود: ... بدان ای جمله، روز قیامت حضرت امام حسین علیه السلام سید و سرور شهداء ست، و یاران او درجه ای بر شهیدان دیگر بالاترند... (۳) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خبر طولانی می فرمایند: «تنصره عصابه من المسلمین، أولئک من ساده شهداء امتی یوم القیامه» «دسته ای از مسلمین او را یاری می کنند که ایشان سرور شهیدان در روز قیامت هستند» (۴) در زیارت آنان آمده: «أنتم سادات الشهداء فی الدنیا و الآخره، و أنتم السابقون و المهاجرون

ص: ۳۹۶

۱- ۶۳۶. سوره ی فجر، آیه ی ۱۷ و ۲۸.

۲- ۶۳۷. بحار الانوار: ۴۴: ۲۱۸ ب ۲۸ ح ۸.

۳- ۶۳۸. امالی صدوق: ۱۲۷ م ۱۷ ح ۱.

۴- ۶۳۹. امالی صدوق: ۱۱۵ م ۲۴ ح ۲.

۱۴- عباراتی در زیارت آنها آمده که برای دیگر اصحاب نقل نشده است؛ از قبیل: أولیاء الله، أصفیاء الله، أبرار الله، الطاهرون، المهديون، شیعه الله و... (۱) ۱۵- در زهد و تقوی و عبادت و... سرآمد بودند. مثلاً درباره ی حبیب بن مظاهر نوشته اند که حافظ قرآن بوده، هر شب بعد از نماز عشاء تا طلوع فجر یک ختم قرآن می نمود. ۱۶- با شهادت آنها دین خدا، حق، ولایت، نماز، روزه، جهاد، و... همه زنده شد، و اگر آنها شهید نشده بودند حتی اسمی از دین باقی نمانده بود. (به قسمت علت قیام حضرت امام حسین علیه السلام مراجعه شود). عده ای از بزرگان با دیدن این احداث که مقداری از آن را یادآور شدیم فرموده اند: شهدای کربلا و اصحاب حسینی از همه یاران انبیاء و اوصیاء و ائمه معصومین علیهم السلام بالاترند، و بعضی هم گفته اند از همه بالاترند بجز اصحاب حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - (یعنی آن ۳۱۳ نفر). بهر حال غرض از یادآوری این قسمت این است که بعضی از نادانها که خود یا دیگری را در دریف اصحاب حسینی قرار می دهند بدانند که این جنایت بزرگی است که قابل بخشش نیست، از خداوند قهار و از غیرت حق تعالی بترسند، و مطلب را کوچک نشمارند، مقام رفیع آنها را تنزل ندهند. چه کسی می تواند به این مقام برسد که قابض روح او خود خداوند باشد و خون او را پیامبر جمع کند! این خون تا آسمان نمی رود، تا لوح نمی رود، از عرش و کرسی همه می گذرد و بدست خداوند سپرده می شود. فهم این جمله برای ما مشکل

ص: ۳۹۷

است، و یا خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای آنها قبر بکند و فضایل دیگر.

ص: ۳۹۸

مقتل اصحاب حضرت سیدالشهداء

علماء و بزرگان به تفصیل نحوه ی شهادت یاران حضرت را نوشته اند. اما کلمات آنها در ترتیب شهادت و شماره و رجز آنها مختلف است، و ما فقط عده ای از معروفین آنها را ذکر می کنیم.

وداع اصحاب آن سرور

صاحبان مقاتل نوشته اند: در میان اصحاب امام حسن علیه السلام چنین رسم بود که هر یک از آنها اراده جنگ و رفتن به میدان می کرد، خدمت آن حضرت می رسید و عرض می کرد:

((السلام علیک یا بن رسول الله))

حضرت پاسخ داده، می فرمودند:

((نحن خلفک))

((مانیز به شما ملحق خواهیم شد)).

سپس این آیه را قرائت می فرمودند:

«فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

تا اینکه همگی شهید شدند (۱) و جز اهل بیت آن حضرت کسی باقی نماند.

ص: ۳۹۹

۱- ۶۴۱. از اصحاب امام حسین دو نفر بعد از عاشورا در اثر جراحات شهید شدند: یکی؛ سوار بن منعم نهمی که اسیر شد و بعد از ۶ ماه فوت نمود. دوم؛ موقع بن ثمامه صیداوی که بعد از اسارت به زراره {محلّه ای در کوفه} تبعید شد و یک سال بعد از قضیه عاشورا در گذشت. (ابصار العین فی أنصار الحسین علیه السلام: ۱۲۹).

توبه حر و پیوستن او به امام

مرحوم شیخ مفید قدس سره و دیگران روایت کرده اند که حر چون دید آن مردم به جنگ با آن حضرت مصمم شده اند، نزد عمر سعد آمد و گفت: آیا تو با این مرد جنگ خواهی کرد؟ گفت: آری بخدا، جنگی کنم که آسان ترین آن افتادن سرها و بریدن دستها باشد. حر گفت: آیا در آنچه به شما پیشنهاد کرد راضی نمی شوید؟ (یعنی بگذارید باز گردد). عمر گفت: اگر کار به دست من بود می پذیرفتم، ولی امیر تو عبیدالله راضی نمی شود. حر بیامد و دور از مردم به کنار ایستاد، مردی از قبیله او به نام قره بن قیس همراهش بود، به او گفت: امروز اسب خویش را آب داده ای؟ قره گفت: نه، گفت: نمی خواهی آن را آب دهی؟ قره گفت: والله، به خاطر رسید که می خواهد از جنگ کناره جوید و خوش ندارد که من او را در آن حال بینم. به او گفتم: اکنون می روم آن را آب می دهم، او از آنجائی که ایستاده بود دورتر شد، و بخدا قسم اگر مرا بر کار خود آگاه می کرد من هم با او رفته بودم و به امام علیه السلام می پیوستم. اندک اندک به امام حسین علیه السلام نزدیک شد. مهاجر بن اوس به او گفت: ای حر، چه اندیشه ای داری؟ آیا می خواهی حمله کنی؟ پاسخش را نداد و لرزه اندامش را گرفت. مهاجر گفت: در کار تو سخت حیرانم، بخدا در هیچ جنگی تو را به این حال ندیده ام، و اگر از من می پرسیدند: دلیرترین مردم کوفه کیست، از تو نمی گذشتم، این چه حالی است که در تو مشاهده می کنم؟ حر گفت: بخدا، من خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم و سوگند بخدا هیچ چیز را بر بهشت اختیار نمی کنم، هر چند مرا پاره پاره کنند و بسوزانند. آ

ص: ۴۰۰

نگاه اسب تاخت و به امام حسین علیه السلام پیوست، در حالی که دست بر سر نهاده و

می گفت: «اللهم اليك أنبت فتب علي، فقد أرعبت قلوب أولياءك و أولاد بنت نبيك» «بار الهها، به سوی تو باز گشتم، مرا ببخشای و توبه مرا بپذیر، که ترس در دل دوستان تو و فرزندان رسول تو افکندم». چون نزدیک شد و سپر خود را واژگون کرد، دانستند امان می طلبد. به حضور آن جناب رسید، سلام کرد و عرض نمود: فدایت شوم یابن رسول الله، من بودم که راه بازگشتن را بر تو بستم و همراه تو شدم و بر تو تنگ گرفتم، ولی گمان نمی کردم این قوم پیشنهاد تو را نپذیرند، و کار را به اینجا بکشانند. بخدا اگر می دانستم هرگز به چنین کاری دست نمی زدم، و من اکنون از آنچه انجام داده ام به سوی خدا توبه می کنم. آیا توبه من پذیرفته است؟ امام حسین علیه السلام فرمودند: آری خداوند توبه ی تو را می پذیرد، اکنون از اسب فرود آی. حر عرض کرد: من سواره باشم برایم بهتر است از اینکه پیاده شوم، ساعتی با ایشان همچنان که بر اسب خود سوار هستم در یاری تو بجنگم، پایان کار من به پیاده شدن خواهد انجامید. حضرت فرمودند: خدایت رحمت کند، هر چه خواهی انجام ده. چون اجازه یافت از خدمت آن جناب برفت تا برابر لشکر ابن سعد ایستاده گفت: ای مردم کوفه، مادر به عزایتان بنشیند و گریه کند، این بنده ی صالح را به سوی خود خواندید، چون آمد او را رها کردید. شما که می گفتید در یاری او با دشمنانش خواهید جنگید دست از یاریش برداشتید و به روی او شمشیر کشیدید، و می خواهید او را بکشید! او را نگهداشته و راه نفس کشیدن را بر او بسته اید، و از

هر سو او را محاصره کرده اید، و از رفتن به سوی زمینها و شهرهای پهناور خدا جلوگیری می کنید، همانند اسیری در دست شما گرفتار شده، گرفتار شده، و بر سود و زیان خویش قدرت ندارد.

آب فراتی که یهود و نصاری و مجوس و حیوانات از آن می آشامند بر او و اهلش بستید تا جایی که تشنگی ایشان را به حال بی هوشی انداخته.

پاس حرمت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را در ذریه او نگاه نداشتید، خدا در روز تشنگی (فردای محشر) شما را سیراب نگرداند.

تیراندازان بر او حمله کردند. او پیش آمد و مقابل امام حسین علیه السلام ایستاد. (۱)

شهادت حر

صاحبان مقاتل نوشته اند: حر خدمت امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: چون اول کسی بودم که راه را بر تو گرفتم، اجازه فرمایید اول کس باشم که در راه تو کشته شوم و فردای قیامت اول کسی باشم که با جدت مصافحه کنم.

منظورش این بود که اول کسی باشد که به میدان رفته، مبارز طلبیده، کشته شود، و گرنه - همانطور که قبلاً گفته شد - پیش از او عده ای در همان حمله اول شهید شدند.

حر اول کسی بود که پیش قدم شد و به میدان رفت و در مقابل لشکر ایستاد و رجز خواند و با آنها به مقاتله پرداخت، تا آنکه چهل نفر از ایشان را به جهنم فرستاد. و چون اسبش را پی کردند پیاده می جنگید تا او را از پا درآوردند.

یاران سید الشهداء علیه السلام او را خدمت آن سرور آوردند، هنوز رمقی در او باقی بود و خون از رگ های او می ریخت).

امام علیه السلام دست مبارک بر روی او کشید و فرمود:

ص: ۴۰۲

(أنت الحر كما سمّتك أمك حرّ في الدنيا و سعيّد في الآخرة).

((تو حر هستی (یعنی آزاد مردی) همانطور که مادرت تو را حر نامید و تو در دنیا حر هستی و در آخرت نیز آزاد مرد خواهی بود)).(۱)

جناب حر به همراهی زهیر جنگ نمایانی کردند، و چون یکی از آنها حمله می کرد و گرفتار می شد، دیگری می تاخت و او را نجات می داد. ساعتی این گونه جنگیدند، آنگاه پیادگان از همه جانب بر او حمله کردند و او را کشتند. (۲) مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام (در یک حدیث طولانی) روایت کرده که حر گفت: چون از منزل بیرون آمدم که با حسین علیه السلام مقابله کنم سه بار ندائی شنیدم که: «ای حر مژده باد تو را به بهشت» چون برگشتم کسی را ندیدم. گفتم: مادر به عزای حر نشیند، به جنگ زاده پیغمبر می رود، چگونه مژده ی بهشت می شنود (۳) چون حر به میدان رفت و رجز خوانده، هیچکس از آنها را کشت آنگاه کشته شد. امام حسین علیه السلام به بالینش آمد، هنوز خون از او فوران می کرد، حضرت فرمودند: «بخ بخ یا حر، أنت حر كما سميت، في الدنيا، والآخره» بعد این دو مصرع در بالای سرش انشاء فرمودند: نعم الحر حر بنی ریاح و نعم الحر عند مختلف الرماح و نعم الحر اذ نادى حسينا فجاد بنفسه عند الصباح چه آزادمردی است حر از تبار بنی ریاح، وه چه آزاد مرد است او به هنگام رویارویی نیزه ها.

ص: ۴۰۳

۱- ۶۴۴. بحار الانوار: ۱۳: ۴۵، مقتل خوارزمی: ۲: ۱۰.

۲- ۶۴۵. نفس المهموم: ۲۷۳، تاریخ طبری: ۵: ۴۴۱.

۳- ۶۴۶. امالی صدوق: ۱۵۴ م ۳۰.

او آزادمردی است که امام حسین علیه السلام را صدا کرد، و صبحگاهان جانش را تقدیم نمود (۱) ابن نما رحمه الله نقل می کند که حر به امام حسین علیه السلام عرض کرد: چون عیدالله مرا به سوی شما فرستاد از قصر که بیرون آمدم از پشت سر صدائی شنیدم که «أبشر یا حر بخیر» (ای حر، تو را بخیر بشارت باد)

روی برگردانم، کسی را ندیدم، با خود گفتم: بخدا بشارت نباشد که من به سوی حسین علیه السلام در حرکتیم، و خاطر من نگذشت که از شما تبعیت خواهم کرد. امام حسین علیه السلام فرمودند: «لقد أصبت أجرا و خيرا» «یقینا به ثواب و نیکوئی رسیده ای» (۲) عده ای نیز نقل کرده اند که حر به امام حسین علیه السلام عرض کرد: دیشب پدرم را در خواب دیدم به من گفت: ای فرزند، در این روزها به کجا رفته بودی؟ گفتم: رفته بودم که سر راه بر امام حسین علیه السلام بگیرم. پدرم فریاد برآورد و گفت: وا ویلاه ای پسر، تو را با فرزند رسول خدا چکار! اگر می خواهی در جهنم معذب و مخلد باشی با او جنگ کن، و اگر شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رضای پروردگار و بهشت جاودان می خواهی او را یاری کن، و با دشمنانش جهاد کن. اکنون می خواهم مرا اجازه دهید که بجنگ روم. امام حسین علیه السلام فرمودند: تو میهمانی... (۳) مرحوم کاشفی گوید: حر خود را به لشکر دشمن زده جنگ می کرد تا نیزه او

ص: ۴۰۴

۱- ۶۴۷. امالی صدوق : ۱۵۹ م ۳۰، روضه الواعظین از مرحوم فتال نیشابوری : ۱۸۶.

۲- ۶۴۸. مثير الأحزان : ۵۹، بحار الانوار: ۱۵:۴۵.

۳- ۶۴۹. روضه الشهداء : ۲۷۸، معالی السبطين: ۱: ۲۲۴، مهیج الأحزان : ۱۳۳ م ۶.

درهم شکست پس شمشیر برکشید، و بر سر هر کس می زد تا سینه می شکافت، و هر که را بر میان می زد دو نیم می کرد. گاهی به طرف راست لشکر حمله می کرد و گاهی به طرف چپ، و جمع ایشان را پریشان می ساخت، و بدینسان کارزار می نمود، تا خود را نزدیک علمدار لشکر عمر سعد رسانید، و خواست که علمدار را با علم او دو نیم کند که شمر بانگ بر لشکر زد که گرداگرد او را بگیرید و نگذارید از میان شما بیرون رود، که لشکر به یکبار حمله کرده و از اطراف و جوانب زخم بر وی زدند، و حر در میان آن گروه می جوشید و می خروشید و مردانه

می کوشید که به ناگاه قسوره بن کنانه نیزه ای بر سینه او زد که در او جای گرفت. حر نیز شمشیر بر فرق قسوره زد که تا سینه اش شکافت، از اسب افتاد. حر نیز از مرکب به زمین افتاد و فریاد زد: یا بن رسول الله ادرکنی. امام حسین علیه السلام به میدان آمد، حر را برداشته نزد سپاه خود آورد، پیاده شد و سر او را بر دامن گرفت و با آستین گرد از رخسار وی پاک می کرد. رمقی برای حر مانده بود، دیده باز کرد، سر خود را در دامن آن جناب دید تبسمی کرد و گفت: یا بن رسول الله از من راضی شدید؟ امام فرمودند: من از تو خوشنودم، خدا از تو راضی باد. حر شاد شد و از دنیا رفت. و امام علیه السلام با اصحابش برای حر گریستند. (۱) مرحوم سید نعمت الله جزایری می نویسد: جماعتی از ثقات برایم نقل نمودند که چون شاه اسماعیل صفوی بغداد را فتح کرد به قصد زیارت حضرت امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، شنید که عده ای از مردم به حر طعن می زنند و بد می گویند. سر قبر او آمد و دستور داد که قبرش را شکافتند، دیدند که مانند مردی خفته

ص: ۴۰۵

در قبر خوابیده و گوئی تازه بخون غلطیده، به آن هیئت که شهید شده بود، و دستمالی بر سرش بسته بود. شاه اسماعیل خواست آن دستمال را - که طبق نقل تواریخ امام حسین علیه السلام به سر او (۱) بسته بودند - برگیرد. چون دستمال را باز کردند خون روان شد تا قبر را پر کرد، و چون آن دستمال را بستند خون بند آمد، دوباره گشودند خون روان شد و هر چند خواستند به تدبیری خون را به دستمال دیگر بند آورند میسر نگشت. لذا همان دستمال را به سر او بستند. و خوبی حال او بر آنها روشن شد. سپس دستور داد بر قبر او بنائی ساختند و خادمی بر آن گماشت.

ص: ۴۰۶

۱- ۶۵۱. تمام سرهای شهداء علیهم السلام را از بدن جدا کردند، مگر سر حر بن یزید ریاحی که بنی تمیم مانع شدند. {ابصار العین: ۱۲۷}.

مقتل برادر و فرزند حر

مصعب برادر حر چون دید که حر جان خود را نثار کرد، او نیز با اجازه ی امام علیه السلام به جنگ آن کافران رفته، بعد از کوشش مردانه و کشتن گروهی از دشمنان شربت شهادت نوشید. حر پسری داشت در میان لشکر کوفه که نامش علی بود، چون پدر و عموی خود را کشته دید بی طاقت شده به غلام خود گفت: بیا برویم اسب خود را آب دهیم، پس علی فرزند حر با غلامش اسب تاختند و به خدمت سیدالشهداء علیه السلام آمدند. علی از مرکب پیاده شد آن حضرت را بوسید و از آنجا بر سر نعش پدر آمد و روی خود را بر روی پدر مالید. حضرت پرسید این جوان کیست؟ گفتند: پسر حر می باشد می خواهد جان خود را چون پدر نثار شما کند. امام علیه السلام او را دعا کرد و با اجازه ی آن حضرت به میدان رفت و هر قدر مبارزه به میدان او می آمد او را به درک می فرستاد. ریاحی نژادم نه من بنده ام بسی سرکشان را سرافکنده ام من از والد خویش شرمنده ام چون او کشته شد من چرا زنده ام لشکر او را در میان گرفته، شهید کردند. سپس غلامش با اجازه ی امام علیه السلام به میدان آمده، عده ای را به هلاکت رسانید، او نیز به شهادت رسید.

ص: ۴۰۷

شهادت بریر بن خضیر همدانی

بریر مردی زاهد و عابد بود که او را بزرگ قاریان می نامیدند. و از اشراف کوفه و از همدانیین بود و او دائی ابواسحق عمرو بن عبدالله سیعی کوفی تابعی بود، که در حق او گفته اند: چهل سال نماز صبح را با وضوی نماز عشا گزارد، هر شب یک ختم قرآن می خواند، و در زمان او اعبد و اوثق از او نزد خاصه و عامه نبود، و او از ثقات علی بن الحسین علیه السلام بود (۲) بریر از اجلاء اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و از شیوخ تابعین، و سر خیل قافله ی زاهدین، و سرآمد عباد و ناسکین است، و او را سید القراء می نامیدند، و از حواریین امیرالمؤمنین علیه السلام و اشراف کوفه به شمار می رفت، برای او کتاب «قضایا و احکام» است که از امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام نقل کرده، و از اصول معتبره می باشد. چون خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به جانب عراق شنید، از کوفه به مکه رفت و ملازم رکاب و جزء سپاه آن حضرت شد. (۳) سخنان او در ملاقات سپاه حضرت با حر، و شوخی او در شب عاشورا را قبلا ذکر نمودیم. بریر بعد از کشته شدن حر به میدان تاخت - و او از بندگان صالح خداوند، و از عباد و زهاد و بزرگ قاریان اهل زمانش بود - رجز خواند و نسب خویش را بیان نمود، و به لشکر حمله کرد و می گفت: «اقتربوا منی یا قتله المؤمنین»

ص: ۴۰۸

۱- ۶۵۳. ریاض الشهاده: ۲: ۱۲۲ م ۶.

۲- ۶۵۴. منتهی الامال: ۱: ۳۵۶.

۳- ۶۵۵. فرسان الهیجاء: ۱: ۳۹.

«اقربوا منی یا قتلہ أَوْلَادِ الْبَدْرِین» پیش آئید ای کشندگان فرزندان مجاهدین بدر! «اقربوا منی یا قتلہ أَوْلَادِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینِ و ذریتہ الباقین» نزدیک من آئید ای کشندگان اولاد رسول پروردگار جهانیان و ذریه ی او» سی نفر از ایشان را به درک فرستاد، آنگاه مردی بنام یزید بن معقل در برابر او آمد و گفت: گواهی می دهم تو از گمراهانی بریر گفت: بیا مباحله کنیم که هر یک از ما دروغگو باشد به شمشیر دیگری کشته شود. پس یزید ضربتی بر بریر زد، اثر نکرد، بریر ضربتی بر سر آن لعین زد که کلاه خودش را شکافت و به مغزش رسید و بر زمین افتاد. بحیر بن اوس - از اصحاب ابن زیاد - بر بریر حمله کرد، و او را شهید کرد. پس آن ملعون اسب در میدان جولان داد و شعری چند در افتخار خود بر قتل بریر بیان کرد، که به او گفتند: آیا فخر می کنی بر کشتن او که از نیکان و صالحان بود! پسر عموی آن شقی به او گفت: وای بر تو ای بحیر، کشتی بریر بن خضیر را! با چه روئی خدای خود را در قیامت ملاقات می کنی؟! آن شقی پشیمان شد ولی سودی نداشت (۱) بعضی چنین نقل کرده اند که: بعد از آنکه بریر با یزید بن معقل مباحله کرد و او را کشت، رضی بن منقذ عبدی بر آن بزرگوار حمله کرد و ساعتی با هم گلاویز بودند، بالأخره بریر او را به زمین زد

ص: ۴۰۹

و بر سینه اش نشست. رضی چون خود را در پنجه ی شیر بدید، فریاد کشید و از لشکر کوفه حمایت خواست که او را خلاص کنند. کعب بن جابر نیزه بدست پیش آمد که حمله کند.

راوی گوید: به او گفتم: این بریر بن خضیر قاری قرآن است، که در مسجد به ما قرآن می آموخت. التفاتی نکرد و نیزه بر پشت او نهاد. چون بریر احساس نیزه کرد، روی رضی افتاد و صورت او را به دندان گرفت و بینی او را کند. ولی کعب بن جریر چندان به نیزه زور آورد تا در پشت بریر فرورفت، و بریر را از روی رضی به یکسو انداخت و پیوسته شمشیر بر آن بزرگوار زد تا بریر شهید شد. راوی گفت: رضی از خاک برخاست و خاک از قبای خود می تکانید و می گفت: ای برادر، بر من انعامی کردی که تا زنده ام فراموش نخواهم کرد. چون کعب بن جابر به منزل خود بازگشت، زن و خواهرش به او گفتند: تو دشمن پسر فاطمه علیهاالسلام را یاری کردی و سید قراء را کشتی! هر آینه امر عظیمی مرتکب شدی، بخدا سوگند دیگر با تو تکلم نخواهیم نمود.

ص: ۴۱۰

شهادت وهب بن عبدالله

در بعضی عبارات وهب بن وهب آمده، آیا دو وهب بوده یا یکی، خدا می داند، احتمالاً یک وهب بیشتر نباشد، چون عباراتی که در مقتل آن دو نقل شده، نزدیک به هم است، و در «ناسخ التواریخ» می نویسد: آنچه من فحوص کردم بیش از یک وهب نیافتم. به هر حال، وهب بن عبدالله با مادر و زن خود در لشکر سیدالشهداء علیه السلام بود. مادر او را ترغیب به جهاد نمود که ای فرزند برخیز و پسر پیغمبر را یاری کن. وهب گفت: در این کار کوتاهی نخواهم کرد، و به میدان رفت و رجز خواند، و به لشکر حمله نمود و عده ای را به درک فرستاد. آنگاه نزد مادر و زن خود برگشت و گفت: ای مادر، آیا راضی شدی؟ آن شیر زن گفت: آنگاه از تو راضی می شوم که در راه حسین علیه السلام کشته شوی. همسر او دامنش را گرفت و گفت: مرا داغدار خود مکن. مادر گفت: ای فرزند، سخن او را مشنو. باز گرد و در راه پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبرد کن، تا در قیامت نزد خداوند شفیع تو باشی. وهب به میدان بازگشت، رجز خواند و پی در پی جنگید تا نوزده سوار و دوازده پیاده از آنها را کشت، دشمن هر دو دستش را قطع کرد. مادرش عمود خیمه بگرفت و به میدان شتافت و می گفت: پدر و مادرم قربانت، در دفاع از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبرد کن. پسر خواست او را برگرداند. مادر دامنش را گرفت و گفت: هرگز برنگردم تا با تو کشته شوم. امام حسین علیه السلام فرمودند: خدا شما را از اهل بیت رسول الله جزای خیر عنایت فرماید، به سوی خیمه برگرد و با زنانش باش. خداوند تو را رحمت کند. آن زن به فرمان امام مراجعت کرد.

ص: ۴۱۱

و هب پیوسته می جنگید تا کشته شد. زنش به بالین او آمد تا خون از صورت او پاک

کند، شمر ملعون غلام خود را فرستاد با عمودی که در دست داشت به سرش کوبید و او را کشت. و او اول زنی بود که از لشکرگاه امام حسین علیه السلام کشته شد. ۶۵۸ از امام صادق علیه السلام نقل شده که؛... و هب بن هب به میدان رفت و او نصرانی بود که به دست امام حسین علیه السلام مسلمان شده بود (۱) و با مادرش همراه آن حضرت به کربلا آمده بود. سوار اسبی شد و عمود خیمه بدست گرفت و جنگید تا هفت یا هشت تن از آنها را کشت و اسیر شد. او را نزد عمر سعد بردند، آن ملعون دستور داد سرش را برینند و به لشکرگاه امام حسین علیه السلام انداختند. مادرش شمشیر او را برداشت و به میدان رفت، امام حسین علیه السلام فرمودند: «یا ام و هب، اجلسی، فقد وضع الله الجهاد عن النساء، انک و ابنک مع جدی محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی الجنة» «ای مادر و هب بنشین، خدا جهاد را از زنها برداشته، تو و پسرت با جدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت خواهید بود»... (۲) لکن علامه مجلسی قدس سره این حدیث را ذیل مبارزات و هب بن عبدالله آورده و گوید: در حدیثی دیدم که این و هب (و هب بن عبدالله) نصرانی بود، و با مادرش بدست امام حسین علیه السلام مسلمان شد، و در مبارزه ی خود بیست و چهار پیاده و دوازده سواره را کشت. او را دستگیر کردند و نزد عمر سعد بردند.

ص: ۴۱۲

۱- ۶۵۹. در تذکره الشهداء: ۸۵ آمده است که و هب در منزل ثعلبیه با مادرش خدمت امام علیه السلام رسیدند و در آنجا مسلمان شدند.

۲- ۶۶۰. امالی صدوق: ۱۶۱ م ۳۰، روضه الواعظین: ۱۸۷.

«ما أشد صولتک» «عجب شجاعتی داری!» و دستور داد سرش را بریدند و به لشکرگاه حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادرش سر و را برداشت و بوسید و باز به سوی لشکر ابن سعد انداخت و آن سر به مردی خورد و او را کشت، آنگاه با عمود خیمه حمله کرد و دو مرد دیگر را به هلاکت رسانید. امام حسین علیه السلام به او فرمودند: «ارجعی یا ام وهب، أنت و ابنک مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، فان الجهاد مرفوع عن النساء» «ای مادر وهب برگرد، تو و پسرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستید، همانا جهاد از زنها برداشته شده است». او برگشت و می گفت: خدایا، ناامیدم مکن. امام حسین علیه السلام فرمودند: خداوند تو را ناامید نمی گرداند. (۱) بعضی نوشته اند: از شب زفاف زن وهب تا روز عاشورا بیش از ۱۷ روز نگذشته بود، و مفارقت شوهر بر وی دشوار آمد. گفت: ای وهب، بر من معلوم است که چون در راه پسر پیغمبر کشته شوی به بهشت خواهی رفت، و با حورالعین هم آغوش شوی و مرا فراموش کنی، لازم است که در نزد امام علیه السلام با من عهد کنی که فدای قیامت از من جدا نشوی. هر دو خدمت آن سرور رسیدند. زن وهب عرض کرد: یابن رسول الله، مرا دو حاجت است: اول: چون این جوان کشته شود من تنها شوم مرا به اهل بیت خود بسپاری.

دوم: وهب تو را گواه گیرد که فردای قیامت مرا فراموش نکند. امام حسین علیه السلام از شنیدن این کلمات گریستند و فرمودند: حاجات تو بر آورده شود و او را مطمئن ساختند.

ص: ۴۱۴

در زیارت ناحیه (۲) آمده است: «السلام عليك على مسلم بن عوسجه الأسدي، لاقائل للحسين و قد أذن له في الانصراف: أنحن نخلي عنك و بم نعتذر عند الله من أداء حقك؟! لا والله، حتى أكسر في صدورهم رمحي هذا، و أضربهم بسيفي ما ثبت قائمه في يدي و لا- أفارقك ولو لم يكن معي سلاح أقاتلهم به لقدفتمهم بالحجاره و لم أفارقك حتى أموت معك. و كنت أول من شري نفسه، و أول شهيد شهد لله و قضى نحبه، ففزت و رب الكعبه. شكر الله استقدامك و مواساتك امامك، اذ مشى اليك و أنت صريع، فقال: يرحمك الله يا مسلم بن عوسجه و قرأ (فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا) (۳) لعن الله المشتركين في قتلک؛ عبدالله الضبابي، و عبدالله بن خشكاره البجلي، و مسلم بن عبدالله الضبابي».

«سلام و درود بر مسلم بن عوسجه اسدی که وقتی امام حسین علیه السلام به او پیشنهاد رفتن نمود گفت: اگر ما دست از تو برداریم جواب خداوند را

ص: ۴۱۵

۱- ۶۶۲. ناسخ التواریخ: ۲: ۲۷۰، فرسان الهیجاء: ۲: ۱۳۷، مهیج الأحران: ۱۳۵ م ۶.

۲- ۶۶۳. این زیارت را مرحوم علامه مجلسی از سید بن طاووس قدس سره در اقبال نقل می فرماید که: در سال ۲۵۲ از ناحیه ی مقدسه بدست شیخ محمد بن غالب اصفهانی خارج شد. {اقبال الاعمال: ۵۷۳، زیارت شهداء در روز عاشورا}. بعضی سال آن را توجه نکرده و آن را منسوب به امام زمان عجل الله تعالی فرجه می دانند، ولی با توجه به اینکه شهادت حضرت امام علی النقی علیه السلام در سال ۲۵۴ می باشد، ظاهرا این زیارت از امام هادی علیه السلام شرف صدور یافته است.

۳- ۶۶۴. سوره ی احزاب، آیه ی ۲۳.

- در ادای حق تو - چه بدیهم و چه عذری بیاوریم. نه بخدا قسم، من می مانم و با نیزه ام می جنگم تا آن را در سینه دشمن بشکنم، آنگاه دست به شمشیر برم و تا وقتی که قبضه آن در دستم باشد با این قوم جهاد کنم، از تو جدا نمی شوم و اگر سلاحی نداشته باشم با سنگ بر سر دشمن می زنم، از تو جدا نشوم تا با تو بمیرم. تو اولین کسی بودی که جانش را - در راه رضای خدا - فروخت، و اولین شهیدی بودی که برای خدا حضور یافتی و به عهد خود وفا نمودی و کشته شدی. قسم به پروردگار کعبه رستگار شدی. خداوند مقدم داشتن و یاری کردن امامت را پاداش عطا فرماید. زمانی که به خاک افتادی امام به سوی تو آمد و فرمود: ای مسلم، خداوند تو را رحمت کند و این آیه را تلاوت فرمود: (برخی از مؤمنین به عهد خود وفا کردند و از دنیا رفتند و بعضی منتظرند که وفا کنند، و عهد خویش را به هیچ وجه تغییر ندادند). خدا لعنت کند کسانی را که در کشتن تو شرکت کردند: عبدالله ضبابی، و عبدالله بن خشکاره بجلی، و مسلم بن عبدالله ضبابی» (۱)

«استیعاب»، «اصابه»، «اسد الغابه»، «طبقات ابن سعد» و دیگر کتب رجال شیعه و سنی اتفاق دارند که مسلم بن عوسجه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده، و مردی شریف و شب زنده دار و قاری قرآن، و شجاعی شیرافکن در جنگ با کفار بود، که نام او در فتوحات زینت کتب تواریخ و اخبار است. او از خواص امیرالمؤمنین علیه السلام و ملازم رکاب آن حضرت در جنگهای جمل و نهروان و صفین بوده، و به روایت «مهیج الأحزان» (۲) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را برادر خود خوانده، و چندین مرتبه قرآن را از نظر آن حضرت گذرانیده بود.

ص: ۴۱۶

۱- ۶۶۵. بحارالانوار: ۴۵: ۶۹.

۲- ۶۶۶. مهیج الأحزان: ۱۳۸.

و در زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد مسلم بن عوسجه در قبض اموال و خرید اسلحه و گرفتن بیعت و کیل آن بزرگوار بود، و از عباد روزگار و پیوسته در مسجد کوفه در پای ستونی از آن به عبادت و نماز مشغول بود. کلمات او در شب عاشورا خبر از مقام بلند او می دهد، و در زیارت رجبیه و ناحیه ی مقدسه، امام علیه السلام بر او سلام کرده اند. و مامقانی در «رجال» خود در ترجمه ی او می فرماید: جلالت قدر، و عدالت و قوت ایمان، و شدت تقوای مسلم، قلم از تحریر و زبان از بیان آن عاجز است. (آنگاه کلمات او را در شب عاشورا با امام حسین علیه السلام که بخشی از آن در زیارت ناحیه آمده است نقل می کند) (۱) شیخ محمد سماوی می نویسد: مسلم بن عوسجه مردی شریف و بزرگوار و عابد و زاهد و فارس و شجاع بود، که اسم او در جنگها و فتوحات اسلام مذکور است. و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که به شرف زیارت آن حضرت نایل گشته بود. و از کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و به عهد خود وفا کرد، و بعد از ورود مسلم بن عقیل به کوفه از مردم بیعت می گرفت...

بعد از کشته شدن مسلم و هانی - رضوان الله علیهما - مسلم بن عوسجه مدتی مخفی شد، سپس با اهل خود به کربلا آمد و جان خود را فدای فرزند پیامبر نمود. (۲) فاضل بسطامی در تحفه الحسینیه گوید: چون خبر ورود امام حسین علیه السلام به کربلا به اهل کوفه رسید، و مردم برای جنگ با آن حضرت آماده می شدند، حبیب بن مظاهر از خانه بیرون آمد، عبورش به دکان عطاری افتاد. مسلم بن عوسجه را دید

ص: ۴۱۷

۱- ۶۶۷. فرسان الهیجاء: ۲: ۱۱۶.

۲- ۶۶۸. وقایع الأيام خیابانی، تتمه محرم: ۳۱۷، ابصارالعین: ۶۱ و ۶۲.

در آنجا ایستاده، احوال پرسید، گفت: می خواهم قدری حنا بخرم و به حمام روم. گفت: مگر نمی دانی که مولای ما حسین علیه السلام وارد کربلا شده، شتاب کن تا خود را به او برسانیم و آن حضرت را یاری کنیم (۱) عمرو بن حجاج چون دلاوری اصحاب سیدالشهداء علیه السلام را دید بانگ بر لشکر زد و گفت: ای مردم احمق، آیا می دانید با چه کسانی می جنگید؟! شما با سواران و دلاوران کوفه جنگ می کنید، همانا اینان شجاعان عرب هستند که جان بر کف نهاده تن به مرگ داده اند، (تا هر کدام از آنها عده ای از ما را نکشند خود کشته نشوند)، هیچکس به تنهایی به جنگ اینها نرود که از بین می رود... سپس عمرو بن حجاج با همراهانش از سمت فرات به اصحاب امام حسین علیه السلام حمله کردند، و ساعتی دو لشکر با هم نبرد نمودند، در این گیر و دار مسلم بن عوسجه از پای درآمد و از زیادی زخم و جراحت به خاک افتاد. چون لشکر سعد دست از حمله کشید و به جایگاه خود رفت، و غبار جنگ فرونشست، دیدند مسلم بر زمین افتاده است. (۲) در بعضی مقاتل نوشته اند: چون لشکر حمله کرد مسلم رجز خواند، و چون برق خاطف بر آن سپاه حمله نمود و پنجاه سوار جنگجو را به خاک انداخت، ولی از هجوم کفار زخم

بسیار بر بدن مبارکش رسید (چون نیروی مقاومت از او برفت) به خاک افتاد. (۳) هنوز رمقی در تن داشت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به بالین او حاضر شدند و فرمودند: ای مسلم، خدا تو را رحمت کند و این آیه را تلاوت فرمودند: (فمنهم من قضی نحبه و منهم من یتنظر و ما بدلوا تبدیلا)

ص: ۴۱۸

۱- ۶۶۹. فرسان الهیجاء: ۲: ۱۱۹، وقایع الأيام خیابانی : ۳۶۲.

۲- ۶۷۰. ارشاد: ۲: ۱۰۷، بحار الانوار: ۴۵: ۱۹.

۳- ۶۷۱. فرسان الهیجاء: ۲: ۱۱۸، ریاض الشهاده: ۲: ۱۳۹ م ۷.

(مسلم چشم باز کرد، چون نظرش بر آن حضرت افتاد تبسمی نمود). حیب بن مظاهر به بالین او حاضر شد و گفت: ای مسلم، به خاک و خون غلطیدن تو بر من دشوار است، اکنون تو را به بهشت بشارت باد. مسلم با صدای ضعیف فرمود: خداوند تو را به خیر و سعادت بشارت دهد. حیب گفت: ای مسلم، اگر نه این بود که هم اکنون به دنبال تو روانم و خود را به تو می رسانم، دوست داشتم به آنچه خواهی وصیت کنی تا بجا آورم. مسلم گفت: تو را وصیت می کنم به این آقا، و به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و گفت: تا جان در بدن داری او را یاری کن. حیب گفت: به پرورگار کعبه چنین کنم، و چیزی نگذشت که مسلم از دنیا رفت. مسلم کنیزی داشت چون مولای خود را کشته دید به بالین او آمد و فریاد زد: یا سیداه، یابن عوسجته، کوفیان از بانگ او فهمیدند مسلم کشته شده است، و از کشته شدن او اظهار شادی کردند. شبث بن ربعی ملعون (که رئیس پیادگان لشکر کوفه بود) چون این اظهار شادی را از لشکر دید گفت: مادرتان به عزای شما نشیند! خودی را با دست خود می کشید و عزیز خود را بخاطر دیگران ذلیل می کنید! آیا از کشته شدن او اظهار خوشحالی می کنید، بخدا قسم مسلم در میان مسلمانان محلی منیع و جایگاهی رفیع داشت، او را در جنگ آذربایجان دیدم که پیش از آنکه سواران مسلمان بیایند و صفوف آنها آراسته شود، شش نفر از

مشرکین را کشت

ص: ۴۱۹

(۱) در سال بیستم هجری بعد از فتح نهاوند، فتح آذربایجان اتفاق افتاد، در سرزمین سلق که زمین همواری بود، چهل هزار تن از لشکر عرب حضور داشتند که مسلم بن عوسجه و شیب بن ربیع لعین تحت پرچم حدیفه ی یمانی در آن شرکت داشتند.

(۲)

شیر را همی ماند پسر

پسر مسلم بن عوسجه که دوازده سال داشت روی به میدان نهاد، امام علیه السلام فرمودند: تو کودک یتیمی اگر تو نیز کشته شوی مادرت ضایع شود. پسر خواست برگردد، مادرش فریادکنان گفت: ای فرزند اگر از جنگ باز گردی از تو راضی نمی شوم، و شیرم را به تو حلال نمی کنم. پسر روی به معرکه آورد و مادرش از دنبال او روان گردید... و بعد از آنکه بیست تن را کشت از پای درآمد و سرش را بردند و پیش مادرش انداختند. مادر سر پسر را برداشت و آفرین کنان بر روی او می نگریست، و هر که او را می دید از مشاهده حال او می گریست

ص: ۴۲۰

۱- ۶۷۲. بحارالانوار: ۲۰: ۴۵، نفس المهموم: ۲۶۵، ریاض الشهاده ۲: ۱۴۰.

۲- ۶۷۳. وقایع الأيام خیابانی تتمه محرم: ۳۱۸.

نماز سیدالشهداء در ظهر عاشورا

ابو ثمامه ی صیداوی (صائدی) که نام شریفش عمرو بن عبدالله است، چون دید هنگام زوال است، خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: یا ابا عبدالله، جان من فدای تو باد، می بینم که این لشکر به شما نزدیک گشته اند، لکن سوگند بخدا، تا من کشته نشوم شما شهید نخواهید شد، و دوست دارم که این نماز ظهر را با شما بگذارم، آنگاه خدای را ملاقات کنم. حضرت سر به سوی آسمان بلند کرده فرمودند: نماز را به یادآوری، خدا تو را از نماز گزاران و ذاکران محسوب گرداند. آری اینک اول وقت نماز است. آنگاه فرمودند: از این قوم بخواهید دست از جنگ بردارند تا ما نماز گزاریم. حصین بن نمیر (۲) چون این بشنید فریاد زد که نماز شما قبول نیست. حبیب بن مظاهر فرمود: ای الاغ (ای خیانتکار) نماز پسر رسول

ص: ۴۲۱

۱- ۶۷۴. ریاض الشهاده ۲: ۱۴۰، و نظیر آن در تذکره الشهداء: ۱۳۱ آمده است.

۲- ۶۷۵. مرد تبهکار گستاخی که روز عاشورا به امام حسین علیه السلام زبان درازی کرد «حصین بن نمیر» می باشد، چنانکه علامه مجلسی، ابن اثیر و دیگران مورخان و محدثان ضبط کرده اند. محدث قمی در «نفس المهموم» اشتباها از او «حصین بن تمیم» تعبیر کرده که قطعاً اشتباه است، زیرا «حصین بن تمیم» از اصحاب با وفای امیرمؤمنان علیه السلام بود، که در جنگ صفین در محضر آن حضرت به شهادت رسید. {وقعه صفین: ۵۵۷، مستدرکات علم الرجال: ۳: ۲۱۷} ولی «حصین بن نمیر» از فرماندهان نظامی معاویه در صفین، و از سرکرده های یزید در داستان «حره» بود، و در محاصره ی پسر زبیر حضور داشت و با منجنیق به سوی کعبه معظمه مواد آتشزا پرتاب کرد، و خانه ی خدا را به آتش کشید. (تهذیب التهذیب: ۱: ۵۵۴) او در کربلا حضور فعال داشت، در قتل حبیب شرکت جست و به هنگام ورود امام حسین علیه السلام به شریعه ی فرات به سوی آن حضرت تیر انداخت. (الکامل: ۴: ۷۶) سرانجام به سال ۶۶ هجری به دست ابراهیم بن مالک اشتر به درک رسید، پیکر نحسش طعمه ی حریق شد و سرش به نزد مختار ارسال گردید. (مختصر تاریخ دمشق: ۷: ۱۹۲).

نمی شود و نماز تو قبول می شود؟!... (۱) روایت شده که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله فرمودند: پیش روی من بایستید تا من نماز ظهر را بجا آورم. آنها جلو ایستادند و تن خود را هدف تیرهای دشمن نمودند. حضرت با نصف اصحاب نماز خوف گذاشت (و نیمی دیگر مشغول دفع دشمن بودند). روایت شده که سعید بن عبدالله در پیش روی آن حضرت ایستاد و خود را هدف تیر نموده بود، هرگاه تیر از جانب راست یا چپ می آمد، پیش آن می ایستاد. پیوسته بر او تیر افکندند تا بر زمین افتاد و می گفت: خدایا این مردم را مانند لعن عاد و ثمود، لعنت کن. خدایا سلام مرا، و رنج این زخمها که به من رسید به پیامبرت برسان، و بگویی که در یاری و نصرت ذریه ی او بود. این بگفت و جان داد، و در بدن او بغیر از زخم شمشیر و نیزه، سیزده چوبه تیر یافتند. (۲) ابن نما رحمه الله گوید: بعضی گفته اند؛ آن حضرت و اصحابش نماز را فرادی و با اشاره بجای آوردند. (۳) چون حضرت امام حسین علیه السلام از نماز فارغ شدند به باقیمانده اصحاب خود فرمودند: «یا کرام (یا أصحابی)، هذه الجنة قد فتحت أبوابها، واتصلت أنهارها، و أینعت ثمارها، و هذا رسول الله و الشهداء الذین قتلوا فی سبیل الله (و اُبی و اُمی) یتوقعون قدومکم، و یتباشرون بکم، (و هم مشتاقون الیکم)، فحاموا عن دین الله و دین نبیه، و ذبوا

حرم الرسول.

ص: ۴۲۲

۱- ۶۷۶. بحار الانوار: ۲۱: ۴۵، نفس المهموم: ۲۷۰.

۲- ۶۷۷. {ع} ۲۱: ۴۵، نفس المهموم: ۲۷۵.

۳- ۶۷۸. مشیر الأخران: ۶۵.

فقالوا: نفوسنا لنفسك الفداء، و دماءنا لدمك الفداء، فوالله لا يصل اليك و الي حرمك سوء و فينا عرق يضرب». «ای بزرگواران (ای یاران من)، این بهشت است که دره‌هایش به سوی شما باز شده، و نهرهایش جاری و میوه‌هایش رسیده است، و این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شهیدانی هستند که در راه خدا جان باخته‌اند، و پدرم و مادرم در انتظار قدم شما و آرزومند و مشتاق دیدار شمایند، پس از دین خدا و دین پیامبر او جانبداری کنید و از حریم پیغمبر دشمنان را دفع نمائید. اصحاب گفتند: جانهای ما فدای جان شما، و خونهای ما فدای خون شما، قسم بخدا، تا خون در رگ ماست نخواهیم گذاشت به شما و به اهل بیت شما آسیبی برسد» (۱) به روایت ابن نما رحمه الله: عمر سعد تیراندازان را به فرماندهی عمرو بن سعید فرستاد. باقیمانده ی اصحاب حسین را تیرباران و اسبهای آنها را پی کردند و برای آن حضرت سواره ای باقی نماند.

ص: ۴۲۳

بعضی نام شریف او را «حبیب بن مظهر» ضبط کرده اند. رضوان الله علیه گفتیم چون وقت نماز شد، حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: از این قوم بخواهید دست از جنگ بردارند تا ما نماز گزاریم. و چون حصین جسارت نمود و حبیب بن مظاهر در جواب گفت: ای حمار نماز پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبول نمی شود و از تو قبول می شود؟! حصین لعین بر حبیب حمله کرد. حبیب مانند شیر بر او تاخت و شمشیر را بر او فرود آورد، بر صورت اسب او واقع شد. حصین از روی اسب به زمین افتاد. یاران آن ملعون او را از چنگ حبیب بدر بردند. حبیب رجز خواند و جنگ سختی نمود که به روایتی ۶۲ نفر را کشت. پس مردی از بنی تمیم بنام بدیل بن صریم بر آن جناب حمله کرد، و شمشیر بر سر مبارکش زد، و شخص دیگری از بنی تمیم نیزه بر آن بزرگوار زد که او را بزمین افکند. حبیب خواست تا برخیزد حصین بن نمیر بر سر او شمشیری زد که بیفتاد، و آن مرد تمیمی فرود آمد و سر مبارکش را جدا نمود. حصین گفت: من در کشتن حبیب شریک توأم، سر را به من بده تا به گردن اسب خود آویزم و در میدان جولان دهم. تا مردم بدانند من هم در کشتن او شریک بودم. چون لشکر به کوفه آمد، آن شخص تمیمی سر حبیب را به گردن اسب خویش آویخته، رو به قصر ابن زیاد می رفت. قاسم پسر حبیب که در آن روز نزدیک بلوغ بود سر پدر را دید، دنبال آن سوار افتاد و از او جدا نمی شد، هر گاه داخل قصر شد او هم داخل می شد و چون بیرون می آمد او هم بیرون می آمد. آن سوار گفت: چه شده که دنبال من می آئی و از من جدا نمی شوی؟ گ

ص: ۴۲۴

فت: این سر پدر من است، آیا به من می دهی تا به خاک بسپارم؟ گفت: امیر راضی نمی شود و می خواهم

جایزه ی خوبی بگیرم. گفت: لکن خداوند جز بدترین عذاب به تو جزا نخواهد داد، بخدا سوگند آن را که کشتی بهتر از تو بود. این بگفت و گریست و پیوسته در صدد انتقام بود، تا زمان مصعب بن زبیر که قاتل پدر خود را کشت. ابی مخنف نقل کرده (۱) که چون حبیب شهید گردید، «بان الانکسار فی وجه الحسین و قال: لله درک یا حبیب، لقد کنت فاضلا تختم القرآن فی ليله واحده» آثار شکستگی در چهره امام حسین علیه السلام آشکار شد، و فرمود: خداوند به تو جزای خیر دهد ای حبیب، تو مردی بافضیلت بودی که در یک همه قرآن را می خواندی». و نیز فرمودند: «عند الله احتسب نفسی و حماه أصحابی» «اجر خود و یاران باوفایم را بحساب خدا می گذارم» (۲)

آمدن حبیب بن مظاهر از کوفه به کربلا

چون امام حسین علیه السلام وارد زمین کربلا شد نامه ای به محمد حنفیه و نامه ای به اهل کوفه و بالخصوص نامه ای به حبیب بن مظاهر اسدی به این مضمون نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، نامه ای از حسین بن علی به مرد فقیه حبیب بن مظاهر؛ ما وارد کربلا

ص: ۴۲۵

۱- ۶۸۱. مقتل ابی مخنف : ۱۰۴.

۲- ۶۸۲. بحار الانوار: ۲۶: ۴۵، نفس المهموم : ۲۷۰، منتهی الامال: ۱: ۳۶۱، فرسان الهیجاء : ۹۷.

شدیم و تو نزدیکی مرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانی، اگر اراده ی یاری ما داری

زود نزد ما بیا». حبیب از ترس عبیدالله در میان قبیله ی خود مخفی بود، چون نامه رسید قبیله ی او از مضمون نامه مطلع شدند و دور او را گرفتند که آیا برای یاری حسین می رود یا نه؟ او گفت: پیرمردی هستم از من چه بر می آید، من نمی روم. قبیله او خاطر جمع شده، متفرق شدند. همسر او گفت: ای حبیب، پسر پیامبر تو را به یاری طلبیده و تو از رفتن کوتاهی می کنی، فردای قیامت جواب رسول خدا را چه خواهی گفت؟! حبیب از همسر خود هم تقیه می کرد، فرمود: اگر من به کربلا بروم، پسر زیاد خانه ی مرا خراب می کند و اموال مرا غارت کرده تو را اسیر کند. آن شیر زن گفت: حبیب، تو پسر پیامبر را یاری کن بگذار خانه ی مرا خراب کنند و اموال مرا غارت و مرا اسیر کنند. ای حبیب از خدا بترس. حبیب گفت: ای زن مگر نمی بینی من پیرمردی هستم قوت شمشیر زدن ندارم. آتش خشم و حزن آن زن از این کلام زبان زد و شیون کنان و اشک ریزان برخاست و مقنعه از سر کشید و بر سر حبیب انداخت و گفت: اکنون که نمی روی مانند زنان در خانه بنشین! و با قلب سوزناک ناله از دل برکشید و گفت: ای ابا عبدالله، کاش من مرد بودم و در رکاب تو جان فشانی می کردم. حبیب چون آن منظر را دید و اخلاص همسر خود را فهمید، فرمود: ای زن، ساکت باش که دیده ی تو را روشن می کنم و این محاسن سفید خود را در یاری حسین علیه السلام بخون گلویم رنگین خواهم کرد. پس از خانه بیرون آمد تا راه فرار از کوفه بدست آورد. دید بازار آهنگران بسی رواج دارد. لشکر ابن زیاد سرهای نیزه تیز می کنند و تیرهای خود را به زهر آب

ی دهند و شمشیرهای خود را صیقل می نمایند، به مسلم بن عوسجه برخورد که حنا می خرید. خبر ورود امام را در زمین کربلا به او داد. هر دو مهبیای فرار شدند. حبیب غلام خود را طلبید و اسب خود را به او داد و گفت: این شمشیر را در زیر

لباسهای خود پنهان نما و از فلان جاده عبور کن و در فلان محل منتظر من باش، و اگر کسی از احوال تو پرسید بگو: به فلان مزرعه می روم. غلام رفت و حبیب از راه و بیراه ناشناس خود را به غلام رسانید، شنید غلام با اسب می گوید: ای اسب، اگر آقای من نیامد من خودم بر پشت تو سوار می شوم و برای یاری حسین علیه السلام به کربلا می روم. این سخن قلب حبیب را به لرزه آورد و گریست و گفت: یا ابا عبدالله، پدر و مادرم فدای تو باد، کنیز زادگان برای تو غیرت می کنند، وای بر آزادگان که دست از یاری تو بازداشتند. بر اسب خود سوار شد و به غلام گفت: در راه خدا آزادی بهر کجا می خواهی برو. غلام روی دست و پای حبیب افتاد و عرض کرد: ای سید من، مرا از این فیض محروم مکن و مرا با خود ببر تا جان خود را فدای حسین نمایم. حبیب غلام را همراه خود سوار کرد و به جانب کربلا روانه گردید. چون به کربلا رسید، اصحاب به استقبال او شتافتند، حضرت زینب علیها السلام فرمود: چه خبر است؟ عرض کردند: حبیب بن مظاهر به یاری شما آمده. فرمود: سلام مرا به حبیب برسانید. چون سلام آن مخدره را رسانیدند حبیب مشتی از خاک برداشت و بر فرق خود پاشید و گفت: من چه کسی باشم که دختر کبریای امیر عرب به من سلام برساند.

شخصیت و عظمت حبیب بن مظاهر

شیخ جلیل کشی رحمه الله می نویسد: حبیب از آن هفتاد نفر بود که امام حسین علیه السلام را یاری نمودند، و کوههای آهن را ملاقات کردند (یعنی سواران دشمن که غرق در آهن و فولاد بودند) و تیر و شمشیرها را به سینه و صورت خود استقبال می کردند، دشمن به آنها امان می داد و به اموال آزمند می نمود، لکن نه امان آنها را قبول کردند و نه به اموال و وعده های ایشان رغبت نمودند. گفتند: ما در پیشگاه خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم عذری نخواهیم داشت که حضرت امام

حسین علیه السلام را واگذاریم تا کشته شود و ما زنده بمانیم. بخدا قسم تا مژگان چشم ما حرکت می کند دست از یاری او بر نداریم، پس جهاد کردند تا همگی شهید شدند. (۲) از فضل بن زبیر نقل کرده که روزی میثم تمار بر اسب خود سوار، از راهی می گذشت. حبیب بن مظاهر سواره بر او گذشت و چنان نزدیک یکدیگر شدند که گردن اسب آنها بهم رسید. حبیب روی مبارک به میثم نمود و فرمود: مردی را می نگرم که شکم فربهی دارد و جلوی سر او مو ندارد، و خربزه و خرما می فروشد، او را در راه دوستی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کنار خانه دارالرزق بر سر دار می کشند، و شکم او را می شکافند. (یعنی ای میثم با تو چنین خواهند کرد). میثم فرمود: من نیز مردی را می بینم که صورت سرخی دارد، و از برای او دو گیسوان است، برای یاری فرزند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون می رود، او را می کشند و سر او را در کوفه می گردانند.

ص: ۴۲۸

۱- ۶۸۳. فرسان الهیجاء: ۱: ۹۰، معالی السبطين: ۱: ۲۲۸.

۲- ۶۸۴. رجال کشی: ۱: ۲۹۳ ذیل حدیث ۱۳۳.

از یکدیگر جدا شدند. جمعی که گفتار آنان را شنیدند تکذیب کردند. هنوز متفرق نشده بودند که رشید هجری وارد شد، و سراغ آنها را گرفت. گفتند: این دو نفر اینجا بودند و چنین و چنان گفتند. رشید گفت: خدا رحمت کند برادرم میثم را، تتمه ی حدیث را نگفت و آن چنین است که به آورنده ی سر حبیب صد درهم بیشتر از دیگران خواهند داد. رشید رفت و آن جماعت گفتند: این شخص از آن دو دروغگوتر است. راوی گفت: والله روزگاری نگذشت که دیدیم میثم را بر سر دار کشیدند، و سر حبیب را در کوفه گردانیدند و آنچه خبر دادند همه واقع شد. (۱) از این قضیه تاریخی استفاده می شود که آن بزرگواران دارای علم منایا و بلایا بودند.

حبیب خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و از آن حضرت اخذ حدیث نموده و نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بی نهایت عزیز و محترم بود. (۲) محدث قمی رحمه الله می نویسد: حبیب از حمله ی علوم اهل بیت، و از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بشمار می رفت... بعضی گفته اند: حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه وهانی بن عروه و عبدالله بن یقظر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند. (۳) دانشمندان علم رجال اتفاق دارند در اینکه این بزرگوار از خواص اصحاب امیرمؤمنان و امام حسن مجتبی و امام حسین علیهم السلام می باشد، و بعضی او را از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانند و گویند: از شهدای کربلا پنج نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند؛ انس بن حارث کاهلی، و حبیب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجه،

ص: ۴۲۹

۱- ۶۸۵. رجال کشی: ۱: ۲۹۲ ح ۱۳۳.

۲- ۶۸۶. روضه الشهداء: ۳۰۴.

۳- ۶۸۷. منتهی الامال: ۱: ۳۶۲.

وهانی بن عروه، و عبدالله بن یقظر. (۱) صاحب «اعیان الشیعه»، در ترجمه ی حبیب می نویسد: کنیه ی او ابوالقاسم مشکور، و موقع شهادت ۷۵ ساله بود. تمام قرآن را حفظ داشت و هر شب - بعد از نماز عشاء تا طلوع فجر - یک ختم قرآن می نمود. منزل او در کوفه بود و در جنگهای سه گانه امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت کرد. از خواص آن حضرت و حامل علوم شاه ولایت بود. (۲) و به روایت علی بن حکم، حبیب از اصفیاء امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، که از آنهاست عمرو بن حمق، و محدث بن ابی بکر، و میثم بن یحیی تمار، و رشید هجری و حبیب بن مظاهر (۳).

ابن حجر عسقلانی در «الاصابه» می نویسد: حبیب از اصحاب پیامبر بود، و با پسر عمویش ربیع بن خوط که او هم پیامبر را درک کرده بود، در کربلا با حضرت امام حسین علیه السلام شهید شدند... اهل تاریخ نوشته اند: حبیب در کوفه سکونت نمود، و در خدمت حضرت امیر علیه السلام بود، و در همه جنگهای آن حضرت (جمل و صفین و نهروان) در رکاب آن بزرگوار جنگید، و از اصحاب خاص، و حامل علوم آن کاشف اسرار بود. و از کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و به عهد خود وفا کرد تا شهید شد. چون مسلم بن عقیل به کوفه آمد او با مسلم بن عوسجه از اهل کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفتند، و بعد از ورود ابن زیاد که یاران مسلم متفرق شدند،

ص: ۴۳۰

۱- ۶۸۸. زندگانی حبیب بن مظاهر از مرحوم نمازی : ۳.

۲- ۶۸۹. اعیان الشیعه: ۴: ۵۵۴ { ج ۲۰: ۲۹ }.

۳- ۶۹۰. فرسان الهیجاء: ۱: ۸۹.

عشائر حبیب و مسلم بن عوسجه آن دو را مخفی کردند و چون خیر ورود امام حسین علیه السلام را به کربلا شنیدند هر دو مخفیانه از کوفه بیرون آمدند، شب راه می رفتند و روز پنهان می شدند، تا شب هفتم - یا هشتم - محرم به حضور آن حضرت در کربلا رسیدند. در کیفیت دفن بدن شریفش گفته اند: قبیله ی بنی اسد - به پاس حرمت و شأن حبیب که رئیس قبیله ایشان بود - او را نزدیک سر مطهر حسین علیه السلام در همان مکانی که الان هست دفن کردند. (۱) و نقل شده: چون حبیب اذن خواست حضرت فرمود: تو یادگار جد و پدرم هستی، و پیر شده ای، چگونه راضی شوم که به میدان روی! حبیب بگریست و عرض کرد: می خواهم در نزد جدت روسفید باشم، و پدر و برادرت مرا از یاری کنندگان خود به حساب آورند. (۲) موقعیت حبیب در بین اصحاب امام حسین علیه السلام بر کسی پوشیده نیست و بزرگان شرح حال او را در کوفه، و نامه نوشتن او برای آن حضرت و جمع شدن او و دیگران در خانه

سلیمان بن صرد خزاعی، و موارد زیادی از حضور او در جریانات کربلا، مثل بودنش با حضرت ابوالفضل علیه السلام در عصر تاسوعا، و سخنان او با حصین بن نمیر در وقت نماز ظهر عاشورا، و آمدن با امام حسین علیه السلام بالین مسلم بن عوسجه، و سخنان او در روز عاشورا با لشکر کوفه، و اینکه چون کمی یاران آن حضرت را مشاهده کرد: یابن رسول الله، در این نزدیکی عشیره من منزل دارند، اجازه فرمائید بروم از آنها برای نصرت شما دعوت کنم، و کلمات او در شب عاشورا و... نوشته اند که ما اندکی از کلمات و حضور این شهید فداکار را نقل نمودیم

ص: ۴۳۱

۱- ۶۹۱. وقایع الأيام خیابانی تتمه محرم: ۳۲۶.

۲- ۶۹۲. مهیج الأحزان: ۱۴۲ م ۶.

و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از اصحاب خود عبور می کردند عده ای از بچه ها مشغول بازی بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کنار یکی از آنها نشست و بین دو چشم او را بوسید و با او مهربانی کرد و او را در دامن خود نشانید و زیاد او را می بوسید. از سبب آن سؤال شد، فرمودند: روزی این کودک با حسین بازی می کرد، دیدم خاک زیر قدمهای حسینم را برمی دارد و بر صورت و چشمهای خود می کشد، من او را دوست دارم بخاطر دوستی او با فرزندم حسین، «و لقد أخبرني جبرئيل أنه يكون من أنصارة في وقعة كربلاء» و جبرئیل به من خبر داد که این کودک از یاوران حسین در کربلا خواهد بود» (۱) بنا به نقل بسیاری از بزرگان - مثل صاحب «ریاض الشهداء» و «مخزن البكاء» از بعضی ثقات و صاحب «تحفه الحسينیه» - این کودک حبیب بن مظاهر بوده، لکن با توجه به اینکه ولادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در سال چهارم هجری بود و قول صاحب ریاض و دیگران که سن حبیب را هنگام شهادت ۷۵ سال نوشته اند موافق نمی شود، چون هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ۲۵ ساله می شود و بر این سن کودک گفته نمی شود. بعلاوه

بعضی سن حبیب را ۹۰ سال نوشته اند. لکن از مرحوم شوشتری نقل شده که می فرماید: این کودک زهیر بوده است. (۲) مرحوم نوری از شیخ جعفر شوشتری نقل نموده که فرمود: چون از تحصیل علوم دینی در نجف اشرف فارغ شدم و اوائل منبر رفتنم بود، در فن خود مهارت نداشتم، لذا از روی کتاب «تفسیر صافی» و «روضه الشهداء» می خواندم، و لیکن

ص: ۴۳۲

۱- ۶۹۳. بحار الانوار: ۴۴: ۲۴۲ ب ۳۰ ح ۳۶، مهیج الأحزان: ۱۲۸ م ۶ به نقل از بصائر.

۲- ۶۹۴. مجالس الموعظ: ۲۶ م ۳.

نمی توانستم مطالب را آن طوری که می خواستم بیان کنم. یک سال گذشت و ماه محرم نزدیک شد. شبی حوصله ام تنگ شد و گفتم: تا کی از رو بخوانم و چاره ای پیدا نکنم. تا اینکه حال شکستگی در خود احساس کردم، با این حال به خواب رفتم. ناگاه خود را در زمین کربلا دیدم همانند روز عاشورا، مشاهده کردم از یک طرف خیمه های حسینی و از طرف دیگر دشمن. من داخل خیمه امام حسین علیه السلام شدم، بر آن حضرت سلام کردم آن جناب مرا نزدیک خود نشانید و به من لطف نمود. آنگاه به حبیب بن مظاهر فرمود: ای حبیب، شیخ جعفر اکنون مهمان است و ما آب نداریم و لیکن آرد و روغن نزد ما می باشد، برخیز طعام آماده نما، و برای مهمان حاضر کن. حبیب تهیه نمود و آن را با یک قاشق نزد من گذاشت، و من چند قاشق از آن خوردم، از خواب بیدار شدم. از برکت آن طعام به پاره ای از اخبار و مصائب و لطایف و کنایه ها آگاه شدم که کسی بر من پیشی نگرفت، و هر روز بیشتر می شد تا به مطلوب خود رسیدم. (۱) و از بعضی کتب مرآئی نقل شده که نادر شاه امر کرد که قبر حبیب را نبش کنند - مقصود او امتحان بود - چون چنین کردند و جسد پاکیزه او ظاهر شد، باد سختی شروع به وزیدن کرد که مردم ترسیدند و نادر بیهوش شد. چون بیهوش آمد گریه زیادی کرد و عذرخواهی و توبه نمود، و دستور داد قبر او را پوشانیده و تعمیر کردند.

ص: ۴۳۳

زهیر بن قین و شهادت آن بزرگوار

در زیارت ناحیه ی مقدسه چنین آمده است: «السلام عی زهیر بن القین البجلی القائل للحسین و قد أذن له فی الانصراف: لا والله لا یكون ذلك أبدا، أترك ابن رسول الله أسیرا فی ید الأعداء و أنجو؟! لا أرانی الله ذلك الیوم» «سلام بر زهیر بن قین بجلی که چون حضرت امام حسین علیه السلام اذن بازگشت به او داد، عرض کرد: نه بخدا، هرگز بر نمی گردم، آیا فرزند رسول خدا را اسیر در دست دشمنان رها کنم و خود نجات یابم؟! خداوند هرگز چنین روزی نیاورد» (۲) در ذخیره گوید: زهیر ساکن کوفه و در میان قوم خود مردی محترم بود، و شجاعت و رشادتش در موارد متعددی ظاهر و زبانه زد همگان بود. در اول عثمانی بوده و در سال ۶۰ هجری با اهل خود حج گزارد، و در بیان راه به امام حسین علیه السلام برخورد و به دست آن بزرگوار هدایت یافت و از یاران آن جناب گردید. (که جریان آن را قبلا نقل کردیم). (۳) باید دانست که زهیر از رجال نامی روزگار و از فارسان شیر شکار، و از خطبای و الامقدار، و رفقای وفادار بود. میمنه لشکر امام حسین علیه السلام به او تعلق داشت. در رأی و شوری و سرداری و دلیری و جنگجویی و معرفت به مقتضیات مقام، مهارتی به کمال داشت، هیچ حادثه ای از حوادث را بزرگ نمی شمرد، قولا و عملا دلیرانه قدم پیش

می نهاد، بیانات او گواه است...

ص: ۴۳۴

۱- ۶۹۶. زندگانی حبیب بن مظاهر: ۵۷، وقایع الأيام از بیرجندی: ۳۸.

۲- ۶۹۷. بحار الانوار: ۴۵: ۷۱.

۳- ۶۹۸. وقایع الأيام خیابانی تتمه محرم: ۳۲۱.

(۱) جریان ملاقات امام حسین علیه السلام با زهیر و بعضی از کلمات او با امام علیه السلام در راه کربلا و شب و روز عاشورا را نقل نمودیم، و گفتیم: آن سرور میمنه لشکر را به زهیر سپردند. به روایت ابی مخنف؛ شهادت زهیر بعد از شهادت حبیب بن مظاهر بود. چون حبیب شهید شد. «یا بن الانکسار فی وجه الحسین» شکستگی در روی حسین علیه السلام آشکار شد. زهیر چون این حالت بدید پیش آمد و عرض کرد: یا بن رسول الله، پدر و مادرم فدایت، این شکستگی چیست که در شما می بینم، آیا ما بر حق نیستیم؟ امام علیه السلام فرمودند: آری بخدا قسم، من می دانم به علم یقین، که ما و شما بر حق و هدایتیم. زهیر عرض کرد: در این صورت دیگر باکی نداریم، در حالی که ما به سوی بهشت و نعمتهای آنها می رویم. پس زهیر حضرت را به ارجوزه ای (۲) دلداری داد، وداع کرد و به سوی میدان تاخت... (۳) راوی گفت: زهیر جنگ سختی نمود، رجز می خواند و چون صاعقه آتشبار خود را بر آن اشرار می زد، به روایت محمد بن ابی طالب؛ ۱۲۰ نفر از آن منافقان را به جهنم فرستاد. آنگاه کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی، بر او حمله کردند و او را به شهادت رسانیدند. چون به زمین افتاد امام حسین علیه السلام فرمود: «لا یبعدک الله یا زهیر، و لعن الله قاتلک لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر» خداوند تو را از حضرت خویش (رحمت خویش) دور نگرداند، و کشنده ات را لعنت کند همانند لعن کسانی که به صورت میمون و خوک مسخ شدند»

ص: ۴۳۵

۱- ۶۹۹. فرسان الهیاء: ۱: ۱۴۲.

۲- ۷۰۰. شعر با ابیات کوتاه را «ارجوزه» گویند.

۳- ۷۰۱. فرسان الهیاء: ۱: ۱۵۲.

عابس بن ابي شيب شاکري همداني

اشاره

عابس بن شيب از شجاعان نامدار و سرداران ميدان کارزار و از شيعيان والاتبار بود. مردی عابد و متهجد و شب زنده دار، در ولاء و محبت حيدر کرار از افراد طراز اول بشمار می رفت، و از «حدائق الوردیه» نقل شده است که: «ان عابس کان من رجال الشيعه، و کان رئيسا شجاعا خطيبا ناسکا متهجدا». او از بنی شاکر بود که حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام - بنا بر نقل نصر بن مزاحم در کتاب «صفين» - فرمودند: اگر فرزندان شاکر يعنی قبيله آنها به هزار نفر می رسيد، خدای تعالی عبادت می شد چنانکه بايد عبادت شود. عابس از شجاعان عرب و حاميان آنها بود، که او را «فتيان الصباح» لقب داده بودند... طبری گوید: چون مردم کوفه با مسلم بيعت کردند، و او ازدحام آنها را در بيعت ديد، نامه ای به حضرت حسين عليه السلام نوشت که در آمدن تعجيل فرمائيد، و آن نامه را به عابس بن شيب داد. عابس نامه را گرفت و با شوذب مولی شاکر به جانب مکه رهسپار شدند، و با آن حضرت به زمين کربلا آمدند تا روز عاشورا رسيد. (۲) سخنان او در ياری امام حسين عليه السلام در حضور مسلم بن عقيل در کوفه گذشت.

ص: ۴۳۶

۱- ۷۰۲. بحار الانوار: ۲۵:۴۵، مقتل خوارزمی: ۲:۲۰، نفس المهموم: ۲۷۶.

۲- ۷۰۳. فرسان الهیجاء: ۱: ۱۸۰.

عباس چون عازم شهادت شد نزد شوذب مولی (۱) شاکر آمد و گفت: ای شوذب، امروز

چه در خاطر داری؟ او گفت: می خواهی چه در دل داشته باشم، قصد دارم با تو در رکاب پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رزم کنم تا کشته شوم. عابس گفت: من هم به تو همین گمان را داشتم، اکنون خدمت ابی عبدالله علیه السلام برو تا تو را همچون دیگران در شمار یاوران خویش آورد، و آگاه باش که امروز روزی است که باید تا می توانیم در تحصیل ثواب بکوشیم، که فردا روز عمل نیست، تنها روز حساب است. پس شوذب خدمت حضرت شتافت، وداع نمود و به میدان رفت و جنگید تا شهید شد و به رضوان پروردگار رسید. بعد عابس نزد امام حسین علیه السلام آمد بعد از سلام عرض کرد: «یا ابا عبدالله، أما والله ما أمسى علی وجه الأرض - قریب و لا بعید - أعز علی و لا أحب الی منک. و لو قدرت علی أن أذفع عنک الضیم و القتل

ص: ۴۳۷

۱- ۷۰۴. شوذب از متقدمین شیعه و حافظ قرآن و حامل حدیث و صاحب مقام رفیع بود، و نقل شده که مجلسی داشت که شیعیان خدمتش می رسیدند و از او اخذ حدیث می کردند. و مولی به کسی گویند که در اصل، عرب نبوده، و به یکی از قبائل عرب منسوب باشد، مثل شوذب مولی شاکر که شوذب در اصل عرب نیست ولی با قبیله شاکر آمیزش داشته و به آنها منسوب گشته، و این وابستگی به یکی از این دو عامل است (۱) در جنگ اسیر شده و بعد از بندگی، صاحبش او را آزاد کرده باشد (۲) شخصی از غیر عرب داخل طائفه آنها شده و با یکی از آنها پیمان بسته است که آن طائفه ملزم شوند او را حفظ کنند، و اگر جنایتی کرد دیه آن را بدهند و از او ارث می برند، و شوذب از قسم دوم بوده است.

بشیء أعز علی من نفسی و دمی لفعت» «یا ابا عبدالله قسم بخدا، در روی زمین هیچ آفریده ای نیست - دور یا نزدیک، خویش یا بیگانه - که از تو نزد من گرامی تر و محبوب تر باشد. اگر می توانستم ستم و قتل را به چیزی عزیزتر و محبوب تر از جان و خون خود از تو دفع کنم در آن سستی نمی کردم و انجام می دادم».

آنگاه حضرت را وداع نمود و گفت: گواه باشید که من بر هدایت و دین تو و پدر بزرگوارت می باشم. سپس شمشیر کشیده به جانب آنان حمله کرد و نشان زخمی بر پیشانی داشت. ربیع بن تمیم - که مردی از لشکر ابن سعد بود - گفت: چون عابس را دیدم که رو به میدان می آید، او را شناختم، و در جنگها دیده بودم که دلاورترین مردم بود، گفتم: ای مردم، «هذا أسد الأسود، هذا ابن أبی شیب» «این شیر شیران است، این پسر ابی شیب می باشد»، مبادا کسی به مبارزه او برود، کسی مرد میدان او نیست.

ص: ۴۳۸

(۱) او فریاد می زد: «ألا رجل، ألا رجل» «آیا مردی نیست، آیا مردی نیست (که پا به میدان بگذارد)»، این کار بر عمر گران آمد، فریاد زد: او را سنگباران کنید. از هر سو لشکر به جانب او سنگ

می انداختند. چون چنین دید، زره از تن درآورد و با تن برهنه بر آن روبه صفتان حمله کرد (۲) وقت آن آمد که عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم آنچه غیر از شورش و دیوانگی است اندرین ره روی در دیوانگی است آزمودم، مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایدگی است ربیع گفت: بخدا قسم، دیدم که عابس بهر طرف حمله می کرد، زیاده از دویت تن از پیش او می گریختند و بر روی یکدیگر می ریختند، بدین گونه رزم می کرد تا آنکه لشکر از هر جانب او را فراگرفت، و از زیادی زخم سنگ و شمشیر و نیزه از پای درآمد، و سر مبارکش را بریدند. ربیع گوید: سر او را دست چند تن دیدم که هر کدام می گفتند: من او را کشتم. عمرسعد گفت: نزاع نکنید، عابس را یک نفر نکشت بلکه همه در کشتن او شرکت داشتید

ص: ۴۳۹

۱- ۷۰۵. در تذکره الشهداء: ۱۴۰ چنین آمده است: ربیع بن تمیم گوید: چون عابس را دیدم که رو به لشکر می آید به عمرسعد گفتم: کسی بمصاف شما می آید که بر شیر ژیان و پیل دمان غالب آید، در میان لشکر ندا کن که یک یک به میدان او نروند. عابس نزدیک شد و گفت «رجل برجل» مردی به مردی، کسی پیش نرفت. گفت: دو نفر دونفر بیائید. کسی جرئت نکرد گفت: سه سه بیائید، کسی نیامد. تا اینکه گفت: ده نفر ده نفر بیائید، مردم ترسیدند و از دور او پراکنده شدند. عمر فریاد زد یکباره بر او حمله کنید. عابس چون این حال را مشاهده کرد، زره از تن و کلاه خود از سر برداشت و با سر و تن برهنه روی به لشکر نهاد و غلامش از عقب می آمد. راوی گوید: بخدا قسم دیدم لشکر را در پیش انداخته و ایشان چون گوسفندان از گرگ فرار می کنند، و او مانند شیر ژیان از چی و راست حمله می کرد تا آنکه ۹۰۰ نفر را بکشت.

۲- ۷۰۶. ربیع گفت: با او آشنائی داشتم گفتم: ای عابس، نمی اندیشی که خود را با سر و تن برهنه در دریای خون انداخته ای؟! گفت: در راه دوست هر چه به آدم برسد سهل است. {مهیج الأحزان: ۱۴۵ م ۶، ریاض الشهاده: ۲: ۱۵۷ م ۸}.

شهادت جون بن ابی مالک

جون عبد سیاهی از مردم نوبه بود که فضل بن عابس بن عبدالمطلب مولای او بوده و امیرالمؤمنین علیه السلام او را به ۱۵۰ دینار خرید، و به ابوذر غفاری بخشید تا خدمت او نماید. او نزد ابوذر بود تا آنکه عثمان او را به ربنده تبعید کرد، به همراه او به ربنده رفت، و هنگامیکه ابوذر از دنیا رفت در سال ۳۱ یا ۳۲ هجری به مدینه مراجعت نمود، و در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. بعد از شهادت آن حضرت در حضور امام حسن علیه السلام، و پس از آن بزرگوار در خدمت امام حسین علیه السلام بود، و در خانه امام زین العابدین علیه السلام خدمت می کرد، تا هنگامیکه آن حضرت از مدینه به مکه و از مکه به کربلا آمدند، جون با آنها بود. در «تاریخ طبری» و «کامل ابن اثیر» و «مقاتل الطالبیین» آمده که جون مردی اسلحه شناس و در کار اصلاح و مرمت آلات حرب آزموده بود. لذا در شب عاشورا در خیمه امام حسین علیه السلام مشغول اصلاح شمشیر بود. (۲) آن غلام سعادت مند آرزوی شهادت نموده، از حضرت اذن جنگ خواست، آن بزرگوار به او فرمود: اجازه داری از کنار ما بروی، چون برای خوشی و عافیت دنبال ما آمدی، و نباید در راه ما گرفتار شوی. عرض کرد: ای پسر پیغمبر، من در روز خوشی کاسه لیس شما خاندان باشم و در روز سختی دست از یاری شما بردارم؟! بخدا سوگند، من خود آگاهم که بوی من ناخوش، و حسب من پست، و رنگم سیاه است، چه شود لطف فرمائید و بهشت را بر من دریغ ندارید، تا بویم خوش و حسبم شریف و رنگم صورت سفید گردد. نه بخدا قسم، از شما جدا نشوم تا این خون سیاه من با خونهای شما آمیخته گردد.

این بگفت و رخصت طلبید و به میدان شتافت و رجز می خواند. آنگاه حمله کرد

ص: ۴۴۰

۱- ۷۰۷. بحار الانوار: ۲۸:۴۵، نفس المهموم: ۲۸۱، مقتل خوارزمی: ۲:۲۲، تاریخ طبری: ۵:۴۴۳.

۲- ۷۰۸. فرسان الهیجاء: ۱:۷۸، وقایع الأيام خیابانی تتمه محرم: ۳۳۱.

و ۲۵ نفر را کشت، و خود شربت شهادت نوشید. امام حسین علیه السلام بر بالین او ایستاد (۱) و عرض کرد: «اللهم بیض وجهه و طیب ریحه و احشره مع الأبرار، و عرف بینه و بین محمد و آل محمد» «خداوندا، روی او را سفید و بوی او را نیکو گردان و او را با ابرار محشور نما، و با محمد و آل محمد علیهم السلام آشنا و معاشر گردان». امام باقر علیه السلام از علی بن الحسین علیهما السلام روایت فرموده اند که: هنگامی که مردم برای دفن شهداء حاضر شدند، جسد جون را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از آن به مشام می رسید

ص: ۴۴۱

۱- ۷۰۹. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در کنار جسد ده نفر مرثیه و دعا نمودند: ۱. علی بن الحسین علیه السلام که چون شهید شد کنار او ایستاده فرمودند: «قتل الله قوما قتلوک، ما أجرأهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، علی الدنيا بعدک العفی». ۲. ابوالفضل العباس علیه السلام که فرمودند: «الان انکسر ظهري و قلت حيلتي». ۳. قاسم بن الحسن علیه السلام که فرمودند: «يعز والله علی عمک أن تدعوه فلا- يجيک، أو يجيک فلا يعینک، أو يعینک فلا یغنی عنک. بعدا لقوم قتلوک». ۴. عبدالله بن الحسن علیه السلام که چون شهید شد، امام او را به سینه چسبانید و فرمود: «یا بن أخي، اصبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر...». ۵. عبدالله بن الحسین علیه السلام {علی اصغر}، چون خونش را به آسمان پاشید فرمود: «اللهم لا یکن أهون علیک من دم فصیل...». ۶. مسلم بن عوسجه، چون شهید شد، امام فرمودند: رحمک الله یا مسلم، و این آیه را تلاوت فرمود: (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا). ۷. حبيب بن مظاهر که فرمودند: «عندالله أحتسب نفسی و حماه أصحابی». ۸. حر بن یزید که فرمودند: «أنت کما سمتک امک، حر فی الدنيا، و سعید فی الاخره». ۹. زهیر بن قین که فرمودند: «لا یبعدک الله یا زهیر، و لعن الله قاتلک لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر». ۱۰. جون است که در متن ذکر شد. (أبصارالعین فی أنصار الحسین علیه السلام: ۱۳۱).

شهادت غلام ترک

برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام غلام ترکی بود، در نهایت صلاح و سداد و قاری قرآن. آن غلام باوفا بعد از رخصت، مقابل لشکر آمد، رجز خوانده حمله کرد و بسیاری از آن نامردان را کشت. هفتاد نفر از سیه رویان را به درک فرستاد، تا اینکه به زمین افتاد. حضرت امام حسین علیه السلام بالای سرش آمد، و بر او گریست و صورت مبارک بر روی آن سعادتمند گذاشت. آن غلام چشم گشود چون نگاهش به آن حضرت افتاد تبسمی کرد و مرغ روحش به بهشت پرواز نمود. (۲) نقل شده که چون اجازه خواست آن حضرت فرمود: تو را به فرزندم زین العابدین بخشیده ام از او اذن بپر. غلام خدمت آن بزرگوار آمد و جریان را گفت. امام سجاد علیه السلام فرمودند: تو را آزاد کردم، مختاری. غلام به خدمت حضرت امام حسین علیه السلام برگشت و کیفیت را عرض کرده مرخص شده به خیمه های حرم آمد، و از آنها خواست اگر تقصیر کرده حلال کنند و وداع کرده به میدان رفت...

ص: ۴۴۲

۱- ۷۱۰. بحار الانوار: ۲۲:۴۵، نفس المهموم: ۲۹۰، مهیج الأحران: ۱۴۰ م ۶.

۲- ۷۱۱. مناقب: ۱۰۴:۴، نفس المهموم: ۲۹۴.

شهادت جوانان بنی هاشم

اشاره

چون از اصحاب آن حضرت کسی باقی نماند و همگی به شهادت رسیدند، نوبت به جوانان هاشمی رسید. پس فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد جعفر و عقیل و فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام آماده جنگ شدند، با یکدیگر وداع کردند و به عزم جهاد قدم جوانمردی در پیش نهادند. آئید تا بگرییم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران با ساربان بگوئید احوال اشک چشمم تا بر شتر نبندد محمل به روز باران ما قدر مسلم از نام شهدای کربلا از بنی هاشم را در اینجا می آوریم:

از فرزندان امیرالمؤمنین

۱- حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ۲- جعفر بن علی علیه السلام ۳- عبدالله بن علی علیه السلام ۴- عثمان بن علی علیه السلام ۵- ابوبکر بن علی علیه السلام که اسمش محمد بود

از فرزندان امام حسن مجتبی

۱- ابوبکر بن الحسن علیه السلام ۲- عبدالله بن الحسن علیه السلام ۳- قاسم بن الحسن علیه السلام

ص: ۴۴۳

۱- ۷۱۲. مهیج الأحزان : ۱۴۶ م ۶، ریاض الشهاده: ۲: ۱۵۸ م ۸ مناسبت این جریان با جون بن ابی مالک بیشتر است، و احتمالاً اشتباهی صورت گرفته باشد. چون گذشت که جون در خانه امام زین العابدین علیه السلام خدمت می کرد و مناسبت دارد که غلام آن بزرگوار باشد. والله العالم.

از فرزندان امام حسین

۱- حضرت علی اکبر علیه السلام ۲- حضرت عبدالله رضیع (علی اصغر) علیه السلام

از فرزندان عبدالله بن جعفر و حضرت زینب

۱- عون بن عبدالله ۲- محمد بن عبدالله

از خاندان عقیل

۱- جعفر بن عقیل ۲- عبدالرحمان بن عقیل ۳- عبدالله الأكبر بن عقیل ۴- عبدالله بن مسلم بن عقیل ۵- محمد بن مسلم بن عقیل (۱) ۶- محمد بن ابی سعید بن عقیل

ص: ۴۴۴

۱- ۷۱۳. در زیارت ناحیه؛ ابی عبیدالله بن مسلم بن عقیل نام برده است.

حضرت علی اکبر**تولد و سن آن بزرگوار**

مرحوم مرقم می نویسد: علی اکبر در روز یازدهم شعبان (۲) سال ۳۳ هجری - دو سال قبل از کشته شدن عثمان (۳) - به دنیا آمد. و این موافق است با قول ابن ادریس رحمه الله در «سرائر» که فرموده: حضرت علی اکبر در خلافت عثمان چشم به دنیا گشود. پس در روز عاشورا آن بزرگوار ۲۷ ساله بوده و تأیید می شود به اتفاق مورخین و علماء علم نسب که حضرت علی اکبر از امام سجاد علیهما السلام بزرگتر بوده، و امام سجاد علیه السلام در روز عاشورا ۲۳ سال داشته اند، و اینکه بعضی سن آن جناب را ۱۷ یا ۱۸ یا ۱۹ سال نقل کرده اند، با این اتفاق مغایر است، مضافاً بر اینکه شاهدی بر قول خود ندارند. (۴) ابن شهر آشوب رحمه الله می نویسد: علی اکبر هیجده سال داشت، و گفته شده ۲۵ ساله بوده است. (۵) محمدت قمی رحمه الله گوید: در سن علی اکبر اختلافی عظیم است، ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب گویند؛ ۱۸ ساله بوده، و شیخ مفید او را ۱۹ ساله دانسته (۶) بنابراین از امام زین العابدین علیه السلام کوچک تر بوده است.

ص: ۴۴۵

-
- ۱- ۷۱۴. زیارت ناحیه مقدسه، نفس المهموم : ۳۰۵ به بعد، منتهی الامال: ۱: ۳۷۲ به بعد، مقتل مرحوم مرقم : ۳۱۸ به بعد.
 - ۲- ۷۱۵. انیس الشیعه از سید محمد عبدالحسین هندی کربلائی.
 - ۳- ۷۱۶. الحدائق الوردیه.
 - ۴- ۷۱۷. علی اکبر از مرحوم مرقم: ۱۲.
 - ۵- ۷۱۸. مناقب: ۴: ۱۰۹.
 - ۶- ۷۱۹. ارشاد: ۲: ۱۰۹.

و بعضی گویند ۲۵ ساله بوده و غیر از این هم گفته اند. پس علی اکبر از برادرش امام سجاد علیه السلام بزرگتر بود و این
أصح و أشهر اقوال است. از شیخ اجل ابن ادریس در خاتمه کتاب حج نقل می کند که حضرت علی اکبر بزرگتر

بوده، و آن جناب در زمان خلافت عثمان متولد شده است، و از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، و شعراء
در مدح او اشعار سروده اند. آنگاه ابن ادریس در رد کسانی که می گویند علی اکبر کوچک تر بوده می نویسد: در این باب
باید به خبره ی این فن که علماء نسب و تاریخ و اخبارند، مانند زبیر بن بکار رجوع نمود، و نام جمعی را می برد که همگی
علی اکبر علیه السلام را بزرگتر می دانند و بر این قول اتفاق دارند. سپس محدث قمی رحمه الله می فرماید: در اینجا گفتار ابن
ادریس که فارس این میدان است، و با تتبع کافی به صراحت سخن گوید، کافی است، و مضمون اشعاری که در مدح او وارد
شده، و گفتار معاویه ملعون در حق او (که خواهد آمد) مؤید است. (۱) مرحوم ملاهاشم می نویسد: شهید در «دروس» و
کفعمی فرموده اند که: آن حضرت ۲۵ ساله بوده که دو سال از حضرت زین العابدین علیه السلام بزرگتر بوده، و احتمالاً این
قول اقوی باشد. اولاً به جهت اینکه همه ی محدثین و مورخین علی شهید را علی اکبر نوشته و حضرت زین العابدین علیه
السلام علی اصغر و ثانیاً؛ در مقاتل نقل شده که حضرت زین العابدین علیه السلام در مجلس ابن زیاد (در جواب آن ملعون که
گفت: مگر علی کشته نشد) فرمودند: «کان لی أخ أكبر منی یسمی علیاً فقتلتموه»

ص: ۴۴۶

«آنکه او را کشتند برادر بزرگترم علی بوده.» و ثالثاً؛ در «سرائر» و در مقاتل در احوال حضرت علی اکبر علیه السلام نوشته اند: آن جناب در خلافت عثمان به دنیا آمده و از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، و کفعمی و شهید اول در «دروس» همین را اختیار کرده اند. (۱) مرحوم عمادزاده نیز همین قول را اختیار کرده، و از بسیاری مورخین نقل کرده که آنها

حضرت علی اکبر علیه السلام را از امام سجاد علیه السلام بزرگتر می دانند. (۲) مرحوم مقرر از بیش از ۲۸ نفر از علماء و مورخین شیعه و سنی نقل نموده که: آن جناب از برادرش امام سجاد علیه السلام بزرگتر بوده است... در پایان بعد از ذکر اقوال دانشمندان می گوید: عده ای چون شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» و طبرسی رحمه الله در «اعلام الوری» از این مجموع جدا شده و می گویند: امام سجاد علیه السلام بزرگتر بوده بدون اینکه شاهی بیاورند. (۳) بعضی چون ابن شهر آشوب در «مناقب» و ابن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» و ابن صباغ در «فصول المهمه» و... تصریح کرده اند که حضرت حسین علیه السلام سه پسر داشته اند: علی اکبر، علی اوسط (که همان حضرت سجاد علیه السلام است)، و علی اصغر. و این قول با گفتار فوق مخالفتی ندارد، بلکه بعضی از آنها تصریح نموده اند که علی اکبر علیه السلام در کربلا شهید شده و خواهد آمد که علی اصغر - طفل شیرخوار که نام دیگرش عبدالله بوده - نیز در کربلا شهید شده است. آنچه ممکن است سبب اشکال شود، عبارت پدر بزرگوارش هنگام رفتن او به میدان است که فرمود:

ص: ۴۴۷

۱- ۷۲۱. منتخب التواریخ : ۲۶۹.

۲- ۷۲۲. زندگانی قمر بنی هاشم و علی اکبر : ۳۵۶.

۳- ۷۲۳. علی اکبر از مرحوم مقرر : ۱۶ تا ۲۰.

«اللهم اشهد على هؤلاء القوم فقد برز اليهم غلام...» که گفته شده کلمه «غلام» به جوان ۲۵ یا ۲۷ ساله اطلاق نمی شود. و لکن تحقیق در لغت خلافت آنست. اولاً؛ به ابن سید (فرزند آقا و بزرگ) غلام گویند. ثانياً در «لسان العرب» نقل می کند که از حین تولد تا پیری غلام گویند. و مؤید آن، قول ازهری است که می گوید: از عرب شنیدم همینکه پسری دنیا آمد به او غلام گویند، و نیز شنیدم که به پیرمردان هم غلام می گفتند. و از قول ابوالعباس نقل می کند که

می گویند: فلانی غلام مردم است هر چند پیر باشد. ثالثاً؛ در «مصباح المنیر» (که کتاب مهمی در لغت است) می نویسد: بر مرد پیر هم مجازاً غلام اطلاق می شود چون قبلاً (غلام) بوده است. (۱)

ازدواج حضرت علی اکبر

اگر بگوئیم آن جناب هنگام شهادت ۲۵ سال یا بیشتر داشتند حتماً ازدواج کرده بودند، چون این بزرگوار تارک این سنت عظیمه نخواهند بود. از حدیث بزنطی و بعضی عبارات زیارت آن جناب استفاده می شود که آن بزرگوار ازدواج نموده و دارای فرزند بودند. در «کافی» و «تهذیب» و «قرب الأسناد» روایت نموده که بزنطی از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: آیا می شود زنی را با ام ولد پدر آن زن تزویج نمود؟ فرمودند: بلی، گفت: به ما خبر رسیده که حضرت سجاد علیه السلام چنین نمودند؟ - یعنی دختر امام حسن مجتبی علیه السلام و کنیز ام ولد آن حضرت را تزویج کرده اند

ص: ۴۴۸

-امام رضا علیه السلام فرمودند: چنین نیست بلکه حضرت سجاد علیه السلام دختر امام حسن، و نیز ام ولد از حضرت علی اکبر علیه السلام - که در کربلا شهید شده بود - را تزویج نمودند. (۱) و در زیارت حضرت علی اکبر علیه السلام - که ابو حمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده - آمده است: «... صلی الله علیک و علی عترتک و أهل بیتک و آبائک و أبناءک و أمهاتک الأخیار الأبرار الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. السلام علیک یا بن

رسول الله و ابن امیر المؤمنین و ابن الحسین بن علی و رحمه الله و برکاته... ثم ضع خدک علی القبر و قل: صلی الله علیک یا أبا الحسن - ثلاثا -...» صلوات خداوند بر تو و بر اقوام و خاندان و پدران و فرزندان و مادرانت، (پدران) نیکوئی که خداوند پلیدی را از آنها دور نمود و آنها را پاکیزه قرار داد. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا و ای فرزند امیر المؤمنین و حسین بن علی... پس گونه ات را بر قبر بگذار و سه مرتبه بگو: صلوات خداوند بر تو باد ای ابا الحسن...» (۲) در این زیارت کنیه آن حضرت را ابا الحسن ذکر کرده است، و استفاده می شود که اولاد آن بزرگوار چند عدد بوده چون لفظ «أبناء» جمع است.

مادر آن جناب

لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی است، و عروه بن مسعود یکی از

ص: ۴۴۹

۱- ۷۲۵. وسائل: ۲۰: ۴۷۱ ب ۲۲ از ما یحرم بالمصاهره ح ۳.

۲- ۷۲۶. کامل الزیارات: ۲۳۹ ب ۷۹ زیارت ۱۸.

سادات اربعه در اسلام است، و از بزرگانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را مثل صاحب یاسین (که قوم خود را به خدا دعوت کرد و او را کشتند) و شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم نامیدند.

فضایل حضرت علی اکبر

الف: شباهت او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این جوان خوش سیما در طلاقت زبان و زیبایی صورت و سیرت و خلقت اشبه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، که جامع همه کمالات و صفات حسنه و اخلاق نیکو می باشد.

نعمت های خداوند بی شمار است. (و ان تعدوا نعمت الله لا- تحصوها) (۱) «و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، آنها را شماره نتوانید کرد.» مع ذلك قرآن نعمتهای دنیوی را کوچک شمرد که: (قل متاع الدنيا قليل) (۲) «بگو بهره مندی از این دنیا اندک است» و لیکن درباره ی اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: (انک لعلى خلق عظیم) (۳) «همانا تو دارای اخلاق عظیم و برجسته ای هستی» و حضرت علی اکبر علیه السلام در جمیع صفات و اخلاق چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود.

ص: ۴۵۰

۱- ۷۲۷. سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴.

۲- ۷۲۸. سوره ی نساء، آیه ی ۷۷.

۳- ۷۲۹. سوره ی قلم، آیه ی ۴.

پدر بزرگوارش درباره او فرمودند: «اللهم اشهد فقد برز اليهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولك صلى الله عليه و آله و سلم، و كنا اذا اشتقنا الى نبيك نظرنا اليه»

ص: ۴۵۱

«خدایا گواه باش جوانی که در خلقت و سیرت و گفتار شبیه ترین مردم به پیامبرت بود به جنگ این مردم رفت، و ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم» (۱)

ب: عصمت آن بزرگوار عصمت همانند عدالت دارای درجات متفاوت است، و هیچکس به درجه ی چهارده معصوم علیهم السلام نمی رسد، لکن خداوند مقام عصمت را به حضرت علی اکبر لطف فرموده است. به این فقره از زیارت استدلال شده که امام صادق علیه السلام خطاب به آن بزرگوار فرمودند: «صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و أبناءک و أمهاتک الأخیار الأبرار الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»

ص: ۴۵۲

۱- ۷۳۰. لهوف: ۱۱۳، مثير الأحزان: ۶۸، بحار الأنوار: ۴۲:۴۵، مقتل خوارزمی: ۲: ۳۰. البته نقل شده که فاطمه زهرا علیها السلام در راه رفتن به پدر شباهت داشت. ابن شهر آشوب در مناقب {ج ۳، ص ۳۵۷} می نویسد: «قال جابر الانصاری: ما رأیت فاطمه تمشی الا- ذکرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، تمیل علی جانبها الأيمن مره، و علی جانبها الايسر مره»: «جابر انصاری گوید: ندیدم فاطمه علیها السلام را که راه برود مگر اینکه به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می افتادم، که در راه رفتن یک دفعه میل بطرف راست، و بار دیگر میل بطرف چپ می نمود. و در بشاره المصطفی (ص ۲۵۳ جزء ۹ حدیث ۱) آمده است که آن مظلومه همانند پدر صحبت می کرد: «عن عایشه أنها قالت: ما رأیت أحدا کان أشبه کلاما و حدیثا من فاطمه برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و کانت اذا دخلت علیه ربح بها، و قام الیها، فأخذ بیدها و قبل یدها، و أجلسها فی مجلسه»: «عایشه گوید: احدی را ندیدم که در گفتار و حدیث شبیه تر از فاطمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، هر گاه فاطمه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد می شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او مرحبا می گفت و برای او می ایستاد، آنگاه دست او را می گرفت و می بوسید و او را در جای خود می نشانید». و شیخ مفید رحمه الله (در ارشاد ۲:۳) نقل کرده که؛ امام حسن علیه السلام در هیبت و بزرگی شبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و حضرت امام حسین علیه السلام در سخاوت و شجاعت به جد خود شبیه بود. و ابن شهر آشوب (در مناقب: ۲:۴) در تفسیر آیه ی شریفه (فی ای صوره ما شاء رکبک)، از حسن بن علی علیهما السلام نقل کرده که خداوند عزوجل علی بن ابی طالب علیه السلام را در پشت پدر به صورت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آورد. پس او شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. و امام حسین علیه السلام شبیه ترین مردم به فاطمه علیها السلام و من شبیه ترین خلق به خدیجه هستم. و شیخ مفید رحمه الله (در ارشاد ۲:۳) نقل می کند: «کان الحسن علیه السلام أشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلقا و هدیا و سؤددا»: «امام حسن علیه السلام در خوی و رفتار و سیادت شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود». و صدوق رحمه الله (در کمال الدین: ۱: ۴۰۳ ب ۲۶ ح ۱ و بحار الانوار: ۵۱: ۷۲) از جابر انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «المهدی من ولدی، اسمه اسمی، و کنیته کنیتی، أشبه الناس بی خلقا و خلقا، تکون له غیبه و حیره تضل فیها الامم. ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملها عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما»: «مهدی از فرزندان من است، اسم او چون اسم من و کنیه او چون کنیه من است، در خلقت و خوی شبیه ترین مردم به من است. برای او غیبت و حیرتی است که امتها در آن گمراه شوند. پس چون شهاب ثاقب روی آورد و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنانکه از ستم و ظلم

پر شده باشد». و نیز (در بحارالانوار: ۵۱:۱۶۱ باب ما ورد عن العسکرین علیهما السلام ح ۹) احمد بن اسحاق از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی أرانی الخلف من بعدی، أشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلقا و خلقا. یحفظه الله تبارک و تعالی فی غیبه. ثم ینظره فیما الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما». «سپاس خداوند که مرا نمیراند تا اینکه جانشینم را به من نشان داد که او شبیه ترین مردم در خلقت و خوی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. خداوند او را در زمان غیبتش حفظ می نماید، سپس او را ظاهر می کند، که زمین را پر از عدل و داد نماید، چنانکه از ستم و ظلم پر شده باشد».

(۱) که دوری از رجس و پلیدی همان عصمت است. اما آنچه دال بر مطلب است زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام می باشد، که محدث قمی رحمه الله در مفاتیح نقل کرده: آنگاه به سوی قبر علی بن الحسین علیهما السلام برو و نزد قبر آن جناب بایست و بگو: «السلام علیک أیها الصدیق الطیب الزکی الحیب المقرب، و ابن ریحانه رسول الله... و جعلک من أهل البيت الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»

که خداوند آن بزرگوار را از اهل بیت عصمت قرار داد. کلمه ی «طیب» و «زکی» را نیز می توان مؤید عصمت گرفت. ج: صفات آن سرور حضرت علی اکبر دارای صفات جلال و جمال و ملکات نیکو بود، و به عالم ملکوت وصل بود. دو حدیث از مرحوم سید بن طاووس و شیخ مفید در طی طریق کربلا نقل کردیم که به پدر بزرگوارش گفت: «أفلسنا علی الحق» «آیا ما بر حق نیستیم؟» حضرت فرمودند: بلی. گفت: «اذا لا - نبالی بالموت» «حال که چنین است از مرگ باکی نداریم». د: شجاعت آن بزرگوار شجاعت را از علی مرتضی علیه السلام به ارث برده بود. علامه مجلسی رحمه الله نقل می کند:

ص: ۴۵۳

آن حضرت به هر جانب روی می آورد گروهی را به خاک هلاکت می افکند، «فلم یزل یقاتل حتی ضحج الناس من کثره من قتل منهم. و روی أنه قتل علی عطشه مأه و عشرین رجلا ثم رجع الی أبیه... فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام المأتین...» «بقدری از آن لشکر کشت که از کثرت کشته به شیون آمدند، و روایت شده؛ علی اکبر با آنکه تشنه بود ۱۲۰ نفر را کشت آنگاه نزد پدر بازگشت... دوباره به میدان آمد و آنقدر جنگید تا کشته ها به

دویست نفر رسید» (۱)ه: تربیت شدن در دامان عمویش حضرت مجتبی و پدرش سیدالشهداء علیهماالسلام در «کافی» و «فقیه» و «تهذیب» در زیارتی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که... کنار قبر فرزند آن حضرت، علی بن الحسین علیه السلام، که نزد پای پدر مدفون است می روی و می گوئی: «السلام علیک یابن رسول الله، السلام علیک یابن امیرالمؤمنین، السلام علیک یابن الحسن و الحسین» «سلام بر تو ای فرزند رسول خدا، سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین، سلام بر تو ای فرزند حسن حسین» (۲) شیخ صدوق قدس سره بعد از نقل این زیارت می فرماید: این أصح زیارات نزد من است. گفته اند: برای این فرزند امام حسن علیه السلام گفته شده است که چون امام مجتبی علیه السلام مربی و معلم حضرت علی اکبر علیه السلام بوده است، و در حدیث آمده:

ص: ۴۵۴

۱- ۷۳۲. بحارالانوار: ۴۵:۴۳ و ۴۴.

۲- ۷۳۳. مفاتیح الجنان زیارت مطلقه اول امام حسین علیه السلام.

«انما الالباء ثلاثة؛ من ولدك و من علمك و من زوجك» پدر سه گونه است؛ آنکه ترا به دنیا آورد، و کسی که تو را تعلیم نموده، و دیگر پدر زن» (۱)

محدث قمی رحمه الله می نویسد: در این مدتی که آن حضرت در دنیا بود، عمر شریف خود را صرف عبادت و زهدات و اطعام مساکین و اکرام مسافرین، وسعه ی در اخلاق و توسعه در ارزاق فرموده بحدی که در مدحش گفته شده: لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و لا ناعل (تا آخر ابیات) هیچ دیده ای مانند او ندیده است، نه کسی که پابرهنه راه می رود و نه کفش پوشیده.

ص: ۴۵۵

۱- ۷۳۴. ولی در قرآن به عمو هم اطلاق پدر شده است و این اهمیت مقام عمو را می رساند: الف: {اذ قال ابراهیم لأبیه آزر أتتخذ أصناما آلله (سوره انعام: ۷۴)} و در احادیث آمده که آزر عموی ابراهیم بوده که اطلاق پدر به آن شده است. ب: (اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسماعیل و اسحاق الها واحدا و نحن له مسلمون (سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۳): «چون مرگ یعقوب رسید به فرزندان خود فرمود: پس از مرگ من شما چه می پرستید؟ گفتند: خدای تراء، و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبودی یگانه است، و ما تسلیم او هستیم». یعقوب فرزند اسحاق و ابراهیم بود، ولی فرزند اسماعیل نبود، بلکه اسماعیل عموی فرزندان اسحاق بوده، و قرآن می فرماید: پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق. حضرت حسین علیه السلام به قاسم فرمودند: «یا ولدی أتمشی برجلک الی الموت؟»: «ای فرزندانم، پپای خود سوی مرگ می روی». (مهیج الأحزان : ۱۶۴ م ۷) لیکن به دقت در موارد استعمال، به هر عمویی اطلاق پدر نمی کنند، بلکه عمویی که چون پدر فوت کرد جای پدر بنشیند، و یا فرزند تحت تکفل و تربیت عمو باشد، در این موارد به عمو اطلاق پدر می شود. پس بناچار باید قبول کرد که حضرت علی اکبر علیه السلام تحت تربیت عموی خود امام حسن علیه السلام بوده که در زیارت آمده؛ ای فرزند حسن و حسین.

و در زیارتش خوانده می شود: «السلام عليك أيها الصديق و الشهيد المكرم و السيد المقدم، الذي عاش سعيدا و مات شهيدا، و ذهب فقيدا، فلم تتمتع من الدنيا الا بالعمل الصالح، و لم تتشاغل الا بالمتجر الرابع». چگونه چنین نباشد آن جوانی که شبه مردم به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، و آداب را از دو سید جوانان اهل بهشت اخذ نموده، چنانکه عبارت زیارت مرویه معتبره آن حضرت: «السلام عليك يا بن الحسن و الحسين»

دلالت بر این مطلب دارد (۱) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار او را دوست می داشت، حتی آنکه او را مدح نموده، اشعاری در مدح او می سرود، از آنجمله ابن ادریس در «سرائر» ذکر کرده که حضرت امیر علیه السلام در شأن او فرموده: لم تر عين نظرت مثله من محتف يمشى و لا ناعل (۲) ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبین» از مغیره نقل می کند که روزی معاویه گفت: امروز سزاوارترین مردم به خلافت کیست؟ گفتند: تو، گفت: چنین نیست بلکه شایسته ترین مردم بر این امر علی بن الحسین (علی اکبر) است. چون جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و جمال و بزرگی منشی ثقیف در او جمع است

ص: ۴۵۶

۱- ۷۳۵. منتهی الامال: ۱: ۳۷۵.

۲- ۷۳۶. مهیج الاحزان: ۲۱۲ م ۹.

اول شهید از اهل بیت

چون اصحاب باوفای آن سرور به درجه ی شهادت رسیدند، و نوبت به خاندان آن بزرگوار رسید، علی اکبر اول آنها بود که به میدان شتافت.

مرحوم سید بن طاووس و ابن نما نقل می کنند: چون با آن حضرت بجز خاندانش کسی نماند، علی بن الحسین علیه السلام که از زیبا صورتان و نیکو سیرتان روزگار بود بیرون آمد و از پدر اجازه جنگ خواست، حضرت به او اجازه داد. (۲) مرحوم شیخ مفید می نویسد: همچنان یک یک از یاران سیدالشهداء علیه السلام پیش می آمدند و کشته می شدند، تا از همراهان امام حسین علیه السلام جز خاندانش کسی بجای نماند. پس فرزندش علی بن الحسین علیه السلام پیش آمد... (۳) ابن ادریس رحمه الله می نگارد: «و هو أول قتيل في الواقعة يوم الطف من آل أبي طالب» علی اکبر اولین کشته از آل ابی طالب در روز کربلا بود (۴) از زیارت ناحیه ی مقدسه هم چنین استفاده می شود که حضرت علی اکبر علیه السلام اول شهید از اهل بیت بوده که می فرماید:

ص: ۴۵۷

۱- ۷۳۷. نفس المهموم: ۳۱۴.

۲- ۷۳۸. لهوف: ۱۱۲، مشیر الأحرار: ۶۸.

۳- ۷۳۹. ارشاد: ۲: ۱۰۹.

۴- ۷۴۰. سرائر: ۱۵۳.

«السلام عليك يا أول قتيل من نسل خير سليل من سلاله ابراهيم الخليل...» «سلام بر تو ای اولین جان باخته از خاندان بهترین زادگان (رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) از دودمان ابراهیم خلیل...» (۱) جمعی از مورخین اهل سنت چون طبری (۲) و ابن اثیر و ابوالفرج و... نیز همین را

اختیار کرده اند، اما بعضی احتمال داده اند که مراد اولیت در شأن و رتبه باشد. چنانکه مثلاً می گویند: «فلانی اول عالم یا اول تاجر است»، و گفته اند: عبدالله بن مسلم بن عقیل اول شهید از اهل بیت آن بزرگوار بوده، لکن عبارت زیارت ناحیه و عبارت مرحوم سید بن طاووس و شیخ مفید و ابن ادریس با این توجیه نمی سازد.

شهادت حضرت علی اکبر

چون آن بزرگوار عازم میدان گردید از پدر بزرگوارش اجازه طلبید حضرت به او اذن داد (۳) چون علی اکبر علیه السلام جانب میدان روان گشت، آن پدر مهربان (نگاه مایوسانه به جوان خود کرد و) انگشت سبابه سوی آسمان بلند نمود یا محاسن شریف را روی دست گرفت، گریست و عرض کرد: «اللهم اشهد علی هؤلاء القوم، فقد برز الیهم غلام أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک صلی الله علیه و آله و سلم، کنا اذا اشتقنا الی نبيک نظرنا الی وجهه»

ص: ۴۵۸

۱- ۷۴۱. بحار الانوار: ۶۵:۴۵.

۲- ۷۴۲. تاریخ طبری: ۴۴۶:۵.

۳- ۷۴۳. همه مقاتل معتبر نوشته اند که امام حسین علیه السلام فوراً به فرزند خود اجازه میدان داد، آیا جهت آن چه بوده است؟ ممکن است چون فرزند خودش بود می خواست بدون مهلت برای پروردگارش فدا کند. و شاید طاقت نداشت در آن حالت فرزندش را مشاهده نماید.

«خدایا گواه باش، جوانی که در خلقت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به پیغمبرت بود به جنگ این مردم رفت، هرگاه به دیدن پیغمبرت مشتاق می شدیم به صورت این جوان نگاه می کردیم». خدایا برکات زمین را از ایشان بازدار، و آنها را پراکنده ساز، و میان آنها جدائی افکن، و آنها را متفرق و متشتت فرما، و والیان را هرگز از ایشان راضی مگردان، که این جماعت ما

را طلب کردند تا یاری کنند، ولی شمشیر بر روی ما کشیدند. پس آن حضرت بانگ بر عمر سعد زد که از ما چه می خواهی، خداوند رحم تو را قطع کند، و هیچ کار بر تو مبارک نگرداند، و بعد از من کسی را بر تو مسلط کند که در بستر سرت را ببرد، چنانکه رحم مرا قطع کردی و قرابت و خویشی مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نکردی. پس به آواز بلند این آیه را تلاوت فرمود: (ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين - ذرية بعضها من بعض و الله سمیع العليم) (۱) «خداوند برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان - نسلی را از برخی برتر قرار داد و خداوند شنوا و داناست» (۲) در بسیاری از کتب است که چون شاهزاده عازم جنگ شد، امام به او فرمود: با مادر و برادر و عمه هایت وداع نما. پس به خیام حرم آمد و با صدای بلند فرمود:

ص: ۴۵۹

۱- ۷۴۴. سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۳ و ۳۴.

۲- ۷۴۵. نفس المهموم : ۳۰۸، بحار الانوار: ۴۲:۴۵، مقتل خوارزمی: ۲: ۳۰ و....

«السلام عليك يا أخاه، و عليك يا أهل بيتاه، هذا آخر السلام و آخر الكلام واللقاء في الجنة». چون صدای جانفزای علی اکبر بگوش پرده نشینان حرم رسید همگی به دور او حلقه ماتم زدند، و دستها در آغوش درآوردند، و چندان ناله و گریه کردند که بیهوش شدند... امام سجاد علیه السلام فرمود: روز عاشورا به مرضی شدید گرفتار بودم، در آن حال دیدم یکی آهسته آهسته دست و پای مرا می بوسد. نگاه کردم دیدم برادرم علی اکبر است که در کمال ادب بر روی پایم افتاده و صورت خود به کف پایم می مالد، گفتم: ای برادر، چه شده است

که حالت دگرگون و اشکت جاری است؟ پاسخ داد: پدرم تنها مانده، یارانش کشته شده اند، اینک قصد آن دارم که جانم را نثارش کنم. شاهزاده مادر و برادر و عمه ها را وداع نمود و به نزد پدر بزرگوار آمد، شاه مظلومان بدست خود اسلحه بر او پوشانید. و به روایتی عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر سرش بست... و او را به سوی میدان فرستاد (۱) در کتاب «روضه الأحاب» نقل شده که امام حسین علیه السلام بدست خود سلاح جنگ به قامت علی اکبر پوشانید، و کلاه خودی فولادی بر سر او گذاشت، و کمر بند چرمی که از علی مرتضی علیه السلام به یادگار داشت بر کمر وی بست (و شمشیر مصری بر میان او حمایل کرد) و اسب عقاب را به او داد تا سوار شود، و او را بدین گونه روانه میدان کرد (۲) حمید گوید: دیدم آن حضرت از شدت غم گاهی می نشست و گاهی بر می خاست و سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که علی را فدای امت جدم کردم.

ص: ۴۶۰

۱- ۷۴۶. تذکره الشهداء : ۱۹۷.

۲- ۷۴۷. ناسخ التواریخ: ۲: ۳۵۰، و بهمین مضمون ریاض القدس: ۲: ۷.

خدا بسوز دلم واقفی که جانم رفت ز جان عزیزترم اکبر جوانم رفت (۱) پس آن شاهزاده به میدان رفت، جمیع لشکر حیران جمال نورانی او شدند. چون به میدان رسید بر آن سپاه تاخت و قوت بازویش - که نشانه ای از شجاعت حیدری بود - بروز داد و رجز می خواند: أنا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولى بالنبی من علی فرزند حسین بن علی هستم، سوگند بخدا ما از هر کس به پیغمبر اولاد-تریم... پس حمله می کرد و آن نامردان شقی را می کشت، و بهر جانب رو می کرد گروهی را به خاک هلاکت می افکند، آنقدر از ایشان کشت تا آنکه صدای ضجه و شیون از آنها بلند شد.

به سند معتبر روایت شده که با آن عطش که داشت ۱۲۰ نفر را کشت. در این هنگام حرارت آفتاب و غلبه تشنگی و کثرت زخمها و سنگینی اسلحه او را بسختی انداخت، لذا به سوی پدر شتافت و عرض کرد: «یا أبه، العطش قد قتلنی و ثقل الحديد أجهدنی، فهل الی شربه من الماء سبیل؟ أتقوی بها علی الأعداء» «ای پدر، تشنگی مرا کشت، و سنگینی اسلحه مرا بزحمت انداخته و توانم را برده است. آیا راهی به سوی قطره ی آبی هست تا بر دفاع دشمن قوت یابم»

ص: ۴۶۱

(۱) حضرت گریست و فرمود: «یا بنی یعز علی محمد و علی بن ابی طالب و علی آن تدعوهم فلا یجیبوک، و تستغیث بهم فلا یغیثوک» ای پسر من، بسی دشوار است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه السلام و بر من، که آنها را بخوانی، تو را اجابت نکنند، و به آنها استغاثه کنی به فریاد نرسند». (به روایت سید بن طاووس رحمه الله فرمود: پسر جانم، اندکی جنگ کن، بزودی جد خویش را ملاقات کنی، و او کاسه ای لبریز از آب به تو خواهد داد که بعد از آن دیگر تشنه نشوی).

و به او فرمود: ای فرزند: زیانت را بیرون بیاور. پس زبان او را در دهان گرفت و مکید، و انگشتر خود را به دهانش نهاد و فرمود: به میدان باز گرد که امیدوارم پیش از شام جدت جامی لبریز از آب به تو بنوشاند، که بعد از آن هرگز تشنه نشوی. آن جوان به میدان بازگشت و کارزار عظیمی نمود، و هشتاد نفر دیگر را کشت که تعداد کشتگان به دویست تن رسید. مردم کوفه از کشتن وی پرهیز می کردند، تا اینکه چشم مره بن منقذ عبدی ملعون (۲) به او افتاد و گفت: گناه عرب به گردن من باشد اگر باز اینگونه

ص: ۴۶۲

۱ - ۷۴۹. از کثیر بن شاذان نقل است که گفت: روزی خدمت امام حسین علیه السلام بودم که فرزندش علی اکبر در غیر موسم از پدر درخواست انگور نمود. امام حسین علیه السلام از طریق اعجاز از استوانه ی مسجد برایش انگور و موز آوردند و به او داده فرمودند: ما عند الله لأولیاء اکبر. {فرسان الهیجاء: ۱: ۲۹۹} به نقل از مدینه المعجز و... { شاید بهمین دلیل بود که از پدر بزرگوارش آب مطالبه نمود که آن حضرت از طریق اعجاز او را سیراب نماید تا به میدان برگشته با دشمنان خدا مصاف دهد.

۲ - ۷۵۰. در زیارت ناحیه ی مقدسه {بحار الانوار: ۴۵: ۶۵} و بسیاری از کتب چون ارشاد شیخ مفید و مقتل مقرر و مثیر الأحران و کامل ابن اثیر و تاریخ طبری (۴۴۶: ۵) و اخبار الطوال و مقاتل الطالبین مطابق متن «مره بن منقذ» آمده، ولی در لهوف مرحوم سید بن طاووس و مقتل عوالم و بحار الانوار (۴۴: ۴۵) «منقذ بن مره» ذکر شده است.

بر لشکر حمله کند (چون ۱۲ حمله نموده بود) و داغش را به دل پدرش نگذارم. در این میان که به مردم حمله می کرد، آن ملعون سر راه بر او گرفت و نیزه به او زد و او را به خاک انداخت و لشکر دورش را گرفتند و با شمشیر او را پاره پاره کردند. به روایت «بحار الانوار»: مره بن منقذ بر فرق آن جوان ضربتی زد که تاب و توان از او برفت، لشکر با شمشیر بر او می زد و او دست بگردن اسب خود کرد، و اسب (که گویا تیر به چشمش خورده، و یا خون آن حضرت چشمانش را فرا گرفته بود) او را میان لشکر دشمن برد، «فقطعه بسیوفهم اربا اربا» لشکر با شمشیر خود او را پاره پاره کردند. چون جان به گلویش رسید فریاد زد: «یا اَبَتاه، هذا جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قد سقانی بكأسه الأوفی شربه لا أظمأ بعدها أبدا، و هو يقول:

العجل العجل، فان لك كأسا مذخوره حتى تشر بها الساعه» پدر جان، این جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که جامی پر به من نوشانید که دیگر تشنه نشوم، و می گوید: بشتاب بشتاب که جامی هم برای تو آماده کرده ام، تا در این ساعت بنوشی». به روایت مرحوم سید بن طاووس: صدا زد؛ «یا اَبَتاه، علیک السلام، هذا جدی (رسول الله) یقرئک السلام و یقول لك: عجل القدوم علینا» پدر جان، خدا حافظ، این جدم رسول خداست که به تو سلام می رساند و می گوید: هر چه زودتر نزد ما بیا. پس فریادی بر آورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود. امام حسین علیه السلام آمد بر بالینش نشست.

«و وضع خده علی خده، و قال: قتل الله قوما قتلوك، ما أجرأهم علی الله و علی انتهاك حرمة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، علی الدنيا بعدك العفی» آن حضرت صورت خود را بر صورت علی گذاشت و فرمود: خدا بکشد آن گروهی که تو را کشتند، چه جرأتی نسبت به خداوند و بر شکستن حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارند. بعد از تو خاک بر سر دنیا باد.» در «روضه الصفا» آمده که امام حسین علیه السلام بر بالین جوانش با صدای بلند گریست و

تا آن زمان کسی (از دشمن) صدای گریه او را نشنیده بود. (۱) ابی مخنف می نویسد: سپس بر قوم مارقین حمله کرد و ۱۸۰ نفر را کشت. از طرفی ملعونی کمین کرد و عمودی آهنین بر سرش زد که با سر به زمین آمد. حضرت نشست و صدا زد: پدر جان خداحافظ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام، و این جده ام فاطمه زهرا علیها السلام و خدیجه کبری هستند که می گویند: العجل، آنها مشتاق دیدار تو هستند. (۲) مرحوم واعظ قزوینی از «مقتل» شیخ حر عاملی نقل می کند که حضرت هنوز چند قدم به کشته ی علی اکبر مانده بود، که خود را از مرکب به زیر انداخت، زانو بزانو خود را به جوانش رسانید. اول نگاهی به آن بدن قطعه قطعه کرد، دید سنگدلان جای سالمی در بدن آن جوان نگذاشته اند، و از ضربت تیر و شمشیر و نیزه و خنجر جسم جوانش را مشبک کرده اند. بعد، «صاح الامام سبع مرات» «امام هفت مرتبه فریاد کشید» آه و ولداه، آه و علیا، و آه و ثمره فؤاده، و لدی قتلوک. یا کو کبا ما کان أقصر عمره و کذا تکون کواکب الأسحار

ص: ۴۶۴

۱- ۷۵۱. بحارالانوار: ۴۳:۴۵، لهوف: ۱۱۳، مقتل خوارزمی: ۲: ۳۰، نفس المهموم: ۳۰۸.

۲- ۷۵۲. مقتل ابی مخنف: ۱۲۷، وقایع الأيام خیابانی: ۳۹۸.

ستاره ی من، چه زود عمرت پایان رسید، ستارگان سحری اینگونه هستند. علی با پدر حرف بزنی... «فجعل یمسح الدم علی ثنایاه الشریفه» آقا با دست مبارک، خون از دندانهای عزیزش پاک می کرد»،

و شروع کرد دندانهای علی را بوسیدن... «فاذا نطقت فأنت منطقی، و اذا سکتت فأنت فی مضماری، ولدی ولدی ولدی ولدی، فوضع خده علی خده، و قال: أما أنت فقد استرحت من هم الدنيا و غمها، و صرت الی روح و راحه، و بقی أبوک فریدا و حیدا، و ما أسرع لحوقی بک» «چون سخن بگویم تو ورد زبان منی، و چون سکوت کنم تو نقش دل منی، فرزندم، فرزندم، فرزندم، پس صورت بر صورت او گذاشت و فرمود: تو از هم و غم دنیا راحت شدی و به سوی رحمت خدا و بهشت رفتی، ولی پدرت یکه و تنها ماند، و چه زود است ملحق شدن من به تو» (۱) امام صادق علیه السلام در زیارت آن حضرت می فرمایند: «بأبی أنت و أمی من مذبح و مقتول من غیر جرم، بأبی أنت و أمی دمک المرتقی به الی حبیب الله، بأبی أنت و أمی من مقدم بین یدی أبیک، یحتسبک و یبکی علیک، محترقا علیک قلبه، یرفع دمک بکفه الی أعنان السماء، لا یرجع منه قطره، و لا تسکن علیک من أبیک زفره» «پدر و مادرم قربان تو سر بریده و کشته ی بی گناه، پدر و مادرم فدای تو که خونت تا نزد حبیب خدا بالا رفت. پدر و مادرم قربانت که در برابر پدر به

ص: ۴۶۷

میدان شتافتی و او و تو را در راه خدا داد و بر تو می گریست و دلش برای تو آتش گرفت، و خونت را با دست خود تا دل آسمان می پاشید که قطره ای از آن بر نمی گشت، و ناله اش برای تو خاموش نمی شد...» (۱) روایت شده که چون علی بن الحسین علیه السلام در کربلا کشته شد، امام حسین علیه السلام با جبه ی خز و عمامه ای که دو گوشه از آن آویزان بود، بالین او رفت و فرمود: «أما أنت يا بني، فقد استرحت من كرب الدنيا و غمها، و ما أسرع اللحوق بك» «ای پسر من تو از گرفتاری و غم دنیا راحت شدی و من هم شتابان به تو می پیوندم» (۲) چون علی اکبر شهید کربلا نور چشم انبیاء و اولیاء دیدگان سلطان اقلیم وجود خالق جان، مالک غیب و شهودمانده همچون ذات خود فرد و وحید جمله اصحابش ز تیغ کین شهیدشسته دل یکجا ز نقش ما سوی دل ندارد با کسی غیر خدامرحوم سپهر می نویسد: پس امام حسین علیه السلام اسب براند و به شتاب صفوف لشکر را شکافت و مردم را پراکنده کرد و صیحه می زد و همی «علی» می گفت. چون به بالین او رسید از اسب پیاده شد، و فرزند را بر سینه ی خود چسبانید و چهره ی مبارک بر چهره ی او نهاد. علی اکبر چشم گشود و عرض کرد: ای پدر بزرگوار، می بینم که درهای آسمان باز شده و حوران بهشتی نازل می شوند، و جامهای سرشار از شربت بر کف دارند و مرا به سوی خویشان می خوانند. اینک بدان سرای سفر می کنم و می خواهم که این

ص: ۴۶۸

۱- ۷۵۴. کامل الزیارات : ۲۳۹ ب ۷۹ قسمتی از زیارت ۱۸.

۲- ۷۵۵. منتخب طریحی: ۲: ۳۱۵ م ۹.

در سوگ من چهره نخرانشند. این بگفت و درگذشت (۱) می توان گفت: آن حضرت بر بالین جوانش نشست مانند نشستن جوان مرده ها، از داغ او خاک نشین شده، دل از مرگ جوان آتش گرفته، از چشمهای اشک روان است. سینه اش پر غم، اعضاء از کار افتاده، جوارح سست شده، لرزه به استخوانها افتاده، دل از دنیا برکنده، روز روشن در نظرش تار شده، از جان سیر و از زندگی دلگیر گشته، گاهی صدا میزند جواب نمی شنود، گاهی می پرسد حرف نمی زند. گاهی به قاتلانش نفرین می کند. گاهی خون از لب و دندانش پاک می کند، گاهی صورت به زخمهای بدنش می مالد، گاهی می فرماید: بابا راحت شدی. و یا می فرماید: پدر پیرت را تنها گذارده ای. و یا می گوید: من هم شتابان به تو می رسم. جوانان بنی هاشم بالای سرش حلقه ی ماتم زده، گریبانها دریده اند، و سینه ها خراشیده اند. حمید بن مسلم گوید: زنی را دیدم مانند آفتاب تابان، بی تابانه از خیمه بیرون دوید و فریاد و ویلا، و ثبوره می کشید و می گفت: ای نور دیده ی اخیار، و ای میوه ی دل و نور چشمان من، پس جسد مطهر آن شاهزاده را در بر کشید. پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: زینب دختر علی علیه السلام است. پس آن حضرت دست خواهر بگرفت و او را به سوی خیمه برگردانید. آنگاه رو به جوانان کرد و فرمود: «احملوا أ خاکم» «برادر خود را بردارید». او را از قتلگاه برداشتند و آوردند و جلو خیمه ای که برابر آن می جنگیدند گذاشتند

ص: ۴۶۹

(۱) شیخ مفید رحمه الله نقل کرده که زینب خواهر حسین علیه السلام از خیمه بیرون دویده، فریاد می زد:

«یا أخیاه و ابن أخیاه» ای برادرم و ای فرزند برادرم» و شتابانه آمد تا خود را روی نعش علی اکبر انداخت. امام حسین علیه السلام سر خواهر را بلند کرده و او را به خیمه باز گردانید، و به جوانان خود فرود: برادر خود را بردارید. جوانان آمده او را برداشتند، و جلو خیمه ای که در برابر آن می جنگیدند، بر زمین نهادند. (۲) عماره بن واقد گوید: در آنحال زنی را دیدم از خیمه ی حسین علیه السلام بیرون آمد و ندا می کرد: «وا ولداه، واهمهجه قلباه، یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء، أو کنت و سدت تحت أطباق الثری» ای عزیز مادر، کاش پیش از این کور شده بودم، یا مرده بودم و این حالت را نمی دیدم»، چون به نزد آن نعش رسید خود را روی آن انداخت، سیدالشهداء علیه السلام تشریف آورد و عبائی بر سرش انداخت و دست او را گرفته سوی خیمه برگردانید. (۳) در بعضی کتب معتبره از شیخ مفید رحمه الله، و او به اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که چون علی بن الحسین علیه السلام شهید شد، امام گریان و نالان وارد خیمه شد و از خود مأیوس بود. سکینه آمد و عرض کرد: «مالی أراک تنعی نفسک و تدیر طرفک، این أخی علی» شما را چه شده است! می بینم که نزدیک است روح پرواز کند و جان

باخته ای، و چشم به این سو و آن سو می گردانی، برادرم علی کجاست؟». امام فرمودند: این گروه لثام او را کشتند. سکینه از شنیدن این خبر فریاد؛ و آخاه و

مهجه قلباه، بر آورد، و خواست از خیمه بیرون رود. آن حضرت منع نموده فرمود: ای سکینه، اتقی الله و استعملی الصبر» از خدا بپرهیز و صبر پیشه کن». گفت: «یا أبتاه، کیف تصبر من قتل أخواها، و شرد أبوها» پدر جان، چگونه صبر کند کسی که برادرش کشته، و پدرش را آواره شده است» حضرت فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون (۴) شیخ صدوق رحمه الله از حاجب ابن زیاد نقل کرده که چون سر حسین علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند، دستور داد آن را در طشت طلا برابرش نهادند و با چوب دستی به دندانهایش می زد و می گفت: «لقد أسرع الشیب الیک یا أبا عبدالله...» یا ابا عبدالله چه زود پیر شدی! (۵) و گفته اند: زینب کبری علیها السلام در جواب فرمود: ای پسر زیاد، برادرم پیر نبود، ولی داغ علی اکبر او را پیر نمود (۶) «قال ابن ابی لیلی للصادق علیه السلام: ای شیء أحلی مما خلق الله عزوجل؟

فقال علیه السلام: الولد الشاب. فقال: ای شیء أمر مما خلق الله؟ فقال: ففقدته. فقال: أشهد أنکم حجج الله علی خلقه» ابن ابی لیلیا به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در

میان مخلوقات خداوند عزوجل چه چیز از همه چیز شیرین تر است؟ فرمودند: فرزند جوان. عرض کرد: از بین مخلوقات خدا چه چیز تلخ تر است؟ حضرت فرمودند: از دست دادن آن جوان. پس گفت: گواهی می دهم که شما حجت های خدا بر مردم هستید» (۷) مرحوم شیخ محمد مهدی مازندرانی مطالب نفیسه ای در رابطه با شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام ذکر کرده که بطور اختصار نقل می شود: ۱- حضرت امام حسین علیه السلام هنگام رفتن حضرت علی اکبر علیه السلام به میدان خطاب به عمر سعد فرمودند: «قطع الله رحمک... کما قطع رحمی» خدا رحم ترا قطع کند چنانکه تو از ما قطع رحم کردی»، زیرا عمر سعد پسر خاله ی لیلی مادر علی اکبر بود و با آن جناب خویشی داشت (۸) ۲- در مقاتل آمده: «احتمله الفرس الی معسکر الأعداء»

کلمه «احتمل» چون از باب افتعال است اشاره به آنست که حضرت علی اکبر علیه السلام به خاطر کثرت جراحات وارده از اثر شمشیر، متمکن نبود که بر پشت اسب قرار گیرد، و اسب آن بزرگوار بزحمت او را حمل می کرد، و چون خون فرق مبارک بر صورت اسب جاری و چشمانش را خون فراگرفته بود، آن بزرگوار را میان لشکر دشمن برد و آن لثام با شمشیرهای خود او را پاره پاره کردند، اسب دیگر طاقت نیاورد و آن حضرت به زمین سقوط کرد. ۳- از این عبارت زیارت آن مظلوم «یرفع دمک بکفه الی عنان السماء»، چنین فهمیده می شود که امام حسین علیه السلام خون آن بزرگوار را بطرف آسمان پاشید. ۴- هنگامیکه عمرسعد لشکر را به جنگ با حضرت علی اکبر علیه السلام امر کرد،

ص: ۴۷۰

۱- ۷۵۷. بحار الانوار: ۴۴:۴۵، جلاء العیون : ۴۰۶.

۲- ۷۵۸. ارشاد: ۱۱۰:۲.

۳- ۷۵۹. مهیج الأحزان : ۲۱۵ م ۱۰.

۴- ۷۶۰. مهیج الأحزان : ۲۱۶، وقایع الأيام خیابانی : ۴۰۲.

۵- ۷۶۱. امالی صدوق : ۱۶۵ م ۳۱ ح ۳.

۶- ۷۶۲. نهضت حسینی: ۱۰۲:۲ به نقل از انوار المجالس : ۱۵۴.

۷- ۷۶۳. من لا یحضره الفقیه: ۱: ۱۸۸ ح ۵۶۹.

۸- ۷۶۴. عمرسعد خود نیز این مطلب را بعد از مراجعت از کربلا- به ابن زیاد گفت: «انی قطعت رحمی و وصلت خصمی و خالفت ربی...»: «من رحم خود را قطع کردم و به دشمن خود پیوستم و مخالفت پروردگار خود نمودم...» بعضی از اهل منبر کلام حضرت را چنین ترجمه می کنند که: چنانکه تو نسل مرا قطع کردی نسل تو بریده شود. و این اشتباه است نسل حضرت حسین علیه السلام ابدًا بریده نشد و انوار حسینی و سادات فراوان از نسل آن بزرگوار روی زمین می باشند، بلکه مراد این است که تو با من قطع رحم نمودی، خداوند با تو قطع کند.

عده ای از اهل کوفه آن ملعون را سرزنش کردند و گفتند: ما را امر می کنی بچنگ کسی برویم که شبیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، و عده ای از آنها به خاطر بزرگی مصیبت سیدالشهداء علیه السلام به حال آن حضرت گریه کردند. ۵- بعضی می نویسند: حضرت زینب علیها السلام پیش از برادر به بالین حضرت علی اکبر علیه السلام آمده، چون می دانست اگر امام حسین علیه السلام حضرت علی اکبر را اینگونه ببیند، روح از بدنش مفارقت می کند، و داغ علی اکبر وی را می کشد، لذا حضرت زینب علیها السلام خواست برادر را بخود مشغول کند تا زنده بماند. ۶- چون سکینه دید پدر بزرگوارش نزدیک است جان دهد فرمود: «این آخی علی» مقصودش این بود کجاست برادرم که شبیه به پیامبر است و هرگاه پدرم به او نظر می کرد هم و غم او زائل می شد، حال کجاست تا به او نظر نماید. حضرت در جواب فرمودند: مردان پست او را کشتند. ۷- مرحوم شیخ جعفر شوشتی گوید: حضرت حسین علیه السلام در مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام سه مرتبه نزدیک بود جان دهد:

اول: چون حضرت علی اکبر علیه السلام مقابل پدر آمد و اجازه خواست، آن حضرت به او اذن داد و لباس رزم بر او پوشانید و او را مسلح نمود و بر عقاب سوار کرد، زنان از خیمه ها بیرون آمدند و گرد او جمع شدند، عمه ها و خواهرهای او عنان اسبش را گرفتند و مانع از رفتن او شدند. امام حسین علیه السلام حالش دگرگون شد بطوریکه نزدیک بود جان دهد، فریاد برآورد او را رها کنید. «فانه ممسوس فی الله و مقتول فی سبیل الله» که او غرق در خداست و کشته ی راه خدا می باشد، پس دست او را گرفت و از میان زنان بیرون برد و به او نگاه مأیوسانه نمود... دوم: هنگامیکه حضرت علی اکبر علیه السلام از میدان برگشت در حالی که زخمهای

فراوان برداشته، و خون از حلقه های زره اش جاری بود، حرارت و عطش او را فراگرفته بود، ایستاد و فرمود: «یا أبه، العطش قد قتلنی...» آن حضرت جوانش را به سینه چسبانید و گریه می کرد و نزدیک بود از شدت هم و غم جان دهد که نمی تواند او را سیراب کند. سوم: چون حضرت علی اکبر علیه السلام به زمین آمد و فریاد برآورد: پدر جان خداحافظ، حضرت سکینه گوید: چون پدرم صدایش را شنید نزدیک بود بمیرد. چشمانش همانند شخص محتضر گشته بود، به اطراف خیمه نگاه می کرد و نزدیک بود روح از جسد مبارکش بیرون آید، در وسط خیمه فریاد برآورد: فرزندم، خدا بکشد کسانی که تو را کشتند. چون حضرت زینب صدای برادر را شنید، فریاد زد: یا حبیب قلباه، وا ثمره فؤاداه، کاش پیش از این روز کور شده بودم. زنان دسته جمعی فریاد کردند: حضرت حسین علیه السلام به آنها فرمود: ساکت شوید چون گریه ها در پیش دارید.

۸- در کتاب «ناسخ التواریخ» آمده که حضرت حسین علیه السلام اسب تاخت و صفوف لشکر را شکافت و مردم را پراکنده می کرد و مرتب فریاد می زد: «ولدی علی». (که دنباله ی آن قبلا- گذشت). ۹- مرحوم شیخ حسین بحرانی در «الفوادح الحسینیة» چنین آورده: چون حضرت علی اکبر علیه السلام طلب مبارز نمود، احدی جرئت نمی کرد با او بجنگد. ابن سعد ملعون طارق بن کثیر را خواند و به او گفت: از ابن زیاد جایزه درخواست کن و بجنگ این جوان برو و سرش را برای من بیاور. آن ملعون گفت: تو از ابن زیاد ملک ری می گیری، من به سوی او می روم، بشرط آنکه از او برایم امارت موصل بگیری. عمر سعد قبول کرد و انگشتر خود را گرو نزد او

گذاشت. طارق بجنگ آن بزرگوار بیرون رفت، و با هم مقاتله کردند، تا اینکه آن حضرت ضربه محکمی به او زد و او را کشت. پس برادرش بجنگ آن حضرت آمد که حضرت علی اکبر شمشیر به چشمانش زد و او را نیز کشت. دیگر کسی جرأت نمی کرد به مبارزه ی با او بیرون آید، تا اینکه عمرسعد فریاد برآورد: آیا کسی نیست بجنگ با او رود؟ بکر بن غانم بسویش شتافت. چون آن ملعون عازم جنگ شد، رنگ صورت امام حسین علیه السلام دگرگون شد. مادرش لیلی عرض کرد: ای سید من، مگر جوانم کشته شد؟ فرمود: نه، و لکن مردی بجنگ او آمد که بر او می ترسم، برو برای فرزند خود دعا کن، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم: دعای مادر در حق فرزند مستجاب است. لیلیا در خیمه سر خود را برهنه کرد و برای جوانش دعا کرد، و بکر را لعنت نمود. حضرت علی اکبر علیه السلام نگاه کرد دید زره زیر بغل بکر سوراخ است، شمشیر خود را چنان در آنجا زد که او را دو نصف کرد و به درک واصل نمود. در خبر دیگری آمده که لیلی چنین دعا کرد: «یا راد یوسف علی یعقوب من بعد الفراق، و جاعله فی

الدهر مسرورا، و یا راد اسماعیل الی هاجر، الهی بعطش ابي عبدالله، الهی بغربه ابي عبدالله، امنن علی برد ابني» «ای کسی که یوسف را بعد از فراق یعقوب به او بازگرداندی، و او را در زندگی مسرور نمودی، و ای کسی که اسماعیل را به هاجر رساندی، پروردگارا به تشنگی ابا عبدالله و به غربت او سوگند که؛ بازگشت فرزندم را بر من منت گذار». ۱۰- مرحوم حجه الاسلام ملامحمد اشرفی نقل نموده که چون حضرت

علی اکبر علیه السلام کشته شد لیلی پا برهنه از خیمه خارج شد و فریاد می زد: «وا ولداه» این خبر تأیید می شود به آنچه در بعضی کتب معتبره که حضرت علی اکبر علیه السلام جنگ نمود تا کشته شد و مادرش لیلی درب خیمه ایستاده به او نظر می کرد. ۱۱- در بعضی کتب از شخصی حکایت شده که می گفت: سوار بر شتر و در کوچه های مدینه می گشتم، تا اینکه بخانه های بنی هاشم رسیدم، از خانه ای گریه و فریاد جانسوزی شنیدم. دانستم که زنی گریه و ناله می کند همانند زنی که فرزندش را از دست داده باشد. ناله و فریاد چنان بود که حتی شترم از شنیدن آن ناله ها طاقتش را از دست داد. پیاده شدم و ایستادم و منتظر بودم کسی از خانه بیرون آید تا سؤال کنم، کنیزی از خانه بیرون آمد، پرسیدم: این خانه کیست؟ گفت: صاحبخانه حضرت حسین علیه السلام است که شهید شده. گفتم: این زن گریه کننده کیست؟ گفت: لیلی مادر علی اکبر می باشد که دائماً شب و روز برای پسرش گریه می کند.

(۱)

آیا لیلا مادر علی اکبر، در کربلا بود؟

مرحوم محدث قمی قدس سره می نویسد: اینکه مادر او در کربلا بود یا نبود، در این باب چیزی نیافتیم (۲) لابد منظور ایشان آنست که مدرک معتبر بدست نیاورده اند، همانطوریکه در «منتهی الآمال» نیز یادآور شده اند، و الا در بعضی مقاتل تصریح شده که لیلی در کربلا بوده است. بنظر حقیر؛ بودن لیلی در کربلا دلیل نمی خواهد، چون امام حسین علیه السلام همه

ص: ۴۷۴

۱- ۷۶۵. معالی السبطين: ۱: ۲۵۳ تا ۲۵۶.

۲- ۷۶۶. نفس المهموم: ۳۱۵.

خاندانش، از زنان و فرزندان همراه خود به مکه و از آنجا به کربلا بردند. بنابراین اگر بگوئیم یکی از زنان آن حضرت در کربلا نبوده دلیل می خواهد، و اگر لیلی در مدینه و یا در مکه مانده بود مورخین ذکر می کردند. مگر کسی بگوید: لیلی قبل از جریان کربلا فوت کرده بود، که قائلی ندارد، و اگر کسی گفته باشد قول او شاذ و نادر است (۱) و از «معالی السبطين» نقل شد که به دستور حضرت امام حسین علیه السلام لیلی برای علی اکبر دعا نمود و بازگشت او را از خداوند خواست، و این مطلب را تأیید می کند اتفاق همه مورخین و مقتل نویسان که حضرت علی اکبر علیه السلام جنگ را رها کرده و به خیمه ها بازگشت، و این عمل هیچ مناسبتی ندارد، خصوصاً با شوق فراوان آن بزرگوار به شهادت، ناچار باید گفت که دعای مادر بود که آن حضرت به خیمه ها بازگشت نمود. حال اگر این بانوی بزرگوار در کربلا بوده چه حالی داشت هنگامیکه بدن غرق بخون جوانش را دید!!

ابوبصیر از امام باقر و امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند: (در داستانی که حضرت ابراهیم مأمور به ذبح پسرش شد و کارد به گلوی فرزند خود گذاشت بریده نشد و از مأموریت بازگشت) چون ابراهیم ساره را از جریان باخبر کرد، ساره برخاست و اثر کارد را زیر گلوی فرزندش دید. «ففرعت و اشتکت و کان بدء مرضها الذی هلکت فیه»

ص: ۴۷۵

۱- ۷۶۷. خطیب توانا مرحوم سید مرتضی برقی که در مقتل تبحر خاصی داشت، معتقد بود که؛ حضرت لیلا در کربلا حضور داشت، و روزی برای این مطلب از ۲۵ منبع معتبر مدرک نقل کرد. ابن شهر آشوب می نویسد: چون حضرت علی اکبر علیه السلام به خیمه بازگشت مادرش به او می نگریست، ولی صحبت نمی کرد. اما اسم مادرش را «شهربانو» ذکر می کند. {مناقب: ۱۰۹:۴}.

«پس ترسید و مریض شد و این شروع بیماری وی بود که با آن از دنیا رفت» (۱) و نیز نقل شده که جناب عبدالمطلب کنار کعبه نمود که اگر خداوند ده پسر به او عطا کند یکی را در موسم حج در منی قربانی نماید. چون خداوند به او ده فرزند عطا نمود، خواست یکی را قربانی نماید، فرزندان را طلبید و به ایشان فرمود: نزد مادرهای خود روید و ایشان را خیر دهید که من چنین نذری کرده ام، و بگوئید که شما را زینت کنند و سرمه در چشمهای شما بکشند، و با آنها وداع کنید، وداع کسی که مراجعت نخواهد کرد. چون مادران خود را مطلع کردند، صدای شیون از خانه هایشان بلند شد و تا صبح گریه می کردند، و آن شب بر زبان و دختران عبدالمطلب بسیار تلخ گذشت، خصوصاً مادر عبدالله که از همه بیشتر گریه می کرد، و آن پسر را خیلی دوست می داشت، و عبدالله در آن وقت یازده ساله بود. (ولی شب عاشورا بر اهل بیت پیامبر علیهم السلام تلخ تر گذشت). چون صبح طالع شد عبدالمطلب رداء حضرت آدم را بر دوش، و نعلین شیث را در پا، و انگشتر حضرت سلیمان را در انگشت نمود، و خنجر برنده در دست گرفته و فرزندان را طلبید. همه با لباسهای فاخر خدمت پدر شتافتند جز عبدالله که مادرش فاطمه راضی نمی شد. چون او را شایسته قربانی می دانست. و می گفت: قرعه بنام او بیرون خواهد آمد. عبدالمطلب به خانه فاطمه آمد، دید عبدالله سر به سینه مادر گذاشته و مادر او را

بسینه خود چسبانیده، عبدالمطلب دست عبدالله را گرفته و او را از خانه بیرون آورد. مادر استغاثه می کرد و می گفت: چگونه راضی می شوی که این چنین فرزندی

ص: ۴۷۶

را بدست خود بکشی؟! عبدالله از مادر با التماس رخصت می طلبید و به جانب پدر می گریخت و می گفت: کاش پیش از این مرده بودم و این حالت را ندیده بودم. عبدالمطلب بی تاب شد و زار زار گریست، عبدالله گفت: ای مادر، اگر خداوند مرا بجهت قربانی اختیار نماید زهی سعادت، و اگر دیگری را اختیار نماید با هزار اندوه سوی تو برمی گردم. ناچار قبول کرد، چون چند قدم روانه شد، فاطمه صدا زد: ای مادر صبر کن تا دفعه ی دیگر دست به گردنت نمایم و تو را وداع کنم، چون امید بازگشتن از تو ندارم، عبدالله صبر کرد تا مادرش رسید، دست به گردن او درآورد و بیهوش شد. (ای دوستان، چه حالی داشت حضرت حسین علیه السلام و لیلی هنگام وداع با علی اکبر، چون علی اکبر می خواست به میدان روانه شود، مادرش دست به گردن او درآورد و صورت او را بوسید و سرمه در چشمهایش کشید و گیسوانش را شانه زد. آنگاه مدهوش افتاد. حمید بن مسلم گوید: هنگامیکه علی اکبر روانه ی میدان شد امام حسین علیه السلام از حرم بیرون آمد در حالی که هر دو دست به کمر گرفته و می فرمود: ای داد، کمر حسین شکسته شد، و سر خود را به جانب آسمان بلند کرد و از چشمانش قطرات اشک جاری بود، و آهی کشید بنحوی که زمین بلرزه درآمد... حمید گوید: دیدم آن حضرت از شدت غم گاهی می نشست و گاهی برمی خاست، و سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که علی را فدای امت جدم کردم). عبدالله با پدر سوی کعبه روانه شد. جمیع قریش از زن و مرد در مسجدالحرام جمع شدند. عبدالمطلب اولاد خود را در کعبه جمع نمود و فرمود: ای پروردگار خانه و حرم، خداوند مقام و زمزم، اینک همه ی فرزندان خود را بدرگاه تو آورده ام، هر یک را

خواهی اختیار کن. نام هر یک را بر تیری نوشت و به خادم کعبه داد و فرمود: فرزندان مرا برداشته داخل خانه کعبه کن و قرعه بینداز، به اسم هر یک بیرون آید شال دور گردن او کرده بیرون آور.

حاضرین صدا به شیون بلند کردند که خادم کعبه ردای عبدالله را در گردنش انداخته از خانه بیرون کشید. رنگ عبدالله به زردی مایل و از شوق می لرزید. عبدالمطلب از این خبر مدهوش شد. و برادران او نیز گریان از کعبه بیرون آمدند. و ابوطالب که برادر مادری او بود از همه بیشتر می گریست. چون عبدالمطلب بهوش آمد صدای گریه مرد و زن قریش بگوشش رسید و دید فاطمه مادر عبدالله با هر دو دست خاک بسر می ریزد، و صورت خود را می خراشد. چون خواست عبدالله را قربانی کند بزرگان قریش نگذاشتند. ابوطالب بر دامن عبدالله چسبیده و می گفت: ای پدر، برادر مرا بگذار و مرا بجای او ذبح کن. پس از مبالغه بسیار عبدالمطلب راضی شد دوباره قرعه بیندازد، باز به اسم عبدالله بیرون آمد. عکرمه بن عامر که از بزرگان بود، تدبیر نمود و گفت: قرعه بنام عبدالله و شتران بینداز، روز دیگر عبدالله را با لباسهای فاخر در حالی که به انواع زینتها آراسته بود نزد کعبه حاضر نمودند. بعد از هفت شوط طواف ده شتر حاضر کرد و قرعه افکند تا نود شتر باز قرعه بنام عبدالله بیرون آمد. عبدالمطلب خواست عبدالله را ذبح کند جمعی از زنان مکه با سر و پای برهنه و گیسوان پریشان، طفل های شیرخواره خود را بر روی دست گرفته نزد عبدالمطلب آمدند و گفتند: ای سید قریش، اگر بر ما رحم نمی کنی بر این طفلهای صغیر ما رحم کن و عوض او این طفلهای ما را ذبح کن، که چون آن طفلها را دید ترحم نمود و بار دیگر قرعه بنام عبدالله و صد شتر انداخت، (که بنا بر روایات قرعه بنام شتران بیرون آمد و لذا سنت شده که دیه ی هر مرد صد شتر می باشد). عبدالله فرمود: ای پدر چند وصیت دارم: ۱- دست و پای مرا محکم ببند که مبادا حرکت کنم. ۲- روی مرا بپوشان که مبادا مهر پدری بر تو غالب شود و امر خدا را بجا نیاوری. ۳- جامه های خود را جمع کن که خون آلود نشود که هر وقت بر آن نظر کنی داغ تو

تازه شود. ۴- ای پدر، در مصیبت من صبر کن و بسیار اندوه بخود راه مده. عبدالمطلب گفت: ای پسر بخدا سوگند، دست و پای تو را نبندم، چون طاقت ندارم تو را به این حال ببینم. (حال چگونگی امام مظلوم علیه السلام طاقت آورد که حضرت علی اکبر علیه السلام را پاره پاره مثل خانه زنبور سوراخ سوراخ ببیند، چنانکه در

حدیث آمده؛ دفعه ی آخر که حضرت علی اکبر بجهاد رفت بنی امیه دور او را گرفتند. «فقطعه بسیوفهم اربا اربا» (با شمشیرها بدن او را پاره پاره و قطعه قطعه کردند). در روایت دیگر: اینقدر جراحت بر بدن لطیفش آمده بود که او را نمی شناخت که چون او را به خیمه ها آوردند حضرت سکینه عرض کرد: این نعش کیست؟ حضرت فرمودند: نعش برادرت علی اکبر است، پس خود را روی نعش برادر انداخت و مدهوش شد. ۵- ای پدر، از حال مادرم غافل نشوی و او را دلداری دهی که می دانم بعد از من چندان زندگی نخواهد کرد. ۶- ای پدر، به برادران من بگو: هر وقت بر سر خوان طعام می نشینند، مرا یاد کنند. ۷- ای پدر، به مادرم بگو: گاهی بر سر قبرم بیاید و بر غریبی من گریه کند.

مادرش رمله ام ولد بود، که در زمین کربلا حضور داشت (۲) قاسم هنوز به حد بلوغ نرسیده بود (۳) و ابی مخنف در مقتل خود می نویسد: او چهارده سال داشت (۴) مرحوم سید بن طاووس و ابن نما و شیخ مفید و علامه مجلسی می نویسند: جوانی بیرون آمد که صورتش گوئی پاره ی ماه بود (۵) سخن آن شاهزاده با عمویش در شب عاشورا گذشت که فرمود: مرگ در کام من از عسل شیرین تر است.

ص: ۴۸۰

-
- ۱- ۷۶۹. بطور خلاصه از انوار الشهاده: ۱۴۵ تا ۱۵۸ ف ۱۳ و حياه القلوب علامه مجلسی: ۲: ۲۹ طبع اسلامیه.
 - ۲- ۷۷۰. در کربلا ۹ نفر شهید شدند که مادرانشان در خیمه ها به آنها می نگریستند: ۱. عبدالله بن الحسین علیه السلام که مادرش رباب بود. ۲. عون بن عبدالله بن جعفر که مادرش زینب کبری علیها السلام می باشد. ۳. قاسم بن الحسن، مادرش رمله به او نگاه می کرد. ۴. عبدالله بن الحسن علیه السلام که مادرش دختر شلیل بجلیه بود. ۵. عبدالله بن مسلم علیه السلام که مادرش رقیه دختر امیرمؤمنان علیه السلام بود. ۶. محمد بن ابی سعید بن عقیل که مادرش به چوب خیمه تکیه کرده او را نظاره می کرد. ۷. عمر بن جناده که مادرش او را به نبرد امر کرد و در میدان مبارزه به او نگاه می کرد. ۸. عبدالله کلبی که همسر و مادرش به او می نگریستند. ۹. علی بن الحسین علیه السلام که مادرش لیلا در خیمه برایش دعا می کرد. {ابصار العین: ۱۳۰}.
 - ۳- ۷۷۱. بحارالانوار: ۳۴: ۴۵، مقتل خوارزمی: ۲: ۲۷.
 - ۴- ۷۷۲. مقتل ابی مخنف: ۱۲۵، منتخب التواریخ: ۲۶۶.
 - ۵- ۷۷۳. لهوف: ۱۱۵، مثير الأحزان: ۶۹، ارشاد: ۱۱۱: ۲، بحارالانوار: ۳۵: ۴۵.

در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «السلام علی القاسم بن الحسن بن علی، المضروب هامته، المسلوب لامته حین نادی الحسین عمه، فجلی علیه عمه کالصقر و هو یفحص برجلیه التراب... لعن الله قاتلک عمرو بن سعد بن نفیل الأزدی، واصلاه جحیما وأعد له عذابا ألیما». «سلام بر قاسم فرزند حسن بن علی علیه السلام، آنکه جثه اش ضربت خورده و ابزار جنگش به تاراج رفته، هنگامی که عمویش حسین علیه السلام را صدا زد، عمویش بسان عقاب تیز پرواز به سوی او شتافت، و مردم را کنار او دور کرد و خود را بدو رسانید، در حالی که قاسم پایش را به زمین می کشید... خداوند لعنت کند کشنده ات عمرو بن سعد بن نفیل ازدی را، و او را به دوزخ افکند، و برایش عذابی دردناک آماده کند» (۱) قاسم نزد عموی بزرگوارش آمد و اجازه جهاد طلبید. آن حضرت چون به قاسم نظر افکند دست به گردن او درآورد و او را در آغوش کشید، و هر دو چندان گریستند «حتی غشی علیهما» تا هر دو غش کردند. چون بهوش آمدند قاسم از آن بزرگوار اجازه جهاد می خواست و آن جناب اذن نمی فرمود، و آن شاهزاده دست و پای عموی خود را می بوسید تا اجازه گرفت

ص: ۴۸۱

رفت در حالی که اشک بر گونه هایش روان بود و می فرمود: ان تنکرونی فأنا بن الحسن سبط النبی المصطفی المؤمن هذا حسین کالأسیر المرتهن بین أناس لا- سقوا صوب المزن اگر مرا نمی شناسید من فرزند امام حسن هستم، پسر دختر پیغمبر برگزیده ی مورد اعتماد. این (عمویم) حسین است که چون اسیران در بین مردم گرفتار است، از باران ابرها (رحمت الهی) سیراب نشوید (۱) در بعضی روایات است که آن حضرت فرمود: «یا ولدی، أتمشی برجلک الی الموت» «ای فرزندم، پاید خود به سوی مرگ می روی؟». آن طفل عرض کرد: «و کیف یا عم و أنت بین الأعداء وحیدا غریبا» «عموی بزرگوار، چگونه بروم و حال آنکه تو را تنها و غریب در میان دشمنان می بینم». نه دوستی و نه یاری. «روحی لروحک الفداء، و نفسی لنفسک الوقاء» آنقدر اصرار و مبالغه کرد تا اجازه گرفت (۲) یکی در یتیم از رشته ی عشق بر آمد تا که گردد کشته ی عشق بچرخ دلبری بد اولین ماه بملک عشق بابش دومین شاه به عجز و لابه و نیکو بیانی یتیم آسا به صد شیرین زبانی بخاک پای آن شه سود رخسار بگفت ای از تو پیدا عرش دادار

ص: ۴۸۲

۱- ۷۷۵. بحار الانوار: ۳۴:۴۵، مقتل خوارزمی: ۲: ۲۷، و....

۲- ۷۷۶. مهیج الأحزان: ۱۶۴ م ۷.

غم بی یاریت ای داور داد مرا درد یتیمی برده از یادچون قاسم از عمو اذن جهاد خواست آن حضرت اجازه نمی داد و می فرمود: تو یادگار برادرم هستی، می خواهم زنده باشی تا بوسیله تو خودم را تسلی دهم. قاسم به خیمه ی خود آمد و سر بزائوی غم نهاد و اشک از چشمش سرازیر و قلبش محزون بود. ناگاه یادش آمد که پدر تعویذی بر بازوی او بسته، و فرموده: هر گاه اندوه و غم بسیار بر تو غلبه کرد، این تعویذ را باز کن و بخوان و آنچه در او نوشته عمل کن. قاسم با خود گفت: تا بحال مرا چنین درد و رنجی نیامده، لذا تعویذ را از بازو باز کرد، دید نوشته: ای پسر، تو را سفارش می کنم هر گاه برادرم و عمویت حسین علیه السلام در کربلا بدست دشمنان گرفتار شد، جهاد و مبارزه با دشمنان خدا را ترک مکن، و از جانفشانی بخل منما، و اگر از رفتن به جهاد نهی کنند تو بر آن اصرار نما، تا اذن بگیری و به سعادت همیشگی نائل شوی. قاسم نزد عمو آمد و نوشته پدر را ارائه نمود. چون آن امام مظلوم نوشته را دید، گریه بسیار نمود و آه سوزناک از جگر برکشید. (۱) چون قاسم عازم میدان شد، امام حسین علیه السلام گریبان پیراهن او را پاره کرد، و عمامه ی او را نصف کرده، بر روی آن جناب آویزان نمود، و لباس او را به صورت کفن بر وی پوشانید، و شمشیر خود را به کمر او بست، و او را روانه میدان نمود. (۲) او جنگ سختی نمود و به آن کمی سن، سی و پنج تن را کشت.

ص: ۴۸۳

۱- ۷۷۷. روضه الشهداء : ۳۲۱، معالی السبطين : ۱: ۲۷۹، مدینه المعاجز: ۳: ۳۶۶، باب معجزات الحسن علیه السلام ح ۹۳.

۲- ۷۷۸. مهیج الأحزان : ۱۶۴، وقایع الأيام خیابانی : ۴۰۹، ریاض القدس : ۲: ۴۵.

(۱) در «شرح شافیه» آمده: مردی را که با هزار نفر برابر می دانستند به قصد قاسم پیش آمد، و حضرت قاسم همچون باد شدید و برق خاطف بر او حمله کرد و او را به ضرب

شمشیر از اسب بینداخت. آنگاه اسب خود را در میان انبوه لشکر تاخت، و با خردسالی ۳۵ تن و به روایتی ۷۰ نفر از آن ستمگران را بکشت. (۲) حمید بن مسلم گوید: من در میان لشکر عمر سعد بودم. پسری دیدم که رویش همانند پاره ی ماه بود. شمشیر در دست و پیراهن و ازاری در بر، و نعلینی در پای داشت که بند یکی پاره شده بود، و من فراموش نمی کنم که بند نعل پای چپ بود. عمر بن سعد از دی گفت: بخدا سوگند که من بر این پسر حمله کنم. گفتم: سبحان الله، این چه اراده ای است (و از جان او چه می خواهی؟) او را بحال خود واگذار، این گروه که دور او را احاطه کرده اند او را کفایت می کنند. گفت: والله بر وی حمله کنم. پس حمله کرد و بتاخت، ناگهان با شمشیر، بر سر آن شاهزاده زد که بروی افتاد و فریاد زد: ای عمو. امام حسین علیه السلام با تعجیل چون باز شکاری لشکر را شکافت، و همانند شیر خشمگین بر آنها حمله کرد، شمشیری به عمرو - قاتل قاسم - بنواخت، آن ملعون دست خود را سپر آن شمشیر کرد. شمشیر حضرت دستش را از مرفق جدا ساخت. آن ملعون فریاد زد که سپاهیان شنیدند. امام حسین علیه السلام کناری رفت. سواران کوفه هجوم آوردند که عمرو را نجات دهند. چون سواران تاختند بدن نحسش را اسبها لگدکوب کردند، چیزی نگذشت که به دوزخ شتافت. چون گرد و غبار فرونشست حسین علیه السلام را بالای سر آن شاهزاده دیدم که در حال جان دادن بود و پای بر زمین می سائید.

ص: ۴۸۴

۱- ۷۷۹. بحار الانوار: ۳۵:۴۵، مقتل خوارزمی: ۲: ۲۷.

۲- ۷۸۰. ناسخ التواریخ: ۲: ۳۲۷.

آن حضرت فرمود: «يعز والله على عمك أن تدعوه فلا يجيبك، أو يجيبك فلا يعينك، أو يعينك فلا يغني عنك. بعدا لقوم قتلوك» «بخدا سوگند، دشوار است بر عمویت که او را

بخوانی و نتواند اجابت کند، و چون اجابت کند یاری نتواند نمود، و اگر یاریت کند به تو سودی ندهد. دور باشند از رحمت خدا این قوم که تو را کشتند». آنگاه قاسم را برداشت و سینه او را به سینه خود چسبانید و به سوی خیمه ها برد، و گویا می نگریم به دو پای آن پسر که به زمین کشیده می شد. او را بیاورد تا در کنار فرزندش علی بن الحسین علیه السلام و کشته های دیگر از اهل بیت خود، بر زمین نهاد. و روایت شده که امام حسین علیه السلام فرمود: «اللهم أحصهم عددا، و اقتلهم بددا، و لا تغادر منهم أحدا، و لا تغفر لهم أبدا». «خداوندا، این گروه را نابود ساز، و ایشان را هلاک و پراکنده گردان، و از آنها احدی باقی مگذار و هرگز آنها را نیامرز». بعد فرمود: «صبرا یا بنی عمومتی، صبرا یا اهل بیتی، لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم أبدا» «ای عمو زادگان من صبر نمائید، ای اهل بیت من شکیبائی کنید و بدانید بعد از این روز ذلت و خواری هرگز نخواهید دید»

(۱) مصیبت حضرت قاسم علیه السلام جانسوز است و ویژگیهای خاصی در شهادت او وجود دارد:

۱- کمی سن آن جناب. ۲- لباس رزم نداشت. ۳- گویا بقلب لشکر حمله کرده و می خواست پرچم دشمن را سرنگون سازد، چون در بعضی مقاتل آمده که پرچمداری لشکر کوفه را به درك فرستاد. ۴- در موقع آمدن حضرت سیدالشهداء علیه السلام به بالین آن شاهزاده، حضرت با لشکر درگیر جنگ شد و حضرت قاسم لگدمال سم اسپان گردید. لذا حضرت سیدالشهداء علیه السلام در شب عاشورا در جواب حضرت قاسم فرمودند: آری بخدا، عمویت بقربانت، تو هم یکی از آن مردانی که با من کشته می شوی، پس از آنکه سخت گرفتاری شوی

ص: ۴۸۶

۱ - ۷۸۱. بحارالانوار: ۳۵:۴۵، ارشاد: ۱۱۱:۲، نفس المهموم: ۳۳۲، مقتل خوارزمی: ۲:۲۷، مقاتل الطالبین: ۸۸، تاریخ طبری: ۴۴۷:۵.

حضرت ابوالفضل

تولد و سن شریف حضرت

حضرت ابوالفضل علیه السلام در روز چهارم شعبان سال ۲۶ هجری به دنیا آمد. (۲) مرحوم بیرجندی در «وقایع الشهور والأیام» از معاصرین خود نقل می کند که آن سرور در شب چهارم شعبان به دنیا آمده است. (۳) سن آن حضرت را از ۳۲ تا ۳۹ سال نوشته اند، و در جنگ صفین سن آن حضرت بین ۱۵ تا ۱۷ سال بوده، و حضرت زینب علیها السلام حدود بیست سال از او بزرگتر بوده است، و با توجه به این حساب - با اندک اختلافی - حضرت ابوالفضل از ۳۵ سال کمتر و از ۳۸ سال بیشتر نداشته، و ازدواج مادرش هم زودتر از ۲۲ هجری نبوده است... بنابراین، هنگام شهادت پدر بزرگوارش ۱۸ ساله و در کربلا ۳۷ ساله می باشد و اخبار هم تحقیق ما را تأیید می کند. (۴) سید محسن عاملی در «مجالس السنیة» می نویسد: آن جناب در سال ۲۶ هجری به دنیا آمد و در بعضی از جنگها شرف حضور داشته، لکن پدرش به او اجازه رزم نمی داد و هنگام شهادت ۳۴ سال از سن مبارکش گذشته بود. (۵) مرحوم بیرجندی گوید: اکثر روایات دلالت دارد که سن ابوالفضل علیه السلام در زمان شهادت ۳۵ سال بوده است، در این صورت تولدش

ص: ۴۸۷

-
- ۱- ۷۸۲. تمام حدیث در شب عاشورا از مدینه المعاجز {۲۱۴:۴} باب معاجز الحسین علیه السلام شماره ی ۱۹۵ {نقل شد.
 - ۲- ۷۸۳. العباس، مقرر: ۱۳۶ به نقل از أنیس الشیعه.
 - ۳- ۷۸۴. زندگانی قمر بنی هاشم، عمادزاده: ۵۳.
 - ۴- ۷۸۵. زندگانی قمر بنی هاشم: ۴۹.
 - ۵- ۷۸۶. فرسان الهیجاء: ۱: ۱۸۷.

نام، کنیه و لقب آن بزرگوار

۱- «عباس» نام مشهور آن حضرت است. می نویسد: بجهت شدت شجاعت و صولت او را عباس - به صیغه مبالغه - می گفتند. عباس بمعنای شیر بیشه و شیر درنده است، چون آن جناب بسیار شجاع بود، و در میدانهای نبرد مانند شیر غضبناک حمله می کرد او را عباس می گفتند. ۲- «ابوالفضل» به این جهت گویند که او پسری به نام فضل - دارای کمالات صوری و معنوی - داشته است. ۳- «ابوالقربه» یعنی ملازم مشک، به این جهت وی را ابوالقربه نامیدند که آن سرور در کربلا در حفظ مشک آب سعی بسیار نمود که آب را به تشنگان برساند، تا حدی که دستهای خود را حافظ، و جان را فدای آن گردنید. (۲) ۵- «باب الحوائج» بر اثر کثرت بروز کرامات و بر آوردن حاجات از آن بزرگوار، بین شیعه و سنی به باب الحوائج شهرت یافته است. (۳) عالم بزرگوار شیخ مرتضی آشتیانی از استادش مرحوم میرزا حسین خلیلی

ص: ۴۸۸

۱- ۷۸۷. کبیرت احمر : ۳۷۶.

۲- ۷۸۸. کبیرت احمر : ۳۹۵.

۳- ۷۸۹. العباس از مقرر : ۱۴۸.

تهرانی از شیخ جلیلی - که با هم به درست صاحب جواهر می رفتند - نقل می کند: یکی از تاجر که رئیس خانواده آل کبه بود، جوانی خوش منظر داشت و اولاد او منحصر به همین جوان بود، و مادرش علویه بود. این جوان به مرض حصیه مبتلا گردید و حال او سخت شد و مشرف بمرگ گردید،

چشم و پای او را می بندند، پدرش بیرون دویده به سر و سینه می زند و مادر او به حرم ابوالفضل علیه السلام می رود و از کلیددار تقاضا می کند شب در حرم بماند، ابتدا نمی پذیرد بعد که آن زن خود را معرفی کرده و می گوید: پسر من در حال مردن است کلیددار قبول می کند. آن عالم گوید: در آن شب من وارد کربلا شدم و از جریان خبر نداشتم، و آن تاجر را هم نمی شناختم. در خواب دیدم از طرف قبر حبیب بن مظاهر به حرم سیدالشهداء علیه السلام مشرف می شوم. بالای سر مبارک فضا و زمین از ملائکه پر بود، و در مسجد بالا سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام بر تختی نشسته بودند. در آن اثنا ملکی آمد سلام کرده، عرض کرد: حضرت ابوالفضل می گویند: یا رسول الله علویه همسر حاجی آل کبه شفای فرزندش می خواهد، از خداوند بخواهید او را شفا دهد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست به دعا برداشته بعد از لحظه ی فرمودند: مقدر شده این جوان بمیرد. بعد از لحظه ای ملک دیگری آمد و سلام نمود و همان پیام را آورد، دوباره حضرت رسول دست به دعا برداشته و پس از دعا فرمودند: مردن این جوار مقدر است. ملک برگشت. شیخ گوید: ناگاه دیدم ملائکه حاضر در حرم بحرکت آمدند، و در آنها شور و غوغا افتاد. گفتم: چه خبر است؟ دیدم حضرت ابوالفضل علیه السلام خودشان با همان حالت وقت شهادت تشریف آوردند، و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردند و گفتند: علویه به من توسل نموده

و شفای فرزندش را از من می خواهد، شما بخدا عرض کنید: این جوان را شفا دهند یا دیگر مرا باب الحوائج نخوانند، و این لقب را از من بردانند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را شنیدند، چشم مبارک آن حضرت پر از اشک شد، و رو به حضرت علی علیه السلام نموده فرمودند: یا علی، تو هم در دعا با من همراهی کن. هر دو بزرگوار دعا کردند که ملکی از آسمان نازل شد و به آن حضرت سلام کرد و سلام خداوند را به آن بزرگوار ابلاغ نمود و گفت: لقب باب الحوائج را از عباس نمی گیریم و جوان را شفا دادیم.

شیخ گوید: از خواب بیدار شدم، چون از قضیه خبر نداشتم، بسیار تعجب کردم. هنوز یک ساعت به صبح مانده بود، روانه شدم و بعد از پرسیدن خانه را پیدا کردم. داخل خانه شدم پدر جوان را دیدم راه می رود و بر سر و صورت می زند و جوان را در اتاق تنها گذاشته بودند. به حاجی گفتم: آرام باش جوانت شفا یافته، تعجب کرد مرا به اتاق جوان برد. دیدیم جوان نشسته و مشغول باز کردن صورت خود است. پدر او را بغل کرد. جوان گفت: گرسنه ام. سپس علویه داخل شد و گفت: شفای جوانم را گرفتم. (۱) ۶- «عبد صالح» در زیارت آن بزرگوار آمده: «السلام علیک أیها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله» معلوم است که یکی از بزرگترین مراتب انسانی این است که آدمی بنده صالح پروردگار باشد. ۷- «سقا» چون آن برزگوار

ص: ۴۹۰

سقاییت اهل بیت برادر را به عهده داشت، او را سقا نامیدند. قبلاً گذشت که امام حسین علیه السلام در روز هفتم حضرت عباس را با پنجاه نفر از اصحاب فرستاد تا از فرات آب بیاورند. در روز عاشورا امام حسین علیه السلام به او فرمود: با دشمنان نبرد کن، بلکه فرمود: برای کودکانم آب بیاور. لذا او را سقا نامیدند. و مرحوم مقرر از عده ای از مورخین و بزرگان شیعه و سنی نقل می کند که لقب آن جناب سقا بوده است. (۱) ۸- «پرچمدار» چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا پرچم را به برادر خود عباس سپرد، و همیشه در میان یاران شجاعترین افراد را برای حمل پرچم انتخاب می کنند.

عدد عباس به حساب ابجد ۱۳۳ می باشد که مطابق است با کلمه ی «باب الحسین»، و از ختمهای مجرب آنست که اگر کسی حاجتی دارد در یک مجلس ۱۳۳ مرتبه بگوید: «یا کاشف الكرب عن وجه الحسین علیه السلام اکشف کربی بحق أخیک الحسین» خداوند حاجتش را برآورد

(۲)

ام البنین مادر حضرت ابوالفضل

مادر آن جناب فاطمه دختر حزام کلاییه بود، که بعدها به ام البنین معروف شد. مورخین نوشته اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به برادر خود عقیل فرمود: تو به انساب عرب آشنا می باشی، زنی از تبار دلاوران برای من اختیار کن تا از او فرزندی شجاع و دلیر به دنیا آید (که سالار شهیدان حسین علیه السلام را در کربلا یاری کند). عقیل فاطمه کلاییه را برای آن حضرت برگزید، که قبیله و خاندانش در شجاعت

ص: ۴۹۱

۱- ۷۹۱. العباس : ۱۶۴.

۲- ۷۹۲. منتخب التواریخ ۲۶۱، مرحوم آیهالله صدیقین از مرحوم آیهالله کاشف الغطاء همین ختم را نقل می کرد، جز اینکه به جای: «بحق»، «بجاه» نقل می فرمود.

بی مانند بود. آن جناب او را تزویج نمود و از او چهار پسر متولد شد، که بزرگترین آنها حضرت عباس بود و بعد عبدالله و جعفر و عثمان متولد شدند. (۱) و لذا چون شمر ملعون به کربلا آمد، عباس و برادران او را خواست و گفت: خواهر زادگان من کجایند (برایشان امان نامه آورده بود) جوابش ندادند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: جواب او را بدهید هر چند مرد فاسقی است، زیرا دای شما می باشد. که ما جریان آن را در روز تاسوعا نقل کردیم. ام البنین که ایمانی استوار و صفاتی نیکو داشت و به مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام آگاه

بود و به آنها علاقه زیادی داشت، چهار جوان خود را در دفاع از امام زمان خود به کربلا فرستاد، و مصیبت آنها را مقایسه با شهادت فرزند زهرا علیها السلام سهل می شمرد. و درباره ی جلالت و بزرگی او گفته اند: هنگامیکه بشیر به مدینه طیبه آمده و او را از مرگ یکی از چهار فرزندش آگاه ساخت، ام البنین گفت: «ما معناه؟ أخبرنی عن أبی عبدالله الحسین علیه السلام، فلما نعی الیها الأربعة، قالت: قد قطعت نیاط قلبی. أولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین علیه السلام، أخبرنی عن الحسین علیه السلام» مقصود از این خبر چیست؟ مرا از ابا عبدالله الحسین علیه السلام آگاه ساز. چون بشیر او را مرگ چهار فرزندش آگاه نمود، گفت: رگ دلم را پاره کردی، فرزندانم و هر کسی که زیر آسمان کبود است، فدای ابی عبدالله الحسین علیه السلام،

ص: ۴۹۲

سئال آن بزرگوار

حضرت عباس چنان خوش قیافه و زیباروی بود که او را «ماه بنی هاشم» می گفتند. و قامت رشیدش چنان بود که چون بر اسبان بزرگ سوار می شد هر دو پای مبارکش به زمین می رسید. مرحوم میرزا رضا قلی خان در «مظاهر الأنوار» می نویسد: حضرت ابوالفضل علیه السلام قامتی بلند و بازوهای دراز داشته، و گویند: چون بر اسبهای قوی می نشست، و پا در رکاب می نمود زانوهای او به حوالی گردن اسب می رسید، و او مظهر جلال و جبروت حضرت

کردگار بود. و در شجاعت و مناعت بعد از حضرت (امام حسن علیه السلام) و امام حسین علیه السلام سرآمد اولاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، و سپهسالار و علمدار مظلوم کربلا بوده است (۲)

فضائل آن حضرت

حضرت عباس دارای مقام بسیار رفیعی از فضل و دانش و تقوی و یقین و اطاعت و عبادت و شرایف آداب و اخلاق بود، و به حضرت امام حسین علیه السلام و زینب کبری علیهما السلام علاقه وافر داشت. و او بعد از حسین علیهما السلام اشرف و اعظم پسران حضرت علی علیه السلام بود. مقام حضرت ابوالفضل علیه السلام بالاتر از آنست که امثال ما به توانند بیان کنند. در سفر حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کربلا (از مدینه تا مکه، و از مکه تا کربلا) آن جناب توجه خاصی به حضرت ابوالفضل علیه السلام داشت که مختصری از آن را قبلاً نوشتیم،

ص: ۴۹۳

۱- ۷۹۴. خاتون دو سرا مرحوم فیض الاسلام : ۸۹.

۲- ۷۹۵. وقایع الأيام خیابانی : ۴۲۲.

مثلاً: عصر تاسوعا، چون آن بزرگوار ابوالفضل را نزد لشکر دشمن فرستاد، فرمود: «یا عباس، اربک بنفسی أنت یا أخی حتی تلقاهم» «ای عباس، - جانم به قربانت - برادرم - سوار شو و با آنها ملاقات کن» (۱) لکن برای توسل به ذیل عنایات آن بزرگوار شمه ای از دریای بیکران فضائلش را یاد آور می شویم: مرحوم صدوق به اسناد خود روایت کرده که: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به عبیدالله فرزند ابوالفضل علیه السلام نگاهی کرد، اشک چشمانش را گرفت و فرمود: روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت تر از روز احد نبود که عمویش حمزه در آن شهید شد، و بعد از آن مویه بود که عمو زاده اش جعفر بن ابیطالب شهید شد.

سپس فرمود: «و لا یوم کیوم الحسین علیه السلام» «لکن روزی چون روز حسین علیه السلام نبود»، سی هزار مرد که گمان می کردند از این امتند دور او را گرفتند و هر کدام با کشتن او بخدا تقرب می جستند، و او خداوند را به آنها یادآوری می نمود، ولی پند نمی گرفتند تا او را به ستم و ظلم و عدوان کشتند. آنگاه فرمود: «رحم الله العباس، فلقد آثر و ابلی و فدی أخواه بنفسه حتی قطعت یداه...»

ص: ۴۹۴

«خداوند عباس را رحمت کند، که جانبازی کرد و خوب امتحان داد (در راه برادر خود را مبتلا ساخت) و خود را فدای برادر نمود تا دو دستش قطع شد»، خداوند در عوض به او دو بال داد که با فرشتگان در بهشت پرواز می کند، چنانکه به جعفر بن ابی طالب عطا نمود». «و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه» «حضرت عباس نزد خداوند متعال منزلت و مقامی دارد که تمام شهداء (اولین و آخرین) در روز قیامت تمنای مقامش را می نمایند» (۱)

مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «کان عمنا العباس نافذ البصیره، صلب الایمان، جاهد مع ابي عبدالله علیه السلام، و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا» «عموی ما عباس بصیرتی عمیق و ایمانی محکم داشت، در محضر ابی عبدالله علیه السلام جهاد کرد، و نیکو کفایت نمود تا بشهادت رسید». و خون عباس در قبیله بنی حنیفه است، وی هنگام شهادت ۳۴ سال داشت (۲) از مجموعه ی شهید ثانی رحمه الله نقل شده که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش عباس فرمودند: بگو یک (واحد)، او گفت: یک. دوباره فرمودند: بگو: دو

ص: ۴۹۵

۱- ۷۹۷. امالی صدوق: ۴۶۲ م ۷۰ م ۷۰ ح ۱۰، خصال: ۶۸: ۱، بحار: ۲۹۸: ۴۴ ب ۳۵ ح ۴. مرحوم صدوق در خصال ج ۱ ص ۶۸ باب الاثنین ح ۱۰۱} ذیل حدیث فرموده: تمام حدیث را با سائر احادیث در فضائل حضرت عباس علیه السلام، در کتاب «مقتل الحسین بن علی» آورده ام. معلوم می شود ایشان کتاب مقتل داشته، و اخباری در فضایل حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در آن بوده که به دست ما نرسیده است.

۲- ۷۹۸. نفس المهموم: ۳۳۲، عمده الطالب: ۳۲۳، اعیان الشیعه: ۷: ۴۳۰.

(اثنین). حضرت عباس خودداری کرد و گفت: شرم می کنم با زبانی که یک گفته ام، دو بگویم. (یعنی با زبانی که خدا را به یگانگی خوانده ام دو بگویم، دوئیت خلاف توحید است) امیرالمؤمنین علیه السلام (میان) دو چشم او را بوسید... (۱) و در بیان دفن شهداء خواهد آمد که امام سجاد علیه السلام جسد عمویش حضرت عباس علیه السلام را همانند پدر اطهرش خود به دل خاک نهاد. و این بیانگر این مطلب است که آن جسد مطهر چون ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام سزاوار نیست کسی دیگر به آن دست بزند. مرحوم ملا علی تبریزی خیابانی نقل می کند: سید فاضلی از علماء عرب نقل نمود که چون حاج محمد رضا ازری رحمه الله در قصیده ی خود به این مصرع رسید:

«یوم أباالفضل استجار به الهدی» «روز عاشورا روزی بود که هدایت - حضرت حسین علیه السلام - به اباالفضل پناه برد». بیت را تمام نکرده بهمین حال ماند. امام حسین علیه السلام را در خواب دید که تشریف آوردند و فرمودند: آنچه گفته ای صحیح است، من به برادرم اباالفضل پناه بردم، و مصرع دوم را حضرت خود انشاء فرمود: «والشمس من كدر العجاج لثامها» «یعنی آنوقت من پناه بردم که آفتاب از تیرگی غبار معرکه کربلا نقابی پیدا کرده بود»

ص: ۴۹۶

علم سردار کربلا

عالمان ربانی و فرهیختگان وادی اسرار بر این باورند که حضرت عباس علیه السلام از بزرگان اهل فضل و بصیرت و آگاه به اسرار خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است.

آن بزرگوار دانایی درس ناخوانده بود که علمش از منبع فیض الهی نشأت می گرفت. وی در دامان پدرش امیر مؤمنان و برادران بزرگوارش علیهم السلام اسرار الهی آموخته و از دامان پر فیض آن بزرگواران بهره ها برده است.

مرحوم آیةالله بیرجندی در «کبریت احمر» اظهار می دارد که حضرت عباس علیه السلام از بزرگان اهل فضل و بصیرت خاندان عصمت علیهم السلام بود، او درس ناخوانده دانا بود که علمش از منبع فیض الهی نشأت گرفته، و در ظاهر نیز از علوم سرشار پدر بزرگوارش بهره ها برده بود. مرحوم مقرر می نویسد: در جائی که امیرالمؤمنین علیه السلام برخی از اصحاب خود را چنان پرورش می داد که به اسرار و رموز عالم هستی و از جمله علم منایا و بلایا آگاه می شدند - چون حبیب بن مظاهر، میثم تمار، رشید و... - آیا معقول است که نور چشم و پاره ی جگر خود را از علوم خویش بی بهره گذارد؟ با اینکه قابلیت و استعداد وی از آنها بیشتر بود! خلاصه ابوالفضل علیه السلام بسان خواهرش زینب کبری علیها السلام است، که به تصریح امام سجاد علیه السلام دانای درس ناخوانده می باشد.

بعلاوه آن بزرگوار بر اساس صفای نفس و طینت پاک و اخلاص عظیمی که داشت، مصداق کامل حدیث شریف بود که:

«مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ».

ص: ۴۹۷

هر کس چهل روز اعمالش را خالص برای خداوند بزرگ انجام دهد، چشمه های حکمت از قلبش برزبانش جاری می گردد. در این صورت کسی که تمام اعمال و مراحل عمرش را در راه رضای خدای تعالی گذرانده، و از هر رذیلتی پیراسته و به هر فضیلتی آراسته بوده است، آیا جز این تصور می شود که ذات شریفش متجلی به انوار معارف ربوبی بوده، و علمش

لدنی باشد؟!

دلیل دیگر بر اینکه علم قمر بنی هاشم علیه السلام وجدانی بوده است، این گفتار معصوم علیه السلام است که می فرماید:

«ان العباس بن علی زق العلم زقا».

«همانا عباس بن علی در کودکی علم را با شیر مکیده است (ودر شیرخوارگی به علم و کمال آراسته بود)». مرحوم مقرر در ادامه می نویسد: این تشبیه امام علیه السلام استعاره بسیار بدیع می باشد زیرا که «زق» بمعنی تغذیه جوجه پرنده توسط مادرش است آن هنگام که خود به تنهایی قادر به غذا خوردن نیست، و از این استعاره متوجه می شویم که ساقی کربلا از کودکی و حتی از شیرخوارگی قابلیت گرفتن علوم و معارف را داشته است. (۲)

و نیز مرحوم مقرر به چند نکته در زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام - منقول از امام صادق علیه السلام - اشاره نموده اند که هر کدام فضیلتی برای آن بزرگوار است، و نه خلاصه آن را نقل می کنیم:

۱- در اذن دخول حرم ابوالفضل علیه السلام می خوانیم:

«سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامٌ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ

ص: ۴۹۸

۱- ۸۰۱. عیون الأخبار: ۳: ۶۸ ب ۳۱ ح ۳۲۱.

۲- ۸۰۲. العباس مرحوم مقرر: ۱۶۹، خلاصه نقل شده است.

وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ، وَالزَّائِكِيَّاتُ الطَّيِّبَاتُ فِي مَا تَعْتَدِي وَتَزُوحُ عَلَيْكَ يَا بِنَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ».

سلام خدا، و سلام ملائکه مقربش، و سلام پیامبران مرسل، و بندگان شایسته اش، و سلام تمامی شهدا و صدیقان، و سلام هابی پاک و طیب در صبحگاهان و شامگاهان، بر تو باد ای فرزند امیرالمؤمنین!). از طرف دیگر: امام صادق علیه السلام در زیارت سرور مظلومان ابا عبد الله الحسین علیه السلام می فرمایند:

«سلام الله و سلام ملائکته فیما تروح و تغدو و الزاکیات الطاهرات لک و علیک سلام الملائکه المقربین».

سلام خدا، و سلام ملائکه اش، در صبحگاهان و شامگاهان، بر تو باد، و سلام هابی پاک و مطهر، و بر تو باد سلام ملائکه مقرب (...).

از شباهت هابی که این دو زیارت به هم دارد، برای ما روشن می شود که منزلت قمر بنی هاشم علیه السلام شبیه مقام سید الشهداء علیه السلام است، که در هر دو، سلام خداوند و سلام ملائکه مقرب در هر صبح و شام، و عبارت: «الزاکیات الطیبات» و «الزاکیات الطاهرات» آمده است.

۲- سلام الهی (که رحمت بی پایان و عنایت تمام نشدنی اوست) و سلام ملائکه مقرب خداوند، و سلام پیامبران (که در تمامی افعال و رفتار پیرو رضایت حق تعالی و وحی خداوند هستند و سلام شهدا و صدیقین (که پیرو راستین انبیا و اوصیایند و سلام هابی پاک و مطهر، به آن بزرگوار داده شده است.

۳- در بخشی از اذن دخول سردار کربلا آمده است:

« أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالتَّصِيحِهِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُرْسَلِ ».

شهادت می دهم که تو نسبت به جانشین پیامبر مرسل (امام حسین علیه السلام)

در مقام تسلیم بودی، حضرتش را تصدیق نمودی، و به عهد خود وفا ورزیدی و خیر خواهی کردی). در اینجا مقام تسلیم که از رفیع ترین مقامات سالکین و راهیان کوی محبوب است (واز مرتبه رضا و توکل بالاتر است) برای آن حضرت بر شمرده است.

۴- امام علیه السلام در میان همه شهدا تنها حضرت ابوالفضل علیه السلام را به این خطاب مخاطب فرموده که:

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ بِحَقِّكَ وَاسْتَحَفَّ بِحُرْمَتِكَ». خدا لعنت کند کسی را که حق تو را نشناخت و حرمت تو را کوچک شمرد.

معلوم می شود سایر شهدا به این میزان از فضیلت دست نیافته اند، هر چند هر کدام مقام و مرتبه ای والا دارند.

۵- با این فقره از زیارت:

و «وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي الْعَالِيَيْنِ».

((خداوند یاد تو را در ملاء اعلی بلند ساخت))،

امام علیه السلام درجه ای عظیم و مقامی منیع برای حضرتش بیان می کند که یاد او در آن مجلس ناستودنی قدسیان مقامی بلند و والاست، و فرازهای دیگر این زیارت نیز بیانگر مقامات عالیه سردار کربلاست که دقت بیشتری می طلبد.

۶ امام صادق علی خطاب به ابوالفضل عال در زیارت دیگر می فرمایند:

«لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحَارِمَ ، وَأَنْتَ هَكَتَ فِيكَ حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ»

خداوند لعنت کند قومی را که با ریختن خون تو محارم الهی را در شأن تو حلال شمردند، و با کشتنت، حرمت اسلام را از میان بردند. با اینکه همه شهدای کربلا به برترین مرتبه فضل رسیدند که دیگر شهدا را به آن راهی نیست که در زیارت نیمه رجب می خوانیم:

ص: ۵۰۰

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَهْدِيُّونَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا طَاهِرِينَ مِنَ الدَّنَسِ».

یا آمده است:

«طَبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ».

شما پاک و طیب هستید، و زمینی که در آن دفن شدید پاک شده است))

و لکن این عبارت که: «با شهادت حرمت دین زیر پا نهاده شد»، فقط درباره سردار کربلا رسیده است. (۱)

ادب حضرت ابوالفضل

در ادب آن جناب همین کافی است که هیچگاه بدون اذن امام حسین علیه السلام نزد او نمی نشست، و مانند بنده ای کنار مولای خود بود. و اوامر و نواهی آن جناب را اطاعت می نمود، و هر گاه او را صدا می زد می فرمود: «یا أبا عبد الله»، «یا بن رسول الله»، «یا سیدی»، و در تمام عمر هیچگاه امام حسین را برادر صدا نزد، مگر روز عاشورا آنوقت که بر اثر ضربت عمود آهنین از اسب به زمین می افتاد... (۲)

شجاعت سردار کربلا حضرت ابوالفضل

ابوالفضل علیه السلام از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام شجاعت هاشمی و از مادر شجاعت کلابی و عامری را به ارث برده بود. و او بدین منظور تربیت شده بود که قهرمان کربلا باشد. قبلا گذشت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زن شجاعی را انتخاب نمود تا از او

ص: ۵۰۱

۱- ۸۰۳. العباس مقرر: ۲۰۹ و ترجمه آن سردار کربلا: ۲۲۸.

۲- ۸۰۴. معالی السبطين: ۱: ۲۷۱.

فرزندی دلیر به دنیا آید که برای حسین عزیزش ذخیره و بازوی او باشد. همانگونه که هارون برای برادرش موسی، و خود آن جناب برای برادر و پسر عمش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازو بود. بعضی گفته اند که حضرت عباس با پدرش در جنگها شرکت می کرد، و با شجاعان عرب محاربه می نمود، و مثل شیر غضبناک بر آنها حمله می کرد، و آنها را به خاک و هلاکت می انداخت. مرحوم بیرجندی می نویسد: در روز صفین در رکاب امیر المومنین علیه السلام برادر را یاری می کرد و برای امام حسین علیه السلام بازو بود تا لشکر معاویه را از فرات دور کردند، و شریعه را از دست دشمن گرفته و به تصرف امیر المومنین علیه السلام در آوردند. (۱)

شب عاشورا بسیاری از اصحاب امام حسین علیه السلام مشغول عبادت بودند، عده ای در قیام و گروهی در رکوع و سجود، ولیکن مرحوم طریحی نقل کرده که قمر بنی هاشم سوار بر اسبش بود و شمشیر حمایل کرده، اطراف خیمه به گشت زنی مشغول بود و از خیمه ها حراست می کرد. (۲)

شاعر عرب، عالم بزرگوار اوزری از زبان امام حسین علیه السلام بر بالین برادر می گوید:

اليوم نامت أعين بك لم تنم*** و تسهدت آخرى فعز منامها

* امروز خوابید چشم هایی که از ترس تو نمی خوابید، و چشم های دیگری بیدار ماند و خواب برای آنها دشوار گشت. (۳)

روز عاشورا چهار هزار تن، و به روایتی ده هزار نفر، بر شریعه فرات گماشته بودند تا کسی نتواند وارد شریعه شود و آب بردارد، و تمام مورخین شیعه و سنی نوشته اند که حضرت عباس به تنهایی وارد شریعه فرات شد، و این گروه چند هزار

ص: ۵۰۲

۱- ۸۰۵. کبریت احمر: ۳۸۵.

۲- ۸۰۶. معالی السبطين: ۱: ۲۷۰.

۳- ۸۰۷. نفس المهموم: ۳۴۵.

نفری که از شجاعان عرب بودند پراکنده ساخت، با آنکه شش مرتبه لشکر هجوم آورد تا مانع از ورود آن جناب به شریعه شوند.

وانگهی دشمن متوجه بود که تا حضرت عباس در لشکر امام حسین علیه السلام است نمی تواند پیروز شود، لذا برای ابوالفضل علیه السلام امان نامه آوردند که حضرتش آن را رد نمود.

در میدان جنگ کسی جرئت نمی کرد به مبارزه حضرت ابوالفضل علیه السلام بیرون آید و کسی احتمال نمی داد که بتواند آن حضرت را شهید کند. لذا با حيله و نقشه و نامردی آن بزرگوار را شهید کردند، پشت درختان خرما کمین کرده، نخست دست راست او، بعد دست چپ آن مظلوم را قطع کردند، سپس عمود آهنین به فرق مبارکش زدند و او را شهید کردند.

روز عاشورا هیچگاه امام حسین عالیه السلام به برادرش ابو الفضل اجازه جهاد ندادند، و گر نه احدی از لشکر دشمن باقی نمی ماند، یا کشته می شدند و یا فرار می کردند، و قضیه دگرگون می شد. بلکه به او فرمودند: برای کودکانم آب بیاور.

نمونه ای از رشادت ها و شجاعت های آن حضرت را در فصل شهادت آن بزرگوار می آوریم، و همه این ها می رساند او مظهر شجاعت علوی، حیدر کرار، اسد الله الغالب بود، و این صفت پدر در او تجلی نموده بود.

در جنگ صفین روزی جوان نقابداری از لشکر علی علیه السلام بیرون آمد و اسب خود را در میدان جولان داد و مبارز طلبید. یاران معاویه از مبارزه او بیم داشتند. معاویه به ابن شعثا فرمان داد که به جنگ این جوان برو.

ابن شعثا گفت: اهاال شام مرا با ده هزار سوار برابر می دانند (و تو می خواهی مرا به جنگ این نوجوان بفرستی؟) هفت پسر دارم یکی را می فرستم تا او را بکشد.

یکی از پسرانش را به میدان فرستاد ولی او کشته شد، و به ترتیب آن هفت پسر یکی پس از دیگری به میدان آمدند و آن جوان نقابدار هاشمی همه را به جهنم

کشته شدن این هفت پسر بر ابن شعثا گران آمد، و خود مانند شیر غضبناک به میدان آمد (لشکریان همگی تماشا می کردند و نگران او بودند که جوان هاشمی به او حمله کرد و ضربتی به او زد که او را دو نصف کرده، به پسرانش ملحق ساخت.

حاضرین از شجاعت او تعجب کردند و دیگر از لشکر معاویه کسی جرئت نداشت به تنهایی به میدان بیاید.

اصحاب امیرالمؤمنین علی نیز از شجاعت وی سخت در حیرت بودند و از خود می پرسیدند: این جوان نقابدار کیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام آن جوان را صدا زد و نزد خود طلبید (و فرمود: پسر من! می ترسم تو را چشم بزند چون برگشت، نقاب از صورت او برداشت (و بین دو چشمش را بوسید) اصحاب دانستند که او حضرت ابوالفضل العباس عالیله السلام است.

سن او را در این واقعه تاریخی بین پانزده تا هفده سال نوشته اند. (۱)

به روایت ((کامل التواریخ)) حضرت عباس در اول روز عاشورا دید که اطراف خیمه از انصار خالی شد، چون نظر کرد دید که بیست نفر از ایشان در محاصره یاران عمر سعد گرفتار شدند. بر آن قوم چون شیر ژیان حمله کرد و آنها را آزاد نمود. در نقل دیگری هم آمده: زهیر نزد عبد الله بن جعفر بن عقیل آمد و گفت:

«یا اخی! ناولینی الزایة».

«برادر! پرچم را به من بده».

عبدالله گفت: مگر در من ضعفی و عجزی از حمل پرچم مشاهده میکنی؟ زهیر گفت: نه، ولیکن لازم دارم.

ص: ۵۰۴

پرچم را گرفت و نزد عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای پسر امیرالمؤمنین! می خواهم حدیثی برای تو نقل کنم.

حضرت عباس فرمود: حدیث خود را بگوی که زمان آن می گذرد.

زهیر گفت: ای ابوالفضل! پدر تو چون خواست با مادرت ام البنین ازدواج کند برادر خود عقیل را خواست و فرمود: برای من زنی از خانواده شجاعان خواستگاری کن تا خداوند از او پسری دلیر به من عطا فرماید که ناصر فرزندم حسین باشد، و او را در کربلا به نفس خویش مواسات کند، و پدرت تو را برای امروز ذخیره نمود. پس در حفظ حرم برادر و خواهران خود کوتاهی نکن.

از شنیدن این کلام لرزه بر اندام ابوالفضل افتاد، و چنان پای در رکاب زد که تسمه آن قطع شد و فرمود: ای زهیر!

«تشجعی فی مثل هذا الیوم و الله لاریتک شیئا ما رأیته قط».

آیا در مثل چنین روزی مرا تشجیع می کنی، به خدا سوگند! چیزی به تو نشان دهم (و گونه ای قدرت نمایی کنم که هرگز آن را ندیده باشی)).

این را گفت و اسب خود را به جانب آن گروه تاخت و تا وسط میدان پیش رفت. و به روایت بعضی مقاتل؛ با شمشیر خود بر قومی که ده هزار نفر بودند، حمله کرد و گویا شمشیر او آتشی بود که در نیزار افتاده است.

رجز می خواند تا آنکه از بزرگان ایشان صد نفر را کشت... (۱)

در زیارتی که ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده، در وصف شجاعت آن بزرگوار آمده:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالَعْتَ فِي النَّصِيحَةِ، وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ.. أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ، وَأَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا

ص: ۵۰۵

شهادت می‌دهم که تو (ای ابوالفضل!) نهایت کوشش را در خیرخواهی نمودی، و کمال تلاش و اهتمام را در این راه مبذول داشتی... گواهی می‌دهم که تو هیچ سستی و کوتاهی (در دفاع از دین) نکردی، و با بصیرت و حجت از جهان در گذشتی، و همیشه در اعمالت به صالحان اقتداء کردی، و پیروی از رسولان خدا نمودی...).

مواسات آن سرور

در زیارت ناحیه ی مقدسه می‌خوانیم: «السلام علی اَبی الفضل العباس بن امیرالمؤمنین، المواسی أخاه بنفسه، الاخذ لغده من أمسه، الفادی له، الواقی الساعی الیه بمائه، المقطوعه یداه» «سلام بر ابوالفضل العباس علیه السلام فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که جانش را در راه مواسات با برادرش تقدیم نمود، از دنیایش برای راه تحصیل آخرت بهره گرفت، و جانش را برای حفظ برادر فدا نمود، و در اجرای فرمانش برای آوردن آب کوشید تا دو دستش قطع گردید» (۲) امام صادق علیه السلام در زیارت آن بزرگوار می‌فرمایند: «أشهد لقد نصحت لله و لرسوله و لأخیک، فنعم الأخ المواسی» «گواهی می‌دهم که تو در راه خدا و رسول و برادرت حضرت حسین خیرخواهی نمودی (و در وفاداری کوتاهی نکردی)، پس توجه نیکو

ص: ۵۰۶

۱- ۸۱۰. کامل الزیارات : ۲۵۷ ب ۸۵.

۲- ۸۱۱. بحار الانوار: ۴۵: ۶۶.

برادر ایثارگری بودی، که با حسین علیه السلام (در تحمل مصائب و شدائد) مساوات و مواسات و فداکاری نمودی» (۱) پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود را فدای پیامبر می نمود، و آن حضرت را بر

حضرت ابوالفضل و مقام شفاعت

نقل شده که در روز قیامت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: به فاطمه علیهاالسلام بگو: برای شفاعت و نجات امت در این فزع اکبر چه دارید؟ علی علیه السلام پیام را به حضرت فاطمه علیهاالسلام می رساند، و آن بانو در جواب می فرماید: «یا أمیرالمؤمنین، کفانا لأجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابنی العباس» «ای امیرالمؤمنین، برای ما در مقام شفاعت دو دست بریده پسر حضرت عباس کافی است»

ص: ۵۰۷

معجزات قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس

معجزات حضرت عباس بقدری فراوان است که احتیاج به تدوین کتاب جداگانه دارد، و کمتر کسی از شیعه می باشد که از قمر بنی هاشم باب الحوائج معجزه ای یاد نداشته باشد، فقط در کتاب «چهره ی درخشان قمر بنی هاشم» ج ۱ تعداد ۲۴۰ معجزه از آن بزرگوار نقل شده است. ما بجهت تبرک و تیمن و برای اینکه کتاب خالی از این حقایق نباشد چند کرامت از

ص: ۵۰۸

حضرت عباس علیه السلام چون دید بسیاری از اهل بیت برادرش شهید شدند، به برادران خود عبدالله و جعفر و عثمان - که فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام از مادر او ام البنین بودند - فرمود: ای برادران، جان من فدای شما باشد، جلو بیفتید و خود را برای سید و مولای خود سپر کنید، و از آن حضرت حمایت نمائید و استقامت کنید تا همه در مقابل او شهید شوید. برادران ابوالفضل علیه السلام از او اطاعت کردند و در پیش روی امام حسین علیه السلام ایستادند، و جان خود را فدای جان آن بزرگوار نمودند. (۱) چون آن جناب تنهایی امام حسین علیه السلام را دید، خدمت آن حضرت آمده عرض کرد: ای برادر، مرا رخصت می فرمائی که جان خود را فدای تو گردانم؟

ص: ۵۱۲

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ام البنین به بقیع می رفت و بر پسران خویش شیون می کرد، ناله ای غم انگیز و سوزناک که مردم بر گرد او جمع می شدند و گوش می دادند (و گریه می کردند) حتی مروان هم (که از بزرگترین دشمنان خاندان نبوت بود) می آمد و زاری او را می شنید و (با آن سنگدلی) گریه می کرد. (۱) این اشعار از ام البنین در مرثیه حضرت ابوالفضل علیه السلام و دیگر پسرانش نقل شده: یا من رأی العباس کر علی جماهیر النقد و وراه من أبناء حیدر کل لیث ذی لبدأنبت أن ابنی أصیب برأسه مقطوع ید ویلی علی شبلی أمال برأسه ضرب العمدلو کان سیفک فی یدیک لما دنی منک أحد ای کسی که عباس را دیده که در میدان نبرد جولان نموده و چون جنگ آوران حمله می کند و در کنارش سایر فرزندان حیدر که همه چون شیران یالدار دنبال او بودند. به من خبر رسیده که ضربت بر سر فرزندم رسید در حالی که دست نداشت، وای بر من، چه مصیبتی بر شیر بچه ام (فرزندم) رسید، که ضربت عمود بر سرش وارد آمد. (عباسم من تو را می شناسم) اگر شمشیر در دستت بود، کسی جرئت نمی کرد به تو نزدیک شود. و نیز ام البنین گفته است: لا تدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین

ص: ۵۲۶

كانت بنون لى أذعى بهم و اليوم أصبحت و لا- من بنين أربعة مثل نسر الربى قد واصلوا الموت بقطع الوتين تنازع الخرصان
أشلائهم فكلهم أمسى صريعا طعين

گریه حضرت امیر المؤمنین هنگام ولادت عباس

روزی که جناب عباس متولد شد حضرت علی علیه السلام او را خواست، اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت
و او را عباس نامید... گاهی قنداقه ی عباس را می گرفت و آستین دست کوچک این کودک شیرخوار را بالا می کرد و بازوی
او را می بوسید و گریه می کرد. ام البنین از سبب گریه پرسید. فرمود: در یاری برادرش حسین دستش را قطع می کنند و من بر
آن روز گریانم.

ص: ۵۲۷

فرزندان حضرت ابوالفضل

در «عمده الطالب» آمده: آن جناب دو پسر داشت عبیدالله و فضل. مادر این دو لبابه دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (۱) بود، و چنان عبیدالله از علماء و دانشمندان بود و نسل حضرت ابوالفضل علیه السلام از اوست، چون فضل اولاد نداشت و جناب عبیدالله دو پسر داشت: عبدالله و حسن، و از این دو آقا زاده عبدالله نیز فرزند نداشت، و لذا ادامه ی نسل آن سرور از برادرش حسن می باشد، که مادر او دختر عبدالله بن معبد بن عباس بن عبدالمطلب بود. از برکت حضرت ابوالفضل علیه السلام اولاد و احفاد (نیره ها) آن جناب همه صاحبان مقامات عالیه و عالم و زاهد و شاعر و مروج اخبار ائمه ی طاهرین علیهم السلام بودند.

ص: ۵۲۸

۱- ۸۳۷. بعضی چون مرحوم مقرر لبابه را دختر عبیدالله بن عباس ذکر کرده اند. {العباس : ۳۵۰}.

حضرت علی اصغر**تولد آن جناب**

آقای علی اکبر تبریزی - ساکن تهران که مورد اعتماد است - نقل می کرد که در یکی از سفرهای خود به مشهد مقدس در حرم مولا علی بن موسی الرضا علیه السلام صحن پائین پا، با تعدادی از رفقا نشسته بودیم، من از حضرت رضا علیه السلام درخواست نمودم که چیزی به من بدهند که تا بحال به احدی عطا نکرده اند، و خیر آن به همه برسد. رفقایم خندیدند و گفتند: ادعای بزرگی کرده ای. گفتم: اولاً؛ چیز بدی نخواسته ام ثانياً چیزی خواستم که خیرش به همه برسد. شروع به توسل نمودیم در این حال سید جلیل القدر و بسیار زیبا و نورانی تشریف آوردند و به آرامی پیش من نشستند، مرا به اسم صدا زدند و فرمودند: علی اکبر، شب نهم ماه رجب که تولد حضرت علی اصغر است جشن بگیر که خیرش به همه می رسد، و هیچکس از این قضیه خبر ندارد. و آنچنان در من تصرف کرده بود که غافل بودم، اسم مرا از کجا می دانند، و از کجا درخواست مرا خبر دادند، بعد از چند لحظه تشریف بردند، آن وقت من به خود آمدم که این آقا که بود؟ اسم مرا از کجا می دانست! حاجت مرا خبر داد. به رفقا گفتم: آقا جواب مرا دادند. و شروع به گریه کردم و از خود بیخود شدم و حال عجیبی به من دست داده بود. از این موهبت خوشحال شدم و چون به آیهالله اثنی عشری - از علماء تهران - و آقای سقازاده نقل کردم، آقای سقازاده بعد از تحقیق مدرکی هم پیدا کرده بودند) (متأسفانه آقای سقازاده فوت کرده اند و موفق نشدم مأخذ را جویا شوم).

۱- ۸۳۹. اگر چه در این رابطه مدرک حدیثی و یا تاریخی نداریم، ولی با توجه به اینکه سن آن بزرگوار را شش ماه نوشته اند، مطلب فوق تأیید می شود، و شایسته است که شیفتگان اهل بیت، در آن روز مجالس سرور به یاد حضرتش برپا کنند.

ابن شهر آشوب (۸۴۲) و دیگران نام بزرگوارش را علی اصغر نوشته اند. و نام دیگرش عبدالله است که در بعضی کتب و عبارتها آورده شده، از جمله؛ در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «السلام علی عبدالله بن الحسین، الطفل الرضيع،

مادرش حضرت رباب دختر امرء القیس بود. فرهاد میرزا از ابوالفرج اصفهانی نقل می کند: در زمان خلافت عمر مردی وارد مسجد شد، پای بر سر و دوش مردم می نهاد و پیش می آمد تا مقابل عمر ایستاد، و او را به خلافت تحیت گفت. عمر پرسید: و از کدام قبیله ای؟ و برای چه کار آمده ای؟ گفت: من مرد نصرانی هستم، و نامم امرء القیس بن عدی الکلبی می باشد، و آمده ام تا مسلمان شوم، عمر او را نشناخت و ثانیاً از احوال او پرسید، همان جواب را شنید. بالاخره مسلمان شد. عمر نیزه ای طلبید و پرچمی بر آن بست و او را امیر بر مردم قضاعه کرد که مسلمان بودند.

راوی گوید: کسی را جز او ندیدم که هنوز رکعتی نماز نخوانده، امیر بر مسلمانان شده باشد.

چون از مسجد بیرون آمد، امیرالمؤمنین علی از عقب سر او روان گردید، و امام حسن و امام حسین از با او بودند. چون به امرء القیس رسیدند، فرمود: من علی بن ابی طالب - پسر عموی رسول خدا و - هستم و این دو فرزند من از دختر آن حضرت می باشد و میل داریم با تو پیوند زناشویی داشته باشیم.

امرء القیس گفت: یا ابا الحسن! من سه دختر دارم: محیاه را به شما تزویج می کنم، و سلمی را به حسن، و رباب را به حسین

این رباب مادر حضرت سکینه و علی اصغر می باشد. (۱) هشام کلبی گوید:

ص: ۵۳۲

وكانت الباب من خيار البناء و أفضله».

رباب از بهترین و فاضل ترین زنان بود، پدر رباب از اشراف و از خانواده بزرگ عرب بود، که نزد امام منزلی بسزا و مکانتی لایق داشت. (۱)

ابن اثیر نقل می کند: (بعد از شهادت حسین علی \square) رباب را همراه اسرا به شام بردند چون به مدینه برگشت، عده ای از اشراف قریش از او خواستگاری کردند، او قبول نکرد و فرمود:

«ما د مؤا بعد رسول الله»

بعد از رسول خدا به پدر شوهری نگیرم، بعد از امام حسین ع یک سال زنده بود (ناله و گریه میکرد) و زیر سقف خانه رفت (در آفتاب می ماند)، تا ضعیف و ناتوان شد و از غصه و اندوه از دنیا رفت.

رباب مدت یک سال بر سر قبر حسین علی ماند. پس از آن به مدینه برگشت و از تأسف و غصه وفات نمود. (۲)

سبط ابن جوزی گوید: رباب بعد از امام حسین ا یک سال زنده بود، زیر سقف نمی رفت و در آفتاب می ماند، سپس از غصه فوت نمود. (۳)

هرگاه حضرت رباب به دیدن ارحام خود می رفت، سکینه دخترش را همراه خود می برد، سید الشهداء الـث از مفارقت این دو باتو دل تنگ می شد و این شعر را می فرمود:

ص: ۵۳۳

۱- ۸۴۵. قمقام زخار: ۲: ۶۵۴.

۲- ۸۴۶. نفس المهموم: ۵۲۸، کامل ابن اثیر: ۴: ۸۸.

۳- ۸۴۷. فرسان الهیجاء: ۲۷۰.

* گویا شب به شب متصل گردد، زمانی که سکینه و رباب به دیدن کسی بروند. (۱)

برخی از فضائل این بانوی بزرگوار و باوفا، در فصل زندگانی حضرت سکینه نه خواهد آمد.

یا

شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام

مرحوم سید بن طاووس می نویسد: چون امام حسین علیه السلام دید جوانان و دوستانش همه کشته شده اند، تصمیم گرفت خود به جنگ دشمن برود و خون دلش را نثار دوست کند. صدا زد:

«هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا، هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟» (آیا کسی هست که از حرم رسول خدا کا دفاع کند؟ آیا خدا پرستی هست که درباره ما از خدا بترسد؟ آیا دادرسی هست که به امید پاداش خداوند به داد ما برسد؟ آیا یاری کننده ای هست که به امید آنچه نزد

خداست ما را یاری کند؟). زنان حرم چون صدای استغاثه حضرت را شنیدند صدا به گریه بلند کردند، امام حسین علیه السلام به سوی خیمه آمد، و به خواهر خود زینب فرمود:

«ناولينى وَلَدَى الصَّغِيرِ حَتَّى أَوْدَعَهُ».

فرزند خردسال مرا بده تا با او وداع کنم،، آن کودک را گرفت، همین که خواست او را ببوسد، حمله بن کاهل تیری به سوی آن کودک پرتاب کرد، که آن تیر به گلوی او اصابت نمود و او را شهید کرد.

ص: ۵۳۴

امام حسین علیه السلام به زینب فرمود: کودک را بگیر. سپس هر دو کف دست را به زیر خون گلوی کودک گرفت، و چون کفهایش پر از خون شد، به سوی آسمان پاشید و فرمود:

«هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِيْنُ اللَّهِ.»

آنچه مصیبت وارده را بر من آسان می کند این است که خداوند می بیند». امام باقر علیه السلام فرمودند: قطره ای از آن خون به زمین باز نگشت. (۱)

سبط ابن جوزی در «تذکره الخواص» نقل می کند: چون حضرت حسین علیه السلام دید که لشکر در کشتن او اصرار دارند، قرآنی برداشت و آن را گشود و بر سر نهاد و در میان لشکر فریاد زد:

«بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَ جَدِّي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، يَا قَوْمُ بِمِ تَسْتَجِلُّونَ دَمِي...». (میان من و شما این کتاب خدا و جم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم (حکم کند). ای مردم! برای چه خون مرا حلال می دانید؟). آیا من پسر پیغمبر شما نیستم؟! آیا به شما نرسیده کلام جدم که درباره من و برادرم فرمودند:

«هَذَا نِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». اگر مرا تصدیق نمی کنید، از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری پرسید.

در این هنگام که با لشکر احتجاج می نمود نظرش به طفلی از اولاد خود افتاد که از شدت تشنگی می گریست. حضرت طفل را به دست گرفت و فرمود:

«يَا قَوْمِ، إِنْ لَمْ تَزَحْمُونِي فَارْزَحْمُوا هَذَا الطُّفْلَ». ای مردم! اگر به من رحم نمی کنید به این طفل ترحم کنید.

ص: ۵۳۵

پس فردی از ایشان تیری به جانب آن طفل افکند، و او را ذبح کرد. آن حضرت گریست و فرمود:

«اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ دَعَوْنَا لِيُضْرَبُوا فَتَقْتُلُونَا. فَنُودِيَ مِنَ الْهَوَا: دَعُهُ يَا حُسَيْنُ؛ فَإِنَّ لَهُ مُرَضِعًا فِي الْجَنَّةِ».

خدایا! حکم کن بین ما و این مردمی که ما را دعوت کردند تا یاری کنند، و به عوض ما را کشتند. پس ندایی از آسمان رسید که ای حسین! طفل را

به ما واگذار که برای او در بهشت دایه ای است. (۱) امام حسین علی فرمود: خداوند! این فرزند من، نزد تو کمتر از ناقه صالح نخواهد بود، خداوند! اگر در این وقت مصلحت در یاری ما ندانستی، ما را پاداشی بهتر از آن عنایت فرما (که مضاعف شدن ثواب و درجات اخروی است). (۲)

بعضی چنین نقل کرده اند: آن حضرت طفل را میان لشکر آورد و به دو دست بلند نمود و فرمود:

«أَمَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطْشًا، فَاسْتَقْوَهُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ» آیا نمی بینید این طفل چگونه از تشنگی آتش گرفته (مانند ماهی دهان باز

و بسته میکند) او را آب دهید). بعضی از لشکر، بعضی را سرزنش کردند و گفتند: اگر جرعه ای آب به این طفل برسد چه خواهد شد؟! در میان لشکر همه افتاد. عمر سعد دید نزدیک است که شورش در میان لشکر افتد، رو به حمله کرد و گفت: چرا جواب حسین را نمی دهی؟

گفت: امیر! جواب پدر را بگویم یا پسر را؟ کنایه از اینکه پدر را نشانه بگیرم

ص: ۵۳۶

۱- ۸۵۰. نفس المهموم : ۳۵۰، تذکره الخواص : ۱۴۳.

۲- ۸۵۱. بحار الانوار: ۴۷:۴۵، جلاء العيون : ۴۰۷.

یا پسر را. عمر سعد گفت: مگر سفیدی گلوی طفل را نمی بینی؟

حرمه اسب خود را تاخت و بر بلندی آمد. از مرکب پیاده شد و تیری روانه آن طفل کرد. آن طفل مثل مرغ سرکننده جان می داد. ابی مخنف می نویسد: (۱)

«فَدَبِحَ الطُّفْلَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ».

آن تیر (زهر آلود) گوش تا گوش علی را بریده و... امام حسین علیه السلام خونها را در کف دست جمع می کرد و به هوا می پاشید و می فرمود: خدایا! بر این قوم گواه باش، گویا این ها نذر کرده اند احدی از خاندان پیامبرت را باقی نگذارند.

«ثم رجع بالطفل مذبوحا ودمه یجری علی صدر الحسین».

و سپس حضرت با طفل کشته شده خود برگشت در حالی که خون از گلوی

آن طفل به سینه حضرت جاری بود. (۲) مرحوم سپهر می نویسد: علی اصغر ع که شش ماهه بود تشنه و گرسنه می نالید، چون مادرش از عطش شیر در پستان نداشت.

امام علیه السلام فرمود: فرزندم علی را به من بدهید تا با او وداع کنم، و قنداقه آن طفل را گرفت و او را بوسید و فرمود: وای بر این قوم! آن روز که جد تو محمد صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان خصومت کند. و آن طفل را آورد و در برابر صف دشمن نگهداشت.

گویا همی گفت: بار خدایا! در گنجینه من جز این گوهر به جای نمانده، او را نیز می خواهم در راه تو فدا کنم.

آنگاه به کوفیان خطاب کرد: ای شیعیان آل ابی سفیان! اگر مرا گناهکار دانسته اید بدین کودک نتوانید گناهی بست، او را آب دهید که شیر در پستان مادرش از شدت

ص: ۵۳۷

۱- ۸۵۲. مقتل ابی مخنف: ۱۳۰.

۲- ۸۵۳. ریاض القدس: ۲: ۱۰۱.

تشنگی خشکیده.

هیچ کس به او پاسخ نداد. حرمله بن کاهل اسدی تیری به سوی او انداخت که آن تیر بر حلقوم علی اصغر آمد و درگذشت و خون او روان شد.....

به روایت صاحب (عوامل)؛ امام حسین علیه السلام بدن علی اصغر را به خون او آغشته کرد.

در «شرح شافیه» آمده است که از اسب فرود آمد و بر او نماز گزارد و با غلاف شمشیر، قبری در زمین حفر کرد و او را مدفون ساخت. (۱)

به روایت دیگر: حضرت زینب آن کودک را (از خیمه بیرون آورده و به نزد برادر آمد و عرض کرد: ای برادر! این کودک تو سه روز است که آب نخورده، از این مردم برای او قدری آب طلب کن.

آن حضرت کودک را گرفت به میدان آمد تا به نزدیک پسر سعد لعین رسید، فرمود: ای مردم! شما شیعیان و اهل بیت مرا کشتید، و عهد و بیعت مرا شکستید، دست از من بردارید تا به حرم جدم برگردم یا شربت آبی به من دهید، کسی با من نمانده مگر زنان و اطفالی که نیزه و شمشیر بکار نمی برند.

«هَذَا الطُّفْلُ، وَيَلِكُمْ أُسْقُوا هَذَا الرَّضِيعَ أَمَا تَرَوْنَهُ يَتَلَطَّى عَطْشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ أَتَاهُ إِلَيْكُمْ».

وای بر شما! به این کودک آب دهید آیا نمی بینید که از عطش آتش گرفته و به خود می پیچد، (یا مانند ماهی دهان باز و بسته می کند بدون اینکه

از او به شما گناهی برسد. آن حضرت با ایشان در گفتگو بود که ناگاه حرمله بن کاهل ملعون تیری بر کمان گذاشته، به جانب آن امام مظلوم انداخت، آن تیر بر گلوی مبارک آن طفل آمد

ص: ۵۳۸

و گلوی او را درید. (۱)

از حمید بن مسلم نقل شده که من با لشکر پسر زیاد بودم و نظر می کردم به سوی آن طفل که بر روی دست سید الشهداء علیه السلام شهید شد.

ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد، پا بر دامن زنان، گاهی می افتاد و گاهی برمی خاست و می گفت: «وا ولداه! وا قتیلاه! وا مهجه قلباه!» تا به نزد آن طفل آمد و خود را روی آن انداخت، و دخترانی چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش آن طفل شهید انداختند. سید الشهداء علیه السلام با قوم در گفتگو بود، چون این را دید به همان حال سوی آن زن رفت، و او را موعظه و نصیحت کرد و به مدارا و ملاحظت او را به خیمه برگردانید.

از کسانی که نزدیک من بودند پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: أم کلثوم، و آن دختران؛ فاطمه و سکینه و رقیه می باشند. (۲)

مرحوم طبرسی می نویسد: چون اصحاب و نزدیکان امام حسین علیه السلام شهید شدند و جز فرزندش حضرت زین العابدین ع و شیر خوارش عبد الله، کسی از آن حضرت باقی نماند، جلو خیمه آمد و فرمود:

«ناولونی ذلک الطفل حتی أودّعه»

«آن طفل را به من بدهید تا با او وداع کنم» آن طفل را گرفت و او را بوسید و می فرمود: وای بر این مردم هرگاه محمد صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان خصومت کند.

ناگاه تیری به گلوی آن شیر خوار نشست و او را کشت. پس آن حضرت از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر زمین را گود کرد و بدن او را به خونش آغشته نمود و او

ص: ۵۳۹

۱- ۸۵۵. مهیج الأحزان : ۲۴۳ م ۱۰، وقایع الأيام خیابانی : ۴۵۱ به نقل از الدمعه الساکبه.

۲- ۸۵۶. مهیج الأحزان : ۲۴۴.

را دفن کرد. پس برخاست و اشعاری خواند... (۱)

بسیاری از مورخین عامه نیز مانند شیعه نقل کرده اند که سید الشهداء علیه السلام با شمشیر زمین را گود کرد، و آن طفل را دفن نمود که عبارت بعضی را نقل کردیم.

خوارزمی می نویسد: حسین علیه السلام از اسب پیاده شد و برای دفن کودک زمین را گود نمود، و بدن او را به خونش آغشته نمود، و بر او نماز گزارد و او را دفن کرد. (۲)

مرحوم شوشتی می نویسد:

به حسب بعضی روایات، امام حسین علیه السلام برای طفل شیرخوارش با شمشیر قبری حفر نمود و او را دفن کرد، شاید سرش چند وجه باشد: ۱- به تنهایی امکان داشت که آن طفل را به خاک بسپارد. ۲- مانند سایر شهدا سر آن طفل را از بدنش جدا نکنند. ۳- او را دفن کرد تا (مثل سایر بدنها) تا سه روز روی زمین برهنه و عریان نماند. ۴- اینکه پایمال سم اسبان نشود.

۵- چون حضرت (و اهل حرم) طاقت نداشتند دگر باره این بدن را به این حالت مشاهده نمایند.

بلی، آنچه را آن جناب نسبت به اصحاب متمکن شد به جا آورد، مثلاً اجساد ایشان را جمع نمود و بعضی را کنار بعضی می گذاشت. عده ای را خود حمل می کرد و اگر دیگری آن را حمل می نمود آن حضرت تشییع می نمود. (۳)

لکن مگر آن مردم پست گذاشتند آن بزرگوار به مقصودش برسد. شاید حضرت خواست با خواندن نماز بر جنازه طفل، خود را آرامش دهد. علی اصغر علیه السلام مرد میدان نبود، لباس رزم نداشت، شمشیر زن نبود، و در هیچ

ص: ۵۴۰

۱- ۸۵۷. احتجاج: ۲: ۲۵.

۲- ۸۵۸. مقتل خوارزمی: ۲: ۳۲.

۳- ۸۵۹. الخصائص الحسينیه: ۲۹ باب الجنائز.

ملتی طفل گناه ندارد و کسی کودک را نمی کشد. بعلاوه تصمیم کشتن داشتند دیگر تیر سه شعبه نمی خواست، لذا در آن شعر منسوب به حضرت:

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی *** کیف أستسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی

حضرت فقط این کشته را یاد آوری می کند.

به هر حال آن جناب با نماز و دفن طفل خود را تسلی داد.

ابو خلیق را پیش مختار بردند. مختار از او پرسید: ای ملعون! در کربلا-هیچگاه دلت به حال آقای ما حسین علیه السلام سوخت؟

گفت: بلی، ای امیر؟ یک مرتبه آنقدر دلم سوخت که مرگ خود را از خدا خواستم تا آن حالت زار حضرت را نبینم. فرمود: بگو ببینم چه وقت بود؟

گفت: امیر! هنگامی که سید الشهداء علیه السلام طفل کشته خود را زیر عبا گرفت، و از میدان برگشت، رو به خیمه ها کرد. من تماشا می کردم، دیدم زنی مجلله، چادر به سر و نقاب به صورت، بیرون خیمه ایستاده، گویا مادر آن طفل بود که انتظار بچه اش می برد.

همین که امام علیه السلام چشمش به مادر افتاد که منتظر ایستاده، برگشت مقداری صبر کرده، دوباره رو به خیمه آورد. باز خجالت کشیده، برگشت. تا سه مرتبه امام رو به خیام رفت و برگشت. و از مادر علی اصغر خجالت کشید. چون آن حالت حسین سال را دیدم جگرم کباب شد.

مختار گفت: ای ملعون! آخر چه شد؟ گفت: امیر! بالاخره امام از مرکب پیاده شد، طفل را روی زمین نهاد، و با غلاف شمشیر قبری حفر نمود، بر آن طفل نماز خواند و او را به خاک سپرد و برگشت.

مختار از شنیدن این گفتار صیحه ای کشید، افتاد و غش کرد. بعد از به هوش آمدن، گریبان درید و بر سر و سینه زد و فرمود: این حالت آخر امام حسین علیه السلام دلم را از همه بیشتر سوزانید که نخواست بعد به بدن این طفل کسی آزار برساند، یا سرش

را ببرند، و یا در زیر سم اسب ها پایمال شود.

ابوخلیق گفت: ای امیر! به خدا قسم نگذاشتند بدن آن طفل صحیح و سالم بماند. روز یازدهم سر هر سروری به سرداری دادند که جهت افتخار بر نیزه کند و به کوفه نزد ابن زیاد برد و جایزه بگیرد.

به ابو ایوب غنوی - که سر کرده بیل داران بود - سری از شهدا نرسید، لذا به بیل داران دستور داد تا زمین کربلا را زیر و رو کردند، و جسد آن طفل را یافتند، و بیرون آورده سرش را بریدند، و بر سر نیزه زدند و به کوفه آوردند. |

ابوخلیق گوید: خودم در حضور ابن زیاد بودم که سر حسین علیه السلام با سر علی اصغر هر دو در میان یک طشت بود، و نیز سایر سرها در میان طبق ها و سپرها در حضور نهاده بود، و دائما صورت حسین ال محاذی صورت علی اصغر بود... (۱)

کمیت شاعر بر امام صادق علی وارد شد و برای آن حضرت اشعار و مرثیه می خواند و آن جناب گریه شدیدی می نمود، و همچنین زنها و اهل حرم در پشت پرده گریه می نمودند و ناله آنها بلند بود.

ناگاه کنیزی از پشت پرده بیرون آمد و کودکی در دامن امام صادق علیه السلام گذاشت. گریه حضرت بی نهایت شدید شد و صدای آن حضرت و زنان از پشت پرده به گریه بلند شد. (۲)

منهال بن عمرو گوید: از کوفه به سفر حج رفتم و در مراجعت در مدینه خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسیدم. آن حضرت فرمود: از حرمه چه خبر داری؟

عرض کردم: در کوفه زنده است. آن حضرت دست های خود را بلند نمود و فرمود:

«اللَّهُمَّ ادِّقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ ادِّقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ ادِّقْهُ حَرَّ النَّارِ».

ص: ۵۴۲

۱- ۸۶۰. ریاض القدس: ۲: ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲- ۸۶۱. معالی السبطين: ۱: ۲۶۰ و....

خدایا! حرارت آهن را به او بچشان، خدایا! حرارت آن را به او

بچشان، خدایا! حرارت آتش را به او بچشان». . منهل گوید: چون به کوفه آمدم، مختار خروج کرده بود، به خاطر سفر چند روز در خانه ماندم، بعد به ملاقات مختار رفتم، در بیرون خانه اش او را دیدم، گفت: چه شد به دیدن ما نیامدی! و به ما تبریک نگفتی؟ گفتم: به مکه رفته بودم.

با هم رفتیم تا به کناسه کوفه رسیدیم. لحظه ای صبر کرد، گویا انتظار چیزی می کشید، که ناگاه جماعتی با شتاب آمدند و می گفتند: البشاره ای امیر! حمله را دستگیر کرده اند. طولی نکشید او را (دست بسته) آوردند.

چون مختار او را دید، حمد خداوند به جای آورد که بر او ظفر یافته. سپس دستور داد دست و پای او را قطع کردند و بعد از آن او را آتش زدند.

چون چنین دیدم، بی اختیار گفتم: سبحان الله! مختار پرسید: سبب تسبیح تو چیست؟ من جریان ملاقات خود را با امام سجاد علیه السلام و نفرین آن حضرت را نقل کردم. مختار گفت: به خدا این کلمات را از علی بن الحسین شنیدی؟! گفتم: آری. مختار (برای شکر گزاری) از اسب پیاده شد، دو رکعت نماز خواند و سجد^۱ شکر نمود و سجده را طول داد.

با هم برگشتیم چون نزدیک خانه ما رسید، من او را به خانه دعوت کردم، تا غذا میل نماید.

مختار گفت: ای منهل! تو مرا خبر دادی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام چند دعا نمود که آن دعاها به دست من مستجاب شد. پس از من خواهش خوردن طعام می کنی؟ نه، امروز روزی است که به خاطر سپاسگزاری باید روزه باشم. (۱)

از حضرت امام باقر علم روایت شده که به عقبه بن بشر اسدی فرمودند:

ص: ۵۴۳

ما در میان شما بنی اسد خونی داریم. عرض کرد: ای ابا جعفر! رحمت خدا بر شما باد، گناه من چیست و آن خون کدامست؟

آن حضرت فرمودند: کودکی از حضرت حسین علیه السلام را نزد او آوردند، و در دامنش نهادند، یکی از شما بنی اسد تیری زد و او را ذبح نمود. حضرت حسین علیه السلام دو دستش را از آن خون پر کرد و بر زمین ریخت (به روایت صحیح؛ به هوا پاشید). سپس فرمود:

«رَبِّ اِنْ تَكُ حَبَسَتْ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكْ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَاَنْتَقِمَ لَنَا مِنْ هٰؤُلَاءِ الظَّالِمِيْنَ».

پروردگارا! اگر در این وقت مصلحت در یاری ما ندانستی، ما را پاداشی بهتر عنایت فرما و از این ستمکاران انتقام ما را بگیر. (۱)

ص: ۵۴۴

صورت امام حسین علیه السلام برافروخته تر می شد

مرحوم شیخ صدوق به اسناد خود از امام سجاد علیه السلام روایت کرده که چون (در روز عاشورا) کار بر امام حسین علیه السلام دشوار شد، کسانی که با حضرت بودند، به سوی او نظر کردند حال امام را بخلاف خودشان دیدند. بجهت آنکه هر گاه کار مشکل تر می شد رنگ چهره ی آنها تغییر کرده، بندهایشان به لرزه درمی آمد و ترس در دل آنها جای می گرفت. ولی حضرت امام حسین علیه السلام و بعضی از خواصش رنگهایشان باز می شد، اعضایشان آرامش و نفسان سکونت می یافت. لذا اصحاب به یکدیگر می گفتند: بنگرید چگونه امام حسین علیه السلام از مرگ هراسی ندارد. آن حضرت به آنها فرمودند: «صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطره تعبر بکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعه و النعیم الدائمه. فأیکم یکره أن ینتقل من سجن الی قصر؟ و ما لأعدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب. ان أبی حدثنی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر، و الموت جسر هؤلاء الی جنانهم، و جسر هؤلاء الی جحیمهم، ما کذبت و لا کذبت»^(۱) صبر کنید ای بزرگواران، مرگ پلی بیش نیست که شما را از سختی و ناراحتی به بهشت وسیع و نعمتهای دائمی می رساند، کدامیک از شما دوست ندارد از زندان به قصر منتقل شود؟ برای دشمنانتان جز منتقل شدن از قصر به زندان و عذاب نیست.

ص: ۵۴۵

۱- ۸۶۴. بحارالانوار: ۱۵۴:۶ باب سكرات الموت ح ۹، و ج ۲۹۷:۴۴ ب ۳۵ ح ۲.

پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم نقل کرد که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. و مرگ پل مؤمنین به بهشت و پل کافرین به جهنم است، من دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده است»

ص: ۵۴۶

روایت شده که چون آن حضرت دید همه یاران و اهل بیت خود شهید گشته و بر زمین افتاده اند (آماده جنگ با دشمن شد، و جهت وداع) به سوی خیمه آمد و صدا زد: «یا سکینه، یا فاطمه، (یا رقیه) یا زینب، یا ام کلثوم، علیکن منی السلام» «ای سکینه، ای فاطمه، ای رقیه، ای زینب، ای ام کلثوم، خداحافظ». سکینه فریاد زد: ای پدر، «أستسلمت للموت؟» «آیا تن بمرگ داده ای؟» آن حضرت فرمودند: چگونه تن بمرگ ندهد کسی که یاور و معینی ندارد. عرض کرد: ای پدر، ما را به حرم جدمان باز گردان. حضرت فرمود: «هیهای لو ترک القطا لنام» «هیهای اگر صیاد از مرغ قطا دست بر می داشت آسوده در آشیانه خود می خوابید» (کنایه از اینکه دشمن دست از من بر نمی دارد). زنها صدا به گریه بلند کردند. آن بزرگوار ایشان را ساکت نمود. و نیز از آن حضرت نقل شده که روی به ام کلثوم نمود و فرمود: ای خواهر، سفارش می کنم که مواظب خوردن باشی که به نیکویی عمل نمائی، من به میدان برای مبارزه این گروه می روم.

سکینه شیون کنان پیش آمد - حضرت او را بسیار دوست می داشت - او را به سینه چسبانید، اشکهایش را پاک کرد و فرمود: سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منك البكاء اذ الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسره مادام منی الروح فی جثمانی و اذا قتلت فأنت أولى بالذی تبکینه (تأئینه) یا خیره النسوان ای سکینه، بعد از آنکه مرگ من برسد گریه ات طولانی خواهد شد. با اشک حسرت قلبم را آتش زن، تا وقتی که روح در بدنم می باشد. ای بهترین زنان، چون کشته شدم تو به گریه کردن از همه سزاوارتری (۱) آئید تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران با ساریان بگوئید احوال اشک چشمم تا بر شتر نبندد محمل به روز باران مرحوم علامه مجلسی می نویسد: حضرت، زنان را طلبد و دختران و خواهران را در برکشید و هر یک را به ثوابهای خداوند متعال تسلی بخشید، صدای شیون از خیمه های حرم بلند گردید، و صدای الوداع، الوداع و ناله ی الفراق الفراق الفراق از زمین به آسمان می رسید. سکینه دختر آن حضرت گفت: ای پدر تن به مرگ داده ای، ما را به چه کسی می سپاری؟! آن امام مظلوم گریست و فرمود: نور دیده ی من، هر که یآوری ندارد تن به مرگ دهد. ای دخترم، یاور همه کس خداست و رحمت خدا در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد شد، بر قضای خدا صبر کنید و شکیبائی نمائید، که بزودی

ص: ۵۴۸

۱- ۸۶۵. نفس المهموم: ۳۴۶، منتخب طریحی: ۳۱۷ و ۳۱۶، ینایع الموده: ۳۴۶ ب ۶۱، قسمت اخیر را ابن شهر آشوب در مناقب: ۱۰۹:۴ نقل کرده است.

دنیای فانی منقضی می گردد، و نعمت های همیشگی آخرت پایان ندارد... (۱) حضرت دختری سه ساله داشت، درب خیمه نشسته بود و تماشای وداع حضرت

نموده، گریه می کرد، تا اینکه آن جناب خواست از خیمه بیرون بیاید، آن دختر صغیر دامن پدر گرفت و از خواهر خود سکینه کمک خواست که خواهر بیا دامن پدر بگیریم و نگذاریم پبای خود به سوی مرگ رود. کلام این دختر بیشتر آتش به دل امام و زنها زد. حضرت او را بغل گرفت، صورتش را بوسید، آن دختر گریه کنان گفت: بابا تا کی تشنه بمانیم؟ آن بزرگوار فرمود: «اجلسی عند الخیمه لعلی آتیک بالماء». «دخترم کنار خیمه بنشین شاید بتوانم برای آب بیآورم» (۲) یزید از شمر پرسید: تو در کربلا بودی هیچگاه دلت بر حسین سوخت؟ ملعون گفت: از جاهائی که قلب مرا سوزانید زمانی بود که حسین علیه السلام در وداع آخرین درب خیمه آمد و دختر کوچکی دست به گردن او نمود، و چنان ناله و آبتاه بلند نمود که دل عالمیان را به سوز و گداز انداخت، و حسین علیه السلام سر به زیر انداخته و اشک از چشمانش جاری بود و آن کودک می گفت: پدر جان ما را به مدینه برگردان. (۳) روایت شده که چون مالک بن یسر بر آن حضرت ضربتی فرود آورد، کلاه مبارکش از خون پر شد. امام علیه السلام کلاه از سر بیفکند و به خیمه آمد و پارچه ی خواست و جراحتش را بست. و به روایتی در این حال ندا برآورد: «یا زینب و یا ام کلثوم و یا سکینه، یا رقیه، یا فاطمه، علیکن منی

ص: ۵۴۹

۱- ۸۶۶. جلاء العیون : ۴۰۷.

۲- ۸۶۷. ریاض القدس: ۲: ۱۴۲.

۳- ۸۶۸. نهضت حسینی: ۱: ۱۴۲.

السلام» حضرت زینب به آن حضرت روی آورد و گفت: برادر، آیا یقین به شهادت کرده ای؟ فرمود: چگونه یقین نکنم با اینکه یاور و معینی ندارم. عرض کرد: ای برادر، ما را به حرم جد خود باز گردان، فرمود:

هیئات، لو ترک ما ألقیت نفسی فی المهلکه، و کأنی بکم غیر بعید کالعید، یسوقونکم أمام الرکاب، و یسومونکم سوء العذاب» هیئات اگر مرا رها می کردند خویش را به مهلکه نمی افکندم، و گویا می بینم که شما را بزودی همانند بندگان در جلو رکاب، می رانند (شما را به اسیری می برند) و شما را به عذاب سخت دچار می نمایند». چون حضرت زینب این سخن شنید بگریست و اشک از دیدگانش روان شد، و ندا برآورد: «وا وحدتاه، و اقله ناصراه، و سوء منقلباه، و ا شوم صباحاه»، جامه ی خود را پاره کرد و موی پریشان نمود و سیلی به صورت زد. آنگاه امام خواست از خیمه بیرون رود، زینب عرض کرد: ای برادر، درنگ فرمای از دیدارت توشه بردارم، و با تو وداع کنم که دیگر ملاقاتی نخواهد بود. فهملأ أخی قبل الممات هنیئه لتبرد منی لوعه و غلیل ای برادر، پیش از وصول مرگ اندک زمانی تأمل فرمای، تا از زیارت جمال مبارکت آن آتش اندوه که دل را به سوزش و ستوه آورده، سرد شود. آنگاه هر دو دست و هر دو پای مبارکش را بوسید، و دیگر زنان نیز در گرد آن حضرت جمع شدند و همین کار را کردند.

درختی در بیرون شهر کنعان بود که آنرا درخت وداع می نامیدند، هر کس به سفر می رفت خویشان و یاران او را تا آن درخت مشایعت می نمودند. بعد از آنکه برادران یوسف از پدر اجازه گردش برای یوسف گرفتند، حضرت یوسف به همراه برادران از شهر بیرون رفتند آن حضرت خواهری داشت که از یک مادر بودند، و به او بسیار علاقه و محبت داشت. در آن هنگام که یوسف بیرون می رفت خواهر خوابیده بود، در خواب دید که یوسف را گرگ ربوده، مضطرب از خواب جست و پرسید: برادرم کجاست؟ گفتند: به همراه برادران به صحرا رفته. پس خواهر بی تاب گردیده گفت: مبادا یوسف دیر بیاید، که مرا طاققت جدائی او نباشد. چادری بر سر انداخته از پی برادران روانه شد موقعی رسید که وداع کرده و می رفتند. از دور آنها را در حال حرکت دید، فریاد برآورد که ای برادر، یکدم تأمل کن تا تو را ببینم می ترسم دیر بیائی، و با اضطراب می دوید. چند جا بر زمین افتاد و دست و پای او مجروح شده تا آنکه خود را به یوسف رسانید و دست در گردن او درآورده چنان گریست که مدهوش شد. (۲) در روز عاشورا آن حضرت بعد از شهادت یاران و نزدیکان و فرزندانش دو وداع داشت: یکی وداع عام؛ چون همه موجودات بلکه همه ی ممکنات از اشعه ی وجود او هستند، از آن وداع جمیع موجودات از هم گسیخته شد و خلل در تمام ارکان عالم واقع شد و منادی از عرش ندا کرد: «ألا أيتها الأمه المتحيره الظالمه بعد نبیها (و در روایتی: القاتله عتره

ص: ۵۵۱

۱- ۸۶۹. الطراز المذهب {ناسخ حضرت زینب علیها السلام} از عباس قلیخان: ۱: ۲۲۵.

۲- ۸۷۰. ریاض الشهاده: ۲: ۲۴۰ م ۱۲.

نیبها) لا وفقکم الله لأضحی و لا فطر». (ای امت سرگردان و ستم کنند بر عترت پیامبر و کشندگان آنها، خداوند شما را از عید اضحی و فطر محروم کند).

دیگر؛ وداع خاص که با خواص خود داشت که از تتبع اخبار معلوم می شود چند مرتبه بوده: اول: وداع با اهل حرم محترم خود. علامه مجلسی در «بحارالانوار» ذکر نموده که چون امام مظلوم هفتاد و دو نفر از اهل بیت خود را دید که روی زمین افتاده اند و بی کس و تنها مانده است، به جهت وداع متوجه خیمه ها شد. «و نادى یا سکینه و یا رقيه، و یا عاتکه و یا زینب و یا فاطمه، یا ام کلثوم، علیکن منی السلام» اهل حرم را صدا زد: ای سکینه و ای رقيه و ای عاتکه (۱) و ای زینب و ای فاطمه و ای ام کلثوم خدا حافظ» (۲) زنان و دختران و کنیزان چون این صدا شنیدند همگی از خیمه ها بیرون دویدند، و صدا به گریه و ناله بلند کردند. حضرت یک یک را سفارشی می فرمود که دلها را آتش می زد، نگاه حسرتی به ایشان کرد و آه از دل سوخته خود کشید... حضرت فرمود: «و کأنی بکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم أمام الرکاب و یسومونکم سوء

ص: ۵۵۲

۱- ۸۷۱. شاید منظور از عاتکه «عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل قرشی» همسر با وفای امام حسین علیه السلام باشد، که بانویی فاضل و شاعر بود، اشعار فراوانی در سوگ امام حسین علیه السلام سروده، و نخستین کسی است که بدن مبارک امام علیه السلام را از روی خاک برداشت و بر قاتلانش لعنت کرد. {اعلام النساء: ۳: ۲۰۶، ریحانه الأدب: ۴: ۳۷۶ و اجساد جاویدان: ۶۴}.

۲- ۸۷۲. انوار الشهاده: ۱۶۰ ف ۱۴، بحارالانوار: ۴۵: ۴۷ با این تفاوت که «یا رقيه» در بحارالانوار: نیست، ولی در لهوف از انتشارات دارالاسوه، و ابی مخنف هست.

العذاب، فتصارخن النساء فسكتهن» ای خواهر، گویا می بینم که در این نزدیکی شما را

مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده، در جلو اسبها می دواند و عذاب می کنند، که اهل حرم صدا به گریه و ناله بلند کردند، آن حضرت ایشان را ساکت گردانید، و امر به شکیبائی نمود، روانه میدان شد. دوم: وداع خاص با حضرت سکینه مظلومه بود... (۱) سوم: وداع با رقیه صغیره بود، چنانکه نافع بن هلال گوید: در میان دو صف لشکر ایستاده نگاه می کردم «فرأیت صغیره باکیه جاءت و أخذت بذیل أیها فقالت: یا أبة، انظر الی فانی عطشان» دیدم دختر کوچکی آمد و دامن امام مظلوم را گرفت و فرمود: ای پدر، مرا دریاب که بسیار تشنه ام، آن حضرت نگاهی به صورت آن طفل کرد و گریست و فرمود: صبر کن ای نور دیده، «الله یسقیک فانه وکیلی» «خداوند تو را آب خواهد داد، همانا او وکیل من است» دست او را گرفت و به خیمه ها برگردانید. نافع بن هلال گوید: پرسیدم این طفل کیست و چه نام دارد؟ شخصی گفت: دختر سه ساله حسین رقیه است. وداع چهارم: وداع با علی اصغر بود... (۲) وداع پنجم: با زینب خاتون است، چنانکه روایت شده بعد از وداع عمومی با اهل حرم، زینب را طلبید و به او وصیت کرد، و سفارش اطفال و زنان را به او نمود

ص: ۵۵۳

۱- ۸۷۳. انوارالشهادة: ۱۶۰.

۲- ۸۷۴. انوارالشهادة: ۱۶۳.

فرمود، شاعر از زبان امام علیه السلام به نظر آورده: لا تلمی یا بنه الزهراء خدک من قتلی و ان غمرت أعضاک أشجان و لا تشقی علی الجیب صارخه فالشق کشف و نشر الشعر خذلان لکن اذا انصعت فی الرمضاء متجدلا و انحط من شامخ المعروف بنیان حتی حنین حمام الایک نادیه و استمطری الدمع حیث السحب أعیان و ان تفرقت الأیتام فابتدئی بجمعها فالجزاء فی البعث غفران و ان یشق علیها سیر قائدها فاسترفقیه و ان عازقک احسان حضرت ذوالجناح را طلبید و سوار شد که صدای گریه اهل حرم بلند شد و ناله طفلان به فلک رسید، و چون چند قدم راه رفت دید باز صدای گریه می آید نگاه کرد دید زینب با پای برهنه می آید و می گوید: ای برادر، صبر کن حاجتی با تو دارم: و استسق من خصیمک الماء ان شکت عطشا فریما رق ان الشط ملان هذا علی أبوها ان دعت بأب و المؤمنون لها فی الله اخوان مهلا یا أخی توقف حتی أتزود من نظری الیک فهذا وداع لا- تلاق بعده فمهلا- یا أخی قبل الممات هنیئه لتبرد منی لوعه و غلیل توقف أخی حتاک أنظر نظره فهذا وداع لا تلاق الی الغدتوقف أخی حتی أبرد لوعتی و أمسح ذا وجهی برجلیک و الیدتوقف أخی حتی أقبل قبله مواضع تقبیل النبی محمدای خواهر ای دختر زهراء، تو را وصیت می کنم بخاطر کشته شدن من لطمه بر روی منی، اگر چه غم و اندوه تو بسیار باشد. خواهرم، در مصیبت من همراه با فریاد جامه خود را پاره نکن تا مکشوف نشوی، و موی سر را پریشان مکن که باعث ذلت و خواری می شود.

لکن ای خواهر مهربان، هرگاه بر زمین بیفتم و مرا شهید کنند و بدنم را پاره پاره بر زمین اندازند، چون کبوتر که بر شاخه درخت نشسته ناله کن، و چون ابری آشکار پایی اشک از دیده فروریز و ناله کن. چون طفلهای یتیم من در این بیابان از ترس ظالمان متفرق شوند، تو مادری کن و ایشان را جمع آوری نما، که در روز قیامت باعث آمرزش است. ای خواهر، اگر در وقت اسیری ایشان تو را به تندی و ناهمواری برانند، به آنها التماس کن که با مدارا رفتار کنند، اگر چه می دانم که رحمی در دل ایشان نیست، و احسانی از ایشان سر نمی زند (و ظلم و ستم در حق شما خواهند کرد).

اگر اطفال من تشنه شوند، بر ایشان آب طلب کن، شاید بر ایشان رحم کنند و به آنها آب بدهند، بدرستی که آب در این صحرا قریبی ندارد و شط فرات مملو از آب است. ای خواهر، اگر یتیم های من بهانه پدر گیرند، فرزندم علی بجای پدر ایشان است، و اگر برادر خواهند، مؤمینن بمنزله برادر ایشانند. ای برادر تعجیل مکن، زمانی توقف کن تا از دیدن رویت توشه بردارم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخر زینب است و دیگر به خدمت نمی رسم. ای جان خواهر، اندک زمانی با مدارا باش، پیش از آنکه از دیدارت محروم شوم، تا سوزش دل را بجهت نظاره ی تو اندکی تسکین دهم. ای برادر، صبر کن تا بار دیگر تو را ببینم و با تو وداع نمایم که دیگر تو را نخواهم دید. صبر کن ای برادر، تا اندکی سوزش قلب خود را تسکین دهم و صورت خود را بر پاها و دستهای تو بگذارم.

صبر کن ای برادر، تا ببوسم جاهائی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می بوسید. حضرت ایستاد. زینب عرض کرد: ای برادر، مادرم در وقت وفات وصیت کرده است، که هرگاه عازم سفر آخرت می باشی، به عوض او زیر گلوی تو را ببوسم. حضرت پیاده شد و زینب دستها به گردن امام علیه السلام درآورد و گلوی او را بوسید، و هر دو اینقدر گریستند که نزدیک بود مدهوش شوند. امام فرمود: ای خواهر، من هم حاجتی به تو دارم. گفت: کدام است؟ فرمود: «ایتونی بثوب عتیق لا یرغب فیه، أجزله تحت ثیابی لئلا أجرد بعد قتلی، فانی مقتول مسلوب» «جامه ای کهنه که کسی به آن رغبت نکند بیاور، که آنرا زیر لباس بپوشم، تا بعد از کشته شدن بدن مرا برهنه نکنند، چون مرا می کشند و لباسهایم را می ربایند». زنان با شنیدن این سخن صدا به گریه بلند کردند و فریاد و فغان برآوردند، امام فرمود: «مهلا- فان البكاء أممکن» «آرام باشید که گریه بسیار در پیش دارید». جامه برای او آوردند آنرا پاره پاره کرد و در زیر لباس خود پوشید. «فلما قتل جردوه منه» «ولی چون کشته شد آن جامه را نیز از بدن شریفش بیرون آوردند»... من مخبر الزهراء أن حسینها بین الوری عار علی تلعاتها و رؤس أبناها علی سمر القنا و بناتها تهدی الی شاماتها یا فاطمه الزهراء قومی و اندبی أسراک فی أسراک ذل عدائها کیست که فاطمه زهرا علیها السلام را خبر کند، که حسینش را برهنه و عریان میان

بیابان انداختند. سرهای اولادش بر نیزه ها زدند، و دخترانش را به شام می برند. ای فاطمه زهرا برخیز و ندبه و نوحه کن بر فرزندان اسیر و غریبت، که همه در دامهای مکر دشمنان افتاده اند و به ذلت و خواری گرفتار می باشند. وداع ششم: با شهربانو بود... وداع هفتم: با امام زین العابدین علیه السلام بود... (که خواهد آمد). (۱) وداع نهم: با کنیزهای حرم بود، چنانکه روایت شده که چون آن حضرت سوار شد، کنیزان حرم از سراپرده جلال بیرون آمده چون هاله گرد آن ماه امامت احاطه نمودند، و صداها به گریه بلند کردند، و هر یک به زبانی شروع به ندبه و نوحه می نمودند. یکی می گفت: ای آقا، کاش ما فدای تو می شدیم، دیگری می گفت: فدای لبهای خشک تو شویم، یکی می گفت: ای پشت و پناه عالمیان به فریاد ما بی کسان برس، ما از همه ضعیف تریم. فضه ی خادمه، اضطرابش از همه بیشتر بود، آن حضرت ایشان را نوازش کرد و دست مرحمت بر سر و صورت ایشان می کشید. در مقتل ابن عربی نوشته است که آن مظلوم سخنی فرمود که عالم را کباب نمود، فرمود: ای کنیزان، حسین از شما خجالت می کشد، چون عیال او هستید و همگی گرسنه و تشنه اید، مرا حلال کنید. کنیزان صدا به گریه و ناله بلند کردند و عرض کردند: کاش همه با لب تشنه می مردیم و صدای ناله و عطش فرزند کوچک تو را نمی شنیدیم. آن امام مظلوم از سخن ایشان گریست و روانه میدان شد... وداع دهم: با ذوالجناح بود، چنانکه روایت شده که در دفعه ی آخر که آن امام

ص: ۵۵۷

مظلوم بر آن سوار شد، فرمود: ای ذوالجناح، مرا حلال کن امروز تشنه و گرسنه بودی، این دفعه آخر است که بر تو سوار شده ام... وداع یازدهم: با کشته ها و آب فرات بود، چنانکه روایت شده که حضرت نظر به سوی

بدنهای اهل بیت و اصحاب کرد، دید همه پاره پاره در صحرا افتاده اند گریست و فرمود: «هینا لکم لقد فزتم فوزا عظیما فانا بکم لاحقون ان شاء الله» (این شهادت) گوارایتان باد، هر آینه رستگار شدید رستگاری عظیم و ما بزودی بشما ملحق خواهیم شد، که صدای گریه ی زنان از حرم بلند شد. سپس نگاهی بفرات کرد و فرمود: آه حسرت بار من بر تو ای آب فرات، «یذبح حولک کبارنا، و یموت صغارنا عطاشا، فکأنک حرمت علینا» در کنار تو بزرگان ما تشنه کشته می شوند و کوچکان ما از تشنگی می میرند، گویا بر ما حرام شده ای». که فریاد از در خیمه ها بلند شد. صدای گریه ی اطفال و دختران کوچک بلند بود: «وا عطشاه، وا غربتاه، وا ذلاه» «ای داد از تشنگی، فریاد از غریبی و بی کسی و خواری» پس حضرت گریست و فرمود: لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. وداع دوازدهم: با ملائکه رحمان و جنیان بود. چنانکه در «بحار الانوار» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: آنگاه حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مدینه بیرون آمد گروهی از ملائکه بر اسبهای نجیب بهشتی سوار، و بر دست هر یک حربه های نور بود، و آن جناب را ملاقات کردند. پس از سلام عرض کردند: ای حجت خدا بر اهل عالم، خداوند ما را در

جنگهای بسیار و گرفتاریها، به یاری

جد بزرگوارت رسول خدا فرستاده، حال خدا ما را به یاری تو فرستاده است. حضرت فرمود: وعده من و شما سرزمینی است که قبر من در آنجاست و من در آنجا کشته می شوم و آن زمین کربلاست. هنگامیکه به آن زمین وارد شدم، شما هم بیائید. ملائکه عرض کردند: ای حجت خدا، هر دستوری که داری بفرما تا ما اطاعت کنیم، و اگر اجازه فرمائید با شما باشیم، تا دفع دشمن از شما بنمائیم. حضرت فرمود: ایشان نمی توانند بر من مسلط شوند و به من اذیتی برسانند، تا آنکه وارد بقعه ی خود در کربلا گردم. بعد از آن، طایفه ای از مسلمانان جن آمدند، و بعد از سلام عرض کردند: ای سید ما، ما شیعه و یاور تو می باشیم، هر دستوری که بفرمائی و خواسته باشی امتثال می کنیم، اگر ما را به کشتن همه دشمنان خود امر کنی، پیش از آنکه به شما برسند و شما به ایشان برسید، ما همه ی آنها را هلاک خواهیم کرد. حضرت برای آنها دعا کرد و فرمود: ... و لکن در آخر روز شبیه که روز عاشوراست، حاضر شوید که در آن روز من و اولادم و جمیع اهل مرا می کشند، و سر مرا بر سر نیزه کرده، برای یزید ملعون خواهند برد. گفتند: اگر اطاعت تو واجب نبود و مخالفت جایز بود، جمیع دشمنان تو را پیش از آنکه به شما برسند می کشتیم. حضرت فرمود: بخدا سوگند، قدرت ما از شما بر ایشان بیشتر است. (و لکن لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة) (۱) «تا هر که هلاک شدنی است بعد از اتمام حجت هلاک شود، و هر که لایق حیات ابدی است با برهان به حیات ابدی برسد»...

وداع سیزدهم: آمدن عبدالله پسر امام حسن علیه السلام در قتلگاه جهت وداع با عمومی

ص: ۵۵۹

خود بود. وداع چهاردهم: با خداوند عالم بود، که فرمان مبارک از آسمان فرود آمد، و آن حضرت عیالات خود را به خداوند مهربان وا گذاشت. (۱) نقل شده که چون امام حسین علیه السلام با قلبی سوزان آهنگ میدان نمود، ندائی نحیف و آوازی ضعیف شنید، روی برگرداند، خواهرش زینب را دید که نالان می آید. امام علیه السلام فرمود: خواهرم، برای چه از خیمه بیرون آمدی؟... عرض کرد: وصیت مادرم بیادم آمد که سفارش نمود؛ آنجائی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می بوسید ببوسم. پس حضرت زینب حلقوم مبارکش را بوسید و هر دو بسیار گریستند، آنگاه امام علیه السلام او را تسلی داده باز گردانید (۲) حضرت سیدالشهداء علیه السلام چندین وداع داشت و در هر وداع عزیزان خود را به صبر و شکیبائی دعوت می فرمود، و آنها را دلداری می داد. همه ی مصیبت های آن حضرت دلها را محزون و اشکها را جاری می کند، و لیکن هیچکدام جانسوزتر از وداع آن حضرت نبوده است. «و لمثل ذلك فلتذرف الدموع، و لیبک الباکون، و لیندب النادبون، و لیصرخ الصارخون، و یضج الضاجون، و یعج العاجون». مصیبت وداع دل را آتش می زند و از دلهای سوخته و عاشق فریاد برمی آورد. کجا می توان تصور کرد بزرگی چون ابا عبدالله الحسین علیه السلام می خواهد شهید شود، اطرافش زنان و دختران و کودکان همچون پروانه گرد شمع می گردند، ناله می کنند، یکی را آرام می نماید دیگری سخن می گوید، و آن یکی ناله از دل می کشد، و فریاد او محمده

بلند می کند، دیگری قطرات اشک چون باران بر گونه هایش

ص: ۵۶۰

۱- ۸۷۷. انوار الشهاده : ۱۷۳ تا ۱۸۲.

۲- ۸۷۸. الطراز المذهب: ۱: ۲۳۰، و نظیر آن در تذکره الشهداء : ۳۱۱ نقل شده است.

سرازیر است، گویا قیامت کبری بر پا شده بود، ملائکه آسمان نظاره می کردند. امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در زیارت خود می فرماید: «قد عجبت من صبرك ملائکه السموات» «صبر تو ملائکه آسمان را به شگفتی واداشت». در «اربعین حسینی» از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت در وداع امام حسین علیه السلام کلمات جانسوزی فرمود و اشک فراوان ریخت و از جمله فرمود: وای بر کسی که وداع حسین را بشنود و محزون نگردد! (۱) مرحوم نوری از میرزا یحیی ابهری نقل کرده که در عالم رؤیا دید علامه مجلسی رحمه الله در صحن مطهر سیدالشهداء علیه السلام در طرف پایین پا، در طاق الصفا نشسته مشغول تدریس است، شروع به موعظه نمود، و چون خواست مصیبت بخواند، کسی آمد و گفت: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می فرمایند: «اذکر المصائب المشتمله علی وداع ولدی الشهید» «یاد کن مصائبی که مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد». مرحوم علامه مجلسی مصیبت وداع خواند، و مردم بسیار جمع شدند و گریه شدیدی نمودند که مثل آن را در عمر خود ندیده بودم.

ص: ۵۶۱

مکاشفه ی زعفر

فاضل دربندی در کتاب «اسرار الشهاده» از جمعی صلحاء، از قول یکی از علماء معاصر خودش نقل می کند که، یکی از طلاب جلیل القدر و ثقه گفت: من همیشه زعفر جنی را ملامت می کردم و بر بی سعادتت او تأسف می خوردم، که چرا در روز عاشورا از کربلا مراجعت نمود، و جناب سیدالشهداء علیه السلام را تنها دید و او را یاری نکرد، با آنکه آن حضرت او را مرخص نفرموده بود. یکی از شبهای دهه ی اول محرم در اطاق خود در مدرسه اصفهان تنها نشسته بودم، و آمدن زعفر را با لشکر خود در زمین کربلا، و برگرداندن او را از بعضی کتب مقاتل مطالعه می نمودم. ناگاه شخصی درب را گشود و داخل اطاق گردید و بعد از سلام، در گوشه ای بنشست، من به او خوش آمد گفتم، و از آمدن او در اطاق با اینکه درب را بسته بودم تعجب کردم و ترسیدم. گفت: مترس که من برادر تو زعفر جنی هستم که برای زیارت تو آمده ام، تا عذر خود را بیان کنم. بدانکه چون من با لشکر خود وارد زمین کربلا شدم، سرزمین کربلا را از طوائف معتبره ی جنیان و پادشاهان ایشان پر دیدم، که شأن و رتبه ی من از همه ی آنها کمتر و سپاه من در برابر آنها اندک بود، و نزدیک تر از چهار فرسخ برای خود مکانی خالی ندیدم. همچنین بین زمین و آسمان را از ملائکه و بزرگان ایشان مملو دیدم، که امکان نزدیک تر شدن برای ما نبود. صفوف جنیان در همه ی آن مکان به یکدیگر پیوسته، و به حسب مراتب و شأن خود پشت سر یکدیگر صف بسته، و در جلو هر صف رئیس ایشان ایستاده، و همچنین طوائف ملائکه، و هر طائفه ای نسبت به آن بزرگوار مانند رعایا نسبت

ص: ۵۶۲

به اعظم سلاطین خود مراعات ادب نموده، و اهل هر صف از جن و ملک از دور و نزدیک در مقام خود با نهایت

خشوع و خضوع سلام بر آن امام علیه السلام می نمودند، و با تضرع از آن حضرت برای یاری وی طلب اذن می کردند، و آن جناب اذن نمی داد و موقف من و لشکر من از آن بزرگوار چهار فرسخ دور بود، و در همان مکان با لشکر خود با تعظیم تمام بر آن حضرت سلام کردیم، و رد جواب فرمودند. بعد از آن، شروع در سخن و ملاطفه بر اهل هر یک از صفوف جن و ملائکه نمودند، و در آخر همه را دعا کردند، و جزای خیر از خداوند برای آنها خواستند و به هیچیک اذن جهاد ندادند. همگی بعد از یأس از نصرت به محل خود مراجعت نمودند، لکن من راضی به مراجعت نشدم و در همان زمین گوشه ای اختیار کرده، مشغول گریه و جزع گردیدم و بر روی خود لطمه می زدم، و بر حالت آن بزرگوار افسوس می خوردم، تا آنکه آن جناب به شهادت رسید و آن فرقه ی اشرار سرهای شهداء را - با عیال و اطفال و بازماندگان - با خود برداشته کوچ کردند. من هم با لشکر خود از عقب ایشان روان شدم که شاید بتوانم به اهل بیت خدمتی کنم، و اطفال را از افتادن از پشت شتران و صدمات دیگر حفظ نمایم. چون لشکر پسر زیاد به کوفه رسید آفتاب غروب کرد و نتوانستند وارد کوفه شوند، لذا آن کسانی که موکل بر اسیران و سرها بودند در خارج کوفه چادر زده و منزل کردند، و از کوفه برای آنها غذا و آشامیدنی آوردند، ولی اهل بیت رسالت علیهم السلام را در موضع دیگری جای دادند، و اطفال اهل بیت علیهم السلام از شدت گرسنگی و دیدن آن غذاهای لذیذ و بوی آنها به گریه افتادند. فضه - خادمه ی حضرت زهرا علیها السلام - نزد حضرت صدیقه صغری زینب کبری آمد و عرض کرد: ای خاتون من، این اطفال از گرسنگی و جزع تلف می شوند، حضرت زینب فرمود: چه باید کرد؟

فضه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به سه دعای مستجاب وعده فرموده، که یکی از آنها باقی است، مرا اذن دهید که آن دعا را برای اطفال قرار دهم.

حضرت زینب به او اذن دادند. فضه به گوشه ای که در آن تل کوچکی بود رفت، دو رکعت نماز حاجت بجا آورد و دعا کرد، در اثنای دعا، قدح بزرگی را مشاهده نمودم که از آسمان فرود آمد. از گوشت و آبگوشت پر بود، و دو قرص نان بر سر آنها نهاده شده و بوی مشک و عنبر و زعفران از آنها به مشام می رسید، و حضرت امام زین العابدین علیه السلام و عیال و اطفال از آن قدح و دو قرص نان شام خوردند و از آن چیزی کم نگردید، و در زمان حاجت از آن غذا می خوردند، و بر وضع اول باقی بود...، بعد از آن قدح به آسمان برگشت. زعفر گفت: این بود حکایت من، سوگند به خدا، که جدا نشدم خود و اصحابم از اهل بیت علیهم السلام از زمان ورود به کربلا تا ورود به مدینه، و درباره ی ایشان خلاف و تقصیری ننمودم، مرا دیگر ملامت و مذمت نباید کرد. این بگفت و از نظرم برفت، و من از گفته های خود پشیمان گردیدم.

ص: ۵۶۴

پیراهن کهنه

راوی گوید: امام حسین علیه السلام فرمودند: جامه ای که مورد رغبت کسی نباشد به من بدهید، که زیر لباسهای خود بپوشم، تا شاید آن را از تنم بیرون نیاورند. برای او تبان (شلوار کوچک یا کوتاه) آوردند. فرمودند: نه، این جامه ی کسی است که ذلت و خواری دامن گیرش شده باشد. پس جامه کهنه دیگری را گرفتند و پاره پاره کرد و زیر جامه هایش پوشیدند (ولی چون کشته شدند، بدنشان از آن جامه نیز برهنه بود). سپس لباسی که بافت یمن بود خواستند و پاره کرده، پوشیدند، و به این منظور پاره اش کرد که به غارت نبرند. ولی چون کشته شدند، بحر بن کعب لعین او را به یغما برد، و امام حسین علیه السلام را برهنه گذاشت. ولی پس از این جنایت هر دو دست بحر در تابستان همچون دو چوب خشک می خشکید، و در زمستان تازه می شد، و از آنها چرک و خون جاری می شد، تا آنکه به هلاکت رسید. (۲) لباس کهنه پوشید زیر پیرهنش که تا برون نکند خصم بدمنش ز تنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش مرحوم آیهالله بیرجندی در حوادث روز دهم جمادی الاولی نوشته: «در چنین روزی حضرت زهرا علیها السلام پیراهن حضرت ابراهیم خلیل را به دخترش زینب کبری علیها السلام عطا کردند (۳) و فرمودند: دخترم، هنگامی که برادرت حسین این

ص: ۵۶۵

۱- ۸۸۱. دار السلام عراقی : ۴۵۲ مکاشفه ی نهم.

۲- ۸۸۲. لهوف : ۱۲۳، بحارالانوار: ۵۴:۴۵، ارشاد : ۱۱۵، نفس المهموم : ۳۶۰ و....

۳- ۸۸۳. امام سجاد علیه السلام در پاسخ هاتفی فرمودند: چون ابراهیم را در آتش انداختند جبرئیل برای او پیراهنی آورد و بر او پوشانید، که آتش از او دور شد و اطرافش گل نرگس روئید. حضرت ابراهیم آن پیراهن را به فرزندش اسحاق بخشید و او به یعقوب و یعقوب به یوسف داد، و از او خواست که از خود جدا نکند. چون برادران یوسف بر او وارد شدند آن پیراهن را به ایشان داد که در اردن به صورت یعقوب بیندازند تا چشم او بینا گردد، که یعقوب گفت: {انی لأجد ریح یوسف لولا أن تفندون} (سوره ی یوسف، آیه ی ۹۴) (بحارالانوار: ۴۲:۱۲). نوشته اند که این همان پیراهنی بود که امام حسین علیه السلام پوشید، و بعد هم حضرت سجاد علیه السلام آن را از یزید مطالبه نمود. (تاریخ انبیاء از مرحوم عماد زاده : ۲۹۳).

پیراهن را از تو مطالبه کند، بدان که فقط یک ساعت مهمان تست. سپس بدست اولاد زنا به سخت ترین حالی کشته می شود».^(۱) پیراهن پاره پاره آن حضرت را همه ساله روز اول محرم تا روز عاشورا، از عرش خدا رو به زمین معلق نموده، بعد آن را بر می دارند. و لذا از ابتدای محرم کلیه مجردات عوالم علویه، بلکه مادیات عوالم سفلیه، که تعلق به آن حضرت دارند منقلب و عزادار و محزونند^(۲) فردای قیامت حضرت فاطمه علیهاالسلام به محشر آید، پیراهن خون آلود حسین علیه السلام را به دست گیرد و عرض کند: خدایا، بین من و کشندگان پسرم حکم کن.^(۳) و عرض می کند: خدایا، این پیراهن فرزند من است. یعنی بین که چگونه از ضرب شمشیر و نیزه و تیر سوارخ سوراخ است. یا اینکه خدایا این پیراهن را هم بر بدنش نگذاردند، و او را برهنه روی زمین انداختند. سپس از خدا می خواهد حسینش را به او نشان دهد. به او گفته می شود: به قلب قیامت نگاه کن، امام حسین را که سر بریده ایستاده می بیند، نعره ای می زند و فریادی برمی آورد که «ای میوه ی دلم». پس ملائکه از

ص: ۵۶۷

۱- ۸۸۴. اشک روان بر امیر کاروان : ۶۱ استدراک خصائص.

۲- ۸۸۵. خصائص الزینیه: ۴۹ خصیصه نوزدهم.

۳- ۸۸۶. مناقب ابن شهر آشوب: ۳: ۳۲۷.

صیحه او بیهوش می شوند، و اهل محشر ندا کنند: خدا بکشد قاتل فرزند تو را...

در روایت دیگر آمده: «لا- یبقی فی الجمع ملک مقرب و لا- نبی مرسل و لا- عبد مؤمن الا بکی لها» «در قیامت ملک مقرب و پیامبر مرسل و بنده مؤمنی نمی ماند مگر اینکه بر او (بر حال فاطمه علیها السلام) گریه می کند»

ص: ۵۶۸

سپردن ودایع امامت

آنچه از اخبار و احادیث معلوم است، ودایع امامت به دو طریق به امام دیگر منتقل می شود؛ یکی ودایع و اسراری است که باید بدون واسطه از امام سابق به امام بعدی برسد مثل اسم اعظم، و بعضی از آنها چون سلاح مخصوص و کتب، اگر خوفی نباشد، آنهم بدون واسطه به امام بعدی منتقل می شود، و الا به جهت تقیه توسط دیگری به امام بعد از خود می‌رسانند. امام حسین علیه السلام ودایع و اسرار مخصوص را خود به حضرت سجاد علیه السلام منتقل نمودند، و بعضی مانند صحف و کتب و سلاح و... را توسط چند نفر؛ ام سلمه، دختر بزرگ خود فاطمه و حضرت زینب علیها السلام به امام سجاد علیه السلام رسانیدند. مرحوم صفار به اسناد خود از ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: چون هنگام شهادت رسید، امام حسین علیه السلام دختر بزرگ خود فاطمه را طلبیدند و کتاب (نامه ای) پیچیده، و وصیت ظاهر و باطن به او دادند، و حضرت علی ابن الحسین علیه السلام دل دردی داشتند که مردم گمان نمی بردند که از آن مرض صحت یابند. بعد از صحت آن حضرت، فاطمه آن کتاب را به او تسلیم کرد و اکنون نزد ما می باشد. راوی گوید: عرض کردم: در این کتاب چه نوشته است؟ فرمودند: بخدا سوگند، آنچه را فرزند آدم تا پایان دنیا بدان محتاج است و در آن می باشد. (۲) شیخ طوسی از فضیل نقل کرده که امام باقر علیه السلام به او فرمودند: چون امام حسین متوجه عراق شد، وصیت نامه و کتابهای مخصوص خود و چیزهای

ص: ۵۶۸

-
- ۱- ۸۸۷. به کتابهای وفاه الصدیقه الزهراء از مرحوم مقرر: ۳۹، الخصائص الحسينیه: ۱۶۴، بحار الانوار: ۲۲۱:۴۳ تا ۲۲۷، اشک روان بر امیر کاروان: ۲۸۸ و... مراجعه شود.
- ۲- ۸۸۸. بصائر الدرجات: ۱۴۸ جزء ۳ ب ۱۳ ح ۹، بحار الانوار: ۱۷:۴۶ ب ۲ ح ۲.

دیگر را به ام سلمه - همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - داده، و به او فرمودند: هر گاه پسر بزرگم پیش تو آمد اینها را به او بده.

چون امام حسین علیه السلام شهید شدند، علی بن الحسین علیه السلام نزد ام سلمه آمد و آن بانو همه را تقدیم آن حضرت نمود. (۱) و از حکیمه دختر امام جواد علیه السلام روایت شده که امام حسین علیه السلام در ظاهر به خواهرش زینب وصیت نمودند، و لذا در زمان امام سجاد علیه السلام آنچه از علوم آن حضرت ظاهر می شد - برای مخفی نگهداشتن (و محفوظ ماندن) علی بن الحسین علیه السلام - به حضرت زینب نسبت می دادند. (۲) مسعودی گوید: حسین علیه السلام، علی بن الحسین را با تن بیمار طلبید، و اسم اعظم و موارث انبیاء را به او سپرد، و به او گفت: علوم و صحف و سلاح نزد ام سلمه است، و به آن بانو سفارش کرده بود که همه را تسلیم وی کند.

ص: ۵۶۹

۱- ۸۸۹. بحار الانوار: ۱۸:۴۶ ح ۳.

۲- ۸۹۰. بحار الانوار: ۳۶۳:۵۱ باب احوال سفراء ح ۱۱، اثبات الوصیه : ۲۰۶.

وداع سیدالشهداء با امام سجاد علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام در کربلا چنان مریض بود که کسی امید بهبودی او را نداشت و در بستر افتاده، قادر بحرکت نبود، به خاطر مصلحتی که خداوند می خواست زنده بماند و از شر دشمنان محفوظ باشد، تا زمین خالی از حجت نماند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام به بالین فرزندش امام سجاد علیه السلام آمد تا با او وداع کند. در بعضی مقاتل آمده که امام سجاد علیه السلام از پدر سؤال کرد: «یا اَبَت ما صنعت الیوم مع هؤلاء القوم» «کار شما با این گروه به کجا کشید؟» حضرت فرمودند: (استحوذ علیهم الشیطان فأنساهم ذکرالله) (۲) «شیطان بر ایشان غلبه کرد و خدا را از یادشان برد». از صبح تا بحال با ما مشغول جنگ هستند. فرمود: «یا اَبه، اَین حیب؟» «بابا حیب کجاست؟» حضرت فرمود: «قتل»: «کشته شد». باز پرسید: اَین بریر؟ فرمود: قتل. عرض کرد: اَین مسلم؟ فرمود: کشته شد. گفت: اَین عمی العباس؟ فرمود: کشته شد. عرض کرد: اَین ابن عمی القاسم؟ فرمود: کشته شد. پرسید: اَین اُخی علی الاکبر؟ حضرت فرمود: نور دیده بدان که در این خیمه ها مردی غیر از من و تو باقی نمانده، یعنی برادرت را هم کشتند، که آن جناب طاقت نیاورد، آهی کشید و به ضعف افتاد (و بیهوش شد) (۳)

روایت شده که در دفعه آخر که از جنگ مراجعت نمود با بدن چاک چاک بالین

ص: ۵۷۰

۱- ۸۹۱. نفس المهوم : ۳۴۷، اثبات الوصیه : ۱۲۷.

۲- ۸۹۲. سوره ی مجادله، آیه ی ۱۹.

۳- ۸۹۳. ریاض القدس : ۲: ۱۳۲.

امام سجاد علیه السلام آمد... آن دو بزرگوار دست بگردن یکدیگر درآوردند و آنقدر گریستند که نزدیک بود مدهوش شوند، پس اسرار امامت و رموز غیبت به او سپرد... و فرمود: «یا علی، علیک بالصبر والتقوی»... (۱) آن حضرت به خیمه فرزندش جناب زین العابدین علیه السلام آمد دید بر فرشی از پوست افتاده، و زینب کبری نزد او بود و از او پرستای می کرد. چون پدر را دید خواست از جا برخیزد، از شدت مرض نتوانست. به عمه اش زینب فرمود: پشت مرا به سینه ات بگذار، این پسر رسول خداست که تشریف می آورد. امام علیه السلام از مریضی فرزندش احوال پرسی کرد، و آن جناب حمد خدای نمود. آنگاه امام سجاد علیه السلام از پدر پرسید: «...أین عمی العباس؟» «عمویم عباس کجاست؟» چون این سؤال کرد، گریه گلوی زینب را گرفت و به برادر نگاه می کرد که چگونه جوابش می دهند، چون به آن جناب خبر شهادت عباس را نداده بودند، می ترسید مرض او شدید شود. امام حسین علیه السلام فرمود: بابا، عمویت عباس کشته شد و دستهای او را نزدیک فرات قطع کردند. امام سجاد علیه السلام گریه شدیدی نمود تا غش کرد. چون به هوش آمد از عموهای دیگر سؤال کرد و آن حضرت می فرمود: کشته شدند. آنگاه پرسید: «أین أخی علی و حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن القین؟»

ص: ۵۷۱

حضرت فرمودند: در این خیمه ها مردی جز من و تو باقی نمانده، و همه بر روی زمین افتاده اند. امام سجاد علیه السلام گریه شدیدی نمود و به عمه خود زینب فرمود: شمشیر و عصا برایم بیاور. امام حسین علیه السلام فرمود: برای چه کار می خواهی؟ عرض کرد: به عصا تکیه کنم و با شمشیر از پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کنم، که بعد از این خیری در زندگی نیست. امام حسین علیه السلام او را منع کرد و به سینه چسبانید و فرمود: فرزندم، تو پاکیزه ترین ذریه من، و بهترین عترت منی، و تو جانشین من بر این زنان و اطفال هستی. آنها غریب و مخدولند که خواری و یتیمی و شماتت دشمنان و حوادث روزگار آنها را فرا گرفته، چون فریاد برآورند آنها را ساکت کن و چون وحشت کنند با آنها مأنوس شو و آنها را آرام کن، و با سخنان ملایم دل آنها را بدست آور، چون از مردان کسی جز تو نمانده که با او مأنوس شوند و جز تو کسی نیست که با او غم دل بگویند. بگذار تو را ببینند و تو آنها را ببوی و بر تو گریه کنند و تو بر آنها گریه کنی. پس با دست او را بخود چسبانید و با صدای بلند فریاد برآورد که ای زینب و ای ام کلثوم ای سکینه و ای رقیه و ای فاطمه، کلام مرا بشنوید و بدانید، این فرزندم جانشین من بر شماست، و اوست امامی که اطاعتش واجب است. (۱) علامه مجلسی گوید: پس امام حسین علیه السلام براست و چپ خود توجه کرد، کسی از یاران خود را ندید. امام زین العابدین علیه السلام با آنکه از ضعف و مریضی قدرت برداشتن شمشیر نداشت (چون پدر بزرگوار خود را تنها و بی یاور دید) راه میدان پیش گرفت.

ص: ۵۷۲

ام کلثوم از قفای او ندا داد: ای عزیزم برگرد. حضرت فرمود: عمه دست از من بردار، بگذار تا پیش روی پسر رسول خدا جهاد کنم. حضرت حسین علیه السلام فرمود: ام کلثوم، او را بگیر (و برگردان) تا کشته نگردد، که زمین از

نسل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خالی نماند. (۱) در «دعوات راوندی» از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمودند: پدرم در آن روزیکه کشته شد، مرا در برگرفت و به سینه خود چسبانید در حالی که خون از بدن مبارکش می جوشید و فرمود: ای فرزند، این دعا را از من حفظ کن که حضرت فاطمه علیها السلام به من تعلیم فرمود، و حضرت فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آن جناب از جبرئیل آموخته بود. در هر حاجت و مهم و غم و مصیبت و امر عظیم دشوار که پیش آید بگو: «بحق یس و القرآن الحکیم، و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین، یا من یعلم ما فی الضمیر، یا منفسا عن المکروبین، یا مفرجا عن المغمومین، یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا من لا یحتاج الی التفسیر، صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا» (۲) مرحوم کلینی قدس سره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حضرت امام زین العابدین علیه السلام هنگام وفات خویش مرا به سینه چسبانید و فرمود: ای فرزندم، تو را وصیت می کنم به آنچه پدرم هنگام مرگش به من وصیت کرد، و به همان چیزی که او یادآور شد که پدرش به آن سفارش کرده بود: «یا بنی، ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله»

ص: ۵۷۳

۱- ۸۹۶. بحار الانوار: ۴۵: ۴۶.

۲- ۸۹۷. نفس المهموم: ۳۴۷، منتهی الامال: ۱: ۳۸۷.

«ای فرزند، مبادا ستم کنی به کسی که یاور و دادرسی در برابر تو جز خدا نیابد»

ص: ۵۷۴

رفتن سیدالشهداء به میدان

حضرت امام حسین علیه السلام بطرف میدان حرکت نمود در حالی که شمشیر در دست داشت، و دل از دنیا بریده، و به سوی شهادت و لقای پروردگار می شتافت. آن حضرت با وجود رنج و بیداری شب و تعب سواری روز و داغ برادران و فرزندان و عزیزان و شدت عطش و درد زخمها و سوزش گرما و فقدان یاران رجز می خواند و مبارز می طلبید، و هر که در برابر آن فرزند حیدر کرار و شیر خدا علی مرتضی علیه السلام می آمد او را به جهنم می فرستاد، و بسیاری از شجاعان و دلیران آن گروه منافق را از میان برداشت، و چون دیگر کسی جرأت نمی کرد که به مبارزه در برابر آن حضرت بیاید، آن شیر دلاور به راست و چپ لشکر حمله می کرد و در هر حمله گروه زیادی را هلاک می نمود. مرحوم سید بن طاووس می نویسد: راوی گوید: بخدا سوگند من هرگز شکسته بالی را ندیدم که دشمن گرد او را احاطه نموده، و فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند، که دلاورتر از حسین علیه السلام باشد. پهلوانان و مردان میدان جنگ به او حمله می کردند، همینکه او شمشیر بدست بطرف آنها می رفت، مانند گوسفندی که گرگ بر آنها حمله کند، از مقابل شمشیرش فرار می کردند ۸۹۹ و آن جناب به سی هزار نفر حمله می برد، و آنها از جلو او می گریختند و همانند ملخ های پراکنده در آن بیابان پخش می شدند، (و چون اطراف او از دشمن خالی می شد) به جایگاه مخصوص خود باز می گشت و می فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله» (و گویا با این کلام به اهل حرم می فهماند که

ص: ۵۷۵

می داد) (۱) با اینکه تمام مصیبتها در آن حضرت جمع بود، تشنگی فراوان، شدت حرارت آفتاب، زیادی زخم و جراحات، مع ذلک گرد اضطراب بر دامن وقارش نشست و تزلزل در ساحت وجودش راه نیافت. و با این حال می زد و می کشت، و زمین را از لوث وجود آن منافقان پاک می کرد. نکته قابل توجه اینکه: اینطور نبود که هر کس در جلو شمشیر آن بزرگوار قرار گیرد کشته شود، چون اگر در صلب کسی - ولو در چند نسل بعد - مؤمن یا محبی بود، از او می گذشتند و او را نمی کشتند. در «کبریت احمر» نقل شده است که حضرت حسین علیه السلام در حمله های خود، بعضی از اهل کوفه را - با اینکه می توانست او را بکشد - نمی کشت. علت آن را از آن حضرت پرسیدند، فرمود: آنکه در صلب او مؤمنی باشد نمی کشم. از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که فرمودند: روز عاشورا کسانی را دیدم که به پدرم نیزه (یا شمشیر) می زند و آن حضرت متعرض آنها نمی شد. چون امامت به من منتقل شد دانستم که چون از محبین ما در صلب آنها بود، پدرم آنها را نمی کشت (۲) ابن شهر آشوب و دیگران نقل کرده اند که آن حضرت غیر از مجروحین ۱۹۵۰ نفر از آن لشکر را کشت (و به روایت مسعودی ۱۸۰۰ نفر را کشت). عمر سعد ملعون (چون دانست که در روی زمین کسی توانائی آن را ندارد که با امام حسین علیه السلام روبرو شود) به سپاهیان بانگ زد و گفت: وای بر شما، آیا می دانید با

ص: ۵۷۶

۱- ۹۰۰. لهوف: ۱۱۹.

۲- ۹۰۱. معالی السبطين: ۱۷:۲.

چه کسی جنگ می کنید! این فرزند آنزع بطین علی بن ابطالب است، این پسر آن کسی است که شجاعان عرب و دلیران روزگار را به خاک هلاکت افکند. همگی همدست شوید، و از هر

جانب به او حمله (و او را تیرباران) کنید. چهار هزار تیرانداز آن امام مظلوم را در میان گرفتند، و او را تیر باران کردند، و بین او خیمه ها حائل شدند، (و راه آن حضرت را از خیمه ها بستند، و گروهی به سوی خیمه ها رفتند). به نقل ابن ابی طالب و ابن شهر آشوب و سید بن طاووس: آن حضرت فریاد زد: «ویحکم یا شیعه آل ابی سفیان، ان لم یکن لکم دین و کتیم لا تخافون المعاد، فکونوا أحرارا فی دنیاکم و ارجعوا الی أحسابکم اذ کتیم أعرابا (ان کتیم عربا کما تزعمون)» «وای بر شما، ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز بازپسین نمی ترسید، لا اقل در دنیای خود آزادمرد باشید، اگر بگمان خود عرب هستید به شئون نژادی خود باز گردید (چونکه عرب غیرت و حمیت دارد)». شمر ملعون صدا زد: ای پسر فاطمه چه می گوئی؟ آن حضرت فرمود: من با شما جنگ می کنم و شما با من نبرد می کنید، زنان در این میان گناهی ندارند، این سرکشان (و نادانان و ستمگران) خود را منع کن که تا من زنده ام متعرض حرم من نشوند. شمر ملعون گفت: ای پسر فاطمه پیشنهادت را می پذیرم، و به لشکر صیحه زد که نزدیک حرم آن حضرت نروید، و گفت: اول کار او را تمام کنید. همگی آهنگ جنگ با او نمودند. حضرت بر آنان و آنها بر آن جناب حمله می کردند، و در عین حال امام حسین علیه السلام از آنها جرعه ی آبی می خواست (ولی سودی نداشت) و هر گاه اسب به سوی فرات میراند، همگی به او حمله می کردند

شمر گوید: یکجا دلم سوخت، و آن هنگامی بود که حسین فهمید لشکر قصد خیمه گاه او دارد. و من دیدم که می خواست از جا حرکت کند، ولی به زمین می افتاد و خون از حلقه های زره اش خارج می گشت، و با این حال باز خود را برای یاری اهل بیتش (بر زمین) می کشید. (۲) در «منتخب» گوید: حضرت حسین علیه السلام پیش لشکر آمد و به عمر سعد خطاب کرد و فرمود: یکی از این سه پیشنهاد را اختیار کن، گفت: کدامند؟ آن حضرت فرمود: «ترکنی حتی أرجع الی المدینه، الی حرم جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم». «نخست آنکه دست از ما بردار تا به مدینه، به حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردم». ابن سعد گفت: این از عهده ی من برنیاید. فرمود: «اسقونی شربه من الماء فقد نشفت کبدی من شده الظماء». «مرا جرعه ای آب دهید که جگرم از شدت تشنگی تافته است» گفت: این هم نخواهد شد. فرمود: «و ان کان لابد من قتلی فلیبرز الی رجل بعد رجل» «سوم آنکه اگر ناگزیر مرا می کشید تک تک به مبارزه ام آئید» ابن سعد گفت: این را می پذیرم. پس حسین علیه السلام آهنگ جنگ نمود و رجز خواند:

«أنا بن علی الطهر من آل هاشم...» در «ناسخ التواریخ» گوید: به حکم پیمان با ابن سعد، اول کسی که از دلیران شام

ص: ۵۷۸

۱- ۹۰۲. بحار الانوار: ۴۵: ۵۰، لخوف: ۱۲۰ و....

۲- ۹۰۳. نهضت حسینی: ۱: ۱۵۰.

بجنگ امام حسین علیه السلام آمد تمیم بن قحطبه بود که آن حضرت چون برق خاطف به او حمله کرد و سرش را با تیغ جدا کرد. همچنان دیگر دلیران به جنگ آن جناب آمده و کشته شدند. در «منتخب» نقل کرده: شمر فریاد زد: ای امیر، بخدا اگر تمام اهل زمین به مبارزه یا حسین آیند، همه را هلاک کند، باید از هرسو بر او گرد آمده، سواره و نیزه دار و تیرانداز، از چهار جانب او را احاطه کرده، از پای در آوردیم. در «بحارالانوار» نقل کرده که عمر سعد به سپاهیان خود بانگ زد: وای بر شما، آیا می دانید با چه کسی جنگ می کنید؟! این پسر انزع بطین علی است، که از شجاعان عرب و دلیران قوم یکنفر بجای نگذاشت، (و با شکستن پیمان خود) دستور داد که لشکر همدست شوند و بر او حمله برند. لشکر چون دریای طوفان زای به جنبش آمدند و میان آن جناب و خیمه ها حائل گردیدند. (۱) آن حضرت در برابر صف لشکر آمد و با صدای بلند فرمود: «یا ویلکم، علی م تقاتلونی؟! علی حق تر کتہ؟ أم علی سنے غیرتہا؟ أم علی شریعه بدلتہا» وای بر شما، از چه روی با من می جنگید؟ آیا حق را ترک کرده ام؟ آیا سنتی را تغییر داده ام؟ آیا شریعت و دینی را دگرگون کرده ام؟». در پاسخ گفتند: «بل نقاتلک بغضا منا لأیک و ما فعل بأشیاخنا یوم بدر

و حنین» بلکه با تو می جنگیم به خاطر بغض و کینه ای که با پدرت علی داریم، پدرت بزرگان ما را در جنگ بدر و حنین کشت.»

ص: ۵۷۹

امام حسین علیه السلام چون این کلمات را شنید سخت گریست و این اشعار را خواند: «یا رب لا تترکنی وحیداً...». آنگاه به راست و چپ نگریست، همه ی اصحاب را کشته دید، و برادران و فرزندان در خاک و خون آغشته بودند. پس ندا داد: ای مسلم بن عقیل، و ای هانی بن عروه، و ای حبیب بن مظاهر، و ای زهیر بن قین، و ای یزید بن مظاهر، و ای یحیی بن کثیر، و ای نافع بن هلال، و ای ابراهیم بن حصین، و ای عمیر بن مطاع، و ای اسد کلبی، و ای عبدالله بن عقیل، و ای مسلم بن عوسجه، و ای داود بن طرماح، و ای حر ریاحی، و ای علی بن الحسین، ای دلیران صفا، و ای سواران روز کارزار و نبرد. «ما لی أنادیکم فلا- تجیبونی! و أَدعُوکم فلا- تسمعونی! أنتم نیام أرجوکم تنتبهون؟ أم حالت مودتکم عن امامکم فلا- تنصرونه؟ فهذه نساء الرسول صلی الله علیه و آله و سلم لفقدکم قد علاهن النحول، فقوموا عن نومتکم أیها الکرام، و ادفعوا عن حرم الرسول الطغاه اللئام. و لکن صرعکم والله ریب المنون، و غدر بکم الدهر الخنون، و الا- لما کنتم عن دعوتی تقصرون و لا- عن نصرتی تحتجبون، فها نحن علیکم مفتجعون و بکم لاحقون، فانا لله و انا الیه راجعون». «چه شده شما را ندا می کنم پاسخ نمی دهید و شما را می خوانم نمی شنوید! شما خوابید که

امیدوار باشم بیدار می شوید؟ یا بین دوستی شما و امامتان حائلی شده (و دیگر او را دوست ندارید) که او را یاری نمی کنید! اینان زنان (خاندان) پیغمبرند که از نبود شما اسیر رنج و سختی اند، ای کریمان از خواب برخیزید و این طاغیان پست را از حرم رسول دور کنید. لکن بخدا مرگ بر شما دست یافته، و روزگار از شما روی تافته و گرنه شما از اجابت دعوت من کندی نمی کردید، و از یاری من

باز نمی نشستید، هم اکنون برای شما آزرده و غمناکم و به شما ملحق می شوم، ما برای خدائیم و به سوی او برمی گردیم»
(۱) کجا رفتند آن رعنا جوانان کجا رفتند آن پاکیزه جانان کجا رفتند اصحاب کبارم که من اینسان غریب و خوار و زارم همه بار سفر بستند و رفتند مرا خونین جگر کردند و رفتند کجائی ای علی اکبر جوانم کجائی قاسم ای آرام جوانم کجائی ای علمدار سپاهم معین و یاور و پشت و پناهم ز جا خیزید ای رعنا جوانان ببینید از جفا در این بیابان عیال من غریب و بی پناهند گرفتار و اسیر این سپاهند شما آسوده از هر رنج و محنت مکان کرده در باغ جنت ولی من با غم و محنت قرینم در این صحرا غریب و بی معینم نه باک از نیزه و شمشیر دارم نه خوفی از سنان و نیزه دارم از آن ترسم که گر من کشته گردم ز تیغ کین بخون آغشته گردم

گذارد شمر پا در خیمه هایم زند سیلی به روی طفل هایم (۲) در بسیاری از کتب آمده که چون اصحاب و برادران و نزدیکان و فرزند حسین علیه السلام کشته شدند، آن حضرت به راست و چپ خود نظر فرمود، احدی از اصحاب و یاران خود را ندید، سر به آسمان بلند نمود و عرض کرد: «اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک» «بار خدایا، تو می بینی که با فرزند پیغمبرت چه می کنند!»

ص: ۵۸۱

۱- ۹۰۵. ناسخ التواریخ: ۲: ۳۷۶.

۲- ۹۰۶. خزائن الأشعار جوهری: ۹۹.

نگاه ندا بر آورد: «هل من راحم يرحم آل الرسول المختار؟ هل من ناصر ينصر الذريه الأطهار؟ هل من مجير لأبناء البتول؟ هل من ذاب يذب عن حرم الرسول؟ هل من موحد يخاف الله فينا؟ هل من مغيث يرجو الله في اغاثتنا؟ فارتفعت أصوات النساء بالعويل...» «آيا رحم کننده ای هست که بر آل رسول رحم کند؟ آيا ياری کننده ای هست که ذریه اطهار را یاری کند؟ آيا پناهنده ای هست که به فرزند بتول پناه دهد؟ آيا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آيا خداپرستی هست که درباره ی ما از خدا بترسد؟ آيا دادرسی هست که به امید پاداش خداوند به داد ما برسد، زنان حرم چون استغاثه حضرت را شنیدند صدا به گریه بلند کردند» (۱)

آن جناب چون شیر غضبناک در میان آنها آمد، و شمشیر بر ایشان کشید، و آن گروه انبوه را چون باد خزان که برگ درختان بریزد به زمین می افکند، و بهرسو که رو می کرد از کشته پشته می ساخت، اما از کثرت تشنگی راه فرات در پیش می گرفت. کوفیان دانستند که اگر آن جناب جرعه ای آب بنوشد، هیچ یک از آنها را باقی نمی گذارد، لذا در راه فرات صف کشیده و راه آب را بستند، و هر گاه حضرت بطرف فرات می آمد بر او حمله می کردند و او را بر می گردانیدند. ابن شهر آشوب از ابی مخنف روایت کرده که: امام حسین علیه السلام بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج که با چهار هزار نفر بر شریعه فرات نگهبان بودند، حمله کرد و صفوف لشکر را شکافت و وارد نهر فرات شد، چون اسب از زیادی تشنگی سر به آب گذاشت حضرت فرمود: ای اسب،

ص: ۵۸۲

تو تشنه ای و من هم تشنه ام، بخدا که آب ننوشم تا تو بیاشامی. چون اسب سخن امام را شنید، سر برداشت و آب ننوشید، پس حسین علیه السلام فرمود: آب بنوش که من می آشامم، و دست دراز کرد و کفی آب برداشت که سواری فریاد زد: ای حسین تو آب می نوشی و لشکر به سراپرده ی تو می رود و هتک حرمت تو می کند! چون آن معدن حمیت و غیرت این کلام را شنید، آب را ریخت و به لشکر حمله کرد و آنها را شکافت تا به خیمه رسید، و معلوم شد که دروغ گفته، و کسی متعرض آنها نگشته است

ص: ۵۸۳

وداع دیگر با اهل بیت

علامه مجلسی رحمه الله و دیگران نقل می کنند، بار دیگر اهل بیت رسالت و زنان خاندان عصمت و طهارت را وداع نمود و ایشان را به صبر و شکیبائی امر فرمود، و آنها را به وعده ی ثوابهای نامحدود الهی تسکین داد، و امر فرمود چادر بر سر کنند (و لباسهائی که مناسب اسیری باشد بپوشند) و به آنها فرمود: «استعدوا للبلاء، و اعلموا أن الله حافظکم و حامیکم، و سینجیکم من شر الأعداء، و يجعل عاقبه أمرکم الی خیر، و یعذب أعدایکم بأنواع البلاء، و یعوضکم الله عن هذه البلیه أنواع النعم و الکرامه، فلا تشکوا و لا تقولوا بألسنتکم ما ینقص قدرکم». «آماده مصیبت و بلا گردید، و بدانید که خداوند متعال حافظ و حامی شماست، و شما را از شر دشمنان نجات می دهد، و عاقبت کارتان را بخیر می گرداند، و دشمنان شما را به انواع بلاها مبتلا گرداند، و شما را (در دنیا و آخرت) بعوض این بلاها به انواع نعمتها و کرامتها می نوازد. مبدا دست از شکیبائی بردارید و کلامی بر زبان جاری کنید که موجب کم شدن ثواب و قدر و منزلت شما گردد»

ص: ۵۸۴

بازگشت به میدان

عمر سعد گفت: وای بر شما، بر او هجوم آورید مادامیکه مشغول خود و حرمش می باشد، بخدا اگر خود را برای مقابله با شما فارغ کند، میمنه از میسر سپاه شما معلوم نشود (از هم پاشیده شود)، پس لشکر بر آن حضرت حمله نموده، او را تیرباران کردند، بطوری که تیرها از بین طنابهای خیام پشت سر هم می آمد، و تیر به لباس زنان می خورد و آن را پاره می کرد. وحشت و ترس همه را فراگرفت، فریاد می زدند و داخل خیمه ها می شدند، و به حضرت حسین علیه السلام نگاه می کردند که آن جناب چه می کند. آن بزرگوار چون شیر غضبناک به آنها حمله کرد و به هیچ کس برخورد نمی کرد مگر اینکه با شمشیرش او را می کشت، و از هر طرف تیر به حضرتش می رسید که او با سینه و گلوی خود آنها را می گرفت. پس از قلب لشکر روی به مرکز خویش می نمود، و بسیار می فرمود: «لا- حول و لا- قوه الا بالله العلی العظیم». در این حال آب طلب نمود. شمر ملعون سخن ناشایستی گفت. و دیگری ندا کرد: ای حسین، آیا آب فرات را می بینی که چگونه مثل شکم ماهی موج می زند، از آن نخواستی نوشید تا از تشنگی بمیری. حضرت فرمودند: «اللهم أمته عطشا» «خدایا او را تشنه بمیران». راوی گوید: آن ملعون از تشنگی داد می زد و آب می طلبید، به او آب می دادند آنقدر می خورد که از دهانش بیرون می آمد، باز فریاد می زد: به من

ص: ۵۸۵

آب دهید که تشنگی مرا کشت. چنین بود تا مرد

ص: ۵۸۶

در این میان عبدالله بن حسن بن علی علیهما السلام که کودکی نابالغ بود، از خیمه زنان بیرون آمد و می دوید، لشکر را شکافته خود را به کنار عمو رسانید. حضرت زینب خود را به او رساند تا از رفتنش جلوگیری کند، امام حسین علیه السلام نیز فرمود: خواهرم او را نگهدار. ولی حاضر نشد و سخت خوداری کرد و گفت: نه، بخدا قسم از عمویم جدا نشوم. در این هنگام بحر بن کعب (و بقولی حرمله بن کاهل) نزدیک شد که شمشیر بر حضرت بزند، آن شاهزاده گفت: وای بر تو، ای فرزند زن ناپاک، عموی مرا می کشی؟! آن ملعون شمشیر را فرود آورد. آن کودک دست خود را جلو شمشیر آورد و سپر کرد (تا به عمویش نخورد)، آن شمشیر دست او را جدا کرده و به پوست آویزان شد. کودک صدا زد: مادر جان، (و یا صدا زد: عمو جان) حسین علیه السلام او را در برگرفت، و به سینه چسبانید و فرمود: فرزند برادر، بر آنچه به تو رسید صبر کن، و آن را به نیکی بشمار که خداوند تو را به پدران شایسته ات ملحق نماید. سپس دست به سوی آسمان بلند کرده، عرض کرد: بار خدایا، اگر این مردم را تا زمانی بهره ی زندگی داده ای دیگر ایشان را متفرق نما، و گروههایی پراکنده قرار ده، و هرگز فرمانروائی را از ایشان خشنود منما، زیرا که اینان ما را خواندند که یاری کنند، ولی به دشمنی ما برخاسته ما را کشتند. به روایت سید بن طاووس رحمه الله و ابن نما رحمه الله؛ حرمله بن کاهل تیری انداخت و گلوی پسر را که در آغوش عمویش بود برید.

(۱) در «منتخب» گوید: زینب چون این بدید فریاد زد: وای پسر برادرم، کاش مرده بودم و

ص: ۵۹۰

۱-۹۱۴. ارشاد: ۲: ۱۱۴، لهوف: ۱۲۲، مثيرالأحزان: ۷۳، تاریخ طبری: ۵: ۴۵۰.

شهادت سرور آزادگان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: چون از یاران امام حسین علیه السلام جز سه تن از خاندانش بجای نماند، رو به لشکر نموده از خود دفاع می کرد و آن سه نفر از آن جناب حمایت و دفع دشمن می کردند، تا آنکه آن سه نفر نیز کشته شدند، و حضرت تنها ماند. زخم های گران که بر سر و بدنش رسیده بود او را سنگین کرده، ولی با شمشیر به آن بیشرمان حمله می کرد و آنان را از برابر شمشیرش به راست و چپ پراکنده می شدند. حمید بن مسلم گوید: بخدا مرد گرفتار و شکسته بالی را هرگز ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند، دلدارتر و پابرجاتر از آن بزرگوار باشد. چون پیادگان بر او حمله می کردند با شمشیر به آنان پاسخ می داد و آنان از راست و چپش می گریختند، چنانکه گله گوسفند از برابر گرگی فرار کنند. شمر ملعون که چنان دید سوارگان را پیش خواند و آنان را در پشت پیادگان قرار داد و به تیراندازان دستور داد او را تیرباران کنند. تیرها به سوی آن مظلوم رها شدند، آنقدر تیر بر بدن شریفش نشست که مانند خارپشت شد. پس آن حضرت جنگ با آن نامردان باز ایستاد، و مردم در برابر صف زدند. خواهرش زینب که چنین دید از خیمه بیرون آمد، و به عمر سعد فریاد زد: «ویلک یا عمر، أیقتل أبو عبدالله و أنت تنظر الیه!؟» «وای بر تو ای عمر، آیا ابی عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟»

عمر پاسخی به زینب نداد (و به روایت طبری ۹۱۸ و دیگران: اشک به صورت و ریش

ص: ۵۹۲

خولی بن یزید تصمیم گرفت که سر مبارک آن حضرت را جدا کند، وی نیز چند قدمی برفت، او را ترس گرفت و برگشت. شمر گفت: چه مردمی ترسو بودید. هیچکس سزاوارتر از من برای کشتن او نیست. شمشیر گرفت و آمد بر سینه ی حسین علیه السلام نشست. آن حضرت چشم گشود و بر او نظر کرد و فرمود: «من أنت؟ فلقد ارتقت مرتقی عظیمًا، طال ما قبله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» «تو کیستی؟ که بر مقامی بلند بر آمدی که مدام بوسه گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود». گفت: من شمرم، فرمود: مرا می شناسی؟ گفت: نیکو می شناسم... (۱) ابی مخنف نقل می کند: حضرت به شمر فرمود: «اذا كان لابد من قتلي فاسقني شربه من الماء» «اگر ناچار می خواهی مرا بکشی جرعه ی آبی به من بیاشام». آن ملعون گفت: هیئات آبی نخواهی آشامید تا کشته شوی... حضرت فرمودند: وای بر تو، پوشش از صورت و شکمت بردار. وقتی باز کرد آن حضرت او را دید که پیس می باشد و پوزی چون پوز سگ ۹۳۳ و موئی مانند موی خوک دارد. حضرت فرمود: راست گفت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی تو، شنیدم به پدرم می فرمود: یا علی، فرزندات را شخصی پیس می کشد، که پوزی چون پوز سگ و موئی

ص: ۶۰۱

چون حضرت به زمین افتاد، اسب آن جناب از مولای خود حمایت می کرد، بر سواران می پرید و آنها را از زین به زمین می کشید، و با لگد می مالید و می کشت تا آنکه چهل نفر را کشت، آنگاه خود را به خون امام حسین علیه السلام آغشته نمود، بلند شیهه می کشید و دستها به زمین می کوفت، و به طرف خیمه ها می رفت. (۱) در روایت امام صادق علیه السلام چنین آمده است:.... و اسب حسین علیه السلام یال و کاکل خود را بخون او آغشته کرد، و شیهه کنان به سوی خیمه ها می دوید. چون دختران پیغمبر صدای اسب شنیدند، از خیمه ها بیرون دویدند، و اسب بی صاحب دیدند، دانستند که حسین علیه السلام کشته شده، ام کلثوم دست بر سر نهاد و ندبه می کرد و می گفت: وا محمدا، این حسین است که در بیابان افتاده و عمامه و ردایش به غارت رفته... (۲) علامه مجلسی رحمه الله نقل می کند: اسب حسین علیه السلام از دست لشکر گریخت (چون عمر سعد ملعون گفته بود او را بگیرد و نزد من آورید) و کاکل بخون حضرت آغشته کرد و به سوی خیمه زنان دوید و شیهه می کشید، و نزد خیمه ها سر به زمین زد تا جان داد. چون اهل حرم اسب بی صاحب را دیدند شیون کردند. ام کلثوم دست بر سر نهاد و فریاد کشید: «وا محمدا، وا جداه، وا نبیاه، وا ابا القاسماه، وا علیاه، وا جعفراه، وا حمزاه، وا حسناه»، این حسین است که در بیابان کربلا افتاده، سر از قفا بریده، عمامه و

ص: ۶۰۶

۱- ۹۴۴. مناقب ابن شهر آشوب: ۴: ۵۸، بحار الانوار: ۴۵: ۵۶.

۲- ۹۴۵. امالی صدوق: ۱۶۳ م ۳۰.

هنگام شهادت امام حسین علیه السلام گرد و غبار شدید و سیاه و ظلمانی آسمان کربلا را فراگرفت، که روز روشن همچون شب تاریک شد، و آن چنان بادی سرخ وزیدن گرفت که از هیچ کس عین و اثری دیده نمی شد. مردم گمان که عذاب بر آنان فرود آمد، ساعتی چنین بود و سپس هوا روشن شد (۱) ابن قولویه از حلبی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: چون حضرت حسین علیه السلام شهید شد اهل بیت ما در مدینه صدائی شنیدند که: امروز بلا بر این امت نازل شد، و دیگر شادی نخواهند دید تا اینکه قائم آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ظاهر شود، و سینه شما را (از غم و اندوه) شفا دهد، و دشمنان شما را به قتل رساند و طلب خون کشتگان شما نماید. پس از شنیدن این صدا به فرج افتادند و گفتند: حادثه ای واقع شده که ما نمی دانیم. چون خبر شهادت آن حضرت رسید، حساب کردند آن صدا را شبی در مدینه شنیدند که روزش در کربلا - آن حضرت شهید شده بود. راوی گوید: عرض کردم: قربانت شوم، تا چه زمانی شما و ما درگیر این کشتارها و ترس و وحشت می باشیم؟ حضرت فرمودند: تا هفتاد فرج پدید آید... چون امام حسین علیه السلام کشته شد کسی در میان لشکر کوفه با تندی فریاد زد، و به آنها گفت: چگونه فریاد نزنم با آنکه می بینم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده، نظری به زمین می افکند و نظری به گروه شما، می ترسم بر اهل زمین نفرین کند، و هلاک شوند. لشکر کوفه بعضی به بعضی گفتند: این دیوانه است و جمعی از ایشان - که

ص: ۶۱۱

باشند - از این صدا متنبه شدند و گفتند: بخدا ما با خود چه کردیم! به خاطر پسر سمیه، سید جوانان اهل بهشت را کشتیم، و بر عیدالله خروج کردند و کارشان به آنجا که باید کشیده شد. راوی عرض کرد: قربانت شوم، آن فریاد کننده که بود؟ فرمودند: او نبود مگر جبرئیل، و اگر اجازه داشت نعره ای می زد که روحهای آن کافران از بدنهایشان بیرون می آمد و به دوزخ می رفتند، و لکن خداوند به آنها مهلت داد که گناه ایشان زیاد شود و برای آنها عذاب دردناک خواهد بود... (۱) دربارہ ی گریستن فرشتگان و پیغمبران و اوصیاء آنان و اجنبه، و عزدارای و مرثیه آنان بر حسین مظلوم علیه السلام، و تأثیر شهادت آن بزرگوار بر موجودات در روز شهادت آنجناب، و گریستن آسمان و زمین و سایر موجودات، و پدید آمدن انقلاب و دگرگونی در عالم، و وزیدن بادهای مخالف، و تغییر هوا، و کسوف و خسوف، و باریدن خون از آسمان، و تاریک شدن هوا به طوری که ستاره ها در روز پدیدار شدند، و نیز دیده شدن خون تازه زیر هر سنگی که برداشته می شد، و پدید آمدن سرخی در آسمان و... احادیث بسیار زیادی است، که حتی علماء عامه هم در کتب خود آورده اند.

ص: ۶۱۲

به غارت بردن لباس سیدالشهداء

راوی گوید: سپس دست به غارت لباسهای حسین علیه السلام زدند، اسحاق بن حویه حضرمی پیراهن حضرت را برد، و چون او را در بر نمود به پیسی گرفتار شد و موهای بدنش ریخت. روایت شده که در پیراهن حضرت یکصد و ده و اندی جای تیر و نیزه و شمشیر دیده شد. امام صادق علیه السلام فرمودند: در پیکر شریف حضرت حسین علیه السلام ۳۹ زخم نیزه، و ۳۰ زخم شمشیر بود. بحر بن کعب تیمی ملعون شلوار حضرت را برد، و روایت شده که زمین گیر شد، و دو پایش از حرکت باز ماند. و اخنس بن مرثد (و گفته شده جابر بن یزید اودی) عمامه آن جناب را برد و چون بر سر گذاشت دیوانه شد. و نعلین حضرت را اسود بن خالد لعین برد. و بجدل بن سلیم کلبی ملعون برای ربودن انگشتر آن حضرت، انگشت را با انگشتر برید، که مختار او را دستگیر نموده، دست و پایش را برید و رهاش کرد، و او در خون خود می غلطید تا به درک رفت... (۲) مرحوم محدث قمی می نویسد: در کتب مقاتل ذکری از ربودن جامه و اسلحه

ص: ۶۱۳

۱- ۹۵۴. به کتابهای بحارالانوار: ۲۰۰:۴۵ تا ۲۴۱، و نفس المهموم: ۴۷۶ تا ۴۹۶ ب ۴، و کامل الزیارات باب ۲۶ تا ۳۱، و احقاق الحق: ۱۱: ۴۵۸ تا ۴۹۰، و منتهی الامال: ۱: ۴۵۱، مقتل مقرر: ۳۶۵ تا ۳۷۹. و از منابع اهل تسنن: طبقات ابن سعد جزء امام حسین علیه السلام: ۹۱ ح ۳۲۶، حلیه الأولیاء: ۲: ۲۷۶، تفسیر طبری: ۷۴: ۲۵، تاریخ دمشق جلد امام حسین علیه السلام: ۲۴۵، مختصر تاریخ دمشق: ۷: ۱۴۹، مجمع الزوائد: ۹: ۱۹۷، الصواعق المحرقة: ۱۹۴، تذکره الخواص: ۲۴۵، ذخائر العقبی: ۱۴۵، مقتل خوارزمی: ۲: ۱۸۹ تا ۹۱، الاتحاف بحب الأشراف: ۷۲، نظم درر السمطین: ۲۲۰، کفایه الطالب: ۴۴۴، المعجم الکبیر: ۳: ۱۱۳ و ۱۱۹، تاریخ الخلفاء: ۲۰۷، سیر اعلام النبلاء: ۳: ۳۱۴، البدایه و النهایه: ۸: ۱۷۱، کامل ابن اثیر: ۴: ۹۰، الذریه الطاهره دولابی: ۱۳۵ ح ۱۷۰، ینابیع الموده: ۳۲۰ تا ۳۳۲ ب ۶۰ و ص ۳۵۶ ب ۶۲، و... مراجعه شود.

۲- ۹۵۵. لهوف: ۱۲۹، بحارالانوار: ۵۷: ۴۵، مثیر الأحزان: ۷۶ با تغییر در ترتیب اشیاء مذکور.

سایر شهداء - رضوان الله علیهم - نشده، لکن آنچه بنظر می رسد آن است که مردمان پست کوفه چیزی برای کسی باقی نگذاشتند و آنچه بر بدن آنها بود ربودند. ابن نما می نویسد: حکیم بن طفیل جامه و اسلحه حضرت عباس علیه السلام را ربود و در زیارت شهداء، از امام صادق علیه السلام چنین آمده:

ص: ۶۱۴

چون لشکر کوفه آن حضرت را شهید کردند، برای غارت خیمه های آل رسول و نور چشم زهرا بر هم پیشی می گرفتند، (و آنچه اسباب و اثاثیه و لباس و زیور آن عزیزان بود ربودند) حتی سرپوش از دوش زنان بر می داشتند و می بردند، دختران و زنان خاندان پیغمبر از خیمه ها بیرون ریختند، و دسته جمعی می گریستند، و از فراق حامیان و یاران (بر کشتگان خود) نوحه سرائی می کردند. حمید بن مسلم روایت کرده است که زنی از طائفه بکر بن وائل دیدم که همراه شوهرش در میان اصحاب عمرسعد بود، چون دیدم مردم بر زنان و دختران حسین علیه السلام و خیمه های آنان هجوم بردند و شروع به غارت و چپاول نمودند، شمشیری بدست گرفت، و رو به خیمه آمد و صدا زد: ای مردان قبیله ی بکر، آیا لباس از تن دختران رسول خدا به یغما می رود؟! «لا حکم الا الله» (که شعار خوارج بود) برای خونخواهی رسول خدا قیام کنید. شوهرش دست او را گرفت، و بجایگاه خویش برگردانید. (۱) شیخ مفید رحمه الله می نویسد:... و آنچه اسب و شتر و اثاث بود همه را غارت کرده، جامه ها و زینت آلات زنان را نیز بردند. حمید بن مسلم گوید: بخدا من زنی از خاندان آن جناب را دیدم که جامه اش را به تن نگه می داشت که نبرند و در این باره پافشاری می کرد، ولی سرانجام به زور از او گرفتند. پس به طرف علی بن الحسین علیهما السلام - که سخت بیمار و روی فرشی افتاده بود - رفتیم، گروهی از پیادگان همراه شمر بودند، به شمر گفتند: آیا این بیمار را بکشیم؟

رآن

ص: ۶۱۵

من گفتم: سبحان الله، آیا بیماران را هم می کشند! این جوانی است مریض، و همین بیماری

تاختن اسب بر بدن مبارک حضرت سیدالشهداء

بعد از شهادت آن امام مظلوم عمر سعد ملعون در میان لشکر فریاد زد: کیست داوطلب شود و با اسب خویش بر پشت و سینه ی حسین بتازد و بدن او را لگد کوب کند؟ ده تن انجام این کار را پذیرفتند، و بر اسبهای خویش سوار شدند، و بر آن بدن شریف تاختند و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی مبارک آن مظلوم غریب را درهم شکستند (۱) (و با این جنایت روی تاریخ را سیاه کردند) (۲) چون این ده نفر (که اسب بر بدن آن حضرت تاختند) نزد ابن زیاد رسیدند، اسید بن مالک ملعون که یکی از آنها بود گفت: نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بكل يعجوب شديد الأسرابن زیاد گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما افرادی هستیم که بر پشت حسین اسب

ص: ۶۱۹

۱- ۹۶۲. لهوف : ۱۳۴، مثيرالأحزان : ۷۸، ارشاد: ۱۱۸:۲، نفس المهموم : ۳۷۷، بحار الأنوار: ۵۹:۴۵، مناقب: ۴: ۱۱۱، مقتل خوارزمی: ۳۸:۲، تاریخ طبری: ۵: ۴۵۴، مقتل مقرر: ۳۸۹، به نقل از کامل ابن اثیر و مروج الذهب و بدایه ابن کثیر و تاریخ الخمیس و اعلام الوری و روضه الواعظین و...

۲- ۹۶۳. در کافی {۱: ۳۸۷ باب مولد الحسین علیه السلام ح ۷} حدیثی نقل شده که چون زینب کبری علیها السلام و اهل حرم متوجه شدند که عمر سعد لعین چنین قصدی دارد، فضا - کنیز حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: در این بیابان شیری هست، دنبال او می روم تا آن شیر مانع این کار شود. ظاهر این حدیث آن است که شیر آمد و مانع شد، و لکن تواریخ و احادیث که بعضی از آنها نقل خواهد شد بر خلاف آن است، لذا بعضی چنین جمع کرده اند که چون شیر آمد کار تمام شده بود. ولی این خلاف ظاهر حدیث است، گرچه ممکن است بگوئیم: شیر از ادامه ی آن جلوگیری کرد.

تاختم، تا آنکه همچون آسیا استخوانهای سینه اش را نرم کردیم. این زیاد دستور داد جایزه کمی به آنان داده شود.

ص: ۶۲۰

آتش زدن خیمه ها

مرحوم سید بن طاووس می فرماید: سپس زنان را از خیمه بیرون کردند، و آتش به خیمه ها زدند، «فخرجن حواسر مسلبات حافیات باکیات، یمشین سبایا، فی أسر الذله» «زنان حرم سر برهنه و جامه به یغما رفته و پابرهنه و شیون کنان خارج شدند، و آنان را اسیر نموده، با خواری می بردند» (۱) ابن نما گوید: دختران سید پیامبران و نور چشم زهرا بیرون آمدند، در حالی که سر برهنه بودند و فریاد آنها به نوحه و گریه و شیون بلند بود، و بر جوان و پیر گریه می کردند. آتش به خیمه ها زدند و آنان خارج شدند در حالی که می ترسیدند. (۲) امام رضا علیه السلام می فرماید: محرم ماهی بود که اهل جاهلیت جنگ را در آن ماه حرام می دانستند، لکن خون ما را در آن ماه حلال شمردند و هتک حرمت ما کردند، و فرزندان و زنان ما را اسیر کردند. «و أضرمت النیران فی مضاربنا، و انتهب ما فیها من ثقلنا و لم ترع لرسول الله حرمه فی أمرنا» «و آتش به خیمه های ما زدند و آنچه در آن بود از اساس و چیزهای نفیس بردند، و درباره ی ما حرمت رسول خدا را مراعات نکردند»...

ص: ۶۲۱

۱- ۹۶۹. لهوف : ۱۳۲.

۲- ۹۷۰. مثیرالأحزان : ۷۷.

شامگاه روز دهم دو طفل از ترس و وحشت و تشنگی از دنیا رفتند، چون حضرت زینب علیهاالسلام زنان و بچه ها را جمع آوری نمود، دو کودک را نیافت، دنبال آنها به جستجو پرداخت، آندو را دید که دست بگردن هم نموده و خوابیده اند، چون آن دو را حرکت داد معلوم شد از شدت تشنگی دار فانی را وداع نموده اند. چون لشکریان از این جریان باخبر شدند به ابن سعد گفتند: اجازه بده به آنان آب بدهیم. هنگامی که آب برای عزیزان آوردند نمی خوردند و می گفتند: چگونه آب بیاشامیم و حال آنکه فرزند پیامبر را با لب تشنه کشتند. (۱) مرحوم آیهالله بیرجندی گوید: از روایت سید بن طاووس ظاهر می شود که آن زنان بیکس در آن حال که خیمه ها را پر از نامحرم دیدند، همه صدا به وا محمداه و اعلیاه بلند نموده و پا برهنه به قتلگاه شهداء رو نهادند. در کتاب «مقتل» محمد بن عبدالله حائری، روایت است که چون حضرت امام حسین علیه السلام به زینب وصیت فرموده بود که اطفال آن حضرت را جمع آوری و پرستاری نماید، بعد از غارت خیمه ها، زینب به صدد جمع اطفال برآمد، که در بیابانها متفرق شده بودند، به دو طفل رسید که از ترس دشمن و تشنگی در پای درختی وفات نموده بودند. و مؤید آن حدیثی است که در «بحارالانوار» (۲) نقل شده: «یا موسی، صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلد

منکمش»

ص: ۶۲۳

۱- ۹۷۳. معالی السبطين: ۵۳:۲ به نقل از مقتل ابن العربی، و مرحوم شیخ محمد حسن به تفصیل در انوارالشهادة {ص ۳۱ تا ۳۳ ف ۲} آورده است.

۲- ۹۷۴. بحارالانوار: ۳۰۸:۴۴.

«ای موسی، کودکانشان از تشنگی می میرند، و پوست بدن بزرگان آنها بهم کشیده می شود.» و لکن باید از غیر اطفال خود سیدالشهداء علیه السلام باشند. (۱) مرحوم امامی بعد از نقل عبارت مقتل حائری می نویسد: فاضل بسطامی در «تحفه الحسینیه» از امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - روایت کرده که: هنگامی که خواستند اهل بیت را سوار کنند موافق ثبت دفاتر یک پسر و دختر نبودند. عمر سعد دستور داد لشکر به اطراف رفتند، آندو را پیدا نکردند. شمر ملعون در مقام تفحص برآمد و به هر طرف مرکب تاخت تا به کنار درخت گز رسید. دید در سایه ی آن خوابیده اند. آن ملعون از روی اسب خم شد و چند تازیانه بر آنها زد، حرکت نکردند، پیاده شد چند سیلی به صورت آنها زد، باز حرکت نکردند، فهمید هر دو از دنیا رفته اند... و از کتاب «مختاریه» شیخ ابوالفتوح معلوم می شود که دو دختر صغیر یکی از امام حسن علیه السلام و دیگری از سیدالشهداء علیه السلام از دیدن بدن غرقه بخون آن حضرت از دنیا رفتند... و در کتاب «تحفه الذاکرین» کرمانشاهی و «لسان الواعظین» ص: ۱۰۰ آخر به این مضمون نقل می کنند که: هنگامی که خیمه ها را آتش زدند ۲۳ طفل کوچک از خیمه ها بیرون آمدند، که از شدت تشنگی و خوف می لرزیدند. یکی از بزرگان لشکر، به عمر سعد گفت: اگر خیال داری اینها را نزد یزید ببری یکنفرشان زنده به شام نمی رسد، دستور بده به اینها آب بدهند که از تشنگی هلاک می شوند

ص: ۶۲۴

عمر سعد گفت: به ایشان آب بدهید. سقاها مشک پر آب کردند و نزد زنها آوردند. ظرف آبی به رقیه دادند که از همه کوچکتر بود، رقیه آب را گرفت و روانه ی قتلگاه شد.

گفتند: کجا می روی؟ گفت: پدرم هنگامی که به میدان رفت، لبش تشنه بود، می خواهم این آب را به او بدهم. (۱) شب یازدهم زینب کبری علیهاالسلام دید رقیه در خیمه نیست. با ام کلثوم در بیابان گردش می کردند که او را پیدا کنند. قتلگاه رسیدند. دیدند رقیه خود را روی نعش پدر انداخته، و دستهای خود را به سینه ی او چسبانیده و با پدر درد و دل می کند. حضرت زینب علیهاالسلام هر چه خواست با نوازش او را جدا کند، رقیه حاضر نشد، لذا به ام کلثوم گفت: ای خواهر به خیمه برو و سکینه را حاضر کن، شاید او بتواند خواهر را از نعش پدر جدا کند. سکینه آمد و رقیه را راضی نمود که به خیمه ها بیاید، در بیان راه سکینه به رقیه گفت: ای خواهر، پدر را از کجا شناختی؟ گفت: خواهر جان، من پدر پدر می کردم و می گشتم، ناگاه صدائی شنیدم که می گفت: رقیه اینجا بیا. چون آمدم دیدم در قتلگاه است... و در کتاب محرمیه (ص ۶) می نویسد: زینب علیهاالسلام شب یازدهم محرم پشت خیمه نیم سوخته ناله و شیون جانسوزی شنید، به شتاب آمد، دید رباب مادر علی اصغر اشک فراوان می ریزد. فرمود: ای بانو، من و شما به خاطر اطفال باید شکوبا باشیم. گفت: امروز عصر که به ما آب دادند، حال پستانم پر از شیر شده، علی اصغر

ص: ۶۲۵

شیرخوارم کجاست که شیر بیاشامد؟! (۱) بعضی اهل فضل نقل کرده اند که: زینب علیها السلام نافله ی شب را در طول عمر ترک نکرد، حتی در شب یازدهم محرم. حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: در آن شب عمه ام زینب را دیدم که نشسته مشغول خواندن نماز است...

و فاضل بیرجندی از بعضی مقاتل معتبر روایت کرده که چون امام حسین علیه السلام با خواهرش وداع کرد، در آن وداع آخر به آن بانو فرمود: «یا أختاه، لا تنسینی فی نافله اللیل» «خواهر جان، در نافله ی شب مرا فراموش نکن» (۲) ابی مخنف از طرمح بن عدی نقل کرده که گفت: من در واقعه ی کربلا جزء کشتگان بودم (و از زیادی جراحات در میان قتلگاه افتاده بودم) و لیکن در من رمقی بود، بی حال بودم. سوگند یاد می کنم که خواب نبودم، ۲۰ نفر سوار نورانی دیدم که لباسهای سفید پوشیده بودند و بوی مشک و عنبر از آنها به مشام می رسید، وارد قتلگاه شدند. با خود گفتم: شاید ابن زیاد باشد، آمده بدن امام حسین علیه السلام را مثله کند، به کشته ی امام حسین علیه السلام رسیدند، آنکه جلو بود نزد حسین علیه السلام نشست و آن حضرت را به سینه ی چسبانید، و با دست به سوی کوفه اشاره کرد، و سر پر خون حسین علیه السلام را آورد و به بدن او گذاشت همانگونه که بود، پس عqlم پرید و بخود گفتم: این ابن زیاد نیست او چنین قدرتی ندارد. خوب تأمل نمودم متوجه شدم این بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سلام بر تو ای پسر، سیدالشهداء علیه السلام جواب داد. حضرت فرمودند:

ص: ۶۲۶

۱- ۹۷۷. نهضت حسینی: ۲: ۱۸ تا ۲۱، البته مآخذ کتاب نیازمند تحقیق و بررسی است.

۲- ۹۷۸. زینب الکبری از علامه نقدی: ۸۱.

«یا ولدی، قتلوک! اتراهم ما عرفوک و من الماء منعوک و عن حرم جدک أخرجوک؟!» «فرزندم حسین جان، تو را کشتند! آیا تو را نشناختند که تو را از آب منع کردند و از حرم جدت بیرون کردند؟» وای بر آنها، فرزندم آیا خود را معرفی کردی که شاید به تو رقت کنند؟ امام حسین علیه السلام گریستند و فرمودند: جد بزرگوار، خود را معرفی کردم. آنها گفتند:

خوب ترا می شناسیم لکن از روی ظلم و دشمنی مرا کشتند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن بزرگوارانی که همراه او بودند رو نموده، خطاب کرد: ای پدرم آدم، ای پدرم نوح، ای پدرم ابراهیم، و ای پدرم اسماعیل، و ای برادرم موسی، و ای برادرم عیسی، عرض کردند: لیک (یا رسول الله). فرمودند: بنگرید بعد از من شقی ترین امتم با عترت من چه کردند! خداوند شفاعت مرا نصیب اینها نکند. پیغمبران آمین گفتند، و مدت زمانی گریستند، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تسلیت گفتند، و آن جناب مشت از خاک بر می داشت و به سر و محاسن شریف خود می ریخت، و امام حسین علیه السلام مصیبت های خود و جوانانش را بیان می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شنید و ناله می کرد، تا اینکه غش نمود، و من می شنیدم و مشاهده می کردم. سپس بدن مبارک را همانگونه که بود گذاشتند و از کربلا رفتند.

فرستادن سرهای مطهر به کوفه

عمرسعد سر مبارک امام حسین علیه السلام را همان روز که روز عاشورا بود با خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد، و دستور داد سرهای بقیه یاران و خاندان حضرت را جدا کنند (که به روایت مفید رحمه الله ۷۲ سر بودند) و آنها را به همراه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج روانه کوفه کرد، و خود عمرسعد ملعون تا ظهر روز یازدهم در کربلا ماند. آنگاه به کوفه رفت. (۲) خولی سر مطهر حسین علیه السلام را برداشت و به تعجیل همان شب خود را به کوفه رسانید، و چون شب بود و ملاقات ابن زیاد ممکن نبود به خانه رفت، آن ملعون دو زن داشت یکی از بنی اسد و دیگری نوار دختر مالک، و آن شب نوبت نوار بود. طبری و ابن نما از نوار همسر خولی روایت کرده اند که گفت: آن ملعون سر آن حضرت را به خانه آورد و در زیر تغار گذاشت، و وارد اتاق شد و در بستر خود آرمید. به او گفتم: چه خبر داری؟ گفت: ثروت یک دهر برای آورده ام، این سر حسین است که در سرای توست. گفتم: وای بر تو، مردم طلا- و نقره بیاورند و تو سر پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آورده ای! بخدا هرگز با تو سر به بالین نهم. گوید: از بستر برخاستم و به حیاط خانه آمدم، و نزد آن تغار که سر مطهر در زیر آن بود نشستم. سوگند بخدا ستونی از نور دیدم که از آنجا به آسمان سر کشیده، و پرندگان سفیدی اطراف آن می گردیدند. چون صبح شد آن ملعون سر را نزد ابن زیاد برد.

ص: ۶۲۸

۱- ۹۷۹. مقتل ابی مخنف : ۱۵۷، انوار نعمانیه: ۳: ۲۵۳، ریاض القدس: ۲: ۲۰۱، ناسخ التواریخ: ۳: ۱۵.

۲- ۹۸۰. ارشاد: ۲: ۱۱۸، لهوف : ۱۴۲.

(۱) خولی سر امام حسین علیه السلام را برداشته و رو به کوفه نهاد. منزل او در یک فرسخی کوفه

بود، بخانه خود رفت، زن او از انصار بود و اهل بیت را بجان و دل دوست می داشت. خولی از او ترسید و سر امام حسین علیه السلام را در تنوری پنهان کرد، و بجای خود برگشت. زن او پرسید: در این چند روز کجا بودی؟ گفت: شخصی با یزید یاغی شده بود بجنگ او رفته بودیم. زن هیچ نگفت، و طعام آورد تا خولی بخورد و خوابید. آن زن هر شب برای نماز شب برمی خاست. چون آن شب برخاست خانه را روشن دید، گویا صد هزار شمع و چراغ روشن کرده باشند. چون نیک نگاه کرد دید که روشنائی از آن تنور بیرون می آید، تعجب کرد که من در این تنور آتش نکرده بودم، این روشنائی از کجاست! در آن حال که نور به سوی آسمان می رفت چهار زن دید که از آسمان فرود آمده به سر تنور رفتند، یکی از آن چهار زن سر را بیرون آورده، می بوسید و به سینه ی خود نهاده و می نالید و می گفت: ای شهید مادر، و ای مظلوم مادر، خداوند روز قیامت داد مرا از کشندگان تو بستاند، و تا داد من ندهد دست از قائمه ی عرش باز نگیرم، و آن زنان بسیار گریستند و سر را در تنور نهاده غائب شدند. زن برخاست و به سر تنور رفت و سر را بیرون آورد و خوب به آن نگریست چون حضرت حسین علیه السلام را بسیار دیده بود شناخت. نعره ای زد و بیهوش شد، در آن بی هوشی هاتفی آواز داد که برخیز تو را به گناه این مرد که شوهر تست مؤاخذه نخواهند کرد. زن از هاتف پرسید: این چهار زن که بر سر تنور آمده و گریه و زاری کردند که بودند؟ ندا رسید: آن زن که سر را بر روی سینه می مالید و بیشتر از همه می گریست فاطمه زهرا علیها السلام بود، و آن دیگر مادرش خدیجه کبری، و سومی مریم مادر عیسی،

ص: ۶۲۹

و چهارم آسیه زن فرعون. چون آن زن بهوش آمد کسی را ندید، سر را برگرفت و بیوسید... (۱)... زن خولی گوید: بی هوش افتادم و در عالم غشوه دیدم حوریان بهشتی آمدند... ناگاه دیدم پنج هودج از آسمان به زمین فرود آمدند، و زنان سیاهپوش بیرون آمدند و دور تنور حلقه ماتم زدند. در آن میان یک زن که سن وی از همه کمتر بود گریبان دریده، گریبان سر

را از میان تنور بیرون آورد و به سینه نهاد، و آه و ناله می کرد و می فرمود: «ولدی، ولدی، یا حسین، ایها الشهید، ایها المظلوم، قتلوک! و ما عرفوک و من شرب الماء منعوک». شهید ثالث قدس سره در «مجالس» می نویسد: زن خولی گفت: دیدم آن خاتون سر پر خون را بر روی زانو نهاد، و با گوشه ی مقنعه خون و خاکستر از آن سر و صورت و محاسن پاک می کرد، و می فرمود: حسین جان، زمین با آن فراخیش برای تو تنگ شد...

ص: ۶۳۰

روز یازدهم

اسیری خاندان امام حسین

چون عمر سعد ملعون سرها را روانه کوفه کرد، روز دهم تا پایان، و روز یازدهم تا ظهر در کربلا ماند، و بر کشتگان سپاه خود نماز گزارد و آنها را خاک کرد. و بدنهای عزیز فاطمه و یاران او عریان روی زمین باقی گذاشت. آنگاه بازماندگان و اهل و عیال حسین علیه السلام را از کربلا کوچ داد، آنان را بر شتران بی جهاز سوار کردند، با صورتهای گشوده در میان سپاه دشمن، نه محملی داشتند نه سایبانی، با آنکه آنها امانتهای پیغمبر خدا بودند، آنان را همچون اسیران ترک و روم در سخت ترین شرایط به اسیری بردند، و سید سجاد علیه السلام را غل جامعه (۲) بر گردن نهادند، ایشان را به قتلگاه عبور دادند، همینکه نظر زنها بر بدن مبارک حسین علیه السلام و کشتگان افتاد و سیلی بر صورت زدند و صدا زدند و صدا به صیحه و ندبه بلند کردند. (۳) مرحوم سید بن طاووس می فرماید: زنان را سر برهنه و جامه به یغما رفته و پابرهنه و شیون کنان از خیمه ها بیرون آوردند، و آنان را اسیر نموده با خواری می بردند، آنان گفتند: شما را بخدا ما را از قتلگاه حضرت حسین علیه السلام ببرید.

ص: ۶۳۱

۱- ۹۸۳. ریاض القدس: ۲: ۲۰۵.

۲- ۹۸۴. غل جامعه: طوقه آهنی است که از دو طرف زنجیر دارد، در گردن می گذارند، و به وسیله ی آن، دستها به سوی گردن جمع و بسته می شود، و دو طرف زنجیر پس از بسته شدن دستها بوسیله ی گداختن یا کوبیدن بهم وصل می شود که دیگر جدا نشود.

۳- ۹۸۵. نفس المهوم: ۳۸۵، منتهی الامال: ۱: ۴۰۲، بحار الانوار: ۴۵: ۱۰۷.

(عمر سعد و همراهیان او) چنین کردند، همینکه چشمان خاندان رسول و عزیزان فاطمه بر پیکرهای کشتگان افتاد، صیحه زدند و صورت خراشیدند. «قال: فوالله لا أنسى زينب بنت علي عليه السلام تندب

الحسين عليه السلام و تنادى بصوت حزين و قلب كئيب: يا محمداه، صلى عليك ملائكة (ملك) السماء، هذا حسين مرمل بالدماء، مقطع الأعضاء، و بناتك سبايا، الى الله المشتكى، و الى محمد المصطفى، و الى علي المرتضى، و الى فاطمه الزهراء، و الى حمزه سيد الشهداء، يا محمداه، هذا حسين بالعراء تسفى عليه الصبا، قتيل أولاد البغايا، و احزناه، و اكرباه، اليوم مات جدى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، يا أصحاب محمداه، هؤلاء ذرية المصطفى يساقون سوق السبايا. و فى روايه: يا محمداه بناتك سبايا و ذريتك مقتله، و تسفى عليهم ريح الصبا، و هذا حسين مجروز الرأس من القفا مسلوب العمامه و الرداء... بأبى من لا غائب فيرتجى و لا جريح فيداوى، بأبى من نفسى له الفداء، بأبى المهموم حتى قضى، بأبى العطشان حتى مضى، بأبى المهموم حتى قضى، بأبى العطشان حتى مضى، بأبى من جده محمد المصطفى، بأبى من جده رسول اله السماء، بأبى من هو سبط نبى الهدى، بأبى (ابن) محمد المصطفى، بأبى (ابن) خديجه الكبرى بأبى (ابن) علي المرتضى، بأبى (ابن) فاطمه الزهراء سيده النساء، بأبى (ابن) من ردت له الشمس. قال الراوى: فأبكت والله كل عدو و صديق...» راوى گوید: سوگند به خدا، از یاد نمى برم زينب دختر على عليه السلام را كه با صدای غمناك و دل پردرد بر حسين عليه السلام مى ناليد و صدا مى زد:

فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند، این حسین توست که بخون آغشته و اعضایش از هم جدا شده است، و این دختران تو هستند که اسیرند. شکایتم را به پیشگاه خداوند می برم، و به محمد مصطفی و علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و حمزه سیدالشهداء، شکایت همی کنم. ای محمد، این حسین است که به روی خاک بیابان افتاده و باد صبا خاک بر پیکرش می پاشد، و به دست زنازادگان کشته شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت. ای یاران محمد، اینان خاندان مصطفی یند که اسیرشان نموده می برند. و در روایت دیگری است که (زینب کبری علیها السلام می فرمود): ای محمد، دخترانت اسیر شدند، و ذریه ات کشته شدند، باد صبا خاک بر پیکرشان می پاشد، و این حسین است که سرش از قفا بریده شده، و عمامه و ردایش به تاراج رفته... پدرم فدای آنکه نه سفری رفت که امید بازگشت در آن باشد، و نه زخمی برداشت که مرهم پذیر باشد، پدرم فدای آنکه ای کاش جان من قربان او می شد. پدرم فدای آنکه با دل پرغصه از دنیا رفت، پدرم فدای آنکه با لب تشنه جان سپرد. پدرم فدای کسی که خون از محاسن شریفش می چکید، پدرم فدای آنکه جدش محمد مصطفی

بود، پدرم فدای کسی که جدش فرستاده خدای آسمانها بود، پدرم فدای آنکه نواده ی پیغمبر هدایت بود، پدرم فدای فرزند محمد مصطفی، پدرم به قربان فرزند خدیجه کبری، پدرم به قربان فرزند علی مرتضی، پدرم بقربان فرزند فاطمه زهرا سیده همه ی زنان، پدرم به قربان فرزند کسی که آفتاب برای او بازگشت تا نماز بخواند. راوی گفت: بخدا قسم دشمن و دوست را بگریه درآورد. سپس سکینه نعلش پدرش حسین علیه السلام را در آغوش کشید،

«فاجتمعت عده من الأعراب حتى جروها عنه» «جمعی از عربها آمدند و او را از کنار نعش پدر کشیدند و جدا کردند» (۱) چون به قتلگاه رسیدند نظر اهل بیت رسالت بر آن بدنهای پسندیده و اعضای بریده، که در میان خاک و خون غلطیده بودند افتاد، خروش برآوردند و سیلاب اشک از دیده ها روان کردند، چون نظر ایشان در میان شهیدان بر جسد مطهر سیدالشهداء علیه السلام افتاد، صدا به شیون بلند کردند، و خود را از شتران افکندند، و از گریه و نوحه، ساکنان ملاً اعلی را به گریه درآوردند، و دلهای حاضران را به آتش حسرت سوختند. زینب خاتون فریاد برآورد که: وا محمدا، این حسین برگزیده و فرزند پسندیده ی تست، که با اعضای بریده در خاک و خون غلطیده، و بال تشنه سرش را از قفا بریده اند و بی عمامه و ردا در خاک کربلا افتاده است، و روی منورش از خون سرخ گردیده است، و ریش مطهرش به خون خضاب شده است.

ما فرزندان توئیم که ما را به اسیری می برند، و دختران توئیم که ما را به بردگی گرفته اند، و هیچ حرمت تو را در حق ما رعایت نکردند، خیمه های ما را غارت کردند و سوزاندند. بعد به مادر خود فاطمه زهرا علیها السلام خطاب کرد، و از شکایت حال شهیدان کربلا و اسیران محنت و ابتلا، وحشیان صحرا و ماهیان دریا را در آتش حسرت کباب کرد. پس رو به جسد مطهر آن سرور شهداء گردانید، و با جگر بریان و لب خون فشان گفت: فدای تو کردم ای فرزند مصطفی، و ای جگر گوشه ی علی مرتضی، و ای نور دیده ی فاطمه ی زهرا علیها السلام، و ای پاره ی تن خدیجه ی کبری، و ای شهید آل عبا، و ای پیشوای اهل محنت و بلا.

ص: ۶۳۴

سکینه دختر سیدالشهداء علیه السلام دوید و جسد منور پدر بزرگوار را در بر گرفت، و رو بر آن بدن مبارک ممتحن می مالید و می نالید، تا آنکه جمیع حاضران - از دوست و دشمن - را به گریه و فغان درآورد، و از بسیاری گریه مدهوش گردید، تا آنکه آن محنت زده مظلومه را به زور از آن امام معصوم جدا کردند. (۱) دل علیا مکرمه از جا کنده شد، متحیرانه و مدهوشانه نظر می کرد، پس فرمود: «أخی، أنت أخی! أنت ابن أُمی و ابن والدی!»... سنگ و کلوخ و نیزه شکسته ها را کنار زد، و کشته ی برادر را بیرون آورد. اول لب بر گلوی بریده ی آن شهید راه حق گذاشت، و جایی را بوسید که نه پیغمبر بوسیده بود و نه علی و نه فاطمه. کجا را بوسید؟ همان رگهای بریده را... از شدت حزن و اندوه خود را به روی کشته ی برادر انداخت و اعضای خود را از خون برادر رنگین کرد، و ناله ی سوزناک برآورد و همی گفت: ای پاره ی دل زینب، ای نور دیده ام، برادرم «لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء» «ای کاش کور شده بودم و تو را اینگونه نمی دیدیم»

کوری چاره ی این مصیبت نمی کند. «لیتنی مت قبل هذا الیوم و لا أراک کما أنت علیه، لیتنی و سدت الثری» «ای کاش قبل از این مرده بودم و تو را اینگونه مشاهده نمی کردم، ای کاش زیر خاک رفته بودم»... (۲) هر یک از اهل بیت جسد شهیدی را در بر کشیده زار زار می گریستند. سکینه دختر امام حسین علیه السلام جسد پاره پاره پدر را دربر کشید، و سینه ی خود را

ص: ۶۳۵

۱- ۹۸۷. جلاء العیون : ۴۲۰.

۲- ۹۸۸. ریاض القدس : ۱۸۹:۲.

بر سینه ی آن حضرت چسباند، و به عویل و ناله که دل سنگ خاره را پاره می کرد، می نالید و می گریست. عمر سعد فرمان داد که اهل بیت را از قتلگاه دور کنند، آنان را با تهدید و ترس دور نمودند، و سکینه را به زجر و زحمت تمام از جسد پدر باز گرفتند... و سید سجاد علیه السلام را غل جامعه بر گردن نهادند، و چون آن حضرت از غلبه ی مرض توانائی نداشت، هر دو پای مبارکش را زیر شکم شتر به یکدیگر بستند، که مبادا از پشت شتر بیفتد، و ایشان را چون اسیران ترک و روم روان داشتند. (۱) در بعضی مقاتل نقل شده که زینب علیها السلام جسد برادر را دربر کشید و لبهای خود را به حلقوم بریده گذاشت و می بوسید و می گفت: برادر جان، اگر مرا بین رفتن و ماندن مخیر کنند، ماندن کنار تو را اختیار می کنم، ولو اینکه گوشتهای مرا درندگان در این بیابان بخورند. برادر از دفاع نمودن نسبت به زنان و اطفال بازمانده ام، و این پشت من است که از کتک سیاه شده است (۲)

چون زینب بر آن پیکر همایون و اندام غرقه بخون نظر کرد، به پروردگار عرض نمود: این قلیل قربانی را از آل محمد قبول فرما. (۳) روایت شده که چون حضرت یوسف را از چاه بیرون آوردند، روانه مصر کردند، در بین راه عبورش به قبر مادر افتاد. چون نظرش به قبر مادر افتاد عرق از پیشانی مبارکش جاری شد، و خود را از شتر انداخت، و بر سر تربت مادر نشست، و عهد کودکی به یادش آمد که در دامن مادر بود و حال بر شتر سوار و او را شهر به شهر می بردند، اشک از دیده اش جاری شد و فریاد زد

ص: ۶۳۶

۱- ۹۸۹. ناسخ التواریخ: ۳: ۳۰.

۲- ۹۹۰. معالی السبطين: ۲: ۳۲.

۳- ۹۹۱. الطراز المذهب {ناسخ حضرت زینب علیها السلام}: ۱: ۷۵.

که: «یا آماه، ارفعی رأسک و انظری فی ابنک» ای مادر، سر از قبر بردار، و در حال فرزندت نظر کن (که در راه خدا به بلاهای دنیا مبتلاست)». آیا زمانی که سیدالساجدین علیه السلام کنار قتلگاه رسید، و پدر را بر زمین افتاده دید، او را چه حال عارض شد، آیا به یادش آمد زمانی که پدر او را در بر می گرفت و می بوسید، و حال با تن علیل، اسیر و ذلیل گردیده، نه والله از فکر خود رفته بود، بلکه یاد می کرد که آن بدنی که بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جای داشت، بی غسل و کفن و برهنه و عریان بر زمین افتاده، و کسی آمد و شد به نزد او نمی نماید، در آن حالتی عارض شد که نزدیک بود جان از بدن شریفش جدا گردد... (۱) مورخین نوشته اند: صفیه خواهر حضرت حمزه سیدالشهداء چون خبر شهادت برادر شنید، خواست نزد کشته ی برادر آید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به فرزندش زبیر فرمود: بشتاب و مادر خود را بازدار، تا برادر خود حمزه را به این حالت نبیند. زبیر به مادر خود گفت: مادر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمودند که مراجعت کنی. صفیه گفت: چرا؟ من شنیده ام برادرم حمزه را کشته اند و او را مثله کرده و شکمش را

دریده اند، و می دانم که در راه خدا بوده، و اینها در راه خدا اندک است، ان شاء الله صبر می کنم. زبیر برگشت و سخن مادر را به عرض رسانید (که قول داده صبر و شکیبائی کند)، آنوقت حضرت اذن فرمودند تا صفیه کنار بدن برادر آید. و نیز در تاریخ نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدن حمزه را پوشانید، حتی پاهای شریفش را، و نگذاشت تا صفیه برادر به آن حالت بنگرد. و در مراجعت، صفیه نتوانست خویشتن را از گریه نگاه دارد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: ۶۳۷

از گریه او گریان شد، و فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز گریستند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لن أصاب بمثلک أبدا» «هرگز بدینگونه مصیبت زده نخواهم شد». آیا زینب دختر علی علیه السلام چه حالی داشت؟ خدا می داند! اولاً کسی نبود که او را دلداری دهد، جد نبود، پدر نبود، مادر نبود، برادر نبود. ثانیاً؛ بدنی مشاهده کرد که آنقدر زخم بر پیکر مبارکش رسیده بود که جای سالمی نداشت، و زیر سنگ و چوب و نیزه و شمشیر گم شده بود، بی اختیار علی علیهماالسلام فرمود «أأنت أخی! أنت ابن أُمی». بجای تسلیت آمدند با تازیانه و نیزه او را از بدن برادر جدا کردند. و نیز نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق صفیه عمه ی خود فرمود: «انی أخاف علی عقلها، فوضع یده علی صدرها فدعا لها» «بر عقل عمه ام می ترسم، و دست مبارک بر سینه ی آن بانو گذاشت و برای او دعا کرد». حال قیاس کن به زینب مادر رنج و بلا، که به حال او چه گذشت! آسمان و زمین بر او می گرید، و حضرت حجت علیه السلام هر روز این مصائب را متذکر شده، و خون می گریند. و با این همه مصیبت، آن بانوی مکرم از وظائف خود غافل نبود:

یکی از شاگردان ابن قولویه قدس سره به سند معتبر از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که به زائده فرمودند: ... چون روز عاشورا آنچه از مصیبتها و گرفتاریها بما رسید، و پدرم و همراهانش از فرزندان و برادران و سایر اهل بیت او کشته شدند، و زنان و حرم محترمه اش را به قصد کوفه بر شتران بی جهاز سوار کردند، من به پدر و سایر شهداء

نگریستم با بدنهای آغشته به خون، عریان روی خاک افتاده، کسی آنها را دفن نکرده، بر من گران آمد و سینه ام تنگ شد که نزدیک بود جان دهم. عمه ام زینب کبری چون مرا بدین حال دید، گفت: «ما لی أراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و اُبی و اخوتی!» «این چه حالت است که در تو مشاهده می کنم ای یادگار جد و پدر و برادرانم، ترا می نگرم که می خواهی جان تسلیم کنی!». گفتم: عمه جان، چگونه بی تابمی نکم و خود را از دست ندهم با آنکه می بینم آقای خود و برادران و عموها و عموزادگان و خاندان خود را که آغشته بخون، عریان در این بیابان افتاده، نه کفن شده اند و نه به خاک سپرده شده اند، و نه کسی بر بالین آنها می رود، و نه انسانی گرد آنها می گردد، گویا از نژاد دیلم و خزرند (یعنی ما را مسلمان نمی دانند). عمه ام زینب گفت: از آنچه می بینی بی تابمی مکن، بخدا سوگند این عهدی بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی جد و پدر و عموی تو (و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مصائب هر یک را به ایشان خبر داد)، و خداوند پیمان گرفته از جمعی از این امت - که فرعون منشان این زمین آنها را شناسند، و لکن معروف اهل آسمانند - که این بدنهای پاره پاره را جمع آوری کنند و به خاک بسپارند، و بر سر قبر پدرت نشانه ای گذارند تا همیشه باقی بماند و با مرور روزگار محو نشود، (مردم از اطراف به آنجا بیایند و او را زیارت کنند) و هر چند پیشوایان کفر (و سلاطین جور) و پیروان گمراهشان در محو آن بکوشند اثرش روشنتر

شود، و کارش روز بروز بالا گیرد... (۱) کفعمی رحمه الله از حضرت سکینه - دختر امام حسین علیه السلام - نقل کرده که گفت: چون پدرم کشته شد آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم، بیهوش شدم، در آن حال شنیده

ص: ۶۳۹

که پدرم فرمود: شیعتی ما ان شربتم ری عذب فاذا كرونی أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونی شیعیان من، هر گاه آب گوارائی نوشیدید مرا یاد کنید، و چون نام غریب و شهیدی شنیدید بر من ندبه و گریه نمائید. پس ترسان برخاست، چشم مبارکش از گریه مجروح شده بود، و به گونه ی خود سیلی می زد، در این هنگام شنید که هاتفی می گوید: بكت الأرض و السماء علیه بدموع غزیره و دماء یبکیان المقتول فی کربلا- بین غوغاء أمه ادعیاء منع الماء و هو منه قریب عین ابکی الممنوع شرب الماء آسمان و زمین با اشک فراوان و خون بر او گریستند. گریه می کنند بر آنکه در کربلا- در میان مردمی پست و بدگهر کشته شد. آب را از او منع کردند با آنکه نزدیک آب بود. ای چشم! گریه کن بر کسی که از نوشیدن آب ممنوع شد (۱) و به نقل دیگر: حضرت سکینه خود را بر جسد شریف امام افکند، و ناله کرد تا غش نمود، گوید: در حال غشوه شنیدم که پدرم می فرمودند: شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذا كرونی أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونی و أنا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و مجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف أستسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین یالرزء و مصاب هد أركان الحجون

ویلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین ای

ص: ۶۴۰

شیعیان من، هر وقت آب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید، و هر گاه نام غریب یا شهیدی شنیدید، بر غریبی و شهادت من ندبه و گریه نمائید. من فرزند پیغمبر شما هستم که مرا بی جرم و گناه کشتند، و بعد از کشتن بدن مرا پامال سم اسپان کردند که استخوانهای من خرد شد. کاش در روز عاشورا حاضر بودید و می دیدید که چگونه برای طفلم آب طلب نمودم، و ایشان ترحم نکردند و به من ندادند. و در عوض آب خوشگوار تیر بر حلقوم طفل من زدند، ای داد از این مصیبت که ارکان کعبه و هدایت را منهدم کرد. وای بر این گروه که قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، که فرستاده بر انس و جن بود، مجروح کردند، شیعیانم، در همه ی اوقات هر قدر می توانید آن را لعن کنید. راوی گوید: سکنه به هوش آمد در حالی که محزون بود و بصورت خود سیلی می زد و نوحه می نمود، پس عده ای آمدند و او را از کنار پدر کشیده و جدا کردند. (۱) روایت شده که دختر کوچکی از امام حسین علیه السلام کنار پدر نشست، شانه ی پدر را گرفته می بوئید و انگشتان پدر را بر دل خود می نهاد و گاهی بر چشمان می کشید، و از خون شریف پدر می گرفت و مو و صورت خود را خضاب می کرد و می گفت: ای پدر، کشته شدن تو چشمهای شماتت کنندگان را روشن و دشمنان را شاد کرد. بابا، بنی امیه لباس یتیمی در کوچکی به من پوشانیدند. پدر جان، هر گاه شب تاریک شود به که پناه برم، و اگر تشنه شوم کی مرا سیراب می کند؟ پدر جان، گوشواره و ردایم را به یغما بردند، «یا ابتاه، أنتظر الی رؤوسنا المكشوفه و الی أكبادنا الملهوفه، و الی

ص: ۶۴۱

«پدرم، آیا می نگری به سرهای برهنه ما، و به دل‌های غمزده ما، و به عمه تازیانه خورده ام، و به مادر اسیرم!». راوی گوید: از ندبه ی او چشمها گریان و اشکها روان شد... (۱) قیامت آنگاه بر پا شد که اعراب بی رحم زنها را از کشته ها جدا می کردند و در میان کشتگان می دوآیندند. تمام زنان از سر کشتگان گریان برخاستند و پای برهنه روان شدند. سکینه مظلومه که بدن را تنگ دربر گرفته بود، هر چه خواستند او را جدا کنند نمی شد. جماعتی از بی رحمان که از آنها شمر بود بر سر آن مظلومه ریختند و لباسهای وی را گرفتند، هر چه زدند آن بانو از کشته ی پدر بر نداشت، باز او را کتک می زدند و او بر نمی خاست، و از عمه ها و خواهرها و کنیزها طلب یاری می کرد. زینب شفاعت کرد، گوش ندادند و با قهر و غلبه آن دختر را از جسد پاک پدر جدا کردند. (۲) ای خصم بدمنش تو مزین تازیانه ام من از کنار کشته ی بابا نمی روم از سایه ی محبت این مهربان پدر با کعب نیزه در تف گرما نمی روم من با علی اکبر و عباس آمدم از این دیار بیکس و تنها نمی روم تنها به روی خاک چنین مانده بی کفن در شام و کوفه همره سرها نمی روم سیلی مزین به صورتم ای شمر بی حیا من بی علی اکبر و لیلا نمی روم نبریدم که در این دشت مرا کاری هست گر چه گل نیست ولی ص: نی گلزاری هست ساربانان نزنید اینهمه آواز رحیل آخر این قافله را قافله سالاری هست

ص: ۶۴۲

۱- ۹۹۶. مقتل جامع مقدم: ۲: ۷۰.

۲- ۹۹۷. ریاض القدس: ۲: ۱۹۱.

ای پدر هیچ نمی پرسی کاندر چمنت بال و پر سوخته و مرغ گرفتاری هست دشمنان خیره و من بیکس و بی یار و غریب هر طرف می نگریم کافر و خونخواری هست عبدالله بن سنان از پدرش نقل کرده که؛ پدرم گفت: عمر سعد دستور داد زنان را سوار کنند. شتران را نزد حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آن گروه لعین دور زنان و فرزندان حسین علیه السلام را گرفتند و گفتند: به دستور ابن سعد سوار شوید. حضرت زینب چون این منظره را دید، ندا کرد: «سود الله وجهک یا بن سعد فی الدنيا و الاخره، تأمر هؤلاء القوم بأن یرکبونا و نحن و دایع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! فقل لهم: یتباعدون عنا یرکب بعضنا بعضا». «ای پسر سعد، خدا در دنیا و آخرت رویت را سیاه کند، دستور می دهی این مردم ما را سوار کنند، با اینکه ما امانتهای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، به آنها بگو: از ما دور شوند، ما خود را سوار می کنیم». عمر سعد گفت: از آنان دور شوید، زینب و ام کلثوم پیش آمدند و هر یک از بانوان را بنام صدا می زدند و سوار می کردند، تا اینکه همه سوار شدند و از زنها جز حضرت زینب کسی باقی نماند، به راست و چپ خود نگاه کرد کسی را جز حضرت زین العابدین علیه السلام ندید، آن حضرت هم مریض بود، به سوی آن حضرت آمد و گفت: برادر زاده ام، برخیز و سوار شو. آن حضرت فرمود: عمه جان، تو سوار شو و مرا با این مردم واگذار. زینب مخالف دستور امام علیه السلام نکرد و سوی شتر خود آمد، به راست و چپ توجه نمود، جز بدنهای بی سر بر روی ریگها، و سرها بر نیزه ها بدست دشمنان کسی را ندید، ناله کرد و فرمود:

«وا غربتاه، وا أخاه، وا حسینه، وا عباساه، وا رجلاه، وا ضیعتاه بعدک یا ابا عبدالله» «وای از غریبی، وای برادرم، وای حسینم، وای عباسم، وای مردان بنی هاشم، وای از نابودی و ضایع شدن بعد از تو یا ابا عبدالله». راوی گوید: چون آن حالت را دیدم، بیاد آوردم روز بیرون آمدن زنها از حجار با آن عزت و رفعت و عظمت و جلالت که داشتند، بر حال آنان گریستم. بعد گوید: چون امام زین العابدین علیه السلام آن منظره را دید با اینکه از بیماری قادر بر کنترل خود نبود و از ضعف می لرزید، عصای خود را برداشته به آن تکیه نمود به سوی عمه اش زینب آمد و زانویش را خم کرد و فرمود: عمه جان، سوار شو که قلبم شکست، و اندوهم زیاد شد. چون خواست آن بانو را سوار کند از ضعف لرزید و بر زمین افتاد. شمر لعین چون این بدید پیش آمد و به آن جناب تازیانه زد، ۹۹۸ آن بزرگوار ندا می کرد: «وا جداه، وا محمده، وا علیاه، وا حسناه، وا حسینه». حضرت زینب گریست و فرمود: «ویلک یا شمر، رفقا بیتیم النبوه، و سلیل الرساله، و حلیف التقی، و تارج الخلافه». «وای بر تو ای شمر، بر این یتیم خاندان نبوت و جانشین رسالت و تاج

تقواست نرمی کن». آنقدر فرمود، تا شمر را از آن جناب دور کرد. جاریه ای سالخورده و سیاه رو پیش آمد و زینب را سوار کرد. پرسیدم: کیست؟ گفتند: فضه کنیز فاطمه علیهاالسلام است. بعد امام سجاد علیه السلام را بر شتر لاغر سوار کردند. از شدت ضعف قادر بر سواری نبود. به ابن سعد خبر دادند. آن حرامزاده گفت: پاهای مبارکش را زیر شکم شتر ببندید. چنان کردند و آنان را بدینگونه حرکت دادند. (۱) از اخبار و گفتار بزرگان چنین استفاده می شود که اهل بیت دو مرتبه به قتلگاه آمدند، یکی بعد از شهادت آن سرور، هنگامیکه اسب بی صاحب به خیمه ها آمد، که در عبارت زیارت ناحیه آمده است، «الی مصرعک مبادرات» «زنان به سوی قتلگاه تو شتافتند». مرتبه ی دوم روز یازدهم وقتی که اسراء را به کوفه می بردند، از عبارت مرحوم سید بن طاووس و غیره استفاده می شود که خودشان تقاضا کردند ما را از قتلگاه عبور دهید.

ص: ۶۴۵

مرحوم شیخ مفید می نویسد: چون ابن سعد از کربلا کوچ کرد، گروهی از بنی اسد که در غاضریه بودند (وقتی دانستند که ابن سعد و لشکر او از کربلا بیرون رفته اند) نزد اجساد مطهر حسین علیه السلام و یارانش آمده، و بر آنان نماز گزارده، (و آنان را دفن کردند به این ترتیب که) حسین علیه السلام را در همین جایی که اکنون قبر شریف اوست دفن نموده، و فرزندش علی اصغر را کنار پای آن حضرت. برای شهیدان دیگر از خاندان که اطراف آنجناب بر زمین افتاده بودند، گودالی در پایین پای حسین علیه السلام کنده، و همگی را گرد آورده، در آنجا دفن کردند. عباس بن علی علیهما السلام را در همانجا که کشته شده بود - سر راه غاضریه جایی که اکنون قبر شریف اوست - دفن نمودند. (۱) مرحوم عمادالدین طبری می نویسد: چون عمر سعد ملعون از کربلا رفت، قومی از بنی اسد که کوچ کرده می رفتند، چون به کربلا رسیدند و آن حالت را دیدند، امام حسین علیه السلام را دفن کردند و علی بن الحسین را در پایین پای او نهادند، و حضرت عباس را بر کنار فرات آنجا که شهید شده بود به خاک سپردند، و برای باقی شهداء قبری کنند و جمله را در آن قبر نهادند. و حر بن یزید را نزدیکان او در جایی که او را شهید کرده بودند دفن نمودند. معین نیست قبرهای شهداء که هر یک کدام است ولی شکی نیست که حائر، از جانب پایین امام حسین علیه السلام بر جملگی احاطه دارد، الا اینکه علی اصغر نزدیکتر است به پایین پای امام حسین علیه السلام.

ص: ۶۴۶

و بنی اسد بر قبائل عرب فخر می کردند که ما نماز بر حسین علیه السلام گزاردیم، و در دفن

امام و اصحاب او شرکت کردیم (۱) مورخین در اینجا ذکر نکرده اند که حضرت امام سجاد علیه السلام برای دفن پدرش و سایر شهداء حاضر شده اند، و بعضی خیال کرده اند که چون آن حضرت بدست دشمنان اسیر بوده نمی توانسته به کربلا بیاید و پدر بزرگوارش را دفن کند، و لکن طبق احادیث صحیح که علماء امامیه نقل نموده (۲) و طبق اصول مذهب ما که جز امام نمی تواند متصدی غسل و کفن و دفن امام شود، امام سجاد علیه السلام برای دفن سیدالشهداء علیه السلام به کربلا آمدند، و این برای امام آسان است گرچه به ظاهر به دست دشمن اسیر باشد. بعلاوه در خصوص دفن امام حسین علیه السلام بدست امام سجاد علیه السلام روایات زیادی نقل شده است، به کتب احادیث مراجعه شود، و ما برخی از آنها را نقل می کنیم. در احتجاج حضرت رضا علیه السلام بر واقفیه است که علی بن ابی حمزه بر آن حضرت اعتراض کرد که از پدران شما برای ما روایت شده است که متصدی جنازه امام جز امام نباشد (چون فرقه واقفه منکر امامت حضرت رضا علیه السلام بودند، و در وقت وفات موسی بن جعفر علیه السلام آن حضرت در مدینه بودند، و جنازه ی امام علیه السلام در بغداد به دست مأموران هارون بود، منظورش این بود که اگر حضرت رضا علیه السلام امام بود باید در دفن و کفن پدر شرکت کند و چون شرکت نکرده امام نباشد). امام هشتم علیه السلام در جوابش فرمودند: مرا خبر ده، حسین بن علی علیهما السلام امام بود یا نبود؟ گفت: امام بود.

ص: ۶۴۷

۱- ۱۰۰۱. کامل بهائی: ۲: ۲۸۷.

۲- ۱۰۰۲. نفس المهموم: ۳۸۹، بحارالانوار: ۵۱۳: ۲۲ باب وفاته صلی الله علیه و آله و سلم ح ۱۳، و ج ۲۷: ۲۸۸ تا ۲۹۱ باب أن الامام لا یغسله و لا یدفنه الا الامام، و ج ۴۵: ۲۳۰ باب رویه ام سلمه و غیرها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و ج ۴۸: ۲۷۰ باب رد مذهب الواقفیه ح ۲۹ و...

حضرت فرمودند: چه کسی متصدی دفن او شد؟ گفت: علی بن الحسین. حضرت فرمودند: علی بن الحسین کجا بود، او در کوفه محبوس و در دست ابن زیاد اسیر بود؟

گفت: علی بن الحسین پنهان بیرون رفت و آنها ندانستند، و به کربلا آمد و متولی امور دفن پدرش شد. امام رضا علیه السلام به او فرمودند: آنکس که به علی بن الحسین قدرت داد که به کربلا آید و متولی امر پدر شود، صاحب این امر توانائی می دهد که از مدینه به بغداد آید و متصدی دفن پدر گردد، با آنکه در زندان بود و نه اسیر. (۱) در این حدیث علاوه بر اینکه صراحت دارد که امام را امام دفن می کند، می رساند قضیه دفن حضرت امام حسین علیه السلام بدست امام سجاد علیه السلام آنقدر شهرت داشته که حتی علی بن ابی حمزه هم بدان معترف بوده است. مرحوم شیخ صدوق و شیخ طوسی قدس سره از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که: بامدادی ام سلمه را گریان دیدند، به او گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: دیشب پسرم حسین علیه السلام کشته شد. چونکه از زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تاکنون آن حضرت را به خواب ندیده بودم، ولی دیشب او را عزادار و دل شکسته دیدم، عرض کردم: یا رسول الله، چرا شما را گریان و محزون می بینم؟ فرمودند: پیوسته تا صبح برای حسین و اصحابش قبر می کندم. (۲) این حدیث دلالت دارد که رسول گرامی اسلام نیز در تدفین سیدالشهداء علیه السلام شرکت داشته اند. مرحوم ملا باقر بهبهانی از بعضی کتب معتبره روایت کرده که چون عمر سعد از کربلا کوچ کرد و اسراء و سرهای شهداء را به کوفه برد، قبیله بنی اسد در کنار فرات

ص: ۶۴۸

۱- ۱۰۰۳. رجال کشی: ۲: ۷۶۴ ضمن ح ۸۸۳ بحار الأنوار: ۴۸: ۲۷۰، نفس المهموم: ۳۸۹.

۲- ۱۰۰۴. بحار الأنوار: ۴۵: ۲۳۰ ب ۴۲ ح ۱، نفس المهموم: ۳۹۰.

خیمه زدند. زنان ایشان بیرون رفته که آب بیاورند، دیدند بدنهایی چند در کنار نهر و دور از فرات به روی خاک افتاده اند، و در میان ایشان بدن مبارکی است که منورتر و عطر وی بیشتر بود. صیحه زدند و ناله کردند و گفتند: بخدا این جسد حسین علیه السلام و اینها اجساد اهل بیت

اوست. ناله کنان به خیمه های خود برگشتند و گفتند: ای بنی اسد، شما نشسته اید و بدن حسین و اهل بیت و یاران او مانند قربانی روی ریگ افتاده، و باد خاک را بر بدنهای آنها می رساند! اگر شما محبت و موالات آنها دارید، بیائید و آنها را دفن کنید و گرنه خود دفن می کنیم. گفتند: از ابن زیاد و ابن سعد می ترسیم که لشکر به سوی ما بفرستند، و ما را بکشند و غارت کنند. بزرگ قوم گفت: نگهبانانی سر راه کوفه بگماریم و ما خود بدنها را دفن کنیم. چون کنار بدن حسین علیه السلام آمدند گریستند و هر چه کردند آن بدن مطهر را بردارند نتوانستند، گفتند: اول سائر شهداء را دفن می کنیم. بزرگ آنها گفت: کسی این اجساد را نمی شناسد، چون بی سر و خاک آلوده افتاده اند، و اگر کسی از ما پرسد چه جواب بگوئیم؟ در این سخن بودند که سواری رسید. چون او را دیدند متفرق شدند. آن سوار آمد و پیاده شد، مانند رکوع تعظیم نمود و خود را روی جسد امام حسین علیه السلام انداخت و او را می بوسید و می بوئید، و آنقدر گریست که رو بند وی از اشک چشمانش تر شد، پس سر خود را برداشت و فرمود: چرا اینجا ایستاده اید؟ گفتند: برای تماشا آمده ایم، فرمود: نه برای دفن کردن آمده اید. گفتند: آری لیکن نتوانستم جسد اطهر حسین علیه السلام را دفن کنیم و سایر شهداء را هم نشناختیم. (چون آن سوار این سخن را شنید ناله کرد و آه جانسوز از جگر کشید و صدای

گریه - به «یا اَبَتاه، یا اَبا عبدالله، لیتک کنت حاضرًا و ترانی اَسیرًا ذلیلًا». «پدر جان، کاش بودی و مرا اسیر و ذلیل می دیدی».- بلند نمود، و به ما فرمود: من شما را بر آنها دلالت می کنم).

برخاست و خطی کشید و فرمود: اینجا را بکنید. چون حفر کردند، فرمود: اینها را بیاورید و به عده ای از اجساد اشاره کرد، و هفده تن بی سر را در همان مکان دفن نمودیم. بعد خط دیگری کشید و فرمود: گود کنید، و باقی اجساد شریفه را در آنجا دفن کردیم، فقط یک بدن را استثناء نمود و فرمود: بالای سر شریف دفن شود. خواستیم در دفن بدن امام حسین علیه السلام او را کمک کنیم، با مهربانی فرمود: احتیاجی به شما نیست. گفتیم: چگونه در حالیکه ما نتوانستیم عضوی از آن را حرکت دهیم؟! «فبکی بکاء شدیداً فقال: معی من یعیننی». «به شدت گریست و فرمود: با من کسی هست که مرا کمک می کند». آنگاه هر دو دست خود را بر پشت امام علیه السلام گذاشت و فرمود: «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله، هذا ما وعدنا الله و رسوله، و صدق الله و رسوله، ماشاء الله و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم». و تنها آن بدن را وارد قبر کرد. «ثم وضع خده علی منخره الشریف و هو بیکی و یقول: طوبی لأرض تضمنت جسدک الشریف، أما الدنیا فبعدک مظلمه و الاخره بنورک مشرقه، أما الحزن فسرمد و اللیل فمسهد، حتی یختار الله لی دارک التی أنت مقیم

بها، فعليک منی السلام یا بن رسول الله و رحمه الله و برکاته» سپس صورت بحلقوم بریده ی پدر گذاشت و فرمود: خوشا بحال زمینی که بدن شریف تو را دربر

گرفت. دنیا بعد از تو تاریک شد و آخرت به نور تو روشن گردید. حزن من همیشگی شد و شبهایم بیداری، تا اینکه خداوند برگزیند برای من منزلی را که تو در آن مقیم هستی. سلام من بر تو باد ای پسر رسول خدا». آنگاه خشت بر روی قبر مطهر چید و خاک بریخت و دست خود را بر قبر مبارک نهاد و با انگشتان خود نوشت: «هذا قبر الحسين بن علی بن أبی طالب الذی قتلوه عطشانا غریبا». بعد به ما فرمود: ببینید کسی باقی مانده؟ گفتن: آری بدن شجاعی کنار نهر علقمه افتاده، و دو جسد نزد وی هست که از زیادی زخم هر طرف را حرکت دهیم طرف دیگر به زمین می ماند. فرمود: برویم آنجا، چون او را بدید خود را روی آن بدن انداخت می گریست و می بوسید و می فرمود: «یا عماء، لیتک تنظر حال الحرم و البنات و هن ینادین و اعطشاه و اغربناه» ای عمو کاش می دیدی حال حرم و دختران را که فریاد و اعطشاه، و اغربناه می نمودند» «علی الدنيا بعدک العفا، یا قمر بنی هاشم، فعليک منی السلام من شهید محتسب و رحمه الله و برکاته» بعد از تو خاک به سر دنیا ای قمر بنی هاشم، سلام من بر تو باد که در راه خدا کشته شدی و پاداش گرفتی و رحمت و برکات خدا بر تو باد».

آنگاه زمین را حفر کردیم و او تنها آن جسد شریف را به خاک سپرد، و از ما کسی را با خود شریک نکرد، و خشت بر روی قبر چید و خاک بریخت، بعد به ما امر کرد دو جسد دیگر را دفن کردیم. (چون از دفن آنها فارغ شدیم آن سوار گفت: برویم و جسد حر بن یزید را هم دفن کنیم. او روان گردید و آن جماعت از عقب او روان شدند تا آنکه به آن جسد رسیدند. آن سوار بر سر او ایستاده و گفت: «أما أنت، فقد قبل الله توبتك، و زاد فی سعادتك بیدلك نفسك أمام ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» «خداوند توبه ی تو را قبول کرد، و سعادت تو را زیاد نمود، بجهت آنکه جان خود را در راه پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بذل نمودی». بنی اسد اراده نمودند که جسد او را بنزد اجساد شهداء حمل نمایند، او منع نمود و فرمود: او را در مکان خودش دفن نمائید. (آنگاه آن بزرگوار سوی اسب خود رفت که سوار شود. ما اطراف او را گرفتیم که از وی پرسیم. خودش فرمود: اما قبر حسین علیه السلام که دانستید. و گودال اولی، اهل بیت او یعنی جوانان بنی هاشمی هستند و نزدیکتر از همه فرزندش علی اکبر است. و حفره ی دوم؛ قبور اصحاب او، و قبر جدا علمدارش حبیب بن مظاهر. و قهرمان افتاده در کنار نهر، عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام است، و آن دو جسد دیگر از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند. اگر کسی از شما پرسید او را آگاه کنید. گفتیم: تو را قسم می دهیم به آن جسد مبارکی که تنها دفن کردید، خود را معرفی نمائید. فرمود: من امام شما علی بن الحسین هستم. گفتیم: تو علی هستی! فرمود: آری

و از نظر ما غائب شد. (۱)

از روایت شیخ طوسی قدس سره استفاده می شود که بنی اسد حصیر تازه ای آوردند و بدن حسین علیه السلام با آن دفن شد، زیرا از دیزج (که متوکل ملعون او را برای از بین بردن قبر حسین علیه السلام مأمور کرده بود) روایت شده که گفت: من با غلامان مخصوص خود آمدم و قبر حسین علیه السلام را شکافتم، حصیر تازه ای دیدم که بدن حسین علیه السلام روی آن بود، و بوی مشک از آن می آمد، و آن حصیر را به حال خود گذاشتم و دستور دادم خاک بر آن ریختند و آب بر آن بستم. (۲) حق أن لا تكفنوا علویا بعد ما كفن الحسين بوارالا تملوا لكم عن الشمس ظلا ان فی الشمس مهجه الأبرار لا تشقوا لال بهر قبورا و ابن طه ملقی بلا اقبار محمد سعید بن عبدالله حائری در مقتل خود بعد از نقل آمدن بنی اسد برای دفن شهداء، و آمدن حضرت امام زین العابدین علیه السلام برای دفن پدرش، روایت کرده که از بسیاری جراحات و جدا بودن اعضاء مقدسه آن حضرت به طائفه بنی اسد فرمودند که حصیری آوردند. دو دست پیدا شد و آن بدن را گرفت و آن دو دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن اعضاء قطع شده را بر روی آن بوریا جمع آورده، حتی انگشت مبارک را که بجدل ملعون قطع کرده بود دفن نمودند. (۳) جمعی از زوار در کربلا خدمت عالم بزرگوار مرحوم سید مرتضی کشمیری

ص: ۶۵۳

-
- ۱- ۱۰۰۵. وقایع الأيام تتمه محرم: ۱۳۷، معالی السبطين: ۳۸:۲، و دار السلام عراقی: ۵۱۴ با کمی اختلاف از «مدینه العلم» مرحوم سید نعمت الله جزائری.
 - ۲- ۱۰۰۶. بحار الانوار: ۳۹۴:۴۵ ب ۵۰ ح ۲، امالی طوسی: ۱: ۳۲۴.
 - ۳- ۱۰۰۷. کبریت احمر: ۴۹۳.

رسیده از قبر شاهزاده علی اصغر پرسیدند. ایشان پس از گریه زیاد پاسخ دادند نمی دانم، صبح بیائید پاسخ قانع کننده ای پیدا کنم. شب در خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام را دیدم، فرمودند: آقای کشمیری، چرا جواب

زائرین مرا ندادی؟ عرض کردم: یا ابا عبدالله، من چه بگویم قبر آن عزیز را نمی دانستم. فرمودند: بدان و به آنها بگو: قبر عزیزم روی سینه ی من است. (۱) قبلا- بیان کردیم که آن حضرت بدن کودک خود را، پشت خیمه ها دفن نمود، و از خبر ابوخلیق استفاده شد که بدن مطهر شاهزاده را از خاک بیرون آوردند. ظاهرا امام سجاد علیه السلام بدن شریف آن کودک را دفن نموده باشد. مرحوم آیهالله بیرجندی بعید دانسته که بدن حر جدای از شهداء دفن شده باشد ولی بعد می نویسد: و لیکن حکایت نبش قبر حر در زمان شاه اسماعیل صفوی، و دیدن بدن مطهر او تازه، و گرفتن دستمال از سر او، و خون آمدن تا آنکه همان دستمال را بر سر او بستند، «در انوار نعمانی» ذکر نموده (که ما داستان او را در فصل مقتل حر نقل کردیم). مرحوم محدث قمی می نویسد: مرحوم شهید قدس سره در کتاب «دروس» بعد از ذکر فضائل زیارت حضرت ابی عبدالله علیه السلام می نویسد: هرگاه زیارت کرد آنجناب را پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین علیهما السلام، و زیارت کند شهداء را و برادرش حضرت عباس علیه السلام و زیارت کند حر بن یزید علیه السلام را... و این کلام ظاهر بلکه صریح است که در عصر شیخ شهید رحمه الله قبر حر در آنجا معروف، و نزد آن شیخ جلیل معتبر بوده، و همین قدر در این مقام برای ما کافی است.

ص: ۶۵۴

(۱) بعضی سبب بردن او را از میان شهداء چنین ذکر کرده اند که نخواستند لشکر کوفه جسد او را پایمال کنند. و بعضی گفته اند: مادرش همراه او بود و نعش او را از شهداء دور کرد. (۲) مرحوم عمادالدین طبری می نویسد: حرین یزید را نزدیکان او در جائی که شهید شده

بود دفن کردند. (۳) نکته ی قابل توجه آنکه: حضرت علی اکبر علیه السلام پایین پای پدر دفن می شود از جهت قرب به پدر، و به لحاظ امتیازی که در میان خاندان آن حضرت برخوردار بود. و حضرت ابوالفضل علیه السلام جدا دفن می شود تا عظمت و بزرگواری ایشان مشخص، و از مقام شامخ وی تجلیل شده باشد و زائرین آن جناب نیز از فیض عظمی برخوردار گردند. اما جناب حبیب بن مظاهر به خاطر بزرگی سن، و امتیازی که در میان اصحاب از آن برخوردار بود. و اما جناب حر؛ تا علاوه بر سپاس از ایثار و فداکاری وی، بیانگر مقام شامخ توبه باشد.

ص: ۶۵۵

۱- ۱۰۰۹. منتهی الامال ۱: ۴۶۰.

۲- ۱۰۱۰. کبریت احمر: ۴۱۸.

۳- ۱۰۱۱. کامل بهائی: ۲: ۲۸۷.

معروف است که اجساد طاهره سه روز غیر مدفون روی زمین باقی ماند. (۱) مرحوم سپهر می نویسد: بالجمله شهداء را بیشتر در روز دوازدهم که روز سوم شهادت ایشان بود به خاک سپردند. (۲) مرحوم آیهالله بیرجندی گوید: اکثرا دفن شهداء را در روز دوازدهم محرم نوشته اند... (۳) و نیز مرحوم خیابانی دفن شهداء را روز دوازدهم می نگارد. (۴) ولیکن مرحوم مقرر به نقل از «اثبات الوصیه» مسعودی می نویسد: در روز سیزدهم محرم امام سجاد برای دفن پدر بزرگوارش آمد.

ص: ۶۵۶

۱- ۱۰۱۲. منتهی الامال: ۱: ۴۰۷.

۲- ۱۰۱۳. ناسخ التواریخ: ۳: ۳۴.

۳- ۱۰۱۴. کبریت احمر: ۴۹۶.

۴- ۱۰۱۵. وقایع الأيام تتمه ی محرم: ۱۳۲.

اسیری اهل بیت

در زیارت ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می فرمایند: «و رفع علی القناه رأسک و سبی أهلك كالعیید، و صفدوا فی الحديد، فوق أقتاب المطیات، تلفح و جوههم حر الهاجرات، يساقون فی البراری، أیدیهم مغلوله الى الأعناق، یطاف بهم فی الأسواق». سر مبارک تو بر فراز نی زده شد، و اهل و عیالت همچون بردگان به اسیری گرفته شدند، و بر بالای جهاز شتران، در غل و زنجیر به بند کشیده شدند، حرارت آفتاب داغ نیمروز چهره هایشان را می سوزانید، در صحرا و بیابانها به جلو (منزل به منزل) برده می شدند، دستهایشان با زنجیر به گردنهایشان بسته شده و در بازارها گردانیده می شدند» (۲) مرحوم حاج ملا-سلطانعلی روضه خوان تبریزی که از عباد و زهاد بود، نقل کرد که در خواب خدمت حضرت بقیهالله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - رسیدم، عرض کردم: مولای، آنچه در زیارت ناحیه ی مقدسه آمده که فرمودید: «فلا تذبک صباحا و مساء و لأبکین علیک بدل الدموع دما» (۳) صحیح است؟

فرمودند: آری صحیح است، عرض کردم: آن مصیبتی که بجای اشک خون گریه می کنید کدام است، آیا مصیبت علی اکبر است؟ فرمودند: اگر علی اکبر زنده بود در این مصیبت او هم خون گریه می کرد. گفتم: آیا مصیبت حضرت عباس است؟ فرمودند: اگر حضرت عباس هم زنده بود او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد.

ص: ۶۵۷

۱- ۱۰۱۶. مقتل مقرر: ۴۱۴.

۲- ۱۰۱۷. بحار الانوار: ۱۰۱: ۳۳۲.

۳- ۱۰۱۸. هر صبح و شام برایت ناله می کنم و بجای اشک بر تو خون می گریم.

گفتم: لابد مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است؟ حضرت فرمودند: حضرت سیدالشهداء علیه السلام اگر زنده بود ایشان هم در این مصیبت خون گریه می کردند عرض کردم: پس کدام مصیبت است؟ فرمودند: مصیبت اسیری زینب علیهاالسلام می باشد، که همیشه باید برای آن خون گریست. (۱) ذیل حدیث ام ایمن که حضرت زینب علیهاالسلام برای حضرت سجاد علیه السلام نقل فرمود: چنین آمده: زینب فرمود: چون ابن ملجم ملعون ضربت به پدرم زد، آثار مرگ بر آن حضرت مشاهده کردم، به پدرم عرض کردم: پدر جان، ام ایمن برای من حدیثی نقل کرده، دوست دارم که از شما بشنوم. آن حضرت فرمودند: ای دخترم، حدیث همانگونه است که ام ایمن روایت کرده (و حضرت اضافه فرمودند): «و کأني بك و بنساء أهلک سبایا بهذا البلد، أذلاء خاشعین، تخافون أن يتخطفکم الناس، فصبرا صبرا، فوالذی فلق الحبه و برء النسمه ما لله علی ظهر الأرض یومئذ ولی غیرکم و غیر محییکم و شیعتکم» «گویا می بینم تو و دیگر زنان اهل بیت را که در این شهر کوفه اسیر و خوار و ذلیل گردید، و چنان

بیمناک می باشید که گویا غارتگران شما را می ربایند، پس صبر کنید و شکیبائی ورزید، سوگند به آنکه دانه را شکافت و موجودات را آفرید که در آن روز بر روی زمین غیر از شما

ص: ۶۵۸

و دوستان و شیعیان شما ولی ای نمی باشد» (۱) در خطبه ای که حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید ایراد فرمود آمده؛ «أ من العدل یا بن الطلقاء (۲) تخذیرک حرائرک و امائک، و سوقک بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سبا، قد هتک ستورهن و ابدیت وجوهن، تحدو بهن الأعداء من بلد الی بلد، یتشرفهن أهل المناهل و المناقل، و یتصفح وجوهن القریب و البعید و الدنی و الشریف، لیس معهن من رجالهن ولی و لا من حماتهن حمی» ای فرزند آزادشدگان، این رسم عدالت است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای داده ای، ولی دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر و دست بسته در برابرت، پرده های احترامشان هتک شده و صورتهایشان نمایان، دشمنان آنان را شهر به شهر می گردانند، و در مقابل دیدگان مردم بیابانی و کوهستانی، و در چشم انداز هر نزدیک و دور و

هر پست و شریف، نه از مردانشان سرپرستی دارند و نه از یارانشان حمایت کننده ای» (۳) در «عوامل» آمده که چون امام حسین علیه السلام عزم خروج از مدینه نمود، ام سلمه همسر رسول گرامی در خدمت آن سرور رسید و عرض کرد: فرزندم با سفر خود به عراق مرا محزون مکن، زیرا از جدت شنیدم که فرمودند: فرزندم حسین در کربلا- شهید می شود. امام حسین علیه السلام فرمودند: ای مادر، این را خود می دانم....

ص: ۶۵۹

۱- ۱۰۲۰. کامل الزیارات : ۲۶۶ ب ۸۸ آخر حدیث، بحارالانوار: ۴۵: ۱۸۳.

۲- ۱۰۲۱. کلام حضرت زینب علیها السلام نمایانگر تحقیر یزید لعین است، و اشاره دارد به جریان فتح مکه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و زمانیکه ابوسفیان جد یزید با مشاهده قدرت اسلام ایمان آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از او گذشتند و فرمود: «أنتم الطلقاء» و آنها را مورد عفو خود قرار داد.

۳- ۱۰۲۲. لهوف : ۱۸۲، مقتل خوارزمی: ۲: ۶۴، بحارالانوار: ۴۵: ۱۳۴.

و فرمودند: مادرم «قد شاء الله عزوجل أن يراني مقتولا- مذبوحا ظلما و عدوانا و قد شاء أن يري حرمي و رهطي و نسائي مشردين، و أطفالي مذبحين، مأسورين، مقيدين و هم يستغيثون فلا يجدون ناصرا و لا معينا» «خدای عزوجل خواسته که مرا کشته ی ظلم و عدوان ببیند و اهل و عیال و خاندان و زنان مرا پریشان و در بدر بنگرد، و اطفالم را سر بریده و اسیر و مغلوب، در بند و زنجیر ببیند، که همی استغاثه کنند و یاور و فریادرسی نیابند» (۱) نظیر این معنا را امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مکه به برادر خود محمد حنفیه فرمودند: «ان الله قد شاء أن يريهن سبايا». (۲)

و نیز امام حسین علیه السلام در وداع با فرزندش امام سجاد علیه السلام فرمودند: «... و كأنی بك یا ولدی أسیر ذلیل مغلوله یداك، موثوقه رجلاك» «گویا تو را می بینم ای فرزندم که اسیر و ذلیل، دست و پایت را با غل و زنجیر ببندند» (۳) خداوند به موسی فرمودند: «... ای موسی» و تنفر فرسه و تحمحم و تصهل و تقول فی صهيلها: الظليمه الظليمه من أمه قتلت ابن بنت نبيها فيبقى ملقى على الرمال من غير غسل و لا كفن، و ينهب رحله و و تسبى نساوه في البلدان و يقتل ناصره، و تشهر

ص: ۶۶۰

۱- ۱۰۲۳. معالی السبطين: ۱: ۱۳۳، بحار الانوار: ۴۴: ۳۳۱.

۲- ۱۰۲۴. لهوف: ۶۵.

۳- ۱۰۲۵. معالی السبطين: ۲: ۱۱.

رؤوسهم مع رأسه علی أطراف الرماح...» «اسب فرار می کند و شیهه می کشد و می گوید: ای داد، ای داد از امتی که فرزند پیغمبر خود را می کشند، پس او را به روی خاک بی غسل و کفن بیندازند، اسباب او را به غارت برند، و زنان او را به شهرها بگردانند، و یاران او را شهید نمایند، و سرهای ایشان را با سر آن حضرت بر سر نیزه ها کنند، و در بلاد بگردانند...» (۱) چون حضرت زینب علیها السلام به دنیا آمد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را خبر کردند. آن حضرت به خانه فاطمه علیها السلام تشریف آوردند و فرمودند: دخترم، این نوزاد را پیش من آور. چون آن کودک را خدمت پیامبر بردند او را گرفت و به سینه چسبانید، و صورت بر

سوار نمود. سپس پدرم گوشه ای نشست و اشکش جاری شد. حضرت زینب به پدرم عرض کرد: شما را سوگند می دهم به مادرت زهرا که علت گریه شما چیست؟ فرمود: برای اسیری که در پیش رو دارید. و در کتاب «الؤلؤ و مرجان» می نویسد: ابو حمزه ثمالی گوید: وارد شدم بر حضرت سجاد، مشاهده نمودم که آن حضرت اشک فراوان می ریزد، سبب آن را پرسیدم، فرمود: به خاطر اسارت اهل بیت علیهم السلام. (۲) در «اسرار الشهادة» و دیگر کتب آمده است: راوی گفت قریب چهل محمل دیدم با پوشش گرانبها مزین، و امام حسین علیه السلام فرمودند: بنی هاشم محارم خود را سوار نمایند. در آن حال که به آن حشمت و جلال می نگریستم، از سرای حسینی جوانی بلند بالا که خالی بر روی او، و صورت تابنده چون ماه داشت بیرون آمد و فرمود: ای بنی هاشم دور شوید. آن دو زن بیرون آمدند که از نهایت عفت دامن کشان، و کنیزکان اطراف آنها را

ص: ۶۶۲

۱- ۱۰۲۶. بحار الانوار: ۳۰۸: ۴۴، الخصائص الحسينیه : ۱۰۶.

۲- ۱۰۳۰. نهضت حسینی: ۳۱: ۲ و ۳۲، البته مآخذ کتاب نیازمند بررسی است.

گرفته بودند. آن جوانان زانو گرفت و آن دو سوار شدند. پرسیدم: ایشان کیانند؟ گفتند: زینب و ام کلثوم دختران امیرالمؤمنین علیه السلام، و این جوان ماه بنی هاشم عباس بن علی علیه السلام است...

ص: ۶۶۳

ورود اهل بیت به کوفه

روز دوازدهم محرم، اهل بیت رسالت علیهم السلام به شهر کوفه وارد شدند. (۲) چون خبر به ابن زیاد رسید که اهلیت به کوفه نزدیک شده اند، دستور داد که سرهای شهداء - که قبلاً ابن سعد فرستاده بود - برگردانند، و بر سر نیزه ها نصب کنند، و پیش روی اهل بیت حرکت داده، همراه اسراء وارد شهر کنند، و در کوچه و بازار بگردانند، تا قهر و غلبه سلطنت یزید بر مردم معلوم گردد، و بر ترس مردم افزوده شود. مردم کوفه چون از ورود اهل بیت علیهم السلام آگاه شدند از شهر بیرون رفتند. مرحوم محتشم فرموده: چون بی کسان آل بنی در بدر شدند در شهر کوفه ناله کنان نوحه گر شدند سرهای سروران همه بر نیزه و سنان در پیش روی اهل حرم جلوه گر شدند از ناله های پردگیان، ساکنان عرش جمع از پی نظاره بهر رهگذر شدند بی شرم امتی که نترسید از خدا بر عترت پیمبر خود پرده در شدند دست از جفا نداشته بر زخم اهل بیت هر دم نمک فشان بجفای دگر شدند (۳) ابن سعد به همراه اسیران راه پیمود، چون به نزدیکی کوفه رسید مردم کوفه برای تماشای اسیران گرد آمدند.

ص: ۶۶۵

۱- ۱۰۳۱. خصائص الزینیه : ۸۶ خصیصه ۲۱.

۲- ۱۰۳۲. وقایع الأيام تتمه محرم : ۲۱۴.

۳- ۱۰۳۳. منتهی الامال ۱: ۴۰۷.

راوی گفت: زنی از زنان کوفه سربر آورد (۱) و گفت: «من ای الأساری أنتن؟ فقلن: أساری آل محمد علیهم السلام» «شما از اسیران کدام قبیله اید؟ گفتند: ما اسیران

آل محمدیم». زن چون این سخن را شنید، از بام فرود آمد، و هر چه چادر و جامه و روسری داشت جمع کرد و به اسیران داد و آنان پوشیدند. راوی گفت: همراه زنان علی بن الحسین علیه السلام بود، که از بیماری رنجور و لاغر شده بود. و دیگر حسن بن حسن مثنی بود که نسبت به عمو و امام خود فداکاری نمود و ضرب شمشیرها و زخم نیزه ها را تحمل کرد، و چون از زیادی زخم ناتوان شد، او را که هنوز رمقی داشت از میدان کارزار بیرون بردند. در کتاب «مصاییح» می نویسد: حسن بن حسن مثنی در رکاب عمویش آن روز هفده نفر را کشت و هیجده زخم برداشت و از پای درآمد. دائی او اسماء بن خارجه او را برداشت و به کوفه برد، و به درمانش پرداخت، تا آنکه بهبودی یافت و او را به مدینه باز گردانید. زید و عمرو دو فرزند امام حسن علیه السلام نیز همراه کاروان اسیران بودند. اهل کوفه چون نگاهشان بر آنان افتاد گریستند و نوحه سرائی نمودند. امام سجاد علیه السلام فرمودند: شما بر حال ما نوحه و گریه می کنید، پس آنکس که ما را کشت که بود؟! (۲) علامه مجلسی رحمه الله از بعضی کتب معتبره از مسلم گچکار روایت کرده که گفت: ابن زیاد مرا به تعمیر فرمانداری گماشته بود، در این بین که مشغول کار بودم سر و صدا و هیاهو از اطراف کوفه شنیدم. از آن خادمی که با من بود پرسیدم؛ این ضجه و ناله در کوفه چیست؟ گفت: همین ساعت سر مرد خارجی که بر یزید خروج کرده

ص: ۶۶۶

۱- ۱۰۳۴. در بعضی کتب این جریان را مفصل نوشته اند و نام او را «ام حبیبه» ذکر کرده اند.

۲- ۱۰۳۵. لهوف: ۱۴۴، و با کمی اختلاف در مثيرالأحزان: ۸۵.

آورده اند. گفتم: این خارجی کیست؟ گفت: حسین بن علی. چون این شنیدم صبر کردم تا آن خادم بیرون رفت، آنگاه سیلی محکمی بر صورت خود زدم که بر چشمم ترسیدم. دست و صورتم که گچی بود شستم و از پشت فرمانداری بیرون آمدم تا به کناسه رسیدم. مردم منتظر آمدن اسیرها و سرها بودند، من هم ایستادم. ناگاه نزدیک به

چهل محمل و هودج پیدا شد که بر چهل شتر حمل می کردند، و در میان آنها، زنان و حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اولاد فاطمه علیها السلام بودند، و علی بن الحسین علیه السلام بر شتر برهنه سوار بود، و از سختی زنجیر، خون از رگهای گردنش جاری بود، گریه می کرد...مسلم گفت: مردم کوفه را دیدم که به اطفال خرما و نان و گردو می دهند، ام کلثوم بر اهل کوفه بانگ زد و فرمود: «ان الصدقه علينا حرام» «صدقه بر ما اهل بیت حرام است» و آنها را از دست کودکان می گرفت و دور می افکند، و مردم بر مصائب آنها گریه می کردند. سپس ام کلثوم سر از محمل بیرون آورد و فرمود: ای اهل کوفه، ساکت باشید مردان شما ما را می کشند و زنان شما بر ما می گریند! خداوند در روز قیامت بین ما و شما حکم فرماید. آن بانو در حال سخن بود که ضجه و غوغا برخاست و سرهای شهداء را بر نیزه کرده آوردند. جلو آن سرها سر نورانی حسین علیه السلام بود که تابنده و درخشنده و شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، محاسن شریفش به سیاهی شبه (که سنگ بسیار سیاه براقی است)، خضاب شده که سفیدی بن موها ظاهر شده بود، و چهره ای چون ماه می درخشید، و باد محاسن شریفش را به راست و چپ حرکت می داد.

حضرت زینب چون نگاهش به سر مبارک افتاد، پیشانی خود را بر چوب جلو محمل زد که خون از زیر مقنعه اش فروریخت، و با سوز دل به آن سر اشاره کرد و فرمود: یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فأبدی غروباما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرامکتوبایا أخی فاطم الصغیره کلمها فقد کاد قلبها أن یدوبا(تا آخر اشعار) ای ماه نو که چون به کمال رسیدی خسوف ترا فروگرفت و پنهان گشتی. ای پاره ی دلم، گمان نمی کردم چنین روزی مقدر و نوشته شده باشد.

ای برادر، با این فاطمه خردسال سخن گوی که نزدیک است دلش آب شود. (۱) در «کشف الغمه» از عاصم نقل کرده که زر گفت: اول سربکه در اسلام بر نی زده شد سر امام حسین علیه السلام بود، و من گریه کننده بیشتر از این روز ندیدم. (۲) ابن زیاد سر حسین علیه السلام را فرستاد در کوچه های کوفه و در میان قبایل بگردانند. از زید بن ارقم روایت شده که گفت: آن سر مقدس که بر نیزه بود بر من گذشت، و من در غرفه و بالا خانه خود نشسته بودم، چون برابر من رسید، شنیدم که این آیه را می خوانند: (أم حسبت أن أصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا) (۳) «آیا گمان کرده ای اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت ما بودند؟». پس بخدا از هراس موی تنم راست شد، ندا کردم: بخدا ای پسر رسول خدا،

ص: ۶۶۸

۱- ۱۰۳۶. بحار الانوار: ۴۵: ۱۱۴.

۲- ۱۰۳۷. قمقام زخار: ۲: ۵۲۶.

۳- ۱۰۳۸. سوره ی کهف، آیه ی ۹.

داستان سر تو شگفت تر و حیرت انگیزتر است. (۱) ابی مخنف حکایت آمدن سهل شهبازی از حج به کوفه را نقل کرده است که شهر کوفه را دگرگون دید. بازار و دکانها بسته و جمعیت ازدحام کرده، بعضی خندان، بعضی گریان، او از مردی سؤال می کند؛ چه خبر است، خیر شهادت حسین علیه السلام را به او می دهد، در همین حال اسراء و سرهای شهداء وارد می شوند. او در پایان می نویسد: سرهای منور و عیال آنجناب را آوردند تا به باب بنی خزیمه رسیدند، در آنجا مدتی

اسراء را نگاه داشتند، سر پر خون سید مظلومان برنیزه بلندی بود، دیدم لبهای مبارکش حرکت می کرد، چون گوش دادم سوره ی کهف را می خواند، به این آیه رسید (أم حسبت أن أصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً) سهل گوید: گریستم و عرض کردم: ای مولا، امر تو عجیب تر و عظیم تر است (۲) در «روضه الأحباب» می نویسد: چون ابن زیاد از نزدیک شدن اهل بیت به کوفه باخبر شد، پاسبانان و دیده بانان شهر را امر کرد که مردم کوفه را خبر کنند، که در روز ورود اهل بیت هیچ کس اسلحه با خود حمل نکنند، و با سلاح از خانه بیرون نیاید، و ده هزار تن سواره و پیاده از دلاوران لشکر بر خیابانها و راهها و محله ها و بازار شهر کوفه گماشت، تا مبادا در وقت عبور آنها شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام قیام کنند.

ص: ۶۶۹

۱- ۱۰۳۹. ارشاد: ۲: ۱۲۲.

۲- ۱۰۴۰. مقتل ابی مخنف: ۱۶۲، ریاض القدس: ۲: ۲۲۵، وقایع الأيام تتمه محرم: ۲۲۱ تا ۲۲۴.

خطبه حضرت زینب در کوفه

بشیر بن خزیم (حذیم بن شریک، و یا حذلم بن کثیر) گوید: آن روز زینب دختر علی علیه السلام توجه مرا بخود جلب کرد، زیرا بخدا قسم، زنی را که سراپا شرم و حیا باشد از او سخنرانتر ندیده بودم، که گوئی سخن گفتن را از زبان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرا گرفته بود، همینکه همراه با اشاره ی دست به مردم گفت: ساکت شوند، نفس بر سینه ها حبس شد، و زنگها که به گردن مرکب ها بود از حرکت ایستاد، آنگاه فرمود: «الحمد لله و الصلاه علی ابی محمد و آله الطیبین الأخیار، أما بعد، یا أهل الكوفه، یا أهل الختل و الغدر، أتبکون؟! فلا رقأت الدمعه و لا هدأت الرنه، انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوه أنکاثا، تتخذون أیمانکم دخلا- بینکم. ألا و هل فیکم الا الصلف و النطف و الصدر الشنف و ملق الاماء و غمز الأعداء، أو کمرعی علی دمنه، أو کفضه علی ملحوده (۲) ألا ساء ما قدمت لکم أنفسکم أن سخط الله علیکم و فی العذاب أنتم خالدون. أتبکون و تتحبون! ای والله، فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا، فلقد ذهبتم بعارها و شنارها (شنآنها)، و لن ترخصوها بغسل بعدها أبدا. و أنى ترخصون قتل سلیل خاتم الأنبیاء (النبوه) و معدن الرساله و سید شباب أهل الجنه، و ملاذ خیرتکم و

مفزع نازلتکم و منار حجتکم و مدره سنتکم. ألا ساء ما تزرون، و بعدا لکم و سحقا فلقد خاب السعی و تبت

ص: ۶۷۰

۱- ۱۰۴۱. ناسخ التواریخ: ۳: ۳۵.

۲- ۱۰۴۲. در مناقب ابن شهر آشوب: «کقصه علی ملحوده» آمده، که «قصه» در لغت حجاز به معنای کچ است.

الأیدی و خسرت الصفقه و بؤتم بغضب من الله و ضربته علیکم الذله و المسکنه. و یلکم یا أهل الکوفه، أتدرون ای کبد لرسول الله فریتم! و ای کریمه له ابرزتم! و ای دم له سفکتتم، و ای حرمه له انتهکتتم، و لقد جئتم بهم صلعاء عنفاء سوداء فقماء (و فی بعضها: خرقاء شوهاء) کطلاع الأرض أو ملاء السماء، أفعجیتم ان مطرت السماء دما، و لعذاب الاخره أخزی، و أنتم لا تنصرون، فلا یستخفنکم المهل، فانه لا یحفزه البدار، و لا یخاف فوت الثار، و ان ربکم لبالمرصاد». «ستایش مخصوص خداست و درود بر پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد پاک و برگزیده ی او باد. ای مردم کوفه، ای نیرنگ بازان و بیوفایان، به حال ما گریه می کنید؟ اشکتان خشک مباد و ناله ی شما فرونشیند، مثل شما مثل آن زنی است که رشته های خود را پس از تاییدن محکم، باز می کرد که عهد و قسم های استوار و محکم خود را برای فریب یکدیگر و فسادکاری بکار برید. چه فضیلتی در شما هست؟ بجز لاف و گزاف و آلودگی و سینه های پرکینه، به ظاهر همچون کنیزان تملق گو، و بیاطن همچون دشمنان سخن چین، یا مانند سبزیهائی هستید که بر منجلا بها روئیده، و یا نقره ای (گچی) که با آن قبر مرده را بیارایند،

بدانید که برای آخرت خویش کردار زشتی از پیش فرستادید که به خشم خداوند گرفتار و در عذاب جاوید خواهید ماند. آیا گریه می کنید؟ و فریاد بلند می کنید؟ آری بخدا بایستی زیاد گریه کنید و کمتر بخندید که دامن خویش را به عار و ننگی آلوده نموده اید که هرگز شست و شویش نتوانید کرد. چسان توانید خون پسر خاتم نبوت و معدن

رسالت را شست! خون سرور جوانان اهل بهشت و پناه نیکان شما و گریزگاه پیش آمدهای ناگوار شما، و جایگاه نور حجت شما و بزرگ و رهبر قوانین شما. بدانید که گناه زشتی را مرتکب شدید، از رحمت خدا دور باشید، و نابود شوید که کوشش ها به هدر رفت، و دستهای شما از کار بریده شد، و در معامله خود زیان دیدید، و به خشم خدا گرفتار شدید، و سکه خواری و بدبختی به نام شما زده شد. وای بر شما ای مردم کوفه، می دانید چه جگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بریدید، و چه پرده نشینی را از حرمتش بیرون کشیدید؟ و چه خونی از او ریختید؟ و چه حرمتی از او هتک کردید؟ عروس عملیات شما کجبل، گردن دراز، زشت و بدنما دندان گرازی، احمق، و بدخلق و بدقیافه، به لبریزی زمین و گنجایش آسمان، برای شما شگفت آور است که آسمان در این جریان خون بارید؟! همانا شکنجه عالم آخرت ننگین تر است،

و کسی شما را یاری نخواهد کرد، مهلت شما را سبک سر نکند و سوءاستفاده نکنید که پیشی گرفتن شما، خدا را شتابزده نمی کند و از دست رفتن انتقام نترسد که پروردگار شما در کمینگاه است.» راوی گفت: بخدا قسم، آنروز مردم را دیدم که حیران و سرگردان می گریستند و از حیرت انگشت به دندان می گزیدند. پیرمردی را دیدم که در کنارم ایستاده بود آنقدر گریه می کرد که ریشش تر شده بود و می گفت: پدر و مادرم به قربان شما، پیران شما بهترین پیران و جوانان شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل است، نه خوار می گردد و نه شکست پذیر است. به روایت احتجاج، حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: «یا عمه، اسکتی ففی الباقی من الماضی اعتبار، و أنت - بحمدالله -

عالمه غیر معلمه، فهمه غیر مفهمه، ان البكاء و الحنين لا- یردان من قد أباده الدهر» «عمه، ساکت شو، برای بازماندگان از گذشتگان عبرت است و تو به حمد الله عالمی استاد ندیده و دانائی مکتب ندیده ای، براستی گریه و ناله از دست شدگان را برنگرداند». حضرت زینب علیها السلام خاموش شد (۱) در فصل فوت حضرت زینب علیها السلام خواهد آمد که ملائکه در روز وفات آن مخدره مجلس می گیرند، و خطبه آن بانو را - که در بازار کوفه ایراد فرموده بود - می خوانند و گریه می نمایند

ص: ۶۷۳

۱- ۱۰۴۳. امالی شیخ طوسی: ۹۰:۱ مجلس ۳ ح ۵۱، لهوف: ۱۴۶، مثيرالأحزان: ۸۶، احتجاج: ۲: ۲۹، بحارالانوار: ۴۵: ۱۰۸ و مقتل خوارزمی: ۲: ۴۰ با اختلاف کمی در عبارت.

خطبه‌ی امام سجاد در کوفه

اشاره

سپس حضرت زین العابدین علیه السلام اشاره فرمود که ساکت شوید، همه ساکت شدند، پیاخاست و خدای را سپاس گفت و ثنا خواند و نام پیغمبر آورد و بر او درود فرستاد، بعد فرمودند: ای مردم، هر که مرا شناخت که شناخته است و هر که نشناخت من خود را به او معرفی می‌کنم، من علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستم، «أنا ابن من انتهك حرمة، و سلب نعمة، و انتهب ماله و سبی عیاله، أنا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لا تراث، أنا ابن من قتل صبیرا و کفی بذلک فخرا» «من فرزند کسی هستم که احترامش هتک شد، و اموالش ربوده شد، و ثروتش بتاراج رفت، و اهل و عیالش اسیر شد. من فرزند کسی هستم که در کنار نهر فرات بی سابقه کینه و عداوت و بی آنکه خونی از او طلب داشته باشند سر بریدند. من پسر کسی هستم که او را با شکنجه کشتند (دورش را گرفتند هر کس هر چه در دست داشت بر بدن آنجناب زد تا شهید شد) و همین فخر کافی است». ای مردم، شما را بخدا سوگند، می‌دانید که شما بودید که برای پدرم نامه نوشتید و با او خدعه کردید! با او پیمان بستید و بیعت نمودید و به جنگش پرداختید، مرگ و نابودی بر شما با این کرداری که از پیش برای خود فرستادید، و رسوائی بر این رأی شما، با چه

دیده‌ای بر روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه خواهید کرد؟ هنگامی که به شما بگوید: چون عترت مرا کشتید و احترام مرا هتک کردید از امت من نیستید.

ص: ۶۷۴

راوی گفت: صداها از هر طرف برخاست و به یکدیگر می گفتند: نابود شده اید و خود نمی دانید...

(۱)

خطبه ی حضرت فاطمه ی صغری و ام کلثوم

آنگاه فاطمه صغری خطبه ای خواند، بعد از حمد خدا و بیان مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزند امام حسن علیه السلام، بعضی از جنایات اهل کوفه را برشمرد. سپس ام کلثوم دختر علی علیه السلام از پس پرده ی نازکی در حالی که با صدای بلند گریه می کرد خطبه ای خواند، که در ضمن آن فرمود: ای مردم کوفه، رسوائی بر شما باد، آیا می دانید چه بلائی دامنگیر شما شده؟ و چه بار گناهی بر پشت کشیدید، و چه خونهای ریختید؟ و با چه بزرگواری روبرو شدید؟ و از کودکانی لباس ربودید، و چه اموالی به تاراج بردید؟ بهترین مردان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشتید... راوی نقل می کند: مردم صدا به گریه و نوحه بلند کردند، و زنان گیسوان پریشان نمودند و خاک بر سر ریختند و صورت به ناخن خراشیدند، و سیلی به صورت خود می زدند و صدا به واویلا بلند کردند، و مردان به گریه افتادند و ریشها کردند، و از آن روز بیشتر هیچ مرد و زنی گریان دیده نشد.

ص: ۶۷۵

۱- ۱۰۴۵. لهوف: ۱۵۷، مشیرالأحزان: ۸۹، احتجاج: ۳۱:۲، بحارالأنوار: ۱۱۲:۴۵.

آوردن اسراء به مجلس ابن زیاد

روز سیزدهم محرم اسراء و سر مقدس سیدالشهداء علیه السلام را به مجلس ابن زیاد وارد نمودند. مرحوم سید بن طاووس و دیگران روایت کرده اند: (بعد از آنکه اسراء و سرهای مقدس شهداء در شهر کوفه گردانیدند) ابن زیاد در کاخ اختصاصی خود نشست و بار عام داد، سر حسین علیه السلام را آوردند و در برابرش گذاشتند، و زنان و کودکان حسین علیه السلام را به مجلس آوردند. حضرت زینب دختر علی علیه السلام بطور ناشناس با پست ترین جامه های خود که به تن داشت وارد شد و گوشه ای نشست و کنیزان دورش را گرفتند. ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ زینب پاسخش نداد. دوباره پرسید، یکی از کنیزان گفت: این زینب دختر (علی، و) فاطمه، دختر رسول خداست. ابن زیاد ملعون رو به زینب نموده گفت: سپاس خدائی را که شما را رسوا کرد و کشت، و در آنچه شما آورده بودید دروغتان را آشکار کرد. حضرت زینب علیها السلام فرمود: سپاس خداوندی را که ما را به وسیله ی پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرمی داشت و ما را به خوبی از پلیدی پاکیزه گردانید، همانا فاسق رسوا می شود و بدکار و تبهکار دروغ می گوید و او دیگری است نه ما. ابن زیاد گفت: دیدی خدا با برادر و خاندانت چه کرد؟ حضرت زینب فرمود: «ما رأیت الا جمیلا، هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل، فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتحاج و تخاصم، فانظر لمن یکون الفلج یومئذ، هلبتک أمک یا ابن مرجانه»

«از خداوند بجز خوبی ندیدم، اینان افرادی بودند که خداوند

ص: ۶۷۶

سرنوشتشان را شهادت تعیین کرده بود. لذا آنان به خوابگاههای ابدی خود رفتند، و بهمین زودی خداوند میان تو و آنان جمع کند، تا تو را به محاکمه کشند. بنگر تا در آن محاکمه پیروزی از آن کیست؟ مادر به عزات بنشیند ای پسر مرجانه». ابن زیاد خشمگین شد گوئی تصمیم کشتن زینب را گرفت. عمرو بن حرث گفت: بر گفته ی زنان مؤاخذه ای نیست. ابن زیاد ملعون گفت: خداوند از حسین و سرکشان و نافرمایان خاندان تو دل مرا شفا داد. زینب گریست، آنگاه فرمود: بجان خودم قسم، که تو بزرگ فامیل مرا کشتی و شاخه های مرا بریدی و ریشه های مرا کندی، اگر شفای دل تو در این است باشد. ابن زیاد گفت: این زن چه با قافیه سخن می گوید، و بجان خودم همانا پدرش نیز قافیه پرداز و شاعر بود. حضرت زینب فرمود: ای پسر زیاد، زن را با قافیه پردازی چکار؟ پس ابن زیاد رو به علی بن الحسین علیه السلام کرد و گفت: این کیست؟ گفته شد: علی بن الحسین است. گفت: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟ حضرت فرمود: برادری داشتم که نام او نیز علی بود، مردم او را کشتند. گفت: بلکه خدایش او را کشت. حضرت آیه ای از قرآن تلاوت فرمود که: (خداوند جانها را به هنگام مرگ می گیرد) (۱) ابن زیاد در خشم شد و گفت: هنوز جرئت پاسخگوئی به من داری؟! این را بیرید و گردنش را بزنید. عمه اش زینب به او چسبید و گفت: ای پسر زیاد، تو که کسی برای

ص: ۶۷۷

من باقی نگذاشتی، اگر تصمیم کشتن این یکی را هم گرفته ای مرا نیز با او بکش.

حضرت به عمه اش فرمود: عمه جان آرام باش تا من با او سخن بگویم، و رو به آن ملعون کرده فرمود: ای پسر زیاد، مرا به مرگ می ترسانی؟ مگر ندانستی که کشته شدن عادت ما، و شهادت مایه ی سربلندی ماست. (۱) ابن زیاد دستور داد سر مقدس را آوردند و آن را در پیش روی خود نهاده و به آن نگاه می کرد و پوزخند می زد. و در دست او قضیبی بود (۲) که با آن به دندانهای پیشین حضرت می زد. در کنار آن حرامزاده بی شرم، زید بن ارقم - از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته بود و او پیری سالخورده بود، چون این را بدید گفت: قضیب را از این دو لب بردار، زیرا بخدائی که جز او معبودی نیست بارها دیدم لب های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را که بر این لبها بود و بوسه می داد، سپس به گریه افتاد. ابن زیاد ملعون گفت: خدا چشمانت را بگریانند! آیا برای فتح و پیروزی که نصیبت ما شده می گویی؟ و اگر نه این بود که تو پیری بی خرد گشته و عقل از سرت بیرون رفته، گردنت را می زدم. زید بن ارقم از پیش او برخاسته و به خانه ی خود رفت. (۳) ابن نما رحمه الله اضافه دارد که زید بن ارقم گفت: ای ابن زیاد، حدیث دیگری برای نقل کنم که غیظت بیشتر گردد، دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت حسن را بر دامن راست و حضرت حسین را بر دامن چپ نشانید، پس دست خود را بر سر آن دو گذاشت و فرمود: «اللهم انی أستودعک ایهما و صالح المؤمنین» «خدایا آندو را با صالح مؤمنین

ص: ۶۷۸

۱- ۱۰۴۸. لهوف : ۱۶۰، ارشاد: ۱۱۹:۲، مثيرالأحزان : ۹۰، مقتل خوارزمی: ۴۲:۲.

۲- ۱۰۴۹. به چوب باریک یا شمشیر نازک قضیب می گویند.

۳- ۱۰۵۰. ارشاد: ۱۱۹:۲.

(که امیرالمؤمنین علیه السلام باشد) نزد تو به ودیعت می سپارم».

حال چگونه باشد امانت داری تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟! (۱) انس بن مالک نقل می کند: ابن زیاد را دیدم که با قضیب به دندانها حسین

ن می زد و می گفت: چه دندانها زیبایی داری. گفتم: «أم والله لأسوءنک»، لقد رأيت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقبل موضع قضیبک من فیه» «به خدا که تو را قبیح و رسوا می نمایم، دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که جای فرود آمدن قضیبیت تو را از دهان او می بوسید» (۲) مرحوم صدوق از حاجب ابن زاید روایت کرده که: چون سر امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند، دستور داد که در طشت طلائی جلو او بگذارند و با چوب دستی به دندانهایش می کوفت و می گفت: زود پیر شده ای، ای ابا عبدالله. مردی از حاضران گفت: من رسول خدا را دیدم که جای قضیب تو را می بوسید. در جواب گفت: امروز عوض روز بدر است. پس دستور داد علی بن الحسین علیهما السلام را به زنجیر کشیدند و با زنان و اسیران به زندان بردند... (۳) بعضی اضافه کرده اند که چون ابن زیاد گفت: چه زود پیر شده ای! زینب در جواب فرمود: برادرم پیر نبود داغ علی اکبر او را پیر نمود. (۴) در «تذکره الخواص» می نویسد: گفته شده که رباب دختر امرء القیس، زن امام حسین علیه السلام در مجلس ابن زیاد از دیدن سر اطهر شوهرش چنان بی تاب شد که از جا

ص: ۶۷۹

۱- ۱۰۵۱. مشیرالأحزان : ۹۲.

۲- ۱۰۵۲. مشیرالأحزان : ۹۱.

۳- ۱۰۵۳. امالی صدوق : ۱۶۵ م ۳۱ ح ۳، روضه الواعظین : ۱۹۰.

۴- ۱۰۵۴. نهضت حسینی: ۲: ۱۰۲.

برخاست و سر مطهر را از طشت برداشته بدامن خود نهاد، می بوسید و ناله جانگداز برکشید... (۱)

مرحوم سید بن طاووس می نویسد: ابن زیاد دستور داد تا علی بن الحسین و خاندانش را به خانه ای که کنار مسجد اعظم بود بردند. زینب فرمود: هیچ زن عرب نژادی حق ندارد به دیدن ما بیاید مگر کنیزان، که آنان هم مانند ما اسیری دیده اند. (۲) به روایت صاحب «روضه الأحباب» که از اکابر اهل سنت است: ابن زیاد بعد از زدن چوب دستی، سر حسین را برگرفت و در روی آن حضرت نگاه می کرد. ناگاه دستش بلرزید و آن سر مبارک به زانوی او فرود آمد و قطره خونی بر ران او چکید، از جامه ی او گذشت و ران او را سوراخ کرد و از سوی دیگر بیرون آمد، و آن زخم را هر چند مداوا می کرد خوب نمی شد و بسیار متعفن بود، بناچار مشک بر آن می مالید که بوی ناخوش آن را همگان استشمام نکنند (۳) ابن حجر که از متعصبین عامه است نقل کرده که چون سر حسین را به خانه ی ابن زیاد آوردند از دیوارها خون روان شد. (۴) در «تذکره» از «طبقات ابن سعد» نقل کرده که مرجانه مادر ابن زیاد به پسرش گفت: ای خبیث، پسر رسول خدا را کشتی! بخدا هرگز بهشت را نخواهی دید. (۵) بنگرید این جنایت ابن زیاد چقدر رسوا کننده بود و کار را به کجا کشانید که مادر بدکاره اش هم او را سرزنش می کند.

ص: ۶۸۰

۱- ۱۰۵۵. وقایع الأيام خیابانی تتمه محرم : ۲۶۳.

۲- ۱۰۵۶. لهوف : ۱۶۳.

۳- ۱۰۵۷. ناسخ التواریخ : ۳: ۵۹.

۴- ۱۰۵۸. نفس المهموم : ۴۰۲، الصواعق المحرقة : ۱۹۲.

۵- ۱۰۵۹. نفس المهموم : ۴۰۶، تذکره الخواص : ۱۴۷.

«کامل السقیفه» می نویسد: در این وقت که سر سلطان مظلومان را در کوچه و بازار و اطراف شهر می گرداندند، صد هزار جمعیت به تماشا بیرون آمدند و همراه سر می گشتند، بعضی از آن گروه شادمان و مسرور، و بعضی در ناله و اندوه بودند. و پدرم در «ریاض الأحزان» می نویسد: احدی از ترس ابن زیاد جرأت نداشت که از اسیران حمایت یا شفاعت کند.

ص: ۶۸۱

مقتل عبدالله بن عقیف

مرحوم سید بن طاووس و شیخ مفید می نویسند: ابن زیاد از جای برخاسته از قصر بیرون آمد، وارد مسجد شد و به منبر رفت و گفت: سپاس خداوندی را که حق و اهل حق را پیروز کرد، و امیرالمؤمنین یزید و پیروانش را یاری کرد، و دروغگو و فرزند دروغگو و پیروانش را کشت. در این هنگام، عبدالله بن عقیف از دی - که از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و از زهاد و عباد بود، و چشم چپش در جنگ جمل و چشم دیگرش در صفین از دست داده بود، و همواره ملازم مسجد بود، و اوقات خود را با نماز و روزه می گذرانید - از جای برخاسته گفت: ای دشمن خدا، همانا دروغگو تو و پدرت هستی و آنکس که تو را فرمانروا کرده و پدرش، ای پسر مرجانه، فرزند پیغمبر را می کشی و بالای منبر به جای صدیقین می نشینی، و هر سخن زشتی که می خواهی بر زبان می رانی! ابن زیاد در خشم شد و گفت: این سخنگو کیست؟ عبدالله گفت: منم ای دشمن خدا، تو خاندان پاکی که خداوند پلیدی را از آنها برطرف نموده می کشی و گمان می کنی که مسلمانی! کجایند مهاجرین و انصار که از امیر سرکش تو - که خود و پدرش به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملعونند - انتقام بگیرند. ابن زیاد به حدی خشمگین شد که رگهای گردنش پر از خون شد و گفت: این مرد را نزد من بیاورید. خواستند او را بگیرند، اشراف قبیله ازد با هفتصد تن از ایشان مانع شدند، و او را از مسجد بیرون بردند و به خانه اش رساندند. چون شب شد، ابن زیاد گروه زیادی را به فرماندهی محمد بن اشعث به در خانه ی

ص: ۶۸۲

اد. در را شکستند و وارد شدند. با اینکه نابینا بود شمشیر بدست گرفت و با راهنمایی دخترش مدتی از خود دفاع کرد، تا او را محاصره کرده، و نزد عییدالله بردند. عبدالله بن عفیف گفت: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است، من پیش از آنکه مادر تو را بزاید، از خداوند خواسته بودم که شهادت را روزی من گرداند و خواسته بودم که این شهادت بدست ملعون ترین و مبعوضترین آنان در نزد خداوند انجام پذیرد، همینکه چشمم از دست برفت از شهادت مأیوس شدم، والان سپاس خدای را که پس از ناامیدی شهادت را روزی من کرد، و مستجاب شدن دعائی را که از دیر زمان نموده بودم به من شناساند. ابن زیاد گفت: گردنش را بزیند. گردنش را زدند و در سبّخه به دارش آویختند رحمه الله علیه

حرکت به سوی شام

ابن زیاد نامه ای به حاکم مدینه فرستاد و او را از جریان باخبر کرد، و نامه ای به یزید ملعون نوشت و خبر کشته شدن حسین و جریان اهل و عیالش را گزارش داد، (و از او کسب تکلیف کرد). یزید ملعون در پاسخ نامه نوشت که سربریده ی حسین علیه السلام، و سرهای دیگر شهداء را به همراه اموال و زنان و عیالات آن حضرت به شام بفرستید، لذا ابن زیاد محفر بن ثعلبه ی عائذی را خواست و سرها و اسیران و زنان را توحیل او داد. محفر آنان را همچون اسیران کفار که مردم شهر و دیار آنان را می دیدند، به شام برد (۲) از «تذکره الخواص» و «قمقام زخار» استفاده می شود که روز پانزدهم محرم، ابن زیاد ملعون سرهای مطهر شهداء و اهل بیت آن حضرت را به شام فرستاد. (۳) مرحوم شیخ مفید می نویسد: ابن زیاد سر مطهر حسین علیه السلام و یاران آن حضرت را به زحر بن قیس داد، و او را به نزد یزید فرستاد... ابن زیاد پس از فرستادن سرها به شام دستور داد زنان و کودکان را آماده رفتن کنند، و دستور داد غل و زنجیر گران به گردن علی بن الحسین علیه السلام نهادند، و ایشان را به دنبال سرها با محفر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن روان کرد.

ص: ۶۸۵

۱- ۱۰۶۱. لهوف : ۱۶۴، ارشاد: ۱۲۱:۲، مثيرالأحزان: ۹۲.

۲- ۱۰۶۲. لهوف : ۱۶۹ و ۱۷۱.

۳- ۱۰۶۳. وقایع الأيام خیابانی تتمه محرم : ۲۷۲ و ۲۸۱، قمقام زخار: ۲: ۵۳۲.

آنان را آوردند تا بدان گروهی که سرها با ایشان بود رسیدند. و علی بن الحسین علیهما السلام در تمام راه با کسی سخن نگفت... (۱)

سید بن طاووس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: از پدرم حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از کیفیت بردن او نزد یزید پرسیدم، فرمودند: مرا بر شتری لنگ، بدون روپوش و جهاز سوار کرده بودند، و آن کافران و نیزه داران دور ما را احاطه کرده بودند، هر گاه یکی از ما می گریست سر او را به نیزه می کوبیدند، تا وارد دمشق شدیم. چون داخل شهر شدیم، فریاد کننده ای فریاد کرد: ای اهل شام، اینها اسیران اهل بیت... هستند (۲) از کتاب «تبر مذاب» و غیره نقل شده که: عادت کفاری که همراه سرها و اسیران بودند این بود که در همه ی منازل سر مقدس را از صندوق بیرون می آوردند و بر نیزه ها می زدند، و هنگام رفتن دوباره در صندوق می گذاشتند و حمل می کردند، و در اکثر منازل مشغول شرب خمر بودند، که از آن جمله مخفر بن ثعلبه و زجر بن قیس و شمر و خولی بودند. (۳) و نیز نقل شده که: ابن زیاد سر مطهر را با اسراء فرستاد، و زنان و پسران و دختران پیغمبر را بالای جهاز شترها به ریسمان بسته بودند. (۴) در «ریاض الأحران» گوید: آنچه از عبارات استفاده می شود این است که: اسیران

ص: ۶۸۶

۱- ۱۰۶۴. ارشاد: ۲: ۱۲۲.

۲- ۱۰۶۵. بحار الانوار: ۴۵: ۱۵۴ ب ۳۹ ح ۲، جلاء العیون: ۴۳۵.

۳- ۱۰۶۶. منتهی الامال: ۱: ۴۱۸.

۴- ۱۰۶۷. وقایع الأيام خیابانی تتمه محرم: ۲۸۲.

با صورتهای باز بر شتران سوار بودند، نه مقنعه ای و نه ساتری و نه لباس کاملی، مانند اسیران ترک و دیلم و حبش، پریشان خاطر و ترسناک بودند، و نمی دانستند آخر کارشان بکجا خواهد انجامید، و بر سرشان چه خواهد آمد. بر بازو و گردن تمام مخدرات طناب انداخته، و بر چوب جهاز شتران نشانده بودند، و

بعضی را بر قاطر سوار کرده می بردند. (۱) عمادالدین طبرسی می نویسد: ... غل گران بر گردن امام زین العابدین علیه السلام نهادند، چنان که دست های مبارکش بر گردن بسته بود. امام در راه به حمد و ثنای خدا و تلاوت قرآن و استغفار مشغول بود و با هیچکس سخن نگفت مگر با زنان اهل بیت... و ملعونهایی که سر حسین را از کوفه بیرون آوردند، از قبائل عرب خائف بودند که غوغا کنند و از ایشان باز ستانند، لذا راه اصلی را رها کرده از بی راهه می رفتند. چون به نزدیک قبیله ای می رسیدند علوفه طلب می کردند و می گفتند: سرهای خارجی با ماست... (۲) بعضی از مورخین و مقتل نویسان چون ابی مخنف (۳) منازل بین کوفه و شام را نام برده اند، و نیز چگونگی مسافرت اهل بیت و اینکه در این سفر به آنها چه گذشت، و کرامات اسیران آل محمد علیهم السلام و بعضی از قضایائی که در بین راه اتفاق افتاد، و نیز معجزات سر مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام، و سخن گفتن آن سر مطهر در موارد متعدد، و واقعه سقط جنین (۴) و غیر ذلک را متذکر شده اند که ما از نقل

ص: ۶۸۷

۱- ۱۰۶۸. ریاض القدس: ۲: ۲۵۷.

۲- ۱۰۶۹. کامل بهائی: ۲: ۲۹۱.

۳- ۱۰۷۰. مقتل ابی مخنف: ۱۸۰ تا ۱۹۲.

۴- ۱۰۷۱. یکی از زنان حضرت سیدالشهداء علیه السلام حامله بود، و در کوهی کنار حلب بچه خود را که محسن نام داشت سقط کرد، و در قبله ی آن کوه مدفون گردید که معروف به مشهد السقط و مشهد الدکه است.

آنها خودداری می کنیم. نقل شده که در یکی از منازل دختری از امام حسن علیه السلام از شتر بزیر افتاد، فریاد زد: یا عمته، و یا زینب، آن بانو مضطربانه از شتر بزیر آمد و ناله کنان به اطراف بیابان نظر می کرد. چون او را یافت گمان نمود از هوش رفته، ولی بعد معلوم شد زیر پای شتران جان سپرده است. چنان ناله ی و ا ضیعتاه، و وا غربتاه، و وا محتناه، برکشید که آسمان و زمین را متزلزل گردانید. (۱)

غل به گردن مالک ملک وجود از خجالت سر بزیر افکنده بود چون هلال یکشبه زرد و ضعیف زیر زنجیر گران جسم نحیف می شنید از هر طرف دشنام بد بود ساکت حاش لله دم نزد

ص: ۶۸۸

۱- ۱۰۷۲. الطراز المذهب {ناسخ التواریخ حضرت زینب علیها السلام}: ۱: ۳۵۴.

اکثر محدثین و مورخین شیعه و سنی در کتب خود این واقعه را با کمی اختلاف نقل کرده اند که حاصل جمیع گفتار آنها چنین است: چون لشکر ابن زیاد ملعون در کنار دیر راهب منزل کرد، سر حضرت امام حسین علیه السلام را در صندوق گذاشتند، و به روایت قطب راوندی آن سر را بر نیزه کرده بودند و دور او نشسته از آن حراست می کردند. پاسی از شب را به شرب خمر مشغول، و شادی می کردند، آنگاه سفره غذا گسترده و مشغول غذا خوردن شدند، ناگاه دیدند دستی از دیوار دیر بیرون آمد و با قلمی از آهن این شعر را بر دیوار دیر نوشت: أترجو أمه قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب آیا امتی که حسین را کشتند شفاعت جدش را در روز قیامت امید دارند؟ سخت ترسیدند و بعضی برخاسته که آن دست و قلم را در روز قیامت امید دارند؟ سخت ترسیدند و بعضی برخاسته که آن دست و قلم را بگیرند، که ناپدید شد، چون باز بکار خود مشغول شدند آن دست با قلم ظاهر شد و این شعر را نوشت: فلا والله ليس لهم شفيع و هم يوم القيامة في العذاب بخدا سوگند که از برای قاتلان حضرت حسین شفاعت کننده ای نخواهد بود، بلکه در قیامت در عذاب می باشند. باز بعضی برخاستند که آن دست را بگیرند، ناپدید شد. چون بکار خود مشغول شدند دگر باره آن دست با قلم ظاهر شد و این شعر را نوشت: وقد قتلوا الحسين بحكم جور و خالف حكمهم حكم الكتاب چگونه ایشان شفاعت شوند و حال آنکه شهید کردند حسین را به حکم جور و حکم آنها با حکم خدا مخالف بود.

چون چنین دیدند، آن غذا بر آنان ناگوار شد و با ترس خوابیدند. نیمه شب بانگی به گوش راهب رسید، چون گوش داد ذکر تسبیح و تقدیس الهی شنید. برخاست و سر از پنجره دیر بیرون کرد، دید از صندوقی که در کنار دیوار نهاده اند نور عظیم به جانب آسمان بالا می رود، و از آسمان دسته دسته ملائکه فرود می آیند و می گویند: «السلام علیک یا بن رسول الله، السلام علیک یا ابا عبدالله، صلوات الله و سلامه علیک». راهب چون این بدید تعجب کرد و ترسید و تا صبح نمود. چون سپیده ی صبح دید از دیر خود بیرون آمد، به میان لشکر رفته پرسید: بزرگ لشکر کیست؟ گفتند: خولی. نزد خولی آمد و پرسید: در این صندوق چیست؟ گفت: سر مرد خارجی است که ابن زیاد او را بقتل رسانیده. گفت: نامش چیست؟ گفت: حسین بن علی بن ابیطالب. گفت: نام مادرش؟ گفت: فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم. راهب گفت: هلاکت بر شما باد بر آنچه کردید، همانا احبار و علمای ما راست گفتند، که هر گاه این مرد کشته شود آسمان خون خواهد بارید، و این نیست مگر در کشتن پیغمبر و وصی پیغمبر. اکنون از تو خواهش می کنم ساعتی این سر را به من دهید. آنگاه به شما رد کنم. گفت: ما این سر را بیرون نمی آوریم مگر نزد یزید، تا از وی جایزه بگیریم. راهب گفت: جایزه ی تو چیست؟ گفت: کیسه ای که ده هزار درهم در او باشد. گفت: این مبلغ را من نیز می دهم. راهب همیانی آورد که در او ده هزار درهم بود خولی آن را گرفت و آن سر مطهر را تا یک ساعت به راهب سپرد. راهب آن سر مبارک را به صومعه ی خویش برد و با گلاب شست، و با مشک

و کافور خوشبو گردانید، و بر سجاده ی خویش گذاشت و بنالید و بگریست، و به آن سر منور می فرمود: یا ابا عبدالله، بخدا سوگند بر من گران است که در کربلا نبودم که جان را فدای تو کنم،

یا ابا عبدالله، هر گاه جدت را ملاقات کردی گواهی بده که من کلمه ی شهادت گفتم، و در خدمت تو اسلام آوردم. پس راهب مسلمان شد (و کسانی هم که با او بودند مسلمان شدند) و آن سر مقدس را برگردانید. راهب بعد از این جریان از صومعه بیرون آمد، و در کوهستانی می زیست و به عبادت و زهدات مدتی زندگی کرد تا از دنیا رفت. لشکریان کوچ کردند، و نزدیک شام چون خواستند پولها را بین خود تقسیم کنند، همه سفال شده که بر یک طرف آن نوشته بود: «ولا تحسبن الله غافلا- عما يعمل الظالمون» و بر طرف دیگر نوشته بود: «و سيعلم الذين ظلموا أی منقلب ینقلبون». خولی گفت: این را کتمان کنید و پوشیده دارید و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون، خسر الدنیا و الاخره» (1) بعضی چنین کرده اند: راهب به سر مقدس عرض کرد: ای سر سروران عالم، و ای مهتر مهتران، گمان دارم تو از کسانی باشی که خداوند در تورات و انجیل وصف کرده، و فضیلت تأویل به تو عطا فرموده، چون بزرگان سادات بنی آدم در دنیا و آخرت بر تو گریه و ندبه می کنند، می خواهم تو را به اسم

ص: ۶۹۱

و وصف بشناسم. آن سر بزرگوار به سخن آمد و فرمود: «أنا المظلوم، أنا المهموم، أنا المغموم، أنا الذى بسيف العدوان و الظلم قتلت، أنا الذى بحرب أهل البغى ظلمت، أنا الذى غير جرم نهبت، أنا الذى من الماء منعت، أنا الذى عن الأهل و الأوطان بعدت».

آن نصرانی گفت: بخدا قسم ای سر بیشتر خود را معرفی کن. آن سر فرمود: «أنا ابن محمد المصطفى، أنا ابن علی المرتضی، أنا ابن فاطمه الزهراء، أنا ابن خدیجه الكبرى، أنا ابن العروه الوثقی، أنا شهید الكربلا، أنا مظلوم کربلا، أنا عطشان کربلا...». چون شاگردان راهب این را دیدند گریستند، و زناها را پاره کردند، و خدمت امام زین العابدین علیه السلام آمده، مسلمان شدند... (۱) احتمال هم دارد این واقعه ی دیگری باشد.

ص: ۶۹۲

اهل بیت را کنار دروازه ی شهر سه روز متوقف نمودند تا شهر را بیارایند، و با هر زیور و زینتی که در آن بود آئین بندگان کردند که کسی چنان ندیده بود. قریب پانصد هزار مرد و زن با دف ها و امیران ایشان با طبل و کوس و بوق و دهل بیرون آمدند، و چند هزار مرد جوان و زن رقص کنان با دف و چنگ و رباب استقبال کردند، و اهالی شهر دست و پا خضاب کرده، سرمه در چشم کشیدند و لباسهای (فاخر) پوشیدند... (۱) نقل کرده اند که سر مقدس سیدالشهداء علیه السلام را در روز اول ماه صفر وارد دمشق نمودند، و آن روز را بنی امیه عید گرفتند. (۲) مرحوم سید بن طاووس می نویسد: کوفیان سر حسین را با زنان و مردان اسیر بردند، چون نزدیک دمشق رسیدند، ام کلثوم به شمر که جزء آنان بود نزدیک شد، و به او فرمود: به تو حاجتی دارم. گفت: چیست؟ فرمود: ما را که به این شهر می برید از دروازه ای وارد کنید که تماشاگر کمتر باشد، و دیگر آنکه به اینان بگو این سرها را از میان کجاوه های ما بیرون ببرند و از ما دور کنند، که از بس ما را با این حال دیده اند خوار و ذلیل شدیم. شمر ملعون در پاسخ خواسته ی آن بانو - از عناد و کفری که داشت - دستور داد سرها را بر فراز نیزه بزنند و میان کجاوه ها تقسیم کنند، و با این حال آنان را در میان

ص: ۶۹۳

۱- ۱۰۷۵. کامل بهائی: ۲: ۲۹۲، و بهمین مضمون در ریاض القدس: ۲: ۲۸۶ و....

۲- ۱۰۷۶. مصباح کفعمی: ۵۱۰، توضیح المقاصد شیخ بهائی، تقویم المحسنین فیض کاشانی: ۱۵، نفس المهموم: ۴۲۹ و....

تماشاگران بگردانند، تا آن که آنان را به دروازه ی دمشق آوردند و در پله های در مسجد جامع پیا داشتند، یعنی همانجا که اسیران را نگه می داشتند. (۱)

امام سجاد علیه السلام فرمودند: همینکه اهل بیت به دروازه ی شام رسیدند، ما را سه ساعت آنجا نگاه داشتند که از یزید اذن بگیرند و بعد داخل شدیم، و حال آن که یهودی و نصرانی بی اذن داخل می شدند، و به این سبب آن را دروازه ی ساعات نامیدند، و قبلا به آن دروازه ی حلب می گفتند. از آن دشوارتر، حضرت فرمودند: اول صبح بود که ما را وارد شام نمودند و نزدیک غروب بود که این عیال اسیر (و کودکان را) گرسنه در خانه ی یزید رسانیدند (و حال آنکه تا در خانه ی آن ملعون چندان مسافتی نبود)، و در این مدت ایشان را در کوچه و بازارهای شام می گردانیدند. (۲) در «مناقب» به اسناد خود از یزید و او از پدران خود روایت کرده که سهل بن سعد گفت: من در سفری وارد دمشق شدم، شهری دیدم در نهایت آبادانی، درختهای فراوان، نهادهای بسیار، قصرهای بلند، خانه های بی شمار، و دیدم شهر را آئین بسته اند، پرده ها آویخته و مردم شاد و خندان، و زنان مشغول نواختن ساز بودند. با خود گفتم: مگر امروز روز عید است! از گروهی پرسیدم: مگر در شام عیدی هست که من نمیدانم؟ گفتند: ای شیخ، مگر در این شهر غریبی؟ گفتم: من سهل بن سعد هستم که به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده ام. گفتند: ای سهل، ما تعجب می کنیم که چرا خون از آسمان نمی بارد، و چرا زمین اهلش را فرو نمی برد! گفتم: چرا، گفتند: این فرح و شادی برای آن است که سر مبارک حسین بن علی علیه السلام را از عراق برای یزید به هدیه آورده اند. گفتم: عجب! سر امام حسین علیه السلام را می آورند و مردم شادی می کنند؟! پ

ص: ۶۹۴

۱- ۱۰۷۷. لهوف : ۱۷۴.

۲- ۱۰۷۸. انوار الشهاده : ۲۳۴ ف ۱۸.

رسیدم: از کدام دروازه وارد می کنند؟ گفتند: از دروازه ساعات (من سوی آن دروازه شتافتم، چون نزدیک آن رسیدم) دیدم که پرچمهای کفر و گمراهی از پی یکدیگر می آمدند، و سواری آمد که نیزه ای در دست داشت و سری بر آن بود که شبیه ترین مردم به

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می بود. و از عقب آنان زنان و کودکان بر شتران برهنه سوار کرده می آورند. نزدیک یکی از ایشان رفتم و پرسیدم: تو کیستی؟ گفت: سکینه دختر امام حسین. گفتم: من سهل بن سعد از صحابه جدت می باشم، اگر حاجتی باشد انجام دهم؟ سکینه فرمود: به آنکس که سر پدرم را حمل می کند بگو که (از میان ما بیرون رود و) سر را جلوتر برده که مردم به دیدن آن سر منور مشغول شوند و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه نکنند. سهل گفت: نزد آن ملعون رفتم و گفتم: آیا حاجت مرا برمی آوری و چهار صد دینار طلا بگیری؟ گفت: حاجت تو چیست؟ گفتم: این سر را از میان زنان بیرون برده و از جلو آنان ببری. آن ملعون زر از من گرفت و حاجت مرا روا نمود. (۱) مرحوم علامه مجلسی در «جلاء العیون» این خبر را از بعضی کتب معتبره نقل کرده، و در پایان اضافه نموده که: به روایت ابن شهر آشوب چون آن ملعون خواست که طلا را مصرف کند دید سنگ سیاه شده بود که بر یک طرف آنها نوشته بود: «و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون»

ص: ۶۹۵

و بر جانب دیگر: «و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون» (۱) قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده که گفت: بخدا سوگند که در دمشق سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن جناب سوره ی کهف می خواندند، چون به این آیه رسیدند:

(أم حسبت أن أصحاب الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجا). به قدرت خداوند سر سیدالشهداء علیه السلام به سخن آمد (۲) و به زبان فصیح گفت: امر من از قصه اصحاب کهف عجیب تر است. آن کافران حرم و اولاد سید پیامبران را بر در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود باز داشتند. (۳) راوی گفت: پیرمردی (از اهل شام) آمد و به زنان و عیال حسین علیه السلام که بر در مسجد ایستاده بودند نزدیک شد و گفت: سپاس خدای را که شما را کشت و شهرها را از مردان شما آسوده نمود و یزید را بر شما مسلط گردانید. علی بن الحسین علیه السلام به او فرود: ای پیرمرد، آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: آری فرمود: این آیه را خوانده ای: (قل لا أسئلكم عليه أجر الا المودة فی القربی) (۴)؟ گفت: آری خوانده ام. آن جناب فرمود: خویشان پیغمبر مائیم که دوستی ما را مزد رسالت گردانیده است.

ص: ۶۹۶

-
- ۱- ۱۰۸۰. جلاء العیون : ۴۳۶.
 - ۲- ۱۰۸۱. منابع تکلم سر شریف امام حسین علیه السلام در دمشق از شیعه: الفضائل الخمسه: ۳: ۲۹۹، احقاق الحق: ۱۱: ۴۵۲، و از عامه: مختصر تاریخ دمشق: ۲۵: ۲۷۴.
 - ۳- ۱۰۸۲. جلاء العیون : ۴۳۶.
 - ۴- ۱۰۸۳. بگو ای پیامبر، من برای رسالت مزدی از شما نمی خواهم بجز دوستی خویشاوندانم. {سوره ی شوری، آیه ی ۲۳}.

باز فرمود: این آیه را در سوره ی بنی اسرائیل خوانده ای. (و آت ذی القربی حقه) (۱)؟ گفت: آری، فرمود: ذی القربی و خویشاوندان مائیم. آن حضرت فرمود: ای پیرمرد، این آیه را خوانده ای.

(و اعلموا أنما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی) (۲)؟ گفت: آری، آن بزرگوار فرمود: مائیم خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. آیا این آیه را تلاوت کرده ای: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا)؟ (۳) گفت: آری، آن بزرگوار فرمود: مائیم اهل بیت رسالت که خداوند گواهی به طهارت ما داده است. راوی گفت: پیرمرد ساکت ایستاد و آثار پشیمانی از آنچه گفته بود بر چهره اش نمایان بود. پس از لحظه ای گفت: تو را بخدا شما همانید که گفتم؟ علی بن الحسین علیه السلام فرمود: بخدا سوگند بدون شک ما همان خاندانیم، بحق جدم رسول خدا ما همان خاندانیم. پیرمرد گریان شد و عمامه بر زمین زد، و سر بر آسمان برداشت و گفت: بار الها، من از دشمنان آل محمد از جن و انس بیزارم. پس به آن جناب عرض کرد: آیا راه

ص: ۶۹۷

۱- ۱۰۸۴. حق خویشاوندان را ادا کن. {سوره ی اسراء، آیه ی ۲۶}.

۲- ۱۰۸۵. بدانید هر چه سود بردید پنج یک آن برای خدا و رسول و خویشاوندان رسول است. {سوره ی انفال، آیه ی ۴۱}.

۳- ۱۰۸۶. همانا خداوند اراده فرموده است که پلیدی را از شما اهل بیت بردارد و شما را پاک و پاکیزه نماید. {سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳}.

توبه ای برای من هست؟ فرمود: آری، اگر توبه کنی خداوند توبه ی تو را می پذیرد و تو با ما خواهی بود. عرض کرد: من توبه می کنم. چون جریان پیرمرد به یزید پلید رسید، دستور داد او را کشتند. (۱) این داستان را هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی در کتاب «تجارب

السف» آورده و لکن با این تفاوت که فقط به آیه شریفه ی (قل لا أسئلكم علیه أجراء...) استناد فرموده اند، و در آخر اضافه دارد که: پیرمرد (شامی در پایان سخنان خود به امام سجاد علیه السلام چنین) گفت: بخدا من هرگز ندانستم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بغیر از یزید و خویشان او، خویشاوند دیگری دارد. آنگاه بگریست و از امام علیه السلام عذر خواست. گویند: هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که ما برای پیامبر به غیر از یزید خویشاوندی نمی دانستیم، و همه از زین العابدین علیه السلام عذر خواستند و زاری کردند، و امام همه را عفو فرمود. (۲) عمر بن منذر همدانی گوید: ام کلثوم را دیدم که گویا فاطمه زهرا بود، چادر کهنه ای بر سر داشت و رو بندی بر روی بسته بود، نزدیک رفتم و به امام زین العابدین علیه السلام و زنان و خاندان سلام کردم. به من گفتند: ای مؤمن، اگر می توانی به این شخص که سر حسین را حمل می کند چیزی بده که سر را از جلو ببرد که از تماشاگران در زحمت هستیم. من صد درهم به حمل کننده سر دادم، تا سر حسین علیه السلام را جلو برد و از زنان دور

ص: ۶۹۸

۱- ۱۰۸۷. لهوف: ۱۷۶، بحارالانوار: ۱۲۹:۴۵، و مضمون آن را مرحوم شیخ صدوق در امالی: ۱۶۶ م ۳۱ ضمن حدیث ۳ آورده است.

۲- ۱۰۸۸. تجارب السلف: ۶۹ طبع تهران در سال ۱۳۱۳، و این کتاب در سال ۷۲۴ تألیف شده است.

شود. (۱) در روایتی نقل شده که در شام از سر مبارک حضرت می شنیدند که مکرر می فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله». به روایت دیگر در آن حال که اهل بیت عصمت و جلال را به دمشق وارد کردند، ابراهیم پسر طلحه به حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسید، و زخم شمشیرهای جنگ جمل که در سینه ی پر کینه اش بود اظهار کرد و گفت: عاقبت چه کسی مغلوب شد؟ حضرت فرمود: اگر خواهی بدانی که چه کسی مغلوب شد چون وقت نماز شود، اذان و اقامه نماز را گوش بده، و بنگر که نام چه کسی بلند است، و تا روز قیامت بلند خواهد بود؟

ص: ۶۹۹

۱- ۱۰۸۹. کامل بهائی: ۲: ۲۹۷.

مجلس یزید

چون یزید پلید از ورود اهلیت طاهره به شام آگاه شد، دستور داد که مجلس او را آراستند و زینت نمودند، و بزرگان و معروفین اهل شام را حاضر کرده و آنها را بر صندلیهای زرین نشانید، و خود بر تخت مرصع نشست. اسراء را با سرهای شهداء علیهم السلام بیرون قصر خود نگاه داشت. مأمورین منتظر اجازه ورود آنها بودند. چون اجازه گرفتند اسراء را با وضع رقت بار وارد آن مجلس شوم نمودند. مرحوم سید بن طاووس می نویسد: کنیزان و زنان و بازماندگان حسین علیه السلام را درحالی که ردیف هم به ریسمان ها بسته بودند وارد مجلس یزید کردند، چون در برابر او با چنین حالی ایستادند، علی بن الحسین علیهما السلام به یزید فرمود: «أشدک بالله یا یزید ما ظنک برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو رأنا علی هذه الصفة؟» «ترا بخدا ای یزید، چه می پنداری اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را بدین حال ملاحظه فرماید؟». یزید دستور داد طنابها را بریدند. پس سر حسین را در برابر خود گذاشت و زنان را در پشت سر خود جای داد تا او را نبینند، علی بن الحسین علیه السلام که این منظره را دید تا پایان عمر غذائی که از سر حیوان تهیه شده باشد میل نفرمود. و اما حضرت زینب، چون سر بریده را دید، دست برد و گریبان چاک زد، سپس با ناله ی جانسوز که دلها را جریحه دار می کرد، صدا زد: ای حسین، ای حبیب رسول خدا، ای فرزند مکه و منی، ای پسر فاطمه زهرا سرور زنان، ای پسر دختر مصطفی. راوی گفت: بخدا قسم هر که در مجلس بود به گریه درآورد، و یزید ملعون همچنان ساکت بود.

سپس زنی از بنی هاشم که در خانه ی یزید بود شروع به نوحه سرائی برای حسین علیه السلام

ص: ۷۰۰

کرد و صدا می زد: ای حبيب ما، ای سرور خاندان ما، ای پسر محمد صلی الله علیه و آله و سلم ای سرپرست بیوه زنان و یتیمان، ای کشته فرزندان زنزادگان. راوی گفت: هر کس صدایش را شنید گریان شد. پس یزید ملعون چوب خیزران طلبد و با آن بر دندانهای حسین علیه السلام می کوبید. ابوبرزه ی اسلمی رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو ای یزید، با قضیب به دندانهای حسین فرزند فاطمه می زنی؟ من خود شاهد بودم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دندانهای حسین و برادرش حسن علیهما السلام را می مکید و می گفت: شما دو سرور جوانان اهل بهشتید، خدا بکشد کشنده ی شما را و لعنتش کند و دوزخ را برای او آماده نماید که بد جایگاهی است. راوی گفت: یزید بر آشفت و دستور داد او را از مجلس بیرون کنند، پس کشان کشان او را بیرون بردند، و یزید این اشعار را خواند: لیت أشیأخی بیدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل لأهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل قد قتلنا القوم من ساداتهم و عدلناه بیدر فاعتدل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل لست من خندق ان لم أنتقم من بنی أحمد ما کان فعل (۱) ای کاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند، زاری کردن قبیله خزرج را از دم نیزه و شمشیر می دیدند. از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت درد نکند.

ص: ۷۰۱

۱ - ۱۰۹۱. اصل این اشعار از «ابن زبیری» است و بعضی از آنها از یزید است، مورخین تمام آنها را ذکر نکرده اند لکن محدث قمی {در منتهی الامال: ۱: ۴۳۰} اشعار ابن زبیری را نقل کرده، تا شعرهای کفرآمیز یزید مشخص شود. به مقتل مقرر: ۴۶۱ و... مراجعه شود.

مهران و بزرگان آنها را کشتیم، تا با کشتگان ما در بدر برابر گردید (۱) خاندان هاشم با سلطنت بازی کردند، نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد. من زاده ی خندف نیستم اگر از فرزندان احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقابل آنچه بما کردند انتقام نگیرم (۲) نظیر این عبارت را مرحوم ابن نما نقل کرده و می نویسد: علی بن الحسین علیه السلام فرمود: دوازده نفر بودیم که ما را بر یزید وارد کردند در حالی که ما را به غل و زنجیر بسته بودند... فاطمه دختر حسین علیه السلام فرمود: ای یزید، دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کسی اسیر می کند! اهل مجلس و اهل خانه ی یزید از شنیدن این سخن گریستند، چندانکه صدا به گریه و شیون بلند شد. (۳) مرحوم شیخ صدوق روایت کرده: ... زنان حسین را نزد یزید بردند (چنان رقت بار که) زنان آل یزید و دختران معاویه و خاندانش شیون و زاری کردند، و ماتم برپا نمودند، و سر حسین علیه السلام را برابر یزید گذاشتند. حضرت سکینه فرمود: «والله ما رأیت أقسى قلبا من یزید، و لا رأیت کافرا و لا مشرکا شرامنه و

ص: ۷۰۲

۱- ۱۰۹۲. عزوه ی بدر در سال دوم هجرت اتفاق افتاد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با ۳۱۳ تن از مجاهدین در آن نبرد شرکت کردند، که ۱۴ تن از مسلمانان شهید و ۷۰ نفر از قریش کشته شدند، که ۳۶ تن آنها بدست مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بود. از آن جمله: عتبه جد مادری معاویه {عتبه پدر هنده، مادر معاویه} و ولید، دائی معاویه (فرزند عتبه) و حنظله برادر معاویه، با شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام به دوزخ شتافتند. و شبیه برادر عتبه نیز که با حضرت حمزه هم‌آویز بود عاقبت به شمشیر حضرت علی علیه السلام کشته شد.

۲- ۱۰۹۳. لهوف : ۱۷۸، بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۱.

۳- ۱۰۹۴. مثیر الأحران : ۹۸ تا ۱۰۰.

«بخدا سوگند، سخت دل تر از یزید ندیدم، و کافر و مشرکی بدتر و جفا کارتر از او ندیدم». یزید به آن سر نگاه کرد و می گفت: لیت أشیأخی بیدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل کاش پیران من از بدر، ناله ی خزرج را از دم نیزه و شمشیر می دیدند. سپس دستور داد سر حسین را بر در مسجد دمشق آویختند. از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل شده که چون ما را در برابر یزید نشانیدند، اول بار بر ما رقت کرد و با ما ملاطفت نمود. مردی از اهل شام که سرخ چهره بود برخاست و گفت: ای یزید، این دخترک را به من ببخش، مقصودش من بودم، ترسیدم و به هراس افتادم و گمان کردم این کار را می کند. دامن خواهر بزرگتر و عاقلتر از خود را گرفتم، او به شامی گفت: دروغ گفתי و ملعون شدی. این حق را نه تو داری و نه او. یزید خشم کرد و گفت: تو دروغ گفتی، بخدا اگر بخواهم این کار را می کنم. فرمود: نه بخدا قسم، خدا این حق را به تو نداده، مگر آنکه از ملت و دین ما بیرون روی. یزید برآشفست و گفت: با من چنین می گوئی! پدر و برادرت از دین بیرون شدند. در جوابش فرمود: به دین خدا و دین پدر و برادر و جد من، تو و جد و پدرت هدایت شدید. یزید گفت: ای دشمن خدا، دروغ گفتی. در جواب فرمود: امیر را ببین که ستمکارانه دشنام می دهد، و به سلطنت خود طرف را مقهور می کند. یزید شرم کرد و خاموش شد. شامی باز گفت: این دخترک را به من

ببخش. یزید گفت: گم شو، خدا مرگ را حتمی به تو ببخشد. (۱) علامه مجلسی رحمه الله می نویسد: شیخ مفید و سید بن طاووس و دیگران به روایات

مختلف از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: چون ما را به مجلس یزید بردند، در اول حال بر ما رقت کرد. پس مرد سرخ موئی از اهل شام برخاست و گفت: ای یزید، این دختر را به من ببخش و اشاره به من کرد. من از ترس بر خود لرزیدم و بر جامه های عمه ی خود زینب چسبیدم، عمه ام مرا تسکین داد و به آن شامی خطاب کرد که ای ملعون، تو و یزید هیچیک اختیار چنین کاری ندارید... بروایت دیگر: ام کلثوم به آن شامی خطاب کرد که ساکت شو ای بدبخت، خدا زبانت را قطع کند، و دیده هایت را کور و دستهایت را خشک گرداند، و بازگشت تو را به سوی آتش جهنم گرداند، اولاد انبیاء خدمتکار اولاد زنا نمی شوند. هنوز سخن آن بزرگوار تمام نشده بود که خداوند دعای او را مستجاب گردانید، زبان او لال، دیده های او نابینا، و دستهایش خشک شد. ام کلثوم فرمود: الحمد لله که خداوند مقداری از عقوبت تو را در دنیا رسانید، و این است جزای کسی که متعرض حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردد. (۲) در «اثبات الوصیه» مسعودی است که چون حسین علیه السلام شهید شد، علی بن الحسین علیه السلام را با اهل حرم نزد یزید آوردند، و فرزندش ابوجعفر علیه السلام که دو سال و چند ماه داشت با او بود.

ص: ۷۰۴

۱- ۱۰۹۵. امالی صدوق: ۱۶۶ م ۳۱ ح ۳.

۲- ۱۰۹۶. جلاء العیون: ۴۴۱، بحار الأنوار: ۴۵: ۱۳۶ و ۱۳۷.

(۱) چون یزید آن حضرت را دید گفت: ای علی (جریانها را) چگونه دیدی؟ فرمود: آنچه را خدای عزوجل پیش از آنکه آسمانها و زمین را بیافریند، مقدر کرده بود دیدم. یزید با اهل مجلس خود درباره ی او مشورت کرد. رأی به کشتن او دادند، و کلمه ی زشتی بر زبان آوردند.

امام پنجم حضرت ابی جعفر علیه السلام لب به سخن گشود؛ خدای را حمد و ثنا گفت و به یزید فرمود: اینان بر خلاف مشاوران فرعون رأی دادند، هنگامی که فرعون درباره ی موسی و هارون با آنها مشورت کرد، گفتند: (أرجه و أخاه) «او را با برادرش مهلت بده» ولی اینان رأی به کشتن ما دادند و این علتی دارد. یزید گفت: علت آن چیست؟ حضرت فرمود: آنها از زنان نجیب و حلال زاده بودند ولی اینان از زنان احمق و حرامزاده هستند، چون «لا یقتل الأنبياء و أولادهم الا - أولاد الأعداء» «پیغمبران و اولادشان را جز زنازادگان نمی کشند». یزید سر به زیر انداخت و از این تصمیم منصرف شد. و در «تذکره السبط» آمده است که: علی بن الحسین علیه السلام با زنان به ریسمانی بسته بودند و آن حضرت فریاد زد: ای یزید، به گمانت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به ریسمان بسته و برهنه سوار بر شتران بی جهاز ببیند چه حالی دارد؟ پس حاضرین همگی گریستند.

ص: ۷۰۵

۱- ۱۰۹۷. طبق روایات وارده آن آن حضرت در اول رجب یا سوم صفر سال ۵۷ به دنیا آمده اند، لذا سن شریف آن بزرگوار در آن هنگام ۴ سال بوده است.

شیخ مفید و ابن شهر آشوب گویند: چون سرها را با سر امام حسین علیه السلام نزد یزید نهادند، با چوبدستی بر دندانهای پیشین حضرت می زد و می گفت: امروز بجای روز بدر (۱) علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که چون سر مبارک امام حسین علیه السلام با امام سجاد علیه السلام و دختران امیرالمؤمنین علیه السلام بر یزید وارد کردند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام غل در گردنش بود. یزید ملعون به او گفت: حمد خدای را که پدرت را کشت.

امام سجاد علیه السلام فرمود: لعنت خدا بر کسی که پدرم را کشت، یزید بر آشفت و دستور قتل او را داد. آن جناب فرمود: اگر مرا بکشی چه کسی دختران رسول خدا را به منزل خود باز گرداند که محرمی جز من ندارند؟! یزید گفت: تو آنها را به منزلشان بر می گردانی، آنگاه سوهانی طلبید، و بدست خود غل جامعه را از گردن امام با سوهان برید... سپس یزید این آیه را خواند: (ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم) (۲) «هر مصیبتی که به شما برسد به سبب اعمالی است که انجام داده اید». فرمود: هرگز این آیه درباره ی ما نازل نشده، بلکه آنچه مطابق حال ماست و درباره ی ما نازل شده این آیه است: (ما أصاب من مصیبه فی الأرض و لا فی أنفسکم الا فی کتاب من قبل أن نبرأها) (۳)»

ص: ۷۰۶

۱- ۱۰۹۸. نفس المهموم : ۴۳۷.

۲- ۱۰۹۹. سوره ی شوری، آیه ی ۳۰.

۳- ۱۱۰۰. سوره ی حدید، آیه ی ۲۲.

هیچ رنج و مصیبتی در زمین و در وجودتان نرسد مگر آنکه در کتابی (لوح محفوظ) ثبت شده، پیش از آنکه در دنیا بوجود آورده شود. پس ما هستیم که بر آنچه از دست ما رفته (از امور دنیا) اندوه نمی خوریم و بدانچه بدست ما می آید نمی بالیم و شاد نمی شویم (۱) مرحوم مقرر از عده ای نقل کرده که پیش از وارد کردن اسراء به مجلس یزید ریسمان

آوردند و آنها را (مانند گوسفند) بستند. ریسمان به گردن امام زین العابدین علیه السلام انداخته با زینب و ام کلثوم و سائر دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسته بودند. هر زمانی که از رفتن می ماندند آنها را می زدند، و با این حال آنها را در مقابل یزید ملعون آوردند و او بر تخت خود نشسته بود. پس علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چه گمان می بری به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر ما را بر این حال بیند؟! حاضرین همه گریستند، یزید دستور داد طناب را بریدند. (۲) و نیز نقل می کند که یزید سر امام حسین علیه السلام را در طشت طلا گذاشت، و زنان پشت سر او بودند. سکینه و فاطمه ایستادند و گردنها خود را می کشیدند تا سر پدر را ببینند، و یزید ملعون از آنها می پوشانید، چون او را دیدند، صدا به گریه بلند کردند.

ص: ۷۰۷

۱- ۱۱۰۱. تفسیر قمی: ۲: ۳۵۲ سوره ی حدید ذیل آیه، بحار الانوار: ۴۵: ۱۶۸ ب ۳۹ ح ۱۴.

۲- ۱۱۰۲. مقتل مقرر: ۴۴۹.

و نیز از «تاریخ طبری ۱۱۰۳» و «کامل ابن اثیر» و «تذکره الخواص» و «صواعق المحرقه» و «فروع ابن مفلح» و «مجمع الزوائد» و «فصول المهمه» و «بدایه ابن کثیر» و... نقل شده که یزید ملعون چوب برداشت و بر دندانهای مبارک حسین علیه السلام می زد. (۱) مرحوم واعظ قزوینی می نویسد: یزید با چوب دستی آن پرده را از روی طشت طلا برداشت، چشمش به سر بریده ی آن جناب افتاد، کینه در سینه اش مشتعل شد. «فجعل یدق ثنایاه» شروع کرد با آن چوب (هر دو سر طلا) به دندانهای حضرت کوبیدن»...

ابی مخنف بالاتر از کوبیدن و اثر نهادن و زدن، می نویسد: «فجعل یزید ینکث ثنایا الحسین علیه السلام» «با چوب خود ثنایای حضرت را شکست» (۲) صاحب «زبده الرياض» هم می نویسد: «لما وضع الرأس بین یدیه، أخذ قضیبا فضرب بها ثنایا الحسین علیه السلام حتی کسرت» «چون سر مطهر را نزد آن کافر گذاشتند چوبی به دست گرفت، آنقدر زد تا دندانهای حضرت را شکست»...

ص: ۷۰۸

۱- ۱۱۰۴. مقتل مقرر: ۴۵۵.

۲- ۱۱۰۵. مقتل ابی مخنف: ۲۰۲.

(۱) یزید چوب مزین بر لبان عطشانم که هم غریبم و هم نو رسیده مهمانم اگر که چوب زنی در خفا بزن ظالم مگر نمی شنوی ناله ی یتیمانم مجاهد گوید: در آن روز هر کس بود یزید را دشنام داد و ملامت کرد و ترک او نمود. (۲) از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که چون سر بریده ی حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند، مجالس می گساری ترتیب داد، و سر مبارک را آورد، و در مقابل خود گذاشت، و بر آن سفره می خوارگی می کرد. روزی سفیر پادشاه روم که خود یکی از اشراف و بزرگان روم بود، در مجلس حضور داشت، گفت: ای شاه عرب، این سر از کیست؟ یزید گفت: تو را با این سر چکار؟ گفت: دوست دارم در بازگشت داستان آن را برای پادشاه خود بگویم تا او نیز در شادی و سرور تو شریک باشد. یزید ملعون گفت: این سر حسین بن علی بن ابیطالب است.

رومی گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه دختر رسول خدا. آن نصرانی گفت: نفرین بر تو و دین تو. دین من بهتر از دین شماست، زیرا پدر من از نوادگان داود است، و میان من و داود پدران بسیاری فاصله است، و نصاری مرا بزرگ می شمارند و از خاک پای من بعنوان تبرک برمی دارند، و شما پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می کشید با اینکه میان او و پیغمبر شما یک مادر بیشتر فاصله نیست، این چه دینی است؟ سپس برای یزید داستان کلیسای حافر را نقل کرد، که شهری است در وسط دریا و در آنجا کلیساهای بسیاری است که از همه ی بزرگتر کلیسای حافر است، از محراب آن حقه ی طلائی آویزان است که ناخنی در میان آن حقه است و می گویند: سم

ص: ۷۰۹

۱- ۱۱۰۶. ریاض القدس: ۲: ۲۹۶ و ۲۹۷.

۲- ۱۱۰۷. قمقام زخار: ۲: ۵۵۸.

ناخن الاغی است که عیسی بر او سوار می شد. نصاری آن حقه را بر حریری پیچیده اند و همه ساله عده زیادی به آنجا می آیند و بر گرد آن می گردند و آن را می بوسند و نزد آن حاجت‌های خود را از خداوند متعال می خواهند، این رفتار و عقیده ی آنان است نسبت به ناخن دراز گوشی که به گمانشان ناخن خر سواری پیغمبرشان است، و شما پسر دختر پیغمبر خود را می کشید. یزید ملعون گفت: این نصرانی را بکشید، تا آبروی مرا در کشور خود نبرد. چون نصرانی احساس کرد که یزید در صدد کشتن اوست گفت: بدان که من دیشب پیغمبر شما را بخواب دیدم که به من فرمودند: ای نصرانی، تو اهل بهشتی و من از سخن آن حضرت در شگفت شدم. «أشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» شهادتین گفت و از جای خود پرید و سر حسین علیه السلام را برداشت و بر سینه گرفت و او را می بوسید و گریه می کرد تا کشته شد. (۱) در مقتل ابی مخنف است که رأس الجالوت با یزید تکلم کرد و گفت: ای یزید، به خدا

قسم بگو که این سر بریده از کیست؟ و گناه وی چیست؟ گفت: این سر حسین بن علی بن ابیطالب است که مادرش فاطمه دختر محمد بن عبدالله پیغمبر ما بود. پرسید: به چه جهت او را کشتی؟ گفت: اهل عراق برای او نامه نوشتند و دعوت کردند که بیاید حاکم بر ایشان شود، فرماندار من عبیدالله بن زیاد او را کشت. رأس الجالوت گفت: او پسر دختر پیغمبر است، چه کسی به خلافت از او سزاوارتر است!!

ص: ۷۱۰

ی زید، بدان که بین من و حضرت داود سی و سه پدر فاصله است ۱۱۰۹ و هنوز طائفه یهود مرا تعظیم و احترام می کنند، و خاک قدم مرا برای تبرک بر می دارند و به سر و صورت خود می مالند. بی حضور من ازدواج نمی کنند، و بدون من امری را صحیح نمی دانند. ولی دیروز پیامبر شما در میانتان بود، امروز فرزندش را کشتید. بخدا شما بدترین امت های عالم می باشید. یزید در غضب شد و گفت: اگر نه این بود که پیغمبر ما فرمود: «من آذی معاهدا کنت خصمه یوم القیامه» (۱) به خاطر جسارت تو را می کشتم. رأس الجالوت گفت: ای یزید، آیا پیغمبر با کسی که معاهد را اذیت کند دشمن است، ولی کسی که فرزندش را بکشد دشمن نیست؟! قربان همچو پیامبری، بعد رو به سر بریده ی سیدالشهداء علیه السلام کرد و گفت: یا ابا عبدالله، در پیشگاه جدت برای من گواهی بده، که من شهادت می دهم که خدائی جز خدای یگانه نیست و شریک ندارد، و شهادت می دهم که جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر خداست.

یزید دستور داد تا او را کشتند... (۲) از کسانی که بر یزید ملعون اعتراض کرد جاثلیق رئیس مسیحیان بود، وی بر یزید وارد شد، نگاهی بر سر امام حسین علیه السلام کرد که در طشت طلا جای داده بودند، گفت: این سر کیست؟ یزید گفت: این سر حسین بن علی است که مادرش فاطمه دختر رسول الله است.

ص: ۷۱۱

۱- ۱۱۱۰. کسی که اذیت کند کسی را که با اسلام قرارداد و معاهده دارد، روز قیامت من دشمن او هستم.

۲- ۱۱۱۱. ریاض القدس: ۲: ۲۹۹.

جاثلیق گفت: برای چه سزاوار کشتن شد؟ یزید جواب داد: اهل عراق او را برای خلافت دعوت کردند، بعد والی من عبیدالله بن زیاد او را کشت، و سرش را نزد من فرستاد. جاثلیق مسیحی گفت: ای یزید، در این ساعت که من در کلیسا خوابیده بودم، صیحه و صدائی شنیدم، و دیدم جوانی مانند آفتاب از آسمان به همراه فرشتگان فرود آمدند. گفتم: این کیست؟ گفتند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با فرشتگان برای فرزندش حسین عزاداری می کنند. سپس گفت: وای بر تو ای یزید، خداوند تو را نابود کند. یزید در خشم شد و گفت: خواب دروغ بر علیه ما آوردی! ای غلامان او را بگیرید. (غلامان یزید آمدند و او را به زمین می کشیدند) دستور داد تا او را بزنند، او را به سختی زدند. جاثلیق رو به سر سیدالشهداء علیه السلام کرد و صدا زد: یا ابا عبدالله، برای من در پیشگاه جدت گواه باش و شهادتین را به زبان آورد. یزید به خشم آمد و گفت: او را به دار کشید. جاثلیق گفت: ای یزید، آنچه خواهی بکن، این پیامبر است که برابر من ایستاده، پیراهنی از نور و تاجی از نور در دستش می باشد و به من می گوید: فاصله میان تو، که این تاج را بر سر نهی و این پیراهن را به پوشی نیست جز اینکه از دنیا خارج شوی، بعد تو در بهشت رفیق من هستی. آنگاه به دست یزید به شهادت رسید. (۱)

در حدیث است که دو سر را در مجلس شراب حاضر کردند، اول؛ سر پیامبر، یحیی بن زکریا علیه السلام و دوم؛ سر وصی پیامبر، حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام.

ص: ۷۱۲

اما سر یحیی را وقتی که به مجلس کشنده ی او آوردند، چون نظر او بر سر یحیی افتاد، دید لبهای یحیی حرکت می کند، گفت: او را پیش آورید، چون نزدیک او بردند شنید که سر یحیی او را موعظه می کند و می فرماید: باید ستمکاران از خدا بترسند و به فکر مرگ و محاسبه قیامت باشند. چون این سخن شنید پشیمان شد و گفت: این سر را ببرید و به بدنش ملحق سازید و آن را غسل دهید و کفن کنید، و به روایتی؛ امر کرد که هفت کفن بر او پوشانیدند. اما سر حسین علیه السلام را وقتی به مجلس کشنده ی او یزید پلید آوردند، دید که لبهای اطهرش حرکت می کند، گفت: این را نزدیک بیاورید بینم چه می گوید. چون نزدیک آوردند آن بی حیا گوش داد، شنید که آن حضرت این آیه را تلاوت می فرماید: (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون). چون یزید آن را شنید در غضب آمد و گفت: ای حسین، هنوز مرا تهدید می کنی و سرزنش می نمائی! امر کرد چوب خیزران - که نحس ترین چوبهاست - حاضر کردند، آن ظالم بی رحم چوب را بر لب و دندانهای خشکیده آن مظلوم اشاره می کرد، بلکه از روی خشم و غضب می زد. صاحب «عوامل» روایت کرده که: «انه یضرب بقضیه أنف الحسین و عینیه و یطعن فی فمه الشریف» «با چوب خود بر بینی و چشمهای آن حضرت، و بر دهان آن جناب ضربت می زد». به همین مضمون از ابن زیاد نیز روایت نموده است. تفاوت دیگر با سر یحیی آن بود که سر یحیی را کسی چوب بر آن نمی زد.

دیگر وقتی سر یحیی را وارد مجلس قاتلش کردند، زنان و اطفال با او

نبودند اما وقتی سر آن مظلوم را وارد آن مجلس کردند، زنان و دختران او را همه اسیروار وارد نمودند. مردی شامی گوید: چون سر حسین علیه السلام را در مجلس یزید گذاشتند، آن حرامزاده شروع کرد به چوب زدن بر آن سر مقدس. دیدم دختر سه ساله را که در برابر یزید ایستاده بود و هر دفعه که آن ملعون چوب می زد، آن دخترک دستهای خود را بالا می برد و بر سر و صورت خود می زد و می گفت: «یا اَبَتاه، لیتنی کنت عمیاء و لا اَراک بهذا الحال. یا اَبَتاه، لیتنی مت قبل هذا الیوم و لا اَری رأسک مخضبا بالدماء و مضروبا برمح الأعداء» «ای پدر، کاش کور شده بودم و تو را با این حال نمی دیدم. ای پدر، کاش پیش از این مرده بودم و سر بریده ی تو را نمی دیدم که دشمنان چوب و نیزه بر آن می زنند»، و به این دل ما را بسوزانند و ما را در مجلس، خوار و ذلیل نمایند. آن شامی گفت: پرسیدم این دختر کیست؟ گفتند: این دختر حسین علیه السلام است. دیدم در پهلوی او زنی را که با دست بسته و چشم گریان ایستاده و با سوز دل می نالد و اشک حسرت از دیده می بارد، و آهسته آهسته می گوید: ای برادر، کاش خواهرت زینب مرده بود و تو را به این حال مشاهده نمی کرد. آن شامی گفت: چون این احوال را از آن اسیران مشاهده نمودم، دلم سوخت و نتوانستم صبر کنم، از مجلس بیرون رفتم. (۱) مرحوم شیخ صدوق قدس سره روایتی از امام رضا علیه السلام نقل کرده که خلاصه آن چنین است: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را به شام آوردند، یزید دستور داد سفره ای گسترده و

با یارانش بر سر آن سفره غذا و آب جو می خوردند، چون فارغ شدند

ص: ۷۱۴

دستور داد سر مبارک را در طشتی زیر تخت خود نهادند، و بر روی آن تخت ص: ی شطرنج گشود و شطرنج بازی می کرد، و حضرت امام حسین و پدر و جدش علیهم السلام را استهزاء می کرد. دنباله ی حدیث امام رضا علیه السلام می فرماید: «فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شرب الفقاع و اللعب بالشطرنج، و من نظر الى الفقاع أو الى الشطرنج فليذكر الحسين عليه السلام و ليلعن يزيد و آل زياد، يمحو الله عز و حل بذلك ذنوبه و لو كانت كعدد النجوم» «هر کس از شیعیان ما باشد باید از نوشیدن آب جو و بازی با شطرنج خودداری کند، و هر کس نگاهش به آب جو و شطرنج افتاد باید امام حسین علیه السلام را یاد کند و یزید و آل زیاد را لعنت کند، اگر چنین کند خداوند گناهانش را - اگر چه به عدد ستارگان باشد - محو فرماید»

خطبه ی حضرت زینب در مجلس یزید

حضرت زینب علیها السلام چون اشعار کفرآمیز یزید را شنید و جسارت آن ملعون به سر مبارک حسین علیه السلام را مشاهده کرد خطبه مهمی انشاء فرمود، که ما عبارت مرحوم سید بن طاووس را نقل می کنیم: زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام پیا خاست و گفت: سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است و درود خداوند بر پیامبر و همه ی فرزندانش. خداوند سبحان راست گفت که فرمود: (ثم کان عاقبه الذین أساؤا السوای أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤون) (۲) ای یزید، تو که زمین و آسمان را از هر طرف بر ما تنگ گرفتی و ما را مانند کنیزان به اسیری می کشی، به گمانت که این خواری ماست در پیشگاه خداوند، و تو را نزد خدا احترامی است؟ و این که قدر تو در نزد خداوند بزرگ است که این چنین باد در بینی انداختی، و متکبرانه نگاه می کنی! شاد و خرمی که پایه های دنیا را به سود خود محکم دیده، و رشته ی کارها را بهم پیوسته مشاهده نموده، و حکومت و قدرتی را که از آن ما بود بدون مزاحم بدست آوردی. آرام آرام، مگر گفتار خدا را فراموش کرده ای که: (و لا یحسبن الذین کفروا أنما نملی لهم خیر لأنفسهم انما نملی لهم

ص: ۷۱۶

-
- ۱- ۱۱۱۴. عیون الأخبار: ۲: ۲۱ ب ۳۰ ح ۵۰، من لا یحضره الفقیه: ۴: ۳۰۱، وسائل: ۲۵: ۳۶۳، بحار الانوار: ۲۳۷. ۷۹، و ج ۴۵: ۱۷۶.
- ۲- ۱۱۱۵. عاقبت کار آنانکه بسیار کار زشت کردند این است که آیات الهی را تکذیب و آن را مسخره می کنند. (سوره ی روم، آیه ی ۱۰).

«أمن العدل يابن الطلقاء ۱۱۱۷ تخدير ك حرائك و امائك، و سوقك بنات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم سبايا، قد هتكت ستورهن و أبدیت جوههن تحدو بهن الأعداء من بلد الى بلد، و يستشرفهن أهل المناهل و المناقل و يتصفح جوههن القريب و البعيد و الدنى و الشريف. ليس معهن من رجالهن ولى و لا من حماتهن حمى»: ای فرزند آزاد شدگان (بوسیله ی جد ما)، این رسم عدالت است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای داده ای، ولى دختران رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم اسیر و دست بسته در برابرت، پرده های احترامشان را هتک شده و صورتهايشان نمایان، دشمنان آنان را شهر به شهر می گردانند و در مقابل دیدگان مردم بیابانی و کوهستانی، و در چشم انداز هر نزدیک و دور و هر پست و شریف. نه از مردانشان سرپرستی دارند و نه از یارانشان حمایت کننده ای». چگونه می توان امیدوار بود به مراقبت و دلسوزی کسی که دهانش جگرهای پاکان را بیرون انداخت (چون نتوانست بجود) و گوشتش از خون شهیدان روئید؟! و چه انتظار در تأخیر دشمنی ما اهل بیت از کسی که

ص: ۷۱۷

۱- ۱۱۱۶. آنانکه کافر شدند گمان نکنند مهلتی که ما به آنان می دهیم بخیر آنان است، همانا به آنها مهلت می دهیم که گناهشان فزونتر گردد، و عذاب خوار و ذلیل کننده برای آنان آماده است. {سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۸}.

با دیده ی بغض و دشمنی و توهین و کینه جوئی بر ما نگریست.

پس از اینهمه جنایت بدون اینکه خود را گنهکار بینی و بزرگی این عمل را درک کنی می گوئی: لأهلوا و استهلوا فرحاتهم قالوا یا یزید لا تشل کاش بودید و خوشحال می شدید و به من می گفتید ای یزید دستت درد نکند. در حالی که با چوب دستی قصد دندانهای ابی عبدالله علیه السلام، سرور جوانان بهشت می کنی و به دندانهای حضرت می زنی! چرا چنین نکنی تو که دلهای ما را مجروح کردی و ریشه ی ما را درآوردی و از بیخ بریدی. با این خونی که از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ستارگان درخشان روی زمین از اولاد عبدالمطلب ریختی، و پدران را صدا می زنی بگمانت که صدایت به گوششان می رسد! به همین زودی به جایی که آنان هستند خواهی رفت، و آن وقت آرزو خواهی کرد که ای کاش دستت چلاق و زبانت لال بود و چنین حرفی نمی زدی، و کاری که کرده ای نمی کردی! بار الها، حق ما را بازگیر و از آنکه بما ستم کرد انتقام گیر، و خشم خود را بر کسی که خونهای ما را ریخت و یاران ما را کشت، فرود آر. یزید، بخدا قسم ندیدم مگر پوست خود را، و نبریدی مگر گوشت خود را، و مسلما با همین بار گناهی که از ریختن خون ذریه رسول خدا و هتک احترام او در خاندان و خویشانش بر دوش داری به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خواهی شد، هنگامی که خداوند همه را جمع می نماید و پراکندگی آنان را گرد آورد، و حق آنان را باز گیرد: (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند

و همین تو را بس که خداوند حاکم است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم طرف دعوا و جبرئیل پشتیبان او. به زودی آنکه برای تو سلطنت آراست (پدرت معاویه) و تو را به گردن مسلمانان سوار کرد، خواهد فهمید که پاداش بدی نصیبت ستمکاران است و کدامیک از شما جایگاهش بدتر و سپاهش ناتوانتر است. اگر چه پیش آمدهای ناگوار روزگار مرا به سخن گفتن با تو کشانده، ولی در عین حال ارزش تو از نظر من ناچیز، و سرزنشت بزرگ و ملامتت بسیار است. چه کنم که چشمها پر اشک و سینه ها سوزان است. هان، شگفت آور و مایه ی شگفتی است که افراد نجیب حزب خدا در جنگ بدست حزب شیطان و آزاد شدگان کشته شوند، و خون ما از این دستها می چکد. و این دهن هاست که از گوشت ما پر آب شده، و این پیکرهای پاک و پاکیزه که پی در پی خوراک گرگهای درنده گشته، و در زیر چنگال بچه کفتارها به خاک آلوده شده است. و اگر امروز ما را برای خود غنیمتی می پنداری، به همین زودی خواهی دید که مایه ی زیانت بوده ایم، و آن هنگامی است که هر چه از پیش فرستاده ای خواهی دید و پروردگار تو بر بندگان ستم روا نمی دارد. من شکایت به نزد خدا برم و تو کلم بر اوست، هر دامی داری بنه (هر نیرنگی که خواهی بزنی) و هر اقدامی که توانی بکنی، و از هر کوششی دریغ مدار، که به خدا سوگند ذکر و نام ما را محو نتوانی کرد، و وحی ما

ص: ۷۱۹

۱ - ۱۱۱۸. آنانکه در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار، بلکه زنده اند و در نزد پروردگار خود روزی می خورند. {آل عمران، آیه ی ۱۶۹}.

را از میان نخواهی برد، و به ما نخواهی رسید. و این ننگ از دامن تو شسته نخواهد گشت، مگر نه این است که رأی تو باطل است و روزهای قدرتت انگشت شمار، و اجتماع پراکنده، روزی می رسد که منادی ندا می کند: «ألا لعنه الله على القوم الظالمين» «هان لعنت خدا بر ستمکاران باد».

پس سپاس پروردگار جهانیان را، که اول ما را خوشبختی و مغفرت، و آخر ما را با شهادت و رحمت پایان داد، و از خدا می خواهم که پاداش آنان را بطور کامل و هر چه بیشتر عطا فرماید، و ما را بازماندگان نیکی گرداند، که او مهربان و با محبت است و خداوند ما را بس است و وکیل نیکوئی است. یزید در جواب شعری بدین مضمون خواند: بسا ناله ای کان پسندیده تر که آسان بود نوحه بر نوحه گر

ص: ۷۲۰

۱- ۱۱۱۹. لهوف : ۱۸۱، و به مشیرالأحزان : ۱۰۱، و بحار الانوار: ۴۵: ۱۳۳، و مقتل مقرر: ۴۶۱ و بلاغات النساء : ۲۱، و مقتل خوارزمی: ۶۴: ۲ و... مراجعه شود.

خطبه ی حضرت سجاد علیه السلام در مسجد شام

یزید امر کرد که اهل بیت رسالت علیهم السلام را به زندان بردند، و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را با خود به مسجد برد. آنگاه خطیبی را طلبید و دستور داد به منبر بالا رود، آن خطیب ناسزای بسیار به حضرت امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام گفت، و معاویه و یزید - علیهما اللعنه - را محمد بسیار کرد (به نقل کامل بهائی: شیخین را ستایش کرد). حضرت امام زین العابدین علیه السلام او را ندا کرد: «ویلک ایها الخاطب، اشتریت مرضاه المخلوق بسخط الخالق، فتبوا مقعدک من النار» «وای بر تو ای خطیب که برای خشنودی مخلوق، خدا را بخشم آوردی، جای خود را در جهنم مهیا بدان». آنگاه حضرت از یزید اجازه خواست که به منبر برود، فرمود: «یا یزید، ائذن لی حتی أصعد هذه الأعواد، فأتکلم بکلمات الله فیهن رضا، و لهؤلاء الجلساء فیهن أجر و ثواب» «ای یزید، مرا رخصت ده تا بر این چوبها بالا روم، و کلمه ای بگویم که خشنودی خدا در آن باشد، و اهل مجلس از شنیدن آن اجر و ثواب برند». یزید راضی نشد، اهل مجلس و حاضران گفتند: او را رخصت بده می خواهیم سخن او را بشنویم. یزید گفت: اگر به منبر رود تا مرا با آل سفیان رسوا نکند فرود نیاید! گفتند: از این

نوجوان چه بر می آید؟! یزید گفت: «انه من أهل بیت قد زقوا العلم زقا»

او از خاندانی است که در کودکی علم را با شیر مکیده اند (در شیرخوارگی به عالم و کمال آراسته اند). شامیان اصرار کردند، پسر یزید نیز از او درخواست کرد تا اجازه داد. آن حضرت بالای منبر رفت، خداوند را حمد و ستایش کرد، و خطبه ای خواند که دیده ها گریان شد و دلها به فزع آمد، فرمود: «أیها الناس، أعطینا ستا و فضلنا بسیع: أعطینا العلم و الحلم و السماحه و الفصاحه و الشجاعه و المحبه فی قلوب المؤمنین. و فضلنا بأن منا النبی المختار محمدا، و منا الصدیق و منا الطیار و منا أسد الله و أسد رسوله و منا سبط هذه الأمة (و منا مهدی هذه الأمة (معالی) و المهدی الذی یقتل الدجال (کامل)).» ای مردم، به ما شش چیز داده شده (که حد اعلائی آن را داریم) و به هفت چیز بر دیگران فضیلت و برتری یافتیم (که غیر از ما ندارد). اما آن شش چیز؛ دانش است و بردباری و بخشش و فصاحت و دلاوری و دوستی در دل مؤمنان. اما آن هفت چیز که بدانها بر دیگران برتری داریم؛ پیغمبر مختار محمد صلی الله علیه و آله وسلم از ماست، و صدیق (که اول به او ایمان آورد یعنی علی علیه السلام) از ماست، و جعفر طیار از ماست، و حمزه شیر خدا و رسول او از

ماست، و دو سبط این امت از مایند (هفتم را معالی و کامل بهائی نقل کرده که فرمود) مهدی این امت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از ماست (یا آن مهدی که دجال را می کشد از ماست). «من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی أنبأته بحسبی و نسبی أیها الناس، أنا ابن مکة و منی، أنا ابن زمزم و الصفا، أنا ابن من حمل الرکن بأطراف الردا، أنا ابن خیر من ائترر و ارتدی، أنا ابن خیر من انتعل و احتفی، أنا

ابن خیر من طاف و سعی، أنا ابن خیر من حجی و لبی. أن ابن من حمل علی البراق فی الهواء، أنا ابن من أسری به من المسجد الحرام الی المسجد الأقصى، أنا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدره المنتهی، أنا ابن من دنا فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی. أنا ابن من صلی بملائکة السماء، أنا ابن من أوحی الیه الجلیل ما أوحی، أنا ابن محمد المصطفی.» (با این معرفی کوتاه) هر کس مرا شناخت که شناخت و هر کس نشناخت حسب و نسب خود را به او خبر دهم. ای مردم، منم فرزند مکه و منی، منم فرزند زمزم و صفا، منم فرزند آنکه حجرالأسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب کرد، منم پسر بهترین کسی که ازار و رداء پوشید، منم فرزند بهترین کسی که کفش پوشید و پای برهنه رفت، منم پسر بهترین کسی که طواق و سعی انجام داد، منم

پسر بهترین کسی که حج کرد و تلبیه گفت. منم پسر آنکه در آسمان بر براق سوار شد، منم فرزند کسی که او را شبانه از مسجدالحرام تا مسجد اقصی سیر دادند. منم پسر آنکه جبرئیل او را به سدره المنتهی رسانید، منم پسر کسی که به خداوند نزدیک و نزدیکتر شد، پس به اندازه ی دو کمان یا نزدیکتر بود. منم پسر آنکه با ملائکه آسمان نماز گزارد، منم فرزند آنکه خداوند جلیل به او وحی فرمود آنچه را وحی فرمود. منم فرزند محمد مصطفی.» أنا ابن علی المرتضی، أنا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا: لا اله الا الله، أنا ابن من ضرب بین یدی رسول الله بسیفین، و طعن برمحین، و هاجر الهجرتین، و بايع البيعتین، و قاتل بیدر و حنین، و لم یکفر بالله طرفه عین. أنا ابن صالح المؤمنین، و وارث النبیین، و قام الملحدين، و

يعسوب المسلمین، و نور المجاهدین، و زین العابدین، و تاج البکائین، و أصبر الصابرين، و أفضل القائمین من آل یاسین رسول رب العالمین. أنا ابن المؤید بجبرئیل، المنصور بمیکائیل، أنا ابن المحامی عن حرم المسلمین، و قاتل المارقین و الناکثین و القاسطین، و المجاهد أعداءه الناصبین، و أفخر من مشی من قریش أجمعین، و أول من أجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنین، و أول السابقین، و قاصم المعتدین و میید المشرکین. و سهم من مرامی الله علی المنافقین،

و لسان حکمه العابدین، و ناصر دین الله، و ولی أمر الله، و بستان حکمه الله، و عیبه علمه. سمح، سخی، بهی، بهلول، زکی، أبطحی، رضی، مقدم، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام، قاطع الأصاب، و مفرق الأحزاب، أربطهم عنانا، و أثبتهم جنان، و أمضاهم عزیزه، و أشدهم شکیمه، أسد باسل. يطحنهم فی الحروب اذا ازدلفت الأسنه، و قربت الأعنه، طحن الرحا، یندروهم فیها ذرو الريح الهشیم. لیث الحجاز و كبش العراق، مکی مدنی خیفی عقبی بدری إحدى شجرى مهاجرى، من العرب سیدهها، و من الوغی لیثها، وارث المشعرین، و ابو السبطين الحسن و الحسین. ذاک جدی علی بن أبی طالب». «منم فرزند علی مرتضی، منم فرزند آنکه با شمشیر بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به وحدانیت خداوند قائل شدند و لا اله الا الله گفتند. منم آنکه با دو شمشیر در پیش رسول خدا جنگید، و به دو نیزه اهل کفر و عناد را دفع فرمود، و دو هجرت نمود، و دو بار بیعت کرد، و کافران را در جنگ بدر و حنین کشت، و یک چشم بهم زدن به خدا کافر نشد. منم فرزند صالح مؤمنان، و وارث پیامبران و از بین برنده ی ملحدان،

و امیر مسلمانان، و نور جهاد کنندگان، و زینت عابدان، و افتخار بسیار گریه کنندگان، و صبر کننده ترین صابران، و بهترین

نمازگزاران از آل یاسین، فرستاده ی پروردگار جهانیان. منم فرزند کسی که به جبرئیل تأیید شد و به میکائیل یاری گردید. منم فرزند حمایت کننده ی مسلمانان، و کشنده ی مارقان و ناکثان و قاسطان، و کسی که با دشمنان خود مجاهده کرد. منم فرزند بزرگوارترین مردم از قریش، و اولین کسی که دعوت خدا و رسول او را اجابت کرد. اولین مؤمنان و اولین پیشی گیرندگان، و از بین برنده ی ستمکاران (و شکننده ی کمر متجاوزان)، و براندازنده ی مشرکان. و تیری از کمان خدا بر منافقین، و زبان حکمت عابدین، و یاری کننده ی دین خدا، و ولی امر او، و گلستان حکمت خدا و صندوق علم او (حامل علم الهی). جوانمرد، بخشنده، بزرگوار، شجاع، پاکیزه، ابطحی، پاکیزه از هر آلودی، پیشگام (در مشکلات)، رادمرد قهرمان، صبر کننده، دائما روزه دار، تهذیب شده، شب زنده دار، قطع کننده ی نسلها و متفرق کننده ی احزاب، با استقامت تر از همه و آنکه دلش از همه کس ثابت تر بود، و عزیمتش از همه محکمتر، در دفاع از حق سر سخت تر از همه، شیر بیشه ی شجاعت. زمانی که جنگ شدت می یافت، و سر نیزه ها پیشی می گرفت و لشکر نزدیک می شد، دشمنان را چون سنگ آسیا خرد و هلاک نموده، و آنان را چون

بادی که برگ خشک درختان را پراکنده می نماید متفرق می نمود. شیر بیشه ی حجاز، مرد مردانه ی عراق، مکی مدنی خیفی، عقبی، بدری، احدی، شجری، مهاجری (منسوب به همه ی این مکانها، چون حضرت امیرالمؤمنین (ع) در هر کدام از این جاها افتخاری برای خود کسب نموده اند که به این اوصاف و القاب بیان شده است) سید عرب و شیر میدان نبرد، وارث مشعر و منا و پدر دو سبط رسول خدا؛

یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام، (آنکه این اوصاف را برای او شمردم) او جد من علی بن ابیطالب است. «ثمن قال: أنا ابن فاطمه الزهراء، أنا ابن سیده النساء، (أنا ابن خدیجه الکبری، أنا ابن المقتول ظلما، أنا ابن المجزور الرأس من القفا، أنا ابن العطشان حیت قضی، أنا ابن طریح کربلا، أنا ابن مسلوبه العمامه والرداء. أنا ابن من بکت علیه ملائکه السماء، أنا ابن من ناحت علیه الجن فی الأرض و الطیر فی الهواء، أنا ابن من رأسه علی السنان یهدی، أنا ابن من حرمه من العراق الی الشام تسبی)». (۱) «سپس فرمود: منم فرزند فاطمه زهرا، منم فرزند سیده زنان، منم فرزند خدیجه کبری، منم فرزند

کسی که به ظلم او را کشتند، منم فرزند کسی که سرش را از قفا جدا کردند. منم فرزند آنکه او را با لب تشنه شهید کردند، منم فرزند به خون غلطیده کربلا، منم فرزند آنکه عمامه و رداء او را دزدیدند. منم فرزند آنکه ملائکه آسمان بر او گریه کردند، منم فرزند کسی که جنیان در زمین و مرغان در هوا براو نوحه کردند، منم فرزند آنکه سرش را بر نیزه کردند و در شهرها گردانیدند. منم فرزند آنکه عیال او را اسیر کرده و از عراق به شام آوردند...». و از این قبیل اوصاف و مفاخر پدران خود را ذکر نمود، چندانکه خروش از مردم برخاست و صدا به گریه بلند شد. یزید ترسید که بر علیه او آشوب شود، به مؤذن دستور داد که اذان بگو،

ص: ۷۲۷

۱- ۱۱۲۰. فرازی را که در داخل پرانتز آوردیم، علامه مجلسی به جهت اختصار انداخته است، از معالی السبطين {۱۰۶:۲} آن را افزودیم.

تا آن حضرت سخن خود را قطع کند. چون مؤذن گفت: «الله اکبر» حضرت فرمود: «از خداوند چیزی بزرگتر نیست». چون مؤذن گفت: «أشهد أن لا اله الا الله»، حضرت فرمود: «مو و پوست و گوشت و خون من به وحدانیت خداوند گواهی می دهد». چون مؤذن گفت: «أشهد أن محمدا رسول الله» (آن حضرت عمامه از سر برداشت و به مؤذن گفت: تو را به این محمد قسم می دهم دمی ساکت باش. کامل بهائی).

آنگاه رو به یزید کرد و فرمود: «محمد هذا جدی أم جدك یا یزید؟ فان زعمت أنه جدك فقد كذبت و كفرت، و ان زعمت أنه جدی فلم قتلت عترته». «آیا این محمد جد من است یا جد تو ای یزید؟ اگر گوئی جد تو است دروغ گفته ای و کافر شدی، و اگر می دانی که جد من است، پس چرا عترت او را کشتی؟!». و به روایت دیگر: دارائیش را غارت کردی و زنانش را اسیر نمودی، این را گفت و گریبان خود را چاک زد و گریست و خطاب به مردم فرمود: به خدا در این دنیا جز من کسی نیست که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، چرا این مرد به ستم پدر مرا کشت و ما را چون رومیان اسیر کرد. سپس فرمود: ای یزید، این کار را می کنی و می گوئی محمد رسول خداست، و رو به قبله می ایستی، وای بر تو در روز قیامت که جد و پدرم دشمن تو باشند! ای

یزید به مؤذن فریاد زد که اقامه ی نماز بگو، میان مردم هیاهو و زمزمه بزرگی برخاست و برخی با او نماز خواندند و برخی نماز نخوانده پراکنده شدند. (۱) بزرگان نوشته اند: یزید از این جریان بسیار ترسید، چه این که بیم آن می رفت که علیه او آشوب و فتنه برپا شود، لذا رفتار خود را با اهل بیت علیه او آشوب و فتنه برپا شود، لذا رفتار خود را با اهل بیت عوض کرد و به پاسبانان و نگهبانان دستور داد با آنها مدارا کنند، و آنها را آزاد بگذارند. گاهی امام سجاد علیه السلام را بمجلس خود می خواند و قتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به ابن زیاد نسبت می داد و او را لعنت می کرد، و به ظاهر اظهار ندامت و پشیمانی می کرد، و

غرض او از این کار جلب توجه عامه مردم و حفظ سلطنت خویش بود، نه این که واقعا پشیمان شده باشد. - لعنه الله علیه و علی آبائه و الراضین بفعله - به روایت «کامل بهائی»، حضرت زینب علیها السلام از آن حرامزاده خواست تا اجازه دهد برای امام حسین علیه السلام مجلس عزا و ماتم بر پا کند، و آن حرامزاده از ترس اجازه داد. بعضی نقل کرده اد؛ هفت روز مجلس عزا ادامه داشت و هر روز جمع بی شماری از زنان شامی در آن مجلس حاضر می شدند و سوگواری می نمودند. و نزدیک بود مردم بر سرای یزید هجوم بردند و او را بکشند. مروان از این جریان باخبر شد و به یزید گفت: مصلحت نیست که اهل بیت را در شام نگهداری، آنها را به حجاز بفرست. یزید وسائل سفر آنها را آماده کرد و آنها را به مدینه فرستاد. (۲) تبلیغات بنی امیه در شام بر علیه امیرالمؤمنین و آل علی رضوان الله تعالی علیه به اندازه ای بود که مردم آن سامان، نسبت به رسول الله (ص) صلی الله علیه و آله و سلم اقرباء و خویش به غیر از بنی امیه نمی دانستند که در صحبت پیرمرد شامی با حضرت سجاد علیه السلام از کتاب «تجارب

ص: ۷۲۹

۱- ۱۱۲۱. بحارالانوار: ۱۳۷:۴۵، نفس المهموم: ۴۴۹، منتهی الامال: ۴۳۴:۱، معالی السبطين: ۱۰۴:۲، کامل بهائی: ۲: ۲۹۹ تا ۳۰۲.

۲- ۱۱۲۲. نفس المهموم: ۴۵۱، کامل بهائی: ۲: ۳۰۲.

السلف» قبلا نقل شد. ولی ورود اسراء اهل بیت عليهم السلام به شام و بیانات حضرت سجاد علیه السلام در منبر و خیابانهای دمشق، و صحبت زینب کبری علیها السلام در مجلس یزید، و تماس گرفتن مردم شام با امام علیه السلام و تحقیق حال از آن حضرت، پرده از روی کار برداشت و یزید رسوا شد، و لذا نمی توانست اسراء را بیشتر در شام نگهدارد. هنگامی که مردم علی بن الحسین علیه السلام را شناختند، با یکدیگر می گفتند: این چه عملی بود که این کافر ملحد کرد، فرزند پیغمبر را کشت و عیالش را مانند اسیران روم به شام آورد. برای حسین علیه السلام مجلس عزا بپا کردند. چون این خبر بگوش یزید رسید، امر کرد تا قرآن را جزء جزء کردند، و چون مردم از نماز فارغ می شدند در مساجد به هر یک جزوه ای از قرآن می دادند تا به خواندن قرآن

مشغول شوند و دیگر ذکری از واقعه کربلا نمایند (نظیر همین سیاست را کنون در عربستان سعودی می بینیم). (۱) یزید به اهل بیت اجازه داد برای امام حسین علیه السلام عزاداری کنند، و به علی بن الحسین علیه السلام وعده داد که سه حاجت از او برآورد، و به آنها پیشنهاد کرد که اگر می خواهند در شام بمانند. آنها نپذیرفتند و گفتند: ما را به مدینه جدمان برگردان. یزید نعمان بن بشیر را که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود خواست و به او دستور داد که آنها را آماده سفر کند، و او را راهنمای راه و همراه آنها فرستاد. (۲) مرحوم سید بن طاووس نقل کرده که: یزید بن علی بن الحسین علیه السلام گفت: سه حاجتی را که وعده داده بودم برآورم بگو، آن حضرت فرمود: اول آنکه اجازه دهی برای آخرین بار صورت سید و مولای و پدر خود حسین را

ص: ۷۳۰

۱- ۱۱۲۳. مقتل ابی مخنف: ۲۱۸، تذکره الشهداء: ۴۳۰.

۲- ۱۱۲۴. نفس المهموم: ۴۶۳.

ببینم. دوم آنکه آنچه از اموال و وسائل من برده اند برگردانی. سوم آنکه اگر تصمیم کشتن مرا داری کسی را به همراه این زنان بفرست تا آنان را به حرم جدشان برساند. یزید لعین گفت: اما روی پدرت را که هرگز نخواهی دید. و اما از کشتن تو، گذشتم و تو را بخشیدم و زنان را جز تو کسی دیگر به مدینه باز نمی گرداند. و اما آنچه از شما برده اند؛ من از خود چندین برابر قیمتش را می پردازم. آن حضرت فرمود: مال تو را که نمی خواهم و ارزانی خودت باد، و من که اموال تاراج شده را باز خواستم بدین منظور بود که جزء آن اموال پارچه ی دست بافت دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و روسری و گردن بند و پیراهنش بود. یزید دستور داد که این اثاثیه را باز گردانیدند و دویست دینار هم از مال خودش اضافه کرد.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام (به خاطر مصالحتی) آن دویست دینار را قبول کرد و میان فقرا تقسیم نمود. سپس یزید دستور داد که اسیران خانواده ی امام حسین علیه السلام به وطن های خودشان مدینه الرسول باز گردند. (۱) بزرگان نقل کرده اند که یزید همراه بشیر عده ای مأمور گماشت تا در بازگشت اهل بیت به مدینه آنها را همراهی کنند. کاشفی در «روضه» و قرمانی در «اخبار الدول» نقل کرده: سی نفر با نعمان بن بشیر همراه اهل بیت بودند. (۲) مرحوم سپهر و واعظ قزوینی می نویسند: یزید سرهنگ خود را با پانصد سوار همراه ایشان کرد. (۳) شاید این قول به واقع نزدیکتر باشد، چون یزید می ترسید در بین راه مردم بر علیه او آشوب کنند، و لذا این تعداد از مأمورین خود را همراه اهل بیت کرد، ولو به ظاهر اظهار احترام، و سفارش آنها را می کرد.

ص: ۷۳۱

۱- ۱۱۲۵. لهوف : ۱۹۴.

۲- ۱۱۲۶. روضه الشهداء : ۳۹۱.

۳- ۱۱۲۷. ناسخ التواریخ: ۳: ۱۷۵، ریاض القدس: ۲: ۳۳۶.

یزید اهل بیت علیهم السلام را در مساکنی منزل داده بود که: «لا- تقیهن من حر و لا- برد، حتی تقرت الجلود و سال الصدید بعد کن الخدود و ظل الستور و الصبر ظاعن و الجزع مقیم و الحزن لهن ندیم». «از گرما و سرما ایشان را نگاه نمی داشت تا این که بدنهای ایشان پوست باز کرد، و زرداب جاری شد، بعد از آنکه آن بانوان در پرده های حجاب مستور بودند. شکیبائی کوچ کرد و جزع باقی ماند و اندوه همنشین آنان شد» (۱) از بعضی کتب نقل شده که مسکن و مجلس اهل بیت علیهم السلام در شام در خانه ی خرابی بود، و مقصود یزید آن بود که آن خانه بر سر ایشان خراب شود و کشته شوند. (۲) یکی بنهاد سر بر بستر خاک یکی آهش کشیده سر به افلاک یکی می گفت آه ای نور عینم بیا ای مهربان بابا حسینم یکی می گفت عباس جوانم بیا بر باد بنگر خانمانم شیخ صدوق قدس سره روایت کرده که یزید دستور داد؛ زنان حسین علیه السلام را با علی بن الحسین علیه السلام در زندانی که از سرما و گرما جلوگیری نداشت جای دادند، تا چهره هایشان پوست گذاشت. و در بیت المقدس سنگی از زمین برداشته نشد جز آنکه خون تازه زیرش بود، و مردم

خورشید را بر دیوارها سرخ می دیدند، مانند روپوش و ملافه های رنگین

ص: ۷۳۲

۱- ۱۱۲۸. مثیر الأحزان : ۱۰۲، منتهی الآمال: ۱: ۴۳۷.

۲- ۱۱۲۹. منتهی الآمال: ۱: ۴۳۷.

تا اینکه علی بن الحسین علیه السلام با زنان از آنجا بیرون آمدند، و سر حسین علیه السلام را به کربلا برگرداندند. (۱) شیخ مفید رحمه الله می نویسد: یزید دستور داد زنان را در خانه ی جداگانه در آرند و علی بن الحسین علیهم السلام نیز نزد ایشان باشد. خانه ی چسبیده به خانه ی یزید را برای ایشان خالی کرده و چند روزی خاندان عصمت در آنجا ماندند. (۲) جمعی نقل کرده اند که یزید دستور داد سر مطهر امام علیه السلام را بر در قصر شوم او نصب کردند و به اهل بیت امر کرد که داخل خانه ی او شوند. چون زنان اهل بیت داخل خانه ی آن لعین شدند زنان آل ابوسفیان زیورهای خود را کنده، لباس ماتم پوشیدند و صدا به گریه و نوحه بلند کردند و سه روز ماتم داشتند. هند دختر عبدالله بن عامر که در آنوقت زن یزید بود و قبلا همسر امام حسین علیه السلام بوده، پرده را درید و از خانه بیرون دوید، - هنگامی که مجمع عام بود - به مجلس آن لعین آمد، و گفت: ای یزید سر مبارک فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر در خانه من نصب کرده ای! یزید برجست و جامه بر سر او افکند و او را برگردانید... (۳) نیز نقل شده که: یزید پس از جسارت‌هایی که به سر مقدس نمود، دستور داد سر مبارک را در مسجد جامع دمشق نصب کنند، - در همان محلی که سر شریف یحیی بن زکریا علیه السلام نصب شده بود - و سر مبارک سه روز در آنجا آویزان بود.

ص: ۷۳۳

۱- ۱۱۳۰. امالی صدوق: ۱۶۷ م ۳۱ ح ۴.

۲- ۱۱۳۱. ارشاد: ۲: ۱۲۶.

۳- ۱۱۳۲. منتهی الامال: ۱: ۴۳۳.

(۱) منهل بن عمرو گوید: حضرت سجاد علیه السلام را دیدم در حالیکه بر عصائی تکیه کرده بود و ساقهای پای او مانند نی شده و خون از ساقهای مبارکش جاری بود، و رنگ شریفش زرد بود.

گریه گلویم را گرفت، چون حال او را پرسیدم گریست و فرمود: چگونه است حال کسی که اسیر یزید می باشد، و زندهای ما تا بحال شکمهایشان از طعام سیر نگشته، و سرهای ایشان پوشیده نشده، و شب و روز به نوحه و گریه می گذرانند. ای منهل، ما همانند بنی اسرائیل در میان فرعونیان گشتیم که پسرانشان را می کشند، و زنانشان را زنده نگاه می داشتند. عرب بر عجم افتخار می کرد که محمد از عرب است، و قریش بر سایر عرب فخر می کرد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنهاست، ولی بر ما اهل بیت غضب کردند و ما را کشتند و از وطن رانده و پراکنده شده ایم. هیچگاه یزید ما را نمی طلبد مگر آنکه گمان می کنیم که می خواهد ما را بکشد «انا لله و انا الیه راجعون». منهل عرض کرد: ای آقای من، اکنون کجا می روید؟ فرمود: زندانی که ما در آن هستیم سقف ندارد و آفتاب ما را گداخته است و در آنجا هوا نمی بینیم، حال جهت ضعف بدن بیرون آمدم تا لحظه ای استراحت کنم و به جهت ترس بر زنها، زود برگردم. در این بین که با آن حضرت سخن می گفتم، صدای زنی بلند شد، حضرت مرا رها کرد و به سوی آن بانو برگشت. چون دقت کردم آن زن جناب زینب دختر علی علیه السلام بود که او را صدا می زد: به کجا می روی ای نور دیده ام؟ امام برگشتند و من از آن حضرت جدا شدم و مدام

ص: ۷۳۴

او را یاد می کردم و می گریستم. (۱) از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که حزن یعقوب جهت یوسف به چه مرتبه بود، فرمود: به قدر هفتاد زن بیچه مرده.

اگر حزن یعقوب به قدر هفتاد زن داغ دیده بود آیا حزن یوسف چقدر بود! یوسف را به زندان بردند آنقدر گریست که اهل زندان به تنگ آمدند و گفتند: یا شب گریه کن یا روز، تا ما یکی از شب و روز را آرام گیریم، و حال آنکه زندان یوسف زندان عداوت نبود، بلکه زندان محبت بود، زیرا که به جهت محبت و عشقش او را به سوی خود می خواندند و او قبول نمی کرد به زندانش انداختند که قبول کند، و در زندان غل و زنجیر نداشت. سیدالساجدین علیه السلام را به زندان انداختند و غل جامعه به گردن و دست او بود، و از یکطرف زنان بی کس و خواهران و عمه ها و طفلان را در زندان به بند می دید. و او یلا در زندان که ایشان را از سرما و گرما نگاه نمی داشت، تا آنکه روهای شریف آنها از آفتاب پوست انداخت.

ص: ۷۳۵

۱- ۱۱۳۴. انوار نعمانیه: ۳: ۲۵۲، و به همین مضمون علی بن ابراهیم در تفسیر خود: ۲: ۱۳۴ سوره ی قصص از حضرت صادق علیه السلام، و مرحوم ابن نما در مثيرالأحزان: ۱۰۵، و مرحوم سید در لهوف: ۱۹۳ نقل کرده اند.

در شام مصیبت از جاهای دیگر بیشتر بود

امام زین العابدین علیه السلام به نعمان بن منذر مدائنی فرمودند: مصیبتی شدیدتر از آن زمانی که ما را وارد شهر شام کردند ندیدیم. عرض کرد: آن مصیبت چگونه بود؟ فرمودند: این ظالمان در آن حال هفت مصیبت بر ما وارد کردند که از زمان اسیری چنین مصیبتی بر ما وارد نیامده بود: اول - در حالی که شمشیرهای خود را برهنه کرده و نیزه های خود را استوار نموده بودند، دور ما را احاطه کردند. بر ما حمله کرده، کعب نیزه بر ما می زدند، ما را میان جمعیت اهل شام نگهداشتند، تا اهل طرب و طنبور و مزمار حاضر شوند، پس شادی می کردند و دف و طنبور می زدند. دوم - سرهای شهیدان را میان زنان و اطفال ما می آوردند، سر پدرم و سر عمویم عباس را مقابل کجاوه ی عمه ام زینب و ام کلثوم قرار دادند. و سر برادرم علی اکبر و پسر عمویم قاسم را در برابر خواهرم سکینه و فاطمه آوردند، و با سرها بازی می کردند، و چه بسیار بود که سرها بر روی زمین در میان دستها و پاهای اسبان می افتاد. سوم - از بالای بامهای خانه های شام آب و آتش بر سر ما می ریختند. وقتی آتشی به عمامه ی من افتاد و چون دستهایم به گردنم بسته بود، نتوانستم آن را خاموش نمایم. عمامه ای سوخت و آتش به سرم رسید و آن را سوزانید. چهارم - از طلوع آفتاب تا نزدیک غروب در کوچه و بازار با طنبور ما را گردانیدند و می گفتند: ای مردم، بکشید این خارجیها را که در اسلام هیچ احترامی ندارند. پنجم - ما را از شتران پیاده کردند و به یک ریسمان بستند و به کوچه های یهود و نصاری بردند و به آنها گفتند: اینها از اهل بیتی هستند که پدران شما را کشتند و خانه هایتان را خراب کردند. امروز تلافی کنید.

ص: ۷۳۶

ای نعمان، تمام یهودیان و نصرانیان آنچه خواستند از خاک و سنگ و چوب به طرف ما انداختند. ششم - ما را به بازار برده فروشان آوردند که به عنوان غلام و کنیز بفروشد، ولی خداوند برای آنها میسر نفرمود. هفتم - محل سکونت ما را مکانی قرار دادند که سقف نداشت. روز از گرما و شب از سرما آرام نداشتیم، و از گرسنگی و تشنگی و خوف کشته شدن آسایشی برای ما نبود. از اینجا معلوم می شود سر سخن امام سجاد علیه السلام که چون از او پرسیدند: سختترین مصائب بر شما کجا بود، فرمود: شام، شام، شام. (۱) روایت شده: از امام زین العابدین علیه السلام سؤال شد که مصیبت شما در کربلا زیادتر و شدیدتر بود یا در شام؟ حضرت سه مرتبه فرمودند: شام، شام، شام. به جهت آنکه وقتی به دروازه ی شام رسیدیم، دیدیم که از یک طرف سرهای بریده را بر نیزه ها نصب نموده اند. و از طرف دیگر عمه ها و خواهرهای خود را که با سر برهه بر شترها سوار نموده اند. و از طرف دیگر بازارهای شام را زینت کرده بودند، و مردم شام به قصد تماشای اهل بیت اسیر و سرهای بریده از خانه ها بیرون آمده بودند. و از یک طرف علم های بسیار بر پا نموده بودند و صدای تکبیر و تهلیل بلند کرده بودند، و در زیر آن علم ها ساز و دف می نواختند، مبارک باد می گفتند و شادی می کردند. پس در این اثنا هاتفی می گفت: جاؤوا برأسک یابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلاو یکبرون بأن قتل و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیل سر مبارک تو را آوردند ای پسر دختر پیغمبر، در حالتی که به خون آغشته اند.

ص: ۷۳۷

و تکبیر و تهلیل می گویند (و به جهت کشتن تو خوشحالی می کنند)، و حال آنکه با کشتن تو تکبیر و تهلیل را کشته اند.

چون آن حضرت این احوال را مشاهده فرمود: آهی کشید و گریست و فرمود: أقاد ذلیلا فی دمشق کأننی من الزنج عبد غاب عنه نصر و جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی أمير المؤمنین در دمشق مرا با ذلت در بند و زنجیر کردند، گویا من غلام زنجی هستم که یار و یاورى ندارد. و حال آنکه در هر کجا باشم جد من پیغمبر خداست و پدرم امیر المؤمنین (ع) وزیر و خلیفه ی پیغمبر است.

ص: ۷۳۸

خواب دیدن حضرت سکینه

حضرت سکینه گفت: چهارمین روزی که ما در شام بودیم خوابی دیدم - و خوابی طولانی نقل فرموده که در پایان آن می فرماید - زنی دیدم که بر هودجی سوار است و دست بر سر گذاشته، پرسیدم: این زن کیست؟ به من گفتند: این فاطمه دختر محمد است که مادر پدر توست. گفتم: به خدا که باید به نزدش بروم و بگویم که با ما چه کردند. شتابان به سویش دویدم، و خود را به او رساندم، و در برابرش ایستادم و گریه کنان گفتم: مادر جان، به خدا که حق ما را انکار کردند. ای مادر، به خدا که جمعیت ما را پراکنده کردند. مادر جان، به خدا که حریم ما را مباح دانستند. ای مادر، به خدا که حسین پدر ما را کشتند. چون این سخنان از من شنید فرمود: سکینه بیش از این مگو که بند دلم را بریدی، این پیراهن پدر توست که از خودم جدا نمی کنم، تا با همین پیراهن خدا را ملاقات کنم

ص: ۷۳۹

خواب دیدن هنده

از هنده زن یزید نقل شده که گفت: در بستر خود خوابیده بودم که دیدم درب آسمان گشوده شد، فرشتگان دسته دسته نزد سر حسین علیه السلام نازل می شدند، و بر او سلام می کردند. در این میان دیدم پاره ی ابری فرود آمد و مردان بسیاری در آن بودند، در میان آنها مردی با چهره ی بسیار نورانی دوید و خود را به سر حسین علیه السلام رسانید، و دندانهای او را می بوسید و می فرمود: «یا ولدی قتلوک، أتراهم ما عرفوک، و من شرب الماء منعوک» «پسرم، تو را کشتند، مگر تو را نشناختند که از نوشیدن آب تو را منع کردند!» فرزندم، من جد تو رسول خدایم و این پدرت علی مرتضی است، این برادرت حسن است و این عمویت جعفر و این عقیل و این دو حمزه و عباسند و یک یک اهل بیت خود را شمرده اند. گفت: ترسان و هراسان از خواب پریدم، دیدم نوری بر گرد سر حسین علیه السلام می تابد. به جستجوی یزید برخاستم او را در اتاق تاریکی یافتم روی به دیوار کرده و می گوید: «مالی و للحسین!» «مرا با حسین چه کار» و سخت اندوهگین است. من خواب را برای او نقل کردم سر به زیر انداخت. چون صبح شد حرم پیامبر را خواست و گفت: دوست دارید نزد من بمانید یا به مدینه باز

ص: ۷۴۰

۱- ۱۱۳۸. لهوف: ۱۱۸، این خواب را عده ای از بزرگان نقل نموده اند و ما بجهت اختصار ترک کردیم، به مثیر الأحران: ۱۰۴ و بحار الأنوار: ۴۵: ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۹۴ و جلاء العیون: ۴۴۵ و... مراجعه شود.

غذای اهل بیت در شام

یزید ملعون بر آل الله غذا نمی فرستاد، و اگر هم می فرستاد آنان غذای او را نمی خوردند. (۲) در روایت منهای گذشت که حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: زنهای ما تا به حال شکمهایشان از طعام سیر نگشته و گرسنه می باشند.

ص: ۷۴۱

۱- ۱۱۳۹. بحارالانوار: ۴۵: ۱۹۶، نفس المهموم: ۴۵۵.

۲- ۱۱۴۰. مقتل مقدم: ۲: ۱۸۷.

چرا خرابه کنار قصر یزید؟

مجلس یزید قصری بود بسیار مجلل، که به دستور معاویه ساخته شده بود، و در آن زمان طرز معماری و ساختمان آن معروفیت خاصی داشت، و مورخین شرح مفصلی از معماری و تزیین و تشریفات آن نوشته اند. و گفته شد: هنگامی که معاویه خواست آن را بسازد منازل اطراف آن را از مالکین خرید، ولی پیره زنی که خانه ای مخروبه در آن ناحیه داشت از فروش خانه خودداری کرد. چون معاویه خواست با زور آن منزل را بگیرد، عمرو عاص و دیگر نزدیکان، او را منع کردند که این کار را نکن تا مثل انوشیروان به عدالت مشهور شوی، که برای ساختن ایوان مدائن عدالتش اجازه نداد که صاحب خانه ای را ناراحت کند، و ایوان را به صورت ناقص ساخت. معاویه از خانه ی پیرزن صرف نظر کرد و قصر را ساخت و آن خانه ی خرابه در کنارش به همان حالت باقی ماند.

ص: ۷۴۲

حضرت رقیه خاتون

اشاره

در کتاب «عوامل العلوم» و بعضی کتب دیگر روایت شده است که در میان اسیران دختر کوچکی از امام حسین علیه السلام باقی مانده بود، و اسم او بنا بر قولی رقیه، و از عمر شریفش سه سال گذشته بود، و آن حضرت او را بسیار دوست می داشت، و آن دخترک بعد از شهادت پدر شب و روز گریه می کرد، که از گریه ی او دل اهل بیت مجروح می شد و دائما از اهل بیت سؤال می کرد که پدر من کجا رفت؟ و چرا از من دوری نمود؟... (۲) یکی از مصیبت هائی که در شام برای اهل بیت علیهم السلام رخ داد، شهادت طفل عزیز، حضرت رقیه خاتون علیها السلام بود. (۳) عماد الدین طبری رحمه الله از کتاب «الحاویه» نقل کرده که زنان خاندان نبوت شهادت پدران را از کودکان پنهان می داشتند و می گفتند: پدرانمان به سفر رفته اند

ص: ۷۴۳

۱- ۱۱۴۱. صفریه: ۳: ۴۲.

۲- ۱۱۴۲. انوار الشهادة: ۲۴۲ ف ۲۰.

۳- ۱۱۴۳. در کتاب «اجساد جاویدان» با شواهد و قرائن فراوان اثبات شده که فرزند سه ساله ی امام حسین علیه السلام «رقیه» نام داشت {اجساد جاویدان: ۵۹ تا ۶۸}.

(۱) امام حسین علیه السلام دختری چهار ساله داشت، شبی با حالت پریشانی از خواب بیدار شد

و گفت: پدرم حسین علیه السلام کجاست؟ اکنون او را دیدم! زنان و کودکان از شنیدن این سخن گریان شدند، و شیون از ایشان برخاست. یزید از خواب بیدار شد و گفت: چه خبر است؟ جریان را به او خبر دادند. آن لعین دستور داد سر پدر را برای او ببرند، سر را آوردند و در دامنش گذاشتند. گفت: این چیست؟ گفتند: سر پدر توست. آن کودک هراسان شد، ترسید و فریاد برآورد، بعد مریض شد و در همان روزها در دمشق از دنیا رفت (۲) در بعضی کتب چنین نقل شده که: دستمالی روی سر انداختند و آن طبق را جلو آن دختر نهادند. پرده از آن برگرفت و گفت: این سر کیست؟ گفتند: سر پدر توست. سر را از میان طشت برداشت و به سینه گرفت و می گفت: «یا اَبَتاه، من ذا الذی خضبک بدمائک! یا اَبَتاه، من ذا الذی قطع وریدیک! یا اَبَتاه من ذا الذی اَیتمنی علی صغر سنی! یا اَبَتاه، من بقی بعدک نرجوه؟ یا اَبَتاه، من للیتیمه حتی تکبر!» «پدر جان، کی تو را با خونت خضاب کرد! ای پدر که رگهای گردنت را برید! ای پدر، کی مرا در کودکی یتیم کرد! پدر جان، بعد از تو به که امیدوار باشم؟ پدر جان، این دختر یتیم را کی نگهداری و بزرگ کند!»

ص: ۷۴۴

۱ - ۱۱۴۴. ظاهراً این مطلب درباره ی حضرت رقیه علیهاالسلام با شأن و عظمت آن مخدره که از خاندانی هستند که در کودکی هم از آگاهی وسیعی برخوردارند صحیح نباشد، چگونه ممکن است آن مخدره همراه کاروان اسراء و سر مبارک پدر باشد و از شهادت پدر بی اطلاع بماند! از جمله مطالبی که دلالت بر اطلاع آن کودک از شهادت پدر می کند: الف - کلام امام حسین علیه السلام خطاب به بانوان حرم: «یا اُختاه یا ام کلثوم و أنت یا زینب و أنت یا رقیه... انظرن اذا أنا قتلت...» که از لهوف {ص: ۱۴۱} چاپ دارالاسوه نقل شده است. ب - حضرت رقیه هنگام وداع پدر بخواهر گفت: بیا دامن بابا را بگیریم نگذاریم برود. (به قسمت وداع امام حسین علیه السلام مراجعه شود). ج - در شب یازدهم وقتی حضرت زینب علیهاالسلام دید رقیه در خیمه نیست او را روی نعش پدر یافت... (جریان آن در شب یازدهم گذشت).

۲ - ۱۱۴۵. کامل بهائی: ۲: ۱۷۹.

و از این سخنان با او گفت، تا اینکه لب بر دهان شریف پدر نهاد و سخت بگریست تا غش کرد و از هوش رفت. چون او را حرکت دادند از دنیا رفته بود. اهل بیت چون این بدیدند، صدا به گریه بلند کردند و داغشان تازه شد، و همه ی اهل

دمشق از زن و مرد بر آن آگاه شدند و گریستند. (۱) چون اولاد رسول و ذراری فاطمه بتول علیها السلام را در خرابه ی شام منزل دادند، آن غریبان ستمدیده و آن اسیران داغدیده، صبح و شام برای جوانان شهید خود در ناله و نوحه بودند. عصرها که می شد آن اطفال خردسال درب خرابه صف می کشیدند، می دیدند که مردم شاد و خرم و خوشحال دست اطفال خود را گرفته آب و نان تهیه کرده به خانه های خود می روند. آن طفلان خسته مانند مرغان پر شکسته دامن عمه را می گرفتند که ای عمه، مگر ما خانه نداریم؟ مگر بابا نداریم؟ می فرمود: چرا نور دیدگان، خانه های شما در مدینه، و بابای شما به سفر رفته است. در میان آنها دخترکی بود از امام علیه السلام به نام فاطمه ۱۱۴۷ که درد هجران کشیده، گرسنگی و تشنگی آزموده، رنج سفر و داغ پدر و برادر دیده، بر بالای شتر برهنه راه درازی پیموده، کعب نیزه و تازیانه خورده. پدر او را خیلی دوست می داشت، محبت این دختر در دل امام علیه السلام منزل گرفته بود، همیشه در کنار پدر می نشست و دمبدم مانند دسته گل او را می بوسید، و شبها هم در بغل امام علیه السلام می خوابید... پیوسته احوال پدر می پرسید و گریه می کرد که: «این اُبی و والدی و المحامی عنی». بھر نحوی که بود زنها او را آرام می کردند، تا آنکه از کربلا به کوفه و از کوفه به شام رسیدند. در بین

ص: ۷۴۵

از رنج شتر سواری به تنگ آمده بود، به خواهرش سکینه می گفت:

«أيا أخت، قد دابت من السير مهجتي» «خواهرم این شتر بسکه مرا حرکت داده دل و جگرم آب شد». از این ساریبان بی رحم درخواست کن ساعتی شتر را نگاه دارد و یا آهسته راه ببرد که ما مردیم، از ساریبان بپرس کی به منزل می رسیم... در یکی از شبها در آن منزل خرابه، شور دیدن پدر به سرش افتاد، و از هجران پدر اشک می ریخت. سر روی خاک نهاد آنقدر گریه کرد که زمین از اشک چشمش گل شد. در این اثنا به خواب رفت. خواب پدر دید، از خواب بیدار شد فبک و تقول: وا أبتاه، واقره عیناه، وا حسیناه، چنان صیحه کشید که خرابه نشینان پریشان شدند... هر چه خواستند او را آرام کنند ممکن نشد. امام زین العابدین علیه السلام پیش آمد و خواهر را دربر گرفت و به سینه چسباند و تسلی می داد. آن مظلومه آرام نمی گرفت و نوحه می کرد، آنقدر روی دامن حضرت گریه کرد «حتی غشی علیها و انقطع نفسها» «تا آنکه غش کرد و نفس او قطع شد». امام به گریه درآمد. اهل بیت به شیون آمدند. «فضجوا بالبكاء و جددوا الأحزان و حثوا علی رؤوسهم التراب، و لطموا الخدود و شقوا الجيوب، و قام الصیاح». آن ویرانه از ناله اسیران یک پارچه گریه شد. دختر بیهوش افتاده بود و مخدرات در خروش بر سر می زدند و به سینه می کوبیدند. خاک بر سر می کردند گریبان می دریدند، که صدای ایشان در قصر به گوش یزید رسید. طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: سر یزید روی زانوی من بود. سر پسر فاطمه هم

میان طشت بود، همینکه شیون از خرابه بلند شد، دیدم سرپوش از طبق به کنار رفت، سر بلند شد تا نزدیک بام قصر، به صوت بلند فرمود: «أختی سکتی ابنتی» «خواهرم زینب، دخترم را ساکت کن». طاهر گوید: دیدم آن سر برگشت رو به یزید کرد و فرمود: یا یزید، من با تو چه کرده بودم، که مرا کشتی و عیالم را اسیر کردی؟! یزید از این ندا و از آن صدا سر برداشت، پرسید: طاهر چه خبر است؟ گفتم: نمی دانم در خرابه چه اتفاق افتاده ولی دیدم سر مبارک حسین را که از طشت بلند شد و چنین و چنان گفت. یزید غلامی فرستاد که خبری بیاورد. غلام آمد و واقعه را برای یزید نقل کرد. آن ملعون گفت: سر پدرش را برای او ببرید تا آرام گیرد. آن سر مطهر را در طشت نهادند و رو به خرابه آوردند، و در حالی که پرده بر روی آن سر بود، در حضور آن مظلومه نهادند، پرده را برداشتند. آن معصومه چون متوجه سر پدر شد، «فانکبت علیه قبله و تبکی و تضرب علی رأسها و وجهها حتی امتلاً فمها بالدم» «خود را بر آن سر انداخت و صورت پدر را می بوسید و بر سر و صورت خود می زد تا اینکه دهانش پر از خون شد» (۱) و در «منتخب» آمده است که او پدرش را مخاطب قرار داده می فرمود: «یا أبتاه، من ذا الذی خضبک بدمائک» «پدر جان، کی صورت منورت را غرق خون ساخته؟».

ص: ۷۴۷

«یا اَبْتَاه، من ذا الذی قطع وریدیک!» «پدر جان، چه کسی رگهای گردنت را بریده است؟». «یا اَبْتَاه من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی» «پدر جان، کدام ظالم مرا در کودکی یتیم کرده است؟». «یا اَبْتَاه، من للیتیمه حتی تکبر». «پدر جان، کی متکفل یتیمه ات می شود تا بزرگ شود؟». «یا اَبْتَاه، من للنساء الحاسرات» «پدر جان، چه کسی به فریاد این زنان سر برهنه می رسد؟». «یا اَبْتَاه، من للأرامل المسیبات» «پدر جان، چه کسی داد رسی از این زنان بیوه و اسیر می کند؟». «یا اَبْتَاه، من للعیون الباکیات» «پدر جان، چه کسی نظر مرحمتی به سوی این چشمهای گریان (ما کند که شب و روز در فراق تو گریه) می کند؟». «یا اَبْتَاه، من للضایعات الغریبات» «پدر جان، کی متوجه این زنان بی صاحب، غریب خواهد شد؟». «یا اَبْتَاه، من للشعور المنشورات» «پدر جان، کی از برای این موهای پریشان خواهد بود؟»

«یا اَبْتَاه، من بعدک وا خیتاه»

«پدر جان، بعد از تو داد از ناامیدی!». «یا اَبْتَاه، من بعدک وا غربتاه» «پدر جان، بعد از تو داد از غریبی و بی کسی!». «یا اَبْتَاه، لیتنی کنت لک الفداء». «پدر جان، کاش من فدای تو می شدم».

ص: ۷۴۸

«یا اَبَتاه، لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء». «پدر جان، کاش من پیش از این روز کور شده بودم، و تو را به این حال نمی دیدم». «یا اَبَتاه، لیتنی و سدت الثری و لا أری شییک مخضبا بالدماء». «پدر جان، کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمی دیدم که محاسن مبارکت به خون خضاب شده باشد». آن معصومه نوحه می کرد و اشک می ریخت تا آنکه نفس او به شماره افتاده و گریه راه گلویش را گرفت، مثل مرغ سرکنده، گاهی سر را به طرف راست می نهاد و می بوسید و بر سر می زد، و زمانی به چپ می گذارد و می بوسید... پس آن نازدانه لب بر لب پدر نهاد، زمان طویلی از سخن افتاد گریست. «فنادی الرأس بنته، الی الی، هلمی فأنا لک بالانتظار. فغشی علیها غشوه لم تفق بعدها، فحر کوها فاذا هی قد فارقت روحها الدنیا...» «آن رأس شریف دختر را صدا کرد که به سوی من بیا، من منتظر هستم، او غش کرد و دیگر به هوش نیامد، چون او را حرکت دادند متوجه شدند که

روح شریفش از بدن مفارقت کرده و به خدمت پدر شتافته است». (۱) راوی گوید: وقتی که خواستند نعش آن یتیم را از خاک خرابه بردارند علمهای سیاه برپا کرده بودند و مردان و زنان شامی همه جمع شده گریه و ناله می کردند و سنگ بر سر و سینه می زدند. او را غسل دادند و کفن نمودند ۱۱۵۰ و بر او نماز گزاردند و دفن نمودند، که الان قبر او معلوم و مشهور است. (۲) زن غساله با تخته و آب چراغ وارد شده، پیراهن از تن طفل بیرون آورد، همین

ص: ۷۴۹

۱- ۱۱۴۹. انوار الشهاده : ۲۴۴، ریاض القدس : ۲: ۳۲۶.

۲- ۱۱۵۱. انوار الشهاده : ۲۴۶ ف ۲۰.

که دید بدن نازنین او سیاه و مجروح است، با دو دست بر سر خود زد! گفتند: چرا خود را می زنی؟ گفت: مادر این طفل (یا بزرگ اسیران) کیست؟ تا بگوید این بچه به چه مرضی از دنیا رفته است؟ چرا بدنش کیبود است؟ بانوان با چشم اشکبار گفتند: او مرضی نداشت، اینها جای کعب نیزه و تازیانه است (۱) آیهالله اثنی عشری فرمودند: از آقای حاج حسن آقا شیرازی شنیدم که ایشان از مرحوم آیهالله سید محسن نقل می کرد که: در زمان آیهالله سید محسن جبل عاملی، نزدیک بود قبر رقیه خاتون را آب بگیرد، و اوضاع دگرگون شود، چون نهری نزدیک آن بود. گفتند: بدن را از اینجا به جای دیگر منتقل کنید، چون ما نمی توانیم نهر را برگردانیم. به آیهالله سید محسن گفتند: تو این کار را بکن. سید گفت: اگر امکان نداشته باشد ما این کار را می کنیم. قبر را نبش می کنیم و بدن را بیرون می آوریم.

سید تصمیم به نبش قبر گرفت. غسل کرد و لباس سفید پوشید و دستور نبش قبر داد. خاک را که برداشتند و به خشت لحد رسیدند، گفت: صبر کنید لحد را خودم بردارم. سید در قبر رفت، همینکه خشت بالای سر را برداشت دیدند سید افتاد. زیر بغلش را گرفتند، هی می گفت: ای وای بر من، وای بر من. به ما گفته بودند یزید زن غساله و کفن فرستاده، ولی فهمیدم دروغ بوده، چون دختر با پیراهن خودش دفن شده، بدن معطر مثل گل. من بدن را منتقل نمی کنم، می ترسم بدن را منتقل کنم، دیگر به عنوان رقیه

ص: ۷۵۰

بنت الحسین شناخته نشود، و من نمی توانم جوابش را بدهم. هر چه مخارج نهر است می دهم نهر را برگردانید (۱) در کتاب «وقایع الشهور و الأيام» مرحوم آیه الله بیرجندی آمده است که دختر کوچک امام حسین علیه السلام روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد. چنانکه همین مطلب در کتاب «ریاض القدس» نیز نقل شده است. (۲) قبلا از این مخدره در مواردی ذکری به میان آمد مثل هنگام وداع حضرت امام حسین علیه السلام که فرمودند: «یا سکینه و یا رقیه...» ۱۱۵۵ که دختر خود رقیه را هم مخاطب قرار دادند. و در قصیده ی شیوا و سوزناک سیف بن عمیره (صحابی بزرگ امام صادق و امام کاظم علیهما السلام) ۱۱۵۶ نیز در دو جا از این نازدانه سخن بمیان آمده:

و رقیه رق الحسود لضعفها و غدا لیعذرها الذی لم یعذرلم أنسها و سکینه و رقیه یبکینه بتحسر و تفر (۳) از حمید بن مسلم نقل شده که چون حضرت علی اصغر شهید شد... دخترانی از خیمه بیرون دویدند، و خود را بر روی نعش آن طفل شهید انداختند... و آن دختران فاطمه و سکینه و رقیه بودند. (۴) چون امام حسین علیه السلام مانع شدند از اینکه امام سجاد علیه السلام به میدان برود،

ص: ۷۵۱

۱- ۱۱۵۳. شب پنجم صفر سال ۷۷ / ۳ / ۸ {۱۴۱۹ شمسی} در تهران بالای منبر فرمودند.

۲- ۱۱۵۴. ستاره ی درخشان شام حضرت رقیه : ۱۹۹.

۳- ۱۱۵۷. سیاهپوشی در سوگ ائمه نور : ۳۲۰، به نقل از منتخب طریحی: ۲: ۴۴۷.

۴- ۱۱۵۸. مهیج الأحزان : ۲۴۴ مجلس دهم.

رمودند: فرزندانم، تو پاکترین فرزندان من و افضل عترتم می باشی، و جانشین من بر زنان و کودکانم هستی... آنگاه بلند فرمود:
ای زینب، و ای ام کلثوم، و ای سکینه و ای رقیه و ای فاطمه، سخن مرا بشنوید، بدانید این پسر خلیفه و جانشین من بر
شماست، او امام و پیشوا است که اطاعتش بر شما واجب است.

ص: ۷۵۲

تعمیر قبر حضرت رقیه خاتون

عالم بزرگوار مرحوم ملا-محمد هاشم خراسانی می نویسد: عالم جلیل شیخ محمد علی شامی که از جمله ی علماء نجف اشرف می باشد به حقیر فرمود: جد امی من جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش به سید مرتضی علم الهدی منتهی می شد، و سن شریفش بیش از ۹۰ سال بود، سه دختر داشت و اولاد پسر نداشت. شبی دختر بزرگ ایشان حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام را در خواب دید که فرمودند: به پدرت بگو: به والی بگوید: میان لحد و جسد من آب افتاد، و بدن من در اذیت است، بیاید قبر و لحد مرا تعمیر کند. دختر به سید عرض کرد، ولی سید از ترس اهل تسنن، به خواب اعتنا نمود.

شب دوم دختر وسطی سید همین خواب را دید و به پدر گفت، ترتیب اثری نداد. شب سوم دختر کوچک سید همین خواب را دید و به پدر گفت، باز ترتیب اثری نداد. شب چهارم خود سید حضرت رقیه را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: چرا والی را خبردار نکری؟! سید بیدار شد، صبح نزد والی شام رفت و خوابش را گفت. والی به علماء و صلحاء شام از شیعه و سنی امر کرد که غسل کنند و لباسهای پاکیزه بپوشند، به دست هر کس قفل درب حرم مطهر باز شد، همان کس برود و قبر مقدس او را نبش کند، جسد را بیرون آورد تا قبر را تعمیر کنند. صلحاء و بزرگان از شیعه و سنی در کمال آداب غسل کردند و لباس پاکیزه پوشیدند، قفل بدست هیچکس باز نشد، مگر به دست مرحوم سید، و چون میان حرم آمدند کلنگ هیچکدام بر زمین اثر نکرد، مگر به دست سید ابراهیم. حرم را خلوت کردند، لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد

ص: ۷۵۳

و کفن صحیح و سالم است، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است. سید بدن شریف را از میان لحد بیرون آورد و بر روی زانوی خود نهاد، و سه روز بدین گونه بالای زانوی خود نگهداشت و گریه می کرد تا اینکه قبر آن بی بی را تعمیر کردند. وقت نماز که می شد سید بدن مخدره را بالای چیز پاکیزه می گذاشت. بعد از فراغ از نماز برمی داشت و بر زانو می نهاد، تا اینکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند، سید بدن را دفن کرد. و از معجزه ی این مخدره این که؛ سید در این سه روز احتیاج به غذا و آب و تجدید وضو پیدا نکرد. و چون خواست بدن را دفن کند دعا کرد که خداوند پسری به او عطا فرماید. دعای سید به اجابت رسید و در سن پیری خداوند پسری به او لطف فرمود، نام او را سید مصطفی گذاشت. آنگاه والی واقعه را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، او هم تولیت زینبیه و مرقد

شریف حضرت رقیه و ام کلثوم و سکینه را به او واگذار نمود، و فعلا هم آقا سید ابراهیم تولیت این مکانهای شریف را دارا می باشد. این قضیه در حدود سال هزار و دویست و هشتاد هجری بوده است. (۱) در «معالی» این قضیه را مجملا نقل کرده و در آخر اضافه فرموده است: «فتزل فی قبرها و وضع علیها ثوبا لفها فیه و أخرجهما، فاذا هی بنت صغیره دون البلوغ و کان متنها مجروحه من کثره الضرب» «آن سید جلیل وارد قبر شد و پارچه ای بر او پیچید و او را خارج نمود، دختر کوچکی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده، و پشت شریفش از زیادی ضرب مجروح بود

ص: ۷۵۴

عنايات و کرامات آن مخدیره

۱- چنانکه در بالا مشروحا بیان گردید، سید ابراهیم دمشقی در نود و چند سالگی از کرامت حضرت رقیه علیهاالسلام صاحب فرزندی شد که او را سید مصطفی نام نهاد. پس از درگذشت سید ابراهیم، تولیت آن مشاهده مشرفه به پسرش سید مصطفی، و بعد از ایشان به فرزندش سید عباس رسید. (۲) فرزندان سید ابراهیم دمشقی معروفند و مشهور است که هرگاه دست خود را به موضع گزیده ای بگذارند فوراً آرام می شود. و این اثر را از جد بزرگ خود به ارث برده اند، و آن را از

آثار نگهداری بدن شریف آن مظلومه می دانند. (۳) ۲- مادر مسیحی با دیدن کرامت حضرت رقیه علیهاالسلام مسلمان شد: جناب حجهالاسلام آقای سید عسکر حیدری، از طلاب علوم دینیه حوزه علمیه زینبیه ی شام چنین نقل کردند: روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه آورد. زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند. زن با دختر مریضش نزدیک حرم با عظمت حضرت رقیه علیهاالسلام منزل می گردید تا در آنجا برای معالجه فرزندش به دکتر سوریه مراجعه کند، تا اینکه روز عاشورا فرامی رسد و او می بیند مردم دسته دسته به طرف محلی که حرم مطهر حضرت رقیه آنجاست می روند. از مردم شام می پرسد اینجا چه خبر است؟ می گویند: اینجا حرم دختر امام حسین علیه السلام است. او نیز دختر مریضش را در منزل تنها گذاشته درب اتاق را می بندد

ص: ۷۵۵

۱- ۱۱۶۱. معالی السبطين: ۲: ۱۰۱.

۲- ۱۱۶۲. اجساد جاویدان: ۶۷.

۳- ۱۱۶۳. به مقتل جامع مقدم: ۲: ۲۰۸. مرجعه شود.

و به حرم حضرت علیهاالسلام می رود. آنجا متوسل به حضرت رقیه می شود و گریه می کند، به حدی که غش می کند و بیهوش می افتد. در آنحال کسی به او می گوید: بلند شو برو منزل، دخترت تنهاست و خدا او را شفا داده است. برخاسته به طرف منزل حرکت می کند و می رود در منزل را می زند، می بیند دخترش دارد بازی می کند! وقتی مادر جویای وضع دخترش می شود و احوال او را می پرسد، دختر در جواب مادر می گوید: وقتی شما رفتید دختری بنام رقیه وارد اتاق شد، و به من گفت: بلند شو تا با هم بازی کنیم. آن دختر به من گفت: بگو «بسم الله الرحمن الرحیم» تا بلند شوی، و سپس دستم را گرفت و من بلند شدم. دیدم تمام بدنم سالم است. او داشت با من صحبت می کرد که شما در ب را زدید، گفت: مادرت آمد. سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین علیه السلام مسلمان شد (۱).

۳- نقل می کند: این جانب روزی مشغول خواندن مصیبت حضرت رقیه علیهاالسلام بودم که در اثناء آن صدای غش کردن خانمی همراه با فریاد و گریه ی شدید اطرافیان به گوش رسید. خانم مذکور بعد از مجلس به هوش آمد. وی را نزد من آوردند، او به من گفت: خانمی هستم دارای سه فرزند، مبتلا به مرض قلب شدم و همه ی دکترها جوابم کردند، به طوریکه ناامید شدم. به شوهرم گفتم: مرا به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام ببر. امروز روز سوم است که ما اینجا هستیم. دیشب خواب دیدم دختر بچه ای برگ سبزی را به من داد و گفت: این را بخور خوب خواهی شد. گفتم: شما کی هستید؟ گفت: من

ص: ۷۵۶

رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم. از خواب بیدار شدم، آمدم به حرم، در حینی که شما مشغول خواندن روضه بودید، همان دختر را در بیداری دیدم که همان برگ سبز را به من داد و همه ی اطرافیان این صحنه را دیدند. در نتیجه من نتوانستم تحمل کنم و بی اختیار بی هوش شدم. و بحمدالله الان حالم خیلی خوب است. (۱)۴- راه کربلا- باز شد: سالها راه کربلا مسدود بود، شیعیان و محبین مظلوم کربلا پیوسته به یاد و عشق زیارتش می سوختند و ملتسمانه توفیق این سعادت ابدی را از ساحتش درخواست می کردند. سرانجام رأفت حسینی به جوش آمد و شیفتگان و دلباختگان خسته را بشارتی وصف ناپذیر مرحمت فرمود. بالاخره سال گذشته راه کربلا- از طریق سوریه باز شد. عده ی زیادی از ایرانیان به عشق زیارت آن عتبات عالیات عازم سوریه شدند. حقیر نیز شوق زائد الوصفی پیدا کردم و با تعدادی از دوستان عازم سوریه شدیم، ناگهان تهدیدات امریکا علیه رژیم بعث عراق شدت گرفت و هر آن احتمال حمله ی نظامی می رفت.

تعداد زیادی از ایرانیان در شام سرگردان بودند، برخی هم به ایران بازگشتند. آرزومندان زیارت کربلا در حرم حضرت رقیه علیهاالسلام اجتماع کرده و با ناله و گریه از آن مظلومه و باب الحوائج درخواست رفع مانع می کردند، بنده هم حال عجیبی داشتم و حتی بی اختیار با جسارت به ساحت آن بزرگوار عرض کردم: بی بی جان اگر از پدرتان زیارت را برای ما نخواهید به یارت شما نخواهم آمد!! و گریه ی شدیدی کردم. در حرم بودیم که خبر رفع تهدیدات به زوار رسید، و راه مجددا باز شد، و بحمدالله با سلامت به زیارت مشرف شدیم.

ص: ۷۵۷

بسیاری از مورخین نوشته اند که حضرت سجاد علیه السلام سر پدر را در روز اربعین به بدن آن حضرت ملحق نمود. (۱) مرحوم محدث قمی می نویسد: مشهور میان علماء امامیه آن است که یا با جسد شریف دفن شد، و امام سجاد علیه السلام آن را باز گردانید. یا نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام دفن شده، چنانکه در اخبار بسیار آمده است. (۲) ابن شهر آشوب گوید: سید مرتضی در یکی از رساله های خود می نویسد: سر مطهر حسین علیه السلام را از شام به کربلا باز گردانیدند و به بدن ملحق کردند. (۳) و شیخ طوسی می نویسد: زیارت اربعین به همین علت وارد شده است. (۴) و در تاریخ «حیب السیر» آمده است که یزید سرهای شهداء را به علی بن الحسین علیهما السلام تسلیم کرد و آن حضرت آن سرها را روز بیستم صفر به بدنهای طاهره ملحق نمودند، آنگاه به مدینه ی طیبه متوجه شدند، و گوید: اصح روایات در مدفن سر مکرم این است... (۵)

ص: ۷۵۹

-
- ۱- ۱۱۶۶. مقتل مقرر: ۴۶۹.
 - ۲- ۱۱۶۷. نفس المهموم: ۴۶۶.
 - ۳- ۱۱۶۸. رسائل الشریف المرتضی: ۳: ۱۳۰.
 - ۴- ۱۱۶۹. مناقب ابن شهر آشوب: ۴: ۷۷، بخش تاریخ آن حضرت {از انتشارات علامه}.
 - ۵- ۱۱۷۰. حیب السیر: ۲: ۶۰.

ابواسحاق اسفرايينی در کتاب نورالعین می نویسد: سر آن حضرت را (در شام) با مشک و کافور آمیختند و به اهل بیت دادند و آنها در بازگشت به مدینه در کربلا آن را به جسد شریف ملحق نمودند. (۱)

شیخ حر در کتاب «در مسلوک» می نویسد: روایت شده که در کربلا با جسد شریفش دفن شد و عمل طائفه (امامیه) بر این معناست. (۲)

مرحوم سید بن طاووس می نویسد: روایت شده که سر حسین، به کربلا برگردانیده شد و با بدن شریف دفن گردید، و عمل طائفه شیعه هم بر طبق همین بوده است. ولی روایات زیادی هم برخلاف آنچه گفتیم نقل شده است. (۳)

اما قول دیگر که مدفن سر مبارک کنار قبر امیر المؤمنین له باشد، روایات آن را مرحوم شیخ حر عاملی در «وسائل الشیعه» (۴) آورده است.

در بعضی از احادیث ذکر شده که غلامی از ما اهل بیت آن را از شام ربود و در

آنجا مدفون ساخت. (۵)

در حدیث مفضل بن عمر - که در باره مسجد رأس الحسین لا (حانه) وارد شده - چنین آمده که امام صادق ع فرمودند: این مکان سر جدم حسین است | «وضر؛ فهنا». که در مقام جمع می توان گفت: مقصود این حدیث آنست که سر مبارک را مدتی در آن مکان گذاشته اند

در حدیث یونس بن ظبیان امام صادق الا بعد از کلامشان که کنار قبر امیر المؤمنین له مدفون شد می فرمایند: «قالو أش مع الجسد، و الجد مع الرأس».. و با تأمل در عبارات احادیث ممکن است بگوییم: بعدها (ولو به طریق غیر

ص: ۷۶۰

۱- ۱۱۷۱. تذکره الشهداء : ۴۴۷.

۲- تذکره الشهداء : ۴۴۷.

۳- لهوف : ۱۹۵.

۴- وسائل: ۱۴: ۳۹۸. باب ۳۲ از مزار.

۵- کافی: ۴: ۵۷۱.

عادی) به کربلا منتقل شده که می توان از حدیث ابن عبیات استظهار نمود مرحوم ممرم - در دفاع از قول مشهوری که مدفن سر مطهر در کربلاست -

در اروضه الواعظین قال» و «مثیر الأحزان این نما آمده است که این قول نزد امامیه مورد اعتماد است، و مرحوم سید بن طاووس در «لهوف» فرموده: عمل طائفه شیعه بر طبق این بوده است. و در «اعلام الوری طبرسی» و «مقتل عوالم» و «بحار الأنوار» و «ریاض المصائب»، این قول را مشهور بین علماء دانسته اند. (۱) و بعد از نقل همین قول از عده ای از علماء شیعه و سنی - می فرماید: بنابراین به هر قولی که بر خلاف این باشد اعتنا و اعتباری نیست، چون حدیثی که سر مبارک نزد قبر پدر بزرگوارش می باشد، نزد این علماء و بزرگان بوده است و از اینکه آن را نپذیرفته اند معلوم می شود که مورد وثوق آنان نبوده چون سند احادیث تمام نیست و رجال آن معروفین نمی باشند. (۲)

ص: ۷۶۱

۱- مقتل ممرم: ۴۶۹.

۲- ۱۱۷۶. مقتل ممرم: ۴۶۹.

چون زنان و عیال امام حسین علیه السلام از شام بازگشتند، و به عراق رسیدند، به راهنمای قافله گفتند: ما را از راه کربلا ببر. پس آمدند تا به قتلگاه رسیدند. دیدند جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله و جمعی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده اند. پس همگی به یک هنگام در آن سرزمین گرد آمدند، و با گریه و زاری و اندوه و سیلی بر روی زدن با هم ملاقات کردند، و مجلس عزائی که دلها را جریحه دار می کرد برپا نمودند، و زنانی که در آن نواحی بودند جمع شدند، و چند روزی به همین منوال گذشت. (۱) این عبارت مرحوم سید بن طاووس را بزرگانی چون علامه مجلسی در «بحار الأنوار» ۱۱۷۸ و «جلاء العیون» ۱۱۷۹ نقل نموده اند. لکن بعضی مانند مرحوم محدث قمی بعید دانسته اند که در اربعین سال اول بوده باشد، چون راه طولانی بوده و عاده ممکن نبود در این مدت کم این راه طولانی را طی کرده باشند، به علاوه در کوفه و شام چند روز اسراء را نگهداشته بودند. مؤلف گوید: مواردی در تاریخ بیان شده که در مدت کم راههای طولانی

ص: ۷۶۳

۱- ۱۱۷۷. لهوف: ۱۹۶، و بدین مضمون در مشیرالأحزان: ۱۰۷ و مقتل مقرر به نقل از ریاض الأحزان.

پیموده اند و هیچگونه بعدی ندارد که همان سال بوده باشد از قبیل: ۱- قبلا- نقل نمودیم که این زیاد روز ۱۵ محرم آنها را از کوفه به سوی شام حرکت داد. و این زیاد بعد از آمدن اهل بیت روز دوازدهم به کوفه به یزید نامه نوشت و درباره ی اهل بیت کسب تکلیف کرد و او در جواب نوشت که آنها را به شام بفرست، چگونه در این سه روز نامه

رفت و برگشت! بعضی جواب داده اند که نامه را با کبوتر فرستاده اند، ولی ثابت نشده است. ۲- همانطور که در فصل سابق گذشت در مدفن سر مبارک دو قول قابل اعتنا بیشتر نقل نشده؛ یکی کنار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که روایاتی بر آن دلالت دارد، و دوم حضرت سجاد علیه السلام آن را (در روز اربعین) به بدن آن حضرت ملحق نمودند، و این قول بین علماء امامیه مشهور و مورد اعتماد است. حال چگونه می پذیرند که امام سجاد علیه السلام سر مبارک را در روز اربعین کربلا دفن کنند، ولی آمدن اسراء را در روز اربعین بعید می دانند! ۳- بزرگانی چون مرحوم کفعمی و عالم بزرگوار فیض کاشانی و مرحوم محدث قمی در «نفس المهموم» و... نقل کرده اند که روز اول صفر سرهای مقدس را وارد شام کردند، که قبلا نقل شد و همه این مطلب را قبول نموده اند. و در تاریخ مذکور است که همزمان با ورود سرهای مقدس شهداء، اسراء هم وارد شام شدند و بطور قطع در منازل بین راه کوفه و شام سرها را همراه اسراء می بردند، نه اینکه سرها را جداگانه برده باشند. می پرسیم: چطور شما از کوفه تا شام را قبول کردید که در این مدت کم اسراء آمده باشند، ولی برگشتن در همین مدت و اینکه در روز اربعین به کربلا وارد شده باشند را بعید می دانید؟! اگر گوئید: چند روز در شام توقف کردند، گوئیم: در کوفه هم چند روز اسراء را زندانی کردند و یا در شهر کوفه نگاه داشتند، و حرکت آنها از کوفه روز ۱۵ محرم

بوده است. بنابراین، بین رفتن و برگشتن فرقی نمی کند. (۱)

۴- قبلا بیان کردیم که حضرت مسلم علیه السلام در نیمه ی رمضان از مکه بیرون آمدند و به مدینه تشریف بردند و در مدینه با اهل و عیال خود وداع کردند و در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندند، آنگاه با دو راهنما به سوی کوفه حرکت نمودند و در روز پنجم شوال وارد شهر کوفه شدند. می گوئیم: چطور این راه طولانی را حضرت مسلم در مدت ۲۰ روز طی نمود، با اینکه در مدینه مقداری توقف کرد، و در بین راه دو راهنما از تشنگی مردند، و حضرت مسلم برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت که اگر صلاح بدانید مرا معاف نمائید، و حضرت در جواب نوشتند: به همان راهی که دستور دادم بروید، که بعد از وصول نامه، به راه خود ادامه داد. ۵- حکایت دیدن ابوحنیفه هلال ذی الحجه را در کوفه یا بغداد و در ک حج نمودن او مشهور است. (۲) لذا باید گفت: چون ابن زیاد و یزید از شورش مردم بیم داشتند، خصوصا در کوفه و بعضی از شهرهای بین راه، تصمیم گرفتند با سرعت و عجله اهل بیت را

ص: ۷۶۵

۱- ۱۱۸۰. بلکه بر اساس ملاحظاتی، باید مراجعت در وقت کوتاهتری انجام شده باشد، زیرا موقع رفتن، آنها را به شهرهای مختلف بردند، تا پیروزی یزید را به رخ مردم بکشند، ولی در مراجعت راه مستقیمی را پیمودند. پس اگر این مسیر طولانی را با توقف در کوفه، شهرهای بین راه و پشت دروازه ی شام، در مدت ۲۰ روز { ۱۱ محرم تا اول صفر } پیموده اند، هیچ استبعادی ندارد که این مسیر را با توقفی در دمشق، در مدت ۲۰ روز (اول تا بیستم صفر) طی کرده باشند.

۲- ۱۱۸۱. مهیج الأحران : ۳۸۱ م ۱۴.

حرکت دهند، و راههائی را انتخاب کنند که طولانی نباشد، بلکه مسافت آنها کم باشد. و نوشته اند که این زنان و کودکان را با اذیت و آزار به سرعت می بردند. حتی در برگشت از شام نیز اهل بیت آزاد نبودند، بلکه در محاصره ی دشمن و لشکر یزید بودند، و نقل کردیم که یزید ۵۰۰ نفر همراه اهل بیت فرستاد. (گرچه در ظاهر هنگامی بازگشت به خاطر ترس از مردم مقداری مراعات آنها می کردند). بنابراین هیچ بعدی ندارد که ورود اهل بیت به کربلا در روز اربعین سال اول (۶۱ هـ) باشد، که عده کثیری از نویسندگان (قریب صد نفر) آن را به تفصیل نوشته و نقل کرده اند، از جمله آنها؛ مؤلف «روضه الشهداء»، تاریخ «حبيب السیر»، و ابی مخنف و ابن نما و سید بن طاووس و صاحب «عوامل» و علامه مجلسی و...

مرحوم آیةالله سید محمد علی قاضی تبریزی در این باره کتابی مستقل نوشته اند. البته همه ی بزرگان قبول دارند که اهل بیت بعد از سفر شام به کربلا آمده اند، فقط برخی در سال آن تردید کرده اند که آیا اربعین اول بوده یا نه؟ همچنین آمدن جابر در روز اربعین برای زیارت سیدالشهداء علیه السلام قطعی است، لکن اختلاف در این است که آیا ورود اهل بیت همزمان با ورود جابر بوده، و در کربلا با هم ملاقات کرده اند یا خیر؟ مرحوم فرهاد میرزا می نویسد: «و فی مقتل أبی مخنف: فسار القائد بهم من دمشق... قال: فعند ذلك قالوا له: مر بنا بكربلا. فمر بهم علی كربلا. فوجدوا فيها يؤمئذ جابر بن عبدالله الأنصاری و جماعه معه، قد أتوا لزيارة الحسين عليه السلام. فعند ذلك نظروا فی كربلا فجددوا

الأحزان و شققوا الجيوب، و نشروا الشعور، و أبدوا ما كان مكتوما من الأحزان و المصائب، و أقاموا عنده أياما. ثم رحلوا منها و قصدوا المدينة». «راهنما از دمشق همراه آنها بود... در بین راه اهل بیت فرمودند: ما را از کربلا عبور بده. راهنما آنها را به کربلا برد. در آنجا اهل بیت علیهم السلام جابر بن عبدالله الأنصاری را با جماعتی که به زیارت امام حسین علیه السلام آمده بودند ملاقات کرد. همینکه کنار قبور شهداء رسیدند از محملها به زیر آمدند، و حزن آنان تجدید شد. گریبان چاک زده، موها را پریشان کردند، و غم و اندوهی که در دلها پنهان

بود آشکار کردند. چند روزی آنجا ماندند، سپس به سوی مدینه کوچ کردند» (۱) در نقل دیگری آمده است: منزل به منزل طی مراحل کردند تا به جایی رسیدند که یک راه به کربلا می رفت و راه دیگر به مدینه. زنان از راهنما تمنا نمودند که تو را قسم می دهیم که ما را از راه کربلا عبور ده، و او قبول کرد. (۲) چون به زمین کربلا رسیدند در قتلگاه پیاده شدند، و در آنجا با جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و غیر آنها ملاقات کردند، که برای زیارت امام حسین علیه السلام آمده بودند، بنای گریه و زاری گذاشتند، به سر و صورت می زدند، و سه روز در آنجا عزاداری کردند. عده ای از زنان اطراف نیز آمدند. حضرت زینب علیها السلام در بین آنها آمد و گریبان چاک نمود و با ناله و صوت حزین که قلبها را جریحه دار می کرد فرمود: «وا أخاه و حسیناه، و ا حبيب رسول الله، و ابن مکه و منی، و ابن فاطمه

ص: ۷۶۷

۱- ۱۱۸۲. قمقام زخار و صمصام بتار: ۲: ۵۸۰، مقتل ابی مخنف : ۲۲۱.

۲- ۱۱۸۳. ریاض القدس: ۲: ۳۳۶.

الزهراء، و ابن علی المرتضی، آه، آه» سپس بیهوش افتاد... ام کلثوم با حالت افسرده و موی پریشان به سر و صورت خود می زد و با صدای بلند نوحه سرائی می کرد و می فرمود: «الیوم مات جدی محمد المصطفی...» «امروز جدم محمد مصطفی از دنیا رفت، امروز پدرم علی مرتضی از دنیا رفت، امروز مادرم فاطمه زهرا فوت کرد، امروز بر زهرا مصیبت از دست دادن فرزند وارد شد».

باقی زنها نیز به سر و صورت خود می زدند و گریه و ندبه می کردند، و می گفتند: وا مصیبتاه، وا حسنا، وا حسیناه. حضرت سکینه با صدای بلند می فرمود: وا محمدا، وا جداه بر تو سخت است ظلمهائی که بر اهل بیت تو روا داشتند، عده ای را عریان و دسته ای را زخم دار و گروهی را لگد کوب سم اسبان و جمعی را سر بریدند، وا حزناه، وا أسفاه. بعد از دستور علی بن الحسین علیه السلام بر رفتن قافله اسراء، سکینه دور قبر مطهر پدر حرکت کرد و گریه ی شدیدی نمود و با ناله فرمود: ألا یا کربلا نودعک جسمنا بلا کفن و لا غسل دفینا ألا یا کربلا نودعک روحاً لأمیر الوصی مع الأئمة سرزمین کربلا جسمی را به تو می سپاریم که بدون کفن و غسل دفن شده است. ای کربلا روحی را نزد تو می گذاریم که روح رسول خدا و وصی او امیرالمؤمنین با جبرئیل امین می باشد. فاطمه دختر امام حسین علیه السلام خود را روی قبر پدر انداخت، گریه شدیدی نمود تا

غش کرد. (۱) دختران علی مرتضی و یتیم های فاطمه ی زهرا به نزدیک قتلگاه آمدند، همگی چون برگ خزان از شترها بر روی خاک ریختند و هر یک قبر شهیدی را در بغل گرفتند، و صدا به گریه و ناله بلند کردند. از آن جمله زینب خاتون، جامه را چاک زده و خود را بر روی قبر مبارک امام مظلوم انداخت و به آواز حزین فریاد کشید: «واأخاه، وا حسیناه، وا حبيب رسول الله، یابن مکه و منی، یابن فاطمه الزهراء، یابن علی المرتضی». آنقدر گریست و خاک قبر منور را بر سر ریخت که بی هوش شد. چون به هوش آمد

عرض کرد: ای برادر، در راه شام آنقدر تازیانه بر پشت من زدند که پشتم مجروح شده است و هنوز جراحات آن باقی است، و اگر در این صحرا نامحرم نبود پیراهن خود را بالا می زدم تا جراحات پشت مرا مشاهده نمائی. سکینه ی مظلومه گفت: ای پدر، وقتی که ما را در مجلس یزید می بردند کعب نیزه و تازیانه بر سر و صورت ما می زدند، و چون و عصا بر سر ما یتیمان می کوبیدند. مرا و خواهرم فاطمه را می خواستند به کنیزی ببرند... (۲) حضرت ام کلثوم علیهاالسلام خود را روی قبر برادر بزرگوارش انداخت و عرض کرد: «جعلت فداک، قتلوک فما عرفوک، و ترکوک عریانا، و ذبحوک عطشانا، و لم یوجد أحد أن یرحمک و یرحم عیالک» «به فدایت شوم ای برادر، تو را کشتند در حالی که

به مقام و منزلت تو معرفت نداشتند، و تو را برهنه ترک کردند، و تو را شهید کردند در حالی که

ص: ۷۶۹

۱- ۱۱۸۴. معالی السبطين: ۲: ۱۱۷.

۲- ۱۱۸۵. انوار الشهاده: ۲۵۲ ف ۲۱.

تشنه بودی، و هیچ کس از این قوم جفاکار پیدا نشد که بر تو و بر عیالت رحم نماید» (۱) بعد از آنکه سه روز در کربلا ماندند و به اقامه عزا پرداختند، امام سجاد علیه السلام چاره ای ندید جز این که به مدینه کوچ نماید، چون عمه ها و زنان و دختران را می دید که شب و روز به ناله و زاری مشغولند، از کنار قبری بر می خیزند نزدیک قبر دیگری می نشینند. (۲) اهل بیت طهارت سه شبانه روز در کربلا- به عزاداری مشغول بودند و امام سجاد علیه السلام چون خاندان رسالت را به آن حالت، افسرده و گریان و پریشان دیدند بر جان آنها ترسیدند

و دستور حرکت به مدینه را صادر فرمودند. تنها کسی که همراه آنها نیامد حضرت رباب زوجه ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود که در کربلا توقف نمود. و در شرح حال حضرت علی اصغر گذشت که آن مخدره یک سال کنار قبر شوهرش اقامت نمود و گریه می کرد. پس از آن به مدینه آمد و از غصه و ناراحتی فوت نمود. بر سر قبر توای دلبر فرخنده منم که پریشان و گرفتار به رنج و محنم ماه من از نظرم رفتی و از دل نروی جای آنست ز غم چاک زخم پیرهنم بعضی نویسندگان از قول حضرت سجاد علیه السلام و حضرت زینب کبری علیها السلام و ام کلثوم و سکینه و سایر اهل بیت علیهم السلام - هنگام ورود به کربلا در روز اربعین - فراهائی نوشته اند که مابه جای آنها اشعاری از شعراء را می نویسیم: نوای وصل چون بشنید آن شاه به دشت کربلا افراشت خرگاه ز اسب آمد فرود آن سرور دین به اهل بیت گفتا منزل است این

ص: ۷۷۰

۱- ۱۱۸۶. ناسخ حضرت زینب: ۵۰۴:۲، صفریه: ۱۷۴:۳ به نقل از بحر المصائب: ۴: ۴۱۶.

۲- ۱۱۸۷. مقتل مقرر: ۴۸۵.

دین وادی شما را سد عشق است نه سد عشق خود سر حد عشق است فزون باشد مقام قرب داور مقامی نیست از اینجا فزون تر به بارانداز عشق آن پاک بازان بیفکنند بار عشق آسان وارد چه شد امام چهارم بکربلا از شش جهت خروش بهفت آسمان رسیدشوری چه شور، حشر بیا شد در آن زمین بر تربت پدر چو امام زمان رسیدگفت ای بزیر خاک لحد خفته، ای پدر بابا ز شهر شام ترا میهمان رسید

باور مکن که تا صف محشر رود ز یاد ظلمی که بر من از ستم کافران رسید پس از تو جان برادر چه رنجها که کشیدم چه شهرها که نگشتم، چه کوچها که ندیدم بسخت جانی خود اینقدر نبود گمانم که بی تو زنده ز دشت بلا به شام رسیدم چه ماه چارده دیدم سر تو را به سر نی هلال وار ز بار مصیبت تو خمیدم ز تازیانه و طعن سنان و طعنه ی دشمن دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم شدم چه وارد بزم یزید بازوی بسته هزار مرتبه مرگ خود از خدا طلبیدم هنوز بر کف پایم نشان آبله پیدا است به راه شام ز بس از جفا پیاده دویدم آورده ام تمام عزیزانت ای حسین جز یک سه ساله دخترک گل عذار من از من مپرس حال دل آن سه ساله را در گوشه ی خرابه بمرد او کنار من یک شب سر تو گشت به ویرانه میهمان گشتم هزار سال خجل ای نگار من من ز شام و کوفه با چشم گهربار آمدم دیده گریان بر مزار شاه ابرار آمدم مدتی از هم جواری تو بودم ناامید حالیا اندر جوارت بهر دیدار آمدم از سفر آورده ام جمع یتیمان تو را جز رقیه آنکه از داغش شرر بار آمدم

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند: «علامات المؤمن (المؤمنین) خمس؛ صلاه الاحدی و الخمسین، و زیاره الأربعین، و التختیم فی الیمین، و تعفیر الجبین، و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم» «نشانه ی مؤمن (شیعه) پنج چیز است: ۵۱ رکعت نماز (در هر شبانه روز) و زیارت اربعین، و انگشتر به دست راست نمودن، و (در سجده) پیشانی به خاک نهادن، و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن» (۱) بزرگان از علماء و محدثین از جمله ی «زیاره الأربعین» زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را در روز اربعین فهمیده اند. علامه حلی در «منتهی»، سید بن طاووس در «اقبال»، شیخ بحرانی در «حدائق» و علامه مجلسی در مزار «بحار» و... همه زیارت امام حسین علیه السلام را در روز اربعین مستحب دانسته و دلیل آنها همین حدیث شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می باشد. اینکه بعضی معنای حدیث را زیارت چهل مؤمن گرفته اند، گذشته از این که ظاهر عبارت (بودن «ال» در اربعین) با آن نمی سازد، مختص شیعیان نیست که با آن مؤمنین متمایز گردند، بلکه نزد عامه هم مورد توجه است.

ص: ۷۷۳

آمدن جابر به کربلا در روز اربعین

شیخ جلیل القدر عماد الدین اَبی جعفر محمد بن اَبی القاسم طبری مسندا از عطیه بن سعد ۱۱۹۰ روایت کرده است که گفت: با جابر بن عبدالله انصاری به جهت زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام بیرون رفتیم. ۱۱۹۱ چون به کربلا وارد شدیم، جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد، جامه ای

ص: ۷۷۴

خود نمود و جامه ی دیگر را بر دوش افکند، پس بسته ای که در آن سعد (گیاه خوشبوئی) بود گشود، و از آن بر بدن خود پاشید و به جانب قبر روان شد. گامی بر نمی داشت مگر با ذکر خدا تا نزدیک قبر رسید. به من گفت: دست مرا بر قبر بگذار. من دست او را بر قبر گذاشتم. چون دستش به قبر رسید بی هوش بر روی قبر افتاد. آب به رویش پاشیدم تا به هوش آمد و سه بار گفت: یا حسین (آنگاه امام حسین علیه السلام را مخاطب قرار داده، عرض کرد: «حییب لا یجیب حبیبه!») آیا دوست جواب دوست خود را نمی دهد!». بعد با خود گفت: کجا توانی جواب دهی و حال آنکه رگهای گردن تو را بریده اند و ما بین سر و بدن تو جدائی افتاده است. شهادت می دهم که تو فرزند خاتم انبیاء، و فرزند سید المؤمنین هستی، و فرزند کسی هستی که ملازم تقوی، و سلیل هدایت بود، و پنجمین اصحاب کساء، و پسر سید نقباء، و فرزند فاطمه زهراء سید و سرور زنان. و چگونه چنین نباشی و حال آنکه دست سید المرسلین تو را پرورش داده، و در آغوش متقین پرورش یافتی، و از پستان ایمان شیر خوردی و با اسلام از شیر گرفته شدی، و در حیات و ممات پاکیزه بودی. همانا دلهای مؤمنین در فراق غمین است، با این که در نیکوئی حال تو شکی نیست، پس سلام و خشنودی خدا بر تو باد، و همانا شهادت می دهم که تو بر شیوه ی برادرت یحیی بن زکریا گذشتی... بعد جابر به دیگر شهداء سلام داد و گفت:

«السلام عليكم أيتها الأرواح التي حلت بفناء قبر الحسين عليه السلام و أناخت برحله...».

سپس فرمود: سوگند به آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مبعوث کرد، ما هم در مقام و مرتبت شما شریک هستیم. عطیه به جابر عرض کرد: چگونه ما با ایشان شرکت کردیم و حال آنکه ما بیابانی نیمودیم و کوهی بالا- نرفتیم و شمشیری نزدیم، اما این گروه مابین سر و بدنشان جدائی افتاده و اولادشان یتیم و زنانشان بیوه گشته اند! جابر گفت: ای عطیه، از حبیب خود رسول خدا شنیدم که می فرمود: «من أحب قوما حشر معهم، و من أحب عمل قوم أشرك في عملهم» «هر کس گروهی را دوست داشته باشد با آنها محشور شود، و هر کس عمل قومی را دوست داشته باشد در آن شریک شود». سوگند به خداوند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق به پیامبری مبعوث کرد که نیت من و اصحابم بر آن چیزی است که حضرت حسین علیه السلام و یاران او بود. پس جابر گفت: مرا به کوفه ببر. عطیه گوید: چون اندکی راه رفتیم، فرمود: ای عطیه، آیا تو را وصیت نکنم در حالی که گمان ندارم بعد از این سفر دیگر تو را ملاقات کنم؟ (عرض کردم: بفرمائید، فرمود: «أحبب محب آل محمد عليهم السلام ما أحبهم، و أبغض مبغض آل محمد ما أبغضهم و ان كان صواما قواما. و أرفق بمحب (محمد و) آل محمد، فانه ان نزل له قدم بكثره ذنوبه ثبتت له أخرى بمحبتهم، فان محبهم يعود الى الجنة و مبغضهم يعود الى النار» د

وستان آل محمد را دوست بدار مادامی که ایشان را دوست می دارند، و دشمنان آل محمد را

دشمن بدار مادامی که دشمن ایشان هستند، اگر چه فراوان روزه بگیرند و نماز بگذارند. و با دوست (محمد و) آل محمد مدارا کن، چون اگر پائی از ایشان در اثر زیادی گناه بلغزد پای دگرش بخاطر دوستی ایشان استوار و ثابت بماند، همانا دوست ایشان به بهشت، و دشمن ایشان به دوزخ باز گردد» (۱)

ص: ۷۷۸

۱- ۱۱۹۲. بشاره المصطفی : ۷۴، بحار الأنوار: ۱۰۱: ۱۹۵.

در زیارت ناحیه ی مقدسه آمده است: «فقام ناعیک عند قبر جدک الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، فنعاک الیه بالدمع الهطول، قائلًا: یا رسول الله، قتل سبطک و فتاک، و استیح أهلك و حماک، و سیبت بعدک ذراریک، و وقع المحذور بعترتک و ذویک. فانزعج الرسول، و بکی قلبه المهول، و عراه بک الملائکه و الأنبیاء» «پس بیک شهادت تو نزد قبر جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد، و با اشک ریزان خبر شهادت تو را به او داد، در حالی که می گفت: ای رسول خدا، دختر زاده و جوانت کشته شد و حرمت اهلیت و حریم تو شکسته و مباح شمرده شد، و فرزندان تو پس از تو به اسارت گرفته شدند، و مصائب و ناگواریها بر خانواده و بستگان تو وارد گشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناراحت و آشفته خاطر شد، و قلب هراس گرفته اش گریان شد، و فرشتگان و یامبران در شهادت تو به او تسلیت گفتند» (۱) مرحوم سید بن طاووس می نویسد: سپس از کربلا به مقصد مدینه حرکت کردند، بشیر بن جذلم گفت: چون نزدیک مدینه رسیدیم، علی بن الحسین علیه السلام فرود آمد، بارها را باز کرد، و خیمه برافراشت و زنان را

پیاده نمود و فرمود: ای بشیر، خدا پدرت را رحمت کند او شاعر بود، تو نیز می توانی شعر بگوئی؟

ص: ۷۷۹

عرض کردم: آری یابن رسول الله، من هم شاعرم، حضرت فرمود: وارد شهر مدینه شو و شعری در مرثیه ابو عبدالله علیه السلام بخوان، و مردم مدینه را از شهادت او (و آمدن ما) آگاه کن. بشیر گفت: اسبم را سوار شده، بتاخت وارد مدینه شدم، چون به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم صدا به گریه بلند کردم و گفتم: یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فآدمعی مدارالجسم منه بکربلا مخرج و الرأس منه علی القناه یدارای مردم مدینه (۱) دیگر در این شهر اقامت نکنید که حسین علیه السلام شهید شد به این سبب سیلاب اشک از چشم من روان است. بدن شریفش در کربلا به خاک و خون طییده، و سر مقدسش را بر سر نیزه در شهرها می گردانند. پس گفتم: این علی بن الحسین است که با عمه ها و خواهرانش نزدیک شهر رسیده اند و در کنار آن فرود آمده اند، و من قاصدم که جای او را به شما نشان دهم. بشیر گفت: هیچ زن پرده نشین و با حجایی در مدینه نماند مگر این که از پشت پرده بیرون آمد، مو پریشان و صورت خراشان و لطمه زنان، صدا به اوویلاه و زاری بلند نمودند. من هرگز بیشتر از آن روز گریه ندیده بودم، و روزی از آن تلخ تر سراغ نداشتم. شنیدم کنیزی بر حسین علیه السلام نوحه می کرد و بدین مضمون اشعاری می خواند: داد قاصد خبر مرگ تو و دل بشنید و چه گویم که از این فاجعه بر دل چه رسید

ص: ۷۸۰

۱- ۱۱۹۴. شهر مدینه قبله- «یثرب» نامیده می شد، پس از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن شهر، «مدینه الرسول» یعنی: «شهر پیامبر» نامیده شد، سپس در اثر کثرت استعمال به «مدینه» شهرت یافت. بشیر به هنگام ورود به مدینه، اهل مدینه را «اهل یثرب» می خواند، زیرا دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این شهر نیست و تنها یادگار پیامبر را نیز به شهادت رسانیده اند، برای شهری که سایه ی پیامبر و آل پیامبر نباشد لفظ «یثرب» شایسته تر است.

دیدگان، ز اشک عزایش منماید دریغ اشک ریزید پیایی ز غم شاه شهید آنکه در ماتم او عرش الهی لرزید وز غمش مجد و شرف داد ز کف دین مجید... بشیر گفت: مرا همانجا گذاشتند و از من پیش افتادند. من به اسب رکاب زدم و به سوی آنان باز گشتم. دیدم مردم همه ی جاده ها و پیاده روها را گرفته اند. از اسب پیاده شدم و از روی دوش مردم خود را به خیمه ای که علی بن الحسین علیه السلام در آن بود رساندم. حضرت بیرون آمد و دستمالی بدست داشت که اشک دیده گانش را با آن پاک می کرد. خادمی کرسی آورد، حضرت بر آن نشست، چنان گریه او را فرا گرفته بود که نمی توانست خودداری نماید، بی اختیار گریه می کرد و صدای مردم به گریه بلند بود، و زنان و کنیزان ناله می کردند. مردم از هر طرف به حضرت تسلیم می گفتند. آن قطعه زمین از صدای مردم یک پارچه گریه شد. حضرت با دست اشاره فرمود که ساکت شوید، مردم از جوش و خروش افتادند. حضرت فرمود: «الحمد لله رب العالمین... أیها الناس، ان الله - و له الحمد - ابتلانا بمصائب جلیله و ثمله فی الاسلام عظیمه. قتل أبو عبدالله الحسین علیه السلام و عترته و سبی نساؤه و صبیته، و داروا برأسه فی البلدان من فوق عامل السنان، و هذه الرزیه التي لیس مثلها رزیه. أیها الناس، فأی رجالات منکم یسرون بعد قتله، أم أی فؤاد لا یحزن من أجله؟ أم أیه عین منکم تحبس دمعها و تضن عن انهمالها؟ فلقد بکت السبع الشداد لقتله، و بکت البحار بأمواجها و لاسماوات بأرکانها، و الأرض بأرجائها و الأشجار بأغصانها، و الحیتان و لجج البحار و الملائکه المقربون و أهل السماوات أجمعون. أیها الناس، أی قلب لا ینصدع لقتله، أم أی فؤاد لا یحزن الیه، أم أی سمع

يسمع هذه التلمه التي ثلمت في الاسلام و لا يصم؟ أيها الناس، أصبحنا مطرودين مشردين مذودين، و شاسعين عن الأمصار. كأننا أولاد ترك و كابل، من غير جرم اجترمناه و لا مكروه ارتكبناه و لا ثلمه في الاسلام ثلمناها، ما سمعنا بهذا في آباءنا الأولين ان هذا الاختلاق.

والله لو أن النبي تقدم اليهم في قتالنا كما تقدم اليهم في الوصايه بنا لما ازدادوا على ما فعلوا بنا، فانا لله و انا اليه راجعون من مصيبه ما أعظمها و أوجعها و أفجعها و أكظها و أظعها و أمرها و أفدحها، فعند الله نحتسب فيما أصابنا و ما بلغ بنا، فانه عزيز ذو انتقام» «سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است... ای مردم، همانا خداوند - که حمد و سپاس بر او باد - ما را به مصیبتهای بزرگی مبتلا کرد و رخنه ی بزرگی در اسلام پدید آمد، ابو عبدالله الحسین علیه السلام و خانواده اش را کشتند، و زنان و کودکانش را اسیر کردند، و سر بریده اش را بر نوک نیزه زده، در شهرها گردانیدند، و این مصیبتی بود که ماندی ندارد. ای مردم، کدام یک از مردان شما می توان پس از کشته شدن امام حسین شاد و خرم باشد؟ یا کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟ یا کدام یک از شما می تواند اشک دیدگانش را نگهدارد و از سرازیر شدن آن جلوگیری نماید؟ با این که هفت آسمان به آن سختی، و دریاها با آنهمه امواج، و آسمانها با ارکانشان، و زمین از همه ی جوانب و درختها با شاخه هایشان، و ماهیها و انبوه آب دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمانها، همه و همه برای کشته شدنش گریستند. ای مردم، آن چه دلی است که برای کشته شدنش شکافته نشود؟ و یا کدام

نکنند؟ یا کدام گوش‌گوشی است که این رخنه‌ای را که در اسلام پدید آمد بشنود و کر نشود (و آن را بزرگ‌شمارد)؟ ای مردم، ما از شهر و دیار خود رانده شدیم و دربدر بیابانها، و دور از وطن گردیدیم، گوئی که اهل ترک و کابلیم، بدون هیچ گناهی که از ما سر زده باشد و کار ناخوشایندی که مرتکب شده باشیم، و یا رخنه‌ای در اسلام وارد آورده باشیم. چنین رسمی در نسلهای پیشین نشنیده ایم، این یک کار نوظهوری بود. به خدا قسم اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجای آن وصیت و سفارشهایی که در حق حرمت و حمایت ما فرمود، به کشتن و غارت ما امر می کرد، از آنچه با ما رفتار کردند بیشتر نمی توانستند، انا لله و انا الیه راجعون چه مصیبت بزرگ و دلسوز و دردناک و دلخراش و ناگوار و تلخ و جانسوزی بود، ما اجر این مصیبت ها را از خداوند خواهانیم که او عزیز و غالب و منتقم است» (۱) اهلبیت علیهم السلام داخل شهر مدینه شدند. چون نظر ایشان بر مرقد منور و ضریح مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد، فریاد برکشیدند که وا جداه، وا محمداه، حسین تو را با لب تشنه شهید کردند و اهل بیت محترم را اسیر نمودند، بدون آنکه بر صغیر و کبیر رحم کرده باشند. پس بار دیگر خروش از اهل مدینه برخاست و صدای ناله و گریه از در و دیوار بلند شد (۲).

نقل شده که حضرت زینب علیها السلام چون به در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید دو طرف در را گرفت و ندا کرد: «یا جداه، انی ناعیه الیک أخی الحسین علیه السلام» «ای جد بزرگوار، همانا برادرم حسین علیه السلام را کشتند، و من خبر شهادت

۱- ۱۱۹۵. لهوف : ۱۹۷، بحار الانوار: ۴۵: ۱۴۷.

۲- ۱۱۹۶. منتهی الامال: ۱: ۴۴۸، جلاء العیون : ۴۵۲.

او را برای شما آورده ام». پیوسته آن مخدره مشغول گریه بود و اشک از چشمش خشک نمی شد، و هر گاه علی بن الحسین علیه السلام را می دید، اندوهش تازه تر می شد و غصه او زیادتر می گشت. (۱) در خبر دیگر آمده که زینب عرض کرد: یا جداه، اگر در مسجد نامحرم نبود هر آینه بدنم را می گشودم تا ببینی از بس که تازیانه خورده ام بدنم کیود است. (۲) برخیز حال زینب خونین جگر پیرس از دختر ستمزده حال پسر پیرس با کشتگان به دست بلاگر نبوده ای من بوده ام حکایتشان سر بسر پیرس از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام یک قصه ناشنیده حدیث دگر پیرس از کودکان از سفر کوفه و دمشق پیمودن منازل و رنج سفر پیرس دارد سکینه از تن صد پاره اش خبر حال گل شکفته ز مرغ سحر پیرس از چشم اشکبار و دل بیقرار ما کردیم چون بسوی شهیدان گذر پیرس بال و پرم ز سنگ حوادث بهم شکست برخیز حال طائر بشکسته پر پیرس ای مدینه خجلم از تو قبولم منما خجل از بهر خدا نزد رسولم منماتانگوئی بمن آن نور دو عینت چون شد آخر ای زینب افکار حسینت چون شدهان نگوئی که تو زینب ز کجا می آئی با حسین رفتی و تنها تو چرا می آئی گر رسم بر تو نگوئی که ترا معجز کو از من زار نپرسی که علی اکبر کو

این نپرسی تو ز من قاسم افکار چه شد یا که عباس علی میر علمدار چه شد

ص: ۷۸۴

۱- ۱۱۹۷. منتهی الامال: ۱: ۴۴۹، نفس المهموم: ۴۷۱.

۲- ۱۱۹۸. ریاض القدس: ۲: ۳۶۰.

در بعضی کتب معتبره نقل شده که چون حضرت زینب علیهاالسلام از سفر اسیری شام به مدینه مراجعت نمود و وارد روضه ی منوره ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گردید، عرض کرد: «یا جداه، انی ناعیه أخی الحسین الیک» یعنی من خبر مرگ برادرم حسین را برای شما آورده ام» و بعد دست برد و پیراهن پاره پاره ی آن شهید مظلوم را درآورد و بر روی قبر شریف گذارد و عرض کرد: این یادگار حسین توست که ارمغان آورده ام. و لکن در حقیقت اکنون آن پیراهن نزد مادرش زهرا علیهاالسلام می باشد، و در روز قیامت برای شفاعت به روی دست می گیرد، «تجی ء فاطمه علیهاالسلام یوم القیامه و فی حجرها قمیص الحسین مرملًا» (۱) ابی مخنف نقل می کند: آنگاه علی بن الحسین علیه السلام به نزد قبر مطهر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و صورت مبارک به قبر مطهر می مالید و اشک می ریخت و می گفت: «أناجیک یا جداه یا خیر مرسل حبیبک مقتول و نسلک ضایع أناجیک محزونا علیلا مؤجلا أسیرا و ما لی قط حام و دافع سینا کما تسبی الاماء و مسنا من الضر ما لا تحمله الأضالع ای جد بزرگوار، ای بهترین فرستاده شدگان، با تو راز و نیاز می کنم، محبوب تو حسین علیه السلام کشته شد و نسل تو ضایع گشت. ترا می خوانم محزون و هراسان و اسیر، و کسی نیست که مرا حمایت کند و طرفدار من باشد. ما را اسیر کردند آنگونه که کنیزان را اسیر می کنند، آنچنان ناراحتی و آزار به ما رسید که استخوانها تحمل آن را ندارند. (۲)

ام کلثوم به سوی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد با چشم گریان و دل سوزان و محزون

ص: ۷۸۵

۱- ۱۱۹۹. منهاج الدموع : ۳۳۹.

۲- ۱۲۰۰. معالی السبطين : ۲: ۱۲۵.

عرض كرد: «السلام عليك يا جده، انى ناعيه اليك ولدك الحسين عليه السلام و جعلت تمرغ خديها على المنبر والناس يعزونها» «سلام بر تو ای جد بزرگوار، من قاصد مرگ حسین توام، و صورت خود را به منبر می مالید و مردم به او تسلیت می گفتند».... در این حال ناله ای با صدای بلند از قبر بیرون آمد که مردم با شنیدن آن صدا به گریه و زاری بلند کردند. (۱) حضرت ام کلثوم علیها السلام گریه می کرد و اشعاری می خواند که بعضی از آنها را نقل می کنیم: مدینه جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الأحزان جئناخرجنا منك بالاهلین جمعا رجعنا لا رجال و لا بنینا و ان رجالنا بالطف صرعی بلا رؤس و قد ذبحوا البنینا و أخبر جدنا أنا أسرنا و بعد الأسر یا جدا سینا و رهطک یا رسول الله أضحوا عرایا بالطفوف مسلینا و قد ذبحوا الحسین و لم یراعوا جنابک یا رسول الله، فینافلو نظرت عیونک للاساری علی أقتاب الجمال محملیناً فاطم لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینافلو دامت حیاتک لم تزالی الی یوم القیامه تندینا و نحن بنات یاسین و طاها و نحن الباکیات علی أبینا ألا یا جدنا بلغت عدانا منها و اشتفی الأعداء فینالقد هتکوا النساء و حملوها علی الأقتاب قهراً أجمعینا

ص: ۷۸۶

و زين العابدين بقيد ذل و راموا قتله أهل الخثونافبعدهم على الدنيا تراب فكأس الموت فيها قد سقيناى مدینه جد ما، ما را قبول مکن، زیرا با دلی پر از حسرت و اندوه آمده ایم. با تمامی اهل و عیال از مدینه بیرون رفتیم، و در مراجعت نه مردان با ما هستند و نه جوانان و اطفال، همه کشته شدند. همانا مردان ما در کربلا بدون سر روی خاک افتاده و کودکان ما را سر بردند. به جد ما خیر بده که ما اسیر شدیم، و سپس ما را به بندگی گرفته شهر به شهر گشتیم. ای پیغمبر خدا، اهل بیت تو همگی در زمین کربلا- برهنه و غارت شده افتادند. حسین را سر بردند و حرمت تو را - یا رسول الله - درباره ی ما مراعات نکردند. ای کاش دیدگانت اسیران را مشاهده می کرد که بر بالای پالانهای شتران سوار بودند. ای فاطمه، کاش دختران اسیرت را می دیدی که در شهرها پراکنده شده بودند. ای مادر، اگر تا روز قیامت زنده بودی بر حال ما ندبه و گریه می کردی. ما دختران یاسین و طه هستیم که بر (مظلومیت) پدرمان گریه می کنیم. آگاه باش ای جد بزرگوار، که دشمنان ما به آرزوهای خود رسیدند و کینه های خود را فرونشاندند. حرمت زنان را هتک کردند و همگی را به زور بر پالانها سوار کردند. و امام سجاد علیه السلام را با ذلت در غل و زنجیر کردند، و ستمگران اراده ی کشتن او را داشتند. بعد از آن بزرگواران خاک بر سر دنیا، کاسه ی مرگ را در این سفر به ما خورانیدند. (۱)

حضرت سکینه صدا به نوحه و ناله بلند کرد و عرض کرد: «یا رسول الله، یا جداه، الیک المشتکی مما رأیت بالشام من اللثام». یزید ملعون در پیش من سر پدرم را در میان طشت نهاد، بر دل مجروح ما رحم

ص: ۷۸۷

۱- ۱۲۰۲. منتخب طریحی : ۳۵۷، تاریخ التواریخ: ۳: ۱۷۹، و بخشی از آن را محدث قمی در نفس المهموم : ۴۷۱ آورده است.

نکرد و چوب بر لب و دندان پدرم می زد، و اشعار کفرآمیز می خواند و می گفت: ای حسین، ضرب دست مرا چگونه دیدی. (۱) برقی رحمه الله روایت کرده است که چون امام حسین علیه السلام شهید شد، زنان بنی هاشم لباس سیاه و خشن پوشیدند و از گرما و سرما شکایتی نمی کردند، و امام سجاد علیه السلام برای آنها غذای ماتم زدگان و عزاداران تهیه می کرد. (۲) از حضرت صادق علیه السلام روایت است که هیچ زن هاشمیه ای سرمه به چشم نکشید، و خضاب نکرد، و از هیچ خانه ی هاشمی دود برنخاست و غذا طبخ نشد، تا پنجسال بگذشت و عیدالله بن زیاد ملعون کشته شد. (۳) یحیی بن راشد نقل می کند که فاطمه دختر علی علیه السلام فرمود: زنی از ما خضاب نکرد و سرمه به چشم نکشید و شانه نکرد، تا مختار سر عیدالله را فرستاد. (۴) امام صادق علیه السلام فرمودند: امام زین العابدین علیه السلام بر پدرش چهل سال گریست، ۱۲۰۷ و در این مدت روزها را روزه می داشت و شبها را به عبادت می گذرانید. هنگام افطار که

می رسید خدمتگزارش غذا و آب می آورد و در مقابلش می گذاشت و عرض می کرد: آقا بفرمائید میل کنید. می فرمود: «قتل ابن رسول الله جائعا، قتل ابن رسول الله عطشانا» «فرزند رسول خدا گرسنه کشته شد، فرزند رسول خدا تشنه کشته شد»،

ص: ۷۸۸

۱- ۱۲۰۳. ریاض القدس: ۲: ۳۶۰.

۲- ۱۲۰۴. محاسن: ۴۲۰، نفس المهموم: ۴۷۳، بحارالانوار: ۴۵: ۱۸۸.

۳- ۱۲۰۵. بحارالانوار: ۳۸۶: ۴۵، نفس المهموم: ۴۷۳.

۴- ۱۲۰۶. بحارالانوار: ۳۸۶: ۴۵.

آنقدر این جمله را تکرار می کرد و می گریست تا غذایش از آب دیدگانش تر می شد، و آب آشامیدنی حضرت با اشکش می آمیخت. حال حضرت چنین بود تا به خدای عزوجل پیوست. (۱)

ص: ۷۸۹

۱- ۱۲۰۸. لهوف : ۲۰۹.

بنابر تحقیق بعضی از بزرگان ولادت آن مخدره روز پنجم جمادی الأول سال پنجم یا ششم هجری بوده است. (۱) و بعضی در اول ماه شعبان سال ششم، و گروهی در ماه رمضان گفته اند. (۲) از روایات استفاده می شود که حضرت زینب علیها السلام بعد از حضرت سیدالشهداء علیه السلام به دنیا آمد، و جناب ام کلثوم بعد از آن مخدره دیده به جهان گشود. (۳) و گفته شده که حضرت زینب علیها السلام چهار سال قبل از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد. (۴) بنا بر مشهور حضرت زینب علیها السلام اولین دختری بود که از حضرت فاطمه علیها السلام به دنیا آمد، که در میان دختران علی علیه السلام از همه بزرگتر بود. از چیزهایی که دلالت بر آن می کند آن است که راویان حدیث گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام را با کنیه ی «أبی زینب» مکنی می نمودند و می گفتند: این روایت از ابی زینب است، همانگونه که ابن ابی الحدید در شرح خود آورده است،

ص: ۷۹۱

۱- ۱۲۰۹. زینب الکبری تألیف علامه نقدی : ۳۳.

۲- ۱۲۱۰. معالی السبطين: ۲: ۱۳۲، زینب الکبری : ۳۳.

۳- ۱۲۱۱. منتخب التواریخ : ۱۳۳، معالی السبطين: ۲: ۱۳۲.

۴- ۱۲۱۲. معالی السبطين: ۲: ۱۳۲ به نقل از کتاب اسعاف الراغبین. و از رساله زینبیه سیوطی نقل کرده که آن مخدره ۵ سال قبل از وفات جدش متولد شده است.

۱۲۱۳ چون حضرت زینب علیها السلام بعد از حسنین علیهما السلام اولاد بزرگ حضرت علی علیه السلام بوده است. (۱)

نام گذاری آن بانو

چون حضرت زینب علیها السلام به دنیا آمد مادرش حضرت زهرا علیها السلام او را خدمت پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت: این مولود را نامگذاری فرمائید. حضرت فرمود: من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبقت نمی گیرم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به مسافرت رفته بودند، چون (سه روز گذشت و آن حضرت) از سفر آمدند، حضرت علی علیه السلام عرض کردند: (یا رسول الله، خدای متعال دختری به فاطمه عطا فرموده) نامی برای او تعیین فرمائید. آن حضرت فرمودند: (فرزندان فاطمه اولاد من هستند، ولی) من از پروردگارم پیشی نمی گیرم. جبرئیل نازل شد و سلام خداوند را به پیامبر رسانید، و عرض کرد: خداوند اسم این کودک را زینب اختیار نموده (و در لوح محفوظ نوشته) است. و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مصیبت هائی که بر این مولود وارد می آید خبر داد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم گریه کردند و فرمودند: «من بکی علی مصاب هذه البنت، کان کمن بکی علی أخویها الحسن والحسین» «کسی که بر مصیبت های این دختر گریه کند همانند کسی است که بر دو برادرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام گریه کرده باشد» (۲) مرحوم آیه الله جزائری و عباس قلی خان در دنباله ی حدیث نقل می کنند که حضرت فرمودند: وصیت می کنم حاضرین و غائبین امت را که این دختر را به حرمت پاس بدارند،

ص: ۷۹۲

۱- ۱۲۱۴. زینب الکبری : ۳۳.

۲- ۱۲۱۵. زینب الکبری : ۳۲، الطراز المذهب {ناسخ حضرت زینب علیها السلام}: ۱: ۴۴.

همانا وی مانند خدیجه کبری است ۱۲۱۶ «زینب» در لغت بمعنای درخت زیت و خوشبوست (۱)

و ممکن است مخفف «زین» و «أب» باشد بمعنای زینت و نکوئی پدر. بعد از تولد حضرت زینب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه فاطمه علیها السلام تشریف آورده، فرمودند: دخترم، این نوزاد را پیش من بیاورید. چون آوردند او را گرفت و به سینه چسبانید و صورت بر صورت او گذاشت و گریه ی شدید و بلندی نمود، که اشک بر گونه های مبارکش جاری شد، حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدر جان، این گریه از چیست، خداوند چشم شما را گریان نکند؟ حضرت فرمود: دخترم فاطمه بدان، زود باشد این نوزاد به مصائب گوناگون و گرفتاریهای ناگوار مبتلا گردد. «یا بضعتی و قره عینی ان من بکی علیها و علی مصائبها یكون ثواب بکائه کثواب من بکی علی أخیها، ثم سماها زینب» «ای پاره ی تنم و نور چشمم، هر کس بر او و بر مصیبت های او بگرید ثواب

ص: ۷۹۳

۱- ۱۲۱۷. اقرب الموارد: ۱: ۴۷۵ {زنب}.

کسی را دارد که بر برادرانش گریه کرده باشد. پس او را زینب نام نهاد» (۱)

ص: ۷۹۴

۱- ۱۲۱۸. معالی السبطين: ۲: ۱۳۲، ناسخ حضرت زینب علیها السلام: ۱: ۴۶.

کنیه و القاب حضرت زینب

کنیه ی آن بانو ام کلثوم و ام عبدالله و ام الحسن می باشد، و برای آن مظلومه کنیه های مخصوصی هم ذکر شده است، چون ام المصائب، ام الرزایا، ام النوائب و... (۱)۱- صدیقه ی صغری؛ پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام صدیق اکبر و مادرش فاطمه علیهاالسلام صدیقه ی کبری است.۲- عقیله، عقیله ی بنی هاشم، عقیله الطالبین. و عقیله به معنای بانوی فرزانه و کریمه است که در بین فامیل عزیز و محترم و در خاندان خود ارجمند باشد.۳- موثقه.۴- عارفه.۵- عالمه ی غیر معلمه.۶- فهمه ی غیر مفهمه.۷- فاضله.۸- کامله.۹- عابده ی آل علی.۱۰- محدثه.۱۱- عصمت الله.۱۲- مخبره.

ص: ۷۹۵

۱- ۱۲۱۹. ریاحین الشریعه: ۳: ۴۶.

۱۳- زاهده. ۱۴- وليهالله.

۱۵- راضيه، چون به قضا و قدر پروردگار خشنود بود. ۱۶- صابره، چون در بلاها شكييائي مي نمود و جزع نمي كرد. ۱۷-
أمينهالله. ۱۸- محبوبه المصطفى. ۱۹- نائبه الزهراء. ۲۰- عفيفه. ۲۱- قانته. ۲۲- شريفه. ۲۳- العصمه الصغرى (۱)

ص: ۷۹۶

۱- ۱۲۲۰. زينب الكبرى : ۳۲، رباحين الشريعه: ۳: ۴۷، مقتل مقدم: ۳: ۱۲۱ و ۱۲۹، برای شرح هر کدام از القاب آن بانو به
خصائص زينبيه ص ۲۲ به بعد مراجعه شود.

آن مخدره خطابه هائی چند که در نهایت فصاحت و بلاغت بوده انشاء فرمودند، بعضی از آنها را قبلاً ذکر کردیم، در اینجا فهرست وار از آنها نام می بریم: ۱- خطبه ی فصی و بلیغ آن حضرت در شهر کوفه که بسیاری از علماء شیعه و سنی نقل کرده اند، چنان کوبنده بود و در مردم تأثیر گذاشت که راوی گوید: به خدا قسم، آن روز مردم را دیدم که حیران و سرگردان می گریستند و از حیرت انگشت به دندان می گزیدند... آن بانو طوری سخن می گفت که مردم کوفه، که هنوز طنین خطبه های دلنشین و پرشور امیرمؤمنان علیه السلام را به خاطر داشتند، گمان می کردند پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام سخن می گوید. آنگاه که آن مظلومه امر به سکوت نمود. «فارتدت الأنفاس و سکنت الأجراس» «نفسها به سینه برگشت و صدای زنگها ساکت شد». به روایت طبرسی رحمه الله ۱۲۲۱ امام سجاد علیه السلام فرمودند: «یا عمه اسکنتی ففی الباقی من الماضی اعتبار و أنت - بحمدالله - عالمه غیر معلمه، فهمه غیر مفهمه...» «عمه جان، آرام باش، آیندگان باید از گذشتگان عبرت بگیرند، تو به لطف پروردگار ناخوانده دانی و نیاموخته فرزانه ای...» که آن مخدره خاموش گردید. (۱) ۲- سخنان آن حضرت در مجلس ابن زیاد، که در پاسخ آن ملعون بیان کردند

ص: ۷۹۷

زیاد چنان خشمگین شد که گوئی تصمیم به کشتن حضرت زینب علیها السلام گرفت که قبلاً ذکر کردیم (۱) ۳- خطبه ی آن مخدره در مجلس یزید که عده ی زیادی از علماء شیعه و سنی در کتب خود نقل کرده اند، که یزید را رسوا نمود و از کردار خود پشیمان کرد، و آن ملعون را پیش دوست و دشمن شرمسار و ذلیل فرمود. (۲) خلاصه؛ فصاحت و بلاغت کلام حضرت زینب علیها السلام بر کسی پوشیده نیست و همگان به آن اعتراف دارند، چه این که آن بانو از پدرش حضرت علی مرتضی علیه السلام و از مادرش فاطمه ی زهرا علیها السلام آن را به ارث برده بود، و از تربیت شده در دامن این دو معصوم بزرگوار، بانوئی جز او انتظار نمی رفت، که در کلماتش انوار خطبه ی علوی و اسرار کلام فاطمی مشاهده شود.

ص: ۷۹۸

۱- ۱۲۲۳. لهوف : ۱۶۰، ارشاد: ۱۱۹:۲، مثيرالأحزان : ۹۰، مقتل خوارزمی: ۴۲:۲.

۲- ۱۲۲۴. لهوف : ۱۸۱، مثيرالأحزان : ۱۰۱، بحار الأنوار: ۱۳۳:۴۵، مقتل مقرر : ۴۶۱، بلاغات النساء : ۲۱، مقتل خوارزمی: ۶۴:۲.

در کتب روایی از آن بانو احادیث زیادی نقل شده است از آن جمله: خطبه حضرت زهرا علیها السلام در امر فدک، که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» هنگام شرح قول آن حضرت در نامه ۴۵ «بلی کانت فی أیدینا فدک...»، می نویسد: ما در شرح و بیان این کلمات در سه فصل سخن می گوئیم، و این خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام را از حضرت زینب علیها السلام دختر علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند. (۱) ابوالفرج نیز در «مقاتل الطالبیین» می نویسد: «و العقیله هی التی روی ابن عباس عنها» (یعنی حضرت زینب علیها السلام) که ابن عباس از او نقل حدیث نموده است. بعد خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در امر فدک را از آن مخدره نقل می کند. شگفت آنکه در آن زمان که فاطمه زهرا علیها السلام خطبه ی فدک را انشاء می فرمودند، حضرت زینب علیها السلام در سنین کودکی بودن، و با کمی سن آن خطبه ی شریفه ی طولانی را ضبط کرده اند. این خطبه را بزرگانی از شیعه و سنی نقل کرده اند، و احادیث فراوان دیگری هم از این مخدره منقول است. (۲) مرحوم طبرسی می نویسد: حضرت زینب علیها السلام روایات زیادی از مادرش فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده است. و از عماد المحدثین نقل است که حضرت زینب علیها السلام از پدر و مادر و برادرش علیهم السلام و

از ام سلمه و ام هانی و... روایت می نمود.

ص: ۷۹۹

۱- ۱۲۲۵. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ۱۶: ۲۱۱.

۲- ۱۲۲۶. طالبین به کتاب زینب الکبری : ۵۵ مراجعه نمایند.

ز کسانی که از آن مخدیره روایت نقل می کردند، ابن عباس و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر و فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام و... را نام برده اند. (۱) مرحوم آیةالله جزائری می نویسند: در ایامی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه تشریف داشتند، آن مکرمه در منزل خود مجلسی داشتند که برای زنها تفسیر قرآن می گفتند. در یکی از روزها تفسیر (کهیصص) را می فرمود، در این بین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده، فرمودند: ای نور دیده، شنیدم تفسیر (کهیصص) بیان می نمائی! عرض کرد: بلی فدایت شوم، فرمودند: ای نور دیده، آن رمزی است در مصیبت وارده ی بر شما عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پس مصائب و سختیهای که بر آنها وارد می شود بیان فرمودند، که ناله و فریاد و گریه ی آن مظلومه بلند شد. (۲)

ص: ۸۰۰

۱- ۱۲۲۷. زینب الكبرى : ۵۳.

۲- ۱۲۲۸. خصائص الزینبیه : ۲۷ خصیصه نهم.

از حکیمه دختر امام جواد علیه السلام نقل است که: ... امام حسین علیه السلام در ظاهر به خواهرش زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت نمود، و آنچه از علوم (و معارف و احکام الهی) در آن زمان از امام سجاد علیه السلام صادر می شد، به حضرت زینب علیها السلام نسبت می دادند، به جهت مخفی نگهداشتن (محفوظ ماندن) حضرت علی الحسین علیه السلام... (۱) از این حدیث شریف استفاده می شود که حضرت زینب علیها السلام از طرف امام حسین علیه السلام نیابت خاصه داشته است. (۲) حضرت زینب علیها السلام دارای علم منایا و بلایا بود، همانند عده ای از اصحاب پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام چون میثم تمار و رشید هجری، و ایشان افضل از حضرت مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و... بودند. (۳) از «مجموعه شهید رحمه الله» روایت شده است که: ... هنگامی که حضرت زینب علیها السلام کودک خردسالی بود به پدر بزرگوارش عرض کرد: ای پدر، آیا ما را دوست می دارید؟ فرمود: آری فرزندانم، فرزندان پاره ی جگر ماست. حضرت زینب علیها السلام عرض کرد: پدر جان، دو محبت در قلب مؤمن جمع نمی شود؛ محبت خدا و محبت اولاد، و اگر ناچار باید اولاد را دوست داشت، شفقت برای ما و محبت خالص برای خدا باشد.

ص: ۸۰۱

۱- ۱۲۲۹. اثبات الوصیه : ۲۳۱، کمال الدین: ۲: ۵۰۱، غیبت شیخ طوسی : ۲۳۱، اثبات الهداه: ۳: ۵۰۶، بحار الأنوار: ۵۱: ۳۶۴، زینب الکبری : ۴۱.

۲- ۱۲۳۰. کبریت احمر: ۳۷۶، زینب الکبری : ۵۲.

۳- ۱۲۳۱. زینب الکبری : ۵۴.

پس محبت حضرت علی علیه السلام به او بیشتر شد. (۱)

در روایت دیگر چنین آمده که برای حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام پسر و دختری بود آن حضرت پسر را بوسید دختر به پدر عرض کرد: آیا فرزندت را دوست می داری؟ آن جناب فرمود: آری، آن دختر عرض کرد: گمان می کردم غیر از خداوند کسی را دوست نمی دارید، آن حضرت گریست و فرمود: محبت مخصوص خداست و شفقت برای اولاد می باشد. (۲) یحیی مازنی گوید: مدت طولانی در مدینه همسایه ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و خانه ام نزدیک منزلی بود که زینب دختر آن بزرگوار در آنجا بود، به خدا سوگند هرگز او را ندیدم و از او صدائی نشنیدم. هرگاه می خواست جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کند، هنگام شب به زیارت می رفت، و امام حسن علیه السلام طرف راست و امام حسین علیه السلام طرف چپ، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جلو آن مخدره می رفتند، و چون نزدیک قبر پیامبر می رسیدند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زودتر می رفت و چراغها را خاموش می کرد. چون امام حسن علیه السلام از علت آن سؤال نمود، آن حضرت فرمودند: می ترسم نگاه شخصی به خواهرت زینب بیفتد. بعضی از مطلعین نقل کرده اند: هنگامی که امام حسن علیه السلام مسموم گردید و طشت جلو روی حضرتش بود تا جگر رنج دیده اش را استفراغ نماید، متوجه شد که خواهرش حضرت زینب علیها السلام می خواهد نزد او بیاید، در آن حال - که سخت بیمار بود - دستور داد طشت را بردارند به جهت شفقت و مهربانی بر خواهر (که مبادا از دیدن آن افسرده شود). در بعضی اخبار آمده: هرگاه حضرت زینب علیها السلام به زیارت برادرش حضرت

ص: ۸۰۲

۱- ۱۲۳۲. مستدرک: ۱۵: ۲۱۵ ب ۷۹ از احکام اولاد ح ۱۶.

۲- ۱۲۳۳. مستدرک: ۱۵: ۱۷۱ ب ۶۵.

امام حسین علیه السلام مشرف می شد، آن جناب به خاطر جلالت خواهرش می ایستاد، و او را در جای خود می نشانید. (۱)

در جلالت قدر و بزرگی مقام و برتری شأن و بزرگی حال و چگونگی او بس است آنچه در برخی اخبار رسیده که روزی حضرت زینب علیها السلام نزد امام حسین علیه السلام آمد و آن جناب قرآن می خواند (چون دیدند آن مخدره می آید) قرآن را بر زمین نهادند، و برای اجلال و تعظیم او بپا ایستادند. (۲) شئون باطنیه و مقامات معنویه ی حضرت صدیقه صغری، نائبه زهرا، امینه ی خدا، ناموس کبریا، اختر برج عصمت، و گوهر درج عفت و ولایت، آسیه اسوت، هاجر رتبت، مریم مکرمت، سارا سیرت، خدیجه آیت، فاطمه دلالت، امینه الله العظمی، موثقه علیا، بنت المصطفی، و قره عین المصطفی، و شقیقه الحسن المجتبی، و الحسین سید الشهداء، عالمه ی غیر معلمه، فهمة ی غیر مفهمه، عارفه ی کامله، محدثه، دختر عصمت پرور بتول عذرا، جناب زینب کبری - صلوات الله علیهم و علیها - را هیچکس نتواند در حیز تحریر و تقریر درآورد، قلم نویسندگان روزگار از احصای فضائل و مناقب آن مخدره محترمه دو جهان و محبوبه خداوند منان عاجز است چنانکه نوشته اند: «فان فضائلها و فواضلها و خصالها و جلالها و علمها و عملها و عصمتها و عفتها و نورها و ضیاءها و شرفها و بهاءها تالیه امها - صلوات الله علیهما -» «همانا حضرت زینب علیها السلام در بزرگواری و نیکوئی و خوی و عظمت و بزرگی و علم و عمل و عصمت و پاکی و عفت و پارسائی و نور و روشنائی

ص: ۸۰۳

۱- ۱۲۳۴. زینب الکبری : ۳۹.

۲- ۱۲۳۵. خاتون دوسرا از مرحوم فیض الاسلام : ۱۴۳ به نقل از کتاب تحفه العالم از علامه سید جعفر آل بحر العلوم طباطبائی.

و شرافت و درخشندگی همانند مادرش فاطمه علیهاالسلام بود... (۱)

زینب کبری در فصاحت و بلاغت و عبادت و زهد و تدبیر و شجاعت، شبیه پدر و مادر خود بود، و بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام همه ی امور اهل بیت بلکه جمیع بنی هاشم به رأی و تدبیر حضرت زینب علیهاالسلام بوده است. (۲) و نیز در «رساله ی علویه» نیشابوری نقل شده که حضرت زینب علیهاالسلام در فصاحت و بلاغت و زهد و عبادت همانند پدرش علی مرتضی علیه السلام و مادرش حضرت زهرا علیهاالسلام بود. (۳) محمد علی احمد مصری - از نویسندگان اهل تسنن - در رساله ی خود می نویسد: بانو زینب از بزرگوارترین اهل بیت حسبا، و والاترین آنها نسبا بود، برگزیده ی زنان طاهر و پاکیزه و از نیکوترین آنها بود، و از فرزانه های روزگار بود، که در شجاعت از سوارکاران پیشی گرفت، و کالای خود را در طول زندگی تقوای الهی انتخاب نمود. با زبانی که دائم به یاد خدا مرطوب بود بر ظالمین طعن و آنها را تضعیف می نمود، و برای اهل حق یاور و معین بود. بزرگوار دنیا و آخرت، خواهر امام حسن و امام حسین، دختر بتول زهرا که خداوند او را بر زنان جهانیان برگزید، و در نزد توانایان صاحب اراده ی آهنین و افسون قرار داد، و از سخاء و کرم مادر هاشم بود (یعنی هاشم با آن همه جود و سخاء به منزله فرزند او بود)... حضرت زینب سال پنجم هجری یعنی ۵ سال قبل از وفات جدش به دنیا آمد و همه ی اهل بیت از تولد او خوشحال شدند. و از درختی که (خداوند در قرآن تعریف فرموده به این که) اصل و ریشه ای در زمین پای برجا، و شاخه هایش در آسمان است نشأت نیکو و کامل گرفت،

ص: ۸۰۴

۱- ۱۲۳۶. الطراز المذهب {ناسخ حضرت زینب علیهاالسلام}: ۱: ۷۳.

۲- ۱۲۳۷. جنات الخلود : ۱۹ قسمت اولاد فاطمه زهرا علیهاالسلام.

۳- ۱۲۳۸. زینب الکبری: ۴۵.

و بزرگواری دانشمند گردید. او با آن مقام والای بردباری و دانش و مکارم اخلاق، صاحب فصاحت و بلاغت بود، که از دستهای او چشمه های جود و کرم تراوش می نمود.

چنان بین زیباییهای سیما و درون جمع نمود که در خانه ی وحی به «مشاور و صاحب رأی» مشهور گردید، و همین فخرش کافی است که از شجره ی اهل بیت وحی بود که خدای متعال در کتاب عزیزش از آنها مدح و ستایش فرموده است... (۱) فرید وجدی - که از نویسندگان متعصب و مشهور سنی است - در «دائرة المعارف» ذیل لغت «زین» می نویسد: زینب دختر علی بن ابیطالب از زنان فاضله ی روزگار، و عقیده جلیله ی بنی هاشم بود که با برادرش حسین بن علی در واقعه ی کربلا حضور داشت، (و چون حسین شهید شد، او پیشوای بازماندگان از زنان و کودکان بود). سپس مجاری حال آن مظلومه را در کوفه و شام، و خطبه او را در مجلس یزید نقل می کند... (۲) روایت شده که روزی حضرت علی علیه السلام مهمانی به منزل آورد، و به فاطمه علیهاالسلام فرمود: در خانه برای مهمان چه داری؟ عرض کرد: یک گرده نان در خانه است که آن را برای دخترم زینب گزارده ام. زینب خوابیده بود، چون این را از مادر شنید - با اینکه چهار ساله بود - گفت: مادر جان، نان را برای مهمان ببرید. (۳) علامه نقدی رحمه الله می نویسد: حضرت زینب علیهاالسلام در عبادت و بندگی خداوند ثانی مادرش حضرت زهرا علیهاالسلام بود، و تمام شبها به عبادت و تهجد و تلاوت

ص: ۸۰۵

۱- ۱۲۳۹. زینب الكبرى : ۴۹.

۲- ۱۲۴۰. دائرة المعارف فرید وجدی: ۷۹۵:۴، ریاحین الشریعه: ۵۲:۳.

۳- ۱۲۴۱. مقتل مقدم: ۳: ۱۳۰.

قرآن مشغول بود. و بعضی از فضلاء گویند: حضرت زینب علیها السلام در طول عمرش تهجد را ترک نکرد حتی در شب ۱۱ محرم. و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمودند: در آن شب عمه ام نشسته

نماز شب را بجای آورد. (۱) مرحوم آیه الله بیرجندی از بعضی مقاتل معتبره نقل می کند که حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: براستی عمه ام زینب با اینهمه مصائب و محنتهایی که در راه شام بر او نازل می شد، نوافل شب از او ترک نشد. و حضرت امام حسین علیه السلام هنگام وداع با خواهرش زینب فرمودند: «خواهرم، مرا در نافله ی شب فراموش نکن» (۲) در کتاب «مثیر الأحران» علامه شیخ جواهری آمده است که: فاطمه دختر امام حسین علیه السلام فرمود: عمه ام زینب در شب عاشورا، آن شب را در محراب و جایگاه نماز خواندنش بپا ایستاده به درگاه خداوند استغاثه می نمود، (بر اثر آه و ناله ی او) چشمی از ما نخفته و صدای گریه ما آرام نگرفت. (۳) حضرت امام سجاد علیه السلام می فرمایند: شبی عمه ام زینب نماز شب را نشسته می خواند، پرسیدم: عمه جان، چرا نماز را نشسته می خوانید؟ فرمود: در هر شبانه روز یک گرده نان بیشتر به اسیران نمی دهند، و امشب شب سوم است که سهم خود را به بچه ها دادم، چون هنوز گرسنه بودند، از نهایت گرسنگی و ضعف قدرت بپا ایستادن ندارم. (۴) و در صبر آن مظلومه می توان گفت: بعد از مادرش حضرت فاطمه علیها السلام کسی در استقامت به زینب علیها السلام نمی رسید. با آن همه مصیبت همانند کوه استوار و پا برجا بود

ص: ۸۰۶

۱- ۱۲۴۲. زینب الکبری : ۸۱.

۲- ۱۲۴۳. زینب الکبری : ۸۱.

۳- ۱۲۴۴. خاتون دوسرا : ۱۸۲، زینب الکبری : ۸۲.

۴- ۱۲۴۵. زینب الکبری : ۸۲، معالی السبطين : ۲: ۱۳۳.

و محکم می ایستاد. در مقام جلالت قدر و قرب به مقام امامت و ادراک شئونات ولایت به آنجا رسید که چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام را شهید کردند بر آن پیکر همایون و اندام غرقه به خون

نظر کرده، به حضرت خالق بی چون عرض کرد: «این قلیل قربانی را از آل محمد قبول فرما» (۱) حضرت آیهالله میرزا احمد سیبویه ساکن تهران از شیخ حسین سامرائی که از اتقیاء اهل منبر در عراق بود نقل فرمودند: زمانی که در سامرا مشرف بودم، عصر روز جمعه ای به سرداب مقدس رفتم. غیر از من کسی نبود، و من حالی پیدا کردم و متوجه مقام صاحب الأمر - صلوات الله علیه - شدم. در آن حال صدائی از پشت شنیدم که به فارسی فرمود: «به شیعیان و دوستان ما بگوئید که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب علیها السلام قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند». (۲)

ص: ۸۰۷

۱- ۱۲۴۶. ناسخ حضرت زینب علیها السلام: ۷۵:۱.

۲- ۱۲۴۷. شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام: ۲۵۱:۱.

۱- علامه نوری نقل می کند: سید محمد باقر سلطان آبادی که از بزرگان ارباب فضل و راسخین در علم بوده، فرمود: در بروجرد به مرض درد چشم سختی مبتلا شدم، به حدی که پزشکان از معالجه ی آن عاجز ماندند، از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند، درد چشم شدید شد، و ورم بسیار نمود، که دیگر سیاهی چشم پیدا نمود. از شدت درد چشم خواب از من گرفته شد و تمام پزشکان شهر از معالجه ی آن اظهار عجز کردند. بعضی می گفتند: (اگر هم خوب شود) شش ماه معالجه احتیاج دارد. این گفتار روح مرا افسرده و خسته نمود، و حوصله ام تنگ شد و فوق العاده نگران و مهموم شدم، تا این که یکی از دوستان من گفت: بهتر است برای استشفاء به زیارت مشرف شوی، و من عازم سفر هستم با من بیا. چنان که از خاک کربلا سرمه بکشی شفا خواهی یافت. به او گفتم: با این حال چگونه می توانم حرکت کنم، مگر پزشک اجازه بدهد. چون به دکتر مراجعه کردم، گفت: هرگز جایز نیست و اگر حرکت کنی یکسره نابینا خواهی شد، و به منزل دوم نخواهی رسید که به کلی از دیده محروم می شوی. رفیق من رفت و من به خانه برگشتم. یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت: مرض تو را جز خاک کربلا و مقتل شهداء، و مریضخانه ی اولیاء خدا شفا نبخشد. و ضمناً شرح داد که خودم ۹ سال مبتلا به طپش قلب بودم و همه پزشکان از معالجه عاجز ماندند، تنها از تربت قبر امام حسین علیه السلام شفا حاصل شد. چنان که میل داری با توکل به خدا حرکت کن. من با توکل حرکت کردم. و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشم به درد آمد که از فشار درد، چشم چپ نیز به درد آمد. همراهان مرا ملامت کردند و همگی گفتند: بهتر است که مراجعت کنی.

چون هنگام سحر شد و درد آرام گرفت به خواب رفتم. حضرت صدیقه ی صغری زینب کبری علیهاالسلام را در عالم رؤیا دیدم، بر آن حضرت وارد شدم و گوشه ی مقنعه او را گرفته بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم هر دو چشم مثل هم بود، و دیگر هیچ دردی در چشم خود حس نکردم، و سفر را پایان رساندم. (۱)۲- بعضی از موثقین از کتاب «التبر المذاب»، و مقتل «امدانی یزدی»، نقل نمودند که: چون اسراء را وارد شام نمودند در دروازه ی شام حضرت زینب علیهاالسلام شمر را طلبیده فرمود: حاجتی به تو دارم. ما را از این دروازه با ازدحام نبرید، از راه خلوتی داخل شام نمائید. آن ملعون اعتنا نمود و چند تازیانه بر آن مخدره زد. آن معدن صبر و وقار از فرط غیرت منقلب شد و به زمین امر نمود و فرمود: «یا أرض خذیه» در آن حال زمین شمر را تا کمر فرو برد، ناگاه از سر بریده صدای جان فزای حسینی به گوش خواهر رسید: «یا اختاه اصبری و احتسبی فی مرضات الله» آن مخدره به زمین امر نمود او را رها کند. (۲)۳- شبلنجی شافعی در «نور الأبصار» از شیخ عبدالرحمان اجهوری مصری (که هر دو از علماء سنی می باشند) در کتاب «مشارق الأنوار» نقل می کند که: در سال ۱۱۷۰ هجری قمری گرفتاری شدیدی برایم پدید آمد، قصیده ای در مدح حضرت زینب سرودم و به آن مخدره متوسل شدم، خداوند به برکت آن بانوی بزرگ مرا از آن بلیه ی سخت نجات داد. آنگاه مرحوم خیابانی قصیده را نقل می کند. (۳)

ص: ۸۰۹

۱- ۱۲۴۸. دارالسلام: ۲: ۱۵۶.

۲- ۱۲۴۹. خصائص الزینبیه : ۱۲۰ خصیصه ۳۱.

۳- ۱۲۵۰. وقایع الأيام خیابانی : ۳۰۲.

شدت علاقه ی حضرت زینب به برادرش امام حسین علیه السلام

جناب زینب علیهاالسلام در ایام کودکی به برادرش امام حسین علیه السلام به قدری انس و محبت داشت که جز در آغوش و دامان او آرام نمی گرفت، و هر وقت نزد آن حضرت بود، دیده از روی برادر برنمی داشت، و نمی توانست ساعتی از حضور مبارکش دوری کند، و اگر دور می شد می گریست. روزی حضرت زهرا علیهاالسلام به پدرش عرض کرد: ای پدر، از محبت شدیدی که بین زینب و حسین می باشد در شکفتم، چنان که او بی دیدار حسین علیه السلام صبر ندارد، و اگر ساعتی بوی حسین را حس نکند جانش بیرون آید. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را شنید، آه دردناک از سینه برکشید و اشکش بر دیده جاری شد و فرمود: ای نور دیده، این دخترم زینب با حسین به سفر کربلا خواهد رفت و به هزار گونه رنج و سختی گرفتار خواهد شد. حضرت زینب علیهاالسلام هنگام ازدواج با عبدالله بن جعفر شرط نموده بود که من به برادرم علاقمندم و باید همه روزه به من اجازه دهی حسینم را زیارت کنم. در تمام مدت زندگانی کمتر می شد روزی بگذرد که حضرت زینب حضرت حسین علیه السلام را نبیند، و بر این منوال بود تا سر مقدس امام حسین علیه السلام دفن شد و زینب از هجران مفارقت برادر جهان را بدرد گفت. برخی از صاحبان مقاتل می نویسند: چون حضرت علی علیه السلام خواست زینب را به عبدالله بن جعفر تزویج کند، شرط کرد که هرگاه حضرت حسین اراده ی سفر کند و حضرت زینب بخواهد با او باشد عبدالله او را منع نکند... و فاضل بیرجندی در «کبریة احمر» می نویسد: حضرت زینب علیهاالسلام چنان به برادر علاقه داشت که در هیچ خواهر و برادری دیده نشده است، از طفولیت با حضرت حسین علیه السلام انس گرفته بود.

و بعضی نوشته اند: هنگامی که عبدالله بن عباس به امام حسین علیه السلام گفت: «فما معنی حملک هؤلاء النساء» (شما می فرمائید: می روم کشته می شوم) چرا زنها را با خود می برید؟» حضرت زینب علیها السلام سر از محمل بیرون آورد و فرمود: ای پسر عباس، می خواهی بین من و برادرم جدائی بیندازی! هرگز من از او مفارقت نکنم. (۱) درجه ی محبت و دوستی او با برادرش چنان بود که هر روز چند مرتبه خدمت امام حسین علیه السلام می رسید، و دیده به دیدار مبارکش روشن می ساخت، تا بدانجا که گفته اند: در اوقات نماز می آمد و به آن کعبه مقصود نظر می کرد، و آن قبله اهل حاجت و حقیقت را زیارت می نمود، آنگاه مشغول نماز می شد. (۲) مؤلف گوید: در این کار حضرت زینب علیها السلام سری است که اهل معنی و حقیقت می فهمند، و در حدیث آمده: «و انو عند افتتاح الصلاه ذکر الله و ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و اجعل واحدا من الأئمه علیهم السلام نصب عینک» «هنگام شروع نماز ذکر خدا و یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اراده نما، و یکی از ائمه علیهم السلام را جلو چشمان خود قرار ده» (۳)

آقای شیخ علی ربانی خلخالی می نویسد: روزی به محضر آیه الله بزرگوار سید شهاب الدین نجفی مرعشی رحمه الله رسیدم، از هر دری سخنی به میان آمد تا این که ایشان فرمودند: هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام قنداقه ی حضرت زینب علیها السلام را به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برد، این نوزاد چشم مبارک را برای هیچ یک از اهل بیت باز نکرد و تنها وقتی قنداقه در بغل امام حسین علیه السلام قرار گرفت چشم مبارک را گشود. و افزودند: در مجلس یزید - علیه اللعنه - سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسراء نگاه کرد، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب علیها السلام رسید چشمها را روی هم گذاشت، و از گوشه ی چشم مبارکش اشک جاری شد. (۴)

ص: ۸۱۱

-
- ۱- ۱۲۵۱. ریاحین الشریعه: ۴۱:۳.
 - ۲- ۱۲۵۲. الطراز المذهب {ناسخ حضرت زینب علیها السلام}: ۷۳:۱، و نظیر آن در خصائص الزینبیه: ۱۲۱.
 - ۳- ۱۲۵۳. مستدرک: ۱۳۲:۴ ب ۳ از نیت ح ۱.
 - ۴- ۱۲۵۴. چهره درخشان قمر بنی هاشم: ۸۷:۱ مرحوم آیه الله نجفی مرعشی قدس سره در تتبع تاریخی میان بزرگان مشهور بودند.

آن بانوی گرامی همانند برادرش حضرت امام حسین علیه السلام دارای خصائص و امتیازات فراوانی بود که بعضی از آنها را از کتاب «خصائص الزینبیه» مرحوم آیه‌الله سید نورالدین جزائری مختصراً نقل می‌کنیم: ۱- از ابتداء خلقت آن مخدره تا هنگام تولد، مادرش حضرت زهرا علیها السلام به هم و غم مبتلا بود. البته این امتیاز در همه اولاد حضرت فاطمه علیها السلام بوده است، از آنجائی که برای خاصان درگاه احدیت در این عالم خوشی نیست، و علقه به اولاد از امور قهریه است، حضرت فاطمه علیها السلام بهر یک از اولاد خود که حامله می‌شدند از مصیبت‌های وارده بر آن فرزند آگاه شده، محبت او را فراموش می‌نمودند. چون حضرت امام حسن علیه السلام متولد شد، به آن مخدره خبر دادند که آن حضرت را بعد از تحمل مشقت‌ها به زهر جفا شهید خواهند نمود، که از ولادت او محزون گردیدند. چون به حضرت امام حسین علیه السلام حامله شدند، او را از مصیبت‌هایی که به جنابش می‌رسد آگاه نمودند و چنان محزون شدند که خداوند می‌فرماید: (حامله امه کرها و وضعته کرها) (۱) و درباره‌ی حضرت زینب علیها السلام هم نقل شده: از زمانی که مادرش حضرت زهرا علیها السلام به او حامله شد محزون بود تا زمانی که به دنیا آمد. ۲- گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام ولادت او، که در این جهت با برادرش حضرت

ص: ۸۱۲

امام حسین علیه السلام شریک بود. روایت شده که چون حضرت زینب علیها السلام به دنیا آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را باخبر

کردند. آن حضرت به منزل فاطمه علیها السلام تشریف آورد و فرمود: دخترم، بچه را پیش من بیاورید. چون خدمت آن جناب دادند او را گرفت و به سینه ی مبارک چسبانید و صورت بر صورت او گذاشت. «و بکی بکاء عالیا و سال الدمع علی محاسنه جاریا» «با صدای بلند گریست و اشک چشم آن حضرت بر محاسن شریفش جاری شد». حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدرجان، گریه شما برای چیست خداوند چشمانت را نگریانند؟ فرمود: دخترم فاطمه، این دختر بعد از من و تو به بلاها و مصیبت هائی مبتلا می شود... (تمام حدیث در فصل نامگذاری آن مخدره گذشت). ۳- خبر دادن جبرئیل به مصائب آن مخدره که در این امتیاز نیز با برادرش حضرت امام حسین علیه السلام مشترک بود. ۴- نامگذاری و انتخاب نام زینب از طرف خداوند به وسیله ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، همانطور که گذشت. ۵- داشتن اسماء و القاب مخصوص که در عنوان مستقل ذکر شد و برای هر کدام شرحی است به کتاب «خصائص الزینبیه» مراجعه شود. ۶- هر کسی کفو آن مخدره نبود و لیاقت ازدواج با او را نداشت، از بعضی کتب تواریخ و «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید نقل شده که اشعث بن قیس که یکی از زعماء و رؤساء طائفه کنده بود، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست ازدواج با آن بانو را نمود، آن حضرت برآشف و فرمود: این جرئت را از کجا پیدا کردی که زینب را از من

خواستگاری کنی؟ پسر ابوقحافه تو را اینقدر گستاخ و بی شرم کرده، ۱۲۵۶ زینب شیبیه خدیجه و پروریده

دامان فاطمه علیهاالسلام است، از پستان عصمت شیر خورده، تو را چه لیاقت که همسر او شوی. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، اگر تکرار این سخن نمودی با شمشیر به تو جواب می دهم (۱) تا حدود سال ۱۷ هجری که جواد اهل بیت عبدالله بن جعفر که به جلالت قدر معروف بود از عموی بزرگوارش حضرت علی علیه السلام آن مکرمه را خواستگاری نمود و آن حضرت قبول کرد و با همان صداق مادرش فاطمه علیهاالسلام (۴۸۰ درهم) او را به عقد عبدالله درآورد.

ص: ۸۱۴

۱- ۱۲۵۷. ریاحین الشریعه: ۳: ۵۹.

۷۷- بیرون آمدن از عهده ی امتحانات خصوصا در سفر کربلا. از جمله موازینی که با آن مقامات و کمالات انسانیت سنجش می شود امتحان است، که مظهر کمالات و مبرز ملکات می باشد و آدمی با طی نمودن این مقامات اگر خوب از عهده ی امتحان برآید به مقام قرب می رسد و آن را قوس صعودی می نامند. و یا به حیوانیت رسد (اگر از امتحان بیرون نیاید) که آن را قوس نزولی نامند. و هر کس به اندازه ی استعداد و قابلیت او امتحان شود و ابتلاءات هر کس به حسب شئونات و مقامات اوست، و هر چه مقام بالاتر باشد بلا بیشتر است. حضرت زینب علیها السلام همانند برادرش حضرت امام حسین علیه السلام در سفر کربلا- به انواع بلاها مبتلا- شد و احدی از پیشینیان و آیندگان به چنین بلیاتی امتحان نشده اند، بلکه این امتحانات مخصوص آن دو نفر بوده، پس هر مقامی را که برای آن مخدره

ص: ۸۱۶

۱- ۱۲۵۸. عبدالله بن جعفر طیار مردی پاکدامن و بزرگوار بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را درک نموده، از آن حضرت روایت نقل کرده و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در جنگ جمل و صفین و نهروان از ملازمان حضرتش بود، و از اصحاب امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز می باشد. مادرش اسماء بنت عمیس بود و او در حبشه به دنیا آمد. دو فرزند ارجمندش محمد و عون در کربلا امام حسین علیه السلام را یاری کردند و شهید شدند، و علت عدم حضور خودش در کربلا مطالبی ذکر شد از جمله اینکه دیدگانش کم سو شده بود. به برکت دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او از ثروتمندان بنی هاشم بود، بسیار بخشنده بود که او را بحر الجود {دریای بخشندگی} می نامیدند. و درباره ی او گفته شده: «لم یکن فی الاسلام أسخی منه»: «در اسلام بخشنده تر از او نبوده است». خانه او محل برآورده شدن حاجات محتاجین بود و هیچ سائلی را دست خالی بر نمی گردانید و همیشه قبل از سؤال به فقیر اعطاء می نمود، تا آنجا که فقراء مدینه بعد از مرگش گفتند: ما معنای سؤال را می دانستیم تا عبدالله فوت کرد. به پیرزنی که در بین راه مکه و مدینه از او پذیرائی کرد و گوسفندی برای او ذبح نمود، چون به مدینه آمد دو هزار گوسفند و دو هزار دینار بخشش نمود. (بحارالانوار: ۳۴۸:۴۳). امام صادق علیه السلام فرمودند: مردی از عثمان بن عفان - که درب مسجد نشسته بود بخششی درخواست کرد. عثمان ۵ درهم به او داد. آن مرد گفت: این مقدار دردی را از من دوا نمی کند، مرا به کسی راهنمایی کن که بیش از این ببخشد. عثمان گفت: پیش روی تو جوانمردان با سخاوت و بخشنده هستند که آنها را می بینی و با دست خود به گوشه ای از مسجد که امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله جعفر بودند اشاره کرد... امام حسن علیه السلام دستور داد ۵۰ دینار به او دادند و امام حسین علیه السلام ۴۹ دینار و عبدالله ۴۸ دینار... چون آن مرد پیش عثمان برگشت، و داستان خود را بازگو کرد، عثمان گفت: کسی مانند آن جوانمردان نیست، آنها علم و دانش را (از منبع آن) گرفتند (از پستان علم و دانش شیر خوردند)، و خیر و نیکی و حکمت و راستی و درستی در کارها را به خود اختصاص دادند و کسی به پایه ی آنها نمی رسد. (بحارالانوار: ۳۳۲:۴۳). مردی به نزد او آمد در حالی که پای در رکاب گذاشته می خواست سوار شود و به مزرعه ی خود برود. آن مرد گفت: ای پسر عم رسول خدا، من مردی غریبم که پولم تمام شده است. عبدالله فوراً پا از رکاب بیرون آورد و گفت: این ناقه را با آنچه در خورجین اوست به تو بخشیدم. بر ناقه سوار شو و موجودی خورجین را صرف مؤنه خود نما.

چون آن را گشود چهار هزار اشرفی با چند ردای خز در آن بود. (تذکره الشهداء: ۱۴۷) و مشهور است که مردم مدینه عادت کرده بودند از یکدیگر پول قرض کنند و وعده ی عطا عبدالله بن جعفر را برای پرداخت بدهند. می نویسند: عبدالله در آخر عمر تنگدست شد، روزی شخصی به نزد او آمد و از او چیزی خواست، و چون عبدالله چیزی نداشت ردای خود را از تن بیرون آورده به او داد و سر خود را به سوی آسمان بلند نموده، عرض کرد: پروردگارا، دیگر مرگ مرا برسان، پس از چند روز بیمار شد و از دنیا رفت. مرحوم مامقانی در کتاب رجال خود، او را مردی جلیل القدر و بزرگوار توصیف نموده، و پس از نقل داستانی از مدائنی می نویسد: شبهه ای در وثاقت او از نظر روایتی نیست. (تنقیح المقال: ۲: ۱۷۳) بنابراین آنچه در پاره ای از کتابهای مخالفین مانند کتاب «الأغانی» ابوالفرج اصفهانی (که در ظاهر سنی و در باطن یهودی بوده است) که «عبدالله بن جعفر اهل سماع و غناء بوده» اصل و اعتباری ندارد، و از تهمت‌های معاویه ها و ابوالفرج هاست که علیه خاندان اُبی طالب و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جعل کرده اند. تاریخ وفات او را در سال ۸۰ ه نوشته اند که عمر شریفش هنگام مرگ قریب به نود سال می شود، و برخی هم وفات او را در سال ۹۰ ه دانسته اند. در فصل حرکت امام علیه السلام از مکه به کربلا، مطالبی درباره ی او ذکر شد و در آنجا نقل کردیم که عبدالله به جهت پیری و ناخوشی نتوانست همراه حضرت به کربلا برود.

ترسیم کنیم غالی نباشیم، و در حقیقت سفر کربلا وسیله ی معراج قرب آن مخدره بوده، و به مقامی رسیده که شایسته هیچ کس نخواهد بود. ۸- مواسات او با برادرش امام حسین علیه السلام. در جمیع حالات، نهایت مواسات را با برادرش نمود، از مدینه با برادر حرکت کرد و در تمام گرفتاریها؛ غربت و تشنگی و گرسنگی و اسیری شریک آن حضرت بود، دو فرزند خود را در راه برادر تقدیم نمود، و چون در بازار کوفه ملتفت شد از سر خونین آن حضرت خون می چکد سر خود را به مقدم محمل زد، تا در این هم مواسات کرده باشد. (۱)

۹- حفظ جان حجت خدا به دست آن بانو، که در موارد متعدد حضرت سجاد علیه السلام را نگهداری نمود؛ اول: زمانی که لشکر به خیمه ها ریختند، شمر ملعون اراده ی کشتن آن حضرت را کرد. حضرت زینب علیها السلام چنان تضرع و بی تابی نمود که آن جناب را نجات داد. دوم: هنگام آتش زدن خیمه ها، اگر آن مظلومه نبود، بر حسب ظواهر امر، آن حضرت سوخته بود. سوم: هنگام عبور اسراء از قتلگاه، در حالی که حضرت زینب علیها السلام مشغول وداع بود، دید آن حضرت در حال احتضار است، فرمود: «ما لی أراک تجود بنفسک یا بقیة الماضین» «این چه حالت است که در تو مشاهده می کنم ای یادگار گذشتگان، تو را می نگرم که می خواهی جان تسلیم کنی؟» و او را تسلی داد و حدیث ام ایمن را نقل کرد. چهارم: در مجلس ابن زیاد،

ص: ۸۱۷

۱- ۱۲۵۹. گروهی از مراجع تقلید در طول تاریخ به این عمل بی بی استناد کرده اند و آن را مستند حکم فقهی خود قرار داده اند.

پس از گفتگوی آن ملعون با امام سجاد علیه السلام، ابن زیاد دستور داد آن مظلوم را بکشند که حضرت زینب مانع شد و فرمود: تا من زنده هستم نخواهم گذاشت و او را بکشید. ۱۰- کلمات آن مخدره؛ کلماتی در نهایت فصاحت و اشعاری در نهایت بلاغت از آن مظلومه نقل شده و خطبه هائی ایراد شده که می توان گفت: غیر از معصومین علیهم السلام کسی از عهده ی آنها بر نمی آید، چون در بازار کوفه خطبه می خواند گوئی با زبان علی علیه السلام سخن می گفت، مردم را با اشاره ای آرام ساخت و نفسها را در سینه ها حبس کرد و همه را فرو خوابانید. ما بعضی از آنها را قبلا نقل کردیم. ۱۱- حفظ دین به دست آن بانو؛

ص: ۸۱۸

فوت حضرت زینب و محل دفن آن مخدره

مصعب بن عبدالله گوید: حضرت زینب دختر علی علیه السلام در مدینه مردم را برای قیام و خونخواهی حسین علیه السلام گرد می آورد. چون عبدالله بن زبیر در مکه قیام کرد، و مردم را برای گرفتن انتقام خون امام حسین علیه السلام و برکناری یزید از حکومت تهییج نمود، و خبر به اهل مدینه رسید، زینب برای مردم سخنرانی نمود و آنها را برای خونخواهی برانگیخت. چون خبر به عمرو بن سعید (والی مدینه) رسید به یزید نامه ای نوشت و او را مطلع کرد. در جواب نوشت که بین زینب و مردم جدائی بینداز. لذا دستور تبعید از مدینه و سکونت در هر جا که بخواهند صادر شد. حضرت زینب علیها السلام فرمود: خدا میداند چه بر سر ما آوردند، خوبان ما را کشتند، و ما را همانند حیوانات در جلو انداخته (به اسیری) بردند، و ما را بر پالانها سوار کردند. قسم بخدا از مدینه خارج نمی شویم ولو خون ما ریخته شود. زینب دختر عقیل عرض کرد: دختر عمویم، وعده ی خدا درباره ی ما راست است که ما وارث زمین خواهیم بود و هر جا بخواهیم مسکن گزینیم، پس شاد باش و چشمت روشن باد و بزودی خداوند ظالمین را جزا خواهد داد. آیا بعد از این دیگر خواری و سرشکستگی میخواهید؟ به شهر امنی کوچ فرمائید. بعد زنان بنی هاشم گرد آمدند و باادب و مهربانی در کلام با او مواسات نمودند (و حضرت زینب علیها السلام به مسافرت راضی شدند). و عبدالله بن ابی رافع گوید: از محمد ابا القاسم بن علی شنیدم که می گفت: چون زینب دختر علی علیه السلام با کودکان و زنان از شام به مدینه آمدند، بین آنها و عمرو بن

والی مدینه - اختلاف و آشوبی درباره ی یزید پیاخاست. او به یزید نوشت و درخواست خروج آن مخدره از مدینه را نمود، یزید قبول کرد و آن بانو و کسانی که از بنی هاشم قصد همراهی او را داشتند به قصد مصر حرکت کردند، و هنوز چند روز از رجب باقی مانده بود. و امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از حسن بن حسن نقل می فرماید که چون عمه ام زینب از مدینه خارج شد، عده ای از زنان بنی هاشم، چون فاطمه دختر عموی حسین علیه السلام و خواهرش سکینه با او بودند... و از رقیه دختر عقبه نقل است که گفت: من هم از کسانی بودم که چون دختر علی علیه السلام بعد از مصیبت کربلا - به مصر آمدند، به استقبال آن بانو رفتم. و از کسانی که در این استقبال حضور داشت مسلم بن مخلد و عبدالله بن الحارث و ابو عمیره مزنی بودند، که مسلم به آن بانو تسلیت گفت و گریست و همه گریه کردند. حضرت زینب علیها السلام فرمودند: (هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون) ^(۱) «این همانست که خداوند رحمان به ما وعده فرموده و پیامبران راست گفتند». بعد در محله ی حمراء به خانه او رفتند و یازده ماه و پانزده روز اقامت فرمودند، بعد وفات نمودند، و جنازه ی آن مخدره را تشییع کرده، مسلم بن مخلد در مسجد جامع به آن بانو نماز گزارد، و بعد در همانجا که وصیت فرموده بود - در اتاقی در همان خانه - او را دفن نمودند. زینب دختر علی علیه السلام در شامگاه روز یکشنبه ۱۵ رجب سال ۶۲ هجری فوت نمود، و جنازه ی شریفش تشییع شد و در اتاقی در خانه مسلم - که در حمراء قصوی ب

ص: ۸۲۰

نا شده بود، کنار باغهای عبدالله بن عبدالرحمان بن عوف زهری - مدفون گردید. (۱)

و از کسانی که موافق عبیدلی هستند علاوه بر علامه ی نقدی، مؤلف کتاب «زینب الکبری»، عبارتند از: ابن عساکر دمشقی در «تاریخ کبیر» خود، و ابن طولون دمشقی در «رساله ی زینبیه»، و شعرانی در «لواقح الأنوار» (ج ۱ ص ۲۳)، و شیخ محمد صبان در «اسعاف الراغیین» (ص ۱۹۶)، و شبلنجی در «نور الأبصار» (ص ۱۶۶)، و شبراوی در «الأتحاف» (ص ۹۳)، و شیخ حسن عدوی در «مشارق الأنوار» (ص ۱۰۰) به نقل از شعرانی در «انوار قدسیه»، و مناوی در «طبقات»، و سیوطی در «رساله زینبیه»، و علامه اجهوری در رساله اش بر مسلسل عاشورا. (۲) مرحوم سید حسن صدر در کتاب «نزهه اهل الحرمین» می نویسد: زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیه السلام که کنیه او ام کلثوم بود، قبر شریفش در نزدیکی همسرش عبدالله بن جعفر خارج دمشق در شام معروف است. ایشان زمانی که قحطی شده بود همراه همسرش عبدالله در زمان عبدالملک مروان به سوی شام آمدند، چه این که برای عبدالله قریه ها و مزارع خارج شام بود. پس جناب زینب در آنجا از دنیا رفتند و در بعضی از قریه ها دفن شدند. و تحقیق در علت دفن آن مخدره در آنجا همین است، و مطالب دیگری که می گویند غلط و بی اصل می باشد. پس آن را غنیمت بشمار که جماعتی به اشتباه افتاده اند. (۳) مرحوم سید بهالدین در کتاب «نهضة الحسین علیه السلام» می نویسد: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دو دختر به این نام

ص: ۸۲۱

۱- ۱۲۶۱. اخبار زینبات منسوب به عبیدلی : ۱۱۵ تا ۱۲۲.

۲- ۱۲۶۲. زینب الکبری : ۱۴۳.

۳- ۱۲۶۳. نزهه اهل الحرمین : ۳۹ {چاپ هند} و ۶۷ (چاپ کربلا).

داشتند که لقب آنها ام کلثوم بوده، و زینب کبری همان قهرمان کربلا است که ابن عباس او را به عقیده ی بنی هاشم تمجید و تعریف می نمود. او دو سال بعد از امام حسین علیه السلام از مادرش زهرا علیها السلام به دنیا آمد و همراه برادرش به سفر کربلا رفت و در خیمه های حسینی، میان زنان به منزله ی قطب دایره بود.

و لسان الملک در یک جلد جداگانه از «ناسخ» درباره ی این مخدره صحبت کرده است. و در کتاب «خیرات الحسان» و غیره آمده که در مدینه رخ داد و عبدالله با خانواده اش عازم شام شد و در باغی که در آنجا داشت مسکن گزید. حضرت زینب علیها السلام در اثر سختی و رنج سفر و یا بخاطر بیاد آوردن غم و اندوه هائی که هنگام اسیری، برای اهل بیت پیش آمده، بود مریض شدند و در نیمه رجب سال ۶۵ از دنیا رحلت فرمودند، و در همانجا دفن شدند و الان قبر او مشهور است. (۱) عده ای گفته اند: قبری که در شام است از زینب صغری می باشد همانگونه که روی قبر نوشته شده است، و زینب کبری در مصر از دنیا رفتند و در آنجا مدفون شدند، و قبر او در قاهره مشهور است. (۲) علامه شهرستانی با اعتماد به کتاب «اخبار زینبات» منسوب به عبیدلی معتقد است که زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام در «قناطر السباع» مصر مدفون است. ولی در عین حال خودشان بر این عقیده هستند که به دلائلی قبر زینب کبری مسلما در شام است، و زینب صغری که ام کلثوم ثانی می گفتند - و موقعیت سنی و مقام هم متناسب با این اخبار است - به طرف مصر

ص: ۸۲۲

۱- ۱۲۶۴. نهضه الحسین علیه السلام : ۹۷.

۲- ۱۲۶۵. معالی السبطين : ۲: ۱۳۴.

حرکت و در آنجا دفن شدند. و اما این که روی سنگ مدفن به دست آمده نوشته: «قبر زینب الصغری بنت امیر المؤمنین علیه السلام»، برای این که زینب کبری که رقیه نام داشت (قبل از قضایای کربلا) فوت نمود، و زینب که در واقعه کربلا حضور داشت نسبت به او زینب صغری می شود، و بعد به زینب کبری معروف شد، و در شام وفات کرد و تاریخ وفاتش اول شب یکشنبه ۱۵ رجب سال ۶۲ هجری بوده است... و ما در تهران با حضرت علامه سید هبهالدین شهرستانی صحبت کردیم و ایشان این نظریه را تأیید فرمودند، حتی بیان کردند که اگر تردید دارید، از قول اینجانب نقل نمائید.

بدیهی است مطالب ایشان مورد تصدیق علماء اسلام است، و برای ما هم یقین بر این نظریه حاصل شد که باز تکرار می نمائیم: ۱- قبر رقیه دختر بزرگ فاطمه بنام زینب و مکنی به ام کلثوم - بر فرض صحت - در بقیع واقع است. ۲- قبر حضرت زینب کبری علیها السلام مکنی به ام کلثوم که در اول زینب صغری بوده و بعد به زینب کبری معروف گشته، در حوالی شام همین موضع معروف است، و روی سنگ قدیمی هم زینب الصغری نوشته است، و پس از هفت ماه توقف در مدینه به شام مراجعت کرد و همانجا مدفون گردید. ۳- قبر حضرت زینب صغری که از صهباء ثعلبیه بوده، در قناطر السباع مصر می باشد. والله أعلم بالصواب. (۱) مؤلف گوید: لازم به ذکر است که در کلام این بزرگوار نقطه نظرهایی به چشم می خورد:

ص: ۸۲۳

لف - اینکه فاطمه زهرا علیهاالسلام دختری بنام رقیه، بزرگتر از زینب کبری داشته اند از نوادر است که در مجامع حدیثی و کتب تراجم به چشم نمی خورد، و وجه جمع قبل از اثبات آن عقیم است. ب - توجیه کلام عبدالله و اینکه زینب دختر صهباء ثعلبیه در مصر می باشد، خلاف ظاهر است و با عبارت عیدلی منطبق نمی باشد. ج - اگر حضرت عالی زینب واقع در عبارت زینبات عیدلی را زینب صغری می دانید چرا تاریخ وفات او را برای زینب کبری می آورید! معمولاً سال وفات زینب کبری به پیروزی از عیدلی ۶۲ ه ق می نویسند و این با بودن زینب کبری در شام سازگار نیست، چون نوشته اند در سال قحطی زینب کبری به شام سفر نمود و آن در اوائل حکومت عبدالملک مروان بوده که سال ۶۵ می باشد، حال چگونه در سال ۶۲ وفات نموده باشند. بلکه وفات زینب کبری در سال ۶۵ ه ق بوده همانطور که از «خیرات الحسان»

گذشت، و مرحوم محمد جواد مغنیه نیز نیمه ی رجب سال ۶۵ را اختیار نموده اند. (۱) حق در جواب این است که کتاب عیدلی به دلائلی از درجه اعتبار ساقط است و قابل اعتماد نیست، که بعضی از آن جهات در صفحات بعد ذکر خواهد شد، و نکته ضعف کتاب بر اهلش پوشیده نیست. (۲) و مرحوم آیةالله مرعشی نجفی قدس سره که خواسته اند اسناد این کتاب را تصحیح نمایند، نظر مبارکشان در اواخر برگشت. و این که روی قبر حضرت در شام زینب صغری نوشته ممکن است از همین کتاب عیدلی نشأت گرفته باشد، و نویسند معتقد باشد که حضرت زینب کبری ۳ در مصر هستند. مرحوم خیابانی می نویسد: اهل خبر و اصحاب سیر در تحقیق قبر منور

ص: ۸۲۴

۱- ۱۲۶۷. الحسین و بطله کربلا: ۲۳۸، خاتون دو سرا: ۲۴۷.

۲- ۱۲۶۸. به کتاب مرقد العقیله: ۷۵ تا ۱۰۱ مراجعه شود.

حضرت زینب (کبری) علیهاالسلام اختلاف کرده و به سه محل نسبت داده اند، ولی اصح آنها همین است که در یکی از قرای شام مشهور و زیارتگاه خاص و عام، و به زینبیه معروف است. مرحوم اعتماد السلطنه در «خیرات الحسان» گوید: اما تربت حضرت زینب علیهاالسلام به اصح روایات در یکی از قرای شام است، و بعضی از متبعین اهل خیر در این باب می گویند: سال قحطی در مدینه اتفاق افتاد، عبدالله بن جعفر با همسرش حضرت زینب به سمت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مخصمه مراجعه نماید. در ایام توقف در ضیعه و قریه ای که اکنون مزار حضرت زینب آنجاست، مزاج شریف از استقامت منحرف گردید و به آن مرض درگذشت، و همانجا به خاک سپرده شد. و مؤید آن، کلام شیخ عباس قمی قدس سره است که در «هدیه الزائر» گوید: اگر گوئیم این مزاری که در شام است البته از حضرت زینب کبری است، باید اعتماد کنیم به آن مطالبی که پاره ای از متبعین اهل خیر نوشته اند، و حقیر نیز از شیخ بزرگوارم مرحوم نوری شنیده ام و حاصلش آنکه:

در مدینه قحط و غلا روی داد. عبدالله بن جعفر زوج حضرت زینب با عیال خود روی به طرف شام نهاد تا در آنجا بماند. در آن ایام که در شام توقف داشت در ضیعه و قریه ای که اکنون مزار منور حضرت زینب در آنجاست، آن حضرت را حال استقامت از مزاج عصمت امتزاج بگشت و به آن رنج درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد. و اما آنچه گفته اند که اهلبیت را دوباره اسیر کردند و به شام آوردند، در دفعه دوم حضرت زینب علیهاالسلام وفات کرد، از درجه ی اعتبار ساقط است... (۱) مؤلف گوید: در اینکه در شام و مصر دو زینب مدفون هستند شکی نیست، لکن اختلاف در این است که آیا زینب کبری علیهاالسلام در شام است یا در مصر.

ص: ۸۲۵

و علت اختلاف ظاهرا در این می باشد که به هر دو دختر آن حضرت، زینب و ام کلثوم اطلاق می شده، و اختلاف ناشی از آسامی مکرر و متشابه می باشد. نظریه مورخین متفاوت است ولی آنچه از مجموع به نظر می رسد این است که زینب کبری - دختر بزرگ حضرت فاطمه علیهاالسلام، همسر عبدالله بن جعفر - در شام و زینب صغری - که احتمالا - دختر کوچک امیرالمؤمنین علیه السلام است - در مصر باشند. البته در زینب مدفون در مصر اقوال دیگر هم هست. اما وجوه این قول: ۱- کسانی که می گویند زینب به شام آمد و مریض شد و از دنیا رفت تصریح کرده اند که همسر ایشان عبدالله بن جعفر بوده که به خاطر قحطی یا طاعون به طرف شام حرکت کردند، و این قابل انطباق با زینب صغری نمی باشد. به عبارت دیگر: در عبارت «اخبار زینبات» زینب دختر علی علیه السلام است که به هر دو زینب اطلاق می شود لکن در عبارت کسانی که می گویند حضرت زینب علیهاالسلام به شام آمده تصریح شده که همسر آن بانو عبدالله جعفر است، و شوهر زینب کبری عبدالله جعفر بوده است.

۲- در عبارت «اخبار زینبات» چنین آمده که حضرت زینب بر علیه یزید قیام کرد. این بار زینب کبری نمی سازد چون حضرت سجاد علیه السلام بعد از قضیه عاشورا مراعات تقیه را لازم می دانستند، و مؤید آن «واقعه حره» است که علاوه بر این که معترض آن حضرت نشدند خانه ی آن بزرگوار را محل امن قرار دادند. و به پیروی از ایشان دیگران هم مراعات می کردند، چگونه ممکن است حضرت زینب کبری با آن عظمت و بزرگواری و قرب به امام خود، از امام زمانش تخلف کند. ۳- در مقابل قول عبیدلی در «اخبار زینبات» اقوال معتبر دیگری هم هست که حضرت زینب کبری در شام وفات نمودند مثل روایت شیخ طبری رحمه الله «در کامل بهائی» و... ولی معمولا کسانی که می گویند قبر حضرت زینب کبری در مصر می باشد مدرک

آنها عبیدلی است. ۴- اسناد کتاب «اخبار زینبات» قابل خدشه است و ضعف آن بر اهل تحقیق روشن است. و ما در اینجا به برخی از نقاط ضعف آن اشاره می‌کنیم: الف: اصولاً همه ی کسانی که به کتاب «اخبار زینبات» اعتماد کرده اند، آن را از تألیفات عبیدلی نسابه ۱۲۷۰ پنداشته اند، و او بدون تردید مورد اعتماد و استناد است. ولی پس از تحقیق فراوان معلوم شده که این کتاب از تألیفات: ابوعلی محمد بن اسعد حسینی عبیدلی مصری، متوفای ۵۸۸ ه می باشد (۱) یکی از شواهد این مطلب این است که یکی از آثار مؤلف، کتابی است به نام «الرد علی اولی الرفض و المکر» و در آن، مطلبی نقل کرده مربوط به سال چهارصد و اندی، چنانکه

ابن زیات از او روایت کرده است. (۲) روی این بیان مؤلف این کتاب نمی تواند عبیدلی نسابه باشد که در سال ۲۷۰ ه فوت کرده است. ب: در کتاب «اخبار زینبات» (۳) ۱۲۱ حدیث پیرامون حضرت زینب کبری علیهاالسلام نقل کرده که در این ۶ حدیث، یازده راوی مجهول موجود است، که از هیچکدام اسم و رسمی در کتب رجال یافت نمی شود. (۴) ج: در این کتاب مطلبی را از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری نقل کرده که کذب محض است، و آنچه از سیره ی بی بی به طور قطع و یقین رسیده برخلاف آن است.

ص: ۸۲۷

-
- ۱- ۱۲۷۱. النجوم الزاهره: ۶: ۱۱۹.
 - ۲- ۱۲۷۲. الكواكب السیاره : ۸۹.
 - ۳- ۱۲۷۳. اخبار زینبات : ۱۱۵ تا ۶
 - ۴- ۱۲۷۴. برای شرح این مطلب به کتاب «مرقد العقیله» ص ۸۵ رجوع شود.

(۱)د: در این کتاب آمده است که «مسلمه بن مخلد» از بی بی استقبال نمود، در خانه اش جای داد و سرانجام بر پیکر مطهرش نماز خواند، در حالی که مسلمه از دشمنان قسم خورده ی اهلیت بود و بنا بر تحقیق در عهد معاویه مرد. (۲)۵- جای بسی شگفتی است با اینکه (به گفته عبیدلی) آن مظلومه را مخیر بین بلادی غیر از مکه و مدینه کرده بودند شهر مصر را اختیار نموده باشند، چون در آن زمان به گفته ی مورخین، مصر همه عثمانی الرأی و از اتباع یزید بودند. ۶- چگونه می توان باور کرد که آن مخدره در مصر بر مسلمه بن مخلد وارد شده باشند، چه اینکه شهرت ناصبی بودن او چون ابلیس است، بعد از قتل عثمان با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و از آن حضرت منحرف بود تا آن بزرگوار شهید شدند.

ابن حجر در ترجمه او می نویسد: از طرف معاویه و یزید ولایت مصر را داشت. (۳)و ابن ابی الحدید تصریح کرده که او با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد، و سبط ابن جوزی و دیگران هم گفته اند. (۴)مگر اینکه بگوئیم تقیه ای در بین بوده، یا آن مخدره را مجبور کرده اند که بر این پلید وارد شود، و این خلاف ظاهر عبارات عبیدلی در اخبار زینبات است. ۷- بین عبدالله جعفر و معاویه و یزید ارتباط و پیوند بوده و بعضی نوشته اند بعد از واقعه ی اسارت، آن ملعون از عبدالله شرمگین شد، و هر قدر اصرار کرد که حضرت زینب علیهاالسلام را به وسیله ی پول و جواهرات و غیره راضی کند موافقت نکردند و فرمودند: «یزید، خون برادرم جبران پذیر نیست» و این بعید است که

ص: ۸۲۸

۱- ۱۲۷۵. اخبار زینبات : ۱۲۰.

۲- ۱۲۷۶. الکواکب السیاره : ۱۹.

۳- ۱۲۷۷. الاصابه: ۹۸:۶.

۴- ۱۲۷۸. شرح نهج البلاغه ی: ۹:۴، تذکره الخواص : ۶۱.

بار دیگر یزید نسبت به زینب کبری چنین اراده کند که او را تبعید نماید. ۸- به اتفاق مورخین عبدالله جعفر به مصر مسافرت نکرد و بعید بنظر می رسد که آن بزرگوار با آن علاقه ای که به آن مظلومه و اهل بیت داشت، او را رها نموده با او مسافرت نکند. ولی بعکس عبدالله در حوالی شام باغ داشته است و حتی قبری در شام منسوب به آن بزرگوار است. و از چیزهایی که مدفون بودن آن بانو را در شام تأیید می کند این داستان است: دانشمند محترم آقای سقازاده واعظ معروف نقل می کند که عالم بزرگوار مرحوم آیهالله آخوند ملا- علی معصومی همدانی در پاسخ حقیر راجع به مدفن حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: مرحوم آیهالله آقا ضیاءالدین عراقی فرمودند: یکی از شیعیان شهر قطیف حجاز به قصد زیارت حضرت امام رضا علیه السلام حرکت می کند، در راه پولی را که برای مخارج رفت و آمد برداشته بود گم می نماید، متوسل بذیل عنایت بقیهالله الأعظم حضرت حجه ابن الحسن - روحی و ارواح العالمین له الفداء - می شود.

در همان حال می بیند سید نورانی جلیل القدری با او همراهی می کند، می فرماید: این وجه را بگیر تو را به سامرا می رساند. در آنجا نزد وکیل ما، حاج میرزا حسن شیرازی (که از علماء معروف می باشد) برو و بگو: سید مهدی فرمود: از آن پولی که از مال ما نزد توست این مقدار به تو بدهند، تا زیارت جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام بروی. گوید: متوجه نشدم این بزرگوار کیست و از کدام جانب آمد، عرض کردم: هر گاه به آیهالله شیرازی بگویم: سید مهدی فرمود، می پرسد او کیست؟ و چه نشانه و سندی داری؟ فرمود: به آقای شیرازی بگو: سید مهدی فرمود: به این نشان که امسال در فصل تابستان شما با حاج ملا علی کنی تهرانی در شام در حرم عمه ام زینب کبری مشرف

بودید، و از کثرت زوار و ازدحام جمعیت در حرم آشغال ریخته بودند. شما عبای خود را از دوش برداشته و در دست جمع کردید و به آن وسیله حرم را جاروب نمودید و در گوشه ای از حرم گرد آوردید، و حاج ملا علی کنی با دستهای خود آشغالها را برداشته بیرون برد، من آنجا بودم. قطفی گوید: یک مرتبه با خود گفتم: شاید این حضرت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - باشند. در آن حال نوری او را احاطه نمود و از نظرم غائب شد. هنگامی که در سامرا خدمت آیهالله حاج میرزا حسن شیرازی رسیدم و جریان را گفتم: بی اختیار از جا بلند شد و دست به گردنم انداخت و چشمهایم را بوسید و تبریک گفت. و در تهران که خدمت آیهالله ملا علی کنی رسیدم مطلب را تصدیق کرد و لیکن قلباً متأثر شد که چرا حواله ای از جانب آن حضرت به ایشان صادر نشده است. (۱)

ص: ۸۳۰

۱- ۱۲۷۹. مقدمه ی کتاب خصائص الزینیه.

برخی از مصائب و اندوههای ام المصائب حضرت زینب علیهاالسلام: ۱- گفتگوی حر با برادرش و وادار نمودن آن حضرت به فرود آمدن در آنجا. ۲- اندک بودن اصحاب و یاران برادرش و زیاد بودن لشکر دشمن. ۳- برخی از کسانی که همراه امام حسین علیه السلام بودند با آگاه شدن از شهادت مسلم و هانی پراکنده شدند. ۴- زنان هنگام رسیدن به کربلا ترسان و نگران بودند. ۵- تشنه بودن خود و اهل بیت و جلوگیری از برداشتن آب. ۶- مدارا کردن با کودکانی که هنگام تشنگی گریه می کردند. ۷- بر روی برادر نگاه می کرد می دید آن حضرت افسرده است. ۸- به میدان رفتن برادران و پسر برادران و پسر عموها و یاران، و کشته شدن آنها. ۹- شهادت دو فرزندش محمد و عون. ۱۰- تنها ماندن برادرش امام حسین علیه السلام و احاطه دشمنان. ۱۱- آمدن ذوالجناح به خیام بدون امام. ۱۲- زمانی که در گودی قتلگاه شمر ملعون را بر سینه برادر دید. ۱۳- دیدن سر برادر بالای نیزه. ۱۴- غارت و چپاول خیمه ها و ترس کودکان. ۱۵- هنگامیکه لشکر برای آتش زدن خیمه ها پیشی می گرفتند و می گفتند: احرقوا بیوت الظالمین. ۱۶- بعد از آتش سوزی کودکان آواره بیابان شدند. ۱۷- گذشتن از قتلگاه و دیدن جسد شریف برادر که بر روی زمین افتاده است.

۱۸- سوار کردن اطفال و زنان بر شترها. ۱۹- مدارا نمودن با امام سجاد علیه السلام که سخت مریض و ناتوان بود. ۲۰- بستن پای امام سجاد علیه السلام زیر شتر. ۲۱- به اسیری بردن زنان و کودکان. ۲۲- زدن تازیانه بر زنان و کودکان. ۲۳- شماتت اعداء. ۲۴- دیدن سر برادر در طشت و چوب خیزران که بر لبهای مبارک زده می شد. ۲۵- حضور در مجلس یزید و صحبت کردن با آن ملعون. ۲۶- شهادت حضرت رقیه علیها السلام. ۲۷- گرسنگی خود و دیگر زنان در ایام اسارت. ۲۸- ورود به مدینه و بازگو کردن خبر شهادت امام حسین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مادرش فاطمه زهرا علیها السلام و برادرش امام حسن علیه السلام و ام البنین. (۱)

ص: ۸۳۲

۱- ۱۲۸۰. بعضی موارد از خاتون دو سرا: ۱۹۶ اخذ شده است.

عالم جلیل مرحوم آیه‌الله بیرجندی - مؤلف «کبریت احمر» در کتاب کشکول خود که «سفینه القماش» نامیده اند - می نویسد: زمانی که در عتبات مشغول تحصیل بودم یکی از سادات در حرم مشغول زیارت بوده، می بیند یکی از زوار ترک بالای سر مبارک مشغول خواندن قرآن است، با خود می گوید: آیا سزاوار است که همه گروهی کتاب جد تو را تلاوت نمایند و تو نتوانی از فیوضات آن بهره مند شوی. لذا مقداری از اوقات خود را در سقائی و مقداری هم در تحصیل علوم صرف می نماید، و از برکات آباء کرام خود در اندک زمانی ترقیات علمی برای ایشان حاصل می شود که حتی در درس مرحوم آیه‌الله میرزا محمد حسن شیرازی حاضر می شد. بلکه احتمال می رفت که آن سید بزرگوار به درجه اجتهاد نائل شده باشد. و به قدس و تقوی و کثرت عبادت نیز معروف بود. روزی برایم نقل کرد که در عالم رؤیا حضرت حجه بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را دیدم که در کمال آشفته حالی می باشند، پیش رفتم و سلام کردم و از حال ایشان سؤال نمودم! فرمودند: بدان از روزی که عمه ام زینب علیها السلام وفات کرده، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس می گیرند، و خطبه آن بانو را که در بازار کوفه بیان کرده می خوانند و گریه می نمایند، بطوری که من باید بروم و آنها را از گریه ساکت نمایم، و امروز روز وفات عمه ام زینب بود، و الحال من از آن مجلس مراجعه نموده ام. و آن روز را مرحوم سید - اعلی الله مقامه - برایم بیان نمود که متأسفانه فراموش

و نیز در فصل «اسیری اهل بیت علیهم السلام» گذشت که شخصی در خواب از حضرت بقیه الله الاعظم - ارواحنا فداه - از جهت گریه در فقره «لأبکین لک بدل الدموع دما» سؤال نمود. حضرت فرمودند: برای مصیبت اسیری زینب علیها السلام است که همیشه باید برای آن خون گریست.

ص: ۸۳۴

جناب زینب از عبدالله بن جعفر چهار پسر و یک دختر داشت؛ علی، عون، عباس، محمد، و ام کلثوم. (۱) مرحوم علامه ی نقدی می نویسد: در «تاریخ الخمیس» آمده است که فرزندان حضرت زینب از عبدالله بن جعفر عبارتند از: علی، عون اکبر، عباس، و ام کلثوم. (۲) و نووی در «تهذیب الأسماء و اللغات»؛ جعفر اکبر را ذکر نموده است. (۳) و سبط ابن جوزی در «تذکره الخواص» از عون و عبدالله نام برده است. (۴) و از نسل علی - که به زینبی معروف است - فرزندان زیادی به دنیا آمده اند، که سیوطی «رساله ی زینبیه» را پیرامون آنها تألیف نموده است. (۵) دو پسر از حضرت زینب علیها السلام به نام عون و محمد در کربلا - شهید شدند. محمد ده نفر را به هلاکت رسانید و عاقبت عامر بن نهشل تمیمی او را شهید کرد، و عون سه سواره و هیجده تن از پیادگان را به درک فرستاد و به دست عبدالله بن قطنه شهید گردید. (۶) قبر عون در نزدیک کربلا مشهور و دارای گنبد و بارگاه است.

ص: ۸۳۵

- ۱- ۱۲۸۲. منتخب التواریخ : ۱۱۳.
- ۲- ۱۲۸۳. تاریخ الخمیس : ۲: ۳۱۷.
- ۳- ۱۲۸۴. زینب الکبری : ۱۴۸.
- ۴- ۱۲۸۵. تذکره الخواص : ۲۸۸.
- ۵- ۱۲۸۶. الحاوی للفتاوی : ۲: ۳۱ تا ۳۴.
- ۶- ۱۲۸۷. منتهی الامال : ۱: ۳۷۷، بحار الأنوار : ۴۵: ۳۴.

در زیارت ناحیه ی مقدسه آمده است:

«السلام علی عون بن عبدالله بن جعفر الطیار فی الجنان، حلیف الایمان، و منازل الأقران، الناصح للرحمان، التالی للمثنائی و القرآن، لعن الله قاتله عبدالله بن قطبه النبهانی. السلام علی محمد بن عبدالله بن جعفر، الشاهد مکان آیه و التالی لأخیه، و واقیه بیدنه، لعن الله قاتله عامر بن نهشل التیمی»: «سلام بر عون فرزند عبدالله فرزند جعفر طیار که در بهشت پرواز می کند، ملازم باایمان، و حریف جنگاوران، نصیحت کننده برای خداوند رحمان، تلاوت کننده ی قرآن. خداوند کشنده اش عبدالله بن قطبه ی نبهانی را لعنت کند. درود بر محمد فرزند عبدالله بن جعفر، که به جای پدر (در کربلا) حضور یافت ۱۲۸۸ و قدم در جای پای برادر نهاد، و با پیکرش از او حمایت کرد. خداوند قاتلش؛ عامر بن نهشل تمیمی را لعنت کند» (۱)

ص: ۸۳۶

۱- ۱۲۸۹. بحار الانوار: ۴۵: ۶۸.

مناسب است در اینجا از بی بی سکینه علیها السلام سخنی هر چند کوتاه به میان آید. مرحوم محدث قمی می نویسد: نام سکینه دختر امام حسین علیه السلام آمنه و به قولی آمینه بود. مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی بوده که رئیس بکر بن وائل و نصرانی بود، و در زمان عمر مسلمان شد و هنوز نمازی نخوانده بود که عمر ولایت ناحیه ای به او داد. و حضرت علی علیه السلام دخترش رباب را برای حسین علیه السلام خواستگاری نمود و او قبول کرد. عبدالله (علی اصغر) و سکینه از او متولد شدند. امام حسین علیه السلام درباره ی سکینه و مادرش می فرماید: لعمرک اننی لاحب دارا تکون بها سکینه و الرباب أحبهما و أبذل جل مالی و لیس لعاتب عندی فلتست لهم و ان عابوا مطیعا حیاتی أو یغیبنی التراب سوگند به جان تو، همانا من خانه ای که در آن سکینه و رباب باشد دوست دارم. آن دو را دوست می دارم و بیشتر اموالم را در راه آن دو بخشش می کنم، و به سرزنش ملامت گراعتنائی ندارم. اگر ملامتگران از من سرزنش کنند، من تا زنده ام هرگز از آنها پیروی نمی کنم، تا این که خاک مرا در زیر خود پنهان کند. (۱) بعضی از خصوصیات حضرت رباب و پدرش در فصل حضرت علی اصغر علیه السلام

ص: ۸۳۷

گذشت. از این قتیبه درباره ی جناب سکینه علیهاالسلام نقل شده که گفت: او سیره ی نیکو، و بزرگواری و جود فراوان و عقل کامل داشت. در «حبيب السیر» آمده است که او را عقيله ی قریش می گفتند.

و آن مخدره از ملکه فصاحت و بلاغت بهره ی وافر داشت... در فضائل این مخدره کافی است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام او را «یا خیره النسوان»: «ای بهترین زنان» خطاب فرمود. چنانکه در «منتخب» نقل شده که در روز عاشورا سکینه در حالی که فریاد می زد، بطرف پدر آمد، و امام او را بسیار دوست می داشت، آن حضرت سکینه را به سینه چسباند و اشکهایش را با آستین مبارک پاک نمود و فرمود: فاذا قتلت فأنت أولى بالذی تأتینه یا خیره النسوان (۱) که تمام اشعار در وداع حضرت سیدالشهداء علیه السلام نقل شد. در حدیث آمده است که حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نزد عموی خود امام حسین علیه السلام آمد و یکی از دو دختر حضرت - فاطمه و سکینه - را خواستگاری کرد. امام حسین علیه السلام فرمودند: فاطمه را برای تو انتخاب کردم، چون به مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر شباهت دارد، در دیانت؛ تمام شب را به تهجد می گذرانند و روزها را روزه می گیرد، و در زیبایی چون حورالعین است. ولی سکینه؛ «فغالب علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل» «صلاحیت زندگی با مردان را ندارد چون مجذوب حق تعالی است» (۲) شبلنجی شافعی در «نور الأبصار فی مناقب آل النبی المختار» می نویسد:

ص: ۸۳۸

۱- ۱۲۹۱. منتخب التواریخ : ۲۴۵.

۲- ۱۲۹۲. السیده سکینه : ۳۳، اسعاف الراغیین : ۲۰۲.

سکینه - رضی الله عنها - در جمال و ادب و فصاحت در مرتبه ای عظیم بود... (۱) و در سفری که حضرت سجاد علیه السلام به قصد حج یا عمره حرکت کرده بودند چون به خارج مدینه رسیدند، سکینه علیها السلام سفره ای که هزار دینار زر در آن صرف شده بود برای حضرت فرستاد، امام علیه السلام فرمودند تا آن سفره را بر بینوایان تقسیم کنند. (۲)

ص: ۸۳۹

۱- ۱۲۹۳. وقایع الأيام خیابانی : ۲۹۰.

۲- ۱۲۹۴. قمعام زخار: ۲: ۶۵۸.

ابوالفرج که از مورخین عامه است با مهارت تهمت‌های فراوانی به خاندان نبوت زده است ۱۲۹۵ و متأسفانه دیگران هم حتی برخی از اجلا ناآگاهانه در بعضی مطالب از او پیروی کردند. از جمله، افتراضش به حضرت عباس علیه السلام است که در قضیه ی کربلا می گوید: ابوالفضل برادران مادری خود را زودتر به جهاد فرستاد تا وقتی کشته شدند وارث آنها شود! با صرف نظر از اشکال فقهی - که ام البنین مادر آن بزرگواران زنده بود - آیا این کلام با مقام شامخ ابوالفضل علیه السلام سازگار است؟! تهمت او را به عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب علیهاالسلام قبلاً نقل کردیم. و دیگر؛ آن ملعون هر چه توانسته نسبت به حضرت سکینه علیهاالسلام نوشته که آن حضرت شاعر بود، و خانه ی او محل رفت و آمد شعراء بوده، و در طول سال مجالس شب شعر در خانه ی آن بزرگوار دائر می شد!!! مرحوم مقرر در کتاب پراج «سکینه بنت الحسین علیه السلام» با دلائل متقن به رد آن سخنان بی پایه پرداخته، و اثبات نموده که آن بزمهای شاعرانه مربوط به سکینه دختر خالد بن مصعب بن زبیر می باشد. و از تهمت‌های دیگر؛ او می نویسد: سکینه همسر مصعب بن زبیر بوده و بعضی از مورخین شیعه هم از او تبعیت کرده اند. مصعب برادر عبدالله بن زبیر است که در طریق عداوت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت

آن جناب بود، و در خطبه ی نماز جمعه صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ترک نمود و سب امیرالمؤمنین علیه السلام می کرد. مصعب تابع برادرش بود و از جانب چنین برادری برای دفع مختار لشکر کشید، و مختار را کشت، و بر کوفه مسلط شد، و در صدد تفتیش اصحاب مختار برآمد و هر کس را یافت کشت، حتی از زنان مختار هر کدام از او تبری نجستند و او را لعنت نمی کردند، می کشت، آیا حضرت سکینه همسر همچون ملعونی می شود؟! آیا عبارت سیدالشهداء علیه السلام درباره ی حضرت سکینه علیها السلام «فغالب علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل» با مصعب معلوم الحالی چگونه می سازد!

حدیث حضرت سکینه در فضیلت شیعه

ابو محمد جعفر بن احمد قمی، معاصر شیخ صدوق و مشهور به «ابن رازی» در کتاب «المسلسلات» روایتی در فضیلت شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام با سلسله اسنادش از فاطمه دختر امام رضا علیه السلام، از فاطمه و زینب و ام کلثوم دختران موسی بن جعفر علیه السلام، از فاطمه دختر امام صادق علیه السلام، از فاطمه دختر امام باقر علیه السلام، از فاطمه دختر امام سجاد علیه السلام، از فاطمه دختران امام حسین علیه السلام، از ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، از فاطمه زهرا علیها السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: در شب معراج که مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم، در آنجا کافی از در سفید دیدم... بر فراز آن نوشته شده بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی القوم» و بر روی پرده نوشته شده بود: «بخ بخ، من مثل شیعه علی»... (۱)

ص: ۸۴۱

حضرت سکینه علیها السلام روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الأول سال ۱۱۷ ه ق در شهر مدینه از دنیا رفتند. (۱) و بعضی گفته اند: در مکه که بقصد عمره مشرف بودند از دنیا رفتند. و عده ای قائلند: هنگام مراجعت به شام دنیا را وداع نمودند. (۲) اما روز ولادت و سن آن مخدره هنگام وفات معلوم نیست. مرحوم ملاهاشم می نویسد: سن آن مخدره معلوم نیست، ولی در واقعه کربلا در سن نسوان بوده، چنان که در شعر منسوب به حضرت سیدالشهداء علیه السلام تعبیر خیره النسوان (بهترین زنان) شده، و شاهد دیگر واقعه کربلا آن مخدره همسر پسر عمویش عبدالله بن الحسن علیه السلام بود، که در کربلا شهید شد. (۳) نظیر این را نیز مرحوم مقرر در کتابش نوشته است. (۴) همچنین می نویسد: سال تولد و مدت عمر آن مخدره برای ما روشن نشد، و لکن بعد از ملاحظه سال وفات، و این که در واقعه ی عاشورا در سن نسوان بودند - که اقلاده سال باشد - می توان قائل شد که عمر شریفش نزدیک ۷۰ سال،

ص: ۸۴۲

۱- ۱۲۹۷. قمقام زخار: ۲: ۶۶۰، نفس المهموم: ۵۳۰، منتخب التواریخ: ۲۴۶، ناسخ التواریخ: ۴: ۲۴۷، وفيات الأعیان ابن خلکن: ۲: ۳۹۶، اعلام النساء: ۲: ۲۲۴، تاریخ طبری: ۷: ۱۰۷، کامل ابن اثیر: ۵: ۱۹۵، السیده سکینه مرحوم مقرر: ۱۱۲ به نقل از الکواکب الدریه مناوی: ۱: ۵۸ و تهذیب الأسماء نووی: ۱: ۱۶۳ و نور الأبصار شبلنجی: ۱۶۰.

۲- ۱۲۹۸. السیده سکینه: ۱۱۲، قمقام: ۲: ۶۶۰.

۳- ۱۲۹۹. منتخب التواریخ: ۲۴۶.

۴- ۱۳۰۰. السیده سکینه: ۱۱۲ و ۱۱۴.

هجری بوده است. (۱) مرحوم سپهر گوید: در سال وفات سکینه علیهاالسلام اهل سیر همگان اتفاق دارند که در سال ۱۱۷ هجری بود. (۲) مرحوم عماد زاده می نویسد: تولد حضرت سکینه علیهاالسلام در سال ۴۸ رخ داد و این حساب را ما از تواتر اخبار در سن آن حضرت گرفتیم. (۳) حضرت سکینه علیهاالسلام در سال ۱۱۷ هجری در سن بیش از هفتاد سالگی در گذشت. اگر این خبر را ملاک اعتبار بدانیم تولد حضرت سکینه (حدود) سال ۴۷ ه رخ داده، که هفت سال پس از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام متولد شده، و سه سال بوده که عمویش سبط اکبر شهید شده، و در واقعه کربلا ۱۴ ساله بوده است... و برخی می نویسند: سکینه قریب هشتاد سال عمر کرد، لذا تولدش (حدود) سال ۳۷ می شود. (۴) نظام العلماء در کتاب «شهاب الثاقب» می نویسد: سن آن مخدیره را در زمین کربلا ۲۰ سال می دانند، بنابر این مدت عمر آن مخدیره ۷۷ سال می شود. (۵) و آخر دعوانا (فقط دابر القوم الذین ظلموا) و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین اللهم عجل لولیک الفرج و العافیة والنصر و اجعلنا معه فی الدنیا والاخره والاسلام علیکم

ص: ۸۴۳

۱- ۱۳۰۱. السیده سکینه : ۱۱۲.

۲- ۱۳۰۲. ناسخ التواریخ: ۴: ۲۵۱.

۳- ۱۳۰۳. زینب کبری عماد زاده : ۳۰۸.

۴- ۱۳۰۴. زینب کبری : ۳۲۲ و ۳۲۳.

۵- ۱۳۰۵. ریاحین الشریعه: ۳: ۲۵۷.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

